تفسیر

انوار القرآن

[illegible]

[illegible] کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی

ترتیب و ترجمه:

عبدالروف مخلص

جلد پنجم

تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر و هبة الزحیلی

(جلد پنجم)

ترتیب و ترجمه:

عبدالروف مخلص

مخلص، عبدالروف، گردآورنده و مترجم
تفسیر انوار القرآن: گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی/ ترتیب و ترجمه عبدالروف مخلص. - تربت جام: احمد جام، ۱۳۹۲.
۶ج.
ISBN: 978- 964-6765-36-5(½n•j)
ISBN: 978-964-6765-27-6 (1.Z) ISBN: 978-964-6765-28-3 (2.Z)
ISBN: 978-964-6765-31-9 (5.Z) ISBN: 978-964-6765-29-0 (3.Z)
ISBN: 978-964-6765-37-7 (6.Z) ISBN: 978-964-6765-30-6 (4.Z)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. تفاسیر اهل سنت - - قرن ۱۴. الف. شوکانی، محمد بن علی، ۱۱۷۳ - ۱۲۵۰ ق. فتح القدیر، برگزیده. ب. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۷۰۰ - ۷۷۴ق. فتح القدیر. برگزیده. ج. زحیلی، وهبه Zuhayli, Wahbah د. تفسیر المنیر، برگزیده. ه. عنوان. و. عنوان: فتح القدیر. برگزیده.
ز. عنوان: تفسیر المنیر. برگزیده.
BP ۹۸/م ۳۶ ت ۷ ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۲۵۰۵۸ - ۸۰ م



تفسیر انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی

(جلد پنجم)

ترتیب و ترجمه: عبدالروف مخلص

ناشر: شیخ الاسلام احمد جام تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸
تیراژ: ۱۵۰۰ دوره
نوبت چاپ: ششم - ۱۳۹۲
چاپخانه: دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲ - ۰۵۱۱
قیمت دوره شش جلدی: ۹۰۰۰۰ تومان
شابک: ۹ - ۳۱ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۵ - ۳۶ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ سباء

مکّی است و دارای پنجاه‌وچهار آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به‌سبب ذکر داستان قبیلهٔ سباء در آن، سورهٔ «سباء» نامیدند.

محور این سوره اثبات معاد است.

ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ ﴿١﴾

﴿همهٔ ستایش‌ها خدایی راست که آنچه در آسمانها و زمین است از آنِ اوست﴾ یعنی: تمام آنچه در آسمانها و زمین است، مِلک او و تحت تصرّف اوست، آنچه بخواهد با آنها می‌کند و هرگونه که اراده کند، در آنها حکم می‌راند. پس ستایش خداوند متعال در برابر «آنچه که در آسمانها و زمین است»، همانا به معنای ستایش او دربرابر نعمتهایی است که با آفرینش آنها بر خلق خویش منّت نهاده‌است چنان‌که این ستایش، به معنای ستایش او در برابر صفات کمالی‌ای مانند قدرت و حکمت و علم و تجربه است که در بندگان آفریده‌است، علم و

تجربه‌ای که آنان را إلزاماً به این حقیقت می‌رساند که او آفرینندهٔ آسمانها و زمین می‌باشد. «حمد» عبارت است از: ستایش نیکو برای خداوند ﷻ دربرابر صفات و افعال زیبای وی و تفسیر آن در سورهٔ فاتحه گذشت.

﴿و در آخرت نیز ستایش از آنِ اوست﴾ یعنی: از آن اوست ستایش و سپاس و ثنا از سوی بندگانش در سرای آخرت؛ آن‌گاه که به بهشت درآیند چنان‌که خداوند ﷻ در حکایت از سخن آنان در بهشت می‌فرماید: (وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِيْ صَدَقَنَا وَعْدَهُ ۞ و گفتند: همهٔ ستایشها از آن خداوندی است که وعدهٔ خویش به ما را راست گردانید) [الزمر/ ۷۴]. پس ستودهٔ مَطلق در آخرت نیز اوست چنان‌که ستودهٔ مطلق در دنیا نیز همو می‌باشد و مالک آخرت اوست چنان‌که مالک دنیا نیز اوست ﴿و اوست حکیم﴾ که به حکمت و استواری، کار هر دو سرا را سامان بخشیده است ﴿آگاه﴾ است به کار آفرینش خویش در هر دو سرای دنیا و آخرت.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَاۚ وَهُوَ ٱلرَّحِيمُ ٱلْغَفُورُ ﴿٢﴾

﴿آنچه در زمین فرو می‌رود می‌داند﴾ از آب، یا گنجها، یا اجسام مردگان، یا دفینه‌های دیگر ﴿و می‌داند آنچه از آن بر می‌آید﴾ از کشت‌ها و سبزی‌ها، جانداران، فلزات، آبِ چشمه‌ها و غیره ﴿و می‌داند آنچه از آسمان فرود می‌آید﴾ از فرشتگان و کتابها به‌سوی پیامبرانش و نیز از باران و برف و تگرگ و صاعقه و برکت‌های وی ﴿و می‌داند آنچه در آسمان بالا می‌رود﴾ از فرشتگان، اعمال بندگان، بخارها، دودها، پرندگان و وسایل نقلیهٔ هوایی و فضایی[1] ﴿و اوست مهربان﴾ به بندگانش؛

۱ـ مترجم در سال ۱۳۶۵ هـ ش با دو تن از مجاهدان عرب که قصد عزیمت به غرب افغانستان را داشتند، از مبدأ کراچی پاکستان به‌مقصد تهران سوار هواپیما شدیم. در این حال از یکی از آن دو برادر که در

با فرود آوردن آنچه که بدان نیاز دارند ﴿آمرزنده﴾ است گناهانشان را.

شهید سیّد قطب‫ رحمه الله در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «با تلاوت این آیه، انسان خود را با کلماتی اندک، در برابر صفحهٔ عریض و پهناوری از حقیقت می‌بیند، بناگاه خود را در برابر انبوه بزرگ اشیاء، حرکات، احجام، اشکال تابلوها، معانی، تصاویر و حالت‌های شگفت آسا و تکان دهنده‌ای می‌یابد که هرگز تصوّر و خیال انسان در برابر آنها تاب ایستادگی ندارد. اگر تمام اهل زمین زندگی خویش را تماماً وقف این کنند تا آنچه را که فقط این آیهٔ کریمه در این کلمات اندک به آن اشاره می‌کند، بر شمارند، یقیناً از شمارش و کاوش در آنها درمی‌مانند! آری! چه بسیار چیزهای بی‌شماری هستند که در یک لحظهٔ واحد در زمین فرو می‌روند؟ چه بسیار چیزهایی که از آن بیرون می‌آیند؟ چه بسیار چیزهایی که در همین یک لحظه از آسمان فرود می‌آیند؟ و چه چیزهای بسیاری که درآن بالا می‌روند.

چه کسی می‌تواند تصّور کند که در یک لحظه چه بسیار کرمها و حشرات، خزنده‌ها و جانورانی در بسیط زمین به درون آن فرو می‌روند؟ چه بسیار قطرات آب، ذرّات گاز و شعاع‌های برقی در این یک لحظه، در بستر آن فرو می‌روند و ناپدید می‌شوند ... و چشمان بلاکیف خدای سبحان که هرگز نمی‌خوابد مراقب آنهاست؟

همین طور آیا می‌توان برشمرد که در همین یک لحظه چه چیزهایی به آسمان بالا می‌روند؟ مگر علم بشر و نظام شمارش و آمار آن ـ هرچند هم پیشرفت کند و هرچند که عمری طولانی را در امر شمارش سپری کنند ـ برای شمارش آنچه که فقط در همین یک لحظه اتّفاق می‌افتد، کفایت می‌کند؟ هرگز! درحالی‌که علم

کنارم نشسته بود، قرآن جیبی وی را گرفتم و همین که آن را باز کردم، این آیهٔ کریمه در جلوی دیدگان من آمد و اعجاز قرآن کریم سخت مرا تحت تأثیر خویش آورد، بی‌درنگ این آیه را به برادران همراهم نشان دادم، آنها هم مبهوت شدند و بی‌اختیار گفتند: (سبحان‌الله!).

فراگير الهی ، به همهٔ اينها در هر مكان و زمانی احاطه دارد. پس فقط همين يک آيه برای اثبات اين حقيقت كه قرآن سخن بشر نيست ، كافی می‌باشد».

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَأْتِينَا ٱلسَّاعَةُ ۖ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ ۖ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلْأَرْضِ وَلَآ أَصْغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ﴿۳﴾

﴿**و كافران گفتند: قيامت برای ما فرانمی‌رسد**﴾ اين سخن را از روی انكار وجود قيامت ، يا انكار اخباری كه از جانب پروردگارشان بر زبان پيامبرانش به آنان می‌آيد و از سر انكار كتابهای الهی و حجّتها و برهانهای روشنی كه بر اثبات قيامت در آنهاست ، گفتند ﴿**بگو: نه چنان است**﴾ كه شما می‌پنداريد ﴿**سوگند به پروردگارم كه حتماً برای شما خواهد آمد**﴾ بدين گونه ، خداوند متعال به پيامبرش دستور داد تا به آنان از وقوع قيامت خبر داده و برای تقويت و تأكيد اين خبر ، به‌نام او بر صحّت آن سوگند بخورد. ﴿**هموكه دانای غيب است و هموزن ذرّه‌ای، نه در آسمانها و نه در زمين از وی پوشيده**﴾ و پنهان ﴿**نيست**﴾ و دور از دسترس علم و قدرت وی نمی‌باشد ﴿**و نه كوچكتر از آن**﴾ هموزن ذرّه ﴿**و نه بزرگتر از آن است مگر اين‌كه در كتابی مبين ثبت شده است**﴾ يعنی: در لوح محفوظ و در علم الهی ثبت شده‌است. بنابراين ، اگر استخوانهای انسان بعد از مرگ وی متلاشی می‌شوند ، حق تعالی می‌داند كه كجا رفته و كجا پراكنده شده‌اند لذا آنها را چنان كه در آغاز آفريده است ، از نو می‌آفريند.

ابن‌كثير می‌گويد: «اين آيه يكی از سه آيه‌ای است كه چهارمی ندارند و خداوند ﷻ در همهٔ آنها به پيامبرش دستور داده است تا به پروردگار عظيم خود بر

وقوع معاد سوگند بخورد. دو آیهٔ دیگر، یکی در سورهٔ [یونس/۵۳] و دیگری در سورهٔ [تغابن/۷] است».

مفسّران می‌گویند: «تأکید قسم بر این وصف، از قوّت حال مُقسَم علیه ــ که همانا وقوع قیامت است ــ خبر می‌دهد».

لِّيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾

﴿تا﴾ حق تعالی با وقوع معاد ﴿**کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداش دهد**﴾ یعنی: فایدهٔ آوردن قیامت این است که مؤمنان را با ثواب پاداش داده و کافران را با عقاب مجازات کند ﴿**آنانند که برایشان آمرزشی است**﴾ بر گناهانشان و آنانند که به‌سبب غلبهٔ ایمان و اعمال شایسته بر گناهانشان، گناهانی که کرده‌اند، از سوی خداوند ﷻ محو می‌شود ﴿**و برایشان روزی‌ای گرامی است**﴾ که عبارت است از: خوراکی‌های لذیذ و گوارایی که به‌سبب ایمان و اعمال صالحشان ــ همراه با فضل و نوازشی از سوی خدای سبحان ــ در بهشت به ایشان ارزانی می‌شود.

وَٱلَّذِينَ سَعَوْ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ ﴿٥﴾

﴿**وکسانی که مقابله‌کنان در آیات ما سعی کردند**﴾ یعنی: کسانی که در ردّ و ابطال آیات فروفرستادهٔ ما بر پیامبران علیهم‌السلام سعی و تلاش کردند، به این پندار باطل که از

چنبرهٔ عذاب ما می‌گریزند و با تکیه بر این اعتقاد بی‌اساس که: برانگیخته نمی‌شوند و زندگی مجدّدی در کار نخواهد بود ﴿آن گروه﴾ که چنین سعی بی‌حاصلی کردند **﴿برایشان عذابی از رجز بسیار دردناک باشد﴾** رِجْز: بدترین و سخت‌ترین عذاب است.

وَيَرَى ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ ٱلَّذِىٓ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ ٱلْحَقَّ وَيَهْدِىٓ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ ﴿٦﴾

﴿و کسانی که علم داده شده‌اند، می‌بینند﴾ یعنی: می‌دانند **﴿که آنچه از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده، حقّ است﴾** یعنی: دانایانی که از اهل حق هستند، می‌دانند که آنچه بر تو از جانب خداوند ﷻ نازل شده حقّ است و این دانایان حقیقت پو، صحابهٔ رسول خدا ﷺ هستند. به‌قولی: ایشان مؤمنان اهل کتاب ـ مانند عبدالله‌بن‌سلام و یاران وی ـ اند **﴿و می‌دانند که به‌سوی راه غالب ستوده صفات هدایت می‌کند﴾** یعنی: آن دانش‌یافتگان به کتاب خدا ﷻ، می‌دانند که این قرآن به‌سوی دین حقّ خدا ﷻ که مبتنی بر توحید است، هدایت می‌کند. ابن‌کثیر در معنای آیه می‌گوید: «چون مؤمنان صحنهٔ رستاخیز را مشاهده می‌کنند، آن را به عین‌الیقین می‌بینند، بعد از آن‌که در دنیا به علم‌الیقین راجع به آن علم حاصل کرده‌اند و این یکی دیگر از حکمتهای وقوع قیامت است».

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾

﴿و کافران گفتند﴾ برخی به برخی دیگر استهزاکنان ﴿آیا شما را بر مردی راهنمایی کنیم﴾ منظورشان حضرت محمّد ﷺ است ﴿که به شما﴾ از امری عجیب و غریب و حیرت‌آور ﴿خبر می‌دهد﴾ و آن این است که: ﴿چون کاملاً متلاشی و پاره‌پاره شدید﴾ یعنی: چون بعد از مرگ خویش به مشتی استخوان و خاک که همهٔ ذرّات و اجزای آن پراکنده و از هم پاشیده است، تبدیل شدید و تماماً پراکنده و قطعه‌قطعه شدید ﴿آن‌گاه آفرینش جدیدی خواهید یافت﴾ یعنی: به آفرینشی نو آفریده شده و از قبرهایتان زنده برانگیخته خواهید شد و باز به همان اشکالی که در دنیا بوده‌اید، بازمی‌گردید؟ آنها این سخن را از سر تمسخر و استهزا به وعدهٔ خداوند ﷻ بر برانگیختن مجدّد ـ که به زبان پیامبرش اعلام کرده‌است ـ گفتند.

أَفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَم بِهِۦ جِنَّةُۢۗ بَلِ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ فِي ٱلۡعَذَابِ وَٱلضَّلَٰلِ ٱلۡبَعِيدِ ﴿٨﴾

﴿آیا بر خدا دروغی بربسته یا او جنونی دارد﴾ یعنی گفتند: آیا محمّد ﷺ در آنچه که راجع به زنده‌شدن پس از مرگ می‌گوید، دروغگوست، یا در او دیوانگی‌ای است، به گونه‌ای که نمی‌داند و نمی‌فهمد که چه می‌گوید؟ خدای سبحان هر دو پندارشان را ردّ کرده می فرماید: ﴿بلکه ناموٴمنان به آخرت در عذاب و گمراهی دورودرازی هستند﴾ یعنی: موضوع چنان نیست که آنان پنداشته‌اند بلکه حقیقت امر این است که محمّد ﷺ شخص راستگو و بسیار عاقل و رشیدی است که حق را به میدان آورده و این آنانند که از فهم و درک حقایق به بیراهه رفته و در گمراهی دور و درازی درافتاده‌اند و بنابراین، به آخرت کفر ورزیده و به پیامهای الهی که این پیامبر برحق آورده‌است، ایمان نیاورده‌اند، آنها باید بدانند که به‌سبب همین انکار و تکذیب خویش، گرفتار عذاب همیشگی آخرت خواهند بود، چنان که

امروز نیز در گمراهی‌ای بس دورودراز از حق قرار دارند.

آن‌گاه خدای عزّوجلّ برای کامل ساختن این پاسخ، نظر آنان را به مظاهر قدرت خویش جلب کرده می‌فرماید:

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۚ إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ﴿۹﴾

﴿آیا به‌سوی آنچه ــ از آسمان و زمین ــ که پیش رویشان و پشت سرشان است، ننگریسته‌اند؟﴾ خداوند متعال این‌گونه به سرزنش آنان می‌پردازد در حالی که برایشان روشن می‌کند که این‌گونه قضاوت و برداشت ــ جز به‌سبب عدم تفکّر و تدبّرشان در آفرینش آسمان و زمین ــ از آنان سر نزده است زیرا اگر آنها در این آفرینش می‌اندیشیدند، یقیناً به قدرت بی‌مثال خداوند ﷻ پی می‌بردند و به تبع آن به روز آخرت نیز یقین پیدا می‌کردند. معنای: (إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ) این است که: آنان چون بنگرند، آسمان را هم پشت سر خود می‌بینند و هم پیش روی خود و همهٔ اینها از عجایب و شگفتی‌هایی است که بر قدرت و یگانگی خداوند ﷻ دلالت می‌کند. همین‌گونه چون در زمین بنگرند، آن را هم پشت سر و هم پیش روی خویش می‌بینند، که این نیز دلالت روشنی همانند دلالت آسمان به همراه دارد. پس اگر آنها با تدبّر و تعمّق به‌سوی آسمان و زمین بنگرند، قطعاً خواهند دانست که آفرینندهٔ این دو پدیدهٔ عظیم، قادر است تا قیامت را نیز بر پا داشته و بر آنها به طور شتابان و سریع، عذاب را بفرستد **﴿اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می‌بریم﴾** چنان‌که قارون را فرو بردیم **﴿یا پاره‌هایی از آسمان﴾** یعنی:

قطعه‌هایی از آن را ﴿برآنان فرو می‌اندازیم﴾ چنان‌که آن را بر اصحاب «ایکه» فرو افگندیم[۱]. پس چگونه از عذاب حق تعالی احساس ایمنی می‌کنند؟! ﴿قطعاً در این امر﴾ که ذکر شد؛ از آفرینش آسمان و زمین ﴿نشانه‌ای است﴾ واضح و دلالتی است آشکار ﴿برای هر بندهٔ منیبی﴾ که با توبه و اخلاص به‌سوی پروردگارش رجوع می‌کند.

آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی نشانه‌های قدرت الهی را در آفرینش و إعادهٔ آن می‌بیند که به وصف إنابت، یعنی بازگشت دایمی فروتنانهٔ مطیعانه به سوی الله ﷻ، موصوف باشد.

۞ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا ۖ يَٰجِبَالُ أَوِّبِى مَعَهُۥ وَٱلطَّيْرَ ۖ وَأَلَنَّا لَهُ ٱلْحَدِيدَ ﴿١٠﴾

﴿و به‌راستی داوود را از جانب خود فضلی دادیم﴾ که این فضل و مزیّت، دادن نبوّت و کتاب زبور و به‌قولی: دادن نیروی نرم‌کردن آهن به وی بود. بهتر این است که گفته شود: این فضل همان چیزی است که خداوند ﷻ در همین آیه از: (يَا جِبَالُ أَوِّبِيْ...) تا آخر آن ذکر کرده‌است. ﴿ای کوهها! همراه او تسبیح گویید﴾ یعنی گفتیم: ای کوهها! همراه داوود و همصدا با تسبیح‌گفتن او، تسبیح گویید ﴿و پرندگان را﴾ یعنی: پرندگان را نیز برای او رام گردانیده و گفتیم: همراه با او تسبیح گویید.

آری! خداوند متعال به داوود صدایی بس‌دلکش، نیرومند و مؤثّر عنایت کرده‌بود. چنان که در حدیث‌شریف به روایت بخاری آمده‌است که رسول خدا ﷺ

۱ـ نگاه کنید به سورهٔ [حِجر/۷۸].

شب‌هنگام صدای ابوموسی‌اشعری رضی الله عنه را که مشغول قرائت قرآن بود شنیدند پس ایستادند و به قرائت او گوش فرادادند آن‌گاه فرمودند: «لَقَدْ أُوتِيَ هٰذا مِزْمارٌ مِنْ مَزامِيرِ آلِ داوُدْ ﴿ به‌راستی به این شخص، مزماری از مزامیر آل داوود داده شده‌است». ﴿و آهن را برای او نرم گردانیدیم﴾ تا هر چه می‌خواهد با آن بسازد. به قولی: آهن در دست داوود مانند شمع نرم می‌شد و آن را بی‌نیروی آتش به هر شکلی که می‌خواست تبدیل می‌کرد.

أَنِ ٱعْمَلْ سَـٰبِغَـٰتٍ وَقَدِّرْ فِى ٱلسَّرْدِ ۖ وَٱعْمَلُوا۟ صَـٰلِحًا ۖ إِنِّى بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١﴾

﴿فرمودیم که زره‌های بلند و رسا بساز﴾ سابِغاتْ: زره‌های کامل، وسیع و گشادی است که تمام بدن را بپوشاند. یادآور می‌شویم که داوود علیه السلام اوّلین سازندهٔ زره در دنیاست. ﴿و در بافتن حلقه‌ها اندازه را نگاه‌دار﴾ سِرْد: بافته‌های زره است. گفته می‌شود: اَلسَّرْد وَ الزَّرد: و هردو به‌معنای بافتن حلقه‌های زره است. یعنی: زره را نه آنچنان کوچک و نازک بساز که سست و شکننده بوده و دربرابر ضربات دشمن استحکام دفاعی نداشته باشد و نه آنها را چنان بزرگ و ضخیم بساز که بر پوشندهٔ خود سنگینی کند. ﴿و کار شایسته کنید﴾ ای اهل‌بیت داوود! ﴿درحقیقت من به آنچه می‌کنید بینایم﴾ و آگاه پس شما را در برابر سخنان و اعمال نیکتان پاداش می‌دهم.

وَلِسُلَيْمَـٰنَ ٱلرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ ۖ وَأَسَلْنَا لَهُۥ عَيْنَ ٱلْقِطْرِ ۖ وَمِنَ ٱلْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِۦ ۖ وَمَن يَزِغْ

مِنۡهُمۡ عَنۡ أَمۡرِنَا نُذِقۡهُ مِنۡ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿١٢﴾

﴿**و برای سلیمان باد را**﴾ تقدیر سخن چنین است: و برای سلیمان باد را رام گردانیدیم ﴿**که سیر بامدادی آن یک ماهه راه و سیر شامگاهی آن نیز یک ماهه راه بود**﴾ یعنی: باد به فرمان سلیمان علیه السلام بامداد در اوّل روز مسافت یک‌ماه راه را می‌پیمود و شامگاهان در آخر روز نیز همین فاصله را سیر می‌کرد. ابن‌کثیر به‌نقل از حسن بصری می‌گوید: «سلیمان علیه السلام بامدادان از دمشق بر تخت خود می‌نشست و سوار بر بالهای باد به اصطخر فرود می‌آمد و در آن غذای ناشتا (نهار) را تناول می‌کرد و در نیمهٔ اخیر روز از اصطخر بر فضاپیمای بادی خود می‌نشست و شامگاه در کابل (مرکز افغانستان) فرود می‌آمد. و در میان دمشق و اصطخر ـ برای کسی که به شتاب راه بپیماید ـ مسافت یکماه راه است و در میان اصطخر و کابل نیز ـ برای کسی که به شتاب راه بپیماید ـ همین مقدار راه است». ﴿**و چشمهٔ مس را برای او روان ساختیم**﴾ به‌طور گدازان و جوشان چنان‌که برای داود علیه السلام آهن را نرم گردانیدیم ﴿**و برخی از جنّیان نزد او به اذن پروردگارش کار می‌کردند**﴾ یعنی: به فرمان خویش برای او از جنّیان کسانی را که پیش روی او کار می‌کردند، رام کردیم. که ذکر کارهای جنّیان در آیهٔ بعد می‌آید. ﴿**و هر کس از آنها از فرمان ما**﴾ که او را بدان فرمان داده‌بودیم، یعنی از پیروی سلیمان علیه السلام ﴿**عدول کند، از عذاب سوزان به او می‌چشانیم**﴾ که این عذاب در آخرت و به‌قولی در دنیاست.

يَعۡمَلُونَ لَهُۥ مَا يَشَآءُ مِن مَّحَٰرِيبَ وَتَمَٰثِيلَ وَجِفَانٖ كَٱلۡجَوَابِ وَقُدُورٖ رَّاسِيَٰتٍۚ ٱعۡمَلُوٓاْ ءَالَ دَاوُۥدَ شُكۡرٗاۚ وَقَلِيلٞ مِّنۡ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ ﴿١٣﴾

﴿می‌ساختند﴾ آن جنّیان ﴿برای او هر چه می‌خواست: از قلعه‌ها﴾ مَحَارِیب: ساختمانهای بلند و قصرهای رفیع است. به‌قولی: مراد از محاریب در اینجا، مساجد است. ﴿و تمثال‌ها﴾ تَمَاثِیل: هر چیزی است که به صورت مجسّم نقش‌ونگار شده باشد، چه از مس باشد، چه از شیشه، چه از سنگ رخام و غیره. به‌قولی. این تمثالها و تصاویر عبارت از تصاویر پیامبران، فرشتگان، علما و صالحان بود. گفته‌شده که: صورت‌نگاری در شریعت سلیمان علیه السلام مباح بود امّا این کار در شریعت پیامبر ما حضرت محمّد ﷺ منسوخ گردید.

در حدیث‌شریف آمده است: «أَشَدُّ النَّاسِ عَذاباً يَوْمَ الْقِيامَةِ اَلْمُصَوِّرُوْن ✿ سخت‌ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت، صورت‌نگاران اند». ابن‌حجر عسقلانی در «فتح‌الباری» شرح «بخاری»، آرای علما در برداشتن تصاویر دارای جسم، یا دارای سایه را از موجودات ذی‌روح ـ مانند انسان و حیوان ـ نقل کرده آن‌گاه در جمع‌بندی این آراء می‌گوید: «ساختن مجسّمه ـ بجز اسباب‌بازی کودکان ـ به اجماع علما حرام است. امّا در تصویرنگاری بر روی پارچه، چهار قول است و صحیح‌ترین آنها این است که: اگر تصویر تمام اندام بود، حرام است ولی اگر سر آن قطع شَده بود، یا اجزا و اعضای آن به طور پراکنده به تصویر کشیده شده بود، جایز است».

جمهور علما ـ از صحابه تابعین و ائمّهٔ مذاهب ـ به کارگرفتن تصاویر را چنانچه در زیر پا قرار داشت و بر آن پا نهاده می‌شد، یا به خواری و اهانت استعمال می‌شد ـ مانند تصاویر پشتی‌ها و بالشت‌ها ـ جایز شمرده‌اند.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «باید دانست که حکم تصاویر فوتوگرافی، همچون حکم نگارگری بر روی پارچه است بلکه تصاویر فوتوگرافی درحقیقت ـ به آن معنایی که در احادیث آمده‌است ـ تصویر نیست و مانند افتادن پرتو صورت انسان در آیینه یا آب می‌باشد لذا در آن، مفهوم شبیه‌سازی با آفرینش خداوند ﷻ در کار نیست».

﴿و﴾ نیز جنّیان برای سلیمان علیه السلام **﴿کاسه‌های بزرگ حوض مانند﴾** می‌ساختند که در بزرگی خود به‌مانند آبشخور شتران بود به طوری‌که جمعی بزرگ بر یک کاسه گردآمده و همه از آن می‌خوردند. جَوابِیْ: حوض‌هایی است که شتران را در آنها آب مـی‌دهند. **﴿و﴾** نیز جنّیان بـرای سـلیمان علیه السلام **﴿دیگ‌های ثـابت در جـاهای خود﴾** می‌ساختند که از بس بزرگ بود، نه به نیروی انسانی حـمل مـی‌شد و نـه حرکت داده می‌شد **﴿ای خاندان داوود! شکرگزار باشید﴾** یعنی: به خـاندان داوود گفتیم: به‌عنوان شکر و سپاسگزاری حق تعالی دربرابر آنچه که به شما در دین و دنیا داده است، به طاعت ما عمل کنید **﴿و از بندگان من اندکی سپاسگزارند﴾** کـه شکر نعمت را با قلب و زبان و اعضایشان به‌جا آورند. البتّه این امر، إخـباری از واقعیّت امر است. حقیقت شکر: اعتراف به نعمت منعم و به‌کارگیری نـعمت در طاعت حق تعالی است، چنان که کفران و ناسپاسی: عبارت از به‌کارگیری نعمت در معصیت می‌باشد.

ظاهر قرآن و سنّت گویای آنند که شکر، محدود به سپاس و ثنای زبانی نیست بلکه عمل بدن نیز از مقتضیات شکر است لذا شکر با فعل؛ عمل اعـضاء است و شکر با سخن؛ کار زبان.

در **حدیث‌شریف** به روایت بـخاری و مسـلم از رسـول خـدا صلی الله علیه وسلم آمـده‌است کـه فرمودند: «در حقیقت دوست‌داشته‌ترین نماز نزد خـداونـد مـتعال، نـماز داوود است؛ او نصف شب را می‌خوابید و یک‌سوم آن را زنده‌دار بـود [و بـه نـماز و رازونیاز می‌پرداخت] و باز یک‌ششم آن را می‌خوابید. و دوست‌داشته‌ترین روزه نزد خداوند جل جلاله، روزهٔ داوود است، او یک روز را روزه می‌گرفت و روز دیگر را می‌خورد. و چون او با دشمن روبه‌رو می‌شد، از میدان معرکه فرار نمی‌کرد». در **حدیث‌شریف** دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر مـنبر رفته و این آیه را تلاوت کردند آن‌گاه فرمودند: «سه خصلت است که به هر کس داده شد، قطعاً به او مانند آنچه که به خاندان داوود داده شده، عطا گردیده است.

از آن حضرت ﷺ پرسیدیم که این سه خصلت چیست ؟ فرمودند : «اَلْعَدْلُ فِي الرِّضا وَ الْغَضَبِ، وَ الْقَصْدُ فِي الْفَقْرِ وَ الْغِنٰى، وَ خَشْيَةُ اللّٰهِ فِي‌السِّرِّ وَ الْعَلاَنِيَةِ ۞ درپیش گرفتن عدالت درحال رضا و خشم ، میانه‌روی درحال فقر و توانگری و ترس از خدا ﷻ در نهان و آشکار» .

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ ٱلْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِۦٓ إِلَّا دَآبَّةُ ٱلْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُۥ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ ٱلْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ ٱلْغَيْبَ مَا لَبِثُوا۟ فِى ٱلْعَذَابِ ٱلْمُهِينِ ﴿١٤﴾

﴿**پس چون مرگ را بر او مقرّر داشتیم**﴾ یعنی : چون بر سلیمان عليه‌السلام به مرگ حکم کرده و مرگ را بر وی إلزام کردیم ، از این دنیا درحالی درگذشت که بر عصای خویش تکیه داده بود ، ازاین‌رو ، جنّیان از مرگ وی آگاه نشدند و همچنان از ترس وی به کارهای خویش ادامه می‌دادند پس ﴿**چیزی جز کرم چوب‌خواره**﴾ یعنی : موریانه ﴿**که عصای سلیمان را**﴾ که بر آن تکیه داده بود ﴿**می‌خورد، مرگ او را به آنان نشان نداد پس چون بیفتاد**﴾ سلیمان عليه‌السلام ، بعد از آن‌که عصایش بر اثر خوردن موریانه درهم فروریخت؛ ﴿**جنّیان پی بردند**﴾ و برآنان آشکار شد ﴿**که اگر غیب را می‌دانستند**﴾ یعنی : اگر این پندارشان که غیب را می‌دانند صحیح بود ، قطعاً در آن صورت از مرگ وی باخبر می‌شدند و بعد از مرگ وی به‌مدّت درازی ﴿**در عذاب خوارکننده درنگ نمی‌کردند**﴾ و باقی نمی‌ماندند و دیگر درحالی‌که او مرده بود ، در قبضهٔ اطاعت وی باقی نمی‌ماندند ، آن عذاب خوارکننده ، کار های دشواری بود که سلیمان عليه‌السلام آنان را بدان گماشته بود. امّا چون کرم چوب‌خوار عصایش را خورد و پیکر بی‌جان او بر زمین افتاد ، جنّیان به مرگ او پی بردند و مردم دانستند

که آنها غیب را نمی‌دانند.

ابن‌کثیر نقل می‌کند که: «سلیمان علیه السلام بعد از مرگ به‌مدّت یک سال بر آن عصا تکیه داده بود و موریانه در این مدّت از آن عصا می‌خورد تا این که سرانجام بر زمین افتاد».

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ ءَايَةٌ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُۥ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ ﴿١٥﴾

﴿قطعاً برای قوم سباء﴾ سباء: نام قبیله‌ای است که در یمن می‌زیستند و شاهان یمن از این قبیله بودند. آری! برای قوم سباء ﴿در مساکنشان﴾ که در شهر مأرب قرارداشت ﴿نشانه‌ای بود﴾ دالّ بر وجود خداوند جلّ جلاله، قدرت، وحدانیّت، رحمت و وجوب شکر وی، این نشانه: ﴿دو باغستان از جانب راست و از جانب چپ﴾ وادی سباء بود، که در آنها از تمام میوه‌ها فراوان موجود بود و در درون آن وادی، منازل مسکونی بنا شده بود. پس به آنان گفته شد: ﴿از روزی پروردگارتان بخورید﴾ مراد از روزی: میوه‌های آن دو باغستان بزرگ است ﴿و او را شکر کنید﴾ بر آنچه که به شما از این نعمت‌ها ارزانی نموده است لذا به طاعت وی عمل کرده و از معاصی‌اش بپرهیزید ﴿شهری است پاکیزه﴾ به‌سبب بسیاری درختان و پاکیزگی میوه‌های آن ﴿و پروردگاری است آمرزنده﴾ یعنی: پروردگاری است نعمت‌بخش که گناهانشان را می‌آمرزد.

قرآن کریم دوبار از قبیلهٔ سباء نام می‌برد، یکی در داستان بلقیس ملکهٔ سباء و دیگری در این داستان. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «مردی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم پرسید که سباء چیست؟ آیا مردی است یا زنی یا سرزمینی؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلکه سباء نام مردی است که برایش ده فرزند پسر به‌دنیا آمد، شش تن آنان ساکن

یمن شدند و چهار تن ساکن شام، یمنی‌ها عبارتند از: مَذْحِج، کِنْده، اَزْد، اشعری‌ها، انمار و حِمْیَر. امّا شامی‌ها عبارتند از: لَخْم، جُذام، عامله و غسّان». علمای انساب (نسب‌شناس) می‌گویند: «نام سباء، عبد شمس و او فرزند یشجب فرزند یعرُب فرزند قحطان بود. سدّ مأرب، سدّی بود که شاهان قدیمی این سرزمین، آن را بنا کرده بودند و سیل و آب وادیهایشان در پشت آن جمع می‌شد و مردم در پایین آن سد در دو پهنای وادی به غرس درختان و آبادکردن باغها و منازل پرداخته بودند». یادآور می‌شویم که این سدّ در سال (۱۹۸۷ م) تجدید بنا شده است.

فَأَعۡرَضُواْ فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ سَيۡلَ ٱلۡعَرِمِ وَبَدَّلۡنَٰهُم بِجَنَّتَيۡهِمۡ جَنَّتَيۡنِ ذَوَاتَيۡ أُكُلٍ خَمۡطٖ وَأَثۡلٖ وَشَيۡءٖ مِّن سِدۡرٖ قَلِيلٖ ﴿١٦﴾

﴿**پس روی گردانیدند**﴾ قوم سباء از شکرگزاری پروردگارشان و او را ناسپاسی کردند ﴿**پس برآنان سیل عَرِم را فرستادیم**﴾ یعنی: سیلی بنیان‌کن را که با هجوم تند خویش، سدّ مأرب را درهم شکست و آب آن به باغستانهایشان سرازیر شده آنها را غرق و خانه‌هایشان را در زیر گِل‌ولای مدفون کرد. این سیل معروف به عَرِم است، عَرِم: سیلی است که به سبب نیرومندی و تندی، هیچ چیز در جلوی آن نمی‌تواند ایستادگی کند. ﴿**و به‌جای آن دو باغستانشان، دو باغ دیگر به آنان عوض دادیم**﴾ که هیچ خیری در آنها نبود و برای آنان در آن هیچ فایده‌ای وجود نداشت و ﴿**دارای میوه‌های بدمزه**﴾ بود و درختانی با این خصوصیّت را برایشان رویانده بودیم. خَمْط: بر هر درخت تلخ و خارداری اطلاق می‌شود. ﴿**و دارای درخت شوره‌گز**﴾ بود که اصلاً هیچ میوه‌ای ندارد ﴿**و چیزی اندک از درخت کنار**﴾ داشت. بدین‌سان، خداوند متعال درختان مثمر آنان را نابود کرد و به‌جای آنها درختان

شوره گز، اراک و درخت کنار را که میوه‌ای شبیه عنّاب دارد، جانشین آنها کرد و درخت کنار، بهترین آنها بود.

ذَٰلِكَ جَزَيۡنَٰهُم بِمَا كَفَرُواْۖ وَهَلۡ نُجَٰزِيٓ إِلَّا ٱلۡكَفُورَ ﴿١٧﴾

﴿این عقوبت را به‌سزای کفر﴾ و ناسپاسی **﴿آنان به آنان جزادادیم و آیا جز ناسپاس را مجازات می‌کنیم؟﴾** یعنی: ما کسی را مجازات می‌کنیم که کفران نعمت کند، یا وجود و وحدانیّت ما را انکار کند.

وَجَعَلۡنَا بَيۡنَهُمۡ وَبَيۡنَ ٱلۡقُرَى ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَا قُرٗى ظَٰهِرَةٗ وَقَدَّرۡنَا فِيهَا ٱلسَّيۡرَۖ سِيرُواْ فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا ءَامِنِينَ ﴿١٨﴾

﴿و میان آنها﴾ یعنی: میان قبیلهٔ سباء **﴿و میان آبادانی‌هایی که در آنها برکت نهاده بودیم﴾** که عبارت از آبادیهای سرزمین شام بود **﴿قریه‌های به‌هم‌پیوسته‌ای قرار داده‌بودیم﴾** که چون بر تپّه‌های بلند بنا شده بودند، نمایان بودند و چنان به هم نزدیک بودند که یک قریه از قریهٔ دیگر دیده می‌شد. مقصد تجارتی قوم سباء، سرزمین شام بود که آنها از شهر مأرب به‌سوی آن می‌شتافتند و در سراسر مسیر میان مأرب و شام، آبادی‌ها و شهرکهای به‌هم‌پیوسته‌ای قرارداشت، به‌طوری که آنها در راه خویش شب در یک قریه می‌خوابیدند و فردای آن چاشتگاه به قریه‌ای دیگر می‌آرمیدند تا آن‌که به سرزمین خود بازمی‌گشتند و میان مأرب و صَنْعا، سه شبانه‌روز راه فاصله است. **﴿و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرّر داشته بودیم﴾** یعنی: آن قریه‌ها را در مسافت‌های معیّنی از یک‌دیگر قرار داده بودیم به طوری‌که مفسّران می‌گویند: «استراحت نیم‌روز آنان در آبادی‌ای بود و

شب‌گذراندن آنها در آبادی‌ای دیگری تا این که به شام می‌رسیدند».

﴿**در آنها شبها و روزها با کمال امن و امان سیر کنید**﴾ یعنی: برایشان گفتیم: در این قریه‌های به‌هم‌پیوسته و زیبا و خرم، شبها و روزها آسوده خاطر از آنچه که اسباب ترس و بیم شماست، سیروسفر کنید. به قولی: شمار آن قریه‌ها، چهارهزاروهفتصد قریهٔ مشجّر و مثمر بود، که آنان به‌مدّت چهار ماه در کمال امن و امان در آنها سَیر می‌کردند تا آن که فاصلهٔ میان مأرب و شام را می‌پیمودند. قتاده می‌گوید: «آنها در این مسیر پر از نعمت ــ بی آن‌که از چیزی بترسند، یا از گرسنگی و تشنگی‌ای بیم داشته باشند ــ سیر می‌کردند، به‌گونه‌ای که مسافر این مسیر، نیازی به حمل آب و توشهٔ راه نداشت و در هرجایی که فرود می‌آمد، آب و میوه‌ای فراوان می‌یافت».

ولی آنها شکر نعمت را نگزارده بلکه خواستار رنج و مشقّت و زحمت شدند:

فَقَالُواْ رَبَّنَا بَٰعِدۡ بَيۡنَ أَسۡفَارِنَا وَظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَحَادِيثَ وَمَزَّقۡنَٰهُمۡ كُلَّ مُمَزَّقٍۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ ﴿۱۹﴾

﴿**تا گفتند: پروردگارا! میان سفرهای ما فاصله انداز**﴾ یعنی: از نعمت ملول و دلتنگ شده و بر عافیت شکیبایی نکردند و درازی سفر و دوری میان آبادیها را آرزو نمودند تا به اسب‌های نجیب و اسباب و آلات سفر خویش فخر نمایی کنند ﴿**و بر خود ستم کردند**﴾ با کفر و معاصی ﴿**پس آنها را افسانه‌ها گردانیدیم**﴾ برای آیندگان، به‌طوری که بعد از آنها مردم اخبار و افسانه‌هایشان را با تعجّب نقل می‌کنند، چنین کردیم تا مردم از حال و فرجام کار آنان درس عبرت بگیرند ﴿و

آنهارا پاره‌پاره ساختیم پاره‌پاره‌ساختنی تمام ﴾ یعنی: در هر سمت و سویی از سرزمینها، کاملاً پراکنده و تارومارشان ساختیم، بدان‌سان که اعراب پارگی و پراکندگی یک قوم را به آنان مثل زده و می‌گویند: «تَفَرَّقَ الْقَوْمُ اَیْدِیْ سَبَاء ۞ فلان قوم مانند پارگی و پراکندگی قوم سبا، متفرّق و پراکنده شدند». بنابراین، دو قبیلۀ اوس و خزرج که از قبیلۀ بزرگ سباء بودند، به یثرب پیوستند، قبیلۀ غسّان به شام رفت، قبیلۀ ازد به عمّان و قبیلۀ خزاعه به سرزمین تهامه **﴿بی‌گمان در این ماجرا نشانه‌هایی است ﴾** واضح و دلالتها و عبرتهایی است روشن **﴿برای هر صبرکنندۀ شکرگزاری ﴾** یعنی: برای هرکسی که در هنگام بلا بسیار صابر و شکیبا و در گاه نعمت و رفاه، بسیار شکرگزار باشد. که البتّه هر مؤمنی باید این‌چنین باشد.

وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُۥ فَٱتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾

﴿و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت ﴾ یعنی: شیطان در حقّ اهالی سباء چنین اندیشید که اگر اغوایشان کند، از او پیروی می‌کنند و او همین اندیشه و پندار را در مورد آنان به واقعیّت رساند، یا راست یافت **﴿پس ﴾** اهالی سباء **﴿از او پیروی کردند ﴾** حسن بصری می‌گوید: «شیطان نه آنهارا به تازیانه زد و نه به عصا بلکه فقط در آنان گمانی زد و واقع امر چنان بود که او در آنان گمان زده بود لذا کار شیطان جز افگندن غرور و آرزوهای خام در آنان چیز دیگری نبود». آری! آنها بی‌محابا شیطان را اجابت گفتند **﴿جز گروهی از مؤمنان ﴾** که دست ردّ بر سینۀ شیطان نامحرم زدند و اینان نسبت به کفّار اندک بودند.

وَمَا كَانَ لَهُۥ عَلَيْهِم مِّن سُلْطَٰنٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِٱلْءَاخِرَةِ

مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿۲۱﴾

﴿ **و شیطان را برآنان هیچ سلطه‌ای نبود** ﴾ یعنی: او آنان را به‌زور و اجبار به کفر وادار نساخت ﴿ **مگر** ﴾ کار او دعوت و وسوسه و آراستن کفر و عصیان برای آنان بود و ما آنها را به وسوسهٔ شیطان مبتلا گردانیدیم ﴿ **تا معلوم بداریم کسی را که به آخرت ایمان می‌آورد از کسی که او از آن در شبهه است** ﴾ یعنی: لیکن ما آنان را مبتلای وسوسهٔ شیطان گردانیدیم تا این واقعیّت را به علم ظهور آشکار گردانیم، در غیرآن ما به همه‌چیز داناییم. آری! چنین بود که خداوند ﷻ شیطان را بر آنان مسلّط کرد چنان‌که مگس را بر چشمان آلوده مسلّط می‌کند و قطعاً قربانی همان کسی است که قدرت مقاومت خود را ازدست می‌دهد امّا کسانی که نیرومند و بیدارند، از آسیب شیطان به‌سلامت می‌مانند ﴿ **و پروردگار تو بر همه چیز نگهبان است** ﴾ از آن‌جمله بر اعمال این گروه از کفّار پس به‌زودی آنان را در آخرت مجازات می‌کند.

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ ﴿۲۲﴾

﴿ **بگو** ﴾ ای پیامبر ﷺ! به کفّار قریش ﴿ **کسانی را که گمان می‌کنید** ﴾ خدایان هستند ﴿ **بجز الله بخوانید** ﴾ تا از شما زیانی را که در سالهای قحطی و گرسنگی بر شما نازل شد، برطرف گردانند. سپس خدای سبحان خود از جایشان پاسخ داده می‌فرماید: ﴿ **هموزن ذرّه‌ای نه در آسمانها و نه در زمین مالک نیستند** ﴾ یعنی: آنها در

هیچ امری، بر خیر و شرّ و نفع یا ضرر قدرتی ندارند **﴿و آنان را در آسمان و زمین هیچ شرکتی نیست﴾** یعنی: بتان را در آسمانها و زمین هیچ مشارکتی نیست، نه در آفرینش، نه در اداره و فرمانروایی و نه در تصرّف **﴿و برای خداوند از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست﴾** که حق تعالی را در چیزی از کار تدبیر و ادارهٔ آسمانها و زمین و کسانی که در آنها به‌سر می‌برند، همکاری و یاری رسانند پس چگونه صحیح است که چنین موجودات عاجز و ناتوانی را به پرستش گرفته و به یاری فراخوانید؟!

وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَـٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُۥ ۚ حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا۟ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ ۖ قَالُوا۟ ٱلْحَقَّ ۖ وَهُوَ ٱلْعَلِىُّ ٱلْكَبِيرُ ﴿۲۳﴾

﴿و شفاعت در پیشگاه او سود نمی‌بخشد مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد﴾ یعنی: شفاعت کردن در هیچ حالی از احوال سود نمی‌بخشد مگر برای کسانی که خداوند متعال به ایشان اجازهٔ شفاعتگری داده‌است؛ از فرشتگان، پیامبران علیهم‌السلام و مانند آنها از اهل علم و عمل و این گروه نیز جز برای کسی که سزاوار شفاعت باشد، شفاعت نمی‌کنند، که مسلّماً کافران سزاوار شفاعت نیستند **﴿تا چون اضطراب از دلهایشان برطرف شود﴾** مراد اضطراب و هراسی است که به فرشتگان دست می‌دهد در هر امری که پروردگار متعال به آن فرمان دهد زیرا هنگامی که خداوند جل‌جلاله به وحی سخن گوید و اهالی آسمانها کلام او را بشنوند، از هیبت امر وی بر خود می‌لرزند، آن گونه که حالتی همچون بیهوشی به آنان دست می‌دهد و چون این حالت برطرف شود، برخی از آنان از برخی‌دیگر می‌پرسند و: **﴿می‌گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می‌گویند: حق؛ و هموست بلندمرتبهٔ بزرگ﴾** یعنی: پروردگارما سخن حقّ و راست را گفت و او پروردگار بزرگ و قهّاری است که

کسی با وی در هیچ چیزی مشارکت ندارد.

مراد این است که هرگاه فرشتگان از امر خدا ﷻ این‌چنین در اضطراب و بیقراری باشند، چگونه می‌توانند نزد وی برای کسانی شفاعت کنند که او بدان راضی نیست؟ در حدیث‌شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِذا قَضَى اللّٰهُ الْأَمْرَ فِي السَّماءِ ضَرَبَتِ الْمَلائِكَةُ بِأَجْنِحَتِها خَضْعاناً لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سَلْسَلَةٌ عَلٰى صَفْوانٍ يُنْفِذُهُمْ ذٰلِكَ فَاِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ، قالُوا: ماذا قالَ رَبُّكُمْ؟ قالُوا لِلَّذِي قالَ: اَلْحَقَّ؛ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيْر ۞ چون خدای عزّوجلّ به امری در آسمان فرمان دهد، فرشتگان از روی فروتنی دربرابر سخن وی، بالهای خود را به‌هم می‌زنند، گویی این [بانگ] زنجیری است بر روی سنگی صاف، که این حالت همه را از اوّل و آخرشان دربرمی‌گیرد و چون اضطراب از دلهایشان برطرف می‌شود، از یک‌دیگر می‌پرسند: پروردگار شما چه فرمود؟ دیگران در جواب کسی که پرسیده‌است، می‌گویند: او حقّ و راست فرمود و هموست بلند مرتبهٔ بزرگ».

۞ قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ قُلِ ٱللَّهُ ۖ وَإِنَّآ أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿۲۴﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به آنان **﴿کیست که شما را از جانب آسمانها و زمین روزی می‌دهد؟﴾** روزی از آسمان: نزول باران است و روزی از زمین: رستنی‌ها، معادن و مانند آنها **﴿بگو: الله﴾** یعنی: اوست که ما را از آسمانها و زمین روزی می‌دهد زیرا خدایان پنداری شما قدرت و اختیار کوچکترین کاری را هم ندارند و از عهدهٔ هموزن ذرّه‌ای هم نمی‌توانند برآیند **﴿و در حقیقت یا ما، یا شما بر طریق هدایت یا گمراهی آشکار هستیم﴾** یعنی: قطعاً یکی از دو گروه؛ یعنی کسانی که خدای

آفرینندهٔ روزی‌دهنده را به‌یگانگی خوانده و مخصوصاً او را پرستش می‌کنند، یا کسانی که پرستشگر جماداتی هستند که بر آفرینش و روزی‌دهی قادر نبوده و سود و زیانی نمی‌توانند برسانند؛ بر حق یا بر گمراهی قراردارند و این که هر دو گروه بر حق باشند، ممکن نیست. روشن است که فقط گروهی بر حق و راه هدایت قراردارند که پروردگار آفرینندهٔ روزی‌دهنده و سود و زیان‌رسان را پرستش کرده و بر توحید وی برهان اقامه کرده‌اند پس گروهی که معبودان بی‌اختیاری را می‌پرستند که نه بر آفرینندگی قادرند، نه بر روزی‌رساندن و سود و زیان بخشیدن و نه هم بر شرک خویش برهانی دارند، بی‌گمان در گمراهی آشکاری قرار دارند.

ملاحظه می‌کنیم که این شیوهٔ استدلال قرآنی چنان با لطف و ادب همراه است که دشمن را وامی‌دارد تا در حال خویش و حال دیگران بنگرد و تأمّل کند. اعراب این شیوه را برای دادن آزادی اندیشه به مخاطب به‌کار گرفته و او را وامی‌دارند تا در موضوع مورد نظر تأمّل کرده و از روی قناعت درونی اعلام نماید که خود خطاکار بوده و طرف وی برحق می‌باشد.

قُل لَّا تُسْـَٔلُونَ عَمَّآ أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْـَٔلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۵﴾

﴿**بگو**﴾ای محمّد ﷺ به آنان ﴿**شما از جرم ما بازخواست نمی‌شوید**﴾ یعنی: اگر عبادت و طاعت ما برای خدا ﷻ جرم باشد، بدانید که از شما دربارهٔ جرم ما سؤال نخواهد شد ﴿**و ما نیز از آنچه شما می‌کنید**﴾ از کفر و عدم اجابت به دعوت حق ﴿**بازخواست نمی‌شویم**﴾ یعنی: هیچ زیانی به ما نمی‌رسد. معنای این سخن اظهار برائت از آنان است. یعنی: نه شما از مایید و نه ما از شما بلکه راه و روش و سرانجام و سرنوشت ما و شما از هم جداست.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِٱلْحَقِّ وَهُوَ ٱلْفَتَّاحُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۲۶﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به آنان ﴿پروردگارمان ما و شما را جمع می‌کند﴾ روز قیامت در یک عرصه و در یک میدان ﴿سپس در میان ما به‌حق حکم می‌کند﴾ و به عدل قضاوت و داوری می‌نماید؛ پس قطعاً فرمانبر را پاداش داده و نافرمان را مجازات می‌کند ﴿و اوست فتّاح﴾ یعنی: حکم‌کننده به حق، قضاوت‌کننده به عدل و راستی و درستی ﴿دانا﴾ به مصالح و فوایدی که به حکم و داوری وی تعلّق می‌گیرد.

قُلْ أَرُونِيَ ٱلَّذِينَ أَلْحَقْتُم بِهِۦ شُرَكَآءَ ۖ كَلَّا ۚ بَلْ هُوَ ٱللَّهُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به آن کافران ﴿کسانی را که به عنوان شریک به او ملحق گردانیده‌اید، به من بنمایانید﴾ تا من آنها را ببینم و توانایی‌هایشان را بسنجم ﴿چنین نیست بلکه اوست الله غالب باحکمت﴾ یعنی: بر خود بلرزید و از ادّعای مشارکت بتان با حق تعالی بازایستید و بدانید که ذات یکتا در الوهیّت، همانا الله ﷻ است، الله غالب، قاهر و حکیمی که عزّت و حکمتش واضح و درخشان می‌باشد.

وَمَآ أَرْسَلْنَـٰكَ إِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

و بعد از اثبات توحید، خداوند متعال عمومیّت و فراگیری رسالت محمّدی ﷺ را برای تمام مردم روشن کرده می‌فرماید: ﴿و ما تو را جز بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم﴾ اعم از عرب، عجم و تمام مکلّفان، که برای مطیعان مژده‌آور بهشت و برای گردنکشان بیم‌دهنده از دوزخ هستی. در **حدیث‌شریف** آمده

است: «بُعِثْتُ إِلَى الأَسْوَدِ وَ الأَحْمَرْ ✿ به‌سوی سیاه و سرخ برانگیخته شده‌ام». مجاهد می‌گوید: «یعنی: به‌سوی جنّ و انس». دیگران می‌گویند: «یعنی: برای عرب و عجم». ابن‌کثیر می‌گوید: «هر دو قول صحیح است».

آری! تو را به‌سوی تمام مکلّفان فرستادیم ﴿ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند﴾ آنچه را که نزد خدا ﷻ از رحمت و فضل و خشم و عقوبت هست و نمی‌دانند منافعی را که در بعثت پیامبر ﷺ دارند پس جهل و نادانی آنان را به مخالفتت وا می‌دارد.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿۲۹﴾

﴿و می‌گویند: این وعده﴾ که شما در وقوع قیامت به ما می‌دهید ﴿کی فرامی‌رسد اگر راست می‌گویید﴾ زمان وقوع آن را به ما خبر دهید؟.

قُل لَّكُم مِّيعَادُ يَوْمٍ لَّا تَسْتَـْٔخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿۳۰﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به آنان ﴿برای شما میعاد روزی است مقرّر﴾ که روز رستاخیز است ﴿که نه ساعتی از آن﴾ میعادی که برای شما مقرّر شده‌است ﴿باز پس می‌افتید و نه پیش﴾ بلکه این میعاد خواه‌ناخواه در همان وقتی فرامی‌رسد که خداوند ﷻ وقوع آن را در آن وقت مقدّر کرده است.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَن نُّؤْمِنَ بِهَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ وَلَا بِٱلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ ۗ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ ٱلْقَوْلَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟ لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ لَوْ

لَآ أَنتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿٣١﴾

﴿ و کافران گفتند: به این قرآن و به آنچه پیش از آن است ﴾ از کتابهای آسمانی قدیم؛ مانند تورات، انجیل و پیامبران پیشین، یا به آنچه پیش‌روی آن است از قیامت و بهشت و دوزخ ﴿ هرگز باور نمی‌کنیم و اگر ببینی ستمگران را هنگامی که نزد پروردگارشان بازداشت شده‌اند ﴾ یعنی: در موقف حساب محبوس شده‌اند؛ ﴿ که چگونه بعضی با بعضی دیگر سخن را بازمی‌گردانند ﴾ یعنی: در میان همدیگر بگومگو و جدل کرده یک‌دیگر را مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهند، بعد از این که در دنیا باهم دوست و یار و همکار و همدست بودند. آری! اگر این صحنه را ببینی، یقیناً صحنهٔ هولناک و شگفت‌آوری را دیده‌ای. ﴿ مستضعفان ﴾ یعنی: پیروان و زیردستان ﴿ به کسانی که استکبار ورزیده‌اند ﴾ یعنی: به رؤسای فرمانروایشان ﴿ می‌گویند: اگر شما نبودید ﴾ که ما را از ایمان به خدای عزّوجلّ و پیروی از رسول وی ﷺ باز می‌داشتید ﴿ یقیناً ما مؤمن بودیم ﴾ به خداوند ﷻ و پیامبر و کتاب وی و در چنین روزی بیچاره نمی‌شدیم.

قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ لِلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوٓا۟ أَنَحْنُ صَدَدْنَـٰكُمْ عَنِ ٱلْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَآءَكُم ۖ بَلْ كُنتُم مُّجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾

﴿ مستکبران ﴾ در پاسخ ﴿ به مستضعفان ﴾ و در مقام انکار و رد آنچه که گفته‌اند؛ ﴿ می‌گویند: مگر ما شما را از هدایت بازداشتیم ﴾ یعنی: آیا ما شما را از ایمان منع کردیم؟ ﴿ بعد از آن‌که به شما آمد ﴾ آن ایمان و هدایت؟ نه! چنین نیست ﴿ بلکه شما خود مجرم بودید ﴾ یعنی: این خود شما بودید که بر کفر پای‌فشرده و مرتکب جرمهای بسیار و گناهانی بزرگ می‌شدید، کاری که ما کردیم فقط این بود

که شما را به سوی گمراهی دعوت کردیم و شما بی‌هیچ دلیل و برهانی از ما پیروی کرده و به خواست و اختیار خود از برهانها و حجّت‌های پیامبران علیهم‌السلام سرپیچیدید.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟ لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ بَلْ مَكْرُ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَآ أَن نَّكْفُرَ بِٱللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُۥٓ أَندَادًا ۚ وَأَسَرُّوا۟ ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ وَجَعَلْنَا ٱلْأَغْلَـٰلَ فِىٓ أَعْنَاقِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۚ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿۳۳﴾

﴿**و مستضعفان به مستکبران می‌گویند**﴾ در ردّ پاسخ آنان و در دفع این نسبت که خود عامل تباهی خویش بوده‌اند ﴿**نه! بلکه ما را مکر شب و روز باز داشت**﴾ مَکْر: فریب و نیرنگ است. یعنی: چنان نیست که شما می‌گویید بلکه این نیرنگ پیوسته و شبانه‌روزی و دعوت مستمرّ و برنامه‌ریزی شدۀ شما به‌سوی کفر بود که ما را به شرک و کفر واداشت و به این پرتگاه درافگند ﴿**آن‌گاه که به ما فرمان می‌دادید که به خدا کفر بورزیم و برای او اندادی مقرّر کنیم**﴾ أنْداد: همتایان و همانندانند ﴿**و هنگامی که عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان کنند**﴾ این جمله به هر دو گروه برمی‌گردد؛ یعنی هر دو گروه ــ اعم از مستکبر و مستضعف ــ هنگامی‌که عذاب را ببینند، در دل خود بر آنچه که از کفر انجام داده‌اند، پشیمانی می‌کشند و این پشیمانی را از دیگران پنهان می‌دارند. یا هریک از دو گروه ــ از بیم سرزنش و دشمن‌کامی گروه مقابل ــ پشیمانی خود را از آن پنهان می‌دارند ولی آثار ندامت در چهره‌هایشان هویداست. به‌قولی: معنای (أَسَرُّوا) در اینجا (أَظْهَرُوا) است زیرا فعل (أَسَرُّوا) از

اضداد است و هردو معنای آشکارکردن و پنهان‌کردن را می‌رساند. یعنی: هر دو گروه، ندامت و پشیمانی خود را آشکار می‌کنند ﴿**و غلها را در گردنهای کسانی که کافر شده‌اند می‌اندازیم**﴾ یعنی: طوقهای آهنین را در دوزخ در گردنهایشان می‌اندازیم. ﴿**آیا جز دربرابر آنچه کرده‌اند**﴾ از شرک به خدای لاشریک ﴿**جزا داده می‌شوند؟**﴾ هرگز! بلکه مطابق آنچه می‌کردند، سزا داده می‌شوند.

وَمَآ أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَآ إِنَّا بِمَآ أُرْسِلْتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿٣٤﴾

سپس خداوند متعال در مقام دلجویی از پیامبرش ﷺ و سفارش وی به تأسّی و اقتدا به پیامبران ما قبلش علیهم‌السلام می‌فرماید: ﴿**و ما در هیچ شهری**﴾ از شهرها ﴿**بیم‌دهنده‌ای را نفرستادیم**﴾ که آنان را هشدار داده و از عذاب ما برحذر دارد ﴿**مگر این‌که مترفان آن**﴾ یعنی: توانگران، سرکشان، نازپروردگان گردنکش و رهبران شرّ و فساد ﴿**گفتند**﴾ به پیامبرانشان علیهم‌السلام ﴿**قطعاً ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم**﴾ یعنی: ما در آنچه از توحید و ایمان که برای ابلاغ آن فرستاده شده‌اید، تکذیب‌کنندهٔ شماییم.

ابن‌ابی‌حاتم و ابن‌منذر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابی‌رَزین رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند که گفت: «دو مرد تاجر باهم شریک‌مال بودند پس یکیَ از آنها به شام رفت و دیگری در مکّه باقی ماند و چون رسول خدا ﷺ مبعوث شدند تاجری که در شام بود به رفیقش نوشت که: کار دعوت محمّد ﷺ چگونه است؟ رفیقش در پاسخش نوشت: کار محمّد ﷺ این‌گونه است که کسی از قریش ــ جز مردم فروپایه و مسکین ــ از وی پیروی نکرده‌است. آن مرد ــ که اهل سواد بود و کتاب می‌خواند ــ تجارتش را فرو گذاشت و نزد رفیقش به مکّه آمد و به او گفت: مرا

نزد محمّد ﷺ راهنمایی کن. پس چون نزد رسول خدا ﷺ آمد از ایشان پرسید: به‌سوی چه چیزی دعوت می‌کنی؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: به‌سوی این و این ... [و اصول دعوت خویش را به وی بیان کردند] گفت: گواهی می‌دهم که فرستادهٔ خدا هستی. آن حضرت ﷺ فرمودند: از کجا دانستی که من فرستادهٔ خدا هستم؟ گفت: قطعاً هیچ پیامبری به رسالت مبعوث نشده است، جز این که مردم فروپایه و مسکین از وی پیروی کرده‌اند. آن‌گاه این آیه نازل شد: (وَ مٰا اَرْسَلْنٰا فِیْ قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيْر...). سپس رسول خدا ﷺ به وی پیغام فرستادند که: خداوند ﷻ تصدیق سخنت را نازل کرد.

وَقَالُواْ نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَٰلًا وَأَوْلَٰدًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٣٥﴾

﴿و گفتند﴾ مستکبران به مؤمنان؛ ﴿ما به اعتبار اموال و اولاد بیشتریم و ما عذاب‌شونده نیستیم﴾ یعنی: خداوند ﷻ ما را با اموال و اولاد بیشتر بر شما در دنیا برتری داده است و این اگر بر چیزی دلالت کند، آن این است که: او از دین و آیینی که ما بر آن هستیم، راضی است پس بعد از آن‌که در دنیا به ما احسان کرده و از ما راضی و خشنود گشته، دیگر در آخرت هم ما را عذاب نمی‌کند.

خدای عزّوجلّ در ردّ پندارشان فرمود:

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به آنان: ﴿بی‌گمان پروردگار من است که روزی را برای هر کس که بخواهد گشاده یا تنگ می‌گرداند﴾ پس نه گشایش بخشیدن در امر رزق و

روزی برای کسی، دلیل بر آن است که حق تعالی از آن شخص راضی گشته و عملش را پسندیده‌است و نه تنگ‌گردانیدن روزی بر کسی، دلیل آن است که او از وی راضی نیست و عملش را نپسندیده است لذا قیاس‌کردن سرای آخرت به سرای دنیا در مانند این امور، خطایی آشکار یا مغالطه‌ای واضح و روشن است زیرا چه‌بسا که خداوند ﷻ از روی استدراج، روزی را بر عاصی گشاده کرده و آن را از روی ابتلا و امتحان بر مطیع تنگ گرداند و در هر حال، حکمت بالغه از آن اوست.

وَمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُم بِٱلَّتِي تُقَرِّبُكُمۡ عِندَنَا زُلۡفَىٰٓ إِلَّا مَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ جَزَآءُ ٱلضِّعۡفِ بِمَا عَمِلُواْ وَهُمۡ فِي ٱلۡغُرُفَٰتِ ءَامِنُونَ ﴿۳۷﴾

﴿و اموال و اولادتان چیزی نیست که شما را به پیشگاه ما نزدیک گرداند به مرتبهٔ قربت﴾ یعنی: بدانید که بسیاری اموال و اولادتان، چیزی نیست که شما را به رحمت و فضل ما نزدیک گرداند، این‌ها قطعاً دلیل محبّت و اعتنای ما به شما نیست زیرا اموال و اولادتان آزمایش و امتحانی برای شماست تا در عرصهٔ ظهور معلوم بداریم که چه کسی آنها را در طاعت ما به کار می‌گیرد و چه کسی ما را در آنها نافرمانی می‌کند **﴿مگر کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشند﴾** یعنی: لیکن کسی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشد و اموالی را که خداوند ﷻ به وی داده‌است، در طاعت وی صرف کرده باشد و در عین حال مؤمن نیز باشد پس این نوع از عقیده و عمل و این‌گونه اموال است که او را به ما نزدیک می‌گرداند. همچنین فرزندی انسان را به خدا ﷻ نزدیک می‌گرداند که انسان او را بر بنیاد

طاعت خدای عزّوجلّ تربیت کرده‌باشد. **﴿پس برای آنان دوبرابر آنچه عمل کرده‌اند پاداش است﴾** یعنی: اعمال نیکوی مؤمنان شایسته‌کار، پاداشی مضاعف دارد؛ از ده برابر تا هفتصد برابر **﴿و آنها در غرفه‌ها آسوده خاطر هستند﴾** از تمام آنچه که ناخوش می‌دارند. مراد؛ غرفه‌های بلند بهشتی است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا در بهشت غرفه‌هایی است که بیرون آنها از درون آنها دیده می‌شود و درون آنها از بیرون آنها. در این اثنا اعرابی‌ای پرسید: آن غرفه‌ها از آن کیست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «لِمَنْ طَيَّبَ الْكَلاٰمَ وَ اَطْعَمَ الطَّعٰامَ وَ اَدٰامَ الصِّيٰامَ وَ صَلّٰى بِا اللَّيْلِ وَ النّٰاسُ نِيٰامٌ ٭ برای کسی که سخنی خوش و پاکیزه گفته باشد، [مسکینان و مستمندان] را به غذا اطعام کرده باشد، روزه را بر دوام گرفته باشد و در شب نماز گزارده باشد درحالی‌که مردم در خوابند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ اللّٰهَ تَعٰالٰى لاٰ يَنْظُرُ اِلٰى صُوَرِكُمْ وَ اَمْوالِكُمْ وَ لٰكِنْ اِنَّمٰا يَنْظُرُ اِلٰى قُلُوْبِكُمْ وَ اَعْمٰالِكُمْ ٭ بی‌گمان خداوند ﷻ به صورتها و اموال شما نگاه نمی‌کند بلکه جز این نیست که به دلها و اعمالتان نگاه می‌کند».

وَٱلَّذِينَ يَسۡعَوۡنَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ فِي ٱلۡعَذَابِ مُحۡضَرُونَ ﴿٣٨﴾

﴿وکسانی که در آیات ما سعی می‌کنند﴾ در جهت ردّ و انکار و طعن زدن به آنها؛ حال آن‌که **﴿مقابله‌کنان﴾** هستند با ما و به خیال خود تلاش دارند تا ما را درمانده کرده و خود را از عذاب ما برهانند؛ **﴿آنانند که در عذاب احضار می‌شوند﴾** یعنی: مأموران گماشته بر دوزخ، آنها را در عذاب می‌افگنند و آنها از عذاب هیچ گریزگاهی نمی‌یابند.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ وَيَقْدِرُ لَهُۥ وَمَآ أَنفَقْتُم مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُۥ وَهُوَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴿٣٩﴾

سپس خداوند متعال موضوع گشایش و تنگ گردانیدن روزی را تکرار می‌کند تا بر ردّ پندار آنها تأکید کرده و بیخ شبهه را برکند: ﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ به آنان ﴿**در حقیقت پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا برای او تنگ می‌گرداند**﴾ به حسب حکمتی که خود در کار خویش دارد. ﴿**و هر چه را انفاق کردید**﴾ در امور خیری که خداوند ﷻ در کتاب خویش به آنها امر کرده و پیامبرش آنها را روشن ساخته ﴿**پس خدا عوضش را می‌دهد**﴾ به شما. این عوض یا در دنیا، یا در آخرت است ﴿**و او بهترین روزی‌دهندگان است**﴾ زیرا روزی‌دادن بندگان به یک‌دیگر، فقط به تقدیر و میسّرکردن اوست و در حقیقت امر آنها روزی‌دهنده نیستند.

امام رازی می‌گوید: «بهتر بودن روزی در چهار چیز است:

اوّل این که: آن روزی از وقت نیاز به تأخیر نیفتد.

دوم این که: از مقدار نیاز کمتر نباشد.

سوم این که: به حساب و شمار، آن را سخت نگرداند.

چهارم این که: آن را با طلب پاداش، مکدّر نکند».

در **حدیث شریف** آمده است: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَ مَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ كُتِبَ لَهُ صَدَقَةٌ وَ مَا وَقَى الرَّجُلُ بِهِ عِرْضَهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ وَ مَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ مِنْ نَفَقَةٍ فَعَلَى اللّٰهِ خَلَفُهَا إِلاَّ مَا كَانَ مِنْ نَفَقَةٍ فِي بُنْيَانٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ» هرکار پسندیده‌ای صدقه‌ای است و آنچه که مرد بر خود و خانواده‌اش انفاق کرده است، برای او صدقه‌ای نوشته

می‌شود و آنچه که شخص به‌وسیلهٔ آن آبرویش را حفظ کرده باشد[1]، صدقه است و هر نفقه‌ای را که شخص انفاق کرده است، دادن عوضش بر خداوند ﷻ است مگر نفقه‌ای که در بنای ساختمان یا معصیتی هزینه شود». مراد از بنای ساختمان در این حدیث شریف، اعمار ساختمانی است که از حدّ نیاز انسان فراتر باشد زیرا تأمین مسکن در حدّ نیاز ضروری، از سوی خداوند ﷻ عوض دارد چنان‌که در **حدیث‌شریف** دیگری بر ضرورت تهیّهٔ مسکن تصریح شده‌است: «لَیْسَ لِبَنِیْ آدَمَ حَقٌّ فِیْ سِوٰی هٰذِهِ الْخِصَالِ: بَیْتٌ یَسْکُنُهُ، وَ ثَوْبٌ یُوارِیْ عَوْرَتَهُ، وَ جِلْفُ الْخُبْزِ وَ الْمٰاءِ ۞ فرزند آدم را در غیر این امور حقّی نیست: خانه‌ای که در آن سکونت گزینند، جامه‌ای که عورتش را بپوشاند و ظرف نان و آب». فرق در میان این آیه و (آیهٔ ۳٦) در این است که: این آیه بیانگر آن است که رزق و روزی فقط در اختیار خداوند ﷻ می‌باشد امّا (آیهٔ ۳٦) در ردّ کسانی بود که می‌پنداشتند بخشیدن رزق نشانهٔ رضا و خشنودی خداوند متعال است. دیگر این که گشایش یا تنگ‌ساختن روزی در اینجا، برای یک شخص در دو حال یا دو وقت است امّا در آنجا برای اشخاص متعدّد بود.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ أَهَٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا۟ يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾

«و» یادکن **«روزی را که خداوند همهٔ آنان»** اعم از عابد و معبود و مستکبر و مستضعف **«را محشور می‌کند»** برای حساب **«سپس به فرشتگان می‌گوید»** به‌عنوان سرکوب مشرکان و سرزنش کسانی که غیر خدای عزّوجلّ را پرستیده‌اند **«آیا اینها**

۱ــ مانند دادن هدیه به شعرا و اشخاص زبان‌دراز تا خود را از هجو و نکوهش و گزند زبان آنها حفظ کند.

بودند که شما را می‌پرستیدند؟ ﴾.

قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِمۖ بَلۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ٱلۡجِنَّۖ أَكۡثَرُهُم بِهِم مُّؤۡمِنُونَ ﴿٤١﴾

﴿فرشتگان می‌گویند: منزّهی تو﴾ پروردگارا! از شریک و همتا ﴿ولیّ ما تو هستی﴾ فقط تو سرور و سرپرست ما هستی ﴿نه آنها﴾ و ما هرگز آنهارا به پرستش فرانخوانده‌ایم و نه آنهارا به دوستی و سروری گرفته‌ایم بلکه ما جز تو ولیّ و سروری نداریم ﴿بلکه آنها جنّیان را می‌پرستیدند﴾ یعنی: آنها شیاطین را که عبارت از ابلیس و لشکریانش هستند، می‌پرستیدند و می‌پنداشتند که آنها را می‌بینند و آنها فرشتگان و دختران خدایند ﴿بیشتر آنان به جنّیان مؤمن بودند﴾ و آنچه را که جنّیان از وسوسه‌ها و اکاذیب به آنان القا می‌کردند، تصدیق می‌نمودند از آن جمله دستورشان در پرستش بتان را.

فَٱلۡيَوۡمَ لَا يَمۡلِكُ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٖ نَّفۡعٗا وَلَا ضَرّٗا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿٤٢﴾

﴿امّا امروز هیچ‌یک از آنان﴾ یعنی: هیچ‌یک از پرستشگران و پرستش‌شدگان ﴿برای یکدیگر مالک سود و زیانی نیستید﴾ یعنی: در روز قیامت، نه پرستش‌شدگان برای پرستشگران مالک سودی ـ یعنی شفاعت و نجاتی ـ هستند و نه مالک زیانی ـ یعنی مالک هلاکت و عذابی ﴿و﴾ آن روز ﴿به کسانی که ستم کرده‌اند﴾ بر خود با پرستش غیرخداوند ﷻ ﴿می‌گوییم: بچشید عذاب آتشی را که آن

را تکذیب می‌کردید ﴾ در دنیا.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالُوا۟ مَا هَٰذَآ إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَن يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَآؤُكُمْ وَقَالُوا۟ مَا هَٰذَآ إِلَّآ إِفْكٌ مُّفْتَرًى ۚ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٣﴾

﴿ **و چون آیات بیّنات ما** ﴾ یعنی: آیات قرآنی ما که دلالت آنها روشن و معانی آنها آشکار است ﴿ **بر آنها خوانده شود، می‌گویند: این** ﴾ خوانندهٔ آیات، یعنی رسول‌اکرم ﷺ ﴿ **جز مردی نیست که می‌خواهد شما را از آنچه پدران شما** ﴾ یعنی: پیشینیان شما ﴿ **می‌پرستیدند** ﴾ از بتانی که مورد پرستش آنها بود ﴿ **بازدارد و می‌گویند** ﴾ بار دوم ﴿ **این** ﴾ قرآن ﴿ **جز دروغی بربافته** ﴾ و بهتانی برساخته ﴿ **نیست. کسانی که به حق ــ چون به‌سویشان آمد ــ کافر شدند، می‌گویند** ﴾ یعنی: برای بار سوم در مورد قرآن، معجزات، نبوّت و شریعت اسلام، یعنی در بارهٔ دینی که رسول خدا ﷺ برایشان آورده، می‌گویند: ﴿ **این جز جادویی آشکار نیست** ﴾ یعنی: این دین و کتاب، از جنس سحر و جادوست.

وَمَآ ءَاتَيْنَٰهُم مِّن كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا ۖ وَمَآ أَرْسَلْنَآ إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِن نَّذِيرٍ ﴿٤٤﴾

﴿ **و ما کتابهایی به آنان نداده بودیم که آن را بخوانند** ﴾ یعنی: بر مشرکان عرب کتابهای آسمانی‌ای که آنها را بیاموزند، نازل نکرده‌بویم ﴿ **و پیش از تو هیچ**

هشداردهنده‌ای به‌سویشان نفرستاده بودیم ﴾که آنها را به‌سوی حق خوانده و از عذاب ما بیم دهد و از آنجا که دین راستین و درست جز به وحیی از جانب خداوند متعال شناخته نمی‌شود لذا برای تکذیبشان به قرآن و پیامبر، هیچ وجه و دلیلی نیست و نه برایشان شبهه‌ای است که به آن تشبّث و تمسّک کنند. پس ای پیامبر! از کجا و به کدام دلیل و حجّت، تو را تکذیب کردند درحالی‌که کتاب و هشداردهنده‌ای که مؤیّد این عملشان باشد، به سویشان نیامده است؟.

وَكَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَمَا بَلَغُواْ مِعۡشَارَ مَآ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ فَكَذَّبُواْ رُسُلِيۖ فَكَيۡفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٥﴾

﴿**و**﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿**کسانی که پیش از اینان بودند**﴾ از امّت‌های پیشین ﴿**نیز تکذیب پیشه کردند**﴾ چنان‌که قومت تو را تکذیب کردند ﴿**در حالی که اینان به یک‌دهم آنچه به پیشینیان داده بودیم، نرسیده‌اند**﴾ یعنی: مردم مکّه ـ اعم از مشرکان قریش و غیرآنان از اعراب ـ با همهٔ نیرو و ثروتی که به آنان داده‌ایم، به یک‌دهم قوّت و مکنت و نعمت و شکوهی که به پیشینیان داده بودیم، نرسیده‌اند ولی ﴿**آن‌گاه**﴾ که آن پیشینیان ﴿**پیامبران مرا دروغ‌زن شمردند**﴾ آنهارا با همهٔ مکنت و قوّتشان هلاک ساختیم ـ مانند اقوام عاد و ثمود و امثالشان را ـ به‌قولی: معشار، یک‌صدم است ﴿**پس چگونه بود عقوبت من**﴾ نَكِير: یعنی: چگونه بود انکارم برآنان با عذاب و عقوبت؟ و چگونه بود یاری من به پیامبرانم؟.

۞ قُلۡ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍۖ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثۡنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْۚ مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍۚ إِنۡ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم

بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٤٦﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به این کافرانی که تو را دیوانه می‌پندارند ﴿جزاین نیست که من به شما فقط یک اندرز می‌دهم﴾ یعنی: شما را از فرجام بد آنچه که در آن قرار دارید، هشدار داده و برحذر داشته و شما را فقط به یک خصلت سفارش و توصیه می‌کنم؛ ﴿و آن این است که: دوگان‌دوگان و یکان‌یکان برای خدا به‌پا خیزید﴾ یعنی: تنها سفارش و موعظهٔ من به شما، قیامتان در طلب حق با تفکّر و اندیشهٔ راستین خالصاً برای رضای خدای عزّوجل و بدون هوی و عصبیّتی است ﴿و سپس اندیشه کنید﴾ و تأمّل ورزید و برخی از شما برخی‌دیگر را به اخلاص نصیحت کنید وبگویید: بیاییم درحقیقت کار رسول خدا ﷺ و کتابی که آورده است، بنگریم و بیندیشیم زیرا در این صورت، قطعاً می‌دانید که باید در این راه دودو یا تک‌تک به‌پا خیزید، چه اجتماع، فکر و اندیشه را مشوّش و پراکنده می‌گرداند امّا دو نفر می‌توانند تفکّر کرده و هر یک محصول فکر خویش را به رفیقش عرضه دارد و سپس هردوی آنها به راستی و انصاف در آن بنگرند تا از این طریق به حق برسند، همین‌گونه یک فرد می‌تواند با خودش دادگرانه و منصفانه بیندیشد.

این آیه اصل و اساس موضوع دعوت الی‌الله است زیرا اهمیّت دعوت فردی با آن آشکار می‌شود.

آری! در این صورت قطعاً به این نتیجه می‌رسید که: ﴿این رفیق شما هیچ جنونی ندارد﴾ نه پیامبر جادوگر است و نه دیوانه زیرا در حالات و تصرّفاتش هیچ دلیلی بر این امر که او این گونه باشد، نمی‌یابید و هر چه دربارهٔ او بیندیشید، از او جز عقل و تدبیر و برتری خرد، چیز دیگری نمی‌بینید، درعین‌حال، شما نیک می‌دانید که او برترین مردم از روی عقل و خرد است و شما در مدّت عمر وی و عمر خویش، از او دروغی را تجربه نکرده‌اید و وحی‌ای هم که او آورده‌است دلیل آشکاری بر

صدق و راستگویی اوست ﴿**او جز هشداردهنده‌ای برای شما در پیشاپیش عذابی شدید**﴾ یعنی: در پیشاپیش قیامت ﴿**نیست**﴾.

امام رازی می‌گوید: «بعد از آن‌که اصول سه‌گانهٔ توحید، نبوّت و معاد با دلایل آن در این سوره مطرح شد، اینک حق تعالی هر سه اصل را در یک آیه ذکر می‌کند چرا که فرمودهٔ وی: (اَنْ تَقُوْمُوْا لِلّٰه) به توحید اشاره دارد و فرمودهٔ وی: (مٰا بِصٰاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّةْ) به رسالت اشاره دارد و فرمودهٔ وی: (بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدِیْد) به روز آخرت و به‌نزدیکی زمان آن اشاره دارد». چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده‌است که: رسول‌اکرم ﷺ روزی بر فراز کوه صفا برآمدند آن‌گاه فریاد کشیدند: «یٰا صَبٰاحٰا» قریش با شنیدن این ندا به‌سویشان گرد آمده و گفتند: چه‌شده است، چه خبر است؟ تو را چه شده است؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «به نظر شما اگر به شما خبر دهم که دشمن بامداد یا شامگاه بر شما یورش می‌آورد، آیا مرا تصدیق می‌کنید؟» گفتند: چرا تصدیقت نکنیم؟ قطعاً تصدیقت می‌کنیم! فرمودند: «اینک من شما را در پیشاپیش عذابی سخت بیم می‌دهم». در این هنگام ابولهب گفت: مرگ بر تو، آیا ما را برای این گرد آورده‌ای؟ در این اثنا خداوند ﷻ نازل فرمود: (تَبَّتْ یَدا اَبِیْ لَهَبْ...).

قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ ۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٤٧﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ به آنان ﴿**هر مزدی که از شما طلبیده باشم**﴾ در ازاء تبلیغ رسالت ﴿**پس آن متعلّق به خودتان!**﴾ یعنی: من در برابر ابلاغ پیام‌های الهی، از شما هیچ مزدی درخواست نکرده و نمی‌کنم. ﴿**مزد من جز بر خدا نیست**﴾ نه بر غیر وی ﴿**و او بر هرچیزی گواه است**﴾ یعنی: به هرچیزی آگاه است و چیزی از او پنهان

نمی‌ماند. پس بدانید که او بر این امر نیز گواه است که من دربرابر دعوت شما به راه حق، از شما مزدی درخواست نکرده‌ام و اگر سراغ دارید که از شما مزدی درخواست کرده باشم، بگویید تا آن را به شما برگردانم.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَّٰمُ ٱلْغُيُوبِ ﴿٤٨﴾

﴿**بگو**﴾ای محمّد ﷺ به آنان ﴿**بی‌گمان پروردگارم حق را در میان می‌افکند**﴾ یعنی: به حق سخن می‌گوید و آن را ــ که چیزی جز قرآن و وحی نیست ــ به‌سوی پیامبرش القا می‌کند. به‌قولی معنی این است: پروردگارم باطل را با پرتاب‌کردن حق به‌سوی آن مورد هدف قرار داده و آن را به وسیلهٔ حق می‌کوبد و نگونسار می‌کند ﴿**و او دانای غیب‌هاست**﴾ غیب: هر چیزی است که از چشم انسانها و از میدان دریافتها و ادراکاتشان پنهان باشد.

قُلْ جَآءَ ٱلْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ ٱلْبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴿٤٩﴾

﴿**بگو**﴾ای محمّد ﷺ به آنان ﴿**حق آمد**﴾ یعنی: اسلام و توحید و قرآن که دربرگیرندهٔ برهانهاست به میدان آمد ﴿**و دیگر باطل از سر نمی‌گیرد و بر نمی‌گردد**﴾ یعنی: باطل چنان از میان رفت که نه از آمدن آن اثری باقی مانده و نه از رفتن آن، نه از آغاز آن و نه از برگشت آن. ابن‌کثیر نقل می‌کند: «چون رسول خدا ﷺ در روز فتح مکّه به مسجدالحرام وارد شدند، بتان را دیدند که پیرامون کعبه نصب شده‌اند پس شروع به کوبیدن بتان کردند، درحالی که می‌خواندند: (وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً) [اسراء/۸۱] و نیز این آیه را می‌خواندند: (قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ ما يُبْدِىءُ الْباطِلُ وَ ما يُعِيدُ).

قُلْ إِن ضَلَلْتُ فَإِنَّمَآ أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ ٱهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِيٓ إِلَيَّ رَبِّيٓ إِنَّهُۥ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴿۵۰﴾

﴿**بگو**﴾ای محمّد ﷺ به آنان ﴿**اگر گمراه شدم**﴾از راه حق و هدایت ﴿**جز این نیست که به زیان خود گمراه می‌شوم**﴾ یعنی: گناه گمراهی‌ام بر دوش خودم می‌باشد ﴿**و اگر هدایت شدم، این به‌سبب آن است که پروردگارم به‌سویم وحی می‌فرستد**﴾ حکمت‌ها، اندرزها و روشنگری‌ها را به وسیلهٔ قرآن ﴿**بی‌گمان او شنوای نزدیک است**﴾به من و به شما و هدایت و گمراهی من و شما را می‌داند پس اگر بر او بهتانی بسته باشم، یقیناً مرا مجازات می‌کند. و این سخنی فیصله‌کن با مشرکان است.

وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ فَزِعُواْ فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُواْ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿۵۱﴾

﴿**و اگر می‌دیدی**﴾ای محمّد ﷺ! ﴿**هنگامی را که مضطرب شوند**﴾کافران در هنگام مرگ یا رستاخیز. قتاده می‌گوید: «این اضطراب عبارت از: هول و هراس آنان در هنگامی است که از قبرهایشان بیرون می‌آیند». امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح این است که مراد از آن، اضطراب روز قیامت است». یعنی اگر آنان را در آن حال مضطرب و هراسان ببینی، قطعاً کاری هولناک و شگفت‌آسا را دیده‌ای ﴿**آنجا هیچ گریزی در کار نیست**﴾کسی از آنان از نزد ما نمی‌تواند بگریزد و نجات یافتنی نیست ﴿**و از جایی نزدیک فروگرفته شدند**﴾ یعنی: از روی زمین، یا از قبرهایشان، یا از صحنهٔ حساب روز قیامت گرفتار آمده‌اند پس به‌هرحال، آنان از خداوند ﷻ دور نیستند و نمی‌توانند از نزد او بگریزند و به‌آسانی فروگرفته می‌شوند.

وَقَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦ وَأَنَّىٰ لَهُمُ ٱلتَّنَاوُشُ مِن مَّكَانٍۭ بَعِيدٍ ﴿۵۲﴾

﴿و می‌گویند﴾ در آن بحبوحهٔ هول و هراس آن‌گاه که عذاب را مشاهده می‌کنند ﴿اکنون به او﴾ یعنی: به محمّد ﷺ، یا به خدا ﷻ، یا به قرآن ﴿**ایمان آوردیم. از کجا از جایی دور دست یافتن ایمان برای آنان میسّراست؟**﴾ یعنی: چگونه از آخرت به ایمان دسترسی دارند در حالی که آن را در دنیا فروگذاشته‌اند؟ و این است معنای «از مکانی دور». یا این تمثیلی برای حالشان در طلب نجات و رهایی است، بعد از آن‌که نجات از دسترس آنان خارج شده و نسبت به آنان دور است.

وَقَدْ كَفَرُواْ بِهِۦ مِن قَبْلُ ۖ وَيَقْذِفُونَ بِٱلْغَيْبِ مِن مَّكَانٍۭ بَعِيدٍ ﴿۵۳﴾

﴿**و حال آن‌که پیش از این به آن، کفر ورزیدند**﴾ یعنی: چگونه به ایمان دسترسی خواهند داشت، حال آن‌که آنچه را که هم‌اکنون در آخرت به آن ایمان آورده‌اند، پیش از این در سرای دنیا ــ یعنی در دار ابتلا و آزمایش ــ به آن کفر ورزیده بودند پس دسترسی آنان به ایمان، در آخرت محال است. ﴿**و از جایی دور**﴾ یعنی: از دوردستها ﴿**به نادیده غیب می‌افگنند**﴾ یعنی: تیر در تاریکی انداخته و با اتّکا به ظنّ و پندار می‌گویند: نه برانگیختنی است، نه حشر و نشر و نه بهشت و دوزخی. بی‌گمان این تیر درتاریکی افگندنها برای گمان باطلشان تکیه‌گاهی نتواند بود.

در این تعبیر، حالشان به‌حال کسی تمثیل شده که به‌سوی چیزی تیر می‌افگند که آن را نمی‌بیند، آن هم از جایی دور که هیچ مجالی برای این گمان که آن تیر به هدف بخورد، وجود ندارد. پس همین‌گونه، این سخنانشان در حقّ پیامبر ﷺ که

گاهی می‌گویند: شاعر است، گاهی می‌گویند: فال‌بین است و گاهی می‌گویند: دیوانه است، همهٔ اینها و امثال آن چیزی جز افگندن تیرهایی از دور در تاریکی‌های ظنّ‌وگمان و وهم نیست.

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ ﴿٥٤﴾

﴿**و میان آنان و میان آنچه خوش دارند**﴾ در دنیا از اموال و خانواده‌هایشان، یا از بازگشت به‌سوی دنیا ﴿**حایلی افگنده شد، همان گونه که از دیر باز با امثال آنان**﴾ از کفّار امّتهای گذشته ﴿**نیز چنین شد**﴾ و میان آنها و خواستنی‌های محبوبشان جدایی افگنده شد. ﴿**زیرا آنها در دودلیِ سختی بودند**﴾ فِيْ شَكٍّ مُرِيْب: یعنی: آنها در کار پیامبران علیهم‌السلام و رستاخیز و بهشت و دوزخ، شدیداً در شکّ بودند. یا آنها در توحید و آنچه که پیامبران علیهم‌السلام از امر دین برایشان آورده بودند، شدیداً در شکّ بودند، ازاین‌روی ایمان آنها در هنگام مشاهدهٔ عذاب، از آنها پذیرفته نشد. قتاده می‌گوید: «هان! از شکّ و شبهه بپرهیزید زیرا کسی که بر شک بمیرد، بر شک برانگیخته می‌شود و کسی که بر یقین بمیرد، بر یقین برانگیخته می‌شود». نسفی می‌گوید: «این آیه ردّ پندار کسانی است که می‌گویند: خداوند ﷻ انسان را به سبب شکّ وی عذاب نمی‌کند».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ فاطر

مکّی است و دارای چهل و پنج آیه است.

وجـه تسـمیه: ایـن سـوره بـه سـبب افـتتاح آن بـا صـفت «فـاطر» بـرای خدای عزّوجلّ، که بر آفرینشگری و ابداع و ایجاد این کائنات عظیم از سوی وی دلالت می‌کند، «فاطر» نامیده شد.

ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ جَاعِلِ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۚ يَزِيدُ فِي ٱلۡخَلۡقِ مَا يَشَآءُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿١﴾

﴿همهٔ ستایشها از آن خدایی است که پدیدآورندهٔ آسمانها و زمین است﴾ خداوند متعال خود را در برابر قدرت، علم و حکمت عظیمش و به‌خاطر آفرینش ابداعی و اختراعی آسمانها و زمین بدون نمونهٔ سابقی، ستایش کرده و بر این قدرت و علم و حکمت عظیم خود گواهی می‌دهد. مراد این است که هر کس بر آغازگری این آفرینش عظیم قادر باشد، قطعاً بر اعاده و بازآفرینی آن نیز

تواناست. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «من نمی‌دانستم که معنی این فرمودهٔ خداوند: (فَاطِرَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ) چیست؟ تا آن‌که روزی دو مرد بدوی و صحرانشین را دیدم که بر سر چاه آبی باهم دعوا و مرافعه دارند، در این بگومگو بودند که یکی از آنها به رفیقش گفت: هٰذِهِ بِئْرِیْ وَ أَنَا فَطَرْتُهَا ﴿این چاه از آن من است و من آن را آغازگر بوده‌ام».

﴿فرشتگان را پیام آورنده قرارداده است﴾ فرشتگان پیام‌رسان عبارتند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام که هر یک پیام و مأموریّتی را به سر می‌رسانند **﴿که﴾** این فرشتگان **﴿دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند﴾** قتاده می‌گوید: «بعضی از فرشتگان دارای دو بال، بعضی دارای سه بال، بعضی دارای چهار بال و بعضی بیشتر از آن هستند که به وسیلهٔ این بالها از آسمان به‌سوی زمین فرود آمده و مجدّداً از زمین به‌سوی آسمان بالا می‌روند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «رسول خدا ﷺ در شب اسراء، جبرئیل علیه السلام را در شکل و هیأتی دیدند که ششصد بال داشت و فاصلهٔ میان هر دو بال وی، مانند مسافت میان مشرق و مغرب بود». **﴿در آفرینش، هر چه بخواهد می‌افزاید﴾** یعنی: در آفرینش بالهای بیشتر برای فرشتگان، به هر تعداد و به هر کیفیّتی که بخواهد می‌افزاید چنان‌که در وصف جبرئیل علیه السلام گذشت. و در آفرینش دیگر موجودات نیز هر چه بخواهد می‌افزاید، مانند افزودن بر زیبایی انسان؛ از نمکین‌ساختن چشمان، زیبایی بینی، حلاوت و شیرینی دهان و غیره. به‌قولی: مراد رخسار زیباست. به‌قولی: مراد خطّ خوش و زیباست. به‌قولی: مراد موی مجعّد است. به‌قولی: مراد صدایی خوش و دلکش است. به‌قولی: مراد عقل و تمییز است. به‌قولی: مراد علوم و صنایع است. امّا آیهٔ کریمه مطلق است و شامل همهٔ این معانی و امثال آنها می‌شود. **﴿بی‌گمان خدا بر هر چیزی تواناست﴾** پس با قدرت مطلقهٔ خویش، هر چه بخواهد در عرصهٔ آفرینش می‌افزاید.

مَّا يَفْتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا ۖ وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعْدِهِۦ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢﴾

﴿هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید، بازدارنده‌ای برای آن نیست﴾ یعنی: آنچه که خداوند ﷻ برای مردم از نعمتهای حسّی و معنوی، مانند: روزی، باران، سلامتی، امنیّت، علم، نبوّت و حکمت فرو فرستد، هیچ‌کس قادر به بازداشتن آن نیست **﴿و آنچه را که باز دارد﴾** از رحمت، هیچ‌کس بعد از بازداشتن او به بازگشادن آن قادر نیست. به‌قولی معنی آیه این است: پیامبران علیهم‌السلام رحمتی برای مردم فرستاده شده‌اند و جز خداوند ﷻ کسی بر فرستادنشان قادر نیست. به‌قولی: مراد از «رحمت» توبه است. به‌قولی دیگر: مراد از «رحمت» توفیق و هدایت است.

در **حدیث‌شریف** به روایت مغیره‌بن‌شعبه رضی‌الله‌عنه آمده‌است: چون رسول خدا ﷺ از نماز خویش فارغ می‌شدند، می‌گفتند: «لاَ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيْكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْر آن‌گاه می‌گفتند: اَللّٰهُمَّ لاَ مَانِعَ لِمَا اَعْطَيْتَ وَ لاَ مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَ لاَ يَنْفَعُ ذَالْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ ۞ بارخدایا! آنچه که تو بدهی، هیچ بازدارنده‌ای برای آن نیست و آنچه که تو بازداری، هیچ دهنده‌ای برای آن نیست و صاحب تلاش و کوشش را دربرابر تو، کوشش و تلاش وی هیچ سودی نمی‌بخشد». **﴿و اوست غالب با حکمت﴾** پس در ملک خویش هرگونه که خواهد تصرّف می‌کند، می‌دهد و بازمی‌دارد، خُرد و حقیر ساخته و بلند و برتر می‌گرداند، گرامی می‌دارد و ذلیل می‌سازد لذا هیچ‌کس بر حکم وی پی‌جویی و چون‌وچرایی نمی‌تواند بکند و هر کاری که انجام می‌دهد، آن کار مبتنی بر حکمت بالغه‌ای است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱذْكُرُوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ ۚ هَلْ مِنْ خَٰلِقٍ غَيْرُ ٱللَّهِ

يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٣﴾

﴿**ای مردم! نعمت‌های خدا را بر خود یاد کنید**﴾ با زبان، ذهن و قلب؛ برای طلب استمرار و دوام و افزایش آنها، نعمت‌هایی چون آفرینش آسمانها و زمین، فرستادن پیامبران علیهم‌السلام، افزودن در خلق و گشادن درهای رزق و روزی ﴿**آیا هیچ آفریدگاری غیراز خدا هست که شما را از آسمان**﴾ به وسیلهٔ باران ﴿**و از زمین**﴾ با رستنی‌ها و غیرآن ﴿**روزی دهد؟ خدایی جز او نیست پس چگونه برگردانیده می‌شوید؟**﴾ یعنی: چگونه بعد از تجلّی این بیان و درخشش این برهان، از حق که توحید خداوند متعال و شکرگزاری برای وی است برگردانیده می‌شوید؟.

سپس حق تعالی پیامبرش را تعزیت گفته می‌فرماید:

وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ ۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿٤﴾

﴿**و اگر**﴾ ای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم! ﴿**تو را دروغگو شمرند**﴾ این گروه مشرکان ﴿**قطعاً پیش از تو نیز پیامبرانی دروغگو شمرده شدند**﴾ پس تو نیز به پیامبران پیش از خود تأسّی کن و از تکذیب کفّار عرب اندوهی به خود راه نده و آن را بر خود سخت نگیر ﴿**و کارها به‌سوی خدا بازگردانیده می‌شود**﴾ و او هر کس را براساس آنچه که سزاوار آن است جزا می‌هد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ ۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا ۖ وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلْغَرُورُ ﴿٥﴾

﴿**ای مردم! بی‌گمان وعدهٔ الله**﴾ به آوردن رستاخیز و حساب و عقاب و بهشت و دوزخ ﴿**حق است، زنهار تا این زندگی دنیا شما را فریب ندهد**﴾ با آرایشها، نعمتها و لذّتهای خود و شما را از عمل برای آخرت غافل نگرداند. سعیدبن جبیر می‌گوید: «فریفته‌شدن به زندگی دنیا این است که مشغولیّت به نعمتها و لذّتهای آن، انسان را از عمل آخرت به خود گرفتار سازد» ﴿**و زنهار تا شیطان فریبکار شما را در بارهٔ خدا نفریبد**﴾ به این که به شما بگوید: بی‌پروا باشید! زیرا قطعاً خداوند به سبب فضلی که دارید، یا به سبب این که رحمت وی بر شما وسیع و گسترده‌است، از شما درمی‌گذرد و بر شما می‌آمرزد پس به‌سوی گناهان شتاب کنید.

إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ۚ إِنَّمَا يَدْعُوا۟ حِزْبَهُۥ لِيَكُونُوا۟ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ﴿٦﴾

﴿**در حقیقت، شیطان دشمن شماست، شما نیز او را دشمن گیرید**﴾ یعنی: بر او با طاعت خداوند ﷻ یورش برده و از او در گناهان و نافرمانی‌های وی فرمان نبرید ﴿**جز این نیست که او حزب خود را دعوت می‌کند تا از اهل دوزخ باشند**﴾ یعنی: شیطان دارودسته و پیروان و فرمانبرداران خود را به‌سوی معاصی خدای سبحان فرامی‌خواند تا آنها از اهل دوزخ باشند و این به سبب دشمنی‌ای است که او با آدم و فرزندانش دارد پس حماقتی بزرگتر از پیروی وسوسهٔ وی نیست. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «برای شیطان خطره‌ای است که آن را در قلب فرزند آدم می‌افگند و برای فرشته نیز خطره‌ای است؛ خطرهٔ شیطان عبارت است از: وعده‌دادن به شرّ و تکذیب حقّ و خطرهٔ فرشته عبارت است از: وعده‌دادن به خیر و تصدیق به حقّ».

ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٌ ﴿٧﴾

﴿کسانی که کافر شدند، عذابی سخت خواهند داشت. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند﴾ لذا به دنیا فریفته نشده، به شیطان لبّیک نگفته و از حزب وی نگردیده‌اند **﴿برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است﴾** یعنی: خداوند ﷻ به‌سبب ایمان و عمل صالحشان برآنان می‌آمرزد و به آنان مزدی بزرگ می‌دهد، که همانا بهشت است.

أَفَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ حَسَنٗاۖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُۖ فَلَا تَذۡهَبۡ نَفۡسُكَ عَلَيۡهِمۡ حَسَرَٰتٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ﴿٨﴾

﴿آیا آن کس که زشتی عملش برای او آراسته جلوه داده شده و آن را نیک می‌بیند﴾ مانند مؤمن شایسته کار است؟ هرگز! یقیناً کسی که وهم و گمانش بر عقلش چیره شده و با تزیین و آرایش‌دهی شیطان، عمل بد خویش را عمل نیک، باطل را حق و زشت را زیبا می‌بیند و به آنها ادامه می‌دهد، مانند مؤمنی نیست که بر جادّهٔ هدایت روان است و می‌داند که راهپیمای طریق حقّ و صلاح می‌باشد **﴿بی‌گمان خداست که هرکه را بخواهد﴾** بی‌راه گذارد **﴿گمراه می‌کند و هرکه را بخواهد﴾** هدایت کند **﴿هدایت می‌کند پس خود را به سبب حسرت‌خوردنها برآنان هلاک نساز﴾** یعنی: ای پیامبر! خود را از اندوه‌خوردن بر استمرارشان به گمراهی و

گناه، هلاک نساز زیرا این خود حق تعالی است که خواسته است تا آنان به سبب بدعملی خود گمراه شوند ﴿**قطعاً خدا به آنچه می‌کنند داناست**﴾ و چیزی از کردارها و گفتارهایشان ـ هرچند در خفا انجام گیرد ـ بر او پنهان نمی‌ماند.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است که فرمود: این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا ﷺ دعا کردند: «اَللّٰهُمَّ اَعِزَّ دِيْنَكَ بِعُمَرَبْنِ الْخَطّٰابِ اَوْ بِـاَبِيْ جَهْلِ بْنَ هِشامْ ۞ خدایا! دینت را با اسلام عمربن خطاب، یا ابی‌جهل‌بن هشام قوّت بخش». پس خداوند ﷻ عمر رضی الله عنه را هدایت و ابوجهل را گمراه کرد. لذا این آیه دربارهٔ این دو تن نازل شد.

وَٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابٗا فَسُقۡنَٰهُ إِلَىٰ بَلَدٖ مَّيِّتٖ فَأَحۡيَيۡنَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۚ كَذَٰلِكَ ٱلنُّشُورُ ﴿٩﴾

﴿**و خدا همان کسی‌است که بادهارا فرستاد**﴾ و آنها را از عدم، ایجاد کرد ﴿**پس آن بادها ابری را برمی‌انگیزند**﴾ از جایی که در آن قراردارد، یعنی بادها آن را از بخار آب دریا حرکت می‌دهند و به جنبش درمی‌آورند تا به همانجایی برود که خداوند متعال خواسته است ﴿**و ما آن ابر را به‌سوی سرزمینی مرده**﴾ که سبزیهای آن مرده و اهالی و حیوانات آن تشنه‌اند ﴿**راندیم و آن زمین را پس از مرگش**﴾ یعنی: بعد از خشک‌شدن و ازبین‌رفتن نباتاتی که بر آن بوده‌است ﴿**بدان زنده ساختیم**﴾ با رویاندن رستنی‌ها در آن ﴿**برانگیختن مردگان نیز چنین است**﴾ یعنی: خداوند ﷻ بندگان را نیز همین‌گونه بعد از مرگشان زنده می‌کند چنان‌که زمین را پس از مردن آن زنده گردانید. این دلیل حسّی قابل مشاهده‌ای بر امکان رستاخیز است که نشان می‌دهد: رستاخیز مردگان نیز در ضمن مقولهٔ قدرت خداوند ﷻ قرار دارد.

ابن کثیر می‌گوید: «چون خدای عزّوجلّ برانگیختن مردگان را اراده کند، از

زیر عرش بارانی را فرود می‌آورد که همهٔ زمین را در بر می‌گیرد و اجساد را از قبرهایشان بر می‌رویاند چنان‌که دانه در زمین می‌روید». بدین جهت، در **حدیث‌شریف** آمده است: «همه چیز در فرزند آدم فرسوده، پراکنده و متلاشی می‌شود مگر دنبالچهٔ وی؛ او از آن آفریده‌شده و مجدّداً از آن بازآفرینی می‌شود». دنبالچه: عبارت از چند مهرهٔ آخر ستون مهره‌هاست که به هم چسبیده‌اند.

مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ جَمِيعًا ۚ إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلْعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرْفَعُهُۥ ۚ وَٱلَّذِينَ يَمْكُرُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۖ وَمَكْرُ أُو۟لَٰٓئِكَ هُوَ يَبُورُ ﴿١٠﴾

﴿هر کس عزت می‌خواهد پس عزت همه از آنِ خداست﴾ لذا باید عزّت را فقط از خدا ﷻ خواست نه از غیر وی زیرا غیر وی مالک و صاحب اختیار چیزی از عزت نیست پس او هر چه بخواهد و به هر کس که بخواهد، از این عزّت می‌بخشد. عزّت: عبارت است از شرف، جاه، رفعت و قدرت. فرّاء می‌گوید: «معنی این است: هر کس می‌خواهد بداند که عزّت از آن کیست، بداند که عزّت همه از آن خدای عزّوجلّ است». قتاده می‌گوید: «معنیَ این است: هر کس می‌خواهد به عزّت برسد، باید خود را با طاعت خداوند ﷻ عزّتمند گرداند». در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ در تفسیر: (مَنْ كَانَ يُرِيْدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيْعا) فرمودند: «مَنْ أَرادَ عِزَّالدّارَيْنِ فَلْيُطِعِ الْعَزِيْز ۞ هر کس عزّت هر دو سرا را می‌خواهد، باید از خدای عزیز اطاعت کند».

آن‌گاه حق تعالی به ما می‌فهماند که وسیلهٔ طلب عزّت، همانا ایمان و عمل

صالح است: ﴿**کلام طیّب**﴾ یعنی: سخنان پاکیزه ﴿**به‌سوی او بالا می‌رود**﴾ و فرشتگان نویسنده آنچه را که در این‌باره بر صحیفه‌ها می‌نویسند، به‌سوی او بالا می‌برند. کلام طیّب: هر سخن پاکیزه‌ای است؛ اعم از ذکر خداوند ﷻ، امر به معروف، نهی‌ازمنکر، تلاوت قرآن و غیره ﴿**و عمل صالح به آن رفعت می‌بخشد**﴾ یعنی: عمل صالح، سخنان پاکیزه را بالا می‌برد چنان‌که سخنان پاکیزه جز با عمل صالح مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. صلاح عمل: عبارت از اخلاص در آن است.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاٰ یَقْبَلُ اللّٰهُ قَوْلاً اِلاّٰ بِعَمَلٍ وَ لاٰ یَقْبَلُ قَوْلاً وَ عَمَلاً اِلاّٰ بِنِیَّةٍ وَ لاٰ یَقْبَلُ قَوْلاً وَ عَمَلاً وَ نِیَّةً اِلاّٰ بِاِصٰابَةِ السُّنَّةْ ✿ خدای عزّوجلّ هیچ سخنی را نمی‌پذیرد جز با عملی و هیچ سخن و عملی را نمی‌پذیرد جز با نیّت [درستی] و هیچ سخن و عمل و نیّتی را نمی‌پذیرد مگر آن‌که با سنّت مطابقت داشته باشد».

قُرطبی می‌گوید: «حق این است که اگر گنهکار تارک فرایض، خدا ﷻ را یاد کند و سخنی پاکیزه بگوید، این در زمرهٔ حسنات وی نوشته می‌شود و او در عین حال، بار گناه خویش را نیز بر دوش می‌کشد. پس خداوند ﷻ از هر کس که از شرک بپرهیزد، عمل صالح را می‌پذیرد و خودِ سخن پاکیزه یک نوع عمل صالح است. لذا تأویل آیه این است که: حق تعالی با عمل صالح؛ بر رفعت سخنان پاکیزه و حسن جایگاه آن می‌افزاید».

﴿**و کسانی که با مکر و حیله بدیها را می‌اندیشند**﴾ یعنی: در دنیا به شیوهٔ مکر و فریب، مرتکب بدیها می‌شوند تا به عزّت ناروای جاهلیّت برسند، همانند نیرنگهای بدی که مشرکان قریش در دارالنّدوه در حقّ رسول خدا ﷺ اندیشیدند تا ایشان را زندانی کرده، یا به‌قتل رسانده، یا از مکّه اخراج کنند ﴿**آنان را عذابی سخت است**﴾ در نهایت شدّت ﴿**و نیرنگشان خود تباه می‌گردد**﴾ و بی‌اثر می‌شود. مَکْر در اصل: عبارت از نیرنگ و حیله‌گری است.

وَٱللَّهُ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَٰجًا ۚ وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِۦ ۚ وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِۦٓ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١١﴾

﴿**و خدا شما را از خاکی آفرید**﴾ در ضمن آفرینش پدرتان آدم علیه‌السلام از خاک ﴿**سپس از نطفه‌ای**﴾ که آن را از پشتهای پدران شما بیرون آورد ﴿**آن‌گاه شما را زوج‌ها گردانید**﴾ یعنی: برخی از شما را جفت برخی‌دیگر گردانید زیرا نر و ماده جفت یک‌دیگر هستند پس این تحوّل از خاک به‌سوی سلّول زنده و از سلّول زنده به‌سوی انسانی تمام، دلیلی قاطع بر امکان بعث و رستاخیز است. ﴿**و هیچ مادینه‌ای باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر به علم او**﴾ بنابراین، هیچ چیز از ساحهٔ علم و تدبیر حق تعالی خارج نیست ﴿**و هیچ سالخورده‌ای عمر دراز نمی‌یابد و از عمرش کاسته نمی‌شود**﴾ یعنی: عمر هیچ‌کس طولانی نمی‌شود و از عمر هیچ کس کاسته نمی‌شود؛ ﴿**مگر آن‌که در کتابی**﴾ یعنی: در لوح محفوظ ﴿**ثبت است**﴾.

سعیدبن جبیر می‌گوید: «پس آنچه از مدّت عمر انسان می‌گذرد، همان کاستن از عمر وی است و آنچه که از عمر وی در آینده می‌آید، همان عمری است که به وی داده می‌شود». به‌قولی معنی این است: «هیچ کهنسالی تا دوران پیری عمر داده نمی‌شود و عمر هیچ کس دیگر از سنّ کهنسالی کاسته نمی‌شود مگر این که این امر در لوح محفوظ ثبت است، یعنی وابسته به قضای خداوند جل جلاله است». لذا دراز یا کوتاه کردن عمر، هر دو به قضا و قَدَر حق تعالی و مربوط به اسبابی است که مقتضی درازساختن یا کوتاه کردن عمر است. باید دانست که از اسباب طولانی‌ساختن عمر: صلهٔ رَحِم و از اسباب کوتاه کردن آن: بسیار نافرمانی کردن پروردگار عزّوجل است.

در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن مالک رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس دوست دارد که رزقش گشاده ساخته شده و اجلش به تأخیر افگنده شود، باید صلهٔ رَحِم خویش را برقرار کند». امّا باید گفت: درازشدن عمر با اسبابی مانند صلهٔ رَحِم، در قضا و قدَرِی داخل است که علم خدای عزّوجلّ بر آن پیشی گرفته‌است زیرا در لوح محفوظ نوشته شده که عمر فلان کس ـ مثلاً ـ این مقدار از سال است و اگر صلهٔ رَحِم را برقرار کرد، در عمر وی این مقدار افزوده می‌شود. باز در جایی‌دیگر از لوح محفوظ بیان شده است که آن شخص صلهٔ رَحِم خویش را به‌جا می‌آورد، همین‌طور از عمر هر کس که کاسته شود، به‌دلیل آن است که او عملی انجام داده که مقتضی کوتاه‌سازی عمر وی است، چون انجام‌دادن بسیار معاصی و نافرمانی‌ها ﴿**بی‌گمان این کار**﴾ یعنی: افزودن و کاستن در عمر ﴿**بر خداوند آسان است**﴾ زیرا هیچ چیزی بر وی دشوار نیست و هیچ چیز ـ چه اندک و چه بسیار، چه بزرگ و چه کوچک ـ از علم و شمار پروردگار پنهان نمی‌باشد.

وَمَا يَسْتَوِي ٱلْبَحْرَانِ هَـٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَآئِغٌ شَرَابُهُۥ وَهَـٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ ۖ وَمِن كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا ۖ وَتَرَى ٱلْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا۟ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾

﴿و دو دریا یکسان نیستند: این یک شیرین عطش‌بر و نوشیدنش خوشگواراست؛ و آن دیگر شورِ تلخ مزه است﴾ بیشتر مفسّران برآنند که این آیه مَثَلی برای مؤمن و

کافر است. یعنی: مؤمن شیرین و خوب و کافر تلخ و شوربخت است. امّا امام رازی می‌گوید: قول قوی‌تر این است که مراد از این آیه، ارائهٔ دلیلی دیگر بر قدرت خداوند ﷻ می‌باشد **﴿و از هریک﴾** از این دو دریا **﴿شما گوشتی تازه می‌خورید﴾** با صید ماهیان و آبزیان آن دریاها **﴿و زیوری که آن را بر خود می‌پوشید بیرون می‌آورید﴾** زجاج می‌گوید: «زیور فقط هنگامی از دو دریای شور و شیرین بیرون آورده می‌شود که آن دو باهم درآمیزند، نه از هریک به‌طور منفرد و جداگانه». زیور دریا؛ اغلب مروارید و مرجان است که از آن انگشتر و دستبند و گردنبند و پای‌برنجن می‌سازند. **﴿و کشتی‌ها را در دریا موج شکاف می‌بینی﴾** که امواج دریا را شکافته، می‌آیند و می‌روند **﴿تا از فضل او روزی خود را طلب‌کنید﴾** مراد از فضل: تجارت دریایی به‌سوی کشورها و سرزمینهای دور در مدّتی نزدیک است چنان‌که در سورهٔ بقره (آیهٔ ۱۶۴) گذشت. **﴿و باشد که شکر گزارید﴾** خداوند سبحان را در برابر این نعمتهایی که بر شما ارزانی داشته است.

يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيْلِ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ ٱلْمُلْكُ وَٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ ﴿١٣﴾

همچنان از قدرت تامّه و سلطهٔ عظیم او این است که: **﴿شب را در روز درمی‌آورد و روز را در شب درمی‌آورد﴾** پس در هر یک از آنها با کاستن از یکی دیگر، می‌افزاید **﴿و خورشید و ماه را رام کرده‌است﴾** برای منافع و مصالح انسان **﴿که هریک تا میعادی معیّن روانند﴾** که خدای عزّوجلّ این میعاد و سرآمد معیّن را برای حرکت و جریان خورشید و ماه مقدّر کرده‌است. این میعاد، روز قیامت است. به‌قولی:

این میعاد، عبارت از مدّتی است که خورشید و ماه در آن فلک را می‌پیمایند، که یک سال برای خورشید و یک ماه برای قمر است. به‌قولی: مراد از آن به جریان انداختن خورشید در روز و به جریان انداختن مهتاب در شب است ﴿**این**﴾ انجام دهندهٔ کارهای یادشده ﴿**الله پروردگار شماست، فرمانروایی از آنِ اوست**﴾ یعنی: این ذاتی که کارهای یادشده همه از صنع اوست، همانا آفرینندهٔ پردازنده و توانای مقتدری است که مالک عالم و متصرّف آن است ﴿**وکسانی که شما**﴾ ای ناباوران! ﴿**به‌جای او می‌خوانید، مالک پوست هستهٔ خرمایی هم نیستند**﴾ قِطْمِیْر: پوستک نازک سفیدرنگی است که میان گوشت خرما و هستهٔ آن قرار دارد و مانند لفّافه‌ای بر پیکر آن هسته پوشانده شده است. گویند: به سبب آن پوستک است که درخت خرما جوانه می‌زند و می‌روید. یعنی: معبودانی که شما به‌جای خدای لاشریک می‌خوانید، حتّی مالک چیز بسیار بی‌ارزش و حقیری هم در آسمانها و زمین نیستند.

إِن تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾

﴿**اگر آنهارا بخوانید، دعای شما را نمی‌شنوند**﴾ زیرا معبودان شما جماداتی بیش نیستند که چیزی را درک نمی‌کنند ﴿**و اگر هم بشنوند**﴾ بر فرض و تقدیر ﴿**شما را پاسخ نمی‌دهند**﴾ زیرا از پاسخ‌دادن به شما عاجزند ﴿**و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند**﴾ یعنی: از عبادت شما بیزاری جسته و منکر این می‌شوند که پرستش آنها از سوی شما حق بوده است چنان‌که منکر این می‌شوند که شما را به پرستش خویش فرمان داده باشند ﴿**و هیچ‌کس چون خدای آگاه تو را خبردار نمی‌کند**﴾ یعنی: هیچ کس مانند ذاتی که به همه چیزها آگاه و داناست، تو را آگاه نمی‌کند.

شاه‌ولیّ‌الله دهلوی می‌گوید: «لاَیُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِیْر ـ در میان اعراب مَثَلی است، که چون سخنی بلیغ گویند و تحقیق به نهایت رسانند، این مَثَل را گویند».

﴿ یَـٰٓأَیُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلْفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِ ۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلْغَنِیُّ ٱلْحَمِیدُ ﴿١٥﴾

﴿ای مردم! شما به‌سوی خداوند فقیر هستید﴾ یعنی: شما بندگان مطلقاً به‌سوی خداوند متعال در تمام امور دین و دنیای خویش نیازمند هستید ﴿و خداوند است که﴾ مطلقاً ﴿بی‌نیاز حمید است﴾ یعنی: از جانب بندگان خویش ـ با احسانی که به آنها کرده است و می‌کند ـ سزاوار ستایش است همچنین در تمام آنچه که حق تعالی می‌کند، می‌گوید و مقدّر و مشروع می‌گرداند، سزاوار ستایش است.

إِن یَشَأْ یُذْهِبْكُمْ وَیَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ ﴿١٦﴾

﴿اگر بخواهد شما را از میان می‌برد و خلقی نو به میان می‌آورد﴾ یعنی: اگر بخواهد شما را نابود می‌کند و به‌جای شما خلقی نو از جنس بشر، یا از جنس و نوع دیگری از انواع آفریدگان خویش و از عالم دیگری غیراز آنچه که شما می‌شناسید، به میان می‌آورد که از او اطاعت کرده و نافرمانیش نکنند، که این خود مظهری از مظاهر فقر شما و غنای مطلق اوست.

وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِیزٍ ﴿١٧﴾

﴿و این کار﴾ یعنی: از میان بردن شما و آوردن دیگران ﴿بر خداوند دشوار

نیست ﴾ یعنی: نه بر وی ممتنع است و نه مشکل.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۚ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۗ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ ۚ وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ ۚ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿۱۸﴾

﴿ **و هیچ بار بردارنده‌ای بار دیگری را برنمی‌دارد** ﴾ یعنی: هیچ شخصی بار گناه شخص دیگری را برنمی‌دارد بلکه هر شخصی بار گناه خودش را به‌دوش می‌کشد ﴿ **و اگر گرانباری کسی را به‌سوی بارش فراخواند، چیزی از آن برداشته نمی‌شود هرچند آن‌کس خویشاوند و نزدیک باشد** ﴾ یعنی: اگر شخصی که در زیر بار گناهی قرار دارد، شخص دیگری را فراخواند تا از دوش وی بعضی از آن گناهانی را که او زیر بار آن است، بردارد، کسی که به یاری فراخوانده شده، از آن گناهان چیزی را برنمی‌دارد، هرچند خویش و نزدیک نَسَبی آن فرد نیز باشد پس چگونه خواهند بود دیگرانی که با آن شخص فراخواننده، هیچ قرابتی ندارند.

ابن‌کثیر به‌نقل از عکرمه در تفسیر این فرمودهٔ خداوند ﷻ: (وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا...) می‌گوید: «مراد از آن: همسایه‌ای است که در روز قیامت به همسایهٔ خویش درآویخته و می‌گوید: پروردگارا! از این شخص بپرس که چرا دروازهٔ خود را به روی من می‌بست؟». همچنین نقل است که: «در روز قیامت کافر به مؤمن درآویخته و به وی می‌گوید: ای مؤمن! من بر تو حقّی دارم، آخر تو می‌دانی که من با تو در دنیا چه قدر نزدیک بودم، اینک امروز به تو محتاج

شده‌ام. پس مؤمن پیوسته نزد پروردگار خویش از وی شفاعت می‌کند تا این که او را ـــ درحالی‌که همچنان در دوزخ است ـــ به منزلی سبکتر از منزل وی برمی‌گرداند. پدر نیز در روز قیامت به فرزندش درآویخته و می‌گوید: فرزند عزیزم! اینک من به مقدار ذرّه‌ای از حسنات تو محتاج شده‌ام تا به وسیلهٔ آن از این وضعی که می‌بینی نجات یابم! ولی فرزندش می‌گوید: پدرجان! آنچه از من خواسته‌ای، بسیار ناچیز است ولی من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن بیم داری بنابراین، نمی‌توانم چیزی از حسناتم را به تو بدهم. سپس به همسر خویش درآویخته و می‌گوید: ای فلان! ای همسر عزیزم! من چگونه شوهری برایت بودم؟ زن می‌گوید: تو نیکو شوهری برایم بودی ... و از او ستایش می‌کند. آن‌گاه می‌گوید: اینک من از تو می‌خواهم تا فقط یک حسنه را به من ببخشی، شاید با آن یک حسنه از این وضعی که می‌بینی نجات پیدا کنم! امّا زنش می‌گوید: آنچه از من خواسته‌ای بسیار ناچیز است ولی با تأسّف که من نمی‌توانم به تو چیزی بدهم زیرا من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن بیم داری».

﴿**جز این نیست که تو تنها کسانی را که به‌طور پنهانی از پروردگارشان می‌ترسند، هشدار می‌دهی**﴾ یعنی: ای پیامبر! قطعاً هشداردادن تو جز به حال کسانی که از پروردگارشان در نهان می ترسند سودی نمی‌رساند، به این معنی که با وجود ندیدن عذابش از او می‌ترسند. یا از عذاب خدا درحالی می‌ترسند که او از نظرشان غایب است و از او می‌ترسند در خلوتهای خویش از مردم و در خلوتخانهٔ رازونیازهای خویش با او ﴿**و**﴾ جز این نیست که هشدار تو تنها برای کسانی سودمند واقع می‌شود که ﴿**نماز را برپا داشته‌اند**﴾ یعنی: به امر نماز اهمّیّت داده و از آن به چیز دیگری از سرگرمی‌های خویش مشغول نشده‌اند ﴿**و هر کس پاکیزگی جوید**﴾ با انجام دادن طاعات و ترک معاصی ﴿**پس جز این نیست که به‌سود خویش پاکیزگی می‌جوید**﴾ زیرا منافع آن به خودش بر می‌گردد. چنان‌که گناه کسی که به پلیدیها آغشته شده، نیز بر دوش خودِ اوست نه بر دوش دیگران ﴿**و بازگشت**

به‌سوی خداوند است ﴾ پس او هر انسانی را دربرابر عملش جزا یا پاداش می‌دهد.

وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ ﴿١٩﴾

﴿ **ونابینا** ﴾ یعنی: کسی که حسّ بینایی‌اش ازبین رفته است ﴿ **و بینا** ﴾ یعنی: کسی که دارای نیروی بینایی است ﴿ **برابر نیستند** ﴾.

خداوند متعال در این آیه کافر را به شخص نابینا و مؤمن را به شخص بینا تشبیه کرده است.

وَلَا ٱلظُّلُمَٰتُ وَلَا ٱلنُّورُ ﴿٢٠﴾

﴿ **و نه تاریکی‌ها و روشنایی** ﴾ یعنی: تاریکی‌ها و روشنایی نیز برابر نیستند. پس باطل به تاریکی‌ها و حق، به نور تشبیه شده است.

وَلَا ٱلظِّلُّ وَلَا ٱلۡحَرُورُ ﴿٢١﴾

﴿ **و نه سایه و باد گرم** ﴾ یعنی: سایهٔ خنکی که در آن گرمی و آزاری نیست، با آتشبادی که سوزان و آزاررسان است، برابر نیستند. به قولی: مراد از سایه، ثواب و مراد از باد گرم، عذاب است. یا مراد از سایه، بهشت و مراد از باد گرم، دوزخ است.

وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَحۡيَآءُ وَلَا ٱلۡأَمۡوَٰتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُسۡمِعُ مَن يَشَآءُۖ وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ﴿٢٢﴾

﴿**و زندگان و مردگان برابر نیستند**﴾ مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده‌اند. به‌قولی: این تمثیلی برای عالمان و جاهلان است. ﴿**همانا خدا هرکه را بخواهد**﴾ از اولیای خویش، که ایشان را برای بهشت خویش آفریده و به طاعت خویش توفیق داده‌است ﴿**شنوا می‌گرداند**﴾ و پند و پیام خویش را به آنان می‌شنواند ﴿**و تو شنوانندهٔ کسانی که در گورهایند نیستی**﴾ یعنی: تو به کفّاری که کفر دلهایشان را میرانده است، حقایق را نمی‌توانی بشنوانی. بدین‌گونه، خداوند ﷻ کفّار را به مردگانی تشبیه کرد که در گورگمراهی و انکار خود مدفونند و به ندای حقّ و حقیقت هیچ پاسخی نمی‌دهند.

إِنْ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ﴿٢٣﴾

﴿**تو جز هشداردهنده‌ای نیستی**﴾ یعنی: تو جز پیامبری هشدار دهنده نیستی و بر عهدهٔ تو جز بیم‌دهی و تبلیغ چیز دیگری نیست امّا شنواندن همراه با پذیرش، کار تو نیست و تو قدرت و توانی نیز بر آن نداری زیرا هدایت و گمراهی فقط در اختیار خدای عزّوجلّ است.

إِنَّآ أَرْسَلْنَٰكَ بِٱلْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ۚ وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿٢٤﴾

﴿**هرآینه ما تو را به حق**﴾ یعنی: همراه با حق ﴿**مژده‌دهنده**﴾ برای اهل طاعت ﴿**و بیم‌دهنده**﴾ برای اهل معصیت ﴿**فرستادیم و هیچ امّتی نیست مگر این‌که در آن هشداردهنده‌ای گذشته‌است**﴾ یعنی: هیچ امّتی از امّتهای پیشین نبوده است مگر این‌که حق تعالی در آن هشداردهنده‌ای از پیامبران علیهم‌السلام برانگیخته که آنان را از

فرجام شوم طغیان و کفران بیم می‌داده است.

وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَبِٱلزُّبُرِ وَبِٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُنِيرِ ﴿٢٥﴾

﴿و اگر تو را تکذیب کنند، قطعاً کسانی که پیش از آنها بودند﴾ از امّتهای گذشته ﴿نیز به تکذیب﴾ پیامبران خویش ﴿پرداختند، پیامبرانشان بدیشان بیّنات﴾ یعنی: معجزات روشن و حجّتهای آشکار ﴿و زُبُر﴾ یعنی: صحیفه‌های نوشته‌شده، مانند صُحُف ابراهیم علیه السلام ﴿و کتابهای روشنگر﴾ مانند تورات و انجیل را ﴿آوردند﴾ به‌قولی: مراد از بیّنات: معجزات و مراد از زُبُر: کتابهایی است که حامل پند و اندرز است و مراد از کتاب و زُبُر: کتابها و صحیفه‌های الهی است که در آنها قوانین و برنامه‌ها و احکام تبیین شده است.

ثُمَّ أَخَذْتُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۖ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٢٦﴾

﴿آن‌گاه کافران را فروگرفتم﴾ به عذاب، بعد از آن‌که پیامبران را تکذیب کردند ﴿پس عقوبت من چگونه بود﴾ یعنی: تو می‌دانی که کیفر من بر آنها چه‌قدر شدید بود؟.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ ثَمَرَٰتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَٰنُهَا ۚ وَمِنَ ٱلْجِبَالِ جُدَدٌۢ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهَا وَغَرَابِيبُ

سُودٌ ﴿۲۷﴾

﴿آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی را فرود آورد، سپس بدان میوه‌های رنگارنگ بیرون آوردیم؟﴾ میوه‌هایی که بعضی از آنها سفیدرنگ، بعضی سرخ‌رنگ، بعضی زردرنگ، بعضی سبزرنگ و بعضی سیاه‌رنگ است؛ مانند انار، سیب، انجیر، انگور و غیره **﴿و از کوهها راههایی﴾** و رگه‌هایی آفریدیم که مانند عروق‌اند در تن حیوان **﴿سفید و سرخ رنگارنگ و سیاه در نهایت سیاهی﴾** غَرْبِیب: سیاه‌سیاهی است که رنگ آن شبیه رنگ کلاغ است. یعنی: از کوهها، راهها و رگه‌ها و انواع مختلفی به رنگهای گوناگون آفریدیم.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ وَٱلدَّوَآبِّ وَٱلْأَنْعَـٰمِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهُۥ كَذَٰلِكَ ۗ إِنَّمَا يَخْشَى ٱللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ ٱلْعُلَمَـٰٓؤُا۟ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿۲۸﴾

﴿و از مردمان و جانوران و چهارپایان که رنگهای آنها همچنین گوناگون است﴾ همچون اختلاف رنگ‌ها و گونه‌ها در میوه‌ها و کوهها، پدید آوردیم. دلیل این که خدای سبحان به اختلاف رنگها در این اشیا توجّه داد، این است که این اختلاف، از بزرگترین ادلّه بر قدرت و صنع بدیع وی می‌باشد بدین جهت، حق تعالی اوّلاً اختلاف رنگها در میوه‌های روییدنی، سپس در جمادات و بعد از آن در انسانها و حیوانات دیگر را ذکر کرد. **﴿جز این نیست که از بندگان خدا فقط عالمانند که از او می‌ترسند﴾** یعنی: از خدای سبحان فقط دانشوران و دانایان به وجود، اوصاف بزرگ و افعال زیبای وی‌اند که غایبانه می‌ترسند و هر کس از خدا ﷻ نترسد، او در واقع عالِم و دانشور نیست پس هر کس به خدای عزّوجلّ داناتر باشد، از وی ترسانتر است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است که

رسول خدا ﷺ فرمودند: «من ترسانترین شما از خدا و پرهیزکارترین شما برای او هستم». ﴿بی‌گمان خدا غالب آمرزنده استَ﴾ پس نا فرمانان را سرکوبَ و اهل طاعت را شامل مغفرت خویش قرارمی‌دهد.

مراد از علم در این آیهٔ کریمه: علم تجربی و علم کَوْنی به کیفیّت اختلاف رنگها و مانند آن از مظاهر قدرت خداوند ﷻ است و مراد از علما نیز، علمای دانا به علوم طبیعی و زیستی و رازهای کاینات‌اند زیرا ترس و پروای کسی که این علوم و اسرار و معارف را ـ درحالی‌که مؤمن است ـ بداند، بزرگتر از ترس دیگران از خداوند ﷻ است بدین جهت، ما در عصر حاضر که عصر انکشاف علوم و معارف طبیعی است، دانشمندان بسیاری را که در عرصهٔ این علوم تبحّر دارند، مشاهده می‌کنیم که به‌سوی دین خداوند ﷻ روی آورده‌اند.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «عالِم به خدای رحمان کسی است که چیزی را با او شریک نیاورده، حلال او را حلال و حرام او را حرام بشناسد، سفارش‌های وی را رعایت کند و یقین داشته باشد که با پروردگار خود دیدار خواهد کرد و در قبال عمل خویش مورد محاسبه قرار خواهد گرفت». حسن بصری رحمه الله گفته است: «عالم کسی است که از پروردگار رحمان غایبانه بترسد و به اموری راغب و مایل باشد که خداوند متعال در آن رغبت دارد و از اموری که خدای سبحان از آنها ناراضی است، اعراض کند. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد». سعیدبن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «ترس از خداوند ﷻ عبارت است از آن چیزی که میان تو و نافرمانی وی حایل گردد». امام مالک رحمه الله می‌گوید: «علم، به بسیاری روایت نیست بلکه علم نوری است که خداوند متعال آن را در قلب قرار می‌دهد». سفیان ثوری رحمه الله می‌گوید: «نیکان می‌گفتند: علما سه دسته‌اند؛ عالمی است به خداوند ﷻ که به امر وی داناست، عالمی است به خداوند ﷻ که به امر وی دانا نیست و عالمی است به امر خداوند ﷻ که به خود خداوند ﷻ دانا نیست امّا عالم به خدا ﷻ و به امر وی، کسی است که از خدای عزّوجلّ می‌ترسد و حدود و فرایض وی را می‌داند. و

عالم به خداوند ﷻ که به امر وی دانا نیست، عالمی است که از خدای عزّوجلّ می‌ترسد ولی حدود و فرایض وی را نمی‌داند. و عالم به امر خداوند ﷻ که به خود خداوند دانا نیست، کسی است که حدود و فرایض را می‌داند امّا از خدای عزّوجلّ نمی‌ترسد».

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَتۡلُونَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ يَرۡجُونَ تِجَٰرَةٗ لَّن تَبُورَ ﴿٢٩﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند**﴾ یعنی: بر تلاوت قرآن کریم استمرار ورزیده و بر آن مداومت می‌ورزند ﴿**و نماز را برپا داشته‌اند**﴾ در اوقات آن و با رعایت کامل ارکان و اذکار آن ﴿**و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا انفاق کرده‌اند**﴾ این تعبیر، انگیزه‌بخش انفاق و بخشش مال به هرگونه‌ای است که میسّر شد؛ اگر انفاق به‌طور پنهانی میسّر شد، بهتر است، در غیرآن انفاق آشکار نیز خوب است و این گمان شخص که مبادا در آن ریا داخل شود، نباید او را از انفاق بازدارد. آری! اینان: ﴿**امید به تجارتی بسته‌اند که هرگز زوال نمی‌پذیرد**﴾ که این تجارت، همانا دریافت ثواب و پاداش طاعتشان است، تجارتی که هرگز کساد نمی‌شود و ازبین نمی‌رود. ابن‌کثیر از قتاده نقل می‌کند که فرمود: «این آیه، آیهٔ قاریان دانا به کتاب خداوند ﷻ و عامل به آن است».

لِيُوَفِّيَهُمۡ أُجُورَهُمۡ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ غَفُورٞ شَكُورٞ ﴿٣٠﴾

﴿تا پاداشهایشان را به‌تمام و کمال به ایشان بپردازد﴾ یعنی: این تجارتشان هرگز کساد نمی‌شود و از رونق نمی‌افتد، به‌خاطر این که خداوند ﷻ پاداشهای اعمال شایستهٔ ایشان را به‌تمام و کمال به ایشان می‌پردازد ﴿و از فضل خود به آنان بیفزاید﴾ یعنی: با افزودن بر پاداش اعمالشان، به ایشان فضل و منّت می‌نهد ﴿چراکه او آمرزگار﴾ گناهانشان ﴿و قدردان﴾ اعمال اندک ایشان ﴿است﴾.

وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ هُوَ ٱلۡحَقُّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِعِبَادِهِۦ لَخَبِيرُۢ بَصِيرٞ ﴿٣١﴾

﴿و آنچه از کتاب﴾ یعنی: از قرآن ﴿به‌سوی تو وحی کرده‌ایم، خود حق و تصدیق کنندهٔ کتابهای پیش از آن است﴾ یعنی: قرآن با کتابهای پیشین آسمانی همخوان و موافق است ﴿قطعاً خدا نسبت به بندگانش آگاهِ بیناست﴾ یعنی: حق تعالی به تمام امورشان آگاه و محیط و به کسانی از بندگانش که شایستگی برتری بر دیگران را دارند، بیناست بدین جهت پیامبران علیهم السلام را بر تمام بشر برتری داد و باز برخی از پیامبران علیهم السلام را به درجاتی بر برخی دیگر برتری عنایت فرمود و در این میان، جایگاه و منزلت سرور ما حضرت محمّد ﷺ را فوق همهٔ ایشان صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین گردانید.

ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَاۖ فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِيرُ ﴿٣٢﴾

﴿سپس این کتاب﴾ یعنی: قرآن **﴿را به آن بندگان خود که آنان را برگزیده بودیم﴾** از این امّت **﴿به میراث دادیم﴾** یعنی: ای محمّد ﷺ! ما به این امر که قرآنی را که بر تو فرستاده‌ایم به علمای امّت میراث دهیم، حکم کرده‌ایم و آن را مقدّر ساخته‌ایم و در ضمن این قرآن، تمام کتابهای آسمانی دیگر را نیز به آنان میراث داده‌ایم زیرا این کتاب، تصدیق کننده و نگهبان همهٔ کتب آسمانی پیشین است.

آری! شکّی نیست که خداوند متعال علمای این امّت را ــ از صحابه گرفته تا کسانی که بعد از آنان آمده‌اند و خواهند آمد ــ بر سایر بندگان، شرف، منزلت و برتری عنایت کرده است و امّت ما را امّت برگزیده و میانه‌ای گردانیده‌است تا بر همهٔ مردم جهان گواه و رهبر باشند و آنان را به این شرف که امّت بهترین انبیا و سرور و سالار اولاد آدم قرارشان داده، إکرام نموده و گرامی داشته است.

آن‌گاه حق تعالی این امّت را به سه دسته تقسیم کرده و می‌فرماید: **﴿پس برخی از آنان بر نفس خود ستمکار و برخی از آنان میانه رو و برخی از آنان به اذن الله به‌سوی نیکی‌ها پیشگامند﴾** مقاتل می‌گوید: «ستمگران بر نفس خود: مرتکبان گناهان کبیره از اهل توحیداند. میانه‌روان: کسانی‌هستند که مرتکب گناه کبیره‌ای نگردیده‌اند و سبقت‌کنندگان و پیشتازان: کسانی‌هستند که به‌سوی اعمال شایسته پیشی گرفته‌اند. شکّی نیست که ستمکار بر نفس خود، از ادای واجبات و تکالیف خویش کوتاهی می‌کند، یا مرتکب محرّمات می‌گردد. میانه‌رو، در کار دین میانه‌روی اختیار کرده و به جانب افراط و تفریط میل نمی‌کند و او از اهل بهشت است. امّا پیشتاز و پیشی‌گیرنده کسی است که از دیگران در امور دین سبقت گرفته و او بهترین این سه گروه می‌باشد». ابن‌کثیر می‌گوید: «ستمگر بر نفس خویش: کسی است که برخی از واجبات را فروگذاشته و برخی از محرّمات را مرتکب می‌گردد. میانه‌رو: کسی است که واجبات را انجام داده و محرّمات را ترک می‌کند و گاهی برخی از مستحبّات را ترک کرده و برخی از مکروهات را انجام می‌دهد. سابق الی‌الخیرات: کسی است که واجبات و مستحبّات را به‌جا آورده و

محرّمات و مکروهات و حتّی بعضی از مباحات را نیز ترک می‌کند». نسفی می‌گوید: «ظالمان را در اوّل ذکر کرد زیرا آنان اکثریّت هستند، بعد از آنان میانه روان از نظر تعداد بیشتراند امّا پیشگامان از هر دو گروه فوق کمترند و در اقلیّت قرار دارند لذا در آخر ذکر شده‌اند».

﴿این﴾ گزینش و میراث‌دادن کتاب، یا این سبقت‌گرفتن و پیشتازی به‌سوی اعمال خیر **﴿همانا فضل بزرگ است﴾** در **حدیث‌شریف** به روایت ابودرداء رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند جلّ جلاله فرموده‌است: (ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيْرُ): امّا کسانی که سبقت گرفته‌اند، ایشان بدون حساب به بهشت درمی‌آیند. کسانی که میانه‌روی پیشه کرده‌اند، به حسابی آسان مورد محاسبه قرار می‌گیرند و کسانی که بر نفسهای خود ستم کرده‌اند، در درازای محشر بازداشته می‌شوند و همانانند که خدای عزّوجلّ کوتاهی و قصور آنان را با رحمت خویش تلافی می‌نماید و همانانند که می‌گویند: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنْ»[1].

جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ ﴿۳۳﴾

﴿بهشتهای عدن که به آنها وارد می‌شوند﴾ این وعده‌ای است به پیشگامان به سوی نیکویی‌ها، یا وعده‌ای است به تمام برگزیدگان ــ یعنی مجموعهٔ این امّت از هر سه گروه یادشده ــ زیرا گروه اوّل ــ یعنی ستمگران برخود ــ بعد از آن‌که از

۱ــ نگاه کنید به آیهٔ (۳۴) از همین سوره.

گناه خویش پاکسازی شوند، به بهشت عدن وارد می‌شوند. گروه دوم ـ یعنی میانه‌روان ـ بعد از آن‌که با آنان حسابی سهل و آسان انجام گیرد، به آن وارد می‌شوند. و گروه سوم ـ یعنی پیشگامان ـ بی‌حساب و عذابی به آن وارد می‌شوند. بهشت عدن: یعنی بهشت همیشگی‌ای که در آن جاودانه ماندگارانند **﴿در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید زیور داده می‌شوند و جامه‌شان در آنجا ابریشم است﴾** تفسیر نظیر این بخش از آیه، به‌طور مفصّل در سورهٔ [حجّ/۲۳] گذشت. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس در دنیا ابریشم بپوشد، در آخرت آن را نمی‌پوشد». آن‌گاه خطاب به مؤمنان فرمودند: «این ابریشم در دنیا برای کفّار و در آخرت برای شماست».

شکّی نیست که علما سزاوارترین و شادمان‌ترین مردم به این نعمت و این رحمت‌اند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت احمد، ابوداوود، ترمذی و ابن‌ماجه آمده‌است: مردی از اهل مدینه به دمشق نزد ابودرداء رضی الله عنه رفت، ابودرداء رضی الله عنه به وی فرمود: ای برادر! چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟ آن مرد گفت: مرا حدیثی به اینجا آورده که آگاهی یافته‌ام شما آن را از رسول خدا ﷺ روایت می‌کنید. ابودرداء رضی الله عنه فرمود: آیا برای تجارتی نیامده‌ای؟ گفت: خیر! فرمود: آیا برای نیاز دیگری نیامده‌ای؟ گفت: خیر! فرمود: آیا ـ جز به طلب این حدیث ـ برای هیچ‌کار دیگری نیامده‌ای؟ گفت: خیر! آن‌گاه ابودرداء رضی الله عنه فرمود: اینک بشنو؛ من از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام که فرمودند: «مَنْ سَلَكَ طَرِيْقاً يَطْلُبُ فِيْهَا عِلْمًا سَلَكَ اللّٰهُ تَعَالٰى بِهِ طَرِيقاً اِلَى الْجَنَّةِ وَاِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ اَجْنِحَتَهَا رِضًا لِطَالِبِ الْعِلْمِ وَاِنَّهُ لَيَسْتَغْفِرُ لِلْعَالِمِ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ حَتَّى الْحِيْتَانُ فِي الْمَاءِ. فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلٰى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ. اِنَّ الْعُلَمَاءَ هُمْ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ وَاِنَّ الْاَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوْا دِيْنَارًا وَلَا دِرْهَماً وَاِنَّمَا وَرَّثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ اَخَذَ بِهِ اَخَذَ بِهِ حَظّاً وَافِراً» هر کس به راهی در پی علمی برود، خداوند متعال او را در راهی که به‌سوی بهشت منتهی می‌شود می‌برد، بی‌گمان فرشتگان بالهای خود را از روی خشنودی از طالب علم، می‌گسترند و

همهٔ کسانی که در آسمانها و زمین‌اند ـ حتّی ماهی‌ها در آب ـ برای عالم آمرزش می‌خواهند و فضیلت عالم بر عابد همچون برتری ماه بر سایر ستارگان است، بی‌گمان علما ورثهٔ انبیاءاند و انبیا دینار و درهمی را به‌ارث نگذاشته‌اند بلکه فقط علم را به میراث گذاشته‌اند پس هر کس آن را بگیرد، قطعاً بهرهٔ وافری را برگرفته‌است».

وَقَالُواْ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِىٓ أَذْهَبَ عَنَّا ٱلْحَزَنَ ۖ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾

﴿وگفتند﴾ بهشتیان آن‌گاه که در باغ های عدن مستقرّ می‌شوند: ﴿همهٔ ستایشها خدایی راکه اندوه﴾ بدیها و گناهان، بیم نپذیرفته‌شدن طاعات و اندوه هول و هراسهای روز قیامت ﴿را از ما دور کرد﴾ به‌قولی مراد این است: از ما نگرانی و اندیشهٔ تأمین مخارج و هزینه‌های زندگی را دور کرد. زجاج می‌گوید: «خداوند ﷻ همه اندوه‌ها و نگرانی‌ها را أز بهشتیان دور می‌کند، چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معاششان ارتباط داشته باشد و چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معادشان مربوط باشد. پس اهل ایمان پیوسته از عذاب خداوند ﷻ در ترس و هراس به‌سر می‌برند و در همه‌حال از عاقبت و خاتمهٔ بد بیمناک و از این امر دل‌نگرانند که آیا اعمالشان پذیرفته می‌شود یا خیر؟ که این نگرانی‌ها، دغدغه‌ها و اندوه‌هایشان تا آن‌گاه که به بهشت وارد نشوند، از بین نمی‌رود. ولی در **حدیث‌شریف** آمده است: «بر اهل لاالٰه‌الاّالله هیچ وحشتی نیست: نه در مرگ، نه در قبر و نه در رستاخیز، گویی من به سویشان در هنگام بانگ [رستاخیز] ـ در آن حال که از سرهای خود خاک قبرها را می‌افشانند ـ می‌نگرم که می‌گویند: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُوْرٌ شَكُوْر».

﴿به راستی پروردگار ما آمرزگار﴾ است بر کسانی که او را نافرمانی کرده، سپس با توبه به‌سویش بازگشته‌اند ﴿قدردان است﴾ برای کسانی که او را اطاعت می‌کنند لذا گناهان بسیارشان را می‌آمرزد و نیکی‌های اندکشان را ارج می‌گذارد.

ٱلَّذِيٓ أَحَلَّنَا دَارَ ٱلۡمُقَامَةِ مِن فَضۡلِهِۦ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٞ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٞ ﴿٣٥﴾

﴿همان خدایی که ما را از فضل خویشُ به اقامتگاه جاودان فروداورد﴾ دَارَالْمُقَامَة: اقامتگاهی که در آن ـ به عنوان فضل و رحمتی از سوی خدای منّان ـ جاودانه ماندگارند و هرگز از آن انتقال داده نمی‌شوند. آری! هرگز اعمال شایسته نمی‌تواند مابه‌ازاء این‌همه فضل و امتیاز تلقّی شود چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگز کسی از شما را عملش به بهشت وارد نمی‌کند». اصحاب گفتند: حتّی شما را نیز یا رسول الله؟ فرمودند: «حتّی مرا نیز مگر این‌که خداوند متعال مرا به رحمت و فضلی از جانب خویش درپوشاند». ﴿در اینجا هیچ رنجی﴾ و خستگی و مشقّتی ﴿به ما نمی‌رسد و در اینجا به ما هیچ درماندگی‌ای نمی‌رسد﴾ درماندگی‌ای که حاصل خستگی و سختی و رنج و زحمت باشد. آری! در بهشت همهٔ رنجها و خستگی‌ها از تن و روح بهشتیان زدوده می‌شود.

بیهقی و ابن‌ابی‌حاتم از عبدالله‌بن‌ابی‌أوفی در بیان **سبب‌نزول** این آیه روایت کرده‌اند: «مردی به رسول خدا ﷺ گفت: یارسول الله! به راستی خواب از جملهٔ چیزهایی است که خداوند ﷻ به‌وسیلهٔ آن به ما در دنیا آرامش می‌بخشد پس آیا در بهشت نیز خواب هست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: خیر! زیرا خواب شریک مرگ است و در بهشت مرگی نیست. آن مرد پرسید: پس راحتی و آرامش اهل

بهشت در چیست ؟ این سؤال بر رسول خدا ﷺ بزرگ آمد و فرمودند: آخر در آنجا هیچ خستگی‌ای نیست، تمام کار بهشتیان آسایش و راحتی است». همان بود که این آیه نازل شد.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُواْ وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا كَذَٰلِكَ نَجْزِى كُلَّ كَفُورٍ ﴿٣٦﴾

﴿**و کسانی که کافر شده‌اند، برای آنان آتش دوزخ است، نه بر آنان**﴾ به مرگ ﴿**حکم شود تا بمیرند**﴾ به مرگی دیگر جز مرگ دنیا تا از عذاب راحت گردند ﴿**و نه عذاب آن از آنها سبک ساخته می‌شود**﴾ بلکه پیوسته در عذاب دوزخ قرار دارند و هرگاه که پوست بدنشان در آتش سوخته شود، خداوند ﷻ پوستهای دیگری را بر تنشان می‌پوشاند تا عذاب را بچشند چنان‌که در آیهٔ دیگری آمده‌است. ﴿**هر کفوری را چنین کیفر می‌دهیم**﴾ یعنی: هر کسی را که در کفر و ناسپاسی و انکار حق زیاده‌روی کند، همانند این جزای بسیار زشت و وحشتناک، کیفر می‌دهیم. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَمَّا اَهْلُ النَّارِ الَّذِیْنَ هُمْ اَهْلُهَا فَلاَ یَمُوْتُوْنَ فِیْهَا وَ لاَ یَحْیَوْنَ ✿ امّا همان دوزخیانی که اهالی آن هستند [و در آن جاودانند] پس نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌شوند».

وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَٰلِحًا غَيْرَ ٱلَّذِى كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَآءَكُمُ ٱلنَّذِيرُ فَذُوقُواْ فَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿٣٧﴾

﴿و آنان﴾ یعنی: دوزخیان ﴿در آنجا فریاد بر می‌آورند﴾ یعنی: در دوزخ فریاد و استغاثه می‌کنند در حالی که با صدای بلند چنین فریاد برمی‌دارند که: ﴿پروردگارا! ما را بیرون بیاور﴾ از دوزخ و ما را به دنیا برگردان ﴿تا غیراز آنچه می‌کردیم﴾ از شرک و معاصی ﴿کار شایسته کنیم﴾ پس ایمان را به‌جای کفری که بر آن بوده‌ایم و طاعت را به‌جای معصیت قرار دهیم! امّا ما در پاسخشان می‌گوییم: ﴿مگر به شما چندان عمر ندادیم که در آن هرکه پندپذیری خواهد، پندپذیر شود﴾ یعنی: آیا شما را آن‌قدر عمر ندادیم که هر کس بخواهد پند و عبرت گیرد، آن فرصت برای پندگرفتن وی کافی است. به قولی: این سنّ، سنّ رشد، یعنی هجده سالگی است. نسفی می‌گوید: «این معنی هر سنّی راکه مکلّف در آن به اصلاح خود قادر است، در بر می‌گیرد هر چند که این عمر کوتاه باشد». مگر باید گفت: سرزنش و توبیخ کسی که عمری طولانی می‌کند، بر کفرش بزرگتر است چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در حقیقت خداوند ﷻ به بنده‌ای که او را تا شصت یا هفتادسالگی زنده نگه داشته، عذر را نمایانده‌است، در حقیقت خداوند متعال به وی عذر را نمایانده‌است». یعنی: حجّت را بر وی تمام کرده است.

﴿و آیا هشداردهنده به‌سوی شما نیامد؟﴾ جمهور مفسّران برآنند که: مراد از این هشداردهنده، پیامبراکرم ﷺ اند. به‌قولی: مراد از آن، موی‌سفید است ﴿پس بچشید﴾ عذاب جهنّم را، شما که عبرت نگرفتید و پند نپذیرفتید ﴿زیرا برای ستمکاران هیچ یاری‌دهنده‌ای نیست﴾ که آنها را از عذاب خداوند ﷻ بازداشته و میان آنها و عذاب حق تعالی حایل و مانع گردد.

إِنَّ ٱللَّهَ عَٰلِمُ غَيۡبِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٣٨﴾

﴿**بی‌گمان خدا، دانای غیب آسمانها و زمین است**﴾ یعنی: او هر امر نهانی‌ای را درآسمانها و زمین می‌داند و از جمله این اعمال شما را و هیچ کار پنهانی‌ای بر وی مخفی نمی‌ماند پس می‌داند که اگر شما را به‌سوی دنیا هم برگرداند، شما کار شایسته نمی‌کنید. چنان‌که در آیهٔ دیگری می‌فرماید: (وَلَوْ رُدُّوْا لَعَادُوْا لِمَا نُهُوْا عَنْه ۞ اگر آنها به دنیا هم برگردانیده شوند، یقیناً به آنچه که از آن نهی شده‌بودند، برمی‌گردند) [انعام / ۲۸]. ﴿**هرآینه او به راز سینه‌ها داناست**﴾ پس وقتی حق تعالی راز سینه‌ها را بداند، قطعاً و به‌طریق اَوْلی رازهای دیگر را که فروتر از آن هستند، می‌داند.

هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَٰٓئِفَ فِي ٱلْأَرْضِۚ فَمَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُۥۖ وَلَا يَزِيدُ ٱلْكَٰفِرِينَ كُفْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًاۖ وَلَا يَزِيدُ ٱلْكَٰفِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ﴿۳۹﴾

﴿**اوست آن کس که شما را در زمین جانشینان گردانید**﴾ یعنی: شما را امّتی جانشین و پی‌آیند امّت قبلی گردانیده و کلیدهای تصرّف در زمین خویش را به شما سپرد و شما را بر آنچه که در زمین است مسلّط کرد تا او را با یکتاپرستی و طاعت شکر گزارید. قتاده در معنی آن می‌گوید: «شما را امّتی پس از امّتی و نسلی پس از نسلی جانشین قرار داد». ﴿**پس هرکس کفر ورزد**﴾ از شما و این نعمت‌ها را ناسپاسی کند ﴿**کفرش به زیان اوست**﴾ و این زیان از خودِ وی به دیگران تجاوز نمی‌کند ﴿**و کافران را کفرشان نزد پروردگارشان جز مَقْت نمی‌افزاید**﴾ مَقْت: خشم و بغض و نفرت است. ﴿**و کافران را کفرشان غیر از زیان**﴾ یعنی: کاستی و هلاکت ﴿**چیزی نمی‌افزاید**﴾.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ شُرَكَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِى مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَمْ ءَاتَيْنَٰهُمْ كِتَٰبًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَتٍ مِّنْهُ ۚ بَلْ إِن يَعِدُ ٱلظَّٰلِمُونَ بَعْضُهُم بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿٤٠﴾

﴿**بگو: آیا دیدید**﴾ یعنی: به من خبر دهید ﴿**شریکان مقرّرکردهٔ خود را که به‌جای خدا می‌پرستید**﴾ و آنان را به‌عنوان خدایان خویش گرفته و جز خدا ﷻ می‌پرستید ﴿**به من نشان دهید که چه چیزی از زمین را آفریده‌اند**﴾ که شما به‌خاطر آن، آنها را به پرستش گرفته‌اید؟ ﴿**یا مگر آنان در کار آسمانها شرکتی داشته‌اند؟**﴾ یعنی: یا مگر برای آنان همراه با خداوند ﷻ، در آفرینش آسمانها، یا در فرمانروایی، یا در تصرّف در آنها مشارکتی است تا با این مشارکت، سزاوار شرکت در الوهیّت شده باشند؟ ﴿**یا مگر به آنان کتابی داده‌ایم**﴾ دربارهٔ این شرکت و آن نامه و کتاب گویای این امر است که ما شرکایی برگرفته‌ایم؟ ﴿**پس آنان بر حجّتی از آن**﴾ کتاب ﴿**قراردارند؟**﴾. مقاتل در معنی آن می‌گوید: «آیا به کفّار مکّه کتابی داده‌ایم که برمبنای آن کتاب، آنها بر این که با خدا ﷻ شریکی وجود دارد، حجّتی دارند؟» ﴿**بلکه حق این است که ستمکاران جز فریب به یک‌دیگر وعده‌ای نمی‌دهند**﴾ یعنی: هیچ یک از موارد یادشده واقعیّت ندارد بلکه رؤسا و رهبران گمراه، فقط به اتباع و پیروان خویش، وعده‌های فریبنده‌ای داده و آنهارا با آن وعده‌ها گول می‌زنند و آن وعده‌ها را برایشان می‌آرایند در حالی که آن وعده‌ها همه دروغهای بی‌اساسی است که هیچ حقیقتی ندارد. آن وعده‌ها عبارت از این سخنشان به پیروانشان است که: خدایان به شما نفع رسانده، شما را به خدا ﷻ نزدیک می‌سازند و برای شما

نزد او شفاعت می‌کنند.

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُمۡسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ أَن تَزُولَاۚ وَلَئِن زَالَتَآ إِنۡ أَمۡسَكَهُمَا مِنۡ أَحَدٖ مِّنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا ﴿٤١﴾

﴿**همانا خداوند آسمانها و زمین را نگاه می‌دارد تا از جای خود نیفتند**﴾ این عبارت مستقلِّ مستأنفه‌ای برای بیان قدرت خدای سبحان و صنع بدیع وی است، بعد از آن‌که ضعف بتان و عدم قدرت آنها بر کاری بیان گردید ﴿**و اگر بلغزند**﴾ آسمانها و زمین ﴿**هیچ‌کس بعد از الله آنها را نگاه نمی‌دارد**﴾ یعنی: اگر زوال و اضطراب و انتقال آسمانها و زمین از جاهای آنها مقدّر شود، هیچ‌کس غیراز خداوند ﷻ بر نگاه‌داشتن آنها قادر نیست. این آیهٔ کریمه به نظام جاذبه اشاره دارد و این‌که زمین همچون غیر خود از خورشید و ماه و سیّارات دیگری که در مدارهای خاصّ خویش حرکت می‌کنند، کره‌ای است که در فضا شناور می‌باشد. و این یکی از آیات معجز قرآن کریم در بُعد علم نجوم است ﴿**بی‌گمان او بردبار آمرزگار است**﴾ یعنی: سبب نگاهداشتن آسمانها و زمین و ادارهٔ آنها به گونه‌ای که جابجا نشده و از مدارات خود منحرف نگردند و نیفتند، این است که حق تعالی به‌رغم این‌که بندگانش را می‌بیند که به او کفر می‌ورزند و عصیان پیشه می‌کنند امّا به آنان بردبار آمرزگار است.

وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَئِن جَآءَهُمۡ نَذِيرٞ لَّيَكُونُنَّ أَهۡدَىٰ مِنۡ إِحۡدَى ٱلۡأُمَمِۖ فَلَمَّا جَآءَهُمۡ نَذِيرٞ مَّا زَادَهُمۡ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤٢﴾

﴿و با سخت‌ترین سوگندهای خود﴾ و با نهایت توان و تلاش خود ﴿به الله سوگند خوردند که اگر بیم‌دهنده‌ای برای آنان بیاید، قطعاً از هریک از امّتهای دیگر﴾ یعنی: از تمام امّت‌هایی که پیامبران علیهم‌السلام به سویشان فرستاده شده‌اند ﴿راه‌یافته‌تر خواهند شد﴾ مراد قبیلهٔ قریش‌اند که قبل از بعثت رسول‌اکرم ﷺ به مضمون یادشده سوگندهایی محکم خوردند، هنگامی که به آنان خبر می‌رسید که اهل کتاب پیامبرانشان را تکذیب کرده‌اند زیرا اعراب در آرزوی آن بودند که از میان آنها نیز پیامبری به رسالت برانگیخته شود چنان‌که در میان بنی‌اسرائیل پیامبرانی برانگیخته می‌شدند ﴿ولی چون بیم‌دهنده‌ای برایشان آمد﴾ یعنی: چون همان چیزی که در آرزوی آن بودند، به‌نزدشان آمد و اوُ رسول خدا ﷺ است که شریف‌ترین هشداردهنده و بزرگوارترین و گرامی‌ترین فرستادهٔ حقّ است و درعین حال او از خودشان نیز می‌باشد؛ ﴿در حقّ آنان نیفزود﴾ آمدن وی ﴿جز رمیدن را﴾ از وی و گریز و دوری و نفرت را از اجابت وی.

ابن‌ابی‌حاتم از هلال در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده است که گفت: به من خبر رسیده‌است که قریش قبل از بعثت رسول‌اکرم ﷺ می‌گفتند؛ اگر خداوند ﷻ از میان ما پیامبری را مبعوث گرداند، هیچ امّتی از امّتها از ما فرمان‌پذیرتر برای خالق خویش، حرف‌شنوتر برای پیامبر خویش و متمسّک‌تر به کتاب وی نخواهد بود. پس خداوند متعال این آیه را بر اساس آن نازل فرمود.

ٱسۡتِكۡبَارٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَكۡرَ ٱلسَّيِّيِٕۚ وَلَا يَحِيقُ ٱلۡمَكۡرُ ٱلسَّيِّئُ إِلَّا بِأَهۡلِهِۦۚ فَهَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ ٱلۡأَوَّلِينَۚ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗاۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحۡوِيلًا ﴿٤٣﴾

﴿**به‌سبب استکبار در زمین**﴾ یعنی: آنها به این سبب از محمّد ﷺ نرمیدند و رسالت وی را تکذیب نکردند که به کذب وی معتقد باشند بلکه این کار را از سر استکبار و گردنکشی از این که پیروان او باشند و نیز به انگیزهٔ استمرارورزیدن درَ فساد، انجام دادند ﴿**و**﴾ به سبب ﴿**مکر زشت**﴾ یعنی: به سبب نیرنگ و بداندیشی. مکر: نیرنگ، فریب و عمل زشت است ﴿**و مکر بد جز بر صاحبش فرود نمی‌آید**﴾ یعنی: عاقبت بد، به کسی فرود می‌آید که بداندیشی کرده است، قبل از آن‌که بر کسی فرود آید که در حقّ وی بداندیشی و بدسگالی شده‌است. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «مکر، فریب و خیانت، از اخلاق مؤمن نیست». ﴿**پس آیا جز سنّت پیشینیان را انتظار می‌برند**﴾ یعنی: آیا جز سنّت خداوند ﷻ دربارهٔ پیشینیان را انتظار می‌برند که براینان نیز عذاب فرود آید چنان‌که بر امّتهای پیشین فرود آمد؟ آن‌گاه که انبیای خویش را تکذیب کرده و علیه ایشان ـ به کشتن، یا اخراج و تبعید ـ برنامه‌ریزیهای خائنانه و توطئه چینی‌های ظالمانه کردند ﴿**و هرگز برای سنّت الهی تبدیلی نمی‌یابی**﴾ یعنی: هیچ‌کس قادر نیست تا سنّت خداوند ﷻ در فرود آوردن عذاب را ـ که بر امّتهای تکذیب‌کننده مقدّر کرده و بنا نهاده است ـ تغییر داده و چیز دیگری غیر از آن را جانشین آن گرداند ﴿**و هرگز برای سنّت الله تغییری نمی‌یابی**﴾ که سنّت و آیین الهی بر عذاب آنان متحوّل گشته و تغییر کند و او عذاب را از آنان دفع کرده و آن را بر غیرشان فرود آورد.

أَوَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَكَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعۡجِزَهُۥ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَلِيمٗا قَدِيرٗا ﴿٤٤﴾

﴿آیا در زمین سیروسفر نکرده‌اند تا فرجام کار کسانی را که پیش از آنان بودند بنگرند﴾ و ببینند که ما بر عاد، ثمود، مَدْیَنْ و امثالشان ـ آن‌گاه که پیامبران ما علیهم‌السلام را تکذیب کردند ـ چه عذابهایی نازل کردیم؟ تا آثار عذابی را که ما بر آنان فرود آورده‌ایم، بنگرند و در نتیجه بدانند که این امر سنّت تغییرناپذیر ما در مورد تکذیب‌کنندگان است؟ ای محمّد ﷺ! قومت در سفرهای خود به‌سوی شام و غیر آن، به آن مناطق عذاب‌شده رفته و حتماً آثار عذاب شدگان را که هنوز در دیارشان موجود و نشانه‌های آن در مساکنشان مشهود است، نگریسته‌اند پس چرا از مشاهدهٔ کشتارگاههای ستمگران، اندیشه نمی‌کنند؟ و چرا از روبروشدن به سرنوشتی نظیر آن، بیم ندارند؟ **﴿و﴾** حال آن‌که این گروههای عذاب شده **﴿از آنان نیرومندتر بودند﴾** یعنی: از اهالی مکّه عمرهای طولانی‌تر و سرمایه‌های فزونتری داشته و در هیکل و اندام خود نیز تنومندتر بودند **﴿و هرگز نیست که هیچ چیز ـ نه در آسمانها و نه در زمین ـ خدا را عاجز کند﴾** یعنی: هیچ چیز در محدودهٔ آسمان و زمین نمی‌تواند از حیطهٔ قدرت خداوند ﷻ بگریزد چنانچه او بخواهد آن را به عذاب فروگیرد؛ **﴿چراکه او همواره دانای تواناست﴾** لذا چیزی از او پنهان نمی‌ماند و هیچ‌کاری بر او دشوار نیست.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِمَا كَسَبُواْ مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّىۖ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِۦ بَصِيرَۢا ﴿٤٥﴾

﴿و اگر خدا مردم را به سزای آنچه کرده‌اند﴾ از گناهان و به کیفر کار و کردار غلطشان **﴿گرفتار می‌کرد، هیچ جانوری را﴾** که در زمین می‌جنبد و حرکت می‌کند

﴿**بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت**﴾ فرزندان آدم را به سبب گناهانشان و غیرآنان را به سبب شومی گناهان بنی‌آدم. به‌قولی: مراد از «دابّة ٭ جانداران» در اینجا فقط انسانها هستند نه غیرآنان از جانداران ﴿**ولی آنان را تا میعادی معیّن مهلت می‌دهد**﴾ که آن میعاد، روز قیامت است. ﴿**و چون میعادشان فرارسد، بی‌گمان خدابه بندگانش بیناست**﴾ یعنی: هم به کسانی از آنان که سزاوار ثواب‌اند و هم به کسانی که سزاوار عذاب‌اند، بینا و آگاه است لذا هر کس را مطابق حالش جزایی مناسب می‌دهد.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ یٓس

مکّی است و دارای هشتادوسه آیه است.

فضیلت آن: در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لَوَدِدْتُ اَنَّهَا فِيْ قَلْبِ كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ اُمَّتِيْ ✿ همانا دوست داشتم که سورهٔ یٓس در قلب هر انسانی از امّت من می‌بود». یعنی: هر یک از افراد اُمّت من آن را حفظ می‌داشت. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «یٓس را بر مردگانتان بخوانید». بدین جهت، ابن‌کثیر به‌نقل از برخی علما می‌گوید: «از ویژگی‌های این سوره یکی این است که در هیچ کار دشواری خوانده نمی‌شود، جز این‌که خداوند ﷻ آن کار را آسان می‌کند لذا قرائت آن در نزد فرد محتضر نیز سبب نزول رحمت و برکت گردیده و بیرون‌آمدن روح را بر وی آسان می‌کند. و الله اعلم». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ قَرَأَ يٰس فِيْ لَيْلَةٍ اِبْتِغَاءَ وَجْهِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ غُفِرَ لَهُ ✿ هر کس یٓس را در شبی به طلب رضای خدای عزّوجلّ بخواند، بر وی آمرزیده شده است».

یسٓ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: ﴿یآ، سین﴾ به مدّ یا و اظهار نون ساکنه، یا به ادغام نون سین در واوی که بعد از آن است. سخن درباب حروف مقطّعه در اوّل سورهٔ «بقره» گذشت امّا از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «یٰس: یعنی ای انسان!».

وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡحَكِيمِ ۝٢

﴿سوگند به قرآن حکیم﴾ واو در: (وَالْقُرْآن...) واو قسم است. یعنی: خداوند متعال برای محمّد ﷺ به قرآن حکمت‌آموز که مملوّ از حکمت است سوگند می‌خورد که: «قطعاً او از پیامبران است» [آیهٔ بعد]. یا «حکیم» به معنای محکم است. یعنی: سوگند به قرآنی که با لفظ و بیان متین و معانی بدیع خویش محکم و استوار می‌باشد که محمّد ﷺ فرستاده‌ای از نزد الله جل جلاله است. هدف از این سوگند این است تا کسی در این حقیقت که آن حضرت ﷺ فرستادهٔ خداوند جل جلاله هستند، شکّ نکند.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیه تا ده آیهٔ بعد، هنگامی نازل شد که جمعی از قریش ـ که از قرائت سورهٔ «سجده» از سوی رسول خدا ﷺ ناراحت شده بودند ـ خواستند تا آن حضرت ﷺ را دستگیر و زندانی کنند امّا تا رفتند که این نقشهٔ خود را عملی کنند، دستهایشان بر گردنهایشان بسته شد و هرکاری می‌کردند از گردنهایشان جدا نمی‌گشت، بناچار به آن حضرت ﷺ روی آورده و با التماس گفتند: ای محمّد ﷺ! تو را به خدا و به پیوند رَحمی که میان ما و تو وجود دارد، سوگند می‌دهیم که برای ما کاری بکن! همان بُود که رسول خدا ﷺ دعا کردند آن‌گاه دستهایشان به حال عادّی برگشت.

إِنَّكَ لَمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ۝٣

آری! سوگند به قرآن حکیم که: ﴿قطعاً تو﴾ ای محمّد ﷺ ﴿از پیامبرانی﴾ این جمله «مُقْسَم عَلَیْه» است. یعنی: سوگند به قرآن حکیم که در رسالت تو هیچ شکّی نیست.

این آیه ردّی قاطع بر پندار کفّاری است که منکر رسالت آن حضرت ﷺ بوده و می‌گفتند: تو فرستادهٔ خداوند ﷻ نیستی.

عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿٤﴾

آری! قطعاً تو از جملهٔ پیامبران علیهم السلام هستی: ﴿بر صراطی مستقیم﴾ صراط مستقیم: راه راستی است که در آن هیچ کجی و پیچیدگی‌ای نباشد بلکه مستقیماً رهرو را به مطلوب وی برساند. یعنی: ای محمّد ﷺ! تو بر راه و روشی مستقیم، محکم و استوار یعنی بر راه و روش همان پیامبرانی هستی که قبل از تو درگذشته اند.

تَنزِيلَ ٱلۡعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ ﴿٥﴾

﴿تنزیل عزیز رحیم است﴾ یعنی: قرآن، این راه مستقیم و برنامهٔ استواری که تو برآن قرارداری؛ فروفرستادهٔ خدای پیروزمندی است که در مُلکش غالب و بر خلقش مهربان است.

لِتُنذِرَ قَوۡمٗا مَّآ أُنذِرَ ءَابَآؤُهُمۡ فَهُمۡ غَٰفِلُونَ ﴿٦﴾

﴿تا قومی را که پدرانشان بیم داده‌نشده‌اند بیم دهی﴾ یعنی: تو را به این منظور فرستاده‌ایم تا قومی را بیم دهی که پدران نزدیکشان قبلاً با رسالت الهی‌ای بیم داده

نشده بودند زیرا قبل از بعثت، زمان «فترت»؛ یعنی دوران انقطاع رسالت به‌درازا کشید و پس از بعثت عیسی علیه السلام، دیرزمانی بود که دیگر پیامبری فرستاده نشده بود ﴿پس آنان﴾ به سبب عدم ارسال پیامبری به‌سویشان ﴿غافلند﴾ از رشد و هدایت و از احکام و برنامه‌های الهی. هرچند مخاطب این آیه اعراب هستند ولی ذکر آنان که بخشی از بشر هستند، با عام بودن رسالت پیامبر ﷺ منافاتی ندارد چنان‌که در بارهٔ عام بودن رسالت ایشان، آیات و احادیث متواتر بسیاری آمده است از جمله این **حدیث‌شریف**: «... در گذشته یک پیامبر مخصوصاً به‌سوی قوم خویش فرستاده می‌شد امّا من به‌سوی عامّهٔ مردم مبعوث گردیده‌ام».

لَقَدۡ حَقَّ ٱلۡقَوۡلُ عَلَىٰٓ أَكۡثَرِهِمۡ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿٧﴾

﴿**به‌راستی که بر بیشترشان قول ثابت شد**﴾ یعنی: حکم و وعدهٔ عذاب بر بیشتر مردم مکّه، یا بر بیشتر کفّار عرب لازم شد. البتّه آنان کسانی بودند که بر کفر مرده و در طول مدّت حیات خویش، بر آن اصرار و پافشاری کرده‌اند ﴿**در نتیجه آنها ایمان نمی‌آورند**﴾ یعنی: حکم عذاب به این دلیل برآنان لازم و واجب شد که خدای سبحان اصرار و استمرارشان را بر کفر تا دم مرگشان به علم ازلی خویش می‌دانست.

إِنَّا جَعَلۡنَا فِيٓ أَعۡنَٰقِهِمۡ أَغۡلَٰلٗا فَهِيَ إِلَى ٱلۡأَذۡقَانِ فَهُم مُّقۡمَحُونَ ﴿٨﴾

﴿**هرآینه ما در گردنهایشان طوقهایی نهاده‌ایم پس این**﴾ طوقها منتهی ﴿**به‌سوی چانه‌هایشان**﴾ است لذا آنها در چنین حالتی توان این را ندارند که گردنهایشان را به‌سوی چپ و راست بگردانند، یا آنها را خم کنند ﴿**به طوری که آنان سرهایشان را بالا نگاه داشته دیده فروهشته‌اند**﴾ یعنی: آنان به سبب این طوقها، بر فرودآوردن و

حالت‌دادن به گردنهایشان قادر نیستند لذا سرهایشان همچنان بالا و نگاهشان رو به پایین است. به‌قولی معنی این است: در گردنهایشان غلهایی را قرار داده‌ایم که دستهایشان به آن غلها بسته شده است و چون این غلها بین دستها و گردنهایشان قرار دارد و محکم بسته است لذا آنها به حرکت‌دادن گردنهایشان قادر نیستند.

این مَثَلی است که خداوند ﷻ در امتناع آنها از قبول هدایت زده است. یعنی: وصف آنان در نپذیرفتن هدایت، همچون نپذیرفتن کسی است که در غل و قید قرار دارد و قادر به حرکت نیست. به‌قولی: آیهٔ کریمه به گروهی اشاره دارد که در دوزخ بر گردنها و دستهایشان غل و زنجیر نهاده می‌شود.

همان گونه که در بیان سبب نزول آیات گذشت*، علما روایت کرده‌اند که ابوجهل گفت: اگر محمّد ﷺ را ببینم، با او چنین‌وچنان خواهم کرد! همان بود که خداوند متعال این آیه و مابعد آن را نازل کرد، بعد از آن مردم به او می‌گفتند: اینک این محمّد است پس تهدید خود را در حقّ وی عملی کن! امّا او می‌پرسید: او کجاست ... او کجاست؟ و آن حضرت ﷺ را نمی‌دید.

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾

﴿و ما پیش رویشان سدّی و پشت سرشان هم سدّی نهاده‌ایم﴾ یعنی: آنان را با ایجاد موانعی، از ایمان‌آوردن بازداشته‌ایم پس نمی‌توانند از کفر به‌سوی ایمان بیرون آیند، همانند کسی که پیشاپیش و پشت سرش سدّی نهاده باشند و او نتواند خود را از حصار آن سدها بیرون آورد. این سدها چیزی جز استکبار و گردنکشی و عنادشان از پذیرش و گردن نهادن دربرابر حق نیست **﴿باز بر آنان پرده‌ای**

---

* نگاه، آیهٔ [۲].

افگنده‌ایم ﴾ یعنی: دیدگانشان را با پرده‌ای پوشانده‌ایم ﴿**در نتیجه آنان**﴾ به‌سبب این پرده ﴿**هیچ نمی‌توانند ببینند**﴾ یعنی: به دیدن راه هدایت قادر نبوده و از ایمان به رستاخیز و معاد و از پذیرش برنامه‌های الهی در دنیا نیز کور شده‌اند.

این آیه نیز تمثیلی است بر مسدود بودن راه ایمان به‌روی آنان؛ زیرا خدای سبحان به علم ازلی خویش دانسته است که آنان تا دم مرگشان بر کفر اصرار و پافشاری می‌کنند. البتّه این علم ازلی الهی: مجرّد شناخت قبلی وی است که عقلاً و در واقعیّت امر، اجباری در کار انسان به وجود نمی‌آورد و بنابراین، او را از ایمان آوردن باز نمی‌دارد.

وَسَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ ءَأَنذَرۡتَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تُنذِرۡهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿١٠﴾

﴿**و برای آنان برابر است**﴾ یعنی: برای آن کفّار یکسان است ﴿**چه بیمشان بدهی، چه بیمشان ندهی: ایمان نمی‌آورند**﴾ یعنی: هشداردادن و هشدارندادنت برایشان یکسان است و مادامی که آنها حق را نمی‌پذیرند و برای خدا ﷻ سر فرود نمی‌آورند، هشدار دادن به آنها سودی نمی‌رساند.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلذِّكۡرَ وَخَشِيَ ٱلرَّحۡمَٰنَ بِٱلۡغَيۡبِۖ فَبَشِّرۡهُ بِمَغۡفِرَةٖ وَأَجۡرٖ كَرِيمٍ ﴿١١﴾

﴿**تنها کسی را بیم می‌دهی**﴾ یعنی: بیم و هشداردادنت تنها به کسی سود می‌رساند ﴿**که از ذکر**﴾ یعنی: از قرآن ﴿**پیروی کند و غائبانه**﴾ یعنی: در نهان ﴿**از خدای رحمان بترسد**﴾ هرچند که اورا نمی‌بیند. پس بدان که: از هشدارهایت فقط کسانی بهره می‌برند که پیروی از قرآن عظیم و ترس از خداوند ﷻ هر دو در آنان

جمع شود. ﴿پس او را﴾ که از قرآن پیروی می‌کند و غائبانه از خدای رحمان می‌ترسد ﴿به آمرزش و پاداشی ارجمند﴾ که همانا بهشت است ﴿بشارت ده﴾.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا۟ وَءَاثَٰرَهُمْ ۚ وَكُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنَٰهُ فِىٓ إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿۱۲﴾

﴿بی‌گمان ماییم که مردگان را زنده می‌سازیم﴾ بعد از مرگشان در روز رستاخیز ﴿و آنچه را پیش فرستاده‌اند می‌نویسیم﴾ یعنی: آنچه را در دنیا از اعمال نیک و بد پیش فرستاده‌اند، در لوح محفوظ می‌نویسیم ﴿و آثارشان را﴾ یعنی: همچنان می‌نویسیم آنچه را که بعد از مرگ خود باقی گذاشته‌اند؛ از حسناتی که جریان آن پس از مرگ آنان قطع نمی‌شود و همیشه برای صاحب خود خیری جاری است؛ مانند کسی که سنّتی نیکو را بنیان می‌گذارد. یا معنی این است: ما بدیها و گناهانی را که پس از مرگ انجام‌دهندهٔ خود باقی می‌مانند، می‌نویسیم. از آثار خیر: تدریس علم، تصنیف آن، وقف کردن به قصد قربت، آباد کردن مساجد، پلها و اماکن عامّ المنفعه است. و از آثار شرّ: بدعت‌آفرینی، بنیان‌گذاری ظلم و ستم و پدیدآوردن اموری است که سبب زیان مردم شده و اهل جور و ستم به آن اقتدا می‌کنند. قول دیگر در معنای «آثارَهُمْ» این است: نقش قدمهایشان به‌سوی طاعت یا معصیت را می‌نویسیم. ابن‌کثیر در این معنی احادیثی را نقل کرده است از جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنه که فرمود: اماکن پیرامون مسجدالنّبی خالی شد و طایفهٔ بنی سلمه که منازلشان از مسجد دور بود، با استفاده ازاین موقعیّت خواستند تا به نزدیک مسجد نقل مکان کنند. پس این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ خطاب به آنها فرمودند: «إِنَّهُ بَلَغَنِيْ أَنَّكُمْ تُرِيْدُوْنَ أَنْ تَنْتَقِلُوْا قُرْبَ الْمَسْجِدِ ٭ به من خبر رسیده است که شما می‌خواهید

به‌نزدیک مسجد نقل مکان کنید ». گفتند: آری! این خبر درست است یا رسول‌الله! فرمودند: « يَا بَنِيْ سَلِمَةْ: دِيَارَكُمْ تُكْتَبُ آثَارَكُمْ، دِيَارَكُمْ تُكْتَبُ آثَارَكُمْ ❁ ای بنی‌سلمه! در دیار خود باقی بمانید زیرا نقش قدمهایتان [به‌سوی مسجد، در زمرهٔ حسنات شما] نوشته می‌شود، در دیار خود باقی بمانید، زیرا نقش قدمهایتان [به‌سوی مسجد در زمرهٔ حسناتتان] نوشته می‌شود ». پس آنها بعد از این توصیهٔ رسول‌اکرم ﷺ، منازل خود را ترک نکردند.

به تأیید معنی اوّل نیز احادیثی روایت شده است. از جمله این **حدیث‌شریف**: « مَنْ سَنَّ فِي الْاِسْلامِ سُنَّةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ اَجْرُهَا وَ اَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ اَنْ يُنْقَصَ مِنْ اُجُوْرِهِمْ شَيْئاً، وَ مَنْ سَنَّ فِي الْاسْلامِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ اَنْ يُنْقَصَ مِنْ اَوْزَارِهِمْ شَيْئًا ❁ هر کس در اسلام سنّت نیکی را بنیان گذارد، مزد وی و مزد کسانی که بعد از وی به آن عمل کرده‌اند، برایش مسلّم است، بی‌آن‌که از مزدهای آنان چیزی کم شود و هر کس در اسلام سنّت بدی را بنیان گذارد، گناه وی و گناه کسانی که بعد از وی به آن عمل کنند، برایش مسلّم است، بی‌آن‌که از گناهانشان چیزی کم ساخته شود ». **﴿و هر چیزی را﴾** یعنی: همه‌چیز، اعم از اعمال بندگان و غیرآن را **﴿در امامی مبین برشمرده‌ایم﴾** یعنی: در کتابی که به آن اقتدا می‌شود و روشنگر همه‌چیز است، ثبت و ضبط کرده‌ایم. به قولی: مراد از « امام مبین » لوح محفوظ، و به‌قولی: نامه‌ها و صحیفه‌های اعمال بندگان است.

وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلًا أَصۡحَٰبَ ٱلۡقَرۡيَةِ إِذۡ جَآءَهَا ٱلۡمُرۡسَلُونَ ﴿١٣﴾

﴿و برایشان از اصحاب قریه مَثَلی بیان کن﴾ قُرطبی می‌گوید: « مراد از قریه در این آیه ــ به‌قول تمام مفسّران ــ شهر انطاکیّه است ». **﴿آن‌گاه که فرستادگان به آن قریه آمدند﴾** آن فرستادگان، اصحاب عیسی علیه‌السلام بودند که او ایشان را به منظور

دعوتشان به‌سوی الله ﷻ به میان آنان فرستاد. یعنی به مشرکان بگو: من در سلسلهٔ پیامبران الهی علیهم السلام تافتهٔ جدابافته و پدیدهٔ نوظهوری نیستم زیرا پیش از من نیز فرستادگان الهی به سوی مردم شهرها آمده و آنان را از همان چیزهایی که من شما را از آن بیم می‌دهم، بیم داده‌اند، آن پیامبران علیهم السلام نیز، اصل توحید و یکتاپرستی را تبلیغ کرده‌اند، از حساب روز قیامت بیم داده و به نعمتهای بهشت جاودان مژده داده‌اند.

إِذْ أَرْسَلْنَآ إِلَيْهِمُ ٱثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوٓاْ إِنَّآ إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ ﴿١٤﴾

﴿آن‌گاه که دو تن به‌سویشان فرستادیم﴾ عیسی علیه السلام آن دو تن را به امر خدای سبحان فرستاده بود ﴿ولی آن دو را دروغزن شمردند﴾ در رسالتشان. به‌قولی: مردم انطاکیّه آن فرستادگان را زدند و زندانی‌شان کردند ﴿سپس آنان را با فرستادهٔ سومین تأیید کردیم﴾ یعنی: کار رسالت آن دو تن را با فرستادهٔ سومی قوّت داده و استوار داشتیم. از اینجا می‌فهمیم که مکلّف کردن سه تن در یک مأموریّت دعوتگرانه ـ با تعیین امیر ـ حرکتی نیرومند است. نقل است که دو فرستادهٔ اوّل، یوحنّا و بُولُص بودند و سومین فرستاده شمعون بود. یا سومین فرستاده بُولص و دو تن اوّل یوحنّا و شمعون بودند. ﴿پس رسولان گفتند: هرآینه ما به‌سوی شما به پیامبری فرستاده شده‌ایم﴾ تا شما را به‌سوی حقّ و فضیلت و عقیدهٔ صحیح دعوت کنیم.

قَالُواْ مَآ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَآ أَنزَلَ ٱلرَّحْمَـٰنُ مِن شَيْءٍ إِنْ

أَنتُمۡ إِلَّا تَكۡذِبُونَ ﴿۱۵﴾

﴿گفتند﴾ ناباوران آن دیار ﴿شما جز بشری مانند ما نیستید﴾ یعنی: شما در بشریّت با ما مشارکت دارید لذا شما را بر ما مزیّتی نیست تا به رسالت مخصوص گردید و رسالت فقط ویژهٔ شما باشد و اگر شما فرستادهٔ خدا بودید، باید فرشته می‌بودید نه بشر. که این شبههٔ تکراری بسیاری دیگر از امّت‌های تکذیب کننده است. ﴿و رحمان چیزی﴾ از وحیی که شما و دیگر پیامبران پیشین و پیروانشان ادّعا می‌کنند؛ ﴿فرو نفرستاده، شما جز دروغ نمی پردازید﴾ یعنی: شما در ادّعای رسالت دروغ می‌گویید. این است منطق بی‌اساس و واهی کفّار در هر زمان و مکانی.

قَالُواْ رَبُّنَا يَعۡلَمُ إِنَّآ إِلَيۡكُمۡ لَمُرۡسَلُونَ ﴿۱٦﴾

﴿گفتند﴾ پیامبران علیهم‌السلام ﴿پروردگار ما می‌داند که ما واقعاً به‌سوی شما به پیامبری فرستاده شده‌ایم﴾ و اگر ما دروغگو بودیم، قطعاً خدای عزّوجلّ از ما به سخت‌ترین وجه انتقام می‌گرفت. به این ترتیب، پیامبران علیهم‌السلام به منظور ردّ و انکار شدید این شبهه، جواب خویش را با سوگند مورد تأکید قرار دادند.

وَمَا عَلَيۡنَآ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ﴿۱۷﴾

پیامبران علیهم‌السلام افزودند: ﴿و بر ما جز پیام رسانی آشکار وظیفه‌ای نیست﴾ یعنی: بر عهدهٔ ما از جانب پروردگار متعال، جز تبلیغ رسالت وی به‌طور آشکار و روشن، هیچ مأموریّت دیگری نیست و مأموریّت محوّله به ما فقط همین است، نه چیز دیگری.

قَالُوٓاْ إِنَّا تَطَيَّرۡنَا بِكُمۡۖ لَئِن لَّمۡ تَنتَهُواْ لَنَرۡجُمَنَّكُمۡ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿۱۸﴾

﴿**گفتند**﴾ مردم تکذیب پیشهٔ آن شهر ﴿**هرآینه ما به شما شگون بد گرفته‌ایم**﴾ یعنی: مردم آن شهر به آن پیامبران علیهم‌السلام گفتند: ما حضور شما را در میان خود به شگون بد گرفته‌ایم و شما را شوم و نامبارک می‌پنداریم ﴿**اگر دست برندارید**﴾ یعنی: اگر این دعوتتان را فرو نگذارید و از این سخن بازنایستید؛ ﴿**شما را سنگسار می‌کنیم و قطعاً از جانب ما عذاب دردناکی**﴾ یعنی: عذاب سخت و زشت و فجیعی ﴿**به شما خواهد رسید**﴾ به قولی: مرادشان از سنگسار کردن، کشتن، به‌قولی: دشنام‌دادن و به‌قولی: شکنجه نمودن و عذاب دردناک بود. لام در «لَئِنْ»، لام قسم است.

قَالُواْ طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡۚ أَئِن ذُكِّرۡتُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٞ مُّسۡرِفُونَ ﴿۱۹﴾

﴿**گفتند**﴾ آن فرستادگان ﴿**شومی شما با خود شماست**﴾ یعنی: این شومی از جانب نفسهای خودتان و آویختهٔ گردنهای خود شماست، به‌سبب این‌که شما حق و حقیقت را تکذیب کردید پس این تکذیب شماست که سبب شومی و شگون بد برای شما شده است، نه وجود ما ﴿**آیا چون اندرز داده شوید؟**﴾ یعنی: آیا اگر شما را به یاد خدای عزّوجلّ انداخته و از او بیمتان دهیم، چنین می‌پندارید که ما بر شما شوم و ناخجسته‌ایم؟ ﴿**نه! بلکه حق این است که شما قومی اسرافکارید**﴾ یعنی: شما قومی هستید که در مخالفت حق از حدّ درگذشته‌اید، از آنجا که اسباب برکت را که عبارت از فرستادگان الهی‌اند، شوم و ناخجسته می‌پندارید.

وَجَآءَ مِنْ أَقْصَا ٱلْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱتَّبِعُواْ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾

﴿ **و از دوردست شهر، مردی دوان دوان آمد** ﴾ منابع اهل کتاب می‌گویند: او حبیب فرزند موسای نجّار بود، لیکن دربارهٔ اسم آن شهر و اسم این شخص مؤمن، هیچ روایت صحیحی از رسول خدا ﷺ در دست نیست. قتاده می‌گوید: حبیب نجّار در غاری در دوردست‌ترین نقطهٔ آن شهر، خدای عزّوجلّ را عبادت می‌کرد پس چون خبر آمدنِ پیامبران علیهم‌السلام را شنید، شتابان آمد تا از دعوت آنها پشتیبانی کند و بنابراین، ﴿ **گفت: ای قوم من! از این فرستادگان پیروی کنید** ﴾ بدین گونه، آنها را به پیروی از آن پیامبران علیهم‌السلام تشویق کرد.

ٱتَّبِعُواْ مَن لَّا يَسْـَٔلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٢١﴾

آری! ﴿ **از کسانی پیروی کنید که از شما هیچ مزدی نمی‌خواهند** ﴾ در برابر ابلاغ رسالت و دعوت حق ﴿ **و خود نیز راه‌یافته‌اند** ﴾ به‌سوی حق.

وَمَا لِيَ لَآ أَعْبُدُ ٱلَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾

در این هنگام قومش از وی پرسیدند: آیا تو هم بر دین ایشان هستی؟ گفت: ﴿ **و مرا چه شده است که معبودی را نپرستم که مرا آفریده است؟** ﴾ یعنی: کدام مانع و کدام عامل بازدارنده، جلو رویم وجود دارد تا مرا از پرستش ذاتی که آفرینندهٔ من است بازدارد؟ یعنی: همین طور، کدامین مانع شما را از پرستش خدایی که شما را آفریده است، باز می‌دارد؟ ﴿ **و همه به‌سوی او بازگردانده می‌شوید؟** ﴾ پس شما را

چه شده است که خدای خویش را نمی‌پرستید درحالی‌که بازگشت شما در روز قیامت به سوی اوست و در پیشگاه او مورد محاسبه قرار می‌گیرید ؟ از جمله در قبال این پاسخی که به ما دادید؛ آن‌گاه که شما را به‌سوی حق فراخواندیم ؟ .

ءَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً إِن يُرِدْنِ ٱلرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّى شَفَٰعَتُهُمْ شَيْـًٔا وَلَا يُنقِذُونِ ﴿٢٣﴾

﴿**آیا به‌جای او خدایانی را به پرستش گیرم**﴾ یعنی : هرگز جز خدای یگانهٔ متعال معبودات دیگری را به خدایی و پرستش نمی‌گیرم تا پرستش ذاتی را که فقط او سزاوار عبادت است فرو گذارم در حالی‌که او آفرینندهٔ من نیز هست ؟ آیا معبوداتی را به پرستش گیرم : ﴿**که اگر خدای رحمان زیانی در حق من اراده کند، شفاعت آنان از من چیزی را دفع نمی‌کند**﴾ یعنی : شفاعت آنان هیچ سودی به من نمی‌رساند ﴿**و نه آنان می‌توانند مرا نجات دهند**﴾ از این بلا و زیانی که خدای رحمان آن را به من خواسته باشد ؟ .

إِنِّىٓ إِذًا لَّفِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾

﴿**در آن صورت**﴾ اگر جز وی معبوداتی برگیرم ﴿**من قطعاً در گمراهی آشکاری هستم**﴾ این تعریض و کنایه گویی به آنان است . یعنی : شما که جز خدای یگانه معبوداتی را می‌پرستید ، در گمراهی آشکاری قراردارید .

إِنِّىٓ ءَامَنتُ بِرَبِّكُمْ فَٱسْمَعُونِ ﴿٢٥﴾

سپس آن مرد مؤمن ایمانش را با چنان صراحتی به آنان اعلام می‌کند که بعد از آن، دیگر جای هیچ گونه شکّی در ایمان وی باقی نمی‌ماند. پس می‌گوید: ﴿**بی‌گمان من به پروردگارتان ایمان آوردم پس، از من بشنوید**﴾ به‌قولی: او این سخن را به فرستادگان گفت تا بر ایمان وی گواهی دهند. به‌قولی دیگر: او این سخن را ـ از روی استواری و صلابت در دین و سر سختی در حق ـ خطاب به قومش هنگامی گفت که می‌خواستند او را به قتل برسانند و چون این سخن را گفت و ایمان خویش را به صراحت اعلام داشت، بر او حمله برده و به شهادتش رساندند. به‌قولی: آنان او را در زیر لگدهای خود خُرد کردند. به‌قولی: او را سوزاندند. به‌قولی: او را با ارّه سر بریدند. و به‌قولی: او را سنگسار کردند.

قِيلَ ٱدۡخُلِ ٱلۡجَنَّةَۖ قَالَ يَٰلَيۡتَ قَوۡمِي يَعۡلَمُونَ ﴿٢٦﴾
بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ ﴿٢٧﴾

سر انجام آن مرد مؤمن به جرم ایمان کشته شد و: ﴿به او﴾ در هنگام شهادتش ﴿**گفته شد: به بهشت درآی**﴾ به‌عنوان گرامیداشتی برایت بعد از شهادتت چنان‌که این سنّت الهی در مورد شهدا از بندگانش می‌باشد. پس چون به بهشت وارد شد و لذّت‌ها و نعمت‌های آن را مشاهده کرد ﴿**گفت: ای کاش قوم من این امر را می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و در زمرهٔ گرامیانم قرار داده است**﴾ آرزو کرد که قومش از حال وی آگاه شوند و حسن‌مآل و سرانجام نیک وی را بشناسند تا بینی‌هایشان به خاک مالیده شود. یا: تا مانند وی ایمان آورند و سرانجام به‌حال خوشی مانند حال وی بپیوندند. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «پس او در زندگی و مرگ برای قومش خیرخواهی کرد و بر هدایت آنان حریص بود». ابن‌ابی‌لیلی می‌گوید: «سبقت‌گیرندگان امّتها سه تن‌اند که ایشان به خدای عزّوجلّ به مدّت

چشم‌برهم‌زدنی هم کفر نورزیدند:
۱ ــ علیّ‌ابن‌ابی‌طالب؛ و او بهترین آنان است.
۲ ــ مؤمن آل فرعون.
۳ ــ صاحب یٓس. پس صدّیقان همانانند». همچنین زمخشری در حدیث مرفوعی این قول را از رسول خدا ﷺ روایت کرده است.

﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ قَوۡمِهِۦ مِنۢ بَعۡدِهِۦ مِن جُندٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا كُنَّا مُنزِلِينَ ٢٨﴾

﴿و ما پس از او بر سرِ قومش﴾ یعنی: بر سر قوم حبیب نجّار بعد از کشته‌شدنش از سوی آنان، یا پس از این‌که خداوند ﷻ اوَ را به‌سوی آسمانها بالا برد؛ ﴿هیچ لشکری از آسمان فرود نیاوردیم﴾ برای به‌هلاکت‌رساندن و انتقام‌گرفتن از آنان ﴿و ما فروداًورندهٔ آن نبودیم﴾ زیرا قضا و قَدَر ما بر این پیشی گرفته بود که هلاک کردنشان با بانگ مرگبار جبرئیل علیه السلام باشد، نه با فروفرستادن لشکر از آسمان.

این آیه، تعبیری از تحقیر و کوچک‌شمردن شأن آنان و ساده‌شمردن کار تعذیبشان است. یعنی: آنان در جایگاهی قرارنداشتند که ما برای هلاک‌ساختنشان لشکری از آسمان نازل کنیم بلکه آنان را با یک بانگ تند و مرگبار نابود ساختیم.

﴿إِن كَانَتۡ إِلَّا صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ فَإِذَا هُمۡ خَٰمِدُونَ ٢٩﴾

﴿تنها یک بانگ مرگبار بود و بس﴾ که جبرئیل علیه السلام آن را کشید و همه را نابود کرد ﴿پس بناگاه آنها فسردند﴾ یعنی: چون آتش خاموش شدند و مردند به طوری‌که از آنان هیچ حرکت و جنبشی به مشاهده نمی‌رسید.

يَٰحَسۡرَةً عَلَى ٱلۡعِبَادِۚ مَا يَأۡتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ﴿٣٠﴾

﴿دریغا بر این بندگان﴾ تقدیر سخن این است: در روز قیامت هنگامی که عذاب را مشاهده می‌کنید، بر حال آنها حسرت بخورید و واویلا بگویید. حَسْرَة: غم و اندوه و پشیمانی بر یک چیز ازدست رفته است. به‌قولی: این حسرت و دریغی است که فرشتگان بر حال کفّار خوردند، هنگامی که آنان پیامبران عليهم السلام را تکذیب کردند ﴿هیچ پیامبری بدیشان نمی‌آمد مگر آن‌که او را ریشخند می‌کردند﴾ این است سبب دریغ و افسوس‌خوردن برآنان. آری! دریغا بر حال آنان که از حال امثال خویش از امّتهای گذشته، عبرت نگرفتند.

أَلَمۡ يَرَوۡاْ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّنَ ٱلۡقُرُونِ أَنَّهُمۡ إِلَيۡهِمۡ لَا يَرۡجِعُونَ ﴿٣١﴾

﴿مگر ندیده‌اند﴾ اهالی مکّه که به رسول خدا ﷺ گفتند: «تو پیامبر نیستی؟». استفهام برای تقریر و اثبات است، یعنی دیده‌اند و دانسته‌اند؛ ﴿که چه‌بسیار نسلها را پیش از آنان﴾ از امّتهای گذشته ﴿هلاک گردانیدیم که دیگر آنها به‌سویشان بازنمی‌گردند﴾ بعد از هلاک خویش بلکه راهی دیار فنا و فصل پایان‌ناپذیر بلا در آخرت گردیده و هرگز برگشتی به دنبال خویش ندارند؟

این آیه ردّی واضح بر قائلان به نظریهٔ «تناسخ» و حلول ارواح است.

وَإِن كُلٌّ لَّمَّا جَمِيعٌ لَّدَيۡنَا مُحۡضَرُونَ ﴿٣٢﴾

﴿و قطعاً همگی‌شان﴾ اعم از امّت‌های گذشته و آینده ﴿جز جمعی نیستند که نزد

ما احضار می‌شوند﴾ برای حساب و کتاب پس همگی آنان را دربرابر اعمالشان ـ اعم از خیر و شرّ ـ سزا یا پاداش می‌دهیم.

وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلْأَرْضُ ٱلْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَٰهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿۳۳﴾

﴿و زمین مرده، برای آنان نشانه‌ای است﴾ بر وجود آفریننده و قدرت کامل وی بر زنده کردن مردگان ﴿که آن را زنده گردانیدیم﴾ با نباتات و رستنی‌ها؛ پس از آن زمین، دانه‌هایی را برآوردیم که از آن می‌خورند و تغذیه می‌کنند و این است معنی فرمودهٔ وی: ﴿و از آن دانه‌هایی برآوردیم که از آن می‌خورند﴾ البتّه دانه‌ها و حبوبات، معظّم خوردنی‌های بشر را تشکیل داده و بیشترین مادّه‌ای هستند که زندگی معیشتی انسان بر آنها برپاست، بدین جهت، جارومجرور «مِنْهُ» بر فعل مقدّم ساخته شد تا بر این معنی دلالت کند.

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّٰتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَٰبٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ ٱلْعُيُونِ ﴿۳۴﴾

﴿و در آن زمین باغهایی از درختان خرما و درختان انگور آفریدیم و چشمه‌ها﴾ و جویبارها ﴿در آن روان کردیم﴾.

لِيَأْكُلُوا۟ مِن ثَمَرِهِۦ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ ۖ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿۳۵﴾

﴿تا از میوه‌های﴾ آن و از باروبر باغستانها و نخلستانهای ﴿آن و از آنچه دستهایشان به‌عمل آورده است﴾ چون آب انگور، آبمیوه‌ها و خوردنی‌های دیگر مانند آن ﴿بخورند﴾ ابن کثیر می‌گوید: «مَا» در: (مَا عَمِلَتْهُ اَيْدِيْهِمْ) نافیه است که معنی آن این است: «و میوه‌ها را دستهایشان نساخته است» بلکه این‌همه از عمل الهی است و اوست که آنها را به‌عمل آورده است. امّا ابن‌جریر معنی اوّل را ترجیح داده و می‌گوید: «قول اوّل یعنی: موصوله بودن «مَا» که به معنی (اَلَّذِيْ ✿ آنچه دستهایشان به عمل آورده) می‌باشد، صحیح‌تر است». ﴿آیا بازهم شکر نمی‌گزارند﴾ خداوند ﷻ را در برابر نعمت‌های آن، با پیروی از پیامبرانش؟.

سُبْحَـٰنَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْأَزْوَٰجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

﴿پاک و منزّه است آن‌که تمام ازواج را، ازجمله آنچه زمین می‌رویاند آفرید﴾ ازواج: انواع و اصناف و گونه‌هاست زیرا هر جنسی ـ مثلاً درخت خرما ـ دارای رنگها، طعمها و اشکال مختلفی است، یا انگور ـ مثلاً ـ به بیشتر از صد نوع بالغ می‌شود[1]. یا مراد از ازواج: نری و مادینه‌گی از تمام موجودات زنده ـ اعم از انسان، حیوان و نبات ـ است. گفتنی است که امروزه با پیشرفت علمی بشر، اصل زوجیّت و نری و مادینه‌گی در گونه‌های مختلف زیستی ـ اعم از حیوان و نبات ـ به اثبات رسیده است بنابراین، این آیهٔ کریمه از معجزات علمی قرآن کریم به‌شمار می‌رود. ﴿و نیز از جنس خودشان﴾ یعنی: از وجود خودشان جفتها و زوجهایی را آفریده است که مردان و زنان بنی آدم‌اند ﴿و از آنچه نمی‌دانند﴾ از اصناف و انواع

۱ـ مثلاً در موطن من که ولایت هرات افغانستان است، در قرن نهم هجری قمری (۱۲۰) نوع انگور برشمرده شده و هم‌اکنون نیز گونه‌های بسیاری از آن وجود دارد. مترجم.

آفرینش حق تعالی در برّوبحر و آسمان و زمین، جفت‌هایی آفریده است که نه از آنها آگاهند و نه به شناخت آنها دست یافته‌اند.

این جملهٔ اخیر، به این آیهٔ مبارکه ابعاد و اعماق وسیع‌تری می‌بخشد که توانمندیهای عقلی و علمی انسان، از احاطه نمودن برآن درمانده است.

وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ ٱلنَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾

﴿**و نشانه‌ای دیگر برای آنها شب است که روز را از آن برمی‌کنیم**﴾ یعنی: پدیدهٔ شگرف شب نیز، نشانه‌ای است دالّ بر یگانگی، قدرت و وجوب الوهیّت خداوند متعال. مراد از سَلْخ: بردن روشنی و آوردن تاریکی به‌جای آن است. علاّمه شاه ولی‌الله دهلوی ﷺ در ترجمهٔ آن گفته است: «و روز را از شب مانند پوست می‌کشیم». ﴿**و بناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند**﴾ یعنی: آنان به‌طور ناگهانی در تاریکی‌ای فرومی‌روند که با خیمه زدن آن، چیزی از روشنی روز باقی نمی‌ماند.

وَٱلشَّمْسُ تَجْرِى لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾

﴿**و خورشید**﴾ به‌عنوان یک نشانهٔ مستقلّ از نشانه‌های قدرت و عظمت خدای سبحان ﴿**به مستقرّی که دارد روان است**﴾ به‌قولی: مستقرّ یا قرارگاه خورشید، نهایت ارتفاع آن در تابستان و نهایت فرود و هبوط آن در زمستان است. به‌قولی دیگر: مستقرّ آن در زیر عرش است. و به‌قول ابن‌کثیر: مراد قرارگاه زمانی آن، یعنی وقت به‌پایان آمدن سیر و گردش آن در روز قیامت است ﴿**اندازه‌آفرینی خداوند غالب دانا این است**﴾ که خورشید جهانتاب را با قاعده و قرار معیّنی به جریان انداخته و بنابراین، این سیّاره به‌طور ثابتی در منازل معیّن خود ــ از «حمل» تا «حوت» ــ در گردش است.

وَٱلْقَمَرَ قَدَّرْنَـٰهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَٱلْعُرْجُونِ ٱلْقَدِيمِ ﴿۳۹﴾

﴿و برای ماه نیز منزل‌هایی مقرّر داشته‌ایم﴾ منازل ماه عبارت از بیست‌وهشت منزلگاهی است که ماه هر شب در یکی از آن منزلگاه‌ها فرود می‌آید. گفتنی است که این منزلگاه‌ها معروف و شناخته شده بوده و عبارت است از: سرطان، بُطین، ثریّا، دبران، هقْعه، هَنْعه، ذراع مبسوطه، نثره، طرف، جبهه، زُبره، صَرفه، عوّا، سماک‌الاعزل، غفُر، زبانی، اکلیل، قلب، شوله، نعائم، بلده، سعدالذّابح، سعد بُلَع، سعد سعود، سعد اخبیه، فرغ مقدم، فرغ مؤخّر و رشاء[1]. مراد از «منزل»، مسافتی است که ماه آن را در یک شبانه‌روز طیّ می‌کند به طوری‌که ماه برحسب تفاوت این منازل، در اوّلین شب طلوع خود به‌شکل قوس باریکی ظاهر می‌شود سپس در شب دوم و شبهای بعدی ـ برحسب ارتفاع منازل ـ آرام‌آرام بر حجم نور خود می‌افزاید تا نور آن در شب چهاردهم کامل می‌شود آن‌گاه باز نور آن رو به کاهش می‌گذارد تا این‌که در آخر ماه به شکل اوّل خود بازمی‌گردد: **﴿تا آن‌که چون شاخکِ خشکیدهٔ دیرینهٔ خرما برگردد﴾** یعنی: ماه در منازل خود سیر می‌کند تا چون به آخر برسد، باریک و مقوّس و کوچک شده بسان شاخهٔ خشکیدهٔ دیرینه‌ای می‌شود. عُرْجُوْن: اصل شاخه‌ای است که میوهٔ خرما بر آن قرار دارد و آن شاخهٔ زردرنگ و عریضی است که کج و مقوّس شده و خوشه‌های خرما از آن می‌افتد سپس شاخک خشکیده بر درخت خرما باقی می‌ماند.

لَا ٱلشَّمْسُ يَنۢبَغِى لَهَآ أَن تُدْرِكَ ٱلْقَمَرَ وَلَا ٱلَّيْلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِۚ وَكُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿۴۰﴾

۱ـ نامها عربی است.

﴿نه خورشید را می‌سزد که ﴾ در سرعت حرکت ﴿به ماه برسد ﴾ تا با آن در شب یکجا شود زیرا هر یک از خورشید و ماه، از خود مدار و گذرگاه مستقلّ و جداگانه‌ای دارند و یکی از آنها نمی‌تواند در مسیر دیگری داخل شود، هرچند در دید چشم، خورشید از قمر در هر ماه یک‌بار سبقت می‌گیرد ﴿و نه شب بر روز پیشی جوید ﴾ یعنی: شب نیز بر روز سبقت نمی‌گیرد بلکه به دنبال روز می‌آید پس هریک از آنها در وقت خویش می‌آیند و از رفیق خویش سبقت نمی‌گیرند. ابن‌کثیر می‌گوید: «میان شب و روز هیچ‌گونه فاصله و انقطاعی وجود ندارد بلکه هر یک از آنها بی هیچ مهلتی به دنبال دیگری می‌آید و این است معنی این بخش از آیه». ﴿و هر کدام از آنها ﴾ یعنی: هر یک از خورشید و ماه و شب و روز ﴿در فلکی شناورند ﴾ فلک (سپهر) عبارت از: مسیر دایره‌وی سیّاره است. آری! هریک از خورشید و ماه در سپهر خود در فضا شناورند چنان‌که ماهی در آب شناور است پس خورشید در مدار خود که نیم قطر آن (۹۳) میلیون مایل است و چرخش آن در یک سال به‌پایان می‌رسد، سیر می‌کند و قمر در هر ماه پیرامون زمین یک دور می‌زند و نیم قطر آن (۲۴) هزار مایل است و زمین نیز در یک‌سال یک‌بار بر محور خورشید و در شبانه‌روزی یک‌بار بر محور خود می‌چرخد. و از آنجا که خورشید به‌اندازهٔ یک درجه در روز سیر می‌کند ولی ماه به‌مقدار (۱۳) درجه پس هیچ یک از آنها به دیگری نرسیده و مزاحم سیر فلکی یک‌دیگر نمی‌شوند به همین جهت، هیچ‌یک از آنها نور دیگری را نیز در حجاب قرار نمی‌دهند، جز به ندرت در هنگامی که خورشیدگرفتگی (کسوف) یا ماه گرفتگی (خسوف) روی می‌دهد.

وَءَايَةٌ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾

﴿و نشانه‌ای دیگر برای آنان ﴾ بر قدرت ما ﴿این‌که: ما نسل بنی‌آدم را در کشتي

گرانبار﴾ یعنی: بر کشتی‌های مملوّ از کالا و مسافر ﴿سوار کردیم﴾ بدین گونه، خدای عزّوجلّ با این نعمت بزرگ نیز بر بشر منّت می‌گذارد. به‌قولی معنی این است: ما پدران و اجداد بنی‌آدم را در کشتی نوح علیه السلام حمل کردیم.

وَخَلَقْنَا لَهُم مِّن مِّثْلِهِۦ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾

﴿و مانند آن برای ایشان مرکوبهای دیگری که بر آن سوار می‌شوند آفریدیم﴾ به‌قولی: مراد از آن: شتر است که خدای عزّوجلّ آن را ــ به موازات آفرینش کشتی در بحر ــ برای سواریشان در بیابان آفرید، بدین جهت، شتر در عرف عرب «کشتی بیابان» نامیده می‌شود. یا شاید این آیهٔ مبارکه اشاره‌ای به ماشین‌ها، قطارها، هواپیماها و فضاپیماهای جدید است. و نظیر این آیه است: «و اسبان و استران و درازگوشان را آفرید تا بر آنها سوار شوید و مایهٔ تجمّل نیز هست و نیز چیزهای دیگری که شما نمی‌دانید می‌آفریند» [نحل/۸] که تفسیر آن گذشت.

وَإِن نَّشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَذُونَ ﴿٤٣﴾
إِلَّا رَحْمَةً مِّنَّا وَمَتَٰعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾

﴿و اگر بخواهیم، غرقشان می‌کنیم﴾ همراه با کشتی‌ها در اعماق دریاها ﴿پس﴾ اگر بخواهیم غرقشان کنیم؛ ﴿برایشان هیچ فریادرسی نباشد﴾ که به فریادشان برسد ﴿و نه نجات داده می‌شوند﴾ از این بلا ﴿جز﴾ به جهت ﴿رحمتی از جانب ما﴾ یعنی: هیچ‌کس آنان را نجات نمی‌دهد ولی گاهی به جهت رحمتی از سوی خویش، به نجاتشان فرمان می‌دهیم ﴿و برخورداری‌ای﴾ یعنی: و به سبب این‌که می‌خواهیم باز هم آنان را از زندگانی دنیا ﴿تا زمانی معیّن﴾ که هنگام مرگ است برخوردار

سازیم.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّقُواْ مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾

﴿و چون به آنان﴾ یعنی: به کفّار **﴿گفته شود: از آنچه که پیش روی شماست بترسید﴾** یعنی: از آفات و حوادث و عذاب دنیا که پیش روی شماست، حذر کنید و پروا دارید **﴿و از آنچه پشت سر شماست﴾** از عذاب در آخرت نیز پروا دارید **﴿باشد که مشمول رحمت شوید﴾** آری! وقتی به آنان چنین گفته می‌شود، روی برتافته و از رحمت خداوند متعال اعراض می‌کنند.

وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ مِّنْ ءَايَٰتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُواْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾

﴿و هیچ آیتی از آیات پروردگارشان﴾ یعنی: هیچ آیتی از آیات قرآن **﴿برایشان نمی‌آید﴾** که برهان حقّانیّت توحید و حجّت روشن راستگویی پیامبران علیهم‌السلام است؛ **﴿جز این‌که از آن رویگردان بوده‌اند﴾** و به آن هیچ التفاتی نکرده‌اند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنُطْعِمُ مَن لَّوْ يَشَآءُ ٱللَّهُ أَطْعَمَهُۥٓ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٤٧﴾

﴿و چون به آنان﴾ یعنی: به کافران **﴿گفته شود: از آنچه خدا به شما روزی داده انفاق کنید﴾** یعنی: از اموال خود بر فقرا صدقه کنید **﴿کافران به مؤمنان می‌گویند﴾** از روی استهزا و تحقیر و تمسخر به این سخنشان **﴿آیا کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می‌خواست طعامش می‌داد﴾** یعنی: خدا ﷻ او را فقیر می‌سازد، باز ما بیاییم و او را إطعام کنیم؟! در این صورت، آیا بر خلاف خواستهٔ خدا ﷻ عمل نکرده‌ایم؟!

مشرکان از مسلمانان شنیده بودند که می‌گفتند: در حقیقت روزی‌دهنده خدای عزّوجلّ است و او هرکه را بخواهد، توانگر می‌سازد و هرکه را بخواهد، فقیر می‌گرداند. لذا آنها از روی جدال ناروا گفتند: ما با مشیّت خداوند ﷻ همراهی کرده و بنابراین، کسی را که او خود طعامش نداده است، اطعام نمی‌کنیم! تردیدی نیست که این سخن، مغالطه و مجادله‌ای ناروا و باطل از سوی آنان است زیرا خدای سبحان برخی از خلقش را توانگر و برخی را فقیر گردانیده؛ و به غنی فرمان داده که فقیر را اطعام کند تا او را به‌وسیلهٔ مالی که به وی داده، مورد ابتلا و آزمایش قرار دهد که آیا شکر می‌گزارد و صدقه می‌کند یا خیر؟ همین طور فقیر را به فقر مبتلا گردانیده تا او را بیازماید که آیا صبر می‌کند و تلاش و کوشش و قناعت و توکّل می‌ورزد یا خیر؟ **﴿شما جز در گمراهی آشکاری نیستید﴾** یعنی: کفّار می‌گویند: شما در این سخنتان که از آنچه خداوند ﷻ به شما روزی داده، بخشش کنید ـ با وجود این اعتقادتان که روزی‌دهنده خود خداوند ﷻ است ـ در گمراهی آشکاری قرار دارید زیرا ما را به چیزی امر می‌کنید که مخالف مشیّت الهی است!. همچنین جایز است که این جمله پاسخی به کفّار باشد: یعنی ای مشرکان! این استدلال شما مغالطه و گمراهی آشکاری است. یا ممکن است این جمله حکایت از جواب مؤمنان به آنان باشد. که ابن‌کثیر این قول را ضعیف پنداشته است.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٤٨﴾

﴿و کافران می‌گویند: این وعده﴾ای که شما به ما در مورد قیامت، عذاب و پیوستن به بهشت یا دوزخ می‌دهید ﴿کی فرامی‌رسد؟ اگر راست می‌گویید﴾ای مؤمنان در این سخن و در این وعدهٔ خویش؟. آنها این سؤال را از روی استهزا و تمسخر به مؤمنان مطرح کردند.

خداوند متعال در پاسخشان می‌فرماید:

مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَٰحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿۴۹﴾

﴿جز یک بانگ تند را انتظار نمی‌کشند﴾و آن دمیدن اوّل اسرافیل علیه السلام در صور است که تمام اهالی زمین با آن می‌میرند ﴿آنان را درحالی فرومی‌گیرد که﴾میان خویش در خرید و فروش و معامله و مانند آن از امور دنیا ﴿ستیزه و جدل می‌کنند﴾.

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَآ إِلَىٰٓ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿۵۰﴾

﴿آن‌گاه نه وصیّتی توانند کرد﴾یعنی: در آن هنگام، نمی‌توانند برخی به برخی‌دیگر دربارهٔ نفع و زیان خویش وصیّتی بکنند؛ که بر دیگران چه حقّی دارند و از دیگران چه حقّی بر ذمّهٔ آنهاست. یا نمی‌توانند یک‌دیگر را به توبه و دست‌کشیدن از گناهان وصیّت و سفارش کنند بلکه در بازارها و محلّات کار خویش ــ بی یک لحظه مهلت ــ می‌میرند ﴿و نه به‌سوی خانواده‌شان بازمی‌گردند﴾ یعنی: نمی‌توانند به‌سوی منازل خویش که در بیرون از آنها مرده‌اند، بازگردند.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «بی‌تردید قیامت درحالی برپا می‌شود که دو مرد جامهٔ خویش را فرو گسترده‌اند؛ نه می‌توانند آن را معامله کنند و نه آن را درهم پیچند. بی‌تردید قیامت درحالی برپا می‌شود که شخص حوض خویش را گِل‌اندود می‌کند

[تعمیر می‌کند] و نمی‌تواند از آن آب بنوشد. بی‌تردید قیامت در حالی برپا می‌شود که شخص با شیر ماده‌شتر خویش بازگشته است امّا فرصت آن را نمی‌یابد که آن را تناول کند. بی‌تردید قیامت در حالی برپا می‌شود که شخص لقمهٔ خود را به‌سوی دهان خویش بالا برده است امّا نمی‌تواند آن را تناول کند».

وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ ٱلْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ ﴿٥١﴾

﴿و در صور دمیده می‌شود﴾ مراد از آن: نفخهٔ دوم است که مردگان با آن از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند و میان دو نفخه، چهل سال فاصله است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «میان دو نفخه، چهل سال فاصله است، خداوند ﷻ با نفخهٔ اوّل هر جانداری را می‌میراند و با نفخهٔ دوم هر مرده‌ای را زنده می‌گرداند».
﴿**پس بناگاه از قبرهای خود به‌سوی پروردگار خویش می‌شتابند**﴾ و به سرعت روانهٔ صحرای محشر می‌گردند.

قَالُواْ يَٰوَيْلَنَا مَنۢ بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا ۜ هَٰذَا مَا وَعَدَ ٱلرَّحْمَٰنُ وَصَدَقَ ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿٥٢﴾

﴿**می‌گویند**﴾ کفّار ﴿**ای وای بر ما! چه‌کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟**﴾ یعنی: از فرط هولی که با آن روبرو می‌شوند، عقلهایشان چنان درهم می‌آشوبد و چنان سراسیمه و متوحّش می‌گردند که می‌پندارند در خواب بوده‌اند و کسی از خواب بیدارشان کرده است. ابن‌کثیر می‌گوید: «این معنی که: (ای وای بر ما! چه‌کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟) عذابشان در قبرهایشان را نفی نمی‌کند زیرا حال شان در محشر نسبت به عذاب قبر چنان سخت است که گویی در قبر به

خواب فرورفته بوده‌اند». امّا أبیّ‌بن‌کعب و جمعی دیگر از مفسّران تابعین می‌گویند: «آنان قبل از رستاخیز ـ در میان دو نفخهٔ صور ـ اندکی می‌خوابند». آن‌گاه به خود می‌آیند و به خویشتن‌خویش مراجعه کرده و اعتراف می‌کنند به این‌که: ﴿**این**﴾ همان رستاخیز ﴿**است**﴾ و مصداق ﴿**همان وعده‌ای**﴾ است ﴿**که خدای رحمان داده بود و پیامبران راست می‌گفتند**﴾ پس به راستگویی پیامبران علیهم‌السلام در روزی اقرار می‌کنند که این اقرار به حالشان هیچ سودی دربر ندارد. امّا ابن‌جریر و ابن‌کثیر برآنند که این جمله: جواب فرشتگان، یا جواب مؤمنان به آنان است.

إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٥٣﴾

﴿**این جز یک بانگ تندی نیست**﴾ که اسرافیل علیه‌السلام آن را با دمیدنی در صور فریاد می‌کشد. مراد از آن همان نفخهٔ اخیر است ﴿**پس بناگاه آنان همگی نزد ما احضار شده‌اند**﴾ یعنی: بناگاه آنان به‌سرعت نزد ما برای حساب و عقاب گرد آورده می‌شوند.

فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾

﴿**امروز بر هیچ‌کس ستمی نمی‌رود**﴾ از ناحیهٔ عملش ﴿**و جز به‌حسب آنچه می‌کردید**﴾ از اعمال نیک و بد ﴿**جزا داده نخواهید شد**﴾ و این است قاعدهٔ حساب.

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ ﴿٥٥﴾

﴿**بی‌گمان امروز اهل بهشت در کاری خوش و خرم هستند**﴾ زیرا ایشان در لذّتهای عظیمی فرو رفته و غرق نعمت، بهجت و خوشی می‌باشند؛ لذّتهایی که هیچ

چشمی نظیر آنها را ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است ، از این روی ، بهشتیان از اندیشیدن و مشغول‌شدن به سرنوشت کفّار و افتادن آنها در دوزخ بازمانده‌اند زیرا چنان غرق نعمت‌اند که حال کفّار را ــ هرچند از نزدیکانشان باشند ــ به‌یاد نمی‌آورند. نسفی می‌گوید: «آنها بر شطّ جویباران در زیر درختان با دختران باکرهٔ رعنا هم‌آغوشند».

هُمْ وَأَزْوَٰجُهُمْ فِى ظِلَٰلٍ عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ مُتَّكِـُٔونَ ﴿٥٦﴾

﴿آنان با جفتهایشان در سایه‌ساران بر تختها﴾ یعنی: در سراپرده‌هایی که آنهارا ــ مانند خیمه‌ها و حجله‌ها ــ سایبانی می‌کند ﴿تکیه زده‌اند﴾ أرائك: تخت‌ها و اورنگهایی است که در حجله‌ها قرار دارد. یعنی: آنها در منتهای لذّت و راحت، سرگرم عیش و نوش خویش هستند.

لَهُمْ فِيهَا فَٰكِهَةٌ وَلَهُم مَّا يَدَّعُونَ ﴿٥٧﴾

﴿در آنجا﴾ یعنی: در بهشت ﴿برای آنها میوه‌هایی است﴾ از همه نوع ﴿و برای آنهاست هر چه طلب کنند﴾ یعنی: هر چه اهل بهشت طلب کنند، بی‌درنگ برایشان آماده است. به‌قولی معنی این است: هر کس از بهشتیان که چیزی خواهش کند، آن چیز از آن اوست.

سَلَٰمٌ قَوْلًا مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ ﴿٥٨﴾

﴿سلام بر شما﴾ یعنی: فوق همهٔ اینها، خداوند ﷻ بر آنان سلام می‌گوید. البتّه این آرزوی اهل بهشت است که پروردگار بر آنان سلام گوید؛ یا به واسطهٔ

فرشتگان، یا بدون واسطه **﴿این سخنی است از جانب پروردگاری مهرَبان﴾** یعنی: این سلامی از جانب حق تعالی است پس به بهشتیان گفته می‌شود: ای اهل بهشت! سلام بر شما. و به‌قولی: فرشتگان از هر دری بر اهل بهشت وارد می‌شوند درحالی‌که می‌گویند: ای اهل بهشت! سلام بر شما از جانب پروردگاری مهربان.

وَٱمۡتَـٰزُواْ ٱلۡيَوۡمَ أَيُّهَا ٱلۡمُجۡرِمُونَ ﴿٥٩﴾

﴿و ای گنهکاران! امروز جدا شوید﴾ یعنی: ندا می‌آید و به مجرمان گفته می‌شود: امروز ـ یعنی در آخرت ـ از نیکوکاران کناره گیرید و جدا شوید. یا مراد این است: در آن روز، مجرمان برخی از برخی‌دیگر جدا ساخته می‌شوند، یهود در یک فرقه جدا می‌شوند، نصاری در فرقه‌ای دیگر، مجوس در فرقه‌ای دیگر، صائبی‌ها در فرقه‌ای دیگر و پرستندگان بتان در فرقه‌ای دیگر.

۞ أَلَمۡ أَعۡهَدۡ إِلَيۡكُمۡ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعۡبُدُواْ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ﴿٦٠﴾

﴿ای فرزندان آدم! آیا به‌سوی شما حکم نفرستاده بودم که شیطان را نپرستید زیرا او دشمنی آشکار برای شماست؟﴾ یعنی: آیا این حکم را قبلاً بر زبان پیامبرانم به شما پیش نفرستاده بودم؟ به‌قولی: مراد از «عهد» در اینجا، پیمانی است که از بنی‌آدم ـ هنگامی که از پشت پدرشان آدم بیرون آورده‌شدند ـ گرفته شد، که در این صورت معنی چنین است: «ای بنی‌آدم! آیا با شما پیمان نبسته بودم که شیطان را نپرستید؟». به‌قولی دیگر: مراد از «عَهد»، دلایل عقلی‌ای است که خداوند ﷻ در آسمانها و زمینش برای هدایت بشر قرار داده است.

وَأَنِ ٱعۡبُدُونِيۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ ﴿٦١﴾

﴿و این‌که مرا بپرستید﴾ یعنی: آیا به‌سوی شما حکم نفرستاده و با ادلّهٔ عقلی و نقلی از شما پیمان نگرفته بودم که پرستش شیطان را فروگذارید و فقط مرا بپرستید ﴿این است راه راست﴾ یعنی: دین اسلام که همانا طاعت رحمان و نافرمانی شیطان است، راه راست و درست است و بس.

وَلَقَدۡ أَضَلَّ مِنكُمۡ جِبِلّٗا كَثِيرًاۖ أَفَلَمۡ تَكُونُواْ تَعۡقِلُونَ ﴿٦٢﴾

﴿و هرآینه او گروهی بسیار از شما را سخت گمراه کرد﴾ یعنی: به‌راستی شیطان، خلقی بسیار و جمعی عظیم از شما را گمراه کرد ﴿آیا تعقل نمی‌کردید﴾ و از دشمنی شیطان بر خود آگاه نبودید؟.

هَٰذِهِۦ جَهَنَّمُ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾

﴿این همان جهنمی است که به شما وعده داده می‌شد﴾ بر زبان پیامبران علیهم السلام در دنیا. در حدیث‌شریف آمده است: «چون روز قیامت در رسد، انس و جنّ و اوّلین و آخرین در یک مکان فراخ گردهم آورده می‌شوند آن‌گاه گردنی از آتش [قسمتی از آن] بر خلایق نمایان می‌شود و به آنان احاطه می‌کند، سپس منادی‌ای چنین ندا درمی‌دهد: (هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِيْ كُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ. اِصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ ...» .

ٱصۡلَوۡهَا ٱلۡيَوۡمَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ ﴿٦٤﴾

﴿امروز به‌سبب کفری که می‌ورزیدید، به آن درآیید﴾ یعنی: امروز به‌سبب کفرتان

به خداوند ﷻ در دنیا و پیرویتان از شیطان و پرستش بتان، به آن درآیید، گرمای آن را تحمّل کرده و انواع عذاب را در آن بچشید.

ٱلۡيَوۡمَ نَخۡتِمُ عَلَىٰٓ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَتُكَلِّمُنَآ أَيۡدِيهِمۡ وَتَشۡهَدُ أَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ﴿٦٥﴾

﴿**امروز بر دهانهایشان**﴾ یعنی: بردهانهای کفّار ﴿**مهر می‌نهیم**﴾ به مهرنهادنی که قدرت سخن‌گفتن را از آنان سلب می‌کند ﴿**و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به آنچه می‌کردند، گواهی می‌دهند**﴾ تا بدانند که آن اعضایی که در دنیا کمک و یاور آنها در ارتکاب معاصی و نافرمانیهای خداوند متعال بود، امروز گواهی علیه آنها شده است و هر عضوی به آنچه که در دنیا از آن سر زده، ناطق و گویا گردیده است. در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن‌مالک ؓ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بنده در روز قیامت می‌گوید: پروردگارا! علیه خود شاهدی جز نفس خود را اجازه نمی‌دهم [نمی‌پذیرم]! خداوند ﷻ به او می‌گوید: امروز خودت به حسابرسی بر خودت بسنده هستی و کافی است که کرام‌الکاتبین گواهان تو باشند. آن‌گاه بر دهانش مهر نهاده شده و به اعضا و اندامهایش گفته می‌شود: به‌نطق در آیید! پس اندامهای وی به اعمالش ناطق می‌گردند، سپس مهر از دهانش برداشته می‌شود. در این هنگام او خطاب به اعضایش می‌گوید: دور باشید و گم‌وگور شوید ای اعضای من! آخر من از جای شما این‌چنین دفاع می‌کردم».

وَلَوۡ نَشَآءُ لَطَمَسۡنَا عَلَىٰٓ أَعۡيُنِهِمۡ فَٱسۡتَبَقُواْ ٱلصِّرَٰطَ فَأَنَّىٰ

يُبۡصِرُونَ ﴿٦٦﴾

﴿و اگر بخواهیم، هرآینه چشمانشان را نابود می‌کنیم﴾ یعنی: در دنیا دیدگانشان را ازبین برده و چشمانشان را به وضعی قرار می‌دهیم که نه شکافی در آنها نمودار باشد و نه پلکی سپس آنان را فرو می‌گذاریم تا در کوری دست‌وپا زنند و راه هدایت را نبینند ﴿پس در راه برهم پیشی می‌جویند﴾ یعنی: شتابان به‌سوی راه نجات می‌شتابند تا در آن روان گردند ﴿ولی از کجا می‌توانند ببینند﴾ زیرا بینایی‌ای ندارند؟ بنابراین، قادر به دیدن نمی‌باشند.

وَلَوۡ نَشَآءُ لَمَسَخۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمۡ فَمَا ٱسۡتَطَٰعُواْ مُضِيّٗا وَلَا يَرۡجِعُونَ ﴿٦٧﴾

﴿و اگر بخواهیم، هرآینه آنان را بر جایشان مسخ می‌کنیم﴾ یعنی: اگر بخواهیم، آفرینش آنها را بر جایشان به آفرینشی دیگر تبدیل کرده و تغییر می‌دهیم و آنهارا سنگ و جماد، یا چهارپایانی مانند خوکها و بوزینه‌ها می‌گردانیم ﴿آن‌گاه نه می‌توانند از آنجا بگذرند﴾ به پیش روی خویش ﴿و نه برگردند﴾ به پشت سر خویش. حسن می‌گوید: «یعنی آنان را بر سر جایشان می‌نشانیم پس نه می‌توانند که به‌پیش روی خویش بروند و نه می‌توانند به پشت سر خویش برگردند». به‌قولی دیگر معنی این است: اگر بخواهیم، آنان را در همان مکانی که در آن مرتکب معصیت شده‌اند، مسخ می‌کنیم. ولی حق تعالی به‌سبب رحمت گسترده‌ای که بر خلقش دارد، چنین نکرد.

وَمَن نُّعَمِّرۡهُ نُنَكِّسۡهُ فِي ٱلۡخَلۡقِۚ أَفَلَا يَعۡقِلُونَ ﴿٦٨﴾

﴿**و هر که را عمر دراز دهیم، او را در خلقت نگونسار می‌کنیم**﴾ یعنی: به هر کس عمر طولانی‌ای بدهیم، خلقت و رفتارش را دگرگون کرده و او را به حالی معکوس نسبت به حال اوّلش ـ که نیرومندی و طراوت بود ـ قرار می‌دهیم، به‌طوری که به‌جای قوّت، ضعف و به‌جای جوانی و خرّمی، پیری و فرتوتی بر وی مستولی شود ﴿**آیا تعقّل نمی‌کنند؟**﴾ در این‌که هر کس براین کار قادر باشد، بی‌گمان او بر از بین‌بردن دیدگان و مسخ کردن و برانگیختن مجدّد نیز تواناست؟.

وَمَا عَلَّمۡنَٰهُ ٱلشِّعۡرَ وَمَا يَنۢبَغِي لَهُۥٓۚ إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ وَقُرۡءَانٞ مُّبِينٞ ﴿٦٩﴾

﴿**و ما به او**﴾ یعنی: به پیامبر خویش ﷺ ﴿**شعر نیاموخته‌ایم**﴾ به این ترتیب، خداوند متعال این امر را نفی می‌کند که قرآن شعر باشد و باز با همین جمله، این امر را نفی می‌کند که پیامبرش شاعر باشد زیرا قرآن از نظر لفظ و معنی با شعر همانندی‌ای ندارد، چراکه قرآن کلامی موزون، مقفّی و متخیَّل نیست و نه الزامات و تخیّلات شاعرانه سزاوار شأن پیامبر ﷺ و متناسب با مأموریّت او می‌باشد، چراکه مأموریّت پیامبر ﷺ، بیان لبّ حقایق است نه تصویرسازیهای تخیّلی و پردازش‌های دور از واقعیّت و بدین جهت می‌فرماید: ﴿**و سزاوار وی هم نیست**﴾ یعنی: سزاوار پیامبر ﷺ هم نیست که شعر بگوید و اگر بخواهد شعر هم بگوید، این کار از او برنمی‌آید و بر او آسان نیست همان طوری که خداوند ﷻ او را امّی قرار داده که نه می‌خواند و نه می‌نویسد. امّا آن سخنان موزونی که بر زبان رسول خدا ﷺ رفته است، فقط از روی سلیقهٔ اتّفاقی بوده است بی‌آن‌که در آن تکلّف و صُنعت شعری و قصد شعرگویی در کار باشد، مانند این فرمودهٔ رسول خدا ﷺ در روز حنین هنگامی که بر دشمن هجوم می‌بردند: «أَنَا النَّبِيُّ لاَ

کَذِبْ ✿ اَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ ✿ من پیامبر خدا هستم، دروغی در کار نیست ✿ من فرزند عبدالمطّلب هستم».

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در روز حفر خندق ابیات عبدالله‌بن‌رواحه رضی الله عنه را تکرار می‌کردند ولی به تبع سرود اصحاب خویش زیرا اصحاب ﷺ در هنگام حفر خندق چنین می‌خواندند: «اَللّٰهُمَّ لَوْ لاٰ اَنْتَ مَا اهْتَدَیْنَا ✿ وَ لاٰ تَصَدَّقْنَا وَ لاٰ صَلَّیْنَا ✿ فَاَنْزِلَنْ سَکِینَةً عَلَیْنَا ✿ وَ ثَبِّتِ الْاَقْدامَ اِنْ لاٰقَیْنَا... ✿ بارخدایا! اگر تو نبودی، ما هدایت نمی‌شدیم، نه صدقه می‌دادیم و نه نماز می‌خواندیم پس اگر با دشمن روبرو شدیم، بر ما آرامش فروفرست و گامهایمان را پایدار بدار...». نقل است که رسول خدا ﷺ چون می‌خواستند بیتی قدیمی را ـ به منظور تمثیل به آن بخوانند ـ وزن آن را می‌شکستند زیرا قصدشان از ایراد آن بیت فقط افادات معانی آن بود نه بیان وزن و قافیهٔ شعری آن. ابن‌کثیر می‌گوید: «رسول خدا ﷺ به این بیت تمثیل می‌کردند: کَفَیٰ بِالْاِسْلامِ وَ الشَّیْبِ نَاهِیاً لِلْمَرْءِ ✿ اسلام و موی سفید برای شخص کافی است تا او را از نواهی بازدارد. درحالی‌که اصل بیت این است: کَفَی الشَّیْبُ وَ الْاِسْلامُ لِلْمَرْءِ نَاهِیًا. و چون رسول خدا ﷺ این بیت را به این صورت شکسته خواندند، ابوبکر صدّیق رضی الله عنه گفت: گواهی می‌دهم که شما به‌حق پیامبر خدا ﷺ هستید و حق تعالی نه به‌شما شعر آموخته و نه هم [شعر گفتن] سزاوار شما است»[1].

﴿این جز ذکر﴾ یعنی: جز ذکری از اذکار و اندرزی از اندرزها **﴿و قرآنی مبین نیست﴾** یعنی: قرآن کتابی از کتابهای آسمانی خداوند ﷻ است که مشتمل بر احکام شرعی و تبیین کنندهٔ آنها می‌باشد.

لِّيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ ٱلۡقَوۡلُ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٧٠﴾

۱ـ در باب شعر در سورهٔ [شعراء/ ۲۲۴] به تفصیل سخن رفته‌است پس به آنجا مراجعه کنید.

﴿تا﴾ قرآن، یا پیامبر ﷺ ﴿هرکه را زنده باشد﴾ یعنی: هرکه را که قلبی سالم و پاک داشته، حق را بپذیرد و از باطل اعراض کند ﴿هشدار دهد و قول بر کافران ثابت شود﴾ یعنی: فرمان عذاب بر اصرارکنندگان بر کفر و امتناع‌کنندگان از ایمان به خدا ﷻ و پیامبرانش لازم گردد ولی کافران مانند مردگانی هستند که خطاب مربوط به خود را درنمی‌یابند.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَآ أَنْعَـٰمًا فَهُمْ لَهَا مَـٰلِكُونَ ﴿٧١﴾

﴿آیا ندیده‌اند﴾ و ندانسته‌اند بندگان صاحب اندیشه و فکر و آماده برای پذیرش اندرزها ﴿که ما از آنچه دستان ما کرده است، برایشان چارپایانی آفریده‌ایم؟﴾ یعنی: ما برای برخورداری آنان، چهارپایانی را ـ بی واسطه یا مشارکت کسی ـ ابداع کرده و به‌عمل آورده‌ایم؛ گاو و گوسفند و شتر را ﴿پس آنان مالک آنهایند؟﴾ یعنی: بر آنها مسلّطاند و آن چهارپایان تحت انضباط‌شان قرار داشته و رام آنهاست به طوری‌که هرگونه بخواهند با آنها تصرّف می‌کنند؟ و اگر ما این چهارپایان را وحشی می‌آفریدیم، یقیناً از آنان می‌رمیدند و آنان قادر به نگهداری از آنها نبودند.

وَذَلَّلْنَـٰهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾

﴿و چهارپایان را برایشان رام گردانیدیم﴾ به طوری که از بهره‌برداری خود به‌وسیلهٔ انسانها امتناع نمی‌کنند، حتّی به ذبح و کشته‌شدن تن در می‌دهند و یک کودک ضعیف آنها را به هر جا که بخواهد می‌برد و آنها به فرمان آن کودک

گردن می‌نهند به طوری که او آنها را هرجا بخواهد می‌راند و بر آنها نهیب می‌زند ﴿**پس از آنهاست مرکوبشان**﴾ مانند الاغ، استر، اسب و شتر که بر آنها سوار می‌شوند ﴿**و از آنها می‌خورند**﴾ یعنی: از گوشت برخی از آنها ـ مانند گاو، گوسفند و غیره ـ می‌خورند.

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَٰفِعُ وَمَشَارِبُ ۖ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

﴿**و برای آنها در چهارپایان منفعتهاست**﴾ از پشم و موی و کرک آنها و همچنین کشاورزی به وسیلهٔ آنها ﴿**و**﴾ برای آنها در چهارپایان ﴿**نوشیدنی‌ها**﴾ است، که از بدن برخی از آنها شیر می‌دوشند و بجز شیر، سایر فراورده‌های لبنی ـ مانند ماست، سرشیر و غیره ـ را از شیر آنها تهیّه کرده و می‌نوشند ﴿**آیا شکر نمی‌گزارند؟**﴾ منعم حقیقی را بر این‌همه نعمتهای گوارا تا ایمان آورند؟ زیرا اگر آفرینش خدای سبحان نبود، این‌همه منافع از کجا فراهم می‌آمد؟!.

وَٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾

لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ ﴿٧٥﴾

﴿**و جز الله معبودانی گرفتند**﴾ از بتان و مانند آنها و هدفشان از پرستش آن معبودان این است: ﴿**تا مگر یاری شوند**﴾ از سوی آن معبودان باطل در هنگام بحرانها و سختی‌ها در حالی که از آنها هیچ فایده‌ای متصوّر نبوده و نیست، چراکه: ﴿**توانایی یاری‌دادنشان را ندارند**﴾ یعنی: آنچه ثابت و مسلّم است، این است که امیدها و انتظارات کفّار از معبودان باطلشان بی‌پایه و اساس است زیرا معبودانشان بر چیزی قدرت نداشته و نمی‌توانند در هیچ چیز یاریشان دهند بلکه آنها ضعیف‌تر

و ذلیل‌تر از آن هستند که بر یاری دادنشان توانایی داشته باشند و حتّی اگر کسی نسبت به خود آنها هم قصد بدی داشته باشد، از خود دفاع کرده نمی‌توانند چراکه آنها جماداتی بی‌عقل و شعور بیش نیستند پس پندارشان در حقّ بتان بس پندار خامی است! ﴿**و آنانند**﴾ یعنی: کفّارند ﴿**که برای آنها**﴾ یعنی: برای بتان ﴿**لشکری حاضر شده‌اند**﴾ در دنیا و از بتان دفاع می‌کنند امّا آن بتان بی‌جان توان یاری‌دادنشان را ندارند. به‌قولی معنی این است: خدایان دروغین در روز قیامت برای پرستشگران خود لشکری هستند و با آنان در دوزخ احضار می‌شوند امّا نمی‌توانند برخی از برخی دیگر دفاع کنند.

در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم و ترمذی آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند ﷻ در روز قیامت مردم را در یک مکان واحد گرد می‌آورد، سپس بر آنان نمایان می‌شود و می‌گوید: هان! بدانید که هر انسان باید از معبود خویش پیروی کند پس برای صاحب صلیب، صلیبش و برای صاحب تصاویر، تصاویرش و برای پرستشگر آتش، آتشش نمایان ساخته می‌شود آن‌گاه از آنچه می‌پرستیده‌اند پیروی می‌کنند [در رفتن به‌سوی دوزخ] و فقط مسلمانان باقی می‌مانند».

فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿۷۶﴾

﴿**پس گفتارشان تو را اندوهگین نگرداند**﴾ زیرا بت پرستان خواه‌ناخواه می‌گویند: بتان خدایان ما بوده و در عبودیّت شرکای خدا هستند و نظیر این از سخنان باطل... چون نسبت شاعردادن به پیامبر ﷺ که نسبت دهندهٔ آن کسی از سران قریش به‌نام عقبه‌بن‌ابی‌معیط بود ﴿**بی‌گمان ما آنچه را پنهان می‌کنند و آنچه را آشکار می‌کنند**﴾ از دشمنی خویش ﴿**می‌دانیم**﴾ پس به زودی آنان را در برابر اندیشه و عملشان جزا خواهیم داد.

أَوَلَمْ يَرَ ٱلْإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقْنَٰهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٧٧﴾

﴿آیا ندیده﴾ و ندانسته **﴿است انسان﴾** هر انسانی از جمله کسانی که از رستاخیز منکرند و سبب نزول این آیه می‌باشند **﴿که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم﴾** یعنی: از ذرّه‌ای حقیر از آب منی **﴿پس بناگاه او جدل‌کنندهٔ آشکار شده است﴾** یعنی: آیا انسان ندیده و نیندیشیده است که ما او را از ضعیف‌ترین چیز آفریدیم امّا او بناگاه با ما در امری جدل و ستیزه می‌کند که در آن امر، حجّت‌ها و برهانهای روشن ما بر وی اقامه شده است و آن عبارت از: رستاخیز و زنده‌شدن پس از مرگ است.

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُۥ قَالَ مَن يُحْيِ ٱلْعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾

﴿و﴾ این انسان منکر رستاخیز **﴿برای ما مَثَلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد﴾** یعنی: در بارهٔ ما داستانی غریب را همچون مَثَل مطرح کرد و آن عبارت از: انکارش از زنده کردن مردگان از سوی ما است امّا فراموش کرد که خود وی را ما آفریده‌ایم. پس **﴿گفت: چه‌کسی استخوانها را ـ درحالی‌که چنین پوسیده‌اند ـ از نو زنده می‌گرداند؟﴾** این انسان کودن، قدرت خدای بی‌مثال را بر قدرت بنده قیاس کرد و از آنجا که کار زنده کردن در توان بشر نیست، منکر این شد که خداوند ﷻ نیز بتواند استخوانهای کهنه و پوسیده را از نو زنده گرداند.

فرمودهٔ حق تعالی: (مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) دلیل بر آن است که استخوانها دارای حیات هستند و با مردن نجس می‌شوند. و این قول ابوحنیفه رحمه‌الله است که

علم جدید نیز مؤید آن می‌باشد.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: ابیّ‌بن‌خلف جُمحی استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول خدا ﷺ آورد و آن را در پیش رویشان ریزریز کرد و آن‌گاه گفت: ای محمّد ﷺ! آیا خداوند ﷻ این را پس از آن‌که پوسیده و پاشان شده است، مجدداً زنده می‌کند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! خداوند ﷻ این را مجدداً زنده می‌کند و تو را می‌میراند، سپس زنده‌ات می‌کند آن‌گاه تو را به آتش جهنّم وارد می‌کند. همان بود که این آیات نازل شد.

قُلْ يُحْيِيهَا ٱلَّذِيٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٍۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿۷۹﴾

﴿**بگو: همان کسی که نخستین بار آنها را پدید آورد، زنده‌شان می‌گرداند**﴾ یعنی: همان ذاتی که آفرینش استخوانها را نخستین‌بار آغاز کرد در حالی‌که هیچ نمونهٔ پیشینی برای آنها وجود نداشت، همو آنها را مجدداً زنده می‌گرداند ﴿**و او به هر گونه آفرینشی داناست**﴾ و هیچ امر پوشیده‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و هیچ چیز ـ چه پیش از آفرینش و چه بعد از آن، چه به اجمال و چه به تفصیل ـ از حیطهٔ علم وی بیرون نیست. ابن کثیر می‌گوید: «یعنی او می‌داند که استخوانها در کجای زمین پاشان و پراکنده شده‌اند».

ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلشَّجَرِ ٱلْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَآ أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ ﴿۸۰﴾

﴿**همو که برایتان از درخت سبز آتشی پدید آورد**﴾ همچنان قادر است که این انسان را مجدداً زنده گرداند. بدین گونه است که خدای سبحان با آنچه که انسانها از

بیرون‌آوردن آتش سوزان از چوب سبز تروتازه مشاهده می‌کنند، بر وحدانیّت و قدرت خویش بر زنده کردن مردگان، استدلال می‌کند.

آری! دو درخت وجود دارد به‌نام «مَرْخ» و «عفّار» که اگر از آنها دو چوب سبز و تازه را ببرید و یکی از آنها را به دیگری بزنید، آتش از آنها بیرون می‌جهد. و این روشنترین دلیل بر قدرت خداوند ﷻ به زنده کردن پس از مرگ است زیرا خداوند ﷻ در این نمونه از قدرت بی‌مثال خویش، آب و آتش و چوب را با هم یکجا کرده است به طوری‌که نه آب آتش را خاموش می‌کند و نه آتش چوب را می‌سوزاند. پس پدیدآوردن یک چیز از ضدّ آن، شگرف‌ترین نمونه بر مقولهٔ قدرت است. همچنان محتمل است که معنی چنین باشد: خداوند ﷻ برای شما بهره‌گیری از هیزم را میسّر و آماده کرد **﴿که بناگاه از آن درخت آتش می‌افروزید﴾** برای پخت‌وپز و گرمازایی، بعد از آن‌که سبز و خرّم بوده است.

أَوَلَيْسَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم ۚ بَلَىٰ وَهُوَ ٱلْخَلَّٰقُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٨١﴾

﴿آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، توانا نیست بر این‌که باز مانند آنها را بیافریند؟﴾ یعنی: قطعاً کسی که بر آفرینش پدیده‌های بس بزرگی چون آسمانها و زمین قادر باشد، همو به‌طریق اَولیٰ بر اعاده و بازآفرینی بشری که از نظر شکل و هیأت، کوچک و از نظر نیرو ضعیف است، نیز توانا می‌باشد **﴿چرا﴾** یعنی بگو: چرا پروردگار متعال قادر نباشد، قطعاً قادر است **﴿اوست آفرینشگر دانا﴾** یعنی: او بر این کار تواناست زیرا او به کاملترین و تمامترین وجه، بسیار آفرینشگر و بسیار دانا می‌باشد.

إِنَّمَآ أَمْرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيْـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿۸۲﴾

﴿**شأن الله جز این نیست که چون آفرینش چیزی را اراده کند، همین است که به آن می‌گوید: باش پس بی‌درنگ موجود می‌شود**﴾ بی آن‌که ایجاد آن چیز اصلاً بر چیز دیگری متوقّف باشد.

این تمثیلی است بر تأثیر قدرت حق تعالی بر نافذ کردن مرادش، بدون درنگ و تأخیر و بدون وابسته‌بودن به مقدّمات عملی و به‌کارگیری ابزارها. البتّه در نظر داشت این قدرت بی‌مثال الله جلّ جلاله است که شبهۀ قیاس قدرت وی بر قدرت خلقش را از پایه إبطال می‌کند.

فَسُبْحَـٰنَ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۳﴾

﴿**پس پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست**﴾ یعنی: ملکیّت همۀ اشیاء و قدرت تصرّف در آنها ـ به هرگونه که بخواهد و اراده کند ـ از آن حق تعالی و فقط در نزد اوست و کلیدهای همۀ چیزها به دست بلاکیف اوَ می‌باشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «ملک و ملکوت، مانند رحمت و رحموت و جبر و جبروت، در معنی یک چیز است». گفتنی است که جمهور مفسّران نیز بر این معنی اتّفاق نظر دارند. نسفی می‌گوید: «افزودن واو و تا در ملکوت با هدف افزودن در معنی ملکیّت است». ﴿**و به‌سوی اوست که بازگردانده می‌شوید**﴾ نه به‌سوی غیر وی. و این در سرای آخرت بعد از رستاخیز است.

بدین گونه، ملاحظه کردیم که محور سورۀ مبارکۀ «یٰس»، اثبات رسالت پیامبر ﷺ، اظهار حکمت و بیان مضمون آن، تبیین مواقف مردم در قبال آن و اثبات توحید و معاد است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ صافّات

مکّی است و دارای صدوهشتادودو آیه است.

وجـه تسـمیه: ایـن سـوره بـه‌جهت افـتتاح بـا سـوگند الهـی بـه فـرشتگان صف‌کشیده ، « صافّات » نامیده شد .

موضوع آن همچون سایر سوره‌های مکّی ، عنایت به ساختن عـقیده در نـهاد انسانها و پاکسازی آنان از شائبه‌های شرک در همهٔ صور و اشکال آن است .

وَٱلصَّـٰٓفَّـٰتِ صَفًّا ﴿١﴾

﴿**سوگند به صف بستگان به صف بستنی**﴾ مراد از آنها : فرشتگانی‌اند که در نماز خود در آسمانها ، مانند صف‌بستن خلق در نمازشان در دنـیا ، صـف مـی‌بندند . به‌قولی معنی این است : آن فرشتگان بالهای خـود را در هـوا هـمچون پـرندگان به‌انتظار فرمان الهی می‌گسترانند که هر چـه بـخواهـد بـه آنـان فـرمان دهـد . در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در بـارهٔ کـیفیّت صـف‌بستن فـرشتگان فرمودند : « آیا چنان‌که فرشتگان در نزد پـروردگارشان صـف مـی‌بندند ، صـف

نمی‌بندید ؟ اصحاب گفتند : فرشتگان در نزد پروردگارشان چگونه صف می‌بندند ؟ فرمودند : صفوف متقدّم را تمام و کامل گردانیده و در صف تنگ و فشرده به‌هم می‌چسبند » .

فَٱلزَّٰجِرَٰتِ زَجۡرًا ﴿٢﴾

﴿ **و سوگند به زجرکنندگان که به سختی زجر می‌کنند** ﴾ یعنی : سوگند به فرشتگانی که ابرها را به شدّت می‌رانند . اعراب وقتی با صدای خود بر شتر و گوسفند نهیب زنند ، می‌گویند : « زَجَرْتُ الْاِبِلَ وَ الْغَنَم » .

فَٱلتَّٰلِيَٰتِ ذِكۡرًا ﴿٣﴾

إِنَّ إِلَٰهَكُمۡ لَوَٰحِدٌ ﴿٤﴾

﴿ **و سوگند به تلاوت‌کنندگان ذکر** ﴾ یعنی : سوگند به فرشتگانی که قرآن و غیرآن از کتابهای آسمانی را می‌خوانند و این کتابها را از نزد خدای عزّوجلّ برای پیامبران علیهم‌السلام می‌آورند . آری ! سوگند به همهٔ این فرشتگان : ﴿ **که قطعاً خدای شما یگانه است** ﴾ و شریکی ندارد .

رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَرَبُّ ٱلۡمَشَٰرِقِ ﴿٥﴾

﴿ **پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست** ﴾ از مخلوقات . یعنی : وجود این مخلوقات بر این شکل بدیع ، از آشکارترین دلایل بر وجود و بر قدرت پروردگاری است که آفریننده و مالک همهٔ اینهاست ﴿ **و پروردگار مشرقهاست** ﴾

یعنی: حق تعالی، آفریدگار، مدیر و مدبّر طلوعگاهها و غروبگاه‌های خورشید است زیرا خورشید در هر روز ـ به‌تعداد ایّام سال ـ طلوع‌گاه و غروبگاهی دارد، به‌طوری که هر روز از یکی از طلوع‌گاهها طلوع کرده و در یکی از غروبگاهها غروب می‌کند. ابن کثیر می‌گوید: «خداوند ﷻ به ذکر «مشارق» اکتفا کرد زیرا مشارق بر مغارب نیز دلالت می‌کند».

إِنَّا زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِزِينَةٍ ٱلۡكَوَاكِبِ ۝٦

بعد از آن‌که حق تعالی به ما فهماند که او پروردگار همه چیزهاست و به الوهیّت یگانه است، اینک مظاهری از فعل خویش را برای ما می‌شناساند: ﴿**ما آسمان دنیا را**﴾ که نزدیکترین آسمانها به زمین است ﴿**به زینت ستارگان زینت داده‌ایم**﴾ یعنی: آسمان دنیا را در نظر بندگان به آرایشی زیبا که همانا اختران رخشانند، آراسته‌ایم زیرا این ستارگان در دید بینندگان خویش، همچون جواهری رخشنده و زیبا جلوه گری می‌کنند.

وَحِفۡظًا مِّن كُلِّ شَيۡطَٰنٍ مَّارِدٍ ۝٧

﴿**و آن را از هر شیطان سرکشی محفوظ داشتیم**﴾ یعنی: ما ستارگان را زینتی برای آسمان و نگهبانی برای آن از دستبرد شیاطین متمرّد بیرون‌رونده از طاعت قرار دادیم که چون بخواهند استراق سمع کنند، شهاب درخشانی بر آنان حمله برده و آنها را می‌سوزاند.

لَّا يَسَّمَّعُونَ إِلَى ٱلۡمَلَإِ ٱلۡأَعۡلَىٰ وَيُقۡذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ ۝٨

دُحُورًا ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ﴿٩﴾

به طوری که آن شیاطین **﴿نمی‌توانند به ملأ اعلی گوش فرادهند﴾** مَلَأُ أَعْلىٰ: اهالی آسمان دنیا و مافوق آن هستند. فرشتگان را به سبب آن ملأ اعلی نامیدند که ایشان ساکنان آسمانها هستند و امّا انس و جنّ، ملأ اسفل‌اند چراکه ساکنان زمین می‌باشند. بنابراین، شیاطین این قدرت را ندارند که به سخنان ملأ اعلی گوش فرادهند زیرا با شهابها مورد هدف قرار می‌گیرند و زده می‌شوند. این شهاب‌ها ــ چنان‌که ابن کثیر گفته است ــ اجزایی جداشده از پیکرهٔ ستارگانند نه همهٔ ستارگان. شایان ذکر است که ذکر جزء و ارادهٔ کلّ، و ذکر کلّ و ارادهٔ جزء، در کلام عرب شیوهٔ شناخته شده‌ای است. **﴿و از هر سو به راندنی سخت پرتاب می‌شوند﴾** یعنی: شیاطین ــ چنانچه بخواهند به‌منظور استراق سمع به آسمانها صعود کنند ــ از هر جانبی از جوانب آسمان به‌وسیلهٔ شهابها مورد هدف قرار می‌گیرند و با این هدف قرارگرفتن است که از مقصود خود دور ساخته شده و طرد و دفع می‌گردند **﴿و برایشان عذاب دایمی است﴾** که هیچ انقطاعی ندارد. به‌قولی واصِبٌ: عذاب سخت دردناک است که در آخرت می‌باشد، غیراز آن عذابی که در دنیا از هدف قرار گرفتن با شهابها دارند.

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ﴿١٠﴾

﴿مگر کسی که برباید به ربایشی﴾ یعنی: جز شیطانی که چیزی از سخن فرشتگان را یکباره و به سرعت استراق سمع کند زیرا فرشتگان در میان خود، راجع به آنچه که در عالم روی خواهد داد ــ قبل از آن‌که اهالی زمین آن را بدانند ــ سخن می‌گویند و مذاکره می‌کنند **﴿پس شهابی درخشان﴾** یعنی: ستاره‌ای شعله‌ور **﴿از پی او می‌تازد﴾** و او را می‌سوزاند. ولی چه‌بسا که شهاب، شیطان را دنبال کند امّا

او جان به سلامت برده و آنچه را که از سخن فرشتگان ربوده است، به‌سوی برادران کاهنش القا نماید.

مضمون احادیث صحیح دراین‌باره، گویای آن است که قبل از اسلام، شیاطین به منظور استراق سمع به‌سوی آسمان بالا می‌رفتند و چون خداوند ﷻ به امری از امور زمین حکم می‌راند، اهالی آسمان راجع به آن گفت‌وگو می‌کردند و شیطانی که تا نزدیکشان آمده بود، آن سخن را می‌شنید و سپس آن را به شیطانی که پایین‌تر از وی بود القا می‌کرد و چه‌بسا که شهاب او را بعد از آن‌که سخن را القا کرده بود، می‌سوزانید و چه‌بسا هم نمی‌سوزانید. آن‌گاه شیاطین این سخن را به‌سوی کاهنان القا می‌کردند پس آنها با آن سخن صد دروغ را درآمیخته و به خورد مردم می‌دادند و جاهلان تمام آن سخنان را باور می‌کردند. امّا آن‌گاه که خدای عزّوجلّ آیین اسلام را نازل کرد، آسمان به‌شدّت مورد حراست قرار گرفت به طوری‌که هیچ شیطانی دیگر نمی‌تواند از تیررس شهابها بگریزد. آری! خدای عزّوجلّ بدین گونه وحی خویش را از دستبرد شیاطین حفظ نمود.

فَٱسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَّنْ خَلَقْنَآ ۚ إِنَّا خَلَقْنَٰهُم مِّن طِينٍ لَّازِبٍ ﴿١١﴾

﴿**پس از آنان**﴾ یعنی: از کفّار منکر رستاخیز ﴿**بپرس: آیا آنان در آفرینش سخت‌ترند یا کسانی که آفریده‌ایم**﴾ یعنی: از آنان بپرس که آیا آفرینش و خلقت آنها استوارتر است و آنها در جسامت قوی‌تر و در اعضا و اندامهای خود بزرگ‌ترند یا آنچه که ما از آسمانها، زمین و فرشتگان آفریده‌ایم؟

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ اشدّبن‌کلده ـ که او را به‌سبب شدّت و نیرومندی بدنش «اشدّ» نامیدند ـ و امثال وی نازل شد که به تنومندی

پیکر و نیرومندی اعضای خویش سخت مغرور بودند ﴿ما آنان را از گِلی چسبنده آفریدیم﴾ لازِبٌ: چیز لزج و چسبنده‌ای است که به دست می‌چسبد. یعنی: چگونه رستاخیز و معاد را بعید می‌پندارند و با آن از سر استبعاد برخورد می‌کنند در حالی‌که خودشان از چنین خلق ضعیفی آفریده شده‌اند و پدیده‌هایی که از آنان قوی‌تر، بزرگتر، کامل‌تر و استوارتر آفریده شده‌اند، آن را انکار نکرده‌اند؟.

بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ ﴿١٢﴾

﴿بلکه تو تعجب کرده‌ای﴾ ای محمّد ﷺ از قدرت خدای سبحان و در حیرت فرورفته‌ای از این که آنها قدرت خدای سبحان و رستاخیز پس از مرگ را تکذیب و انکار کرده‌اند ﴿ولی آنها تمسخر می‌کنند﴾ تو را و تورا به‌سبب تعجّبت مورد ریشخند قرار می‌دهند. یا تو را ـ با آنچه که دربارهٔ حقیقت معاد می‌گویی ـ به ریشخند می‌گیرند. پس موقف تو و موقف آنان بسیار از هم دور است.

وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ﴿١٣﴾

﴿و چون پند داده شوند، پند نمی‌گیرند﴾ یعنی: چون به موعظه‌ای از موعظه‌های خداوند ﷻ، یا موعظه‌های رسول وی اندرز داده شوند، آن اندرز را نگرفته و از آنچه که در آن است، نفعی نمی‌برند.

وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ﴿١٤﴾

﴿و چون آیتی﴾ یعنی: معجزه‌ای از معجزات رسول خدا ﷺ را ﴿ببینند، تمسخر پیشه می‌کنند﴾ یعنی: بر تمسخر خود می‌افزایند. به‌قولی معنی (یَسْتَسْخِرُوْن) این

است: از دیگران نیز درخواست می‌کنند تا پیامبر ﷺ را مورد تمسخر قراردهند.

وَقَالُوٓاْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾
أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿١٦﴾
أَوَءَابَآؤُنَا ٱلْأَوَّلُونَ ﴿١٧﴾

زشت‌تر و وقیح‌تر از همهٔ اینها این‌که: آنان حقّ قطعی و یقینی را جادو می‌پندارند: ﴿**و گفتند: این جز جادویی آشکار نیست**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! آنچه که به ما آورده‌ای، جز سحر و جادویی آشکار نیست. و افزودند: ﴿**آیا چون مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم، آیا به راستی از نو برانگیخته می‌شویم؟**﴾ و بار دیگر زنده می‌شویم؟! این چیزی است که به سحر و جادو می‌ماند! و افزودند: ﴿**و همین طور پدران اوّلیهٔ ما؟**﴾ یعنی: آیا پدران نخستین ما نیز برانگیخته می‌شوند؟!

قُلْ نَعَمْ وَأَنتُمْ دَٰخِرُونَ ﴿١٨﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿**آری! در حالی که شما خوار و زبونید**﴾ یعنی: آری! بعد از آن‌که خاک شدید، خوار و ذلیل و حقیر برانگیخته می‌شوید.

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَٰحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنظُرُونَ ﴿١٩﴾

﴿**جزاین نیست که آن یک نعرهٔ تند است و بس**﴾ یعنی: برانگیختن پس از مرگ با یک نعرهٔ تندی از اسرافیل ؏ است که در صور با نفخه‌ای می‌دمد ﴿**و بناگاه آنان به**

نگرش خیزند ﴾ یعنی: بناگاه مردگان از گورهایشان برخواسته و به نظارهٔ صحنه‌های هولناک قیامت و عذابی می‌پردازند که خدای عزّوجلّ بر کفّار مقرّر کرده است.

وَقَالُواْ يَـٰوَيۡلَنَا هَـٰذَا يَوۡمُ ٱلدِّينِ ﴿٢٠﴾

﴿و می‌گویند: ای وای بر ما ﴾ یعنی: چون برانگیختنی را که در دنیا انکارش می‌کردند، ببینند و معاینه کنند، در این هنگام به سرزنش خود پرداخته و می‌گویند: ای وای بر ما! پس بر حال و روز سیاه خود واویلا کرده و می‌افزایند: **﴿این است روز جزا ﴾** که در آن در برابر اعمالی مانند کفر و تکذیب پیامبران علیهم‌السلام جزا داده می‌شویم.

هَـٰذَا يَوۡمُ ٱلۡفَصۡلِ ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ﴿٢١﴾

پس فرشتگان آنان را با این سخن پاسخ می‌دهند: **﴿این همان روز فصل است که آن را تکذیب می‌کردید ﴾** فَصل: حکم، قضا و داوری است زیرا در آن، میان نیکوکار و بدکار جدایی و فاصله افگنده می‌شود.

۞ ٱحۡشُرُواْ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَأَزۡوَٰجَهُمۡ وَمَا كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ﴿٢٢﴾ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَٱهۡدُوهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡجَحِيمِ ﴿٢٣﴾

آن گاه حق تعالی به فرشتگان فرمان می‌دهد: **﴿ستم‌پیشگان را با همراهانشان یکجا گرد آورید ﴾** یعنی: مشرکان و همتایان و همانندانشان در شرک، پیروانشان را در کفر و همراهان و مشایعت‌کنندگانشان را در تکذیب پیامبران گرد آورید. در

اینجا است که کفّار از مؤمنان جدا ساخته می‌شوند. ضحّاک می‌گوید: «ازواج آنان؛ همراهان و هم‌پیوندانشانند از شیاطین پس هر کافری با شیطان خود محشور می‌شود. همچنین گنهکاران با یکدیگر محشور می‌گردند لذا زناکاران باهم‌سلکانشان، رباخواران با همدیگر، شرابخواران با همدیگر و همین‌گونه هر گروهی با هم‌جنسان خود گرد آورده‌می‌شوند ...». **﴿و آنچه بجز الله می‌پرستیدند﴾** از بتان و شیاطین. یعنی حق تعالی به فرشتگان فرمان می‌دهد: بتان و معبودان مشرکان را نیز با آنان همراه گردانید **﴿و به‌سوی راه دوزخ راهنمایی‌شان کنید﴾** یعنی: راه دوزخ را به این گردآورده‌شدگان بشناسانید و آنان را بدان راهنمایی کنید و به‌سوی آن برانید.

وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْـُٔولُونَ ﴿٢٤﴾

﴿و بازداشتشان کنید که آنان سؤال‌شدنی هستند﴾ از گفتار و رفتار خویش. یعنی آنان را برای حساب متوقّف نموده و بازدارید و سپس بعد از حساب، به‌سوی دوزخ برانید. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاٰ تَزُوْلُ قَدَمٰا اِبْنُ آدَمَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ مِنْ عِنْدَ رَبِّهِ حَتّٰى يُسْأَلُ عَنْ خَمْسٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِيْمَ اَفْنٰاهُ، وَ عَنْ شَبٰابِهِ فِيْمٰا اَبْلاٰهُ، وَ عَنْ مٰالِهِ مِنْ اَيْنَ اِكْتَسَبَهُ وَ فِيْمَ اَنْفَقَهُ، وَ مٰاذا عَمِلَ فِيْمٰا عَلِمَ» قدمهای فرزند آدم در روز قیامت از نزد پروردگارش دور ساخته نمی‌شود تا از پنج چیز مورد سؤال قرار نگیرد:

۱ ــ از عمر خویش که در چه چیزی آن را فنا کرده است.

۲ ــ از جوانی‌اش که در چه راهی آن را کهنه و فرسوده کرده است.

۳ ــ از مال خویش که از کجا آن را به‌دست آورده است.

۴ ــ از این‌که مال خویش را در چه راهی خرج کرده است.

۵ ــ و از علم خویش که در آن چه عملی کرده است».

مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ﴿٢٥﴾

سپس از باب توبیخ و سرکوب به کفّار گفته می‌شود: ﴿**شمارا چه شده است که همدیگر را یاری نمی‌کنید؟**﴾ یعنی: شما را چه شده است که برخی از شما برخی‌دیگر را در اینجا ـ در قیامت ـ یاری نمی‌کنید چنان‌که در دنیا یار و یاور همدیگر بودید؟ همان گونه که ابوجهل در روز بدر گفت: «ما جمعی هستیم یار و یاور همدیگر».

بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ﴿٢٦﴾

﴿**نه! بلکه امروز آنان گردن‌نهادگانند**﴾ و تسلیم‌شدگانند به امر خداوند ﷻ. بدان جهت که در قیامت از چاره‌اندیشی ناتوانند.

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٧﴾

﴿**و بعضی روی به بعضی‌دیگر می‌آورند در حالی که از یک‌دیگر می‌پرسند**﴾ سیاق آیات گویای آن است که این جدال میان پیروان و رؤسا در عرصات قیامت در می‌گیرد، که برخی از آنان از برخی‌دیگر کشمکش کنان و سرزنش‌گرانه سؤال می‌کنند و به جان هم می‌پرند.

قَالُوا إِنَّكُمْ كُنتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴿٢٨﴾

﴿**می‌گویند**﴾ پیروان به رؤسا ﴿**این شما بودید که از جانب راست به‌سراغ ما می‌آمدید**﴾ «یمین» در اینجا مجاز و استعاره از قوّت و قهر است. یعنی: شما با

قوّت و قهر و سلطه و به حکم ریاستی که بر ما در دنیا داشتید، گمراهی را بر ما تحمیل می‌کردید و در وهم و گمانمان چنین می‌افکندید که دین حق همان چیزی است که ما را با آن به بیراهه می‌کشید. یا معنی این است: شما از جانب خیر به‌سوی ما آمده و ما را از رفتن به آن راه خیر بازمی‌داشتید. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «یعنی به‌منظور گمراه کردن ما از جانب چپ نیز به سوی‌ما می آمدید». به‌قولی معنی این است: از سمت راست نیز به‌سراغ ما می‌آمدید که ما آن را دوست داریم و به آن فال نیک می‌زنیم تا به این ترتیب، ما را در پوشش خیرخواهی بفریبید. قُرطبی می‌گوید: «همهٔ اینها در معنی به هم نزدیک است».

قَالُواْ بَل لَّمۡ تَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ﴿٢٩﴾

﴿**می‌گویند**﴾ رهبران و رؤسای گمراهی از جنّ و انس در پاسخ پیروانشان ﴿**بلکه خودِ شما مؤمن نبودید**﴾ یعنی: شما خودتان از ایمان روی برتافتید، با آن‌که بر آن قادر بودید پس این دلهای شما بوده است که پذیرای کفر شده و در حقیقت، شما از اصل و اساس بر کفر بوده‌اید.

وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيۡكُم مِّن سُلۡطَٰنِۭۖ بَلۡ كُنتُمۡ قَوۡمٗا طَٰغِينَ ﴿٣٠﴾

﴿**و ما را بر شما هیچ سلطه‌ای نبود**﴾ یعنی: ما هیچ قهر و غلبه‌ای نداشتیم تا به وسیلهٔ آن شما را وادار به ایمان نموده و از کفر خارج گردانیم. به‌قول ابن کثیر معنی این است: ما بر صحّت آنچه که شما را به سوی آن دعوت کرده‌ایم، هیچ حجّتی نداشتیم ﴿**بلکه خودتان قومی طاغی بودید**﴾ که در کفر و گمراهی از حدّ گذشته بودید و ما فقط شما را به سوی کفر و گمراهی دعوت می‌کردیم امّا اجابت از خود شما و به‌اختیار خودتان بود و هیچ جبر و إکراهی از سوی ما در کار نبود.

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَآ إِنَّا لَذَآئِقُونَ ﴿٣١﴾

﴿پس لازم شد بر ما﴾ و شما همگی **﴿سخن پروردگار ما که: ما چشندگان عذاب الیم هستیم﴾** مرادشان این سخن حق تعالی است: (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِيْنَ ۞ قطعاً ما جهنّم را از تو (ابلیس) و از پیروانت، همگی پر خواهیم کرد) [ص/ ۸۵] پس اینک همه باهم آنچه را که پروردگار ما به همهٔ ما وعده داده است، می‌چشیم.

فَأَغْوَيْنَـٰكُمْ إِنَّا كُنَّا غَـٰوِينَ ﴿٣٢﴾

﴿پس شما را گمراه کردیم﴾ از راه هدایت و به‌سوی آنچه که خود بر آن از گمراهی و کفر بودیم، شما را فراخواندیم **﴿زیرا ما خودگمراه بودیم﴾** و خواستیم تا شما را نیز مانند خود گمراه سازیم تا شما نیز همانند ما رؤسا و رهبران، گمراه باشید. در اینجاست که رؤسا و رهبران، اقرار و اعتراف می‌کنند به این‌که سبب گمراهی پیروان خویش بوده‌اند امّا در عین حال با گفتن: (وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ ۞ و ما بر شما هیچ سلطه‌ای نداشته ایم)، این اتّهام را از خود نفی می‌کنند که آنها را به زور و غلبه و با اعمال سلطه به کفر و گمراهی کشانیده باشند.

فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي ٱلْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٣﴾

سپس بعد ازاین جدال و مناقشه میان پیروان و رؤسا، خداوند ﷻ عذابی را که بر هر دو گروه فرود می‌آید، چنین وصف می‌کند: **﴿پس در حقیقت درآن روز همهٔ آنان در عذاب باهم شریکند﴾** یعنی: در روز قیامت، پیروان و رؤسا هردو در عذاب باهم شریکند چنان‌که در گمراهی مشترک بودند لذا به همدیگر هیچ سودی رسانده

نمی‌توانند.

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفۡعَلُ بِٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿٣٤﴾
إِنَّهُمۡ كَانُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسۡتَكۡبِرُونَ ﴿٣٥﴾

﴿هرآینه ما با مجرمان﴾ یعنی: با مشرکان **﴿چنین رفتار می‌کنیم﴾** پس هر عصیانگری را در برابر اعمالی که پیش فرستاده است، جزا می‌دهیم **﴿چراکه آنان بودند که چون کلمهٔ لاإلٰهَ إلاّالله به آنان گفته می‌شد، استکبار می‌ورزیدند﴾** و از پیروی مؤمنان در گفتن آن سرکشی می‌کردند و همانند مؤمنان به یگانگی حق تعالی اقرار نمی‌کردند. پس سبب عذاب نمودنشان این است.

وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوٓاْ ءَالِهَتِنَا لِشَاعِرٖ مَّجۡنُونِۭ ﴿٣٦﴾

﴿و می‌گویند: آیا ما به‌خاطر گفتهٔ شاعری دیوانه﴾ که در خیال خویش سیر می‌کند و سخنان درهم‌وبرهمی می‌گوید **﴿ترک‌کنندهٔ معبودان خود باشیم؟﴾** مرادشان از (شاعری دیوانه)، رسول خدا ﷺ بود. به این ترتیب، آنان اوّلاً منکر وحدانیّت خداوند ﷻ و ثانیاً منکر رسالت شدند.

بَلۡ جَآءَ بِٱلۡحَقِّ وَصَدَّقَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿٣٧﴾

خدای عزّوجلّ در ردّ پندارشان می‌گوید: **﴿بلکه او حق را آورده﴾** یعنی: پیامبر ﷺ، قرآنی را که مشتمل بر توحید، وعده و وعید و دیگر امور حقّ است، آورده **﴿و پیامبران را تصدیق کرده است﴾** در آنچه که از عقیدهٔ توحید، اثبات معاد

و هشدارها آورده‌اند پس این پیامبر نه با ایشان مخالفتی کرده و نه عقیده‌ای نو را که پیامبران قبل از وی نیاورده باشند، آورده است.

إِنَّكُمْ لَذَآئِقُواْ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَلِيمِ ﴿۳۸﴾

﴿در واقع شما عذاب پر درد را خواهید چشید﴾ دربرابر کفر و تکذیب پیامبران علیهم‌السلام.

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۳۹﴾

﴿و جز برحسب آنچه کرده‌اید﴾ از کفر و معاصی ﴿جزا داده نمی‌شوید﴾ پس مجازات نمودنتان، ظلم و ستم نیست.

إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿۴۰﴾

﴿جز بندگان مخلص خداوند﴾ یعنی: کسانی که خدای عزّوجلّ آنهارا برای طاعت و توحید خویش خالص کرده است، از این حکم مستثنی بوده و عذاب را نمی‌چشند.

أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ﴿۴۱﴾

﴿این گروه روزی‌ای معیّن دارند﴾ یعنی: این گروه مخلصان، در بهشت روزی‌ای دارند که خداوند ﷻ آن را برایشان ارزانی می‌دارد و این روزی در نیکویی، پاکیزگی و عدم انقطاع خود، معلوم و مقرّر است و آنها صبح و شام از آن

برخوردار می‌شوند.

فَوَٰكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ ﴿٤٢﴾

سپس در تفسیر این روزی معیّن می‌فرماید: **﴿انواع میوه‌هاست﴾** فَوَاكِهُ: همهٔ انواع میوه‌هاست زیرا این میوه‌ها گوارتراین و پاکیزه‌ترین چیزی است که ایشان می‌خورند و لذیذترین چیزی است که نفس‌هایشان بدان میل و رغبت دارد **﴿و آنان گرامیان خواهند بود﴾** یعنی: ایشان از جانب خدای عزّوجلّ مورد إکرام و گرامیداشتی بزرگ و والا قرارمی‌گیرند؛ با برترساختن درجاتشان در نزد وی، شنیدنشان کلام حق را و فوزشان به لقای وی در بهشت.

فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٤٣﴾
عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَٰبِلِينَ ﴿٤٤﴾

﴿در بهشت‌های پرنازونعمت، بر روی تختها﴾ قراردارند، تختهایی که بر آنها تکیه می‌زنند **﴿روبه‌روی همدیگر﴾** برخی از آنان به چهرهٔ برخی‌دیگر می‌نگرند و هر یک به دیدار برادر مسلمان خویش شادمانند. دلیل این‌که بهشتیان در قفای یک‌دیگر نمی‌نگرند، این است که نگریستن رودررو، شادمانی و أنس و الفت را کاملتر می‌کند.

يُطَافُ عَلَيْهِم بِكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍۭ ﴿٤٥﴾

﴿بر آنان جامی از شراب، جاری گردانیده می‌شود﴾ یعنی: از شرابی که همچون

چشمه‌های روی زمین، جاری است.

بَيۡضَآءَ لَذَّةٖ لِّلشَّٰرِبِينَ ﴿٤٦﴾

﴿**سخت سپید درخشان و لذّت‌بخش نوشندگان است**﴾ حسن بصری گفته است: «شراب بهشتی سپیدتر از شیر است و لذّتی عجیب و بی‌مانند دارد».

لَا فِيهَا غَوۡلٞ وَلَا هُمۡ عَنۡهَا يُنزَفُونَ ﴿٤٧﴾

﴿**نه در آن غَولی است**﴾ یعنی: نه آن شراب عقلهایشان را ازبین برده و تباه می‌گرداند و نه از آن بیماری و دردسری به‌سراغشان می‌آید.

ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح قول مجاهد است که مراد از (غـول)، درد شکم می‌باشد». ﴿**و نه ایشان از آن به بد مستی می‌افتند**﴾ زیرا خدای عزّوجلّ آفات و مضرّاتی ـ چون دردسر، مستی و دیگرآفات و امراض ـ را که در شراب دنیا متصوّر است، از شراب بهشت نفی کرده است.

وَعِندَهُمۡ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرۡفِ عِينٞ ﴿٤٨﴾

﴿**و نزدشان دوشیزگان چشم فروهشته‌اند**﴾ یعنی: نزد بهشتیان زنانی هستند که فقط بر همسران خویش چشم دارند و غیر آنان را نمی‌خواهند ﴿**درشت چشم هستند**﴾ عِیْن جمع عِیْناً: زنی است که چشمانی درشت و زیبا داشته باشد، نه چشمان درشت بی‌قواره و ناموزون.

كَأَنَّهُنَّ بَيۡضٞ مَّكۡنُونٞ ﴿٤٩﴾

﴿**گویی آنان بیضه‌های شتر مرغ در پرده پوشیده‌اند**﴾ خداوند ﷻ دوشیزگان رعنا و دلربای بهشتی را به بیضهٔ شتر مرغ تشبیه می‌کند که شترمرغ آن را به وسیلهٔ پر خویش از باد و غبار نگاه می‌دارد پس رنگ حوران بهشتی، سپید متمایل به زردی است و این زیباترین رنگ در میان زنان است. اعراب، زنان سپید زیبا روی را به بیضه‌های شتر مرغ تشبیه می‌کنند..

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَآءَلُونَ ﴿٥٠﴾

﴿**پس برخی از آنان**﴾ یعنی: از اهل بهشت ﴿**به برخی دیگر روی نموده و از همدیگر پرس وجو می‌کنند**﴾ یعنی: در هنگام شراب‌نوشی، این یکی حال او را می‌پرسد و آن یکی حال این را پس از احوالی که در دنیا داشته‌اند، از همدیگر پرس‌وجو می‌کنند. و این نمایانگر عیش‌وعشرت کامل آنها در بهشت است که فارغبال در سایه‌ساران نعمت و لذّت، به گفت‌وگوی هم می‌نشینند.

قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّى كَانَ لِى قَرِينٌ ﴿٥١﴾

﴿**گوینده‌ای از میانشان می‌گوید: راستی من همنشینی داشتم**﴾ در دنیا که کافر و منکر بعث بعد از مرگ بود.

يَقُولُ أَءِنَّكَ لَمِنَ ٱلْمُصَدِّقِينَ ﴿٥٢﴾

أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَـٰمًا أَءِنَّا لَمَدِينُونَ ﴿٥٣﴾

﴿**که به من می‌گفت: آیا تو از تصدیق کنندگانی**﴾ زنده‌شدن پس از مرگ را؟ ﴿**آیا**

وقتی مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم، آیا واقعاً جزا خواهیم یافت ﴾ دربرابر اعمالمان و در قبال آن مورد محاسبه قرار می‌گیریم ؟ !

قَالَ هَلۡ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ ﴿٥٤﴾

﴿ **می‌گوید** ﴾ آن شخص مؤمن به همپیاله گان بهشتی خویش ﴿ **آیا شما اطلاع دارید** ﴾ که آن کافر هم اکنون کجاست ؟ بیایید به اهل دوزخ سری بکشیم تا آن همنشین خود راکه این سخن را به من می‌گفت ، به شما نشان دهم که در دوزخ چه جایگاهی دارد ؟ .

فَٱطَّلَعَ فَرَءَاهُ فِي سَوَآءِ ٱلۡجَحِيمِ ﴿٥٥﴾

﴿ **پس درنگریست** ﴾ آن شخص مؤمن ﴿ **و آن همنشین خود را در میانهٔ دوزخ دید** ﴾.

قَالَ تَٱللَّهِ إِن كِدتَّ لَتُرۡدِينِ ﴿٥٦﴾

﴿ **گفت** ﴾ آن شخص مؤمن از باب سرزنش به او : ﴿ **سوگند به خدا که نزدیک بود مرا به نابودی بکشانی** ﴾ با گمراه‌سازی و اغوای خویش ، چنانچه از تو اطاعت می‌کردم . به‌قولی معنی این است : نزدیک بود مرا به دوزخ درافگنی .

وَلَوۡلَا نِعۡمَةُ رَبِّي لَكُنتُ مِنَ ٱلۡمُحۡضَرِينَ ﴿٥٧﴾

﴿ **و اگر نعمت پروردگارم نبود، هرآینه من نیز از احضارشدگان بودم** ﴾ یعنی : اگر نبود

رحمت پروردگار و انعام وی بر من؛ با مفتخر ساختنم به اسلام، هدایت نمودنم به‌سوی حق و درپناه‌ماندنم از گمراهی، قطعاً من هم با تو از احضارشدگان در دوزخ بودم.

أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ﴿٥٨﴾

سپس آن شخص مؤمن به گفت‌وگو با همنشینان بهشتی خود بازگشته و از روی شوق می‌گوید: **﴿آیا ما دیگر نمی‌میریم﴾** و جاودانه در ناز و نعمت و نوازش بهشت قرارداریم؟.

إِلَّا مَوْتَتَنَا ٱلْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٥٩﴾

﴿جز همان مرگ نخستین خود﴾ که در دنیا بود؟ **﴿و ما هرگز عذاب نخواهیم شد﴾** چنان‌که کفّار عذاب می‌شوند؟ این سخن شخص مؤمن از روی بهجت و شادمانی و از سر غرور و خوشحالی به نعمت‌های انقطاع ناپذیر بهشتی و جاودانگی‌ای است که خدای عزّوجلّ بر ایشان در بهشت انعام کرده است. البتّه او این سخن را چنان می‌گوید تا آن همنشین کافرش در دوزخ بشنود و روحاً بر عذابش افزوده شود.

إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٦٠﴾

﴿راستی که این همان رستگاری بزرگ است﴾ یعنی: این نعمتهای پایدار و این ماندگاربودن همیشه در بهشت، همانا رستگاری بزرگی است که هرگز نمی‌توان برای آن حدّ و مقداری شناخت و به توصیف آن احاطه کرد. همچنین محتمل

است که این سخن از کلام خدای سبحان ـ در تأیید آنچه که بهشتیان می‌گویند ـ باشد.

لِمِثْلِ هَٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ﴿۶۱﴾

بعد از آن‌که خداوند ﷻ حال اهل بهشت و رستگاریشان را برای ما حکایت کرد، اینک ما را به‌سوی انجام عمل صالح برمی‌انگیزد: **﴿برای چنین پاداشی، باید عمل‌کنندگان عمل کنند﴾** زیرا تجارت سودآور این است، نه عمل برای دنیای زوال‌پذیر و ناپایدار.

أَذَٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ﴿۶۲﴾

﴿آیا از نظر میهمانی این بهتر است یا درخت زقّوم؟﴾ درخت زقّوم درختی است که میوه‌ای تلخ و بسیار بدمزه دارد و اهل دوزخ به تناول آن مجبور ساخته شده و به‌سختی آن را می‌خورند و این همان میهمانی و ضیافت آنان است. نُزُلْ: آماده کردن غذا و نوشیدنی برای پذیرایی از کسی است که از راه می‌رسد و در منزل کسی فرود می‌آید؛ چه آن کس میهمان باشد چه غیر وی.

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ﴿۶۳﴾

﴿در حقیقت، ما آن﴾ درخت زقّوم **﴿را برای ستمکاران عقوبتی گردانیدیم﴾** با اجبارشان بر خوردن آن در دوزخ. یا ما آن را مایهٔ آزمون ستمکاران قرارداده‌ایم که وجود آن را در دنیا انکار می‌کنند، چرا که گفتند: چگونه در درون آتش درختی می‌روید؟! در حالی‌که مؤمنان از این آزمون پیروز بیرون آمده و وجود

آن را در دوزخ تصدیق می‌کنند.

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخۡرُجُ فِيٓ أَصۡلِ ٱلۡجَحِيمِ ﴿٦٤﴾

﴿آن﴾ درخت زقّوم **﴿درختی است که در قعر جهنّم می‌روید﴾** و شاخه‌های آن به‌سوی درکات دوزخ سر بر می‌آورد.

البتّه در دنیا نیز ما اشیایی را مشاهده می‌کنیم که قابل‌احتراق نیستند. پس ذاتی که بر استقرار جانداران در آتش قادر باشد، بی‌گمان بر آفرینش درخت در آتش و نگهداری آن از سوختن، تواناتر است.

طَلۡعُهَا كَأَنَّهُۥ رُءُوسُ ٱلشَّيَٰطِينِ ﴿٦٥﴾

﴿میوه‌اش گویی چون کله‌های شیاطین است﴾ یعنی: باروبر آن درخت، از نهایت زشتی و قباحت، گویی در منظر خود همانند کله‌های شیاطین است.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند ﷻ در این آیه، محسوس را به متخیّل تشبیه کرده است پس هرچند که سرهای شیاطین غیرمرئی است امّا برای دلالت بر این‌که آن میوه درنهایت زشتی است، این تشبیه به‌کار گرفته شده است. اعراب، شخص زشت‌صورت را به شیطان و شخص زیباصورت را به فرشته تشبیه می‌کنند. به‌قولی: مراد از «شیاطین» در اینجا، مارهایی هستند که بر سر خود تاجی دارند و از زشت‌ترین مارها می‌باشند.

فَإِنَّهُمۡ لَأٓكِلُونَ مِنۡهَا فَمَالِـُٔونَ مِنۡهَا ٱلۡبُطُونَ ﴿٦٦﴾

﴿پس دوزخیان حتماً از آن﴾ یعنی: از درخت زقّوم، یا از میوهٔ آن **﴿می‌خورند و**

شکمها را از آن پر می‌کنند﴾ یعنی: به خوردن از آن مجبور ساخته می‌شوند تا شکمهایشان از آن پر می‌شود پس غذا و میوهٔ آنان ـ به‌جای روزی بهشت ـ این است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «از خداوند متعال پروا کنید به حق پرواداشتن از وی زیرا اگر قطره‌ای از زقّوم به دریاهای دنیا بچکد، **قطعاً** زندگی را بر اهل زمین تباه می‌گرداند پس چگونه است حال کسی که زقّوم غذای وی باشد؟». این وصف غذایشان بود. بعد از آن، نوشیدنی‌شان را به زشت‌تر از آن تشبیه کرده می‌فرماید:

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ ﴿٦٧﴾

﴿سپس برایشان بر آن غذا﴾ یعنی: پس از خوردن آن غذا **﴿آمیزه‌ای از آب جوشان است﴾** یعنی: غذای درخت زقّوم با آب جوشان آمیخته می‌شود تا عذابشان را شدیدتر و حالشان را ناخوش‌تر گرداند.

ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ﴿٦٨﴾

﴿آن‌گاه بازگشتشان﴾ بعد از نوشیدن آب جوش و خوردن زقّوم **﴿بی‌گمان به‌سوی دوزخ است﴾** بدین صورت که پس از خوردن زقّوم، دوزخیان را برای نوشیدن آب‌جوش به محلّ آن وارد می‌سازند چنان‌که شتر را به آبگاه می‌برند آن‌گاه مجدّداً آنان را به دوزخ بر می‌گردانند. البتّه این تعبیر دلالت بر آن دارد که آب جوش (حَمِيم) در موضعی خارج از دوزخ (جَحِيم) قراردارد.

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا ءَابَآءَهُمْ ضَآلِّينَ ﴿٦٩﴾

سپس در بیان علّتی که آنها را سزاوار این سزای سخت گردانیده است، می‌فرماید: ﴿هرآینه آنها پدران خود را گمراه یافتند﴾ یعنی: اتّفاق چنین بود که آنها پدران خود را گمراه یافتند پس از روی تقلید ـ و نه از روی هیچ‌گونه حجّتی ـ به آنان اقتدا کردند.

فَهُمْ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمْ يُهْرَعُونَ ﴿٧٠﴾

﴿پس آنها به‌سرعت بر پی پدران خود رانده می‌شوند﴾ یعنی: آنها از پدران خویش شتابان پیروی می‌کنند و این شتابشان به گونه‌ای است که گویی آنان به‌سوی پیروی از پدرانشان به شدّت رانده شده و از جا برکنده می‌شوند.

وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾

سپس خداوند ﷻ به بیان این واقعیّت می‌پردازد که کفر پدیده‌ای قدیمی است و پیروان آن بسیارند تا پیامبرش را در کفر قومش تسلیت و دلجویی کند: ﴿و قطعاً پیش از آنان﴾ یعنی: پیش از کفّار این امّت ﴿بیشتر پیشینیان﴾ از امّتهای گذشته ﴿گمراه شدند﴾ بر اثر همان تقلید کورکورانه و عدم نگرش و اندیشهٔ درست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِم مُّنذِرِينَ ﴿٧٢﴾

﴿و حال آن‌که در میانشان هشداردهندگانی فرستادیم﴾ یعنی: باوجود آن‌که به‌میان آن پیشینیان پیامبرانی را فرستادیم که آنهارا از عذاب ما بیم دادند و حق را برایشان بیان کردند امّا این امر در آنان هیچ تأثیری نکرد و هیچ سودی برایشان در بر نداشت.

فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُنذَرِينَ ﴿٧٣﴾

﴿پس ببین سرانجام بیم‌یافتگان﴾ یعنی: سرانجام کسانی که پیامبران علیهم‌السلام آنها را بیم دادند ﴿چگونه شد﴾ زیرا این سرانجام چیزی جز آتش دوزخ نبوده و نیست.

إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ﴿٧٤﴾

﴿به استثنای بندگان مخلص خداوند﴾ یعنی: بجز کسانی که خداوند جل جلاله آنان را با توفیق بخشیدنشان به‌سوی ایمان و توحیدْ، برای خودش خالص گردانیده پس اینان نجات یابنده‌اند.

وَلَقَدۡ نَادَىٰنَا نُوحٞ فَلَنِعۡمَ ٱلۡمُجِيبُونَ ﴿٧٥﴾

﴿و به‌راستی نوح ما را ندا داد﴾ آن‌گاه که از قومش مأیوس شد. مراد از ندای وی، فریاد و استغاثه‌اش با این دعا بود: (رَبِّ إِنِّيْ مَغْلُوْبٌ فَانْتَصِرْ ۞ پروردگارا! من مغلوب هستم پس یاریم کن» [قمر/ ۱۰]. ﴿و چه نیک اجابت‌کننده بودیم﴾ یعنی: دعای او را به نیکوترین وجه اجابت کردیم و قومش را به وسیلهٔ طوفان هلاک گردانیدیم.

وَنَجَّيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥ مِنَ ٱلۡكَرۡبِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

﴿و او و اهلش را از اندوه بزرگ رهانیدیم﴾ مراد از اهلش: خانواده و اهل دین وی از کسانی هستند که با وی ایمان آورده بودند. به‌قولی: آنها هشتاد تن بودند. اندوه بزرگ: همانا غرق کردن است.

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُۥ هُمُ ٱلْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾

﴿و تنها نسل او را باقی گذاشتیم﴾ نه غیرآنان را زیرا خداوند ﷻ کافران را با دعای نوح علیه‌السلام هلاک گردانید و از آنان هیچ‌کسی باقی نماند و کسانی هم که با وی در کشتی بودند ــ چنان‌که نقل شده ــ مردند پس جز فرزندان و نسل و تبار وی هیچ‌کس دیگری باقی نماند لذا مردم همه از نسل نوح علیه‌السلام هستند. یادآور می‌شویم که نوح علیه‌السلام سه فرزند داشت به نامهای:

۱ ــ سام: که پدر اعراب و فارس و روم است.

۲ ــ حام: که پدر سیاه‌پوستان است.

۳ ــ یافث: که پدر ترکان، اهالی خزر و یأجوج و مأجوج از اقوام چین و ژاپن و مانند آنهاست.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي ٱلْآخِرِينَ ﴿٧٨﴾
سَلَٰمٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٧٩﴾

﴿و برای او میان آیندگان ثنایی نیک برجای گذاشتیم﴾ یعنی: در میان کسانی که بعد از نوح علیه‌السلام تا روز قیامت ــ از امّتها ــ می‌آیند، نام و آوازهٔ نیکو و ثنا و ستایشی خوب را ماندگار ساختیم. این ثنا و ستایش نیکو عبارت از این سخن است:

﴿سلام بر نوح در میان جهانیان﴾ یعنی: جهانیان پیوسته بر او ثنای نیک می‌گویند و برای او دعا کرده و درود و رحمت می‌فرستند و چون از او یاد کنند، می‌گویند: «نوح علیه‌السّلام». به‌قولی: این سلامی است از سوی خداوند ﷻ بر نوح. یعنی: سلام از جانب ما بر نوح در میان جهانیان باد!.

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٨٠﴾

﴿ما این گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم﴾ یعنی: ما کسی را که در سخن و عملش نیکوکار، به احسان و نیکوکاری معروف و بر آن پایدار و ثابت‌قدم باشد، این‌گونه پاداش می‌دهیم.

إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٨١﴾

﴿به راستی او از بندگان مؤمن ما بود﴾ یعنی: نوح علیه السلام بنده‌ای گرویده و مخلص برای خداوند جل جلاله بود.

ثُمَّ أَغۡرَقۡنَا ٱلۡأٓخَرِينَ ﴿٨٢﴾

﴿سپس دیگران را﴾ یعنی: کافران را ﴿غرق کردیم﴾ و از آنان هیچ نام و نشانی باقی نگذاشتیم.

۞ وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِۦ لَإِبۡرَٰهِيمَ ﴿٨٣﴾

﴿و بی‌گمان ابراهیم از شیعهٔ نوح بود﴾ یعنی: ابراهیم علیه السلام از اهل دین وی بود، بر راه و روش وی قرار داشت و از کسانی بود که با نوح علیه السلام در دعوت به سوی الله جل جلاله و یگانگی وی موافقت کرد. بیضاوی می‌گوید: «بعید نیست که شریعت این دو پیامبر اولی‌العزم الهی در همهٔ فروع دین، یا در غالب آنها، نیز یکی بوده باشد». نقل است که در میان نوح و ابراهیم علیهما السلام دوهزاروششصدوچهل سال فاصلهٔ زمانی بود و در این فاصله دو پیامبر دیگر آمدند که عبارت از هود و

صالح علیه‌السلام بودند. اصل کلمهٔ «شیعه» به معنی پیروان و یاران است و هر گروهی که بر امری گرد آمده و برآن متّفق شوند، آنها برای آن امر «متشیّع» هستند. امّا این کلمه بعد از شهادت سیّدنا علی رضی‌الله‌عنه بر پیروان مذهب «شیعه» اطلاق می‌شود.

إِذْ جَآءَ رَبَّهُۥ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٤﴾

﴿آن‌گاه که﴾ ابراهیم علیه‌السلام **﴿با قلبی سلیم به‌سوی پروردگار خود روی آورد﴾** قلب سلیم: دلی است که از شکّ و شرک پیراسته بوده و به منظور کسب رضای خدای عزّوجلّ، برای خلقش خیرخواه باشد. ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنه می‌گوید: «قلب سلیم دلی است که به لاالَهَ اِلاَّالله گواهی دهد».

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَاذَا تَعْبُدُونَ ﴿٨٥﴾
أَئِفْكًا ءَالِهَةً دُونَ ٱللَّهِ تُرِيدُونَ ﴿٨٦﴾

﴿چون﴾ ابراهیم علیه‌السلام **﴿به پدرش و قومش گفت﴾** سرزنش‌کنان و معترض **﴿چه چیزی را می‌پرستید؟﴾** آیا نمی‌دانید که این بتان بی‌جان قابل پرستش نیستند؟
﴿آیا به‌دروغ و دغل معبودانی را بجز الله می‌خواهید؟﴾ اِفْک: بدترین نوع دروغ است.

فَمَا ظَنُّكُم بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٨٧﴾

﴿پس گمانتان به پروردگار جهانیان چیست؟﴾ هنگامی که او را ملاقات کنید در حالی‌که غیر وی را پرستیده‌اید؟ به نظر شما او با شما چه خواهدکرد؟.

فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي ٱلنُّجُومِ ﴿٨٨﴾

فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ﴿٨٩﴾

﴿سپس نگاهی به ستارگان افگند و گفت: من بیمارم﴾ نقل است که: قوم ابراهیمعلیه‌السلام به علم نجوم دلبستگی‌ای داشتند پس ابراهیمعلیه‌السلام به آنان چنین وانمود کرد که از همان فنّ نجوم بهره می‌گیرد تا بر او عیب نگیرند. تعلّل ابراهیمعلیه‌السلام به این‌که بیمار است، تمهیدی برای این بود که علیه بتانشان برنامه‌ای را به‌اجرا گذارد تا این حجّت بر قومش که بتان شایستهٔ پُرستش نیستند، إلزام گردد. نقل است: در فردای روزی که ابراهیمعلیه‌السلام خود را بیمار وانمود کرد، قومش مراسم جشنی داشتند که همه در آن از شهر بیرون می‌رفتند پس ابراهیمعلیه‌السلام خواست تا خود را از آنها عقب کشیده و کار بتان را یکسره سازد، بدین جهت خود را به در بیماری زد.

مفسّران دربارهٔ نگریستن ابراهیمعلیه‌السلام به ستارگان گفته‌اند: نگاه ابراهیمعلیه‌السلام به ستارگان، به منظور تعظیم و تقدیس آنها نبود چنان‌که قومش این کار را می‌کردند بلکه هدف او این بود تا با این نگاه، در آنها این ذهنیّت را القا کند که او هم آنچه را که آنها دربارهٔ ستارگان می‌دانند، می‌داند و در امور خود بر ستارگان تکیه می‌کند. پس این نگاه وی صرفاً حیله‌ای بود که او اندیشید. یا قصد وی از این کار، تأمّل در کائنات و آسمان بود. چنان‌که قتاده می‌گوید: «اعراب برای شخصی که درحال تفکّر است و زمانی دراز در فکر و اندیشه فرو رفته، می‌گویند: نَظَرَ فِي النُّجُوْمِ ۞ در ستارگان نگریست»، یعنی: بسیار در فکر فرو رفت.

خلاصه این‌که: نگریستن ابراهیمعلیه‌السلام به ستارگان و این سخن وی که: «من بیمارم»، از باب «توریه» بود. یعنی: او از این سخن هدفی مخصوص به خود داشت ولی در عین حال خواست که آنها از آن چیز دیگری غیر از آنچه او اراده داشت، برداشت کنند تا بدین وسیله بتواند نقشهٔ خود را در مورد بتانشان به اجرا

گذارد. شایان ذکر است که دروغ‌گفتن به منظور «توریه» و «تعریض» مباح است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ فِی الْمَعَارِیضِ لَمَنْدُوحَةً عَنِ الْکَذِبِ ✿ بی‌گمان در سخنهای سربسته، گریزگاهی از دروغ است».

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِینَ ﴿۹۰﴾

﴿پس پشت کنان از او روی برتافتند﴾ یعنی: قوم ابراهیم علیه‌السلام **بعد از آن تعلّلش، او را تنها گذاشته و خود به مراسم عید خویش رفتند.**

فَرَاغَ إِلَىٰٓ ءَالِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿۹۱﴾
مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ ﴿۹۲﴾

﴿تا نهانی به‌سوی خدایانشان رفت﴾ رَاغَ: ابراهیم علیه‌السلام در غیاب قوم خود به‌سرعت و به‌طور نهانی به‌سوی معبودانشان رفت **﴿و گفت﴾** خطاب به آن بتان از روی استهزا و تمسخر: **﴿آیا چیزی نمی‌خورید؟﴾** یعنی: از غذایی که پرستشگرانتان برایتان ساخته و پیش شما نهاده، خود به جشن خویش رفته اند؟.
﴿شما را چه شده است که سخن نمی‌گویید؟﴾ ابراهیم علیه‌السلام می‌دانست که آنها جماداتی بیش نیستند و به سخن‌گفتن قادر نمی‌باشند.

فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًۢا بِٱلْيَمِينِ ﴿۹۳﴾

﴿پس با دست راست خویش بر سر آنها زدن گرفت﴾ و به قوّت و شدّت بر سر آنان می‌کوفت. دلیل زدنشان با دست راست این بود که قوّت و نیروی انسان در

دست راست وی بیشتر و زدن با آن شدیدتر است پس همهٔ بتانشان را خُرد و ریز کرد، جز بت بزرگ را. که تفصیل داستان در سورهٔ «انبیاء» گذشت.

فَأَقْبَلُوٓاْ إِلَيْهِ يَزِفُّونَ ﴿٩٤﴾

﴿پس شتابان به‌سوی او روی آوردند﴾ پرستشگران بتان چون به شهر آمده و و حال و روز معبودان خود را دیدند، شتابان به‌سوی ابراهیمعلیه‌السلام روی آوردند زیرا دانستند که او این کار را بر سر آنها آورده است!.

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ﴿٩٥﴾

وَٱللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

﴿گفت﴾ ابراهیمعلیه‌السلام ﴿آیا آنچه را که خود﴾ آنها را با دست خود ﴿می‌تراشید، می‌پرستید؟ با این‌که خدا شما و آنچه را که بر سر آنها کار می‌کنید، آفریده است؟﴾ یعنی: در حالی‌که خداوند جل جلاله همهٔ آنچه را که به‌طور کلّی می‌سازید و به عمل می‌آورید ــ که بتان تراشیدهٔ شما نیز از آن جمله‌اند ــ آفریده است؟. معنای: (مَا تَعْمَلُوْن ۞ آنچه می‌کنید) در اینجا، عمل تصویر، پیکرتراشی و مانند آن است.

اهل سنّت با این آیه استدلال می‌کنند بر این‌که «افعال»، آفریدهٔ خدای عزّوجلّ است ولی اکتساب آنها از بندگان می‌باشد و این عقیده، ابطال‌کنندهٔ مذهب «قدریه» و مذهب «جبریه» است. در حدیث‌شریف مرفوع آمده است: «خداوند آفرینندهٔ هر صنعتگری به‌همراه صنعت وی است».

قَالُواْ ٱبْنُواْ لَهُۥ بُنْيَـٰنًا فَأَلْقُوهُ فِى ٱلْجَحِيمِ ﴿٩٧﴾

﴿**گفتند: برای او بنایی برآورید و او را در آتش بیندازید**﴾ قوم ابراهیم علیه السلام در امر مجازات وی در میان خود مشورت کردند، سرانجام به این نتیجه رسیدند که برای ابراهیم علیه السلام چهاردیواری‌ای (کوره‌خانه‌ای) از سنگ بسازند و آن را از هیزم پر کنند آن‌گاه هیزم را برافروخته و او را در آتش افگنند.

فَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَسۡفَلِينَ ﴿٩٨﴾

﴿**پس در حق او کیدی را قصد کردند**﴾ یعنی: نیرنگ و بدسگالی‌ای را تنیدند؛ با افگندنش در آتش ﴿**ولی ماآنان را فرودست‌ترین گردانیدیم**﴾ زیرا پس از آن‌که ابراهیم علیه السلام را در آتش افگندند، آتش به فرمان ما بر او سرد و سلامتی‌بخش شد و کمترین تأثیر سوئی هم در او نکرد.

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهۡدِينِ ﴿٩٩﴾

﴿**و ابراهیم گفت: من به‌سوی پروردگارم رهسپارم**﴾ یعنی: من از سرزمین قوم خود که از روی تعصّب برای بتان، کفر به خدای سبحان و تکذیب پیامبرانش علیهم السلام، کردند آنچه کردند، به جایی هجرت می‌کنم که خدای من مرا به هجرت به‌سوی آن فرمان داده؛ و آن سرزمین شام است ﴿**زودا که مرا راه نماید**﴾ پروردگارم به جایی که قادر باشم فقط او را پرستش کنم.

این آیه دلیل بر وجوب هجرت از جایی است که انسان مؤمن به برپاداشتن شعایر دین خود در آنجا قادر نیست.

رَبِّ هَبۡ لِي مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٠٠﴾

﴿**پروردگارا! به من از شایستگان عطا کن**﴾ یعنی: به من فرزند صالحی عطا کن که مرا بر انجام طاعتت یاری کند و به جای قومم، در غربت مونسم باشد.

فَبَشَّرۡنَٰهُ بِغُلَٰمٍ حَلِيمٖ ﴿۱۰۱﴾

﴿**پس او را به پسری بردبار مژده دادیم**﴾ که بزرگ می‌شود و در بزرگی حلیم و بردبار می‌گردد. لذا این بشارت، دلالت بر آن دارد که ابراهیم علیه السلام به فرزند پسری مژده داده شد که این فرزند باقی می‌ماند تا پخته‌سال و بزرگ شده و در آن سنّ و سال، به وصف حلم و بردباری موصوف گردد.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این فرزند، اسماعیل علیه السلام است زیرا او اوّلین پسری است که ابراهیم علیه السلام به آن مژده داده شد و او ـ به‌اتّفاق مسلمین و اهل کتاب ـ از اسحاق علیه السلام بزرگتر است بلکه در نصّ کتابشان است که ابراهیم علیه السلام در زمان تولّد اسماعیل علیه السلام، هشتادوشش سال و در زمان تولّد اسحاق علیه السلام نودونُه سال داشت».

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعۡيَ قَالَ يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلۡمَنَامِ أَنِّيٓ أَذۡبَحُكَ فَٱنظُرۡ مَاذَا تَرَىٰۚ قَالَ يَٰٓأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُۖ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿۱۰۲﴾

﴿**پس وقتی آن طفل به آن سنّی رسید که با پدر خود کار و کوشش تواند کرد**﴾ یعنی: چون اسماعیل علیه السلام جوان شد و در کار و کوشش به‌پای پدرش ابراهیم علیه السلام رسید، به‌طوری که می‌توانست با او در کارها و نیازمندیهایش کمک کند. مقاتل می‌گوید: «یعنی: چون به سنّی رسید که می‌توانست همراه پدرش راه برود». فرّاء

می‌گوید: «اسماعیل در آن هنگام پسری سیزده‌ساله بود»، آری! در آن وقت: **﴿ابراهیم گفت: ای پسرک من! هرآینه من در خواب چنین می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم﴾** و رؤیای انبیاعلیهم‌السلام حقّ است و کارهایشان به فرمان خداوند جلّ جلاله می‌باشد **﴿پس ببین در این کار چه به‌نظرت می‌آید؟﴾** ابراهیم‌علیه‌السلام به فرزندش اسماعیل‌علیه‌السلام گفت: کار این است که من به ذبح تو فرمان یافته‌ام پس درنگر که چه می‌بینی؟ دلیل این‌که ابراهیم‌علیه‌السلام در این مورد با اسماعیل‌علیه‌السلام مشورت کرد، این بود تا صبر و شکیبایی وی دربرابر فرمان الهی را بداند، در غیرآن، رؤیای انبیا علیهم‌السلام وحی است و امتثال آن لازم می‌باشد **﴿گفت: پدرجان! آنچه فرمانت داده‌اند﴾** در مورد ذبح من **﴿انجام بده﴾** و عملی کن **﴿ان شاءالله مرا از شکیبایان خواهی‌یافت﴾** بر ذبح، یا بر قضای پروردگار متعال.

به قولی: ابراهیم‌علیه‌السلام شب «ترویه» در خواب دید که گوینده‌ای به وی می‌گوید: «خداوند جلّ جلاله تو را به ذبح فرزندت فرمان می‌دهد». پس چون صبح دمید، در این اندیشه فرورفت که آیا این خواب از جانب خداوند جلّ جلاله است، یا از سوی شیطان؟ باز چون شب فرارسید، بار دیگر خوابی مانند آن دید، دراین هنگام متیقّن شد که آن خواب از جانب خدای سبحان است. سپس در شب سوم نیز خوابی مانند آن دید پس در این هنگام بر ذبح فرزندش مصمّم گردید. بدین جهت، این ایّام سه گانه را ایّام «ترویه»، «عرفه» و «نحر» یعنی: «تفکّر»، «شناخت» و «قربانی» نامیدند.

البتّه فرزندی که ابراهیم‌علیه‌السلام به ذبح آن مأمور شد، اسماعیل‌علیه‌السلام است زیرا بشارت به پسری حلیم، مربوط به وی می‌باشد و بیان ذبح وی نیز به‌دنبال این بشارت آمده است، سپس بعد از بیان اینهاست که در آیهٔ (۱۱۲) بشارت به تولّد اسحاق مطرح می‌شود. همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند، ذبیح اسماعیل‌علیه‌السلام است نه اسحاق‌علیه‌السلام، این است که در تورات آمده است: «ای ابراهیم! فرزند آغازین یکدانهٔ خود اسحاق را ذبح کن». در حالی که اسحاق فرزند آغازین

ابراهیم علیه السلام و فرزند یکدانهٔ وی نیز نبود بلکه فرزند آغازین و یکدانهٔ وی اسماعیل علیه السلام بود پس ملاحظه می‌شود که کلمهٔ «اسحاق» از افزوده‌های اهل کتاب و تحریف‌های آنان است. و چون ابراهیم علیه السلام فرزندش را برای ذبح آماده کرد و از خدای خویش اطاعت نمود، حق تعالی به وی فرزند دیگری نیز ارزانی کرد که همان اسحاق علیه السلام است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «گروهی از اهل علم برآنند که ذبیح اسحاق علیه السلام است... امّا من گمان نمی‌کنم که این برداشت، جز از منابع علمای اهل کتاب، از جای دیگری نشأت گرفته باشد... زیرا یهودیان با اعراب بر سر این فضل که پدرشان اسماعیل علیه السلام ذبیح خدا باشد، حسد ورزیدند لذا در توَرات دست برده و کلمهٔ اسحاق را بدان افزودند، همان گونه که در روایات تاریخی و حتّی در بعضی از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نیز دست بردند تا بدانجا که این‌گونه برداشت میان بعضی از صحابه نیز سرایت کرد.

همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند: ذبیح، اسماعیل علیه السلام است، این فرمودهٔ رسول‌اکرم صلی الله علیه و سلم است: «أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْن ✿ من فرزند دو ذبیح هستم». که یکی از آنها جدّشان اسماعیل علیه السلام و دیگری پدرشان عبدالله است؛ زیرا عبدالمطّلب نذر کرده بود که چنانچه خداوند متعال برایش حفر چاه زمزم را آسان سازد، یا فرزندان او را به ده تن برساند، یکی از فرزندانش را قربانی نماید. پس چون خداوند جل جلاله کار حفر زمزم را بر وی آسان ساخت، میان فرزندانش قرعه انداخت که یکی از آنها را ذبح کند و قرعه به‌نام عبدالله برآمد. سرانجام به جای ذبح عبدالله، صد شتر فدیه داد.

فَلَمَّآ أَسۡلَمَا وَتَلَّهُۥ لِلۡجَبِينِ ﴿١٠٣﴾

﴿پس وقتی هردو، تن دردادند﴾ یعنی: چون ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام تسلیم امر

خدای سبحان شده و به فرمانش گردن نهادند و کار خود را به او سپردند زیرا یکی از آنها خودش و دیگری فرزندش را به خداوند ﷻ تسلیم کرد؛ ﴿**و پسر را به پیشانی بر خاک افگند**﴾ یعنی: ابراهیم، اسماعیل علیهما السلام را بر چهره‌اش به خاک افگند تا در هنگام ذبح چهره‌اش را نبیند که مبادا قلبش بر فرزند دلبندش به رقّت آید. یادآور می‌شویم؛ محلّی که ابراهیم علیه السلام خواست تا فرزندش را در آن ذبح کند، قربانگاه منی در محلّ رمی جمرات بود. به‌قولی: این محلّ در شام بود.

وَنَٰدَيۡنَٰهُ أَن يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ ﴿١٠٤﴾

قَدۡ صَدَّقۡتَ ٱلرُّءۡيَآۚ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿١٠٥﴾

﴿**و او را ندا دادیم**﴾ ابراهیم، اسماعیل علیهما السلام را برای ذبح خوابانده بود که دراین اثنا فرشته‌ای به فرمان پروردگار او را از پشت سر کوه ندا داد: ﴿**که ای ابراهیم! رؤیای خود را راست ساختی**﴾ و آن را به حقیقت و راستی پیوستی. خداوند ﷻ ابراهیم علیه السلام را به‌صرف عزمش بر ذبح فرزندش ـ هرچند که او را ذبح نکرد ـ راست کنندهٔ رؤیایش معرّفی کرد زیرا او تمام مقدّمات کار ذبح را فراهم کرد و عملاً هم آنچه راکه در امکان وی بود، در این راستا انجام داد ﴿**ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم**﴾ با رهاساختن آنها از سختی، به سلامت نگه‌داشتن آنها از محنتها و پدیدارساختن گشایش برای آنها با فرّج بعد از شدّت.

إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡبَلَٰٓؤُاْ ٱلۡمُبِينُ ﴿١٠٦﴾

﴿**بی‌گمان این ماجرا آزمونی آشکار است**﴾ و پیروزی ابراهیم علیه السلام در آن نیز آشکار است، چراکه خدای سبحان با فرمان ذبح فرزندش، او را در اطاعت

خویش امتحان کرد و او از این امتحان پیروز بیرون آمد.

وَفَدَيْنَٰهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ ﴿١٠٧﴾

﴿**و او را به قربانی بزرگی فدیه دادیم**﴾ خداوند ﷻ قوچی بزرگ‌جثّه و فربه را برای ابراهیم علیه السلام از آسمان فرو فرستاد و ابراهیم علیه السلام او را درعوض فرزندش اسماعیل علیه السلام ذبح کرد. سنّت در قربانی نیز این است که قربانی چاق و فربه باشد.

باید دانست که نزد جمهور علما قربانی برای واجد شرایط آن سنّت است امّا ابوحنیفه می‌گوید: «قربانی بر اشخاص مقیم متمکّن از اهالی شهرها واجب است و بر مسافر واجب نیست». همچنین احناف با این آیه بر اثبات این حکم استدلال کرده‌اند که: اگر کسی نذر کرد که فرزندش را ذبح کند، بروی ذبح گوسفندی لازم می‌شود.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي ٱلْأَخِرِينَ ﴿١٠٨﴾

سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ ﴿١٠٩﴾

﴿**و میان آیندگان برای او ثنای نیک به‌جای گذاشتیم**﴾ یعنی: برای ابراهیم علیه السلام در میان امّتهایی که پس از وی می‌آیند، نام و آوازهٔ نیک باقی گذاشتیم ﴿**سلام بر ابراهیم**﴾ سلام: ثنا و ستایش نیکو و پسندیده است.

كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١١٠﴾

﴿**نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم**﴾ تفسیر نظیر آن در آیهٔ (۱۰۵) گذشت.

إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿١١١﴾

﴿در حقیقت او از بندگان با ایمان ما بود﴾ یعنی: ابراهیم علیه السلام از کسانی بود که حقّ عبودیّت را گزارده و در ایمان به خدا جل جلاله و توحید وی، ثابت‌قدم و پایدار بودند و دلیل نیکوکاری وی همین امر است.

وَبَشَّرۡنَٰهُ بِإِسۡحَٰقَ نَبِيّٗا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١١٢﴾

﴿و او را به اسحاق که پیامبری از صالحان است، بشارت دادیم﴾ یعنی: ابراهیم علیه السلام را به فرزند دیگری که هم پیامبر و هم از شایستگان است، به‌عنوان پاداشی بر طاعت وی برای خدای عزّوجلّ در ذبح یگانه‌فرزندش اسماعیل علیه السلام، بشارت دادیم. چنان‌که گفتیم، این آیه نیز دلیل بر آن است که ذبیح اسماعیل علیه السلام بود.

وَبَٰرَكۡنَا عَلَيۡهِ وَعَلَىٰٓ إِسۡحَٰقَۚ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحۡسِنٞ وَظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ مُبِينٞ ﴿١١٣﴾

﴿و به ابراهیم و اسحاق برکت دادیم﴾ با پی‌درپی‌فرستان نعمتهای خویش بر آن دو. به‌قولی مراد این است که: فرزندان آن دوتن را بسیار گردانیدیم، به‌طوری که بیشتر انبیا علیهم السلام از نسل اسحاق هستند، همچون ایوب و شعیب علیهما السلام **﴿و از زادوولد آن دو، برخی نیکوکار و برخی آشکارا به خود ستمکار بودند﴾** خداوند متعال با این جمله، به بیان این حقیقت می‌پردازد که بودن نسل انسانها از این عنصر و نژاد شریف و از این دودمان مبارک، هیچ سود و نفعی به‌حالشان ندارد بلکه آنچه برایشان سودمند است، اعمال خودشان می‌باشد، نه نسب و نژاد پدرانشان چنان‌که

یهود و نصاری نیز ـ باوجود آن‌که از تبار اسحاق هستند ـ لیکن به این ورطهٔ آشکار از گمراهی و فساد درافتاده‌اند.

در اینجا داستان ابراهیم علیه السلام به پایان می‌رسد. البتّه داستان وی حاوی درسهای بسیار بزرگی از دروس توحید می‌باشد و اوّلین انها این درس است که: مقتضای توحید، طاعت الهی در هر امری است؛ هر چند آن امر، دشوار باشد.

وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ﴿١١٤﴾

﴿و در حقیقت، ما بر موسی و هارون منّت نهادیم﴾ با برگزیدنشان به نبوّت و بخشیدن غیر آن از منافع دینی و دنیوی به ایشان.

وَنَجَّيْنَٰهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ ٱلْكَرْبِ ٱلْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾
وَنَصَرْنَٰهُمْ فَكَانُوا۟ هُمُ ٱلْغَٰلِبِينَ ﴿١١٦﴾
وَءَاتَيْنَٰهُمَا ٱلْكِتَٰبَ ٱلْمُسْتَبِينَ ﴿١١٧﴾
وَهَدَيْنَٰهُمَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٨﴾

﴿و آن دو و قومشان﴾ بنی‌اسرائیل ﴿را از اندوه بزرگ﴾ که استعباد و بردگی فرعون بود و به‌قولی: از اندوه غرق ﴿نجات دادیم﴾ در حالی که فرعون و قومش را غرق کردیم و به هلاکت رسانیدیم.

﴿و یاریشان دادیم تا ایشان بودند که پیروز شدند﴾ بر فرعون و قومش.

﴿و به آن دو کتابی مستبین دادیم﴾ که مراد از آن: کتاب تورات است. مُسْتَبِيْن: یعنی: روشن و آشکار و رسا و بلیغ در بیان خویش.

﴿و آنان را به راه راست هدایت کردیم﴾ در کردار و عمل، که دین اسلام است: زیرا اسلام دین واحد خدای عزّوجلّ و یگانه راهی است که انسان راهیافته را به مقصد و مطلوب نهایی می‌رساند.

وَتَرَكۡنَا عَلَيۡهِمَا فِي ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿١١٩﴾
سَلَٰمٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ﴿١٢٠﴾

﴿و برایشان میان آیندگان﴾ یعنی: میان امّتهای واپسین ﴿نام نیک﴾ و ثنا و صفت ستوده ﴿به جای گذاشتیم﴾ که تا جهان باقی است، از ایشان به نیکی یاد می‌شود.
﴿سلام بر موسی و هارون﴾ یعنی: سلام از سوی ما و از سوی فرشتگان و انس و جن تا همیشهٔ ایّام بر ایشان باد.

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿١٢١﴾
إِنَّهُمَا مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿١٢٢﴾

﴿ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم زیرا آن دو از بندگان مؤمن ما بودند﴾ تفسیر نظیر این دو آیه در همین سوره گذشت.

وَإِنَّ إِلۡيَاسَ لَمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿١٢٣﴾

﴿و به راستی الیاس از پیامبران بود﴾ الیاس علیه السلام پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل است. ابن‌کثیر دربارهٔ وی دو رأی را نقل می‌کند: «اوّل این‌که او همان

ادریس علیه السلام است. دوم این‌که او الیاس فرزند نسی فرزند فنحاص است که خداوند ﷻ او را بعد از حزقیل نبی علیه السلام در میان بنی‌اسرائیل به نبوّت برانگیخت آن‌گاه که آنان بتی به‌نام «بعل» را به پرستش گرفته بودند و الیاس آنان را به‌سوی توحید حق تعالی فراخواند و از پرستش ماسوای آن نهی کرد».

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾

﴿**آن‌گاه که به قوم خود گفت: آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟**﴾ یعنی: آیا از خدای عزّوجلّ پروا نمی‌دارید تا فقط او را به پرستش گرفته و از منهیّاتش ـ مانند شرک و معاصی ـ دست بردارید.

أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ ٱلْخَٰلِقِينَ ﴿١٢٥﴾

﴿**آیا بعل را می‌پرستید؟**﴾ بعل نام بتی است که مردم شام در عصر الیاس علیه السلام آن را می‌پرستیدند و سپس پرستش آن به میان بنی‌اسرائیل نیز سرایت کرد. به‌قولی: «بعل» به‌معنای پروردگار است. یعنی: آیا بتی را به پروردگاری گرفته و آن را می‌پرستید؟ و «بعلبك» در لبنان منسوب به این بت می‌باشد ﴿**و بهترین آفرینندگان را وا می‌گذارید؟**﴾ یعنی: پرستش خدای متعالی را وا می‌گذارید که شما را آفرید و به بهترین شکل و هیأت صورت‌نگاریتان کرد در حالی‌که او بهترین آفرینندگان و بهترین صورت‌نگاران است؟.

ٱللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ ءَابَآئِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٢٦﴾

﴿**الله را که پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست وامی‌گذارید؟**﴾ یعنی:

فقط حق تعالی است که بعد از آن‌که هم شما و هم اجدادتان را از کتم عدم آفرید، شما را به نعمتهای خویش می‌پروراند پس فقط اوست که سزاوار پرستش می‌باشد.

فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿۱۲۷﴾

﴿**پس او را دروغگو شمردند. قطعاً آنها احضار می‌شوند**﴾ یعنی: آنها به‌سبب دروغگوشمردن الیاس علیه‌السلام، قطعاً در عذاب احضار می‌شوند.

إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿۱۲۸﴾

﴿**جز بندگان مخلص خداوند**﴾ یعنی: فقط کسانی از قوم الیاس علیه‌السلام از عذاب می‌رهند که به حق تعالی مؤمن بوده و عبودیّت و پرستش را تنها برای او خالص ساخته باشند.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي ٱلْآخِرِينَ ﴿۱۲۹﴾

سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِلْ يَاسِينَ ﴿۱۳۰﴾

﴿**و برای او در میان آیندگان نام نیک به‌جای گذاشتیم**﴾ یعنی: برای الیاس علیه‌السلام در میان اُمّت‌های بعد از وی، نام و آوازهٔ نیک باقی گذاشتیم.

﴿**سلام بر الیاسین**﴾ مراد از «الیاسین» الیاس است و «یا» و «نون» به آن اضافه شده است، چراکه اسمی اعجمی است. و نظیر آن است: طور «سینا» و طور «سینین». در قرائت دیگری آمده است: «سَلامٌ عَلَى آلِ یاسین» یعنی: سلام بر او و بر اهل دینش که به پیام حقّش ایمان آوردند.

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١٣١﴾

إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣٢﴾

﴿هرآینه ما نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم زیرا او از بندگان با ایمان ما بود﴾ تفسیر نظیر این دو آیه نیز گذشت.

وَإِنَّ لُوطًا لَّمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٣﴾

﴿و در حقیقت لوط از پیامبران بود﴾ او لوط فرزند هاران (برادر ابراهیم عليه السلام) فرزند تارح بود که به ابراهیم عليه السلام ایمان آورد و خداوند جل جلاله او را به‌سوی اهالی شهر «سدوم» به پیامبری فرستاد.

إِذْ نَجَّيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥٓ أَجْمَعِينَ ﴿١٣٤﴾

إِلَّا عَجُوزًا فِي ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿١٣٥﴾

﴿آن‌گاه که او و خانواده‌اش را همگی نجات دادیم، جز پیرزنی که از باقی‌ماندگان بود﴾ در عذاب و او همسر لوط عليه السلام بود.

ثُمَّ دَمَّرْنَا ٱلْـَٔاخَرِينَ ﴿١٣٦﴾

﴿سپس دیگران را هلاک ساختیم﴾ یعنی: باقی‌ماندگان از قومش را که به او ایمان نیاورده بودند، با عذاب خویش نابود ساختیم.

وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ ﴿۱۳۷﴾

﴿و در حقیقت شما بر آنان بامدادان گذر می‌کنید﴾ مخاطب این آیه مردم مکّه‌اند. یعنی: ای مردم مکّه! شما بامدادان بر منازل کسانی که آثار عذاب در آنها موجود است، در سفرهای خویش به‌سوی شام گذر می‌کنید؟ زیرا شهر «سَدوم» بر سر راهشان به‌سوی شام قرارداشت.

وَبِٱلَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۳۸﴾

﴿و شامگاهان نیز﴾ بر منازلشان گذر می‌کنید؛ در هنگام رفت‌وآمدتان به‌سوی شام ﴿پس آیا تعقل نمی‌کنید؟﴾ در آنچه که در دیارشان از آثار عذاب الهی می‌بینید تا از سرنوشتی همانند سرنوشت آنان بیمناک باشید؟.

ابن‌کثیر می‌گوید: «خدای عزّوجلّ شهرشان را به دریاچهٔ گندیده و متعفّنی تبدیل کرد که منظری بس زشت و آبی بس بدبو و بدمزّه دارد، که این دریاچه، به‌نام «بحیرهٔ لوط» مشهور است و نزدیک شرق اردن قراردارد». نسفی می‌گوید: «داستان لوط و یونس به سلام‌گفتن بر آنها ختم نشد زیرا خداوند ﷻ در آخر سوره بر همهٔ پیامبران علیهم‌السلام سلام فرستاده است پس به آن اکتفا گردید».

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿۱۳۹﴾

این ششمین و آخرین داستان در این سوره است: ﴿و در حقیقت یونس از زمرهٔ پیامبران بود﴾ یونس: همان ذوالنّون فرزند متّی است. او ظاهراً از پیامبران بنی‌اسرائیل بود که خداوند ﷻ او را به‌سوی شهری بزرگ فرستاد تا آنان را به‌سوی حق فراخوانَد و آنان اهالی شهر «نینوی» از سرزمین «موصل» بودند.

مفسّران می‌گویند: «یونس علیه السلام به قومش عذاب الهی را وعده داده بود و چون عذاب از آنان به تأخیر افتاد، بی‌اذن پروردگارش از میانشان بیرون شد و مانند غلامی که از مولایش گریخته باشد، قصد سفر دریا کرده و سوار کشتی گردید، بدین جهت، در آیهٔ بعدی به «گریزنده» موصوف گشت.

إِذۡ أَبَقَ إِلَى ٱلۡفُلۡكِ ٱلۡمَشۡحُونِ ﴿۱۴۰﴾

﴿آن‌گاه که به‌سوی کشتی گرانبار بگریخت﴾ اصل إِبَاقْ: گریختن غلام از نزد مولای خویش است و چون گریختن او از قومش بی‌اذن پروردگار بود، به این وصف موصوف شد.

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلۡمُدۡحَضِينَ ﴿۱۴۱﴾

﴿پس با هم قرعه انداختند﴾ یعنی: سرنشینان کشتی میان همدیگر قرعه انداختند تا از بیم غرق‌شدن کشتی به‌سبب گرانباری، برخی از آنان خود را به دریا افگنند و کشتی سبک گردد ﴿و او از مغلوبان شد﴾ یعنی: یونس علیه السلام در قرعه‌کشی مغلوب شد و بنابراین، او را به دریا انداختند.

فَٱلۡتَقَمَهُ ٱلۡحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٞ ﴿۱۴۲﴾

﴿پس او را ماهی﴾ نهنگ ﴿فرو بلعید و او درخور ملامت بود﴾ یعنی: کاری کرده بود که موجب سرزنش و ملامت بود زیرا بی‌اذن پروردگارش به‌سوی دریا رفت و سوار کشتی شد. آری! چون خود را در آب انداخت، ماهی او را فروبلعید.

فَلَوْلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلْمُسَبِّحِينَ ﴿۱۴۳﴾

لَلَبِثَ فِى بَطْنِهِۦٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۴۴﴾

﴿**پس اگر او از زمرهٔ تسبیح‌گویان نبود**﴾ یعنی گر یونس علیه السلام از ذکرکنندگان خدا جل جلاله یا از نمازگزاران برای وی نبود، یا از تسبیح‌گویان برایش در شکم ماهی نبود؛ با این دعایش: (لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ) [الانبیاء/۷۸]؛ ﴿**قطعاً در شکم آن ماهی تا روزی که مردم برانگیخته شوند، باقی می‌ماند**﴾ یعنی: قطعاً شکم ماهی تا روز قیامت گور وی می‌شد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «دعای ذوالنّون در شکم ماهی (لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ) بود، هرگز هیچ مسلمانی به آن در امری دعا نمی‌کند، جز این‌که دعایش مورد اجابت قرار می‌گیرد».

فَنَبَذْنَـٰهُ بِٱلْعَرَآءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿۱۴۵﴾

﴿**پس او را به کرانهٔ بی‌گیاه افکندیم**﴾ عَراء: مکانی خالی از بنا و گیاه است. به قولی: او بر کرانهٔ دجله و به‌قولی‌دیگر: بر کرانهٔ سرزمین یمن افکنده شد و خدا جل جلاله داناتر است ﴿**درحالی‌که بیمار بود**﴾ خداوند متعال به ماهی فرمان داد پس ماهی او را درحالی از دهانش به ساحل افگند و از شکمش به بیرون پرتاب کرد که او بر اثر فشار بلعیدن ماهی، بیمار بود و پوست بدنش از میان رفته بود. ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «او چون جوجهٔ بی‌پری گشته بود که از بیضه بیرون می‌آید». سُدّی می‌گوید: «او چون نوزادی که تازه متولّد می‌شود، از شکم ماهی بیرون آمد». در **حدیث‌شریف** مرفوع به روایت انس‌بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چون به یونس پیامبر علیه السلام معلوم شد که خداوند جل جلاله را در شکم ماهی با این کلمات بخواند، این دعای او ناله کشان به‌سوی عرش بالا رفت.

فرشتگان گفتند: پروردگارا! این صدایی است ضعیف و شناخته‌شده از دیاری دوردست و ناشناخته. خداوند ﷻ فرمود: آیا صاحب این صدا را نمی‌شناسید؟ گفتند: پروردگارا! او کیست؟ خدای عزّوجلّ فرمود: بنده‌ام یونس است. گفتند: بنده‌ات یونسی که هنوز هم برای او عمل پذیرفته‌شده و دعای مستجاب به آسمان برداشته می‌شود؟! پروردگارا! آیا بر وی به سبب آنچه که در آسوده‌حالی انجام می‌داد، رحم نمی‌کنی تا در هنگام گرفتاری وی به چنگال بلا، نجاتش دهی؟ خداوند ﷻ فرمود: چرا؛ بر وی رحم می‌کنم. پس ماهی را فرمان داد و ماهی او را به کرانهٔ بی‌گیاه افگند».

وَ أَنبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّن يَقْطِينٍ ﴿١٤٦﴾

﴿و بر بالای سرِ او درختی از نوع کدوبن رویانیدیم﴾ تا بر سر وی سایه افگند و چنین بود که آرام آرام گوشت بدن یونس علیه السلام سخت شد و موی تنش رویید. یقطین: درخت کدو از گونه‌ای به‌نام «قرع» است. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «خداوند ﷻ برای یونس بزی وحشی را برگماشت که از خاروخاشاک زمین می‌خورد و هر صبح و شام نزد یونس آمده میان هر دو پای خویش را بر او می‌گشود و او را از شیر خویش سیر و سیراب می‌ساخت تا آن‌که پوست تن وی رویید و حالش بهبود یافت». در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ کدو را دوست داشتند و می‌فرمودند: «این درخت برادرم، یونس است». ابن‌کثیر می‌گوید: «فواید کدو بسیار است، از جمله:

ـ سرعت رویش آن.

ـ سایه‌افگندن برگهای آن به‌سبب بزرگی و طراوت و نرمی‌ای که دارد.

ـ این‌که مگس به آن نزدیک نمی‌شود.

ـ این‌که میوهٔ آن تغذیهٔ نیکو دارد.



ـ این‌که خام و پخته با مغز و پوست خورده می‌شود ».

وَأَرۡسَلۡنَٰهُ إِلَىٰ مِاْئَةِ أَلۡفٍ أَوۡ يَزِيدُونَ ﴿١٤٧﴾

﴿ **و او را به‌سوی صدهزار نفر یا بیشتر از آن** ﴾ یعنی: بلکه به سوی بیشتر از صد هزار نفر ﴿ **فرستادیم** ﴾ و آنها قوم یونس علیه‌السلام بودند که او از نزدشان به‌سوی دریا گریخت و بعد از گریختن وی، همین اتّفاقی برایش افتاد که خداوند متعال در این آیات برای ما حکایت کرده است و قوم وی اهالی نینوی از سرزمین موصل بودند. پس یونس علیه‌السلام قبل از آن‌که به‌سوی دریا بگریزد و بعد از آن نیز، فرستادهٔ پروردگار عزّوجلّ بود.

فَـَٔامَنُواْ فَمَتَّعۡنَٰهُمۡ إِلَىٰ حِينٖ ﴿١٤٨﴾

﴿ **پس ایمان آوردند و تا چندی برخوردارشان کردیم** ﴾ یعنی: بعد از آن‌که قوم یونس علیه‌السلام نشانه‌های نبوّت وی را مشاهده کردند، به او ایمان آوردند و خدای عزّوجلّ هم آنان را در دنیا تا هنگام به‌سررسیدن اجل‌ها و به‌نهایت‌رسیدن عمرهایشان، بهره‌مند گردانید.

فَٱسۡتَفۡتِهِمۡ أَلِرَبِّكَ ٱلۡبَنَاتُ وَلَهُمُ ٱلۡبَنُونَ ﴿١٤٩﴾

﴿ **پس** ﴾ ای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم! ﴿ **از مشرکان جویا شو** ﴾ و از آنان بپرس که: ﴿ **آیا پروردگارت را دختران و خودِ آنان را پسران است؟** ﴾ یعنی: بر فرض این‌که پندارشان در انتساب فرزند به خدای سبحان درست باشد، چگونه آنان جنس ادنی را ـ که به پندارشان دخترانند ـ به خدا علیه‌السلام و جنس اعلی و اولی را ـ که به پندارشان

پسرانند ـ به خود نسبت می‌دهند؟ آیا این منتهای جهل و حماقت نیست؟.

أَمْ خَلَقْنَا ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ إِنَٰثًا وَهُمْ شَٰهِدُونَ ﴿١٥٠﴾

سپس خداوند ﷻ از سخن اوّل به‌سوی آنچه که شدیدتر از آن است، برگشته و می‌فرماید: ﴿**یا ما فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند؟**﴾ یعنی: چگونه فرشتگان را مادینه می‌پندارند در حالی‌که آنان در هنگامی که ما فرشتگان را آفریدیم، حاضر نبوده‌اند؟ به این ترتیب، خدای سبحان به بیان این حقیقت می‌پردازد که چنین چیزی جز از طریق مشاهده دانسته نمی‌شود و آنان شاهد آفرینش فرشتگان نبوده‌اند پس نه دلیلی سماعی بر قولشان وجود دارد و نه دلیلی عقلی تا در نتیجه، آنها بتوانند دریافت آن را به عقلهایشان نسبت دهند.

أَلَآ إِنَّهُم مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ﴿١٥١﴾

وَلَدَ ٱللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿١٥٢﴾

﴿**هش دار که اینان از سر تهمتشان قطعاً خواهند گفت: خدا فرزند آورده! در حالی که آنها قطعاً دروغگویند**﴾ و این سخنشان فقط از سر دروغ و افتراء سرزده است، بی آن‌که دلیل و یا حتّی شبهۀ دلیلی بر این سخنشان وجود داشته باشد پس بی‌گمان خداوند ﷻ نه فرزند آورده و نه از کسی زاده است.

أَصْطَفَى ٱلْبَنَاتِ عَلَى ٱلْبَنِينَ ﴿١٥٣﴾

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿١٥٤﴾

﴿آیا خدا دختران را بر پسران برگزیده است؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟﴾ یعنی: آیا او دختران را بر پسران برگزیده و برتری داده است؟ با این‌که پسران بر طبق داوری‌ها و باوریهای شما بهترین دو جنس هستند؟ پس اگر برای حق تعالی فرزندی بود، قطعاً می‌باید پسران را برمی‌گزید زیرا او بر إعمال آنچه که اراده کند، قادر است پس این پندار شما نادرست است و او از آنچه می‌گویید، پاک و منزّه می‌باشد.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٥﴾

﴿آیا متذکّر نمی‌شوید؟﴾ یعنی: آیا در آنچه گفتیم، تأمّل نمی‌کنید و نمی‌اندیشید تا بطلان سخن خویش را دریابید؟.

أَمْ لَكُمْ سُلْطَٰنٌ مُّبِينٌ ﴿١٥٦﴾

فَأْتُوا۟ بِكِتَٰبِكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿١٥٧﴾

﴿یا حجتی آشکار دارید﴾ بر آنچه که می‌گویید؟ **﴿پس اگر راست می‌گویید﴾** در این ادّعای خود **﴿کتابتان را بیاورید﴾** یعنی: کتابی نازل شده از آسمان را بیاورید که دربرگیرندهٔ چنین حجّتی بوده و این حجّت را برای شما ثابت گرداند زیرا آنچه می‌گویید، نمی‌تواند تکیه‌گاه عقلی داشته باشد بلکه عقل به‌طور کلّی آن را جایز نمی‌داند.

وَجَعَلُوا۟ بَيْنَهُۥ وَبَيْنَ ٱلْجِنَّةِ نَسَبًا ۚ وَلَقَدْ عَلِمَتِ ٱلْجِنَّةُ

إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿۱۵۸﴾

﴿و میان خدا و جنیان پیوندی انگاشتند﴾ جِنَّه: جنّیانند. مجاهد گفته است: «آنان شاخه‌ای از شاخه‌های فرشتگانند که برایشان (جنَّه) گفته می‌شود». قتاده و کلبی گفته‌اند: «یهودیان ــ که خدای سبحان لعنتشانَ کند ــ گفتند: خداوند با جنّیان پیوند خویشاوندی برقرار کرده است و فرشتگان از فرزندان این خویشاوندی‌اند». به‌قولی: این سخن قبایل کنانه و خزاعه بود که گفتند: خداوند از اشراف جنّ خواستگاری کرد و آنان از دختران سرآمد و شریف خود به او تزویج کردند پس فرشتگان دختران خدا از نسل دختران اشراف جنّ‌اند». برتر است خدای سبحان از آنچه می‌گویند.

﴿و حال آن‌که جنّیان به‌خوبی دانسته‌اند که خودشان احضار خواهند شد﴾ یعنی: جنّیان دانسته‌اند که کفّار گویندۀ این سخن، در دوزخ احضار شده و در آن به‌سبب دروغ و افترای خویش عذاب می‌شوند. همچنین احتمال دارد که معنی این باشد: جنّیان می‌دانند که خداوند ﷻ خود آنان را به‌زودی برای حساب حاضر می‌کند، در حالی که اگر در میان او و آنان پیوندی از پیوندها وجو می‌داشت، هرگز آنان را برای این کار احضار نمی‌کرد.

سُبْحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۱۵۹﴾

﴿خدا منزّه است از آنچه در وصف می‌آورند﴾ به‌دروغ و بهتان؛ از نسبت‌دادن فرزند برای او.

إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿۱۶۰﴾

﴿به استثنای بندگان مخلص خداوند﴾ یعنی: لیکن بندگان مخلص خداوند ﷻ از این‌که او را به چیزی از اوصاف ناشایست وصف نمایند، بیزار و برکنارند بلکه بیان مخلصان مطابق واقع است.

فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ﴿١٦١﴾
مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ بِفَـٰتِنِينَ ﴿١٦٢﴾
إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ ٱلْجَحِيمِ ﴿١٦٣﴾

﴿در حقیقت‌شما﴾ ای کافران ﴿و آنچه که می‌پرستید﴾ از بتان به‌جای خداوند ﷻ ﴿بر ضدّ او﴾ هیچ کس را ﴿گمراه‌گر نیستید مگر کسی را که به دوزخ در آمدنی است﴾ یعنی: جز کسی را که در علم الهی رفته و او برای وی مقدّر کرده است که به جهنّم واردش کند و آنان کسانی‌اند که بر کفر خود پای می‌فشارند.

وَمَا مِنَّآ إِلَّا لَهُۥ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ ﴿١٦٤﴾

﴿و هیچ یک از ما فرشتگان نیست جز این‌که برای او مقامی معیّن است﴾ این بیان خداوند ﷻ در حکایت از سخن فرشتگان است. یعنی: فرشتگان می‌گویند: هیچ فرشته‌ای از ما نیست جز این‌که در آسمانها برای پرستش خدای سبحان جایی معلوم و معیّن دارد. این اعتراف فرشتگان به عبودیّت در پیشگاه خدای سبحان، برای ردّ پندارهای پرستشگران خویش است. در حدیث‌شریف آمده است: «هیچ جایی در آسمان دنیا نیست جز این‌که بر آن فرشته‌ای درحال سجده، یا قیام قرار دارد».

وَإِنَّا لَنَحْنُ ٱلصَّآفُّونَ ﴿١٦٥﴾

﴿و در حقیقت ما صف بسته‌ایم﴾ در نماز و انجام طاعت و در پایگاههای خدمت. در **حدیث‌شریف** آمده است: «رسول خدا ﷺ به یاران خویش دستور دادند تا ایشان نیز همچنان که فرشتگان نزد پروردگارشان صف می‌بندند، در نماز صف ببندند. اصحاب گفتند: فرشتگان نزد پروردگارشان چگونه صف می‌بندند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آنها صفوف مقدّم را کامل کرده و در صف به‌هم فشرده می‌ایستند». پس صفوف فرشتگان در آسمان، همانند صفوف اهل دنیا در زمین است. ابن‌کثیر روایت کرده است: «وقتی نماز برپا می‌شد، عمر رضی الله عنه در محراب روی به‌سوی مردم می‌ایستاد و می‌گفت: صفهای خود را برپا دارید! برابر بایستید! زیرا خداوند متعال برای شما هدایتی همچون هدایت فرشتگان را می‌خواهد. آن‌گاه این آیه را تلاوت می‌کرد: (وَ اِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونْ). سپس می‌فرمود: ای فلان! عقب برو. ای فلان! جلو بیا. بدین گونه یکایک نمازگزاران را می‌پایید تا برابر بایستند آن‌گاه جلو می‌رفت و تکبیر تحریمه می‌گفت».

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** آیه از یزیدبن‌ابی‌مالک روایت کرده است که گفت: تا این آیه نازل نشده بود، مردم به‌طور پراکنده و از هم گسسته نماز می‌گزاردند پس چون خداوند ﷻ آیهٔ: (وَ اِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونْ) را نازل کرد، رسول خدا ﷺ به آنان دستور دادند که صف ببندند».

وَإِنَّا لَنَحْنُ ٱلْمُسَبِّحُونَ ﴿١٦٦﴾

فرشتگان در ادامه می‌گویند: ﴿و ماییم که خود تسبیح گویانیم﴾ در نماز و در غیر آن. مراد این است که فرشتگان بر این اوصاف قراردارند، اوصافی که گویای عبادت و تذلّل آنها برای خدای سبحان است، نه چنان که کفّار ایشان را وصف

می‌کنند. «تَعَالَى اللّٰهُ عَمَّا يَقُوْلُوْنَ» خدای سبحان از آنچه می‌گویند منزّه و برتر است.

وَإِن كَانُوا لَيَقُولُونَ ﴿١٦٧﴾
لَوْ أَنَّ عِندَنَا ذِكْرًا مِّنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦٨﴾
لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿١٦٩﴾

﴿**و مشرکان به تأکید می‌گفتند**﴾ یعنی: مشرکان چون قبل از بعثت محمّدی به جهل و نادانی سرزنش می‌شدند، مؤکّداً می‌گفتند: ﴿**اگر ذکری از پیشینیان نزد ما بود**﴾ یعنی: اگر کتابی از کتابهای پیشینیان چون تورات و انجیل بر ما نازل می‌شد ﴿**بی‌شک از بندگان اخلاص‌یافتهٔ خداوند می‌شدیم**﴾ یعنی: بی‌گمان پرستشمان را برای او خالص ساخته و به او کفر نمی‌ورزیدیم.

فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٠﴾

﴿**ولی**﴾ وقتی حضرت محمّد ﷺ به آنها کتاب را آورد؛ ﴿**به آن کافر شدند پس به‌زودی خواهند دانست**﴾ عاقبت و فرجان شوم کفر خود را.

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾
إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ ﴿١٧٢﴾
وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾

﴿و قطعاً کلمهٔ ما ﴾ در لوح محفوظ **﴿در حقّ بندگان به رسالت فرستادهٔ ما از پیش صادر شده است ﴾** مُراد از کَلمه: کامیابی و پیروزی‌ای است که خداوند ﷻ به آنان علیه کفّار وعده داده است چنان‌که خود در تفسیر آن می‌فرماید: **﴿که ایشان حتماً نصرت‌یافتگانند ﴾** در دنیا و آخرت **﴿و هرآینه لشکر ما، آنان پیروزند ﴾** زیرا فرجام کار از آن ایشان است. پس این است همان «کلمه» یا وعده‌ای که در آیهٔ (۱۷۱) ذکر شد. «لشکر خدا ﷻ» حزب وی، یعنی پیامبران علیهم‌السلام و پیروانشان می‌باشند.

آری! وعدهٔ حق تعالی به پیروزی و غلبهٔ مؤمنان قطعاً محقّق می‌شود زیرا پدیدهٔ غالب در هر معرکه و هر سنگری، پیروزی لشکر خدا ﷻ بر دشمنانشان است و این حقیقت مسلّم است که در هر حال و در هر رزمگاهی، عاقبت و فرجام نیک از آن لشکر حق می‌باشد و اگر هم شکست و فتوری مقطعی در کارشان روی دهد، این یک امر گذراست چنان‌که خدای سبحان می‌فرماید: (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ ۞ و سرانجام کار از آن تقواپیشه گان است).

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۱۷۴﴾

﴿و ﴾ هرگاه کار این‌چنین است پس **﴿از آنان ﴾** یعنی: از کفّار **﴿تا مدّتی ﴾** یعنی: تا مدّتی که نزد خدای سبحان معلوم است **﴿روی برتاب ﴾** آن مدّت عبارت است از: مدّت دست‌نگه‌داشتن و خودداری‌ات از جنگ با آنان تا آن‌گاه که تو را به جنگ مسلّحانه فرمان دهیم و آن زمان است که پیروزی‌ات قطعی است. که به حمدالله این پیروزی، در بدر و فتح مکّه تحقّق یافت.

وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿۱۷۵﴾

﴿و آنان را بنگر ﴾ وقتی که عذاب و مجازات ما برآنان فرود می‌آید؛ با کشتن و

اسیرساختنشان ﴿که زودا بنگرند﴾ امّا در هنگامی که نگریستن هیچ سودی به حالشان ندارد.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿۱۷۶﴾

﴿آیا عذاب ما را شتابزده خواستارند﴾ قبل از فرارسیدن وقت آن؟ آری! مشرکان از فرط ناباوری و تکذیبشان به رسالت حق و معاد می‌گفتند: این عذاب ما کی خواهد بود؟

جویبر در بیان **سبب‌نزول** از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: مشرکان گفتند: ای محمّد ﷺ! به ما آن عذابی را که از آن بیم‌مان می‌دهی بنمایان و شتابان آن را برای ما بیاور! پس این آیه نازل شد. این روایت ــ بر شرط بخاری و مسلم ــ صحیح است.

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَآءَ صَبَاحُ ٱلْمُنذَرِينَ ﴿۱۷۷﴾

﴿پس چون به ساحهٔ آنان فرود آید﴾ به قولی: مراد فرودآمدن رسول خدا ﷺ به ساحه و دیار مشرکان در روز فتح مکّه است ﴿بامداد بیم‌یافتگان چه بد است!﴾ یعنی: در آن هنگام، بامداد کسانی که به عذاب بیم داده شده‌اند، چه بد است!. صباح: در نزد اعراب، عبارت است از هجومی که در هنگام بامداد انجام می‌گیرد.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ بامدادان به خیبر حمله بردند و چون یهودیان با بیل‌ها و تبرهای خود بیرون آمدند تا بر سر کارهای خویش بروند، بناگاه با لشکر اسلام روبرو شدند پس سراسیمه بازگشتند درحالی‌که می‌گفتند: محمّد است به خدا! محمّد و لشکر ...! و رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَللّٰهُ اَكْبَر،

خَرِبَتْ خَيْبَرْ، اِنَّا اِذَانَزَلْنَا بِسَاحَةَ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِيْن «الله اکبر، خراب شد خیبر، ما چون به ساحهٔ قومی فرود آییم، بامداد بیم‌یافتگان چه بد است!».

وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۱۷۸﴾

وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿۱۷۹﴾

﴿و از آنان تا مدتی﴾ دیگر که نزد خدای سبحان معلوم است **﴿روی برتاب و بنگر که آنان نیز خواهند نگریست﴾** عاقبت کفر خویش را.

حق تعالی این دو آیه را برای تأکید تکرار نمود. مراد از آیهٔ سابق (۱۷۴)، انتظار کشیدن تا هنگام روی‌دادن عذاب دنیا بر کافران است امّا مراد از این آیه، وقت وقوع عذاب آخرت می‌باشد.

سُبْحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۱۸۰﴾

﴿منزّه است پروردگارت، پروردگار عزّت﴾ و غلبه **﴿از آنچه این گروه وصف می‌کنند﴾** در نسبت دادن زن و فرزند و شریک به وی. پس مراد، تنزیه حق تعالی از هر صفتی است که مشرکان او را به آن وصف می‌کنند؛ از آنچه که به حضرتش سزاوار نیست.

وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿۱۸۱﴾

﴿و سلام بر پیامبران باد﴾ یعنی: ایمنی و سلامتی از ناخوشی‌ها و ناملایمات بر ایشان باد! در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون بر من سلام می‌فرستادید، بر پیامبران

دیگر نیز سلام بفرستید».

وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿١٨٢﴾

﴿**و ستایش ویژهٔ خداوند، پروردگار عالمیان است**﴾ هم در آغاز و هم در انجام، در برابر این نعمت که پیامبرانش را به‌سوی انسانها مژده‌آور و بیم‌دهنده فرستاده است. به‌قولی معنی این است: سپاس مخصوص خداوند ﷻ است در برابر این‌که مشرکان را نابود و پیامبران علیهم‌السلام را پیروز ساخته است و نیز سپاس او راست دربرابر همهٔ نعمتهایی که بر کلّ خلق خویش ارزانی داشته است. در **حدیث‌شریف** به روایت حضرت علی رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «هر کس به این شادمان می‌شود که برایش در روز قیامت پیمانه‌ای تمام‌تر از مزدش پیمانه شود، باید در آخر مجلس خود ـ هنگامی که می‌خواهد برخیزد ـ بگوید: (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونْ وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ). همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که: کفّارهٔ مجلس این دعاء است: «سَبُحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ وَ اَتُوْبُ اِلَيْكَ ✿ بار الها! تو پاک و منزّهی، سپاس تو را، جز تو خدایی نیست، از تو آمرزش می‌خواهم و به‌سوی تو با توبه بازمی‌گردم»[1].

۱ـ ابن‌کثیر می‌گوید: «حمد و منّت خدای را که در آداب کفّارهٔ مجلس جزوهٔ جداگانه‌ای نیز ترتیب کرده‌ام». پس به جزوهٔ وی مراجعه کنید.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ صٓ

مکّی است و دارای هشتادوهشت آیه است.

صٓ وَٱلۡقُرۡءَانِ ذِي ٱلذِّكۡرِ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: ﴿صاد﴾ به سکون دال و فتح یا کسر آن، بدون تنوین یا با تنوین. و قرائت آن به کسر بدون تنوین ضعیف است. این حرف از حروف مقطّعه است و این حرف و امثال آن از حروف مقطّعهٔ ابتدای سوره‌ها، از رموزی است که خداوند متعال علم آنها را به خودش اختصاص داده است.

﴿سوگند به قرآن دارای ذکر﴾ سوگند خوردن خداوند ﷻ به قرآن در اینجا، برای توجّه‌دادن به شرف قدر و برتری جایگاه و منزلت آن است. ذِي الذِّكۡر: یعنی قرآن، مشتمل بر ذکری است که در آن بیان هرچیز است. به‌قولی معنای آن این است: قسم به قرآن دارای شرف. مفسّران در این‌که جواب قسم چیست؟ اختلاف‌نظر دارند؛ قتاده می‌گوید: جواب آن، آیهٔ بعد، یعنی: (بَلِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا...) است. ابن‌جریر نیز این قول را برگزیده است. به‌قولی دیگر: جواب قسم،

مضمونی است که سیاق کلّ این سوره متضمّن آن می‌باشد.

بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي عِزَّةٖ وَشِقَاقٖ ﴿٢﴾

﴿**بلکه کافران در سرکشی و ستیزه‌جویی هستند**﴾ گویی فرمود: قطعاً در قرآن هیچ شکّی نیست و این‌که کافران آن را نمی‌پذیرند، موجب شکّ و شبهه در آن نمی‌باشد زیرا آنها در تکبّر و سرکشی و مخالفت و ستیزه‌جویی قرار دارند و دلیل عدم پذیرفتن آنان نیز همین است، نه این که در حقّانیّت قرآن شکّ و شبهه‌ای وجود داشته باشد. پس معنای: (فِيْ عِزَّةٍ وَشِقَاقْ) این است: کافران از پذیرفتن حق در مخالفت و امتناع قرار دارند.

كَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِن قَبۡلِهِم مِّن قَرۡنٖ فَنَادَواْ وَّلَاتَ حِينَ مَنَاصٖ ﴿٣﴾

﴿**چه‌بسیار نسلها که پیش از آنان نابودشان کردیم**﴾ یعنی: قطعاً قبل از آنان، بسیاری از امّتهای گذشته را که نیرومندتر، بازدارنده‌تر و سرمایه‌دارتر از کفّار عصر بعثت بودند، نابود کردیم ﴿**که فریاد برآوردند ولی دیگر آن زمان، زمان خلاصی نبود**﴾ یعنی: هنگامی فریاد دادرسی سردادند که عذاب بر آنان نازل می‌شد امّا این زمان، نه زمان رهایی و گریزشان بود و نه وقت مناسبی برای فریاد و استغاثه و زاری‌شان.

وَعَجِبُوٓاْ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٞ مِّنۡهُمۡۖ وَقَالَ ٱلۡكَٰفِرُونَ هَٰذَا سَٰحِرٞ كَذَّابٌ ﴿٤﴾

﴿و تعجّب كردند﴾ كافران ﴿از اين‌كه بيم‌دهنده‌ای از خودشان برايشان آمد﴾ كه آنها را ـ چنانچه بر كفر استمرار ورزند ـ از عذاب الهی بيم و هشدار می‌دهد ﴿و كافران گفتند: اين شخص جادوگری شياد است﴾ آنها اين سخن را هنگامی گفتند كه معجزات پيامبر ﷺ را مشاهده كردند، معجزاتی كه از قدرت بشر خارج است.

أَجَعَلَ ٱلْأَلِهَةَ إِلَٰهًا وَٰحِدًا ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَىْءٌ عُجَابٌ ﴿٥﴾

همچنين كافران تعجّب‌كنان گفتند: ﴿آيا﴾ محمّد ﷺ ﴿خدايان متعدّد را خدای يگانه‌ای قرارداده﴾ و الوهيّت را فقط بر خدای سبحان محدود و منحصر كرده است؟ ﴿به‌راستی اين چيز عجيبی است﴾ و بسيار شگفت آور است! تعجّب مشركان ازآن‌روی بود كه هر قبيله‌ای، از خود خدايی از بتان داشت و می‌گفتند: ما اين خدايان را فقط بدين‌جهت می‌پرستيم كه ما را به خدای سبحان نزديك كنند و خدا خود مالك همهٔ اين خدايان است پس در اين عقيده چه زيانی وجود دارد؟ بدين‌گونه شيطان باطلشان را در ديدشان، حق جلوه گر ساخت.

وَٱنطَلَقَ ٱلْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ ٱمْشُوا۟ وَٱصْبِرُوا۟ عَلَىٰٓ ءَالِهَتِكُمْ ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَىْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾

﴿و اشراف آنان به راه خود رفتند﴾ نقل است كه رسول خدا ﷺ از مشركان خواستند تا كلمه‌ای بگويند كه با آن عرب و عجم برايشان مطيع گردد. آنها پرسيدند: اين كلمه چيست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: كلمهٔ طيّبهٔ لاإِلٰهَ إِلاّالله! پس درحالی‌كه جامه‌های خويش را می‌افشاندند، سراسيمه برخاستند و می‌گفتند: آيا او همهٔ خدايان را يك خدا قرار داده است؟! چنان‌كه احمد، ترمذی، نسائی و

حاکم در بیان **سبب‌نزول** از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند که فرمود: ابوطالب بیمار شد و در اثنای بیماری وی بود که اشراف قریش به شکایت از رسول خدا ﷺ نزد وی رفتند. پس ابوطالب خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: ای برادرزاده‌ام! تو از قومت چه می‌خواهی؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: از آنان می‌خواهم تا کلمه‌ای بگویند که عرب برای آنها منقاد و مطیع گردد و عجم به آنان جزیه بپردازد. فقط یک کلمه! گفت: آن کلمه چیست؟ فرمودند: لاإِلٰهَ إِلاَّالله! مشرکان گفتند: خدایی یگانه؟ بی‌گمان این چیزی است عجیب! همان بود که از آیهٔ (ص. وَالْقُرآن...) تا آیهٔ: (بَلْ لَمَّا یَذُوقُوا الْعَذاب ...) دربارهٔ آنان نازل شد.

﴿و گفتند﴾ مشرکان به پیروان خود **﴿بروید﴾** یعنی: به راه و روش خود ادامه دهید و دین محمّد را نپذیرید **﴿و بر خدایان خود ایستادگی نمایید﴾** یعنی: بر عبادت خدایان خود پایداری ورزید **﴿که این امر قطعاً اراده شده است﴾** یعنی: محمّد ﷺ بدین خاطر از ما می‌خواهد که عبادت معبودانمان را فروگذاریم و دوست دارد که این بساط برچیده شود تا بر ما برتری جوید و ما همه او را پیرو باشیم و بنابراین، در ما به هرگونه که بخواهد تحکّم کند پس این کاری است برنامه‌ریزی شده.

مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي ٱلْمِلَّةِ ٱلْآخِرَةِ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا ٱخْتِلَٰقٌ ﴿٧﴾

﴿ما چنین چیزی را در آیین اخیر نشنیده‌ایم﴾ یعنی: ما در آیین نصرانیّت، عقیده به توحید را نشنیده‌ایم **﴿این ادّعا جز دروغبافی نیست﴾** یعنی: دعوت به سوی توحید، دروغی است که محمّد آن را برساخته و افترا کرده است.

أَءُنزِلَ عَلَيْهِ ٱلذِّكْرُ مِنۢ بَيْنِنَا ۚ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّن ذِكْرِي ۖ بَل لَّمَّا يَذُوقُوا۟ عَذَابِ ﴿٨﴾

﴿آیا از میان همهٔ ما قرآن بر او نازل شده است﴾ درحالی‌که ما رؤسا و اشراف قوم بوده و از او در سنّ بزرگتر و در شرف و جاه والاتر هستیم؟ ﴿نه! بلکه آنان در بارهٔ ذکر من در شک‌اند﴾ یعنی: آنان در بارهٔ قرآن، یا در بارهٔ وحی من در شک و تردید قراردارند ﴿بلکه هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند﴾ و به مهلتی که به آنان داده‌ام، فریفته شده‌اند و اگر عذابم را می‌چشیدند، شکّشان برطرف می‌شد. حاصل معنی این است: آنها قرآن را تصدیق نمی‌کنند تا آن‌گاه که عذاب من به آنان نرسد و آنان را به تصدیق قرآن ناچار نگرداند.

أَمۡ عِندَهُمۡ خَزَآئِنُ رَحۡمَةِ رَبِّكَ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡوَهَّابِ ﴿٩﴾

سپس خداوند متعال در بیان این‌که فقط او متصرّف مطلق در ملک خویش می‌باشد، می‌فرماید: ﴿یا مگر گنجینه‌های رحمت﴾ یعنی: نعمت ﴿پروردگار غالب بخشنده‌ات در اختیارشان است﴾ تا نعمت نبوّت را به هر کس که می‌خواهند ببخشند؟ نه! چنین نیست بلکه آنان هیچ تصرّف و اختیاری در پهنای ملک وی ندارند.

أَمۡ لَهُم مُّلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَاۖ فَلۡيَرۡتَقُواْ فِي ٱلۡأَسۡبَٰبِ ﴿١٠﴾

﴿یا مگر فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آنِ آنان است﴾ تا به هرکه خواهند بدهند و از هرکه خواهند بازدارند؟ اگر چنین است: ﴿پس باید بالا روند در اسباب﴾ یعنی: اگر این فرمانروایی در اختیار آنهاست پس باید با اسباب و وسایلی که آنهارا به آسمان برساند، به آسمان صعود کنند تا به آنچه که

می‌خواهند ـ از دادن و بازداشتن ـ حکم رانده و کار عالم را آن گونه که خود می‌خواهند، بپردازند.

این آیه هرچند برای نمایاندن عجز آنان آمده است ولی حاوی معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم است که نشان می‌دهد: قرآن وحی الهی است زیرا بر این حقیقت اشعار دارد که صعود در آسمان به وسیلهٔ اسباب ممکن است و این عملیّه رخ خواهد داد و بسیاری در این عملیّه با هم مسابقه خواهند گذاشت و این کافران خواهند بود که در این راه پیشقدم خواهند شد. که ما گوشه‌ای از این حقیقت را در عصر خود مشاهده می‌کنیم.

جُندٌ مَّا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِّنَ ٱلْأَحْزَابِ ﴿۱۱﴾

﴿**در آنجا لشکری به‌هم‌آمده از احزاب است که درهم شکستنی هستند**﴾ یعنی: ای پیامبر! از استکبار و ستیزه‌جویی آنان اندوهگین نشو زیرا من در آنجا که آنان چنان سخنانی می‌گویند و علیه مؤمنان به همدستی و تحزُّب می‌پردازند، عزّتشان را سلب نموده، جمعشان را پاشان ساخته و به شکستشان می‌کشانم زیرا آنان درآنجا جز لشکری مغلوب نیستند. البتّه این وعدهٔ قطعی الهی بر پیروزساختن مؤمنان است که در روز بدر تحقّق یافت.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو ٱلْأَوْتَادِ ﴿۱۲﴾

﴿**پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب اوتاد**﴾ یعنی: صاحب بناهای استوار و مستحکم ﴿**تکذیب پیشه کردند**﴾ شاید مراد از «اوتاد» اهرامهای مصر باشد.

وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَـٰبُ لْـَٔيْكَةِ ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ ٱلْأَحْزَابُ ﴿۱۳﴾

﴿و ثمود و قوم لوط و اصحاب أیکه نیز﴾ أَیْکَه: بیشهٔ انبوه و پردرخت است. گفتنی است که تفسیر آن در سورهٔ «شعرا» گذشت ﴿اینان احزاب بودند﴾ یعنی: آنان به نیرومندی و کثرت موصوف بودند چنان‌که اعراب می‌گویند: (فُلانٌ هُوَ الرَّجُلْ ✿ فلان، هموست مرد). یعنی: گروه‌های فوق، نسبت به مشرکان مکّه هم از نظر شمار بیشتر بودند، هم نیرومندتر و هم سرمایه‌دارتر پس این‌همه قوّت، مدنیّت، شکوه و اسباب ظاهری نتوانست عذاب پروردگار را ـ هنگامی که به سویشان آمد ـ از آنان دفع کند.

إِن كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ ﴿۱۴﴾

﴿هیچ کدام نبودند جز این‌که پیامبران را تکذیب کردند﴾ یعنی: از همگی این گروهها و اقوام، تکذیب پیامبران علیهم‌السلام روی داد ﴿پس عقاب من در حقّ آنانَ ثابت شد﴾ و تحقّق یافت؛ به‌سبب تکذیبشان لذا مخاطبان باید از چنین فرجام زشتی برحذر باشند.

وَمَا يَنظُرُ هَـٰٓؤُلَآءِ إِلَّا صَيْحَةً وَٰحِدَةً مَّا لَهَا مِن فَوَاقٍ ﴿۱۵﴾

﴿و اینان جز یک بانگ تندی را انتظار نمی‌کشند﴾ یعنی: میان آنان و میان رخداد عذاب دوزخ که خدای عزّوجلّ برایشان وعده داده است، جز این نیست که اسرافیل علیه‌السلام نفخهٔ دوم را در صور بدمد ﴿که آن را هیچ توقفی نیست﴾ فَواقْ: مقدار زمانی‌ای به اندازهٔ میان دو دوشیدن شیر شتر در بامداد و شامگاه است. یعنی: چون آن بانگ مرگبار بیاید، به‌مقدار زمان میان دو دوشیدن شتر هم توقّفی ندارد.

به‌قولی مراد این است: آنان ــ بسان شخص بیمار و بی‌هوش که گاهی از بیماری و بی‌هوشی خود به خود می‌آید و آرام می‌گیرد ــ از آن عذاب آرام نمی‌گیرند.

وَقَالُواْ رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبۡلَ يَوۡمِ ٱلۡحِسَابِ ﴿۱۶﴾

﴿و گفتند﴾ از روی استهزا، استبعاد و تکذیب ﴿پروردگارا! هر چه زودتر بهرهٔ ما را﴾ از خیر یا شرّ ﴿پیش از روز حساب به ما بده﴾ و آن را تا روز قیامت به تأخیر نینداز.

ٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَا دَاوُۥدَ ذَا ٱلۡأَيۡدِۖ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ ﴿۱۷﴾

ای پیامبر ﷺ! ﴿بر آنچه می‌گویند﴾ از سخنان کفرآلود و آزاردهنده ﴿صبر کن و بندهٔ ما داوود را که صاحب قوّت بود﴾ در علم و عمل و تلاش و عبادت ﴿به یاد آور﴾ تا از این یادآوری، درسها و آموزه‌ها برگیری. در **حدیث‌شریف** آمده است که داوود علیه‌السلام یک روز را روزه می‌گرفت و روز دیگر را می‌خورد، نصف شب را می‌خوابید و یک‌سوم آن را به قیام می‌گذراند و باز یک‌ششم آن را می‌خوابید و چون با دشمن روبرو می‌شد، هرگز پا به فرار نمی‌گذاشت. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «داوود علیه‌السلام عابدترین بشر بود». ﴿هرآینه او أوّاب بود﴾ أوّاب: کسی است که از هر چه خدای عزّوجلّ آن را ناپسند می‌دارد، بازگشته و به‌سوی آنچه که دوست دارد، باز می‌گردد. البتّه فقط کسی این توان را دارد که در دین نیرومند باشد.

إِنَّا سَخَّرْنَا ٱلْجِبَالَ مَعَهُۥ يُسَبِّحْنَ بِٱلْعَشِيِّ وَٱلْإِشْرَاقِ ﴿۱۸﴾

﴿**هرآینه ما کوهها را با او رام ساختیم؛ شامگاهان و بامدادان**﴾ که همنوا با او ﴿**تسبیح می‌گفتند**﴾ مقاتل می‌گوید: «چنان بود که وقتی داوود علیه‌السلام خدا جل‌جلاله را ذکر می‌گفت، کوهها نیز همنوا با او ذکر می‌گفتند و او تسبیح گفتن کوهها را می‌فهمید».

وَٱلطَّيْرَ مَحْشُورَةً ۖ كُلٌّ لَّهُۥٓ أَوَّابٌ ﴿۱۹﴾

﴿**و پرندگان را رام کردیم که گردآینده بودند**﴾ از هر ناحیه‌ای و همراه با داوود علیه‌السلام، خدای عزّوجلّ راتسبیح می‌گفتند. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی چون پرندگان تسبیح او را می‌شنیدند، از بس که مجذوب ترنّم وی به خواندن زبور می‌شدند، در هوا بر جای خود توقّف می‌کردند و نمی‌توانستند بروند پس همانجا در هوا همنوا با او تسبیح می‌گفتند». ﴿**همگی برای او بازگشت کننده بودند**﴾ یعنی: کوهها و پرندگان هریک همراه و همنوا با او و به‌خاطر تسبیح گفتن او، تسبیح می‌گفتند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوذر رضی‌الله‌عنه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمده است که فرمودند: «يَصْبَحُ عَلٰى كُلِّ سُلامٰى مِنْ اَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ، فَكُلُّ تَسْبِيْحَةٍ صَدَقَةٌ وَ كُلُّ تَهْلِيْلَةٍ صَدَقَةٌ وَ كُلُّ تَكْبِيْرَةٍ صَدَقَةٌ وَ اَمْرٌ بِالْمَعْرُوْفِ صَدَقَةٌ وَ نَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ وَ يَجْزِئُ مِنْ ذٰلِكَ رُكْعَتَانِ يَرْكَعُهُمَا مِنَ الضُّحٰى» هر بامداد در برابر هر مفصل از مفاصل یکی از شما[1] دادن صدقه‌ای لازم است پس هر تسبیحی صدقه‌ای است، هر تهلیلی صدقه‌ای است، هر تکبیری صدقه‌ای است، هر امر به‌معروفی صدقه‌ای است و هر نهی از منکری صدقه‌ای است. بدانید؛ دو رکعت نماز را که بنده در چاشتگاه

۱ــ این مفاصل ــ چنان‌که در حدیث دیگری آمده است ــ سیصدوشصت مفصل است.

می‌گزارد، از جای همهٔ اینها کفایت می‌کند». که این نماز را نماز «إشراق» می‌نامند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در روز فتح مکّه، هشت رکعت نماز اشراق خواندند.

وَشَدَدْنَا مُلْكَهُۥ وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْحِكْمَةَ وَفَصْلَ ٱلْخِطَابِ ﴿٢٠﴾

﴿و فرمانروایی‌اش را استوار کردیم﴾ یعنی: فرمانروایی داوود علیه‌السلام را استوار و پایدار گردانیدیم؛ با پیروزی وی در رزمگاهها و افگندن رعب و وحشت وی در دلهای دشمنان **﴿و به او حکمت﴾** یعنی: نبوّت و شناخت هرآنچه که در معرض داوریش قرار می‌گرفت **﴿و فصل‌الخطاب﴾** یعنی: فیصله کردن روشن در امر قضاوت **﴿بخشیدیم﴾** مجاهد می‌گوید: «فصل‌الخطاب عبارت از نفوذ فیصله‌بخش در کلام و حاکمیّت و داوری است، که این تمام سخنان وی را شامل می‌شود». مراد نیز همین معنی است چنان‌که ابن‌جریر این معنی را برگزیده. به‌قولی: فصل‌الخطاب: قراردادن معنای بسیار در لفظی اندک است.

۞ وَهَلْ أَتَىٰكَ نَبَؤُا۟ ٱلْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا۟ ٱلْمِحْرَابَ ﴿٢١﴾

﴿و﴾ ای محمّد ﷺ! **﴿آیا خبر اصحاب دعوی به تو رسیده است چون از دیوار محراب او بالا رفتند؟﴾** نقل است که خداوند ﷻ دو فرشته را به هیأت دو خصم به‌سوی داوود علیه‌السلام فرستاد که او را متوجّه و متنبّه به خطایی گردانند که از وی سر زده بود تا توبه کند. آن دو فرشته از بالای دیوار محراب عبادت و نمازش نزد وی فرود آمدند. از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما روایت شده است که فرمود: «داوود علیه‌السلام زن اوریا ـ یکی از فرماندهانش ـ را در حال غسل دید و دلبسته و شیدای وی شد پس شوهرش را در جنگ پیش افگند تا به قتل رسید آن‌گاه چون عدّهٔ وی سپری شد،

از وی خواستگاری کرد و او را به عقد خویش درآورد. بعداً آن دو فرشته، از دیوار محلّ عبادت وی بالا آمده و قضیه‌ای را پیش وی افگندند که در کتاب خدا ﷻ حکایت آن را می‌خوانیم. و داوود علیه السلام سجده کنان بر زمین افتاد پس خدای عزّوجلّ بر او آمرزید و توبه‌اش را پذیرفت». امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «مفسّران در اینجا داستانی [نظیر روایت یاد شدهٔ ابن عبّاس] را نقل کرده‌اند که بیشتر آن برگرفته از اسرائیلیّات است و از معصوم ﷺ در بارهٔ آنها حدیثی که پیروی از آن واجب باشد، به ثبوت نرسیده است و هرچند ابن‌ابی‌حاتم در این باب حدیثی را روایت کرده است، أمّا سند آن حدیث صحیح نیست پس بهتر آن است که به‌صرف خواندن این داستان بسنده کنیم و حقیقت آن را به خدای عزّوجلّ موکول نماییم زیرا قرآن حقّ است و آنچه که قرآن متضمّن آن می‌باشد، نیز حقّ است». بعضی‌دیگر از علمای اسلام نیز ــ همانند ابن‌کثیر ــ منکر صحّت این داستان شده و گفته‌اند: «آن دو تن که از دیوار محراب بر داوود علیه السلام بالا آمدند، دو فرشته نه بلکه دو بشر بودند که حقیقتاً دربارهٔ گوسفندان خویش باهم دعویٰ و مرافعه داشتند».

إِذْ دَخَلُوا۟ عَلَىٰ دَاوُۥدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ ۖ قَالُوا۟ لَا تَخَفْ ۖ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَٱحْكُم بَيْنَنَا بِٱلْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَٱهْدِنَآ إِلَىٰ سَوَآءِ ٱلصِّرَٰطِ ﴿۲۲﴾

﴿**وقتی بر داوود درآمدند و او از آنان به هراس افتاد**﴾ زیرا آن دو به طور ناگهانی و بی اجازه‌اش ــ نه از دروازهٔ عادّی‌ای که مردم از آن وارد می‌شدند ــ بر وی درآمدند. ابن‌کثیر می‌گوید: «داوود علیه السلام فرمان داده بود که در آن روز کسی نزد

وی نیاید و او را در خلوت عبادتش تنها بگذارند پس بناگاه با دو تن که به شکلی غیر عادّی از دیوار بالا آمدند روبرو شد و از این حالت غیرعادّی هراسید».
﴿گفتند: نترس، ما دو طرف دعوا هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است پس میان ما به‌حق داوری کن و جور نکن﴾ یعنی: در حکم و داوری خویش، از حق دور نشو **﴿و ما را به راه راست راهنمایی کن﴾** یعنی: در این قضیه ما را به‌سوی حق راهنمایی کرده و بر حق وادارمان کن.

إِنَّ هَٰذَآ أَخِي لَهُۥ تِسۡعٞ وَتِسۡعُونَ نَعۡجَةٗ وَلِيَ نَعۡجَةٞ وَٰحِدَةٞ فَقَالَ أَكۡفِلۡنِيهَا وَعَزَّنِي فِي ٱلۡخِطَابِ ﴿٢٣﴾

سپس یکی از آن‌دو گفت: **﴿این برادر من است، نودونه نعجه دارد﴾** نَعْجَه: گوسفند ماده (میش) است و گاهی به گاو وحشی نیز نعجه می‌گویند **﴿و من فقط یک میش دارم و می‌گوید: آن یک میش را هم به من واگذار﴾** یعنی: آن یک میشت را هم به من بده تا آن را به میشهای خودم بپیوندانم و آن یکی هم بهره و نصیب من باشد **﴿و در سخن‌گویی بر من غالب آمده است﴾** یعنی: برادرم بر من در دعوی غالب آمده زیرا در طرح حجّت از من تواناتر است.

اعراب از زن نیز کنایتاً به «نعجه» تعبیر کرده و زنان را به گاوهای ماده تشبیه می‌کنند. ازاین‌روی کسانی که داستان زن «اوریا» را مطرح می‌کنند، می‌گویند: آن دو فرشته این داستان را به منظور تنبیه داوود علیه السلام و متوجّه‌ساختن وی به اشتباهش مطرح کردند زیرا او در عین حالی که خودش ده‌ها زن آزاد داشت، به زن اوریا نیز چشم دوخته بود. پس مرادشان از «نعجه»، زن اوریا بود.

و چنان‌که گفتیم، مفسّران این داستان را رد کرده و آن را از داستانهای اسرائیلی شناخته‌اند.

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِۦ ۖ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْخُلَطَآءِ لَيَبْغِى بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ ۗ وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ فَٱسْتَغْفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ۩ ﴿٢٤﴾

﴿داوود گفت: قطعاً او در مطالبهٔ میشت و افزودنش به میشهای خود در حقّ تو ستم کرده است﴾ چنین بود که داوود علیه‌السلام به بطلان ادّعای آن صاحب نودونه میش، حکم کرد. نحاس می‌گوید: «نقل است که خطا و لغزش داوود علیه‌السلام در این سخنش بود: لَقَدْ ظَلَمَكَ ✿ به‌راستی که برادرت در حقّت ستم کرده است. زیرا او قبل از آن‌که تحقیق و بررسی کند این سخن را گفت و به این امر فکر نکرد که چه‌بسا صاحب آن یک میش، ستمگر باشد». داوود علیه‌السلام افزود: **﴿و در حقیقت بسیاری از شریکان﴾** در مال **﴿به همدیگر ستم روا می‌دارند﴾** بی آن‌که رعایت حقّ یک‌دیگر را بنمایند **﴿به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند﴾** پس آنانند که خود را از ستم دور نگه داشته و بر شریک خویش، یا بر دیگران ستم نمی‌کنند **﴿و اینها﴾** که به این وصف آراسته بوده و ستم نکنند **﴿بس اندک اند. داوود دانست﴾** و یقین حاصل کرد **﴿که ما او را آزمایش کرده‌ایم﴾** و فهمید که هدف از آمدن آن دو شخص، یا آن دو فرشته، کنایه گویی به خود وی بوده و درواقع در آنجا میش و دعوایی بر سر آن میان آن‌دوتن مطرح نبوده است بلکه آنها خواستند تا با طرح این قضیه، به خود وی بفهمانند که از سلطهٔ خود بر اوریا فرمانده تحت امرش، سوء استفاده کرده تا زنش را به‌ازدواج خویش درآورد. یا معنی این است: داوود علیه‌السلام به‌خاطر این از خدای عزّوجلّ آمرزش خواست که

میان دو طرف دعوی در مورد میشها پیش از آن‌که از طرف دیگر دعوی نیز دلیل و مدرکی بخواهد و سخن وی را در این رابطه بشنود، حکم کرده بود و درواقع حق هم از آن طرف دیگر بود. به‌قولی: وقتی داوود علیه السلام فرودآمدن آن دو را به‌طور غیرعادّیَ از دیوار دید، گمان کرد که آمده‌اند تا او را به‌قتل رسانند پس از این گمانش آمرزش خواست.

روایت صحیح دراین‌باره این است که داوود علیه السلام وقت هفتگی خود را به سه قسمت تقسیم کرده بود؛ یک قسمت از آن را صرف امور کشورداری و فرمانروایی می‌کرد، یک قسمت را صرف داوری و قضاوت میان مردم و قسمت سوم را به عبادت و نیایش و خواندن زبور در محراب اختصاص می‌داد. پس آن دو خصم این نظم و برنامهٔ مقرّر او را زیر پا گذاشته و به‌طور بی‌هنگام از دیوار محراب او بالا آمدند لذا گمان کرد که آمده‌اند تا او را ترور نمایند. این گمان وی ناشی از ظهور غیرعادّی آن دو تن و درعین‌حال وجود این واقعیّت بود که کشتن انبیاء علیهم السلام در میان بنی‌اسرائیل، یک پدیدهٔ شایع بود. ﴿**پس از پروردگارش آمرزش خواست**﴾ به‌خاطر آن خطایش ﴿**و رکوع‌کنان**﴾ یعنی: سجده کنان ﴿**به روی درافتاد**﴾ در اینجا از سجده، به رکوع تعبیر شده است ﴿**و انابت کرد**﴾ یعنی: به‌سوی خداوند جل جلاله بازگشت؛ با توبه از لغزشش.

امام شوکانی می‌گوید: «گناه داوود علیه السلام این بود که آن فرماندهش را در جنگها پیش فرستاد تا کشته شود و بعداً زنش را به نکاح گیرد. پس او کشته شد و داوود علیه السلام زنش را به نکاح گرفت. پس خدای عزّوجلّ او را متوجّه این گناهش گردانید و با فرستادن فرشتگانش به‌سوی وی، تلویحاً این معنی را به وی رساند تا آمرزش‌خواهی کند و از این خطایش توبه کند پس داوود علیه السلام آمرزش خو است و توبهٔ وی پذیرفته شد». البتّه رأی ابن‌کثیر در مورد اسرائیلی‌بودن این داستان را نیز نقل کردیم.

علما دربارهٔ این‌که آیا سجده در این آیه، سجدهٔ تلاوت است یا خیر؟ اختلاف

نظر دارند. احناف و مالکی‌ها برآنند که اینجا، جای سجدهٔ تلاوت است ولی شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که اینجا جای سجدهٔ شکر است، نه سجدهٔ تلاوتی که به آن در قرآن امر شده است.

فَغَفَرْنَا لَهُۥ ذَٰلِكَ ۖ وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَـَٔابٍ ﴿٢٥﴾

﴿پس این امر را﴾ یعنی: این گناهی را که داوودعلیه السلام از آن آمرزش خواست ﴿بر او آمرزیدیم. در حقیقت او را نزد ما قرب و بازگشتی نیکو است﴾ زُلفیٰ: قربت و کرامت است، که بعد از آمرزش گناه داوودعلیه السلام به وی ارزانی شد. حسن‌مآب: حسن بازگشت و سرانجام نیک، یعنی رسیدن به بهشت است.

يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلْنَٰكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ فَٱحْكُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌۢ بِمَا نَسُوا۟ يَوْمَ ٱلْحِسَابِ ﴿٢٦﴾

﴿ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم﴾ یعنی به داوودعلیه السلام گفتیم: ما تو را بر روی زمین خلیفهٔ خویش گردانیدیم، یا تو را خلیفه و جانشین پیامبران پیش از تو علیهم السلام گردانیدیم تا به معروف امر و از منکر نهی کنی ﴿پس میان مردم به‌حق﴾ یعنی: به عدالت ﴿حکم کن﴾ که این عدالت، عبارت از تعمیل حکم خدا جل جلاله در میان بندگانش می‌باشد ﴿و زنهار از هوی و هوس پیروی نکن﴾ در حکم و داوری میان بندگان خداوند جل جلاله ﴿که تو را از راه خدا﴾ که راه حق، یا راه بهشت است ﴿به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به‌سزای آن‌که روز حساب را

فراموش کرده‌اند ﴾ یعنی: به‌سبب فروگذاشتن عمل برای این روز و ازجمله ترک کردن قضاوت عادلانه ﴿**عذابی سخت خواهند داشت**﴾.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَی اللّٰهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ أَقْرَبَهُمْ مِنْهُ مَجْلِساً إِمامٌ عادِلٌ، وَ إِنَّ أَبْغَضَ النَّاسِ إِلَی اللّٰهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ أَشَدَّهُمْ عَذاباً إِمامٌ جائِرٌ» بی‌گمان محبوبترین مردم نزد خداوند ﷻ در روز قیامت و نزدیکترین آنان به وی از روی مقام و منزلت، فرمانروای عادل است و بی‌گمان منفورترینَ مردم در نزد خداوند در روز قیامت و سخت‌ترین آنها از روی عذاب، فرمانروای ستمگر است».

این آیه زمامدار را از داوری و قضاوت در حوادث و رویدادها، با اتّکا به علم شخصی‌اش نهی می‌کند. ابوبکر صدّیق رضی الله عنه می‌گوید: «اگر مردی را درحال ارتکاب حدّی از حدود خدای عزّوجلّ ببینم، او را بدان مورد مؤاخذه قرارنمی‌دهم تا دیگری غیر از من بر آن امر گواهی دهد». در **حدیث‌شریف** به روایت ابوداوود و دیگران آمده است که: رسول خدا ﷺ اسبی خریدند امّا فروشنده منکر فروش آن به ایشان شد ولی رسول خدا ﷺ در این رابطه فقط با تکیه بر علم خویش به نفع خود حکم نکردند بلکه فرمودند: «چه کسی برای من گواهی می‌دهد؟ خزیمه برخاست و گواهی داد آن‌گاه به آن قضیه حکم کردند». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما نیز روایت کرده است که: «رسول خدا ﷺ [در قضایا و دعاوی] با سوگند منکر، یا آوردن یک شاهد از سوی مدّعی، حکم صادر می‌کردند».

وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَٰطِلًاۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ ٱلنَّارِ ﴿۲۷﴾

﴿**و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم**﴾ بلکه آنها را برای این آفریدیم تا بر قدرت ما دلالت کنند و تا در آنها به طاعت ما عمل شود

﴿**این پندار کسانی است که کفر ورزیده‌اند**﴾ زیرا آنانند که گمان می‌کنند: این پدیده‌ها بی هیچ هدفی آفریده شده‌اند و آنانند که می‌گویند: نه قیامتی در کار است و نه حساب و کتابی. که خود این پندار مستلزم آن است که آفرینش این مخلوقات، عبث و بیهوده باشد ﴿**پس وای بر کسانی که کفر ورزیده‌اند از عذاب آتش**﴾ در روز محشر، به‌سبب کفر و پندار باطلشان.

أَمْ نَجْعَلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَٱلْمُفْسِدِينَ فِى ٱلْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ ٱلْمُتَّقِينَ كَٱلْفُجَّارِ ﴿۲۸﴾

﴿**آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، همانند مفسدان در زمین می‌گردانیم؟**﴾ یعنی: آیا کسانی را که به ما ایمان آورده، پیامبران ما را تصدیق کرده و به فرایض ما عمل کرده‌اند، همانند کسانی قرار می‌دهیم که در روی زمین با ارتکاب معاصی و نافرمانی‌ها، فساد کرده و فتنه برانگیخته‌اند؟ استفهام برای انکار است، یعنی: هرگز چنین نمی‌کنیم! ﴿**یا پرهیزگاران را چون فاجران قرار می‌دهیم؟**﴾ یعنی: مگر تقواپیشه‌گان مؤمن را همانند اشقیا و بدکاران کافر و منافق و کسانی از مسلمانان که در معاصی خدای سبحان فرو رفته‌اند، می‌گردانیم؟ هرگز! که اگر چنین کنیم، عدالت نکرده‌ایم. یعنی: اگر برانگیختن پس از مرگ و حساب و جزایی در کار نباشد، همهٔ اینان باهم برابر می‌گردند لذا سرای آخرت برای دریافت جزا متعیّن و حتمی و از ملزومات عدل الهی است.

كِتَٰبٌ أَنزَلْنَٰهُ إِلَيْكَ مُبَٰرَكٌ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿۲۹﴾

﴿این﴾ قرآن ﴿کتابی است مبارک که آن را بر تو فرو فرستاده‌ایم﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! قرآن کتابی بسیار پرخیر و برکت است که آن را به‌سویت نازل کرده‌ایم ﴿تا در آیات آن تدبّر کنند﴾ یعنی: قرآن را برای تدبّر و تأمّل و اندیشیدن در معانی آن نازل کرده‌ایم، نه برای تلاوتِ بدون اندیشه و بدون تدبّر ﴿و تا خردمندان از آن پند گیرند﴾ یعنی: تا صاحبان عقلها و خردهای برتر، از آن پند گیرند. حسن بصری می‌گوید: «به خدا سوگند که تدبّر و اندیشیدن در قرآن، با حفظ حروف و ضایع‌گردانیدن حدود آن نیست، بدان‌گونه که یکی از آنان می‌گوید: قرآن را تماماً خواندم! درحالی‌که از خواندن قرآن اثری ـ نه از اخلاق و نه از عمل ـ بر وی دیده نمی‌شود».

این آیه دلیل بر آن است که خواندن قرآن با ترتیل و تأمّل، بهتر از خواندن آن به سرعت است زیرا با خواندن سریع قرآن، تدبّر در آن میسّر نیست. حسن بصری می‌گوید: «تدبّر در آیات خداوند ﷻ، پیروی کردن از آنها است».

وَوَهَبۡنَا لِدَاوُۥدَ سُلَيۡمَٰنَۚ نِعۡمَ ٱلۡعَبۡدُ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ ﴿٣٠﴾

﴿و سلیمان را به داوود بخشیدیم﴾ به عنوان فرزندی برای وی. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند متعال داوود علیه السلام را به عنوان پیامبر به سلیمان علیه السلام عطا کرد، وگرنه داوود جز سلیمان فرزندان دیگری نیز داشت زیرا او دارای صد زن آزاد بود». سپس حق تعالی سلیمان علیه السلام را ستوده و می‌فرماید: ﴿نیکو بنده‌ای بود﴾ سلیمان علیه السلام ﴿به راستی او اَوّاب بود﴾ اَوّاب: توّاب است. یعنی: او بسیار رجوع‌کننده بود به‌سوی خداوند ﷻ؛ با کثرت طاعت، عبادت و انابت.

سپس خداوند ﷻ دو نمونه از نمونه‌های اوّابیّت و انابت سلیمان علیه السلام را بیان کرده و می‌فرماید:

إِذۡ عُرِضَ عَلَيۡهِ بِٱلۡعَشِيِّ ٱلصَّـٰفِنَـٰتُ ٱلۡجِيَادُ ﴿۳۱﴾

﴿ **یاد کن** ﴾ ای محمّد ﷺ ! ﴿ **چون عرضه داشته شد براو** ﴾ یعنی : بر سلیمان علیه السلام ﴿ **به‌وقت عشی** ﴾ عَشِيّ : از وقت ظهر یا عصر تا آخر روز است ﴿ **اسبهای صافن جیاد** ﴾ صافنات : جمع صافن از اوصاف اسب‌ها می‌باشد . اسب صافن ، اسبی است که بر یکی از دو دست خود می‌ایستد و دست دیگرش را بالا نگه‌داشته و گوشهٔ سُم آن را بر زمین می‌گذارد و بدین‌گونه است که این اسب بر یک دست و دو پای خود ایستاده است ، که این امر ، نشانهٔ نشاط و چابکی آن می‌باشد . جِیَاد : جمع جواد ، به اسبی گفته می‌شود که بسیار دونده و تیزرو باشد . بدین‌سان ، اسبهای سلیمان علیه السلام دو صفت بسیار قابل ستایش داشتند : در هنگام ایستادن آرام و مطمئن و در هنگام راه پیمودن ، تیزتک و چابک بودند .

فَقَالَ إِنِّيٓ أَحۡبَبۡتُ حُبَّ ٱلۡخَيۡرِ عَن ذِكۡرِ رَبِّي حَتَّىٰ تَوَارَتۡ بِٱلۡحِجَابِ ﴿۳۲﴾

﴿ **گفت** ﴾ سلیمان علیه السلام ﴿ **من چنان شیفتهٔ مهر اسبان شدم که از ذکر پروردگارم غافل گشتم تا آن‌که خورشید در حجاب پنهان شد** ﴾ یعنی : تا آن‌که خورشید غروب کرد . به‌قولی مراد این است : تا آن‌که اسب‌ها در مسابقه از چشمها پنهان شدند . آری ! سلیمان علیه السلام به تماشای اسب‌ها سرگرم گشت و چنان غرق این تماشا گردید که نماز عصر وی فوت شد ، بناگاه به خود آمد و گفت : من دوستی و محبّت اسبان را بر ذکر پروردگارم ــ یعنی بر نماز عصر ــ ترجیح دادم ! لذا دست به اقدامی زد که در آیهٔ بعد بیان می‌شود . حُبَّ الْخَیْرِ : اصل خیر به معنی مال بسیار است .

در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است : « سلیمان علیه السلام دارای

اسب‌های بالداری بود». ابن‌کثیر نقل می‌کند: «اسب‌هایی که سلیمان علیه السلام را از نماز عصر بازداشتند، بیست‌هزار رأس بودند. او می‌افزاید: ولی قطعاً مسلّم است که سلیمان علیه السلام نماز عصر را به قصد ترک نکرد بلکه آن را به‌فراموشی ترک کرد چنان‌که در غزوهٔ خندق رسول خدا ﷺ چنان گرفتار مبارزه با دشمن بودند که نماز عصر ایشان فوت شد و آن را بعد از غروب قضا آوردند».

رُدُّوهَا عَلَيَّ ۖ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ﴿۳۳﴾

سپس سلیمان علیه السلام به کسان خویش دستور داد که: ﴿**اسبها را بر من بازگردانید**﴾ زیرا او از فوت‌شدن نماز عصر خویش سخت برآشفته شده بود ﴿**پس شروع به دست‌کشیدن بر ساقها و گردنهای آنها کرد**﴾ یعنی: سلیمان علیه السلام از روی خشم برای خدا ﷻ و از تأسّف بر فوت نماز عصر، شروع به پَی کردن اسب‌ها با شمشیر و زدن بر ساق پاها و گردنهای آنها کرد زیرا آن اسب‌ها سبب فوت نماز وی شده بودند. به‌قولی مراد این است: سلیمان علیه السلام برای نوازش و ارجگذاری به اسب‌ها و اطمینان‌یافتن از احوال آنها بر ساق و پیشانی آنها دست می‌کشید؛ زیرا آن اسب‌ها وسیلهٔ جهاد در راه خدا ﷻ بودند.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «معنی این نیست که سلیمان علیه السلام اسب‌ها را به قصد قربت نزد الله ﷻ، پی کرده و سربریده باشد زیرا این امر که اسب‌های بی‌گناه مورد مجازات قرار گیرند، لایق مقام نبوّت نیست». این قول از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما نیز نقل شده است. ولی ابن‌کثیر قول به ذبح اسب‌ها را ترجیح می‌دهد و این نظر بیشتر مفسّران است. بعضی از قائلان به ذبح می‌گویند: ذبح آن اسب‌ها اشکال شرعی‌ای به‌همراه نداشت زیرا ـ چنان‌که روایت شده ـ در شریعت سلیمان علیه السلام ذبح آنها به‌قصد قربت مباح بود و او گوشت آن اسب‌ها را نیز صدقه کرد، که خدای عزّوجلّ درعوض، باد را به تسخیر وی درآورد.

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَـٰنَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِۦ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿٣٤﴾

﴿**و قطعاً سلیمان را آزمودیم**﴾ در **حدیث شریف** راجع به این آزمایش از سلیمان علیه‌السلام آمده است: «سلیمان علیه‌السلام گفت: قطعاً امشب با نود زن خویش همبستر می‌شوم پس هریک از آنها فرزندی شهسوار به دنیا می‌آورد که در راه خدا ﷻ جهاد کند. ولی او ان‌شاءالله نگفت پس، از آن نود زن هیچ یک فرزندی نزاد، جز یکی از آنها که نیم انسانی را به‌دنیا آورد». ﴿**و بر تخت او جسدی بیفگندیم**﴾ آن جسد، همان انسان ناقص‌الخلقه‌ای بود که یکی از همسرانش به‌دنیا آورده بود. امّا ابن‌عبّاس، قتاده و حسن در معنی آن گفته‌اند: «یعنی بر تخت پادشاهی او شیطانی را افگندیم». ابن جریر می‌گوید: «اسم آن شیطان، صخر بود و او خود را به‌صورت سلیمان علیه‌السلام درآورده و انگشتر وی را از زنش گرفت و بر تخت وی نشست. از آن سوی دیگر، سلیمان علیه‌السلام به مردم گفت: سلیمان منم نه این! ولی مردم او را نشناخته و سخنش را رد کردند». امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «داستان این شیطان از داستانهای اسرائیلی است و پایه و اساسی ندارد».

﴿**پس به خدا رجوع کرد**﴾ با توبه از این لغزش خویش. لغزش وی ترک افضل، یعنی نگفتن «ان‌شاءالله» و معلّق نکردن کار به مشیّت الهی بود. البتّه این لغزش از انبیا علیهم‌السلام بزرگ است زیرا «حسنات نیکان، گناهان مقرّبان می‌باشد».

قَالَ رَبِّ ٱغْفِرْ لِى وَهَبْ لِى مُلْكًا لَّا يَنۢبَغِى لِأَحَدٍ مِّنۢ بَعْدِىٓ ۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْوَهَّابُ ﴿٣٥﴾

سلیمان علیه‌السلام ﴿**گفت: پروردگارا! مرا بیامرز**﴾ در لغزشی که از من روی داده و مرا به‌خاطر آن مورد ابتلا و آزمایش قراردادی ﴿**و به من فرمانروایی‌ای ببخش که هیچ**

کس را پس از من سزاوار نباشد ﴾ یعنی: برای احدی بعد از من این امکان وجود نداشته باشد که همانند آن را دارا گردد تا به سبب این فرمانروایی خارق‌العادّه، دارای معجزه‌ای بزرگ شوم ﴿**بی‌گمان تو وهّاب هستی ﴾** و بخشش‌هایت بسیار بزرگ است. وَهّاب: بسیار بخشاینده است.

فَسَخَّرۡنَا لَهُ ٱلرِّيحَ تَجۡرِي بِأَمۡرِهِۦ رُخَآءً حَيۡثُ أَصَابَ ﴿٣٦﴾

﴿**پس باد را برای او مسخر گردانیدیم ﴾** یعنی: باد را رام و منقاد فرمان او گردانیدیم ﴿**که به فرمان او نرم روان می‌شد ﴾** یعنی: آن باد، چنان بادی نرم و ملایم بود که نه اشیا را به جنبش و تکان وا می‌داشت و نه توفانی می‌شد بلکه در عین نیروی بزرگ وزش و سرعت حرکت خود، نرم و ملایم و راحت‌بخش بود و روان می‌شد: ﴿**هرجا که تصمیم می‌گرفت ﴾** یعنی: هرجا و در هر کشور و سرزمینی که سلیمان علیه السلام قصد سفر می‌کرد، باد او را به‌سوی آن سرزمین حمل می‌نمود[1]. حسن بصری می‌گوید: «چون سلیمان علیه السلام از روی خشم برای خدای عزّوجلّ، اسب‌ها را پی کرد، خداوند جل جلاله چیزی را به وی عوض داد که بهتر و تیزروتر از آن است و آن بادی بود که در بامدادان یک ماه راه و در شامگاهان نیز یک ماه راه می‌پیمود».

وَٱلشَّيَٰطِينَ كُلَّ بَنَّآءٖ وَغَوَّاصٖ ﴿٣٧﴾

﴿**و ﴾** نیز مسخّر گردانیدیم برای او ﴿**شیطانها را ﴾** یعنی: دیوان را ﴿**از بنّا و غوّاص ﴾** که آنچه را از مبانی و ساختمانها می‌خواست، برایش بنا می‌کردند و در

---

۱ همچنین نگاه کنید به سورهٔ [سبا/ ۱۲].

دریا فرورفته و از آن برای او درّ و گوهر بیرون می‌آوردند.

وَءَاخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي ٱلۡأَصۡفَادِ ﴿۳۸﴾

﴿**و دیگرانی**﴾ از دیوان را نیز برایش مسخّر کردیم ﴿**که دست‌وپا به‌هم بسته در زنجیرها بودند**﴾ آنها دیوانی متمرّد و نافرمان بودند که ازکار سر باز زده، یا در کار خود خلاف و تجاوز می‌کردند. آن دیوان نیز رام و مسخّر سلیمان علیه السلام گردانیده شدند تا بدانجا که او آنان را در زنجیرها به‌هم بسته می‌کرد.

هَٰذَا عَطَآؤُنَا فَٱمۡنُنۡ أَوۡ أَمۡسِكۡ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ﴿۳۹﴾

ای سلیمان: ﴿**این بخشش ما است**﴾ از مُلک و فرمانروایی عظیمی که خواستار آن شدی، فرمانروایی‌ای به وسعت تسلّط بر باد و دیوان؛ دو پدیدهٔ شگفت‌آسایی که عقلها را خیره می‌کند ﴿**آن را ببخش یا برای خود نگهدار**﴾ یعنی: ما این ملک و مکنت را به تو عطا کردیم پس به هرکه می‌خواهی ببخش و از هرکه می‌خواهی بازدار ﴿**بی‌حساب**﴾ بی‌آن‌که در این بخشش یا بازداشتن، با تو حساب به عمل آید. یعنی: به تو گفته نمی‌شود که: چه مقدار داده‌ای و چرا داده‌ای، یا چرا بازداشته و چرا نگه داشته‌ای؟

در **حدیث‌شریف** آمده است که: چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم مخیّر ساخته شدند میان این‌که «بنده‌ای فرستاده» باشند یا «پیامبری فرمانروا» که به هرکس بخواهند بی‌حساب و گناهی بدهند و از هرکه خواهند بی‌حساب و گناهی بازدارند؛ آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از مشورت با جبرئیل علیه السلام منزلت اوّل را انتخاب کردند زیراچنان‌که ابن‌کثیر نقل کرده ـ این منزلت نزد خدای عزّوجلّ برتر و والاتر است.

وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَـَٔابٍ ﴿٤٠﴾

﴿**و بی‌گمان برای او**﴾ یعنی: برای سلیمان علیه السلام ﴿**نزد ما قربتی است**﴾ در آخرت ﴿**و**﴾ برای او ﴿**نیکوبازگشتی است**﴾ که این بازگشتگاه، بهشت است.

وَٱذْكُرْ عَبْدَنَآ أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّى مَسَّنِىَ ٱلشَّيْطَـٰنُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿٤١﴾

﴿**و یاد کن بندهٔ ما ایوب را آن‌گاه که پروردگارش را ندا داد که: شیطان مرا به رنجوری و عذاب مبتلا کرده است**﴾ مراد از عذاب: بیماری وی است و بجز این، خانواده و مالش نیز از بین رفته بود. دلیل این‌که ایّوب علیه السلام درد و رنجوری و مشکلاتش را به شیطان نسبت داد، این بود که شیطان سبب این بلای وی بود زیرا ـ به قولی ـ ایّوب علیه السلام از بسیاری مالش در شگفت شد و به او غرور دست داد. به‌قولی دیگر: مظلومی ایّوب علیه السلام را به فریادرسی خواند امّا او به فریادش نرسید، که این چیزی جز اثر وسوسهٔ شیطان نبود.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بلای نبیّ خدا ایّوب، هجده سال بر وی طول کشید تا بدانجا که خویش و بیگانه او را ترک کردند، جز دو مرد که از مخصوص‌ترین برادران دینی‌اش بودند و صبح و شام احوال وی را می‌پرسیدند. پس روزی یکی از آن دو تن به رفیقش گفت: آیا می‌دانی؛ به خدا سوگند که ایّوب مرتکب گناهی شده است که هیچ‌یک از جهانیان مرتکب آن نگردیده! رفیقش پرسید: مگر او چه گناهی کرده است؟ گفت: آخر هجده سال است که خداوند ﷻ بر وی رحم نکرده که این رنجوری و درد را از وی بردارد! پس چون آن دو نزد ایّوب علیه السلام رفتند، آن مرد شکیبایی نکرد تا سخن رفیقش را به

او نگوید. ایّوب علیه‌السلام گفت: من از آنچه تو می‌گویی چیزی نمی‌دانم، جز این‌که خدای عزّوجلّ می‌داند [که من برای او چنان خاشع و مطیع بودم] که وقتی از نزد دو تن که باهم کشمکش می‌کردند، می‌گذشتم و هردو نام خداوند جلّ جلاله را می‌بردند، به خانه‌ام بازگشته و از جای آنها کفّاره می‌دادم، از آنجا که دوست نداشتم نام خداوند جلّ جلاله جز در حق یاد شود. سپس رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم افزودند: چنان بود که ایّوب علیه‌السلام در آن بیماری خویش به قضای حاجت می‌رفت و چون از قضای حاجت فارغ می‌گشت. زنش دست وی را گرفته او را به خانه می‌آورد. روزی ایّوب علیه‌السلام در حاجت خویش دیر ماند و زنش را فرانخواند که وی را برگرداند زیرا در این هنگام بود که خداوند جلّ جلاله بر او وحی فرستاد که: (پایت را به زمین بزن، اینک این شستن گاهی است سرد و نوشیدنی) [آیهٔ بعد]. و چون زنش از دیرکرد وی نگران شد و رفت تا بنگرد که چرا دیر کرده است، بناگاه دید که ایّوب علیه‌السلام در حالی به‌سوی او می‌آید که خدای عزّوجلّ رنج و درد و علّت همه را از تن وی برطرف ساخته و او بر نیکوترین صورت خویش است. پس چون زنش او را دید [نشناختش] و گفت: هان! خداوند جلّ جلاله به تو برکت دهد، آیا نبیّ خدا ــ این رنجور مبتلا ــ را دیده‌ای، سوگند به خدای توانا که من مردی را مانند تو شبیه‌تر به وی ندیده‌ام، هنگامی که سالم بود! ایّوب علیه‌السلام گفت: بدان که من خود، همان ایّوب هستم. ایّوب علیه‌السلام دو ظرف داشت: ظرفی برای گندم و ظرفی برای جو. پس خداوند جلّ جلاله دو ابر را فرستاد، یکی از آنها بر سر ظرف گندم آمد و در آن طلا ریخت و از آن لبریزش کرد و ابر دیگر در ظرف جو طلا ریخت و آن را از طلا لبریز ساخت».

ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ﴿٤٢﴾

پس به ایّوب علیه‌السلام گفتیم: **﴿پایت را به زمین بزن. اینک این شستن گاهی است**

سرد و نوشیدنی ﴾ و ایّوب‌علیه‌السلام پایش را بر زمین زد پس از زیر پایش چشمه‌ای جاری جوشیدن گرفت و او در آن چشمه غسل کرد و صحیح و سالم از آن بیرون آمد. سپس چشمۀ دیگری فواره زد و او از آن آبی سرد و گوارا نوشید. این امر دلیل بر آن است که مرض وی از امراض جلدی غیر ساری بود و در عین حال، مرضی نفرت‌بار نبود.

وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ أَهۡلَهُۥ وَمِثۡلَهُم مَّعَهُمۡ رَحۡمَةٗ مِّنَّا وَذِكۡرَىٰ لِأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴿٤٣﴾

﴿**و خانواده‌اش را به او بخشیدیم**﴾ به قولی: خدای عزّوجلّ بعد از آن‌که آنها را میرانده بود، مجدّداً زنده‌شان گردانید. به‌قولی دیگر: خدای عزّوجلّ آنها را پس از پراکنده‌ساختنشان، دیگرباره جمع کرد ﴿**و مانند آنان را**﴾ نیز ﴿**همراه آنها**﴾ به او بخشیدیم. چنین بود که حق تعالی بر شمار خانوادۀ ایّوب‌علیه‌السلام افزود و بعد از پیروزی وی در آن ابتلا، آنان دوچند تعدادی شدند که قبل از ابتلای وی بودند. آری! به ایّوب این چنین لطف کردیم: ﴿**از سر رحمتی از نزد خویش و تا پندی برای خردمندان باشد**﴾ که در سختی‌ها و ابتلاها به خدا جلّ جلاله پناه برند و از او انتظار فرَج و گشایش را داشته باشند.

وَخُذۡ بِيَدِكَ ضِغۡثٗا فَٱضۡرِب بِّهِۦ وَلَا تَحۡنَثۡۗ إِنَّا وَجَدۡنَٰهُ صَابِرٗاۚ نِّعۡمَ ٱلۡعَبۡدُۖ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٞ ﴿٤٤﴾

﴿**و**﴾ به او گفتیم: ﴿**دسته‌ای چوب ترکه به‌دستت بگیر**﴾ ضِغْث: دستۀ بزرگی از

شاخکک‌های چوب است ﴿**و با آن بزن**﴾ زن خود را ﴿**و سوگند نشکن**﴾ یعنی: با آن دستهٔ چوب، زنت را یک‌بار بزن و خلاف سوگند نکن زیرا ایّوب علیه السلام در بیماری‌اش سوگند خورد که زنش را به‌خاطر گناهی که مرتکب شده بود، صد تازیانه بزند. آن گناه، دیرکرد وی در برآوردن حاجتی برای ایّوب علیه السلام بود. پس خدای عزّوجلّ این وسیله را، راه بیرون رفت وی از این سوگندش قرار داد زیرا پاداش زنش با آن همه خدمت این نبود که با زدن از وی سپاسگزاری به عمل آید.

احناف می‌گویند: اگر کسی سوگند خورد که فلان کس را صد تازیانه می‌زند آن‌گاه دسته‌ای از شاخکهای چوب را که تعداد آنها صد عدد بود گرفت و با آن، فرد موردنظرش را زد، سوگند خویش را راست ساخته و کفّاره‌ای بر وی نیست زیرا خداوند جل جلاله این کار را برای ایّوب علیه السلام رخصت داد. البتّه این حکم در حقّ کسی است که بیمار و علیل است و توان تحمّل ضربات تازیانه را ندارد. همچنین شافعی‌ها و حنبلی‌ها گفته‌اند: اقامهٔ حدّ بر بیماری که شفای وی امید نمی‌رود، با زدن صد شاخک بر وی در یک‌بار، جایز است. احناف و حنبلی‌ها در این باره به این امر استناد کرده‌اند که شریعت انبیای پیشین علیهم السلام، شریعت ما نیز هست. شافعی‌ها که به این قاعده قایل نیستند، در این حکم به حدیثی که در سنّت نبوی ثابت شده، استناد کرده‌اند. امّا مالکی‌ها گفته‌اند: این حکم فقط رخصتی مخصوص به پیامبر خدا ایّوب علیه السلام بود.

سپس خداوند جل جلاله ایّوب علیه السلام را موردستایش قرار داده و می‌فرماید: ﴿**ما او را شکیبا یافتیم**﴾ بر بلایی که بدان مبتلایش کرده بودیم زیرا او به آفتی بزرگ در جسمش و به ازبین‌رفتن مال و خانواده و فرزندانش آزموده شد امّا صبر کرد، چندان‌که برای همیشه به صبر وی مَثَل زده می‌شود ﴿**چه نیکو بنده‌ای**﴾ بود ایّوب علیه السلام! ﴿**به راستی او اوّاب بود**﴾ یعنی: او با استغفار و توبه، به‌سوی خداوند جل جلاله بسیار بازگشت می‌کرد.

وَٱذْكُرْ عِبَـٰدَنَآ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْحَـٰقَ وَيَعْقُوبَ أُوْلِى ٱلْأَيْدِى وَٱلْأَبْصَـٰرِ ﴿٤٥﴾

﴿و به یادآور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و صاحب بصیرت بودند﴾ یعنی: آنها در طاعت حق صاحب نیرو و توان و در شناخت اسرار دین و غیرآن، صاحب بصیرت بودند. یا آنها ولی نعمت مردم بودند با احسانی که به آنها می‌کردند زیرا آنها به مردم مصدر خیر شده و بس نیکی می‌کردند. اَبْصار: بینش‌ها در علم و دین است.

خلاصه این‌که: آنها علم و عمل هردو را به کمال آن داشتند.

إِنَّآ أَخْلَصْنَـٰهُم بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى ٱلدَّارِ ﴿٤٦﴾

﴿ما آنان را به خصلتی پاک خالص ساختیم﴾ که هیچ آلایشی در آن نبود ﴿که ذکر آخرت بود﴾ یعنی: ایشان را از میان اهل زمانشان به یادآوری سرای آخرت و ایمان‌آوردن به آن مخصوص گردانیدیم و این شایستهٔ شأن انبیا عليهم السلام است.

وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ ٱلْمُصْطَفَيْنَ ٱلْأَخْيَارِ ﴿٤٧﴾

﴿و آنان نزد ما جداً از برگزیدگان نیکانند﴾ برگزیدگانند به نبوّت، برتری‌داده‌شدگانند بر ابنای جنسشان و از نیکان بسیار خیّراند.

وَٱذْكُرْ إِسْمَـٰعِيلَ وَٱلْيَسَعَ وَذَا ٱلْكِفْلِ ۖ وَكُلٌّ مِّنَ ٱلْأَخْيَارِ ﴿٤٨﴾

﴿و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به یاد آور. همه از نیکانند﴾ بیان حال «یسع» در سورهٔ [انعام/ ۸۶] و بیان حال «ذوالکفل» نیز در سورهٔ [انبیا/ ۸۵] گذشت.

هَـٰذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَـَٔابٍ ﴿٤٩﴾
جَنَّـٰتِ عَدْنٍ مُّفَتَّحَةً لَّهُمُ ٱلْأَبْوَٰبُ ﴿٥٠﴾

﴿این ذکری است﴾ یعنی: این یادکردی نیکو و زیبا از این پیامبران علیهم‌السلام در دنیا است و شرفی است که به آن همیشه یاد می‌شوند. امّا سدّی در معنی (هٰذا ذِكْرٌ) می‌گوید: «یعنی این قرآن پندی است» ﴿و قطعاً برای پرهیزگاران فرجامی نیک است﴾ زیرا آنها در آخرت به آمرزش و رضوان الهی و نعمتهای بهشت وی نایل می‌گردند: ﴿بهشتهای عدن که درهای آنها برایشان گشاده است﴾ به قولی: در بهشت فرشتگان برایشان درها را باز می‌کنند تا با إکرام و اعزاز به آن وارد شوند.

مُتَّكِـِٔينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَـٰكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ﴿٥١﴾

﴿در آنجا تکیه می‌زنند﴾ یعنی: درحالی‌که در بهشت بر او رنگها تکیه می‌زنند؛ ﴿میوه‌های بسیار﴾ یعنی: الوان گونه گون، متنوّع و متکثّری از میوه‌ها ﴿و نوشیدنی﴾ های بسیاری را ﴿در آنجا می‌طلبند﴾ یعنی: هر چه در آن طلب کنند، می‌یابند و نزد ایشان حاضر می‌شود.

۞ وَعِندَهُمْ قَـٰصِرَٰتُ ٱلطَّرْفِ أَتْرَابٌ ﴿٥٢﴾

﴿و نزدشان دوشیزگان فروهشته‌نگاهِ همسال است﴾ یعنی: آنها در بهشت

همسرانی دارند که چشمهایشان فقط بر شوهرانشان فروهشته است، به شوهرانشان قانعند و به غیر آنان نظر نمی‌کنند. أتراب: یعنی: همسال، یا برابر در حسن و زیبایی. مجاهد می‌گوید: «اتراب، همسالانی هستند که با همدیگر دوست و صمیمی می‌باشند، نه نسبت به یک‌دیگر نفرتی دارند و نه میان خود رشک و هم‌چشمی‌ای زیرا محبّت و دوستی میان هم‌سنّ‌وسالان پایدارتر است».

هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ ٱلْحِسَابِ ﴿٥٣﴾

﴿این است آنچه برای روز حساب به شما وعده داده می‌شد﴾ یعنی: به ایشان گفته می‌شود: این همان پاداشی است که در دنیا برای میعاد روز حساب به شما وعده داده شده بود.

إِنَّ هَٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُۥ مِن نَّفَادٍ ﴿٥٤﴾

خداوند ﷻ می‌فرماید: **﴿در حقیقت این همان رزق ماست﴾** که آن را بر شما ارزانی داشته و با آن بر شما نعمت نهاده‌ایم **﴿آن را هیچ زوالی نیست﴾** یعنی: این رزق نه هیچ انقطاعی دارد و نه هرگز فنا می‌شود.

هَٰذَا ۚ وَإِنَّ لِلطَّٰغِينَ لَشَرَّ مَـَٔابٍ ﴿٥٥﴾
جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ ٱلْمِهَادُ ﴿٥٦﴾

سپس به بیان حال منکران پرداخته می‌فرماید: **﴿این است﴾** یعنی: کار چنان است که ذکر شد **﴿و امّا برای از حدگذشتگان﴾** یعنی: برای کسانی که طغیان کرده،

از طاعت خداوند ﷻ تمرّد ورزیده و پیامبرانش را تکذیب کرده‌اند؛ ﴿**واقعاً بد فرجامی است**﴾ یعنی: بی‌گمان آنها بدترین سرانجام و بازگشتگاهی دارند که به آن می‌پیوندند؛ این بازگشتگاه: ﴿**جهنّم است که وارد آن می‌شوند و چه بد آرامگاهی است**﴾ یعنی: چه بد فرشی است که برای خود هموار کرده‌اند. به این ترتیب، خدای سبحان آنچه را که در زیر پایشان از آتش جهنّم قرار دارد، به فرش تشبیه کرد.

هَـٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ ﴿٥٧﴾

﴿**این عذاب آب جوش و زرداب است، باید آن رابچشند**﴾ حمیم: آب جوشی است که درنهایت غلیان و جوشش قرار دارد. غسّاق: چرکاب و زردابی است که از پوستهای دوزخیان سیلان می‌کند و سرازیر می‌شود. به‌قولی: غسّاق آبی است که سردی‌کشنده‌ای دارد، در مقابل حمیم که داغی آن کشنده است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اگر دلوی از غسّاق در دنیا ریخته شود، تمام اهالی دنیا راگندیده و متعفّن می‌سازد».

وَءَاخَرُ مِن شَكْلِهِۦٓ أَزْوَٰجٌ ﴿٥٨﴾

﴿**و عذاب‌های دیگر همانند آن به انواع و اقسام است**﴾ یعنی: برای دوزخیان؛ آب جوشان، زرداب و انواع گونه‌گون دیگری از عذاب مانند آب و زرداب است. حسن بصری گفته است: «برای دوزخیان انواع و اقسامی از عذاب؛ همانند زمهریر، سموم، نوشیدن آب جوش و خوردن زقّوم تا غیر اینها از اشیای مختلف و متضادّ است».

هَٰذَا فَوۡجٞ مُّقۡتَحِمٞ مَّعَكُمۡ لَا مَرۡحَبَۢا بِهِمۡۚ إِنَّهُمۡ صَالُواْ ٱلنَّارِ ﴿۵۹﴾

﴿**این فوجی است که همراه با شما در دوزخ فرو می‌روند**﴾ یعنی: چون دوزخیان به دوزخ وارد شوند، نگهبانان آن به رؤسا و رهبران دوزخی می‌گویند: این پیروان شما فوجی هستند که همراه با شما به دوزخ وارد می‌شوند ﴿**آنان را خوشامدی نیست**﴾ این حکایت سخن رهبران و رؤساء است. یعنی: برای پیروان ما هیچ کرامت و حرمتی نیست. به این ترتیب، خدای سبحان از انقطاع مودّت و محبّت میان کفّار در آخرت خبر داده و روشن می‌سازد؛ مودّتی که در دنیا میان آنها بوده است، در آخرت به عداوت تبدیل می‌گردد. سپس رؤسایشان در ادامه می‌گویند: ﴿**زیرا آنان**﴾ یعنی: پیروان ما ﴿**داخل آتش می‌شوند**﴾ چنان‌که ما به آن وارد شده‌ایم و مستحقّ آنند؛ چنان‌که ما سزاوار آن گردیده‌ایم.

قَالُواْ بَلۡ أَنتُمۡ لَا مَرۡحَبَۢا بِكُمۡۖ أَنتُمۡ قَدَّمۡتُمُوهُ لَنَاۖ فَبِئۡسَ ٱلۡقَرَارُ ﴿۶۰﴾

﴿**می‌گویند**﴾ تابعان به رؤسا ﴿**بلکه بر خود شما خوش مباد!**﴾ یعنی: شما خود از عزّت و کرامت بی‌بهره باشید زیرا این ﴿**شما بودید که آن راه را پیش‌پای ما گذاشتید**﴾ و ما را در راه گمراهی افگنده و به‌سوی آن فراخواندید؛ با آنچه که برای ما بدین مضمون عنوان می‌کردید: حق فقط همان چیزی است که ما بر آن قرار داریم و پیامبران در آنچه که آورده‌اند، راستگو نیستند! ﴿**و چه بد قرارگاهی است**﴾ جهنّم؛ هم برای ما و هم برای شما.

قَالُواْ رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هَٰذَا فَزِدۡهُ عَذَابٗا ضِعۡفٗا فِي ٱلنَّارِ ﴿۶۱﴾

﴿می‌گویند﴾ پیروان **﴿پروردگارا! هر کس این عذاب را از پیش برای ما فراهم آورده، عذاب او را در آتش دوزخ دوچندان کن﴾** عذابی در برابر کفر او و عذابی‌دیگر در برابر این‌که ما را به‌سوی آن فراخوانده است.

بدین گونه است که پیروان برای زعما و رهبران خویش، عذابی دوچندان را می‌طلبند.

وَقَالُواْ مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ ٱلْأَشْرَارِ ﴿٦٢﴾

﴿و گفتند اهل دوزخ: ما را چه شده است که مردانی را که ما آنان را از زمرهٔ اشرار می‌شمردیم، نمی‌بینیم؟﴾ منظور آنها فقرای مؤمنان اند؛ مانند عمّار، خبّاب، صهیب، بلال، سالم و سلمان ﷺ. مجاهد نقل می‌کند که: ابوجهل در دوزخ می‌گوید: «مرا چه شده است که بلال و عمّار و صهیب و فلان و فلان را نمی‌بینم؟». البتّه این روایت، گویای نمونه‌ای از سخن کفّار است پس این سخن فقط به ابوجهل محدود نیست زیرا تمام کفّار در دوزخ چنین حالی داشته و بر این باوراند که مؤمنان به دوزخ وارد می‌شوند. امّا چون در دوزخ از آنان پرس‌وجو می‌کنند و آنها را نمی‌یابند، در این هنگام است که می‌دانند؛ آنها در درجات بلندی از بهشت به‌سر می‌برند.

أَتَّخَذْنَٰهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ ٱلْأَبْصَٰرُ ﴿٦٣﴾

﴿آیا آنان را﴾ در دنیا **﴿به مسخره می‌گرفتیم﴾** و آنان در واقع اهل کرامت و عزّت بوده‌اند و ما اشتباه کرده بودیم؛ **﴿یا چشمهای ما از آنها برگشته است﴾** و بر محلّ و جایگاه آنان در دوزخ نمی‌افتد؟ حسن می‌گوید: «هردوی این امر واقعیّت دارد زیرا آنها هم مؤمنان را به ریشخند و تمسخر گرفتند و هم چشمهایشان بر آنان

نمی‌افتد زیرا ایشان در بهشت اند». ابن‌کثیر می‌گوید: «دوزخیان خود را به امر محالی تسلّی کرده و می‌گویند: شاید مؤمنان نیز با ما در دوزخ هستند، لیکن چشمان ما بر آنها نیفتاده است».

إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ ٱلنَّارِ ﴿٦٤﴾

﴿این ستیزهٔ دوزخیان با همدیگر قطعاً راست است﴾ یعنی: آنچه که رؤسا به پیروان خود می‌گویند و باز پیروان در پاسخ آنان مطرح می‌کنند؛ امری است که ناگزیر در روز قیامت روی می‌دهد.

قُلْ إِنَّمَآ أَنَا۠ مُنذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُ ٱلْوَٰحِدُ ٱلْقَهَّارُ ﴿٦٥﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به کفّار مکّه ﴿من فقط بیم‌دهنده‌ای هستم﴾ شما را از مجازات و عذاب خداوند ﷻ ﴿و جز خدای یگانه﴾ که برایش هیچ شریکی نیست، خداوند غالب ﴿قهّار﴾ و قوی‌ای که بر همه‌چیز مسلّط و بر همهٔ خلقش قاهر و غالب است؛ ﴿هیچ خدایی نیست﴾ که شایستهٔ پرستش باشد.

رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفَّٰرُ ﴿٦٦﴾

و از آنجا که وصف «قهّار»، موجب ترسی شدید از هیبت، جلال، عظمت و قدرت حق تعالی است، خداوند ﷻ آن را با بیان سه وصف که بر رحمت و فضل و کرمش دلالت می‌کنند، دنبال می‌کند: ﴿پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است﴾ از مخلوقات می‌باشد ﴿همان عزیز﴾ پیروزمند غالبی است که هیچ زورآوری بر او غلبه نمی‌تواند کرد ﴿آمرزنده﴾ ای است که بر هر کس از وی

اطاعت کند، می‌آمرزد.

قُلْ هُوَ نَبَؤٌاْ عَظِيمٌ ﴿٦٧﴾

أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿٦٨﴾

﴿بگو﴾ ای محمّدﷺ! ﴿این خبری بس بزرگ است﴾ یعنی: عذابی که شما را از آن بیم داده‌ام و آنچه که به شما از توحید بیان کرده‌ام، خبری بس بزرگ و اعلامیّه‌ای بس عظیم است پس آن را بزرگ بشمارید و سبک نپندارید و به آن بی‌اعتنایی نکنید ﴿که شما از آن روی بر می‌تابید﴾ و بدان بی‌اعتنایی می‌کنید. این سرزنش و سرکوفتی سخت به آنان است زیرا آنان از این حقایق غافل مانده و در آن تفکّر نکرده‌اند تا به صدق و راستی آن پی‌ببرند.

مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِٱلْمَلَإِ ٱلْأَعْلَىٰٓ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٦٩﴾

إِن يُوحَىٰٓ إِلَيَّ إِلَّآ أَنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٠﴾

ای پیامبر! به آنان بگو: ﴿مرا به حال ملأ اعلی هیچ دانشی نبود آن‌گاه که با یک‌دیگر مجادله می‌کردند﴾ یعنی: من پیش از آن‌که به‌سویم وحی شود، در مورد آنچه که فرشتگان دربارهٔ آن باهم گفت‌وگو می‌کردند، علم و آگاهی‌ای نداشتم. یادآور می‌شویم؛ جدالی که میان فرشتگان روی داد، در بارهٔ آدمعليه‌السلام بود ــ چنان‌که آیات بعدی مفید این معنی است ﴿به من جز در این باب که هشداردهنده‌ای آشکار هستم، وحی فرستاده نمی‌شود﴾ و من هیچ سلطه‌ای ورای آنچه حق تعالی به من عنایت کرده است و هیچ فرشته‌ای در اختیار ندارم و مأموریّت من إعمال سلطه و

استبداد، یا تحکیم نفوذ خویش با زور و إجبار نیست.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ إِنِّي خَـٰلِقُۢ بَشَرًا مِّن طِينٍ ﴿٧١﴾

﴿آن‌گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفرینندهٔ بشری از گِل هستم﴾ این بیان همان مجادله‌ای است که اجمالاً در آیهٔ (۶۹) گذشت و در اینجا تفصیلاً بدان پرداخته می‌شود. البتّه این داستانی است که خداوند متعال آن را در سوره‌های «بقره»، «اعراف»، «حجر»، «اسراء»، «کهف» و در اینجا بیان کرده است.

مراد از «بشر» در آیهٔ کریمه، آدم علیه السلام و نسل وی‌اند. البتّه مجادلهٔ فرشتگان دراین‌باره بود که چه کسی در زمین خلیفه ساخته می‌شود.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَـٰجِدِينَ ﴿٧٢﴾

﴿پس﴾ ای فرشتگان! ﴿چون او را استوار بپرداختم﴾ یعنی: چون آدم را به صورت بشری مصوّر ساختم و اجزای وی را برابر و استوار گردانیدم؛ ﴿و در آن از روح خود دمیدم﴾ یعنی: از روحی که مالک آن هستم و غیر من مالک آن نیست و به این ترتیب، او را بعد از آن‌که حیاتی در وی نبود و جماد بی‌جانی بود، زنده گردانیدم ﴿سجده‌کنان برای او درافتید﴾ این دستور به فرشتگان، سجدهٔ تحیّه و شادباش آنها برای آدم است، نه سجدهٔ عبادت.

فَسَجَدَ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٧٣﴾

﴿پس فرشتگان سجده کردند﴾ یعنی: پروردگار متعال آدم علیه السلام را آفرید و استوارش پرداخت و در او از روح خویش دمید آن‌گاه فرشتگان برای او سجده

کردند ﴿تمامشان همه یکسره﴾ و یکپارچه سجده کردند و هیچ فرشته‌ای از آنان باقی نماند، جز این‌که سجده کرد. در (كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْن) دو تأکید است، تأکید اوّل: (كُلُّهُمْ) برای افادهٔ عمومیّت و تأکید دوم: (اَجْمَعُوْنْ) برای افادهٔ اجتماع و یکجابودن آنها در سجده در یک وقت و یک زمان می‌باشد.

إِلَّآ إِبۡلِيسَ ٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٧٤﴾

﴿جز ابلیس﴾ که متّصف به اوصاف فرشتگان و در عداد ایشان بود ﴿که استکبار ورزید﴾ یعنی: از روی جهل به این حقیقت که این سجده درواقع فرمان‌بردن و طاعت از حق تعالی است، از سجده کردن برای آدم سرکشی کرد و سر باز زد ﴿و﴾ استکبار وی، استکبار کفر بود، بدین جهت بود که: ﴿از کافران شد﴾ با مخالفت و سرپیچی از امر خدا ﷻ و سرکشی از طاعت وی.

قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ أَسۡتَكۡبَرۡتَ أَمۡ كُنتَ مِنَ ٱلۡعَالِينَ ﴿٧٥﴾

﴿فرمود﴾ خداوند ﷻ ﴿ای ابلیس! چه چیز تو را باز داشت از این‌که برای چیزی که با دستانِ خود آفریدم سجده کنی؟﴾ یعنی: چه چیز تو را از سجده کردن برای آدم برگرداند و بازداشت در حالی‌که این خود من بودم که با دستان بلاکیف خود بی‌هیچ واسطه‌ای ـ چون پدر و مادر ـ عهده‌دار آفرینش وی شدم؟ به کار بردن این تعبیر، تشریف و گرامیداشتی برای آدم است، وگرنه خداوند ﷻ عهده‌دار و متولّی امر آفرینش هر مخلوقی است.

این آیه دلیل بر بطلان نظریّهٔ «تطوّر» در مورد آفرینش آدم ؈ است.

قَالَ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ ﴿٧٦﴾

﴿آیا استکبار ورزیدی یا از جملهٔ بلندمرتبگان بودی؟﴾ یعنی: ای ابلیس! آیا هم‌اکنون از سجده کردن استکبار ورزیدی، یا پیوسته از گروهی بوده‌ای که از این کار تکبر می‌ورزند؟ یا معنی این است: آیا هم‌اکنون ــ بی‌آن‌که سزاوار آن باشی ــ از سجده کردن ابا ورزیدی، یا این‌که تو به راستی از متکبّران بلندمرتبه و مستحقّ برتری‌جویی از طاعت خدا هستی و ازاین‌رو، از سجده کردن ابا ورزیدی؟ این استفهام مفید توبیخ است ﴿گفت: من از او بهترم﴾ ابلیس لعین در حقّ خود چنین ادّعا کرد که از آدم بهتر است و این سخن وی متضمّن این معنی است که: سجدهٔ فاضل برای مفضول نیکو نیست. ﴿مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل﴾ و به پندار وی، عنصر آتش از عنصر گِل برتر بود. البتّه این پندارش از جهاتی مردود است که بیان این جهات، در همین تفسیر شریف گذشت.

به‌هرحال، آنچه مسلّم است، خداوند ﷻ آدم علیه السلام را به شرفی مشرّف و به کرامتی مکرّم ساخت که شرف و برتری عناصر به هیچ وجه با آن برابری نمی‌تواند کرد؛ این شرف آن است که خداوند ﷻ آدم علیه السلام را به‌دست بلاکیف خویش آفرید و در وی از روحی که آفریده بود، دمید و به او علم و حکمت عنایت کرد.

قَالَ فَٱخۡرُجۡ مِنۡهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٞ ﴿٧٧﴾

خداوند متعال به ابلیس ﴿فرمود: پس از آنجا﴾ یعنی: از بهشت، یا از زمرهٔ فرشتگان ﴿بیرون شو، که تو رانده شده هستی﴾ به‌وسیلهٔ ستارگان و از هر خیر و رحمتی مطرود هستی.

وَإِنَّ عَلَيۡكَ لَعۡنَتِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ﴿٧٨﴾

﴿و بی‌گمان تا روز جزا لعنت من بر توست﴾ یعنی: لعنت من بر تو مستمرّ و همیشگی است؛ تا آن‌گاه که دنیا برقرار باشد، سپس در آخرت نیز با انواع عذاب و مجازات و خشم من که سزاوار توست، روبرو می‌شوی ـ چنان‌که آیات دیگر مفید این معنی است.

قَالَ رَبِّ فَأَنظِرۡنِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ﴿٧٩﴾

ابلیس ﴿گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که مردمان برانگیخته می‌شوند، مهلت ده﴾ یعنی: مرا شتابان نمیران و به من تا یک نهایتی مهلت ده که آن نهایت، روز برانگیخته‌شدن آدم و نسل وی بعد از مرگشان است.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلۡمُنظَرِينَ ﴿٨٠﴾

إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡوَقۡتِ ٱلۡمَعۡلُومِ ﴿٨١﴾

خداوند متعال ﴿فرمود:﴾ پذیرفتم ﴿تو از مهلت‌یافتگانی تا روز معیّنِ معلوم﴾ که من آن را برای فنای خلایق مقدّر و معیّن کرده‌ام و آن وقت دمیدن نفخهٔ اوّل است. به قولی: دلیل این‌که ابلیس تا روز رستاخیز مهلت خواست، این بود که از مرگ نجات یابد زیرا اگر او تا روز رستاخیز مهلت می‌یافت، نمی‌مُرد پس خداوند متعال او را مهلت داد امّا نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز «صَعْق» که روز مرگ همهٔ مخلوقات است.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ ﴿٨٢﴾

﴿گفت﴾ ابلیس ﴿پس به عزتت سوگند که البتّه آنان را همه یکجا از راه به در می‌برم﴾ به این ترتیب، او به عزّت خداوند ﷻ سوگند خورد که همهٔ فرزندان آدم علیه السلام را ــ با آراستن شهوات و درافگندنشان در شبهات ــ گمراه می‌سازد.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿٨٣﴾

﴿جز بندگان خالص‌کردهٔ تو از آنان را﴾ یعنی: کسانی که تو آنان را برای طاعت خویش خالص گردانیده و ایشان را از من شیطان رجیم در پناه عصمت خویش قرار داده‌ای، به‌طوری که من بر گمراه‌سازی و اغوای ایشان قادر نیستم.

قَالَ فَٱلْحَقُّ وَٱلْحَقَّ أَقُولُ ﴿٨٤﴾

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٥﴾

خداوند متعال ﴿فرمود: پس این حقّ است و من حق را می‌گویم که: البته پر کنم دوزخ را از تو﴾ یعنی: پر می‌کنم دوزخ را از جنس تو از شیطانها. پس پرساختن دوزخ از ابلیس و پیروانش از جانب من حقّ است و من سخن حق را می‌گویم و حقیقت قضیه این است ﴿و هر کس از کسانی که از تو پیروی کند﴾ یعنی: دوزخ را از کسانی از نسل آدم نیز که از تو ــ هنگامی که به‌سوی گمراهی و ضلالت فراشان می‌خوانی ــ اطاعت کنند، پر می‌کنم. بدین‌گونه، خداوند ﷻ سوگند یاد می‌کند که ابلیس و پیروانش را به دوزخ وارد خواهد کرد تا بدانجا که دوزخ از آنان پر و انباشته شود.

قُلْ مَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٦﴾

﴿**بگو**﴾ای پیامبر به این گروه مشرکان ﴿**برای آن**﴾ یعنی: دربرابر دعوت به‌سوی قرآن و وحی ﴿**از شما مزدی**﴾ و پاداش و جایزه و مقرّری‌ای ﴿**طلب نمی‌کنم و من از متکلّفان نیستم**﴾ تکلّف: تصنّع و خودسازی است. یعنی من از متکلّفان نیستم تا چیزی بگویم که به آن علم ندارم و در نتیجه، بدون حق و از سر ساخته‌کاری و دروغ پردازی، دعوای وحی و رسالت کنم، یا شما را به‌سوی چیز دیگری که خداوند ﷻ مرا به دعوت به‌سوی آن فرمان نداده است، دعوت نمایم.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «آیا شما را از اهل بهشت آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه کنید یا رسول‌الله! فرمودند: آنان رحم‌کنندگان در میان خویش هستند. باز فرمودند: آیا شما را از اهل دوزخ آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه گردانید یا رسول‌الله! فرمودند: آنان ناامیدان دل‌مردهٔ دروغگوی متکلّف هستند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «أَنَا وَ صَالِحُوْا أُمَّتِيْ بُرَآءُ مِنَ التَّكَلُّفْ ۞ من و شایستگان امّت من از تکلّف بیزاریم».

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَـٰلَمِينَ ﴿٨٧﴾

﴿**این جز پندی برای عالمیان نیست**﴾ یعنی: این قرآن، یا آنچه که شما را به‌سوی آن فرامی‌خوانم، جز پند و موعظه‌ای برای همهٔ خلق نیست.

وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُۥ بَعْدَ حِينٍۭ ﴿٨٨﴾

﴿**و البتّه**﴾ای کفّار! ﴿**خبر آن را**﴾ یعنی: خبر آنچه را که به شما اعلام شده ــ از دعوت به‌سوی خداوند و یگانگی وی و ترغیب و تشویق به بهشت و بیم و هشدار از دوزخ ــ ﴿**پس از چندی**﴾ یعنی: بعد از زمانی ﴿**خواهید دانست**﴾ که آن زمان؛ بعد از مرگ، یا در روز قیامت است. به‌قولی مراد این است: کسانی که در قید

حیات باقی بمانند، این حقایق را می‌دانند؛ هنگامی که کار رسول‌اکرم ﷺ بالا گیرد و دعوتشان غالب شود. و کسانی هم که می‌میرند، آن را بعد از مرگ می‌دانند.

بِسمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ زمر

مکّی است و دارای هفتادوپنج آیه است.

وجه‌تسمیه: این سورهٔ مبارکه «زمر» نامیده شد زیرا خداوند ﷻ در آخر آن [۷۲ـ۷۱]، گروه کفّار گمراه و نابکار را به خواری و حقارت و گروه مؤمنان نیکبخت را با اجلال و إکرام یاد کرده است [۷۵ـ۷۳]. زُمَرْ: یعنی گروهها.

در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «رسول خدا ﷺ پشت‌سرهم روزه می‌گرفتند تا بدانجا که می‌گفتیم: دیگر نمی‌خواهند که بخورند. و پشت سرهم می‌خوردند تا بدانجا که می‌گفتیم: دیگر نمی‌خواهند که روزه بگیرند. و ایشان در هر شب، سوره‌های «اسراء» و «زمر» را تلاوت می‌کردند».

تَنزِيلُ ٱلْكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ﴿۱﴾

﴿**نازل شدن این کتاب**﴾ یعنی: فروفرستادن این قرآن ﴿**از جانب خدای عزیزی**﴾ است که در ملک و فرمانروایی‌اش قوی و غالب و در صنعش: ﴿**حکیم است**﴾ و همه اشیا را در جایگاه مناسب آنها قرار می‌دهد.

إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ ﴿٢﴾

﴿ما این کتاب را به‌حق به‌سوی تو نازل کرده‌ایم﴾ یعنی: در حالی آن را به سویت نازل کرده‌ایم که مشمول حق و راستی است و ما آن را به باطل و بیهوده نازل نکرده‌ایم. مراد این است که همهٔ آنچه در قرآن است ــ از اثبات توحید و نبوّت و معاد گرفته تا انواع احکام و تکالیف ــ حقّ است **﴿پس خدارا ــ درحالی‌که دین خود را برای او پاک و خالص می‌داری ــ عبادت کن﴾** اخلاص: آن است که بنده با عملش تنها رضای خدای سبحان را مدّنظر داشته و هیچ چیز دیگری از آن، مقصود وی نباشد. دین: عبارت از عبادت و طاعت است و رأس و اساس دین، عقیده به توحید خداوند متعال و نفی شرک از وی می‌باشد.

أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ فِي مَا هُمۡ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ ﴿٣﴾

﴿آگاه باشید: دین خالص از آنِ خداست﴾ یعنی: پرستش خالص و پیراسته از شائبه‌های شرک و غیر آن، همانا از آن خدای عزّوجلّ است امّا غیر آن از ادیان، دین خالصی که خداوند ﷻ به آن امر کَرده است، نیستند **﴿و کسانی که به‌جای او سرورانی برای خود گرفته‌اند﴾** و با آنها طرح موالات و دوستی ریخته‌اند **﴿و گفتند: ما آنهارا جز برای این‌که ما را به الله در مرتبهٔ قرب نزدیک سازند، عبادت نمی‌کنیم﴾** این

اولیا و سروران دروغین، بتانی بودند که مشرکان آنها را بجز خدای سبحان می‌پرستیدند و چون به آنها گفته می‌شد: پروردگار و آفرینندهٔ شما کیست؟ آسمانها و زمین را چه‌کسی آفریده؟ و چه‌کسی از آسمان آب فرو فرستاده است؟ در پاسخ می‌گفتند: الله. ولی چون به آنها گفته می‌شد: در این صورت معنای عبادت شما برای بتان چیست؟ می‌گفتند: تا ما را به الله نزدیک ساخته و نزد وی برای ما شفاعت کنند؛ ﴿**بی‌گمان خدا میانشان**﴾ یعنی: میان اهل ادیان، یا میان مخلصان و وارستگان برای دین خویش و میان کسانی که اخلاص نورزیده‌اند ﴿**در بارهٔ آنچه که بر سرِ آن اختلاف دارند**﴾ از دین ﴿**حکم می‌کند**﴾ در روز قیامت. اختلافشان در توحید و شرک است زیرا هر گروه مدّعی آن است که حق با وی می‌باشد ﴿**در حقیقت خدا کسی را که دروغزن کفران پیشه است**﴾ یعنی: حق تعالی کسی را که در پندار خویش در مورد خدایان باطل که او را به الله ﷻ نزدیک می‌کنند دروغگوست و با گرفتن بتان به خدایی و قراردادن آنها به‌عنوان شرکایی برای خدای یکتای بی‌همتا، کفران پیشه است؛ ﴿**هدایت نمی‌کند**﴾ به‌سوی دینش و به وی توفیق راهیابی به‌سوی حق نمی‌دهد.

جویبر از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده است که فرمود: این آیه دربارهٔ سه قبیلهٔ عامر، کنانه و بنی‌سلمه نازل شد که بتان را پرستش کرده و فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند و می‌گفتند: ما این بتان را جز برای این نمی‌پرستیم که ما را با قربی مخصوص، به خدا نزدیک کنند.

لَّوْ أَرَادَ ٱللَّهُ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا لَّٱصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ ۖ هُوَ ٱللَّهُ ٱلْوَٰحِدُ ٱلْقَهَّارُ ﴿٤﴾

﴿**اگر خدا می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد، قطعاً از میان آنچه آفریده است،**

آنچه می‌خواست برمی‌گزید ﴾ یعنی: اگر برگرفتن فرزند در حقّ خدای سبحان جایز بود ـ چنان‌که شما می‌پندارید ـ در آن صورت از میان خلقش هرکه را خود می‌خواست به فرزندی برمی‌گرفت، نه کسانی که شما برگزیده و به فرزندی وی نامزد کرده‌اید. یا معنی این است: در آن صورت، از میان خلقش آنچه را که می‌خواست برگزیند برمی‌گزید پس نیازی به فرزند نداشت. از سوی دیگر هیچ موجودی سوای حق تعالی نیست جز این‌که مخلوق و آفریدهٔ اوست پس صحیح نیست که مخلوق و آفریده، فرزند خالق باشد لذا فقط این گزینه باقی می‌ماند که حق تعالی مخلوق را به‌عنوان بندهٔ خود برگزیند. به سخنی‌دیگر: اگر خدا ﷻ می‌خواست فرزندی برگیرد، باید آن فرزند از جنس پدر خود، قدیم می‌بود و مسلّماً این امر که آفریده‌ای حادث از جنس آفرینندهٔ قدیم باشد، مستحیل است پس نتیجه این‌که: ﴿**او از این نسبتها منزّه است، او خدای یگانهٔ قهّار است ﴾** که از ما سوای خویش بی‌نیاز می‌باشد و همه در پیشگاه قهّاریّتش سر کرنش و ذلّت فرونهاده‌اند.

خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۖ يُكَوِّرُ ٱلَّيۡلَ عَلَى ٱلنَّهَارِ وَيُكَوِّرُ ٱلنَّهَارَ عَلَى ٱلَّيۡلِۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمًّىۗ أَلَا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفَّٰرُ ﴿٥﴾

﴿**آسمانها و زمین را به‌حق آفریده است ﴾** نه به باطل پس کسی که دارای این‌چنین آفرینش عظیمی باشد، مستحیل است که شریک، یا همسر، یا فرزندی برای خود برگیرد ﴿**شب را به روز و روز را به شب در می‌پیچد ﴾** درپیچاندن شب بر روز، پوشاندن و گستراندن آن بر این است به طوری‌که روشنایی روز را ازبین ببرد و

درپیچاندن روز بر شب، پوشاندن و گستراندن آن بر شب است به طوری‌که تاریکی آن را ازبین ببرد. این خود دلیل کرویّت و دوران زمین نیز می‌باشد. و این سخن اعراب: «کَوَّرَ العِمَامَةَ ◆ عمّامه را برپیچانید» یعنی بعضی از آن را بر بالای بعضی‌دیگر افگند، نیز از مادّهٔ «تکویر» است. ﴿**و خورشید و ماه را رام ساخت**﴾ یعنی: آنها را ـ با واداشتن آنها به طلوع و غروب در جهت منافع بندگان ـ منقاد فرمان خویش گردانید ﴿**هرکدام سیر می‌کند**﴾ در مدار فلکی خود ﴿**تا میعادی معیّن**﴾ یعنی: تا آن‌گاه که دنیا به آخر برسد و عمر آن به‌سر آید و آن میعاد؛ روز قیامت است ﴿**آگاه باش که او عزیز غفّار است**﴾ یعنی: خداوند ﷻ غالبی است که با وصف عزّت و عظمت و کبریائی‌اش، گناهان خلقش را با مغفرت و آمرزش خویش می‌پوشاند.

خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ ثُمَّ جَعَلَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلۡأَنۡعَٰمِ ثَمَٰنِيَةَ أَزۡوَٰجٖۚ يَخۡلُقُكُمۡ فِي بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ خَلۡقٗا مِّنۢ بَعۡدِ خَلۡقٖ فِي ظُلُمَٰتٖ ثَلَٰثٖۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ لَهُ ٱلۡمُلۡكُۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ فَأَنَّىٰ تُصۡرَفُونَ ﴿٦﴾

﴿**شما را از نفس واحدی آفرید**﴾ که آدم علیه السلام است ﴿**سپس همسرش را از او قرارداد**﴾ یعنی: سپس حوّا را از ضلع آدم پدید آورد. گفتنی است که حق تعالی جز آدم، هیچ زن دیگری را از ضلع مردی نیافریده است. البتّه فسیر نظیر این آیه به‌طور مفصّل در اواخر سورهٔ «اعراف» گذشت که در آن بر وجود، یگانگی و قدرت خداوند ﷻ سه دلالت نهفته است:

۱ ــ نخست آفرینش آدم‌علیه‌السلام بدون وجود پدر و مادر.
۲ ــ سپس آفرینش حوّا از تن آدم.
۳ ــ سپس آفرینش سایر بشر از آن دو.

﴿**و برای شما از چهارپایان هشت قسم**﴾ نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و بز ﴿**فروفرستاد**﴾ که در این فرمودهٔ حق تعالی: (مِنَ الْاِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ) و در فرمودهٔ وی: (وَ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ) بیان شده است[1]. ﴿**شما را در شکمهای مادرانتان می‌آفریند؛ آفرینشی پس از آفرینشی دیگر**﴾ اوّلاً آن را به‌شکل نطفه، سپس به خون بسته آن‌گاه به گوشتپاره‌ای متطوّر می‌سازد، سپس در او استخوان می‌آفریند و آن‌گاه بر استخوانها گوشت می‌پوشاند و طی نمودن مراحل این آفرینش شما: ﴿**در تاریکی‌های سه‌گانه**﴾ یعنی: در تاریکی شکم، تاریکی رَحم و تاریکی مشیمه (بچّه‌دان) است لذا حق تعالی آفرینش شما را در تاریکی‌های تودرتوی میان سه پرده، سامان می‌دهد. پرده‌های سه گانه ــ چنان‌که اطبّا می‌گویند ــ عبارت است از: غشای منباری، خربون و غشای لفائفی. پس ای انسانها! بدانید که تاریک‌ساختن جایگاه آفرینش شما، ما را از آن بازنداشت که آفرینشتان را به‌نیکویی و زیبایی انجام دهیم ﴿**این است الله پروردگار شما، فرمانروایی**﴾ حقیقی در دنیا و آخرت ﴿**از آنِ اوست**﴾ و دیگران را هیچ مشارکتی در این فرمانروایی نیست ﴿**خدایی جز او نیست پس چگونه برگردانیده می‌شوید؟**﴾ یعنی: چگونه از عبادت وی به‌سوی پرستش دیگران منصرف گردانیده می‌شوید؟.

إِن تَكۡفُرُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمۡۖ وَلَا يَرۡضَىٰ لِعِبَادِهِ ٱلۡكُفۡرَۖ وَإِن

۱ــ نگاه: سورهٔ [انعام/۱۴۳].

تَشْكُرُواْ يَرْضَهُ لَكُمْۗ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزْرَ أُخْرَىٰۗ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَۚ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ۝٧

﴿**اگر کفر ورزید، بدانید که خدا از شما بی‌نیاز است**﴾ یعنی: حق تعالی از ایمان و عمل شما بی‌نیاز است و این شما هستید که به او نیازمندید زیرا شما هستید که از کفر، زیان و از ایمان نفع می‌برید. در **حدیث‌شریف** قدسی به روایت صحیح مسلم آمده است: «لَوْ اَنَّ أَوَّلَكُمْ وَ آخِرَكُمْ وَ اِنْسَكُمْ وَ جِنَّكُمْ كَانُوْا عَلَى اَفْجَرِ قَلْبِ رَجُلٍ مِنْكُمْ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْكِيْ شَيْئًا ۞ خداوند ﷻ فرمود: اگر اوّل شما و آخر شما و انس شما و جنّ شما همه بر بدترین و فاجرترین قلب مردی از شما می‌بودند، این امر، از ملك من چیزی کم نمی‌کرد». ﴿**ولی**﴾ حق تعالی ﴿**برای بندگانش کفر را نمی‌پسندد**﴾ لذا به کفر امر هم نمی‌کند، هرچند که همه چیز به ارادهٔ اوست به طوری‌که هرکه را بخواهد، گمراه و هرکه را بخواهد، هدایت می‌کند و خواستهٔ شما نافذ نیست مگر در صورتی‌که خدا ﷻ خود بخواهد پس مشیّت خداوند ﷻ چیزی است و پسند و محبّت و امر وی چیز دیگری ﴿**و اگر سپاس دارید**﴾ با ایمان، عبادت و عمل صالح ﴿**آن را برای شما می‌پسندد**﴾ دلیل این‌که حق تعالی شکر و سپاس را برای بندگان خویش می‌پسندد، این است که: شکر سبب سعادت و خوشبختی آنها در دنیا و آخرت است ﴿**و هیچ بردارنده‌ای بار دیگری را برنمی‌دارد**﴾ یعنی: هیچ کس که حامل گناهان است، گناه شخص دیگری را برنمی‌دارد بلکه هر کس مسئول عمل خویش است ﴿**آن‌گاه بازگشت شما به‌سوی پروردگارتان است**﴾ در روز قیامت ﴿**و شما را به آنچه می‌کردید**﴾ از خیر و شرّ ﴿**آگاه می‌گرداند، هرآینه او به راز سینه‌ها**﴾ یعنی: به آنچه که دلها نهان و پوشیده می‌دارند ﴿**داناست**﴾ پس چگونه به آنچه که مردم نمایان و آشکار می‌سازند، دانا نیست؟!

﴿ وَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَٰنَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُۥ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُۥ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوٓا۟ إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِۦ ۚ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا ۖ إِنَّكَ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلنَّارِ ﴿٨﴾

﴿و چون به انسان﴾ کافر **﴿رنجی برسد﴾** هر رنج و زیانی که باشد؛ از بیماری، یا فقر، یا بیم و هراسی **﴿پروردگارش را ــ انابت‌کنان به‌سوی او ــ می‌خواند﴾** یعنی: او را در حالی می‌خواند که فقط به‌سوی او رجوع و استغاثه کرده و نیایش غیر او را فرومی‌گذارد و از او می‌خواهد تا به فریادش رسیده و رنج و سختی‌ای را که بر وی فرود آمده است، دفع کند **﴿سپس چون از سوی خویش به او نعمتی عطا کند﴾** و او را مالک آن نعمت گرداند. اعراب می‌گویند: «خَوَّلَهُ الشَّيْء»، یعنی او را مالک آن چیز گردانید **﴿فراموش می‌کند که پیشتر چه دعایی به درگاه او داشت﴾** یعنی: در وقت نعمت، رنجی را فراموش می‌کند که پیش از مالک‌شدن آن نعمت، در رفع آن به بارگاه خدای سبحان زاری و التماس می‌کرد. به‌قولی‌دیگر معنی این است: او پروردگارش را در وقت سختی و رنج می‌خواند و به‌سویش زاری و تضرّع می‌کرد ولی در وقت نعمت فراموشش او را کرده و سپس از این فراموشی هم به مرحلهٔ خطرناکتری گذر می‌کند که شرک‌آوردن به آن ذات سبحان است. و این است معنی فرمودهٔ وی: **﴿و برای خدا همتایانی قرار می‌دهد﴾** یعنی: شرکایی از بتان یا غیر آنها را به پرستش می‌گیرد **﴿تا دیگران را هم از راه او گمراه سازد﴾** یعنی: تا مردم را از راه خدا ﷻ که همانا اسلام و توحید است، گمراه سازد **﴿بگو: اندکی به کفرت برخوردار شو﴾** یعنی: به بهره‌مندی‌ای اندک، یا اندک‌زمانی از آن برخوردار شو زیرا بهرهٔ دنیا اندک است **﴿که‌بی‌گمان تو از دوزخیانی﴾** یعنی: پایان کارت در نزدیک زمانی، به دوزخ می‌انجامد.

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ سَاجِدًا وَقَآئِمًا يَحْذَرُ ٱلْآخِرَةَ وَيَرْجُواْ رَحْمَةَ رَبِّهِۦ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿٩﴾

آیا چنین کسی بهتر است: ﴿**یا آن کسی که در طول ساعتهای شب قانت است**﴾ یعنی: آیا این مشرک غافل ناسپاس در حال و مآل کار خود، بهتر و نیکوتر است، یا کسی که به خداوند ﷻ مؤمن بوده و در ساعتها و پاسهایی از شب ـ در اوّل، اوسط و آخر آن ـ برای خدای خویش ایستاده است و نماز و نیاز گزارده و بر این کار استمرار می‌ورزد لذا او فقط به خواندن خدای سبحان در هنگام فرودآمدن رنج و زیان بر خود اکتفا نمی‌کند بلکه خدای عزّوجلّ را پیوسته یادکرده و او را در هرحالی به یگانگی می‌خواند ﴿**در سجده و قیام**﴾ یعنی: در سجده و قیام نماز شب (تهجّد) ﴿**از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگار خود را امید دارد؟**﴾ و بدین گونه، میان خوف و رجاء جمع می‌کند، خوف و رجائی که در قلب هیچ کسی جمع نمی‌شوند جز این‌که آن شخص را به ساحل رستگاریْ می‌رسانند؟.

به قولی: در عبارت آیهٔ مبارکه جمله‌ای محذوف است پس تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا این انسان مؤمن، همانند کسی است که چیزی از اینها را انجام نمی‌دهد؟ هرگز چنین نیست. علما در باب خوف و رجاء گفته‌اند: «باید درحال احتضار، بر انسان رجاء و امید غالب باشد». چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که گفت: رسول خدا ﷺ بر بالین مردی که در سکرات موت بود حاضر شدند پس به او فرمودند: «خود را چگونه می‌یابی؟» گفت: «در میان امید و بیم». فرمودند: «لا يَجْتَمِعَانِ فِيْ قَلْبِ عَبْدٍ فِيْ مِثْلِ هَذَا الْمَوْطِنِ، اِلاَّ اَعْطَاهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ الَّذِيْ يَرْجُوْ وَاٰمِنَهُ الَّذِيْ يَخَافُهُ» بیم و امید در مانند همچو موقفی در بنده‌ای

جمع نمی‌شوند، جز این‌که خدای عزّوجلّ به او آنچه را که امید می‌دارد، عطا می‌کند و از آنچه که بیم می‌دارد، ایمنش می‌گرداند».

﴿**بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟**﴾ مراد: علما و جهّال‌اند. پس همان گونه که عالمان و جاهلان برابر نیستند همچنین عابدان و عاصیان برابر نیستند. ابوحیّان می‌گوید: «در آیهٔ مبارکه دلالتی است بر فضیلت قیام شب و این‌که قیام شب از قیام روز برتر است». همو می‌گوید: «آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این‌که کمال انسان در این دو مقصود محصور است: علم و عمل». قَانِتٌ: کسی است که بر طاعت مداومت ورزد ﴿**فقط خردمندانند که پند می‌گیرند**﴾ یعنی: فرق میان علما و جهّال را فقط عاقلان می‌دانند و بس.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عمر رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: این آیه در شأن عثمان‌بن‌عفان رضی الله عنه نازل شد. ابن‌کثیر می‌گوید: «عجیب نیست که آیهٔ کریمه در شأن عثمان رضی الله عنه نازل شده باشد زیرا او بسیار نماز شب (تهجّد) می‌گزارد و در شب بسیار قرآن می‌خواند تا بدانجا که بسا می‌شد تمام قرآن را در یک رکعت می‌خواند. چنان‌که شاعر گفته است: «یُقَطِّعُ اللَّیْلَ تَسْبِیْحًا وَ قُرْآنا ❁ عثمان رضی الله عنه شب ــ تمام شب ــ را به تسبیح و قرائت قرآن سپری می‌کرد».

امّا ابن‌عبّاس رضی الله عنهما گفته است: «آیهٔ کریمه دربارهٔ ابن‌مسعود، عمّاربن یاسر و سالم ــ بردهٔ آزادشدهٔ ابوحذیفه ــ رضی‌الله عنهم نازل شد».

قُلْ يَٰعِبَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمْۚ لِلَّذِينَ أَحْسَنُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا حَسَنَةٞۗ وَأَرْضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٌۗ إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٖ ﴿١٠﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ این سخنم را به بندگانم: ﴿**ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، از پروردگارتان پروا بدارید**﴾ با به‌جا آوردن اوامر و اجتناب از نواهی وی ﴿**برای کسانی که در این دنیا نیکوکاری کرده‌اند، پاداش نیکوست**﴾ در آخرت؛ با بهشت. یا پاداش نیکوست در دنیا؛ با سلامتی، عافیت، پیروزی و غنیمت ﴿**و زمین خدا فراخ است**﴾ یعنی: باید چنین کسی به آن جایی هجرت کند که در آن طاعت خداوند ﷻ و عمل به اوامر و ترک منهیّات وی برایش ممکن باشد. مجاهد می‌گوید: «چون به‌سوی معصیت خداوند ﷻ فراخوانده شدید، از آن بگریزید».
﴿**جز این نیست که صابران، مزد خود را به تمامی بی‌حساب داده می‌شوند**﴾ یعنی: خداوند ﷻ مزدشان را در مقابل صبرشان به‌تمامی و بدون حساب می‌دهد. بدون حساب: یعنی به‌مقداری که هیچ شمارنده‌ای آن را به حدّومرزی محدود نمی‌تواند کرد و هیچ حسابگری آن را در حساب نمی‌تواند آورد. البتّه قضای الهی بر انسان ناشکیبا و بی‌صبر هم ــ چه بخواهد چه نخواهد ــ نازل می‌شود امّا او پاداش و مزدی را که هیچ‌کس حدّومرزی برای آن تعیین کرده نتوانسته و مقدار آن را نمی‌شناسد، از دست داده است پس درواقع، این انسان نگونبخت، بر مصیبت خود مصیبت دیگری را نیز افزوده و در عین حال، جز بی‌قراری و جزع و فزع، هیچ دستاورد دیگری هم نداشته است.

در **حدیث‌شریف** به روایت امام حسین ؓ آمده است که فرمود: از جدّم رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «اَدِّ الْفَرائِضَ تَكُنْ مِنْ اَعْبَدِ النّاسِ، وَ عَلَيْكَ بِالْقُنُوعِ تَكُنْ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ، يا بُنَيَّ اِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً يُقالُ لَها: شَجَرَةُ الْبَلْوىٰ، يُؤْتَىٰ بِاَهْلِ الْبَلاءِ فَلا يُنْصَبُ لَهُمْ مِيزانٌ وَ لا يُنْشَرَ لَهُمْ دِيوانٌ، يُصَبُّ عَلَيْهِمُ الْاَجْرُ صَبًّا » فرزند عزیزم! فرایض را ادا کن تا از عابدترین مردم باشی و قناعت پیشه کن تا از توانگرترین مردم باشی. فرزند عزیزم! همانا در بهشت درختی است که آن را درخت بلوی می‌گویند: اهل بلا [در روز قیامت] احضار می‌شوند پس نه میزان [ترازویی] برایشان برپا می‌شود و نه دفتر و دیوان [حسابی] برایشان نشر و پخش

می‌گردد. بلکه مزد و پاداش بر آنان به ریختنی [بی‌حساب] ریخته می‌شود. سپس آن حضرت ﷺ این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

قُلْ إِنِّيٓ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ ٱلدِّينَ ﴿١١﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ **﴿همانا من فرمان یافته‌ام که خدارا ــ درحالی‌که دینم را برای او خالص ساخته‌ام ــ بپرستم﴾** یعنی: فرمان یافته‌ام که او را به عبادتی پاک و پیراسته از شرک و ریا و غیراین از شائبه‌ها، عبادت کنم.

وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿١٢﴾

﴿و فرمان یافته‌ام به این‌که نخستین مسلمانان﴾ از این امّت **﴿باشم﴾** و چنین هم بود زیرا آن حضرت ﷺ اوّلین کسی بودند که با دین قومشان مخالفت کرده و به‌سوی توحید و یکتاپرستی دعوت کردند.

قُلْ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به این مشرکان بت‌پرست **﴿من اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم﴾** با فروگذاشتن اخلاص در عبادتش و با ترک یکتاپرستی و ترک دعوتی که با شرک و گمراهی و گمراهسازی در ستیز می‌باشد، در آن صورت **﴿از عذاب روزی عظیم﴾** و سهمگین **﴿می‌ترسم﴾** که عذاب روز قیامت است.

قُلِ ٱللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَّهُۥ دِينِي ﴿١٤﴾

﴿بگو﴾ای محمدﷺ ﴿خدارا می‌پرستم﴾نه غیر وی را ـ نه استقلالاً و نه به مشارکت ﴿درحالی‌که دینم را برای او خالص می‌گردانم﴾ یعنی: پرستش من خالص برای خدا ﷻ بوده و هرگز به شائبهٔ شرک و ریا و دیگر شائبه‌ها آلوده نیست و از این آلایش‌ها کاملاً پاک و پیراسته است.

فَٱعْبُدُوا۟ مَا شِئْتُم مِّن دُونِهِۦ ۗ قُلْ إِنَّ ٱلْخَـٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۗ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٥﴾

﴿پس شما هم هر چه را غیر از او می‌خواهید﴾که بپرستید ﴿بپرستید﴾این دستور، برای تهدید، توبیخ و کوبیدن آنهاست. یعنی: بدانید که به‌زودی دربرابر اعمالتان مورد مجازات قرار می‌گیرید. سپس آنان را از فرجام زیانکاری روز قیامت هشدار داده و می‌فرماید: ﴿بگو: زیانکاران در حقیقت کسانی‌اند که به خود و خانواده‌شان در روز قیامت زیان رسانده‌اند﴾ یعنی: زیانکاران کامل و واقعی این گروه‌اند زیرا کسی که به دوزخ درآمد، هم خودش را در زیان افگنده و هم خانواده‌اش را باخته و در زیان افگنده است، چه اگر خانوادهٔ وی از اهل بهشت باشند، او نعمت انس و همدمی با آنان را از دست داده است و اگر از اهل دوزخ باشند، این او بوده که آنها را به این حال و روز بد درافگنده است ﴿آری! این همان خسران آشکار است﴾زیرا در بزرگی خود به چنان حدّ و حجمی بالغ گردیده که فوق آن دیگر حدّ و پایانی متصوّر نیست زیرا این خسارت، هیچ مجالی برای تعویض ندارد.

لَهُم مِّن فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ ٱلنَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ۚ ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ ٱللَّهُ بِهِۦ عِبَادَهُۥ ۚ يَـٰعِبَادِ فَٱتَّقُونِ ﴿١٦﴾

﴿برایشان از بالای سرشان ظُللی از آتش است﴾ ظُلَلْ: طبقات و چترهای آتش است که از فراز سرشان برآنان شعله می‌کشد ﴿و از زیر پایشان نیز ظُللی است﴾ یعنی: طبقات و چترهایی از آتش است. طبقات زیرینشان را نیز «ظُلل ✿ سایبان» نامید زیرا طبقات زیرین هم بر دوزخیان سایه می‌افگنند، چه در هر طبقه‌ای از طبقات دوزخ گروهی از گروههای کفّار قرار دارند و هیچ طبقه‌ای از وجودشان خالی نیست. البتّه خبردادن از این عذاب سختی که خواه‌ناخواه بر دوزخیان آمدنی است، برای آن است که بندگان از نافرمانی حق تعالی بازایستند ﴿این﴾ طبقات و لایه‌های چندگانهٔ دوزخ ﴿همان کیفری است که خداوند بندگان خویش را به آن بیم می‌دهد﴾ تا به او ایمان آورده و از او پروا بدارند: ﴿ای بندگان من! پس از من پروا بدارید﴾ یعنی: از عذاب و خشم من بترسید. این هشدار و تنبیه، نعمتی بزرگ است که برآمده از فیض رحمت خداوند ﷻ و فضل وی می‌باشد تا مردم به عذاب وی غافلگیر نشوند زیرا گفته‌اند: «وَلَقَدْ أَعْذَرَ مَنْ أَنْذَرَ ✿ هر کس هشدار داد، عذر را نمایاند و حجّت را تمام کرد».

وَٱلَّذِينَ ٱجْتَنَبُوا۟ ٱلطَّٰغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ لَهُمُ ٱلْبُشْرَىٰ ۚ فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾

ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُۥٓ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمْ أُو۟لُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿۱۸﴾

﴿و کسانی که از طاغوت پرهیز کردند از این‌که آن را بپرستند﴾ یعنی: از پرستش بتان و شیطان پرهیز کرده و عبادت خویش را برای خدای عزّوجلّ مخصوص

ساختند. طاغوت: بر واحد و جمع اطلاق شده و پرستش بتان و شیطانها را دربر می‌گیرد. ﴿و به‌سوی الله بازگشتند﴾ و اعراض‌کنان از غیر وی به پرستش وی روی آوردند ﴿ایشان را مژده باد﴾ به ثواب و پاداش عظیم بهشت. این بشارت، یا بر زبان پیامبران علیهم‌السلام به آنان داده می‌شود، یا در هنگام فرارسیدن مرگ، یا در هنگام رستاخیز و برانگیختن مجدّدشان.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** این آیه از زیدبن اسلم رضی‌الله‌عنه روایت کرده است که فرمود: این آیه دربارهٔ سه تنی نازل شد که در جاهلیّت نیز (لااِلَهَ اِلاَّالله) می‌گفتند و به توحید خداوند ﷻ معترف و مقرّ بودند، آنها عبارت بودند از: عمروبن نفیل، ابوذر غفاری و سلمان فارسی رضی‌الله‌عنهم ﴿پس مژده بده به آن بندگان من که سخن را می‌شنوند و از نیکوترینِ آن پیروی می‌کنند﴾ یعنی: به آنان که سخن حق ـ از کتاب خدا ﷻ و سنّت رسول وی ـ را می‌شنوند و از نیکوترین آنچه که بدان فرمان یافته‌اند، پیروی می‌کنند و به آنچه که در آن است، عمل می‌نمایند. به‌قولی: مراد از آنان: کسانی‌اند که سخنان نیک و بد ـ هردو ـ را می‌شنوند آن‌گاه سخن نیک را نقل کرده و به آن تکلّم می‌کنند و خود را از سخن زشت بازداشته و به آن تکلّم نمی‌کنند. یعنی: با شنیده‌های خود نقّادانه برخورد می‌کنند ﴿اینانند که الله آنان را هدایت کرده و اینانند همان خردمندان﴾ یعنی: اینانند کسانی که خداوند ﷻ آنها را در دنیا و آخرت به حق رسانیده و هم اینانند صاحبان خردهای ناب و سالم.

از جابربن عبدالله رضی‌الله‌عنه در بیان **سبب‌نزول** آیه روایت شده است که فرمود: چون آیهٔ (لَهَا سَبْعَةُ اَبْوابٌ...) در وصف بهشت نازل شد، مردی از انصار نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یارسول‌الله! من هفت تن برده دارم و اینک برای هر دری از درهای بهشت، برده‌ای را آزاد کردم. پس آیهٔ: (فَبَشِّرْ عِبادِالَّذِیْنَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ...) دربارهٔ وی نازل شد. امّا چنان‌که بارها در این تفسیر شریف ذکر کرده‌ایم: اعتبار به عام‌بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب لذا آیهٔ کریمه شامل تمام مؤمنان واجد این اوصاف در هر زمان و مکانی می‌شود.

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ ٱلْعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ ﴿١٩﴾

﴿پس آیا کسی که کلمهٔ عذاب بر وی ثابت شد، آیا تو آن دوزخی را خلاص توانی کرد؟﴾ کلمهٔ عذاب در اینجا، این فرمودهٔ خداوند ﷻ به ابلیس است: (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ) [ص / ۸۵] که تفسیر آن گذشت.

مراد آیه: تسلیت گفتن و دلجویی از رسول خدا ﷺ است زیرا آن حضرت ﷺ به ایمان آوردن قوم خود سخت مشتاق بودند پس خدای عزّوجلّ با این آیه به ایشان فهماند که: هر کس قضای الهی بر وی سبقت گرفته و وعدهٔ عذاب بر وی ثابت و لازم شود، ایشان نمی‌توانند وی را از عذاب برهانند؛ به این‌که وی را در دنیا مؤمن گردانیده، یا در روز قیامت از دوزخ بیرونش آورند. یعنی: ای پیامبر ﷺ! پس هیچ علّت و انگیزه‌ای برای این امر وجود ندارد که تو خود را از اندوه ایمان نیاوردنشان هلاک گردانی.

لَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ وَعْدَ ٱللَّهِ لَا يُخْلِفُ ٱللَّهُ ٱلْمِيعَادَ ﴿٢٠﴾

﴿لیکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، برای ایشان غرفه‌هایی است که بر فراز آنها غرفه‌های دیگری بنا شده است﴾ زیرا بهشت درجاتی دارد که بعضی از آنها بر فراز بعضی دیگر قرار دارند و در محکم‌سازی زیربنا و نیرومندی ساخت و ساز، مانند ساختمان منازل اعمار گردیده‌اند، هرچند که منازل دنیا نسبت به آنها چیزی به حساب نمی‌آید. چنان‌که دوزخ نیز دارای درکاتی است فرودین که بعضی از آنها در زیر بعضی دیگر قرار دارند **﴿جویباران از زیر آنها﴾** یعنی: از فرودست آن غرفه‌ها **﴿روان است﴾** که جاری بودن این جویبارها، نشانهٔ کمال بهجت و خرّمی و

فزونی صفا و رونق آنهاست ﴿**این وعدهٔ خداست، خدا خلاف وعده نمی‌کند**﴾ پس وعدهٔ او خواه‌ناخواه آمدنی است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٢١﴾

﴿**مگر ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فروفرستاد**﴾ یعنی: از ابر بارانی را نازل کرد. شعبی و سعیدبن جبیر می‌گویند: «هرآبی که در زمین است، اصل آن از آسمان می‌باشد». ﴿**پس آن را به چشمه‌هایی که در دل زمین است راه داد**﴾ یعنی: پس آن آب را در دل زمین درآورد و اسکان داد؛ همانند جریان یافتن خون در عروق بدن. ینبوع: چشمهٔ آب و دیگر مکانهایی است که از آنها آب می‌تراود و برمی‌جوشد ﴿**آن‌گاه به وسیلهٔ آن، کشتزاری را که رنگهای آن گوناگون است، بیرون می‌آورد**﴾ یعنی: به وسیلهٔ آن آب، کشت و محصولی را از زمین بیرون می‌آورد که اقسام و انواع گوناگونی دارد ـ از زرد و سبز و سفید و سرخ و بنفش و نارنجی و غیره ـ یا اگر مراد از الوان، اصناف باشد، معنی این است: انواع گندم و جو و غیره را به وسیلهٔ آن آب بیرون می‌آورد ﴿**سپس می‌خشکد**﴾ آن کشت ﴿**آن‌گاه آن را زرد می‌بینی**﴾ بعد از سبزی و خرّمی و رونق و زیبایی آن، به‌طوری که سبزی و طراوت آن همه از میان رفته است ﴿**سپس آن را ریزه ریزه می‌گرداند**﴾ یعنی: آن را خورد و درهم شکسته و پاشان می‌کند ﴿**قطعاً در این امر برای صاحبان خرد پندی است**﴾ یعنی: در آنچه گذشت؛ از فرود اوردن آب و برآوردن کشت، موعظه و اندرزی است که صاحبان خردهای سالم از آن بهره می‌گیرند زیرا می‌دانند که حال

زندگانی دنیا ــ در سرعت انقطاع، نزدیکی انقضا و فنای طراوت و تازه‌گی خود ــ نیز مانند حال این کشت است و بنابراین، برای صاحبان خرد در این امر شکّی باقی نمی‌ماند که خداوند ﷻ بر بعث و حشر و نشر قادر و تواناست.

خلاصه این‌که: آیهٔ کریمه مَثَلی برای حال دنیاست، که هر شخص صاحب عقل سلیم، آینده‌نگر، دوراندیش، ژرف‌بین و اندیشمندی که از سر بیداری و هوشیاری، به آیندهٔ حتمی خود نگاهی ژرف می‌اندازد، از آن درس و پند می‌گیرد.

أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ صَدْرَهُۥ لِلْإِسْلَٰمِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِۦ ۚ فَوَيْلٌ لِّلْقَٰسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ ٱللَّهِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٢٢﴾

﴿**پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده کرده**﴾ یعنی: قلبش را برای اسلام فراخ گردانیده ــ از حیث این‌که سینه محلّ قلب است و قلب منبع روح می‌باشد ــ چنین کسی البتّه اسلام را پذیرفته و به هدایت آن راه یافته است.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است: ما اصحاب از رسول خدا ﷺ پرسیدیم که خداوند ﷻ فرموده است: (أَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلام...)، پی ای رسول خدا ﷺ! سینهٔ انسان مؤمن چگونه انشراح می‌یابد و گشاده می‌گردد؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون نور به قلب وارد شد، قلب باز می‌شود و انشراح می‌یابد». گفتیم یارسول‌الله! نشانهٔ این انشراح چیست؟ فرمودند: «اَلْاِنابَةُ اِلی دارِالْخُلُوْدِ وَ التَّجافِیْ عَنْ دارِالْغُرُوْرِ وَالْاِسْتِعْدادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُوْلِهِ ❁ نشانهٔ این انشراح: رجوع و انابت به‌سوی سرای جاودانگی، آرامش‌یافتن و جا تهی کردن از سرای فریب و غرور و آمادگی برای مرگ قبل از فرودآمدن آن است». ﴿**و در نتیجه او**﴾ به‌سبب این گشادگی و انشراح صدر ﴿**برخوردار از نوری از**

جانب پروردگارش می‌باشد؟ ﴾که آن نور، عبارت از نور معرفت و راهیابی به‌سوی حقّ است که بر وجود وی فیضان می‌کند. آری! آیا این انسانی که سینه‌اش سینای معرفت شده و قلبش برای حق باز و گشاده گشته، مانند کسی است که دلش ـ به‌سبب گزینش و انتخاب بد وی ـ سخت گردیده و در تاریکی‌های گمراهی و بلیّات جهالت فرورفته و در آن دست‌وپا می‌زند؟ هرگز نه! پس در این آیه، صنعت ایجاز به‌کار رفته و در آن یک جمله محذوف است زیرا سیاق آیه بر جملهٔ محذوف دلالت می‌کند. آیهٔ (۲۴) نیز همانند آن است.

﴿**پس وای بر کسانی که دلهایشان از یاد کردن الله سخت است**﴾ آنها همهٔ کسانی‌اند که قلبشان سخت و خشن شده و پذیرش ذکر الله ﷻ را برنتابیده و قساوت یافته است؛ ذکری که شایسته است تا سینه‌ها برای آن بازگردند و انشراح یابند.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاٰ تُكْثِرُوا الْكَلاٰمَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللّٰهِ، فَاِنَّ كِثْرَةَ الْكَلاٰمِ بِغَيْرِ ذِكْرِاللّٰهِ قِسْوَةٌ لِلْقَلْبِ وَ اِنَّ اَبْعَدَ النّٰاسِ مِنَ اللّٰهِ اَلْقَلْبُ الْقَاسِىْ ۞ به غیر ذکر الله ﷻ بسیار سخن نگویید زیرا سخن گفتن بسیار در غیر ذکر الله ﷻ، قسوت و سختی‌ای برای قلب است و قطعاً دورترین مردم از الله ﷻ کسی است که قلبی سخت داشته باشد». همچنین در **حدیث‌شریف** قدسی به روایت ابی‌سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ، اُطْلُبُوا الْحَوٰائِجَ مِنَ السُّمَحٰاءِ فَاِنِّىْ جَعَلْتُ فِيهِمْ رَحْمَتِىْ وَ لاٰ تَطْلُبُوْهٰا مِنَ الْقٰاسِيَةِ قُلُوْبُهُمْ فَاِنِّىْ جَعَلْتُ فِيهِمْ سَخَطِىْ ۞ خداوند متعال فرمود: حوایج و نیازمندیهای خود را از اشخاص نرمدل و بخشاینده طلب کنید زیرا من رحمت خویش را در ایشان قرار داده‌ام و آن را از افراد سنگدل نخواهید زیرا من خشم خویش را در ایشان قرار داده‌ام». ﴿**اینانند که در گمراهی آشکار هستند**﴾.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: به آن حضرت گفتیم یا رسول‌الله! ما چون شما را می‌بینیم دلهایمان نرم می‌شود و از اهل آخرت می‌گردیم امّا وقتی از شما جدا می‌شویم، دنیا ما را خوش می‌آید و زنان و

فرزندانمان را می‌بوییم. رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر شما در همه احوال بر همان حالی قرار داشته باشید که نزد من بر آن قرارداریدقطعاً فرشتگان با دستهایشان با شما مصاحفه می‌کنند و در خانه‌هایتان به دیدارتان می‌آیند و اگر شما گناه نکنید، قطعاً خدای عزّوجلّ مردمی را می‌آورد که گناه کنند تا بر آنان بیامرزد». گفتیم: یا رسول‌الله! به ما از بهشت بگویید که ساختمان آن چیست؟ فرمودند: «خشتی از طلا و خشتی از نقره است، سنگفرش آن مشک تیزبوی، سنگریزهٔ آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران است، هر کس به آن درآید متنعّم می‌شود و در رنج نمی‌افتد، جاودانه می‌شود و نمی‌میرد، نه جامهٔ وی کهنه می‌شود و نه جوانی وی از بین می‌رود. سه کس اند که دعای آنها ردّ نمی‌شود: امام (زمامدار) عادل، روزه‌دار تا آن‌گاه که افطار کند و دعای مظلوم ...».

ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهۡدِي بِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٍ ﴿٢٣﴾

﴿خدا بهترین حدیث رانازل کرده است﴾ که قرآن است. حق تعالی در این آیه قرآن را «حدیث» نامید زیرا رسول وی ﷺ خطاب به قوم خویش با قرآن سخن می‌گفتند و آنچه راکه از قرآن بر آن حضرت نازل می‌شد، به آنان خبر می‌دادند. آری! قرآن بهترین سخنان است زیرا در آن برکات و خیراتی بی‌نهایت وجود دارد ﴿کتابی است متشابَه﴾ یعنی: بعضی از قرآن با بعض دیگر آن ـ در زیبایی،

محکمی، صحّت معانی، قوّت مبانی و رسیدن تا برترین درجات بلاغت ـ شباهت و همگونی دارد ﴿و﴾ کتابی است ﴿مکرّر﴾ یعنی: داستانها، اندرزها و احکام در آن تکرار می‌شود چنان‌که آیات آن نیز در تلاوت تکرار می‌شود پس قرآن شنونده‌اش را ملول و خواننده‌اش را دلتنگ نمی‌کند ﴿**کسانی که از پروردگارشان خشیت دارند، پوست بدنشان از آن به‌لرزه می‌افتد**﴾ اعراب می‌گویند: «اِقْشَعَرَّ جِلْدُهُ»؛ آن‌گاه که پوست بدن شخص از ترس، یا از سردی هوا منقبض گردد و موی خیز شود. زجاج می‌گوید: «چون آیات عذاب خوانده شود، پوستهای تن ترسندگان از خدا ﷻ، به‌لرزه درآمده و موی بر اندام آنان راست می‌شود».
﴿**سپس پوستهایشان و دلهایشان به یاد خدا**﴾ یعنی: با به یادآوردن رحمت و ثواب و بهشت وی ﴿**نرم می‌شود**﴾ قتاده می‌گوید: «این وصف اولیای خدا ﷻ است. خداوند ﷻ ایشان را به این وصف که: در آغاز پوستهایشان به‌لرزه درمی‌آید، سپس دلهایشان به‌یاد خدا ﷻ آرام می‌گیرد، توصیف کرد. نه به این وصف که عقلهایشان ازبین رفته و بیهوشی بر آنان دست می‌دهد! پس، از این امر به این حقیقت می‌رسیم که خود را در هنگام ذکر خدا ﷻ به غش و بیهوشی انداختن، خصیصهٔ اهل بدعت است و بیهوشی و غش از شیطان می‌باشد». اسماء دختر ابوبکر صدّیق رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «چون بر یاران پیامبر ﷺ قرآن خوانده می‌شد ـ چنان‌که خداوند ﷻ توصیفشان کرده است ـ چشمهایشان اشکبار گشته و پوستهایشان به‌لرزه درمی‌آمد. به وی گفته شد: امّا امروز مردمانی هستند که چون بر آنان قرآن خوانده شود، یکی از آنان بیهوش بر زمین می‌افتد، [ونعره می‌کشد]! گفت: اعوذ باالله من الشیطان‌الرجیم ✿ پناه می‌برم به خدا از شیطان رانده‌شده!».

﴿**این**﴾ قرآن ﴿**هدایت الله است، هرکه را بخواهد به آن راه می‌نماید و هرکه را خدا گمراه کند، او را هیچ راهبری نیست**﴾ به‌سوی حق. ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما در بیان **سبب‌نزول** این آیه می‌گوید: «گروهی از اصحاب ﷺ گفتند: یارسول‌الله! به ما با سخنان

شیرین و نیکو از اخبار روزگاران حدیث بگویید پس نازل شد: (اَللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِیْث ...).

أَفَمَن يَتَّقِي بِوَجْهِهِۦ سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِۚ وَقِيلَ لِلظَّٰلِمِينَ ذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٢٤﴾

﴿**پس آیا آن کس که**﴾ به جای دستها ﴿**با چهرهٔ خود سختی عذاب رز قیامت را دفع می‌کند**﴾ مانند کسی است که از عذاب ایمن است؟ یعنی: آیا کسی که در روز قیامت چهرهٔ خویش را در برابر عذاب سپر قرار داده و در عذاب به‌سختی جان می‌کند، مانند کسی است که از آن درامان است و چیزی از این عذاب بر او فرود نمی‌آید و نیازی به این ندارد که چهرهٔ خویش را دربرابر عذاب سپر قراردهد بلکه از هر آفتی در امان بوده و در بهشت خداوند ﷻ آرام و مطمئن به‌سر می‌برد؟

در این آیه نیز صُنعت «ایجاز» به‌کار رفته و به ذکر یکی از دو نوع، از ذکر دیگری اکتفا شده است ﴿**و به ستمگران گفته می‌شود: وبال آنچه را که می‌کردید، بچشید**﴾ یعنی: بچشید جزای کار و کردار خود را.

كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَىٰهُمُ ٱلْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٥﴾

﴿**کسانی هم که پیش از آنان بودند، تکذیب پیشه کردند**﴾ یعنی: کسانی که پیش از کفّار معاصر با حضرت محمّد ﷺ بودند، نیز پیامبرانشان را تکذیب کردند ﴿**و از آنجا که حدس نمی‌زدند عذاب بر آنان آمد**﴾ یعنی: عذاب از جهتی بر آنان آمد که

آمدن عذاب را از آن جهت هیچ تصوّر نمی‌کردند و آن را محاسبه نکرده بودند. یعنی: نزول عذاب در هنگام احساس ایمنی و غفلتشان بود.

فَأَذَاقَهُمُ ٱللَّهُ ٱلْخِزْيَ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ وَلَعَذَابُ ٱلْءَاخِرَةِ أَكْبَرُ ۚ لَوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

﴿**پس خدا خفّت و خواری**﴾ و ذلّت و پستی ﴿**را در زندگانی دنیا به آنان چشانید**﴾ با مسخ و خسف (فروبردن) آنان به زمین و با کشتن و به‌اسارت درآوردن و غیر اینها از انواع عذاب ﴿**و اگر می‌دانستند**﴾ یعنی: اگر آنها از کسانی بودند که می‌دانستند و می اندیشیدند و به‌مقتضای علم خویش عمل می‌کردند؛ ﴿**قطعاً عذاب آخرت بزرگتر است**﴾ از عذاب دنیا زیرا عذاب آخرت در نهایت سختی قرار دارد، به اضافهٔ این‌که دوامدار و مستمرّ نیز هست.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾

﴿**و برای مردم در این قرآن از هرگونه مَثَلی آوردیم**﴾ یعنی: از هرگونه مَثَلی که در کار دینشان به آن نیاز دارند ﴿**باشد که آنان پند گیرند**﴾ و عبرت اندوزند زیرا مَثَل، معنی را به ذهن نزدیک می‌کند.

قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٢٨﴾

﴿**قرآنی است عربی**﴾ یعنی: به زبان عربی روشن ﴿**بی هیچ کژی و کاستی‌ای**﴾ نه

در آن ــ به‌وجهی از وجوه ــ اختلاف و تناقض و تضادّی وجود دارد و نه شکّ و التباس و ابهامی. به‌قولی معنی این است: در آن هیچ خطایی از حیث لفظ و اعراب و دستور زبان نیست ﴿**باشد که آنان راه تقوی پویند**﴾ پس هشدارهای قرآن را جدّی گرفته و وعده‌های آن را باور کنند.

ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً رَّجُلاً فِيهِ شُرَكَآءُ مُتَشَٰكِسُونَ وَرَجُلاً سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً ۚ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۹﴾

﴿**خدا مَثَلی زده است**﴾ زدن مَثَل: تشبیه حالی غریب به حال دیگری مانند آن است. آری! خداوند ﷻ برای مشرکی که بیشتر از یک خدا را می‌پرستد، مَثَل زده است؛ ﴿**مردی را**﴾ یعنی: برده‌ای مملوکی را ﴿**که چند مالک ناسازگار در او شرکت دارند**﴾ و به‌طور مشترک مالک آنند و میان خود بر سر تصاحب و بهره گیری بیشتر از آن، در ستیز و ناسازگاری و کشمکش به‌سر می‌برند ﴿**و مردی را که بی‌مدّعی ویژهٔ یک مرد است**﴾ یعنی: و برای شخص موحّد و یکتاپرست، برده‌ای را مَثَل زده است که یک نفر مالک اختصاصی آن بوده و آن برده خالصاً ملک وی می‌باشد و هیچ شریکی با خود در ملکیّت آن ندارد ﴿**آیا این دو در مَثَل باهم برابرند؟**﴾ یعنی: آیا این برده‌ای که برای یک گروه مختلف از شریکانی خدمت می‌کند که اخلاق آنها باهم همگون نیست، نیّات و مقاصد آنها نیز باهم در تضادّ است و هریکی از آنان او را به خدمت خویش کشانده و به این‌سو و آن‌سو می‌دواند و در نتیجه، آن بردهٔ بیچاره، خسته و رنجور می‌شود، با این وجود باز هیچ یک از آنان به خدمت وی هم راضی نیست، چراکه تمام تلاش و توان وی صرف او نشده است؛ خوب! آیا این بردهٔ مشترک میان چندین مالک، با آن برده‌ای که در خدمت یک شخص قرار دارد و دیگران بر سر خدمت وی هیچ کشمکشی ندارند، برابر است؟ برده‌ای که چون از مولای یگانهٔ خویش اطاعت کند از وی راضی است و اگر هم نافرمانی

کند، از او درمی‌گذرد؟ شکّی نیست که میان این دو برده، چنان تفاوت فاحش و آشکاری وجود دارد که هیچ عاقلی نمی‌تواند آن را انکار کند.

پس این است مَثَل و وصف کسی که خدای یگانه را می‌پرستد و مَثَل و وصف کسی که خدایان متعدّدی را به پرستش می‌گیرد.

﴿**الحمدلله**﴾ ستایش برای الله ﷻ است در برابر اقامهٔ حجّت برآنان و بر توفیق بخشیدن مؤمنان در راهیابی به‌سوی اسلام ﴿**نه! بلکه بیشترشان نمی‌دانند**﴾ این فرق آشکار و روشن را پس بدین جهت است که به خدای عزّوجل شریک می‌آورند.

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ﴿۳۰﴾

﴿**ای محمّد! قطعاً تو می‌میری و آنان نیز می‌میرند**﴾ در این آیه به رسول خدا ﷺ و به دیگران خبر مرگشان داده شده است. پس آیهٔ کریمه اعلامی است به صحابه ﷺ که پیامبر خدا ﷺ درخواهند گذشت زیرا برخی از آنان به این عقیده بودند که رسول خدا ﷺ نمی‌میرند. همین گونه در این آیه انگیزشی است به کفّار قریش که: باید فرصت را مغتنم شمارند و به‌سوی ایمان و کسب رهنمودها و ارشادات رسول اکرم ﷺ شتاب ورزند زیرا اقامت آن حضرت ﷺ در میانشان اندک است و آن رسول انس و جانّ و راحت روح و روان و منبع وحی و ایمان، جاودانه در میانشان نمی‌باشد.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ عِندَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿۳۱﴾

﴿**سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! تو با آنان مجادله و مرافعه می‌کنی و برآنان حجّت می‌آوری که پیام حق را به آنان ابلاغ کرده و بیم و هشدارشان داده‌ای و آنان نیز با آوردن عذرهای

بی‌معنی، با تو مجادله می‌کنند. یا معنی این است: مؤمن با کافر مجادله و مرافعه می‌کند، ظالم با مظلوم، هدایت‌شده با گمراه و ضعیف با متکبّر چنان‌که ابن‌کثیر گفته است. همچنین ابن‌کثیر می‌گوید: «هرچند سیاق این آیه دربارهٔ مؤمنان و کافران است امّا اطراف نزاعها در دنیا را نیز شامل می‌شود زیرا در آخرت صورت نزاع و مرافعهٔ دنیایی آنها از نو بر آنها بازگردانیده می‌شود تا باهم مرافعه نمایند و در آنجا داور احکم‌الحاکمین است». در **حدیث‌شریف** آمده است که چون این آیه نازل شد، زبیر رضی‌الله‌عنه گفت: یا رسول‌الله! آیا در آخرت خصومت و دعوی بر ما تکرار می‌شود؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «آری! به‌خاطر این‌که حقّ هر صاحب حقّی به وی داده شود». در این هنگام زبیر رضی‌الله‌عنه گفت: پس در این صورت، کار بسیار دشوار است! همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «در روز قیامت نخستین دو خصم، دو همسایه هستند».

۞ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى ٱللَّهِ وَكَذَّبَ بِٱلصِّدْقِ إِذْ جَآءَهُۥٓ ۚ أَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَـٰفِرِينَ ﴿٣٢﴾

﴿پس کیست ستمگرتر از آن کس که بر خدا دروغ بست﴾ یعنی: هیچ کس ستمکارتر از کسی نیست که بر خدا ﷻ دروغ بربسته و چنین بپندارد که او، فرزند یا شریک یا همسری دارد **﴿و﴾** کیست ستمگرتر از آن کس که **﴿دین راست و درست را ــ چون بر او عرضه شد ــ تکذیب کرد؟﴾** و این دین، عبارت از همان دین حقّی است که حضرت پیامبر ﷺ آن را از بارگاه خدا ﷻ آورده‌اند؛ دینی که مردم را به‌سوی توحید فرامی‌خواند، آنان را به انجام فرایض شرعی فرمان می‌دهد، از محرّمات نهی‌شان می‌کند و از بعث و حشر و نشر به آنان خبر می‌دهد. ابن‌کثیر می‌گوید: «هیچ کس از چنین انسانی که بر خدا دروغ بندد و دین راست و درست

را ــ چون بر او عرضه شد ــ تکذیب کند، ستمکارتر نیست زیرا چنین‌کسی میان دوسوی باطل جمع کرده است: یکی دروغ بستن بر خداوند ﷻ و دیگری دروغ بستن بر رسول وی ﷺ». بدین جهت، ذات ذوالجلال می‌فرماید: ﴿آیا مَثوای کافران در دوزخ نیست؟﴾ قطعاً در دوزخ است. مَثْوٰی: محلّ اقامت و سکونت است.

وَ ٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ﴿٣٣﴾

﴿و آن‌کس که دین راست و درست را آورد﴾ که او رسول مقبول ﷺ است ﴿و آن کس که تصدیق کرد﴾ که ایشان عبارت از پیروان رسول مقبول ﷺ هستند ﴿آنانند که متّقیانند﴾ نه غیرشان. به‌قولی: مراد از کسی که سخن راست و درست را آورد، رسول خدا ﷺ و مراد از کسی که رسول خدا ﷺ را باور داشت و تصدیق کرد، ابوبکر صدّیق رضي الله عنه است. به‌قولی دیگر: مراد از «کسی که سخن راست و درست را آورد»، هرکسی است که به‌سوی یگانگی خداوند ﷻ دعوت کرده و مردم را به‌سوی شریعت خدای عزّوجلّ ارشاد کند. ابن‌کثیر نیز همین معنی را بیان کرده است.

لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمۡۚ ذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٣٤﴾

﴿برایشان هر چه بخواهند نزد پروردگارشان است﴾ از بالابردن درجات، دفع مضرّات و کفّاره نمودن گناهان و سیّئات ﴿این است پاداش محسنان﴾ یعنی: کسانی که اعمال خویش را نیکو ساخته‌اند. در حدیث‌شریف آمده است: «اَلْاِحْسَانُ اَنْ تَعْبُدَاللهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ، فَاِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهُ يَرَاكَ» احسان آن است که خدای عزّوجلّ را چنان پرستش کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، بی‌گمان او

تو را می‌بینند».

لِيُكَفِّرَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ أَسۡوَأَ ٱلَّذِي عَمِلُواْ وَيَجۡزِيَهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ ٱلَّذِي كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٣٥﴾

﴿**تا خدا از آنان**﴾ یعنی: از متّقیان ﴿**بدترین آنچه را که کرده‌اند بزداید**﴾ یعنی: بیامرزد. پس هرگاه بدترین اعمالشان را بر ایشان بیامرزد، قطعاً اعمالی را که در بدی پایین‌تر از آنهاست، به‌طریق اَوْلیٰ بر آنان می‌آمرزد ﴿**و تا پاداششان را برحسب نیکوترین آنچه می‌کردند بپردازد**﴾ یعنی: آنان را برحسب نیکوترین اعمالشان پاداش دهد و ایشان را ـ از روی کرم و فضل خویش ـ دربرابر اعمال بدشان مجازات نکند.

أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبۡدَهُۥۖ وَيُخَوِّفُونَكَ بِٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٖ ﴿٣٦﴾

﴿**آیا خدا بنده‌اش را بسنده نیست؟**﴾ مراد از بنده در اینجا، حضرت محمّد ﷺ اند. ولی ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی خداوند ﷻ برای کسی که او را می‌پرستد و بر او توکّل می‌کند، بسنده است». صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «مراد از (عَبْدَهُ) در این آیه، رسول‌اکرم ﷺ و تمام بندگان متوکّل خداوند ﷻ هستند، به‌دلیل قرائت عِبَادَهُ ❁ بندگانش را ـ که قرائتی دیگر در این آیه است». ﴿**و**﴾ ای محمّد ﷺ! مشرکان ﴿**تو را از کسانی که غیراویند می‌ترسانند**﴾ پس از خدایان و لشکرهای وهمی‌ای که تو را از آنها می‌ترسانند، نترس زیرا خداوند متعال تو را از

آنچه که به تو زیان‌آور است، نگاه می‌دارد و خدایان باطلشان مالک این نیستند که به کسی سود و زیانی برسانند ﴿**و هرکه را خدا گمراه گرداند، برایش هیچ راهبری نیست**﴾ یعنی: هرکسی که قضای الهی بر گمراهی وی رفته باشد، او را هیچ هدایتگری نیست که به‌سوی الله راهنمایی‌اش کرده و از گمراهی بیرونش آورد.

عبدالرّزّاق از معمّر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده است که گفت: مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: یا از عیب‌جویی و دشنام‌دادن خدایان ما دست بردار، یا از آنان می‌خواهیم که تو را آشفته‌سر و دیوانه کنند! پس این آیه نازل شد. نقل است که چون رسول خدا ﷺ خالدبن ولید رضی الله عنه را برای شکستن بت «عُزّی» فرستادند، متولّی آن بت به وی گفت: ای خالد! من بر تو از آسیب وی بیمناکم زیرا او نیرویی دارد که هیچ‌چیز بر وی پنجه افگنده نمی‌تواند. امّا خالد بی‌اعتنا به این سخن، تبر را گرفت و آن را بر چهرهٔ آن بت چنان کوبید که خرد و ویرانش کرد. آن‌گاه بازگشت.

وَمَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّضِلٍّ ۗ أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِى ٱنتِقَامٍ ﴿٣٧﴾

﴿**و هرکه را الله هدایت کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای ندارد**﴾ که او را از راه هدایت بیرون برده و به گمراهی درافگند ﴿**مگر خدا غالب منتقم نیست؟**﴾ یعنی: قطعاً حق تعالی بر هرچیز غالب و مسلّط است، اویی که با لهیب عذاب و تازیانهٔ مجازات خویش، از نافرمانان انتقام می‌گیرد.

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۚ قُلْ أَ

فَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنْ أَرَادَنِىَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَـٰشِفَـٰتُ ضُرِّهِۦٓ أَوْ أَرَادَنِى بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَـٰتُ رَحْمَتِهِۦ ۚ قُلْ حَسْبِىَ ٱللَّهُ ۖ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۳۸﴾

سپس خدای سبحان اعتراف مشرکان به این حقیقت را یادآور می‌شود که: چون از آفرینندهٔ کائنات مورد پرسش قرار گیرند، می‌گویند: او الله ﷻ است: **﴿و اگر از آنها بپرسی﴾** لام در «لَئِنْ» لام قسم است **﴿که چه‌کسی آسمانها و زمین را آفریده؟ قطعاً می‌گویند: خدا﴾** ولی به رغم این اعتراف، بتان را می‌پرستند پس عقلهایشان چگونه پرستش غیرآفرینندهٔ کلّ و شریک گردانیدن مخلوقی را با او در پرستش، پسندیده و قابل توجیه می‌داند؟ **﴿بگو: چه تصوّر می‌کنید؛ اگر خدا در حقّ من بلایی خواسته باشد، آیا آنچه را به‌جای خدا می‌پرستید می‌توانند بلای او را دفع کنند؟﴾** یعنی: آیا آن بتان بی‌جان قادر هستند که آن سختی و بلایی را که خداوند ﷻ بر من خواسته باشد، از من دور گردانند؟ **﴿یا اگر در حقّ من خیری اراده کند، آیا آنها می‌توانند رحمتش را بازدارند؟﴾** به‌طوری که آن رحمت به من نرسد؟ رحمت: نعمت، برخورداری و رفاه است.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ از مشرکان دراین‌باره سؤال کردند امّا آنان سکوت نمودند. پس آیهٔ کریمه نازل شد.

﴿بگو: خدا مرا بس است﴾ در تمام امورم؛ اعم از جلب منفعت و دفع زیان و مشقّت **﴿اهل توکّل تنها بر او توکّل می‌کنند﴾** نه بر غیر وی.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «**اِحْفِظِ اللّٰهَ يَحْفَظْكَ، اِحْفِظِ اللّٰهَ تَجِدْهُ تُجاهَكَ، تَعَرَّفْ إِلَى اللّٰهِ فِي الرَّخاءِ يَعْرِفْكَ فِي الشِّدَّةِ**» حق و حرمت الله ﷻ را نگهدار؛ او تو را حفظ می‌کند و نگاهت می‌دارد، حق و حرمت الله ﷻ را نگاه‌دار؛ او را دربرابر خود

می‌یابی ، خدا ﷻ را در رفاه و نعمت بشناس [و یادش کن]، او تو را در سختی و بلا می‌شناسد [و از تو آن بلا را دفع می‌کند]» . همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است : « مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَکُوْنَ اَقْوىَ النّاسِ فَلْیَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ تَعالٰی، وَ مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَکُوْنَ اَغْنَی النّاسِ، فَلْیَکُنْ بِمٰا فِیْ یَدِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ اَوْثَقَ مِنْهُ بِمٰا فِیْ یَدَیْهِ، وَ مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَکُوْنَ اَکْرَمَ النّاسِ فَلْیَتَّقِ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ ٭ هر کس دوست دارد که قوی‌ترین مردم باشد ، باید بر خداوند ﷻ توکّل کند و هر کس دوست دارد توانگرترین مردَم باشد ، باید اعتماد او به آنچه در دست خدای عزّوجلّ است بیشتر از آن چیزی باشد که در دست خودش قرار دارد و هر کس دوست دارد که گرامی‌ترین مردم باشد ، باید از خدای عزّوجلّ پروا دارد » .

قُلْ يَٰقَوْمِ ٱعْمَلُوا۟ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّى عَٰمِلٌ ۖ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٤٠﴾

﴿**بگو ای قوم من! شما بر مکانت خود**﴾ یعنی : بر روش و حالتی که بر آن قرار دارید؛ از دشمنی با دین و دعوت من ﴿**عمل کنید، من نیز عمل می‌کنم**﴾ یعنی : بر شیوه و حالتی که بر آن قرار دارم ﴿**پس به‌زودی خواهید دانست بر چه کسی عذابی که رسوایش کند**﴾ و در دنیا خوارش گرداند ، بعد از افتخار و استکبار به آن ﴿**فرود می‌آید؟ و**﴾ به زودی خواهید دانست که ﴿**بر وی عذابی مقیم**﴾ یعنی : دائم و مستمرّ در سرای آخرت ﴿**فرود می‌آید**﴾ که عذاب دوزخ است؛ در این هنگام است که این حقیقت بر وی آشکار می‌شود که خودش بر باطل و خصمش بر حق بوده است . چنان‌که خدای عزّوجلّ در بدر خوار و رسوایشان گردانید .

إِنَّآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ لِلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ ۖ فَمَنِ ٱهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِۦ ۖ

وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ ﴿٤١﴾

﴿هرآینه ما این کتاب را برای مردم﴾ یعنی: به‌خاطر آنان و برای بیان آنچه که بدان مکلّف گردیده‌اند و برای محقّق‌ساختن مصالح دنیوی و اخرویشان ﴿به‌حق برتو فروفرستادیم پس هر کس هدایت شد﴾ یعنی: هر کس راه حق را شناخت و رهرو آن گشت ﴿به‌سود خود هدایت شده است﴾ و راهیابی وی به‌نفع خود وی است ﴿و هر کس گمراه گشت﴾ از راه حق ﴿به‌زیان خویش گمراه می‌شود﴾ یعنی: این گمراهی به زیان خود اوست و به دیگران متعدّی نمی‌شود ﴿و تو بر آنان وکیل نیستی﴾ یعنی: تو نه مکلّف به هدایت آنان هستی و نه مخاطب این کار بلکه بر تو فقط بلاغ است و بس و تو این مأموریّت را به درستی انجام داده‌ای.

این آیه به آیهٔ شمشیر «سیف» منسوخ است زیرا خداوند ﷻ بعداً به رسول خویش فرمان داد که با اعراب تا آن‌گاه بجنگد که: (لاإلـهَ إلاّالله) بگویند و به احکام اسلام عمل کنند.

ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَٱلَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا ۖ فَيُمْسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا ٱلْمَوْتَ وَيُرْسِلُ ٱلْأُخْرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾

﴿خداوند ارواح مردم رابه تمامی قبض می‌کند﴾ و آنها را از بدنهایشان بیرون می‌آورد ﴿به‌هنگام مرگ آنها﴾ یعنی: به هنگام فرارسیدن اجل آنها ﴿و نیز روحی را که نمرده است، در موقع خوابش قبض می‌کند﴾ یعنی: ارواحی را که نمرده‌اند ــ بدین معنی که اجل آنها هنوز به‌سر نرسیده است ــ در خواب آنها می‌گیرد ﴿پس آن

نفسی را که حکم مرگش را کرده، نگاه می‌دارد ﴾ و آن را به‌سوی جسدی که روح در آن قرار داشته، باز نمی‌گرداند ﴿ **و آن دیگر را تا هنگامی معیّن باز پس می‌فرستد** ﴾ یعنی: روح شخص خوابیده‌ای را که هنوز اجلش به‌سر نرسیده، باز پس می‌فرستد و بیداری را به وی باز می‌گرداند تا در مدّتی که زندگی برایش مقدّر شده است، زنده بماند.

علما دربارهٔ «نفس» و «روح» اختلاف نظر دارند که: آیا این دو، یک چیز هستند یا دو چیز مختلف؟ ولی این رأی که این دو، یک چیز هستند، قوی‌تر است، به‌دلیل احادیثی که بر این امر دلالت می‌کند زیرا در این احادیث گاهی از «روح» به لفظ روح و گاهی به لفظ «نفس» تعبیر شده است. امام فخرالدّین رازی می‌گوید: «نفس انسانی، عبارت از جوهر رخشان روحانی‌ای است که چون به بدن تعلّق گیرد، پرتو و روشنی آن در تمام اعضا تجلّی می‌کند ــ که این همان پدیدهٔ حیات است ــ و در هنگام مرگ، تعلّق روح از ظاهر و باطن بدن قطع می‌شود ــ که این همان مرگ است ــ ولی در هنگام خواب، پرتو روح از ظاهر بدن قطع می‌شود نه از باطن آن. پس ثابت شد که مرگ و خواب هردو از یک جنس‌اند مگر فرق آنها دراین است که مرگ، انقطاع روحی تامّ و کاملی است در حالی‌که خواب انقطاع ناقصی است از برخی وجوه نه از کلّ آن».

﴿ **قطعاً در این امر** ﴾ یعنی: در گرفتن ارواح و نگاه‌داشتن یا پس فرستادن آنها ﴿ **برای مردمی که** ﴾ در این امر ﴿ **اندیشه** ﴾ و تدبّر و تأمّل ﴿ **می‌کنند** ﴾ و به وسیلهٔ آن بر یگانگی خداوند ﷻ و کمال قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ و بر همه چیز استدلال می‌نمایند ﴿ **نشانه‌هایی است** ﴾ عجیب و بدیع که بر یگانگی و قدرت عظیم پروردگار متعال، دلالت می‌کند زیرا گرفتن ارواح و نگاهداشتن یا پس‌فرستادن آنها، برای پندپذیران، پندآموز و برای متذکّران و اندیشه‌وران، یادآور خوبی است.

بدین‌گونه، خدای عزّوجلّ از هر دو وفات یاد کرد؛ وفات کبرٰی که همان مرگ

است و وفات صغری که خواب می‌باشد. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «لَتَمُوْتُنَّ كَمَا تَنَامُوْنَ وَ لَتُبْعَثُنَّ كَمَا تَصْحَوْنَ ۞ قطعاً چنان‌که به خواب می‌روید، می‌میرید و قطعاً چنان‌که از خواب بیدار می‌شوید، برانگیخته می‌شوید». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون یکی از شما بر بالین خواب خود جای می‌گیرد، باید آن را بیفشاند زیرا او نمی‌داند که چه‌چیز بر آن ملافه و بالین، جانشین وی شده است [یعنی از حشرات]. سپس باید بگوید: «بِاسْمِكَ رَبِّيْ وَضَعْتُ جَنْبِيْ وَ بِاسْمِكَ اَرْفَعُهُ، اِنْ اَمْسَكْتَ نَفْسِيْ فَارْحَمْهَا وَ اِنْ اَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِيْنَ ۞ پروردگارا! به‌نام تو پهلویم را نهادم و به نام تو آن را برمی‌دارم، اگر روحم را نگاه داشتی، بر آن رحم کن و اگر آن را به تنم باز پس فرستادی، آن را به آنچه که بدان بندگان شایسته‌ات راحفظ می‌کنی، حفظ بفرما». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری از حذیفه رضی‌الله‌عنه آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ چون شبانگاه در خوابگاه خویش قرار می‌گرفتند، دست مبارک خود را در زیر رخسار خود نهاده و آن‌گاه می‌گفتند: «اَللّٰهُمَّ بِاسْمِكَ اَمُوْتُ وَ اَحْيَا ۞ بارالها! به‌نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم». و چون بیدار می‌شدند، می‌گفتند: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَحْيَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَ اِلَيْهِ النُّشُوْر ۞ سپاس خدایی را که ما را بعد از آن‌که میراند، زنده گردانید و به‌سوی اوست حشرونشر ما».

ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما و غیر وی از مفسّران در معنی آیه می‌گویند: «ارواح زندگان و مردگان در خواب باهم ملاقات می‌کنند و آن ارواحی که خدا ﷻ بخواهد، همدیگر را شناخته و تعارف حاصل می‌کنند پس چون تمام آنها بخواهند که به‌سوی اجساد خویش بازگردند، خداوند ﷻ ارواح مردگان را نزد خود نگاه می‌دارد و ارواح زندگان را به‌سوی اجساد آنها باز پس می‌فرستد».

أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَۚ قُلۡ أَوَلَوۡ كَانُواْ لَا يَمۡلِكُونَ

شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٣﴾

﴿آیا غیر از الله برای خود شفاعت‌گرانی برگرفته‌اند؟﴾ یعنی: آیا مشرکان جز خداوند ﷻ خدایانی را به‌عنوان شفیع برای خود برگرفته‌اند تا برایشان نزد او شفاعت کنند؟ استفهام برای انکار است ﴿بگو: آیا هرچند آنها اختیار چیزی را نداشته باشند و تعقّل نکنند؟﴾ باز هم آنها را به شفاعت می‌خوانید؟ یعنی: چگونه آنهارا نزد خداوند ﷻ شفیع خویش برمی‌گیرید در حالی‌که آنان نه مالک شفاعتی هستند و نه مالک چیز دیگری؟ حتّی چیزی از شفاعت یا غیرآن را درک و فهم نیز نمی‌کنند زیرا آنان جماداتی بی‌عقل و شعور بیش نیستند.

قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعًا ۖ لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٤٤﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ به آنان ﴿شفاعت، یکسره از آنِ خداست﴾ پس چیزی از شفاعت برای دیگران نیست و کسی در آن راهی ندارد مگر این‌که شفاعتگر از کسانی باشد که خداوند ﷻ او را برای شفاعت پسندیده باشد و مشفوع له نیز از کسانی باشد که خدای عزّوجلّ به شفاعت برای وی اذن دهد ﴿فرمانروایی آسمانها و زمین مخصوص اوست﴾ و هیچ‌کس مالک این نیست که در کار او بدون اذن و رضایش سخن بگوید ﴿سپس به‌سوی او بازگردانیده می‌شوید﴾ در روز قیامت؛ پس میان شما به عدل خویش حکم می‌کند و هر کس را دربرابر عملش جزا می‌دهد.

وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحْدَهُ ٱشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

بِٱلۡأٓخِرَةِۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ﴿٤٥﴾

﴿**و چون خدا به تنهایی یاد شود**﴾ و خدایانشان همراه باوی یاد نشوند ﴿**دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، تنگ می‌گردد**﴾ و در نتیجه، از ذکر او تنفّر می‌ورزند و می‌رمند. اِشْمِئْزَازْ: آن است که شخص از اندوه و نفرت پر شود و بر اثر آن، انقباض و تنگی‌ای در دل وی واقع شود که اثر آن بر چهره‌اش نمایان گردد.

سپس خداوند متعال خوشحالی و شادمانی آنها را در هنگام یاد کردن بتانشان ذکر نموده و می‌فرماید: ﴿**و چون کسانی که غیر از او به پرستش گرفته شده‌اند، یاد شوند**﴾ آنها خدایان پنداری‌ای مانند لات و عزّی هستند ﴿**بناگاه آنان شادمانی می‌کنند**﴾ یعنی: از این یادآوری شادمان شده و در بهجت و خرّمی قرار می‌گیرند. اِسْتِبْشَارْ: پرشدن دل از شادی است تا بدانجا که پوست چهره از آن باز و بشّاش گردد.

این واقعیّتی که آیهٔ کریمه بدان پرداخته است، درد و آفتی است که امروزه در عصر ما نیز شیوع پیدا کرده؛ زیرا چه بسا بیان حقایق ایمانی، آثار نفرت و اشمئزاز را بر چهرهٔ بسیاری به دنبال دارد؛ مثلاً اگر از این حقیقت که شفا فقط به دست بلاکیف خدا ﷻ است، پیروزی فقط به دست اوست و غیر این از سخنانی که بیانگر توحید محض است، سخن به میان آید، سست ایمانان منقبض می‌شوند امّا اگر از تأثیر علوم، أسباب و ابزار کار بشری یاد کنید، ملاحظه می‌نمایید که چهرهٔ بسیاری باز و شکفته شده و آثار انبساط بر آنان هویدا می‌شود ـ نعوذباللّٰهِ مِنْ ذالك.

قُلِ ٱللَّهُمَّ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ عَٰلِمَ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ أَنتَ تَحۡكُمُ بَيۡنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ﴿٤٦﴾

﴿بگو: بارالها! ای پدیدآورندۀ آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار، تو خود میان بندگانت بر سر آنچه اختلاف می‌کردند، داوری می‌کنی﴾ پس نیکوکار را در قبال نیکوکاری‌اش و بدکردار را در قبال بدکاری‌اش جزا می‌دهی زیرا با این پاداش و مجازات توست که این حقیقت که: چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل است، آشکار می‌شود و فقط در پیشگاه توست که بساط اختلاف اختلاف‌کنندگان و جدال جدل‌کنندگان برچیده می‌شود.

در **حدیث‌شریف** به‌روایت مسلم و ابوداوود از عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ چون از طرف شب برای نماز و نیایش برمی‌خاستند، نماز خویش را با این دعا افتتاح می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ رَبَّ جِبْرِيْلَ وَ مِيْكَائِيْلَ وَ اِسْرَافِيْلَ، فَاطِرَ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيْمَا كَانُوْا فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ، اِهْدِنِيْ لِمَا اخْتُلِفَ فِيْهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ تَهْدِيْ مَنْ تَشَاءُ إِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ✿ بارالها! ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، ای پدیدآورندۀ آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار! تو میان بندگانت در آنچه که در مورد آن اختلاف می‌کردند، داوری می‌کنی پس مرا بر آنچه از حق که در آن اختلاف شده است، به‌اذن خویش هدایت کن، بی‌گمان تو هرکه را بخواهی، به‌سوی راه راست هدایت می‌کنی». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که چون ابوبکر صدّیق رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ سؤال کرد که در صبح و شام چه بخواند؟ رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: چون صبح و شام بر تو می‌آید و هنگامی که شبانگاه در خوابگاهت قرار می‌گیری، بگو: «اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ، لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَلِيْكِهِ، أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِيْ وَ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَ شِرْكِهِ، أَنْ أَقْتَرِفَ عَلٰى نَفْسِيْ بِسُوْءٍ، أَوْ أَجُرَّهُ إِلٰى مُسْلِمٍ ✿ بارالها! ای آفرینندۀ آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار! معبودی جز تو نیست، پروردگار و مالک همه‌چیز تویی، به تو از شرّ نفس خود و شرّ شیطان و شرک آن پناه می‌برم؛ از این‌که بر زیان خودم مرتکب بدی‌ای شوم، یا آن بدی را به‌سوی مسلمانی بکشانم».

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مَا فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُۥ مَعَهُۥ لَٱفْتَدَوْا۟ بِهِۦ مِن سُوٓءِ ٱلْعَذَابِ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۚ وَبَدَا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا۟ يَحْتَسِبُونَ ﴿۴۷﴾

﴿و اگر آنچه در زمین است یکسره از آنِ کسانی که ستم کرده‌اند باشد﴾ یعنی: اگر تمام اموال و ذخایر دنیا از آن ستمگران باشد **﴿و نظیرش نیز با آن باشد﴾** یعنی: همانند آن از اموال و ذخایر نیز با آن ضمیمه باشد **﴿قطعاً آن را برای رهایی خودشان از سختی عذابِ روز قیامت خواهند داد﴾** از بس که در این روز، عذاب خداوند ﷻ بر آنان ـ به‌عنوان جزای ظلمشان ـ سخت و سهمگین است **﴿و آنچه که حسابش را نمی‌کردند، از سوی خدا برایشان آشکار می‌گردد﴾** یعنی: از مجازاتهای الهی و خشم و شدّت عذاب وی، چیزهایی بر آنان آشکار می‌شود که در گمان و حسابشان قرار نداشته است. مجاهد در تفسیر آن می‌گوید: «اینان در دنیا اعمالی را انجام داده بودند که گمان می‌کردند آن اعمال، اعمال نیکی است امّا بناگاه دیدند که آن اعمال همه گناه بوده است».

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا كَسَبُوا۟ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۴۸﴾

﴿و کیفر آنچه کرده بودند﴾ یعنی: جزای اعمال بد و نابکارشان؛ مانند شرک و ظلم بر اولیای خدا ﷻ **﴿بر آنان آشکار می‌شود و آنچه را که بدان استهزا می‌کردند، آنهارا فرو می‌گیرد﴾** یعنی: همان کیفری که رسول خدا ﷺ آنها را بدان بیم

می‌دادند، گریبانگیرشان شده و بر آنها مسلّط می‌شود.

فَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَـٰنَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَـٰهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلْمٍۭ ۚ بَلْ هِىَ فِتْنَةٌ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۴۹﴾

﴿**و چون به انسان سختی‌ای برسد، مارا فرامی‌خواند**﴾ یعنی: شأن و حال انسان این است که چون بر او سختی و بلایی ـ مانند بیماری یا فقر یا غیر آن ـ برسد، خدای عزّوجلّ را می‌خواند و به‌سوی او در رفع و دفع آن بلا و سختی، زاری و تضرّع می‌کند ﴿**سپس چون نعمتی از جانب خود به او ارزانی داریم**﴾ و در خیری را به‌روی او بگشاییم ﴿**می‌گوید: جز این نیست که این نعمت بنا بر دانشی که در من است، به من داده شده**﴾ یعنی: بنا بر علمی که خودم به مشاغل و حرفه‌ها داشته‌ام، یا براساس خوبی و خیری که در من بوده است، یا براساس علم خداوند ﷻ به فضل و برتری من، این نعمت به من ارزانی شده است ﴿**نه چنان است بلکه آن آزمونی است**﴾ یعنی: نعمتی را که به وی داده‌ایم، بنا بر علل و عوامل پنداری او نیست بلکه دادن این نعمت به وی، آزمایش و امتحانی است که آیا شکر و سپاس می‌گزارد یا این‌که کفران و ناسپاسی می‌کند؟ ﴿**ولی بیشترشان نمی‌دانند**﴾ که این بخشیدن نعمت، استدراجی از جانب خداوند ﷻ و امتحانی برای آنان است که آیا بدانچه نزدشان است، شکر و سپاس می‌گزارند، یا کفران و ناسپاسی می‌کنند؟ هم بدین جهت، آنان غافلانه در نعمتهای خدا ﷻ فرو می‌روند، بی آن‌که منعم حقیقی را حاضر و ناظر بدانند.

قَدْ قَالَهَا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿۵۰﴾

﴿هرآینه کسانی که پیش از آنان بودند﴾ مانند قارون و دیگران ﴿نیز این سخن را﴾ که ما این نعمت را براساس علمی که داریم داده‌شده‌ایم ﴿گفتند پس آنچه به‌دست آورده بودند﴾ از متاع و بهرهٔ دنیا ﴿بلا را از آنان دفع نکرد﴾ بلکه عذاب الهی دامنگیرشان شد.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا كَسَبُوا۟ ۚ وَٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مِنْ هَـٰٓؤُلَآءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا كَسَبُوا۟ وَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ ﴿٥١﴾

﴿تا کیفر آنچه که مرتکب شده بودند﴾ از بدی‌ها ﴿به آنان رسید و کسانی از این گروه﴾ یعنی: از این امّت ﴿که ستم کرده‌اند﴾ با شرک و کفر ﴿به زودی نتایج سوء آنچه را که مرتکب شده‌اند، بدیشان خواهد رسید﴾ چنان‌که به پیشینیانشان رسید؛ مانند قحطی و قتل و اسارت و قهر ﴿و آنان عاجزکننده نیستند﴾ یعنی: از عذاب خدا ﷻ توان گریز ندارند بلکه مرجع و بازگشتشان به‌سوی اوست و هر چه بخواهد ــ از کیفر و مجازات ــ با آنها می‌کند.

أَوَلَمْ يَعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

﴿آیا ندانسته‌اند﴾ از طریق مشاهداتشان ﴿که خداست که روزی را برای هر کس که بخواهد﴾ گشاده سازد ﴿گشاده می‌گرداند و برای هر کس که بخواهد﴾ روزی را تنگ گرداند ﴿تنگ می‌گرداند؟ قطعاً در این امر نشانه‌هایی است﴾ بزرگ و علاماتی است سترگ ﴿برای مردمی که ایمان دارند﴾ به این‌که رویدادها همه ــ اعم از گشاده

کردن یا تنگ‌گردانیدن روزی و غیر آن از امور ـ از جانب خدا ﷻ است. امّا کافران از دیدن این نشانه‌ها کورند.

﴿ قُلْ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسْرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُواْ مِن رَّحْمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥٣﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ از جانب من به بندگانم: ﴿ای بندگان من﴾ یعنی: ای بندگان مؤمن من! زیرا در عرف قرآن، این اضافت مخصوص به مؤمنان است. آری! ای بندگان مؤمن من: ﴿که بر خود اسراف روا داشته اید﴾ مراد از اسراف: افراط و زیاده‌روی در گناهان و ارتکاب بسیار آنهاست. ﴿از رحمت خدا﴾ یعنی: از مغفرت وی ﴿نومید نشوید﴾.

این آیه امیدبخش‌ترین آیه در کتاب خدا ﷻ است زیرا مشتمل بر بزرگترین بشارت حق تعالی برای بندگانش می‌باشد، چه همان‌گونه که ملاحظه می‌کنیم؛ حق تعالی در این آیه، اوّلاً ـ با هدف گرامیداشت و فزون‌ساختن بشارت به بندگان ـ ایشان را به خودش منسوب کرد، سپس ایشان را به زیاده‌روی در نافرمانی‌ها و ارتکاب بسیار گناهان موصوف ساخت آن‌گاه به‌دنبال آن، این زیاده‌روان افراطگر در معاصی را از نومیدی از رحمت خویش نهی کرد. و این خود دلالت می‌کند براین امر که نهی از نومیدی، برای گنهکاران غیر مسرفی که در این عرصه زیاده‌روی نمی‌کنند، از باب اَولیٰ مورد نظر حق تعالی می‌باشد.

سپس حق تعالی عبارتی بیان می‌دارد که بعد از آن در این حقیقت جای هیچ‌گونه شکّ و تردیدی باقی نمی‌ماند: ﴿در حقیقت خدا همهٔ گناهان را می‌آمرزد﴾ یعنی: اگر بخواهد، هرگونه گناهی را از هر نوعی که باشد، برای توبه‌کاران می‌آمرزد؛ جز شرکی که صاحبش از آن توبه نکرده باشد، به‌دلیل این فرمودهٔ

حق تعالی: (اِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَكَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰادُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ یَشٰاء ۞ در حقیقت خداوند نمی‌آمرزد این‌که به او شریک آورده شود ولی مادون آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد) [نساء/۴۸].

سپس این آمرزش خویش برای گناهان را با این عبارت مؤکّد می‌گرداند: می‌آمرزد گناهان را ﴿همه یکجا﴾ وه! چه عظیم است این بشارت، بشارتی که دلهای مؤمنان نیکوکار به آن آرام می‌گیرد و از بهجت و فرحت لبریز می‌شود ﴿بی‌گمان او آمرزگار مهربان است﴾ یعنی: حق تعالی بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و در هردو وصف آمرزندگی و مهربانی، عنایت وی بی‌نهایت وسیع می‌باشد پس کسی که می‌پندارد نومید کردن بندگان خدا ﷻ و دلسردکردنشان از رحمت وی، برایشان بهتر از آن چیزی است که خداوند ﷻ خود آنان را بدان بشارت داده است، چنین‌کسی بی‌تردید مرتکب بزرگترین ستم شده و اشتباهی بس نادرست از وی سر زده است.

از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «بزرگترین آیه در کتاب خدا ﷻ: (اَللّٰهُ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْم) در سورهٔ [بقره/۲۵۰] و در سورهٔ [آل عمران/۲] است، جامع‌ترین آیه در کتاب خدا ﷻ در بارهٔ خیر و شرّ، در سورهٔ [نحل/۹۰] یعنی آیهٔ: (اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسٰان...) است، امیدبارترین و گشایش آورترین آیه در قرآن کریم، در سورهٔ «زمر» یعنی همین آیه است و استوارترین آیه در کتاب خدا ﷻ در مورد تفویض و توکّل، در سورهٔ [طلاق/۳-۲]، یعنی این آیه است: (وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لاٰ یَحْتَسِبْ». ابن‌ابی‌حاتم از ابی‌الکنود روایت می‌کند: عبدالله‌بن مسعود رضی الله عنه بر قاضی‌ای گذشت که درحال موعظه گفتن برای مردم بود پس درنگی کرد و آن‌گاه خطاب به وی گفت: ای واعظ! چرا مردم را از رحمت خدا ﷻ نومید می‌کنی؟ سپس این آیه را تلاوت کرد: (قُلْ یٰا عِبٰادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ، لاٰ تَقْنَطُوْا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ...).

در **حدیث‌شریف** آمده است که چون ابوایّوب انصاری رضی الله عنه در آستانهٔ وفات قرار

گرفت، به اطرافیانش فرمود: تا هم‌اکنون چیزی را از شما پنهان می‌کردم که آن را از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام؛ اکنون آن را به شما اعلام می‌کنم: آن حضرت ﷺ فرمودند: «لَوْ لاٰ أَنَّكُمْ تَذْنِبُوْن، لَخَلَقَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ قَوْماً يَذْنِبُوْنَ فَيُغْفَرُ لَهُمْ ۞ اگر شما کسانی نبودید که مرتکب گناه می‌شدید، قطعاً خدای عزّوجلّ گروهی را می‌آفرید که مرتکب گناه شوند تا بر آنان بیامرزد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنه آمده است: «كَفَّارَةُ الذَّنْبِ النَّدَامَةُ ۞ کفّارهٔ گناه، پشیمانی است».
همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ثوبان ـ بردهٔ آزادشدهٔ رسول خدا ﷺ ـ آمده است که آن حضرت ﷺ فرمودند: «دوست ندارم که دنیا و آنچه در آن است را دربرابر این آیه: (قُلْ يٰا عِبٰادِيَ الَّذِيْنَ أَسْرَفُوْا...) به من بدهند. مردی گفت: یا رسول‌الله! پس کسی که شرک ورزیده است چه؟ رسول خدا ﷺ لحظه‌ای سکوت کرده و آن‌گاه فرمودند: «أَلاٰ وَمَنْ أَشْرَكَ، ثَلاٰثَ مَرّٰاتٍ ۞ آگاه باشید، حتّی آمرزیده می‌شود بر کسی که شرک ورزیده است. و سه‌بار این جمله را تکرار کردند». یعنی: کسی که شرک ورزیده و سپس از شرک خویش توبه کرده است، نیز مورد آمرزش قرار می‌گیرد.

بخاری و مسلم از ابن‌عبّاس رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند که فرمود: جمعی از مشرکان مرتکب قتل و قتال و زنا و فحشایی بسیار شده بودند، سپس نزد حضرت محمّد ﷺ آمده و گفتند: به‌راستی آنچه که تو می‌گویی و به‌سوی آن فرامی‌خوانی، بسیار زیبا و نیکوست امّا آیا می‌توانی به ما خبر دهی که با این‌همه گناهی که مرتکب گردیده‌ایم، برای ما توبه‌ای است؟ آیا برای آنچه که ما کرده‌ایم، کفّاره‌ای وجود دارد؟ پس آیات (۷۰ ـ ۶۸) سورهٔ «فرقان» و این آیه نازل شد.

وَأَنِيبُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ وَأَسۡلِمُواْ لَهُۥ مِن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَكُمُ ٱلۡعَذَابُ ثُمَّ

لَا تُنصَرُونَ ﴿٥٤﴾

آن‌گاه که خدای سبحان بندگانش را به این امر مژده داد که او همهٔ گناهان را می‌آمرزد ، اینک آنهارا به بازگشت و انابت به‌سوی خود دستور می‌دهد : ﴿**و به‌سوی پروردگار خویش بازگردید و منقاد او شوید**﴾ با انجام‌دادن طاعات ، پرهیز از معاصی ، تسلیم‌شدن به فرمان و گردن‌نهادن به حکمش ﴿**پیش از آن‌که بر شما عذاب**﴾ دنیا ﴿**بیاید و دیگر یاری نشوید**﴾ اگر قبل از فرود آمدن عذاب توبه نکنید .

ذکر انابت و رجوع به‌سوی حضرت حق تعالی بعد از ذکر مغفرت ، برای این است که هیچ طمع‌کاری در کسب مغفرتِ بدون توبه ، طمع نبسته و بداند که توبه ، شرطی لازم برای مغفرت است و مغفرت بدون آن حاصل نمی‌شود . و این یکی از قوانین عامّ الهی است ــ چنان‌که زمخشری گفته است .

وَٱتَّبِعُوٓاْ أَحۡسَنَ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَكُمُ ٱلۡعَذَابُ بَغۡتَةً وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ﴿٥٥﴾

﴿**و پیش از آن‌که به طور ناگهانی و در حالی که حدس نمی‌زنید عذاب بر شما فرود آید**﴾ یعنی : پیش از آن‌که عذاب ، شما را غافلگیر سازد در حالی‌که از رسیدن آن آگاهی نداشته‌باشید . به‌قولی معنی این است : پیش از آن‌که بناگاه بمیرید و در عذاب درافتید؛ ﴿**نیکوترین چیزی را که از جانب پروردگارتان به‌سوی شما نازل شده است، پیروی کنید**﴾ که این نیکوترین چیز ، قرآن است ؛ پس حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بدانید و به اوامر آن پایبند و از منهیّات آن بپرهیزید . البتّه همهٔ قرآن نیکوست . به‌قولی : مراد از نیکوترین قرآن ، آیات محکم آن است نه آیات متشابه آن . به‌قولی‌دیگر : مراد از پیروی نیکوترین چیز ... درپیش گرفتن عفو است

نه انتقام. هرچند در موردی که انتقام گرفتن حقّ انسان است، انتقام و عفو هردو جایز است امّا آیهٔ مبارکه بر عفو بر می‌انگیزد و برآن تشویق می‌کند. همین‌گونه، هر امری در قرآن که در آن فاضل و افضلی باشد ـ اعم از عبادات و غیرآن ـ پیروی افضل بهتر و نیکوتر از پیروی فاضل است.

أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَـٰحَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنۢبِ ٱللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ ٱلسَّـٰخِرِينَ ﴿٥٦﴾

﴿**تا مباداکسی بگوید: دریغا بر آنچه در کار خدا فروگذار کردم**﴾ یعنی: از نیکوترین‌ها پیروی کنید، برای پرهیز و بیم از آن‌که انسان کافر بگوید: وای! دریغ و درد بر من که از ایمان به خدا ﷻ و قرآن و عمل به آن فروگذار کردم. فرّاء در معنی آن می‌گوید: «وا حسرتا! بر آنچه در قرب و جوار خداوند ﷻ فروگذار کردم». ﴿**بی‌تردید من از تمسخرکنندگان بودم**﴾ به دین خدا ﷻ در دنیا پس به این حد بسنده نکردم که طاعت خدای عزّوجلّ را فروگذارم بلکه حتّی اهل دین را هم به ریشخند و تمسخر گرفتم.

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ ٱللَّهَ هَدَىٰنِي لَكُنتُ مِنَ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٥٧﴾

﴿**یا بگوید**﴾ کافر در روز قیامت ﴿**اگر خدا هدایتم می‌کرد، مسلماً از متقیان بودم**﴾ یعنی: تا کافر در روز قیامت نگوید که: اگر خدا ﷻ مرا به‌سوی دینش ارشاد و هدایت می‌کرد، قطعاً از کسانی بودم که از شرک و معاصی پرهیز کرده‌اند.

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى ٱلْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ

ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٥٨﴾

﴿ یا چون عذاب را ببیند، بگوید: کاش مرا برگشتی بود ﴾ به‌سوی دنیا ﴿ تا از نیکوکاران می‌شدم ﴾ یعنی: تا از مؤمنان به خدا ﷻ، از یکتاپرستان وی و از نیکوکاران در اعمال خویش می‌شدم.

بَلَىٰ قَدۡ جَآءَتۡكَ ءَايَٰتِي فَكَذَّبۡتَ بِهَا وَٱسۡتَكۡبَرۡتَ وَكُنتَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٥٩﴾

﴿ نه چنان است ﴾ که تو می‌گویی ای بندهٔ پشیمان از گذشتهٔ خویش در سرای دنیا بلکه حق این است که: ﴿ آیات من بر تو آمد و تو آنها را تکذیب کردی و تکبّر ورزیدی و از کافران شدی ﴾ مراد از آیات: آیات تنزیلی پروردگار است که قرآن کریم می‌باشد. یعنی: درحالی‌که تو در دنیا امکان تصدیق و پیروی از حق را داشته‌ای، دیگر چرا حالا خواستار بازگشت به‌سوی دنیا می‌شوی؟.

وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ تَرَى ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى ٱللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسۡوَدَّةٌۚ أَلَيۡسَ فِي جَهَنَّمَ مَثۡوٗى لِّلۡمُتَكَبِّرِينَ ﴿٦٠﴾

﴿ و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند ﴾ هنگامی که مدّعی شدند: خدای سبحان شریک و زن و فرزند دارد ﴿ روسیاه می‌بینی ﴾ به‌سبب عذابی که بر آنان احاطه کرده است و به‌سبب آنچه که از غضب و نقمت خدا ﷻ مشاهده کرده‌اند، یا به سبب کذب و افترایشان، روسیاه و بی‌آبرو شده‌اند ﴿ آیا منزلگاه

متکبّران در جهنّم نیست؟ ﴾ یعنی: قطعاً جهنّم مسکن و مقام متکبّران و گردنکشان از طاعت خداوند ﷻ است. کبر ـ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «گردنکشی دربرابر حق و خُرد و خوار شمردن مردم است».

وَيُنَجِّي ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ بِمَفَازَتِهِمۡ لَا يَمَسُّهُمُ ٱلسُّوٓءُ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿٦١﴾

﴿**و خدا متقیان را**﴾ یعنی: کسانی را که از شرک و نافرمانی‌های خداوند ﷻ پرهیز کرده‌اند ﴿**نجات می‌دهد، قرین رستگاری خویش شده**﴾ یعنی: نجات می‌دهد ایشان را از دوزخ و رستگارشان می‌سازد به بهشت. سپس در تفسیر این رستگاری می‌فرماید: ﴿**بدیشان سختی‌ای نمی‌رسد و نه اندوهگین می‌شوند**﴾ یعنی: رنج و سختی و اندوه را از آنان دور می‌دارد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول خدا ﷺ این آیه را چنین تفسیر کردند: «خداوند ﷻ به همراه هر شخص، عمل وی را حشر می‌کند و گرد می‌آورد پس عمل مؤمن در نیکوترین صورت و پاکیزه‌ترین و معطّرترین بوی، همراه وی است و هرگاه موقف رعب یا هراسی در پیش باشد، آن عملش برایش می‌گوید: نترس زیرا تو در معرض این موقف نیستی و تو را به آن مدّنظر ندارند. پس چون آن عمل مجسّم از این اطمینان‌بخشی‌ها به‌وی بسیار انجام می‌دهد، آن شخص می‌گوید: وه! چه نیکو کسی هستی! آخر بگو که تو کیستی؟ عملش می‌گوید: آیا مرا نمی‌شناسی؟! من عمل صالح تو هستم؛ مرا با سنگینی و گرانباری‌ام برداشتی و سوگند به خدای عزّوجلّ که اکنون تو را برمی‌دارم و از تو دفاع می‌کنم! پس همین کس است که خدای عزّوجلّ دربارهٔ وی می‌فرماید: وَ يُنَجِّي اللّٰهُ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ، لاٰ يَمَسُّهُمُ السُّوْءُ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُوْنَ».

اللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿٦٢﴾

﴿**الله آفریدگار هرچیزی است**﴾ از همه اشیای موجود در دنیا و آخرت؛ بی هیچ فرقی میان یک چیز با چیز دیگری ﴿**و اوست که بر هرچیز نگهبان است**﴾ و مراقب، بی مشارکت هیچ شریکی.

لَّهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۗ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿٦٣﴾

﴿**کلیدهای آسمانها و زمین**﴾ یعنی: کلیدهای رزق و رحمت، یا کلیدهای اداره و تدبیر امور آسمانها و زمین ﴿**ازآن اوست**﴾ هیچ‌کس در آسمانها و زمین بروی ناپدید نشده و از حیطهٔ اداره و تدبیر وی گریزی ندارد ﴿**وکسانی که به آیات الله**﴾ یعنی: به حجّتها و برهانهای وی ﴿**کافر شده‌اند، آن گروه آنانند زیانکاران**﴾ که در دنیا و آخرت به خود زیان رسانده‌اند. در **حدیث‌شریف** آمده است که عثمان‌بن عفّان رضي الله عنه از رسول خدا ﷺ تفسیر این آیه را پرسید، ایشان فرمودند: «ای عثمان! کسی قبل از تو راجع به آن از من سؤال نکرده است. تفسیر آن گفتن این کلمات است: «لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ وَ سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَ بِحَمْدِهِ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَ لاٰ حَوْلَ وَ لاٰ قُوَّةَ اِلاّٰ بِاللّٰهِ هُوَالْاَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظّٰاهِرُ وَالْبٰاطِنُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ یُحْیِیْ وَ یُمِیْتُ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیر». یعنی: گنجینه‌های آسمانها و زمین برای گویندهٔ این‌ها باز ساخته می‌شود و به او خیری بسیار و پاداشی بزرگ می‌رسد.

قُلْ أَفَغَيْرَ ٱللَّهِ تَأْمُرُوٓنِّىٓ أَعْبُدُ أَيُّهَا ٱلْجَٰهِلُونَ ﴿٦٤﴾

آن‌گاه که مشرکان رسول خدا ﷺ را به پرستش بتان فراخوانده و گفتند: این دین، دین پدرانت می‌باشد! خدای سبحان به پیامبرش فرمان داد که: ﴿**بگو: ای نادانان! آیا به من امر می‌کنید که جز خدا را بپرستم؟**﴾ چه جهالت و حماقتي!

بیهقی در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از حسن بصری روایت می‌کند که گفت: مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: ای محمّد ﷺ! آیا آبا و اجدادت را گمراه می‌شناسی؟! پس این آیه نازل شد. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت می‌کند: مشرکان از جهل خویش رسول خدا ﷺ را به پرستش بتان دعوت کرده و گفتند: در آن صورت ما هم با تو خدایت را می‌پرستیم! پس این آیه نازل شد.

وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَـٰسِرِينَ ﴿٦٥﴾

﴿**و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند**﴾ از پیامبران علیهم السلام ﴿**وحی شده است**﴾ یعنی: به هریک از آنان پیام داده شده که: ﴿**اگر شرک ورزی، حتماً عملت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد**﴾ پس اگر شرک ـ برفرض و تقدیر ـ موجب نابودشدن عمل انبیا علیهم السلام باشد، به‌طریق اَولیٰ نابودکنندهٔ عمل امّتهایشان نیز هست. آری! این سخن در حقّ انبیا علیهم السلام، سخنی مبتنی برفرض و تقدیر است و مراد از آن: تهییج پیامبران علیهم السلام بر پایداری در دعوتشان، نومید کردن کافران و هشدار و بیدارباشی به امّت است.

بَلِ ٱللَّهَ فَٱعْبُدْ وَكُن مِّنَ ٱلشَّـٰكِرِينَ ﴿٦٦﴾

﴿**بلکه فقط خدا را**﴾ به‌تنهایی و یگانگی ﴿**بپرست**﴾ و احدی را با او در عبادت

شریک نکن ﴿و از سپاسگزاران﴾ نعمتهای حق تعالی بر خود ﴿باش﴾.

وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦ وَٱلْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطْوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾

﴿و خدا را آنچنان که باید، به بزرگی نشناختند﴾ یعنی: او را چنان‌که حق و سزاوار تعظیم اوست، تعظیم نکردند؛ آن‌گاه که غیر وی را همراه وی به پرستش گرفتند ﴿و حال آن‌که روز قیامت زمین همه یکجا﴾ یعنی: زمینهای هفت‌گانه ﴿در قبضهٔ اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست؛ او منزّه و برتر است از آنچه با وی شریک می‌گردانند﴾ در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است: «خداوند جل جلاله در روز قیامت زمین را قبضه می‌کند و آسمانها را با دست راست خود در هم می‌پیچد، سپس می‌گوید: اَنَا الْمَلِكُ اَیْنَ مَلُوكُ الْاَرْض؟ ✿ منم فرمانروا پس کجایند فرمانروایان زمین؟». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری از عبدالله‌بن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: دانشمندی از دانشمندان یهود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای محمّد صلی الله علیه وسلم! ما در تورات می‌یابیم که خدای عزّوجلّ آسمانها را بر سر یک انگشت خود قرار می‌دهد و زمین‌ها را بر سر یک انگشت خود و درختان را بر سر یک انگشت خود و آب و خاک مرطوب را بر سر یک انگشت خود و سایر خلق را بر سر یک انگشت خود آن‌گاه می‌گوید: منم فرمانروا! رسول خدا صلی الله علیه وسلم ـ از سر تصدیق سخن آن دانشمند ـ چنان خندیدند که دندانهای آسیابشان نمایان شد، سپس این آیه را تلاوت کردند». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی الله عنهما آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی این آیه: (وَ مٰا قَدَرُو اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ...) را بر منبر خواندند و در حالی که دست خویش را در هنگام سخنرانی حرکت داده و آن را پشت‌ورو می‌کردند، فرمودند: «یُمَجِّدُ

الرَّبُّ نَفْسَهُ، أَنَا الْجَبَّارُ، أَنَا الْمُتَكَبِّرُ، أَنَا الْمَلِكُ، أَنَا الْعَزِيْزُ أَنَا الْكَرِيْمُ، فَرُجِفَ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ اَلْمَنْبَرُ، حَتّٰى قُلْنَا: لَيَخِرَّنَّ بِهِ ۞ پروردگار عزّوجلّ خود را تمجید کرده و می‌گوید: منم جبّار، منم متکبّر، منم فرمانروا، منم غالب، منم کریم. در این هنگام منبر در زیر پای رسول خدا ﷺ به‌لرزه درآمد تا بدانجا که باخود گفتیم: قطعاً منبر با رسول خدا ﷺ فرومی‌افتد».

ابن‌کثیر این احادیث را در تفسیرش نقل کرده و به دنبال آن می‌گوید: «احادیث بسیاری روایت شده که به این آیهٔ کریمه متعلّق است و باید گفت: روش صواب در آنها و امثال آنها همانا پیروی از مذهب سلف، یعنی بیان آنها و اعتقاد به آنها به همان صورتی است که آمده است، بدون قائل‌شدن به کیفیّت، یا دست بردن به تحریف آنها». یَمِیْن: هم بر دست اطلاق می‌شود، هم بر قدرت و فرمانروایی و هم بر قوّت و نیرومندی.

وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ ﴿٦٨﴾

﴿و در صور دمیده می‌شود پس هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است بی‌هوش در می‌افتد﴾ این همان نفخهٔ دوم یا نفخهٔ «صَعْق» است. صَعْق: عبارت از مرگ فوری است. صُوْر: بوق یا شاخی است که اسرافیل در آن می‌دمد و ازبس صدایی هولناک دارد، تمام اهالی آسمانها و زمین از هول آن می‌میرند. آری! هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است، بی‌هوش در می‌افتد؛ **﴿جز کسی که خدا خواسته است﴾** به قولی: کسی که از واقعهٔ مرگ همگانی استثنا شده است، خود اسرافیل علیه‌السلام است که بعد از آن می‌میرد. به‌قولی: استثناشدگان؛ جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل علیهم‌السّلام اند، به‌دلیل **حدیث‌شریف** وارده در این

باب از حضرت انس رضی الله عنه که رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت کردند، سپس اصحاب رضی الله عنهم پرسیدند: یا رسول‌الله! کسانی خداوند جل جلاله آنها را استثنا کرده، چه کسانی هستند؟ فرمودند: «آنان جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و ملک‌الموت‌اند». نقل شده است که: بعد از آن جبرئیل به میراندن نفس اسرافیل و میکائیل و ملک‌الموت مأمور می‌شود آن‌گاه خدای عزّوجلّ خود جان جبرئیل را می‌ستاند و خودش تنها زندهٔ پاینده‌ای است که باقی می‌ماند، سپس می‌گوید: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ ✿ امروز فرمانروایی از آن کیست؟». این جمله را سه‌بار تکرار می‌کند آن‌گاه خودش به خویشتن چنین پاسخ می‌دهد: لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارْ ✿ از آن خداوند یگانهٔ قهّار است». بعداً اوّلین کسی که حق تعالی او را زنده می‌کند، اسرافیل علیه السلام است پس به او دستور می‌دهد که بار دیگر در صور بدمد و این نفخهٔ سوم یا نفخهٔ بعث است»[1]. به‌قولی دیگر: مراد از استثناشدگان، شهدا هستند و در **حدیث شریف** آمده است که: ایشان شمشیرهایشان را پیرامون عرش حمایل گردنهایشان می‌کنند.

﴿**سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود**﴾ که این نفخهٔ سوم، یا نفخهٔ «بعث» است ﴿**و بناگاه آنان برپا ایستاده می‌نگرند**﴾ یعنی: در این هنگام، خلق همه به‌پا ایستاده‌شده و می‌نگرند که به آنها چه گفته می‌شود. یا چشم به راه و منتظر آنند که با آنها چه عملی انجام می‌شود.

آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این‌که: اسرافیل علیه السلام در صور دو بار می‌دمد؛ یک‌بار برای مرگ و دیگر بار برای رستاخیز. امّا جمهور علما برآنند که دمیدن وی در صور سه بار است: بار اوّل برای ایجاد هول و هراس، که به آن نفخهٔ «فزع» می‌گویند. بار دوم برای مرگ، که به آن نفخهٔ «صَعق» می‌گویند. بار سوم برای تجدید حیات، که به آن نفخهٔ «بعث» می‌گویند.

۱ـ این حدیث شریف با اختصار نقل شد.

وَأَشْرَقَتِ ٱلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ ٱلْكِتَٰبُ وَجِاْىٓءَ بِٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِٱلْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٩﴾

﴿**و زمین به نور پروردگارش روشن گردد**﴾ زیرا خداوند ﷻ نور آسمانها و زمین است. به‌قولی معنی این است: زمین به عدل خداوند ﷻ که میان اهالی آن برپا می‌دارد و به آنچه از حق که در میان بندگانش حکم می‌کند، روشن و نورانی می‌گردد ﴿**و کتاب**﴾ یعنی: کارنامه‌های اعمال بنی‌آدم ﴿**نهاده شود**﴾ پس کسانی نامهٔ اعمال خود را به‌دست راست خود می‌گیرند و کسانی با دست چپ خود. به‌قولی معنی این است: کارنامه‌ها برای حساب نهاده می‌شود ﴿**و پیامبران آورده شوند**﴾ به‌سوی موقف محشر آن‌گاه دراین‌باره موردسؤال قرار می‌گیرند که: امّتهایشان به دعوتشان چه پاسخی داده‌اند؟ ﴿**و شهدا آورده شوند**﴾ یعنی: کسانی از امّت محمّد ﷺ که علیه امّت‌های دیگر گواهی می‌دهند و نیز شهدایی که در راه خدا ﷻ به شهادت رسیده‌اند، آورده می‌شوند و در روز قیامت به ابلاغ پیام حق برای کسانی که دعوت حق را به آنها رسانده‌اند ولی آنها به تکذیب آن پرداخته‌اند، گواهی می‌دهند. یا مراد از گواهان، فرشتگان نگهبانند ﴿**و میانشان به‌حق داوری گردد**﴾ یعنی: میان بندگان، به عدل و راستی حکم می‌شود ﴿**و مورد ستم قرار نگیرند**﴾ یعنی: از ثوابشان کاسته نمی‌شود و در عذابی که مستحقّ آنند، افزوده نمی‌شود و جزایشان به‌اندازهٔ اعمالشان داده می‌شود.

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٧٠﴾

﴿**و هرکسی جزای آنچه که کرده است**﴾ از خیر و شرّ ﴿**به‌تمام می‌یابد و خدا به آنچه می‌کنند**﴾ بندگان در دنیا ﴿**داناتر است**﴾ لذا نه به نویسنده‌ای نیاز دارد، نه به

حسابگر و نه به شاهدی. پس دلیل این‌که نامهٔ اعمال در میان نهاده می‌شود و پیامبران علیهم‌السلام و گواهان آورده می‌شوند، فقط این است که حجّت تکمیل گردد و عذر از میان برداشته شود.

وَسِيقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَآ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا ۚ قَالُواْ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ ٱلْعَذَابِ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٧١﴾

﴿و کافران گروه‌گروه﴾ یعنی: در گروههای جداگانه و متفرّق، بعضی به دنبال بعضی ﴿به‌سوی جهنّم رانده شوند﴾ و برای هر گروهی رهبری است که رأس آنان در کفر و دعوت‌کنندهٔ آنها به‌سوی آن بوده است ﴿تا چون بدان رسند، درهای آن گشوده گردد﴾ یعنی: به مجرّد این‌که به دوزخ می‌رسند، بی‌هیچ درنگی به آن درآورده می‌شوند. و دوزخ هفت در دارد ﴿و نگهبانانش﴾ یعنی: فرشتگان نگهبان دوزخ و کارپردازان آن ﴿به آنان گویند: مگر فرستادگانی از خودتان﴾ یعنی: از جنس خودتان ﴿بر شما نیامدند که آیات پروردگارتان را﴾ که آن را بر شما نازل کرده بود ﴿بر شما بخوانند و از ملاقات این روزتان﴾ که به آن درافتاده‌اید ﴿شما را هشدار دهند؟﴾ بیضاوی می‌گوید: «این سؤال فرشتگان، دلیل بر آن است که قبل از فرستادن شریعت، تکلیفی بر بندگان نیست بدان جهت که فرشتگان، این سؤال سرزنش‌بار خود را به آمدن پیامبران علیهم‌السلام و رساندن کتاب الهی به آنان، معلّل ساختند». ﴿گویند: چرا﴾ یعنی: پیامبران علیهم‌السلام آیات الهی را برای ما آوردند و ما

را از عذابی که در چنین روزی با آن روبرو خواهیم شد، بیم و هشدار نیز دادند ﴿**ولی حکم عذاب بر کافران واجب آمد**﴾ یعنی: این کفر ما بود که ما را به چنین حال و روزی در افگند. پس چون این اعتراف را می‌کنند:

قِيلَ ٱدْخُلُوٓاْ أَبْوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۖ فَبِئْسَ مَثْوَى ٱلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٢﴾

﴿**گفته می‌شود: از دروازه‌های دوزخ**﴾ که برای شما بازگردانیده شده ﴿**درآیید. جاودانه درآن بمانید**﴾ برای شما از جانب خدای سبحان در آن جاودانگی مقدّر شده است ﴿**وه! چه بد است منزلگاه متکبران**﴾ یعنی: دوزخ چه بد منزلگاه همیشگی‌ای برای آنهاست.

وَسِيقَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ رَبَّهُمْ إِلَى ٱلْجَنَّةِ زُمَرًا ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَٱدْخُلُوهَا خَٰلِدِينَ ﴿٧٣﴾

﴿**و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، گروه‌گروه به‌سوی بهشت سوق داده شوند**﴾ یعنی: فرشتگان ایشان را همراه با اعزاز و تشریف و تکریم ــ برمبنای تفاوت مراتبشان در شرف و برتری درجه ــ به سوی بهشت راهنمایی می‌کنند. ابن کثیر می‌گوید: «آنها را سوار بر اسب‌هایی نجیب ــ با نهایت اعزاز و إکرام ــ به‌سوی بهشت می‌برند». ﴿**تا چون بدان رسند، درحالی که درهای آن گشوده شده**

است ﴾ برای استقبالشان ﴿ **و نگهبانان آن به ایشان می‌گویند: سلام بر شما** ﴾ یعنی: شما از هرگونه آفتی به سلامت هستید ﴿ **پاک شدید** ﴾ در دنیا و به پلیدیهای شرک و معاصی آلوده نگشتید. یا معنی این است: خوش آمدید ﴿ **به آن** ﴾ یعنی: به بهشت؛ ﴿ **درآیید جاودانه** ﴾ که در آن نه مرگی به شما می‌پیوندد و نه فنایی.

سبب این‌که درهای جهنّم پس از رسیدن دوزخیان به آن باز ساخته می‌شود در حالی‌که با رسیدن بهشتیان به بهشت درهای آن از قبل به‌رویشان باز گردیده است؛ همانا إعزاز و إکرام و احترام بهشتیان است. پس این تعبیر مفید این پیام است که بهشت از قبل، انتظار وصولشان را می‌کشد، بدین جهت، در باب ورود بهشتیان به بهشت، حرف «و» در (وَ فُتِحَتْ اَبْوابُها) اضافه شد تا این معنی را برساند. چنان‌که در تفسیر «المنیر» آمده است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من اوّلین کسی هستم که در بهشت را می‌کوبد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عمربن خطاب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از شما هیچ‌کسی نیست که وضو گرفته و وضوی خویش راکامل می‌گرداند، سپس می‌گوید: اَشهَدُ اَنْ لااِلٰهَ اِلاَّ اللهُ وَ اَنَ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ؛ جز این‌که هر هشت در بهشت به‌روی او باز ساخته می‌شود تا از هر دری که می‌خواهد، به آن وارد شود». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «میان هر دو لنگهٔ در از درهای بهشت، به اندازهٔ مسیر چهل سال راه است».

وَقَالُواْ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُۥ وَأَوْرَثَنَا ٱلْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَآءُ ۖ فَنِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَٰمِلِينَ ﴿٧٤﴾

﴿ **و گویند** ﴾ بهشتیان ﴿ **سپاس خدایی را که وعده‌اش را در حقّ ما راست گردانید** ﴾ با برانگیختن مجدّد و پاداش‌دادنمان به بهشت ﴿ **و سرزمین را به ما میراث داد** ﴾ یعنی:

سرزمین بهشت را. گویی بهشت از دیگران به آنان رسیده است و آنها مالک آن شده و در آن تصرّف کرده‌اند. آری! در **حدیث‌شریف** نیز آمده است که اهل بهشت از اهل دوزخ جایگاههایشان را در بهشت به میرات می‌برند امّا اهل دوزخ از اهل بهشت جایگاههایشان را در دوزخ به میراث نمی‌برند. ﴿**از هرجای آن بهشت که بخواهیم، جای می‌گیریم**﴾ یعنی: در آن، هر چه از منازل بخواهیم و در هرجا که بخواهیم، برمی‌گیریم ﴿**چه نیک است پاداش عمل‌کنندگان**﴾ یعنی: بهشت به عنوان پاداش عمل‌کنندگان، چه نیکوپاداشی است. در **حدیث‌شریف** به روایت معاذ﷜ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کلید بهشت لاإِلَهَ إِلاَّالله است».

وَتَرَى ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ حَآفِّينَ مِنْ حَوْلِ ٱلْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ۖ وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِٱلْحَقِّ وَقِيلَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٧٥﴾

﴿**و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش**﴾ یعنی: درحالی‌که آن را در میان گرفته و بدان احاطه کرده‌اند؛ ﴿**همراه با ستایش، پروردگارشان را تسبیح می‌گویند**﴾ یعنی: درحالی عرش را در میان گرفته‌اند که سپاسگزارانه و حمدگویان، تسبیح او را بر زبان دارند و می‌گویند: «سُبْحَانَ‌اللّٰهِ وَ بِحَمْدِهِ». ﴿**و میانشان**﴾ یعنی: میان پیامبران ﷻ و امّت‌هایشان، یا میان اهل بهشت و اهل دوزخ ﴿**به حق حکم می‌شود**﴾ با وارد نمودن بعضی از آنها به بهشت و بعضی از آنها به دوزخ. امام رازی گفته است: «یعنی میان فرشتگان به حق حکم می‌شود». ﴿**و گفته می‌شود: ستایش خدایی راکه پروردگار عالمیان است**﴾ گویندگان: مؤمنان بهشتی‌ای هستند که خدای عزّوجلّ را در برابر داوری به حقّی که میان ایشان و اهل دوزخ کرده است، ستایش می‌گویند. به‌قولی: گویندگان فرشتگانند که خدای عزّوجلّ را بر عدالت وی در حکمش و داوری حقّ وی در میان بندگانش و بر به‌پایان‌رساندن وی کار را

ـ با درآوردن اهل بهشت به منازلشان و اهل دوزخ به منازلشان ـ ستایش می‌گویند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سورهٔ غافر

مکّی است و دارای هشتادوپنج آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن‌که آیهٔ: (غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ...) در آغازین آیات آن قراردارد، «غافر» نامیده شد. «غافر» از اوصاف والا و اسمای حسنای خداوند ﷻ است. همچنین این سوره به‌سبب آن‌که مشتمل بر داستان مؤمن آل فرعون است، «مؤمن» نیز نامیده می‌شود.

این اوّلین سوره از سوره‌های هفت‌گانه پیاپی‌ای است که با «حٰمٓ» آغاز می‌شوند.

سیوطی از ابن‌عبّاس و جابربن زید رضی‌الله عنهما دربارهٔ ترتیب این سوره‌ها روایت کرده است: سوره‌های «حوامیم» به همین ترتیبی که در مصحف دارند، به دنبال سورهٔ «زمر» پشت سرهم نازل شده‌اند. یعنی: نخست سورهٔ «مؤمن» نازل شد، سپس سورهٔ «سجده»، بعد از آن سورهٔ «شوری» و همین‌طور به‌ترتیب سوره‌های: «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف» و در میان آنها هیچ سورهٔ دیگری نازل نگردید.

فضیلت آن: در فضیلت این هفت سوره ــ یعنی حوامیم ــ رسول خدا ﷺ در

حدیث‌شریف ذیل فرمودند: «لِكُلِّ شَيْءٍ ثَمَرَةٌ وَ إِنَّ ثَمَرَةَ الْقُرْآنِ ذَوَاتُ حم، هُنَّ رَوْضَاتٌ حَسَنَاتٌ مُخْصَبَاتٌ مُتَجَاوِرَاتٌ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْتَعَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ فَلْيَقْرَأِ الْحَوَامِيمَ ✿ برای هرچیز ثمره‌ای است و ثمرهٔ قرآن همانا سوره‌های دارای حم است. این سوره‌ها بوستانهای زیبای خرّم، سرسبز و پر محصولی هستند که پهلوبه‌پهلوی هم قراردارند پس کسی که می‌خواهد در بوستانهای بهشت بخرامد، باید حوامیم را بخواند».

همچنین در **حدیث‌شریف** راجع به فضیلت سورهٔ «حم المؤمن» آمده است: «هر کس آیة‌الکرسی و اوّل حم المؤمن را [در اوّل روز] بخواند، در آن روز از هرگونه بدی‌ای محفوظ و درامان می‌ماند». همین‌طور دربارهٔ فضیلت خواندن این دو سوره در شب، نیز حدیثی نقل شده است.

موضوع این سوره، پرداختن به قضیهٔ ایمان و کفر است و جوّ سوره گویی جوّ معرکه‌ای است میان حقّ و باطل و ایمان و طغیان.



خوانده می‌شود: ﴿حاء، مّ﴾ به سکون میم آخر یا به فتح آن. این دو حرف از حروف مقطّعه‌ای است که در آغاز بعضی از سوره‌ها آمده است و سخن دربارهٔ آنها در اوّل سورهٔ «بقره» گذشت.

تَنزِيلُ ٱلْكِتَـٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ ﴿٢﴾

﴿فروفرستادن این کتاب از جانب الله عزیز علیم است﴾ یعنی: قرآن به‌حق و راستی از نزد خداوند ﷻ غالب و دانا فروفرستاده شده و کذب و افترایی در حقّ وی نیست. عزیز: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بروی دروغی بربندد. علیم: بسیار داناست به خلقش و به آنچه که می‌گویند و می‌کنند.

غَافِرِ الذَّنبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿٣﴾

﴿آمرزندهٔ گناه و توبه پذیر و سخت‌کیفر است﴾ یعنی: حق تعالی آمرزندهٔ گناه دوستانش و پذیرندهٔ توبهٔ آنهاست و برای دشمنانش سخت‌کیفر است. این دو وصف توبه‌پذیر سخت‌کیفر، در مواضع متعدّدی از قرآن در کنار هم آمده است تا بنده را در میان خوف و رجاء قراردهد ﴿صاحب توانگری است﴾ ذِی‌الطَّوْل: یعنی: حق تعالی بر بندگانش صاحب إنعام و فضل و بخشایش و توانگری است؛ با بخشیدن چیزهایی به آنان که در واقع حقّشان نبوده است بلکه خداوند ﷻ آنها را به‌محض احسان خویش به ایشان عنایت کرده است ﴿خدایی جز او نیست، بازگشت به‌سوی اوست﴾ در روز آخرت، نه به‌سوی غیروی پس فرمانبردار و نافرمان ـ هردو را ـ دربرابر اعمالشان جزا می‌دهد.

ابن‌ابی‌حاتم و حافظ ابونعیم از یزیدبن‌اصم رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: مردی دلیر، شجاع و نیرومند از اهالی شام همیشه به دیدار عمربن‌خطاب رضی الله عنه می‌آمد. عمر رضی الله عنه مدّتی او را ندید. پس روزی از اصحاب رضی الله عنهم پرسید: فلان‌بن‌فلان چه شد؟ او کجاست که نمی‌بینمش؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! آخر او گرفتار می‌گساری شده است. عمر رضی الله عنه کاتبش را فراخواند و به او گفت؛ بنویس: از عمربن خطاب به‌سوی فلان‌بن‌فلان، سلام بر تو! من نزد تو خدایی را ستایش می‌گویم که معبودی جز او نیست. «آمرزندهٔ گناه است و پذیرندهٔ توبه، سخت‌کیفر است و صاحب توانگری، خدایی جز او نیست، بازگشت به‌سوی اوست». سپس به اصحاب رضی الله عنهم گفت: به بارگاه خداوند ﷻ در حقّ برادرتان دعا کنید که با قلب خویش به‌سوی او روآورد و خداوند ﷻ بر او توبه‌پذیر گردد. پس چون پیک عمر رضی الله عنه نامه‌اش را به وی رساند، او شروع به خواندن آن نمود و

پیاپی تکرارش می‌کرد و بویژه این آیه را: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيْدِ الْعِقَابِ...». و با خود چنین زمزمه می‌نمود: آری! خداوند ﷻ مرا از کیفر خویش بیم داده و وعده کرده که بر من بیامرزد! و پیوسته این سخن را با خود تکرار می‌کرد آن‌گاه گریست و از شراب‌نوشی کاملاً دست برداشت و خالصانه توبه کرد. پس چون خبر توبه‌اش به عمر رضی الله عنه رسید، فرمود: وقتی دیدید که برادری از برادران شما لغزیده است، این‌چنین عمل کنید؛ او را در راه حق استوار و پایدار گردانید و از خدای سبحان بخواهید که بر او توبه‌پذیر گردد. هان! مبادا بر زیان وی معاون شیطان باشید» یعنی: مبادا به جای تلاش در جهت اصلاح وی، او را به‌باد دشنام و سرزنش بگیرید تا بر سر سماجت آید و بر گناه خود پای‌فشارد.

مَا يُجَٰدِلُ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَا يَغۡرُرۡكَ تَقَلُّبُهُمۡ فِي ٱلۡبِلَٰدِ ﴿٤﴾

﴿**جز آنهایی که کفر ورزیدند کسی در آیات خدا مجادله نمی‌کند**﴾ یعنی: جز کسانی از مشرکان مکّه و امثالشان که کافر شده‌اند، کسی دیگر در دفع آیات الهی و تکذیب آن ستیزه نمی‌کند. مراد: مجادله به ناروا و قصد دفع کردن حقّ است و همین نوع از مجادله است که در این **حدیث‌شریف** به آن اشاره شده است: «لاَ تُمَارُوْا فِي الْقُرْآنِ فَاِنَّ الْمِرَاءَ فِيْهِ كُفْرٌ ۞ در قرآن مجادله نکنید زیرا جدال در قرآن [یعنی خصومت به ناروا در انکار و تکذیب آن] کفر است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس باطلی را یاری دهد تا حقّی را به‌وسیلهٔ آن دفع کند، در حقیقت ذمّهٔ خدا و ذمّهٔ رسولش از وی بیزار شده است». امّا جدال برای روشن کردن حقیقت، رفع ابهام و التباس از قرآن و بازگردانیدن منکران و شکّاکان به راه راست، از بزرگترین اعمالی است که تقرّب جویان به خدای عزّوجلّ با آن تقرّب

می‌جویند چنان‌که خداوند متعال فرموده است: ﴿ وَ لاٰ تُجٰادِلُوٓا اَهْلَ الْکِتٰابِ اِلاّٰ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ ﴾ و با اهل کتاب جز به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نکنید) [عنکبوت / ۴۶].

﴿ **پس گشت‌وگذارشان در شهرها تو را نفریبد** ﴾ خدای عزّوجلّ رسول گرامی خویش ﷺ را نهی می‌کند از این‌که به چیزی از بهره‌مندیهای دنیوی کفّار فریفته شود؛ بهره‌مندیهایی چون تجارت در کشورها و به‌دست آوردن سودهای کلان از بابت آن، کسب پیروزیهای سیاسی و نظامی و... زیرا اینان پس از اندک‌مدّتی مورد مؤاخذه و محاسبه قرار می‌گیرند و اگر هم مهلت یابند، یقیناً مهمل و فراموش شده رها نمی‌شوند.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** از ابی‌مالک روایت کرده است که فرمود: این آیه دربارهٔ حارث‌بن‌قیس سهمی نازل شد.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَٱلْأَحْزَابُ مِنۢ بَعْدِهِمْ ۖ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍۭ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ ۖ وَجَـٰدَلُوا۟ بِٱلْبَـٰطِلِ لِيُدْحِضُوا۟ بِهِ ٱلْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ ۖ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٥﴾

سپس حق تعالی نمونه‌های عینی‌ای از تکذیب امّت‌های پیشین و فرجام نامیمونشان را یادآورشده و می‌فرماید: ﴿ **پیش از اینان، قوم نوح و بعد از آنها گروههای دیگری** ﴾ نیز؛ مانند عاد و ثمود ﴿ **تکذیب پیشه کردند** ﴾ و علیه پیامبرانشان به گروه‌بندی و جبهه‌گیری دست زدند ﴿ **و هر امتی قصد پیامبرشان را کردند تا او را بگیرند** ﴾ یعنی: هر امّتی از امّتهای تکذیب‌کننده، قصد پیامبرشان را کردند تا بر وی دست یافته و او را زندانی کنند و شکنجه نمایند و هر چه می‌خواهند با او بکنند ﴿ **و**

به باطل جدال کردند تا حق را با آن إبطال کنند ﴾ یعنی: با پیامبرشان به سخنان بیهوده و باطل و با دستاویزهای بی‌اساس و مقولات درهم‌وبرهم، ستیزه و مجادله کردند تا به‌وسیلهٔ آن، حق را خُرد ساخته و آن را از صحنه بیرون نمایند و ایمان را إبطال کنند ﴿ **پس آنان را** ﴾ یعنی: آن ستیزه گران به باطل را ﴿ **فروگرفتم، بنگر که کیفر من چگونه بود؟** ﴾ یعنی: بنگر در عذابی که آنها را به‌وسیلهٔ آن مجازات کردم، که آن عذاب چه‌قدر دردناک و سخت بوده است؟.

وَكَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّهُمْ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ﴿٦﴾

﴿ **و بدین‌سان، فرمان پروردگارت بر کافران ثابت شد** ﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! چنان‌که حکم عذاب بر امّتهای تکذیب‌کنندهٔ پیامبران پیشین علیهم‌السلام تحقّق یافت و ثابت شد، به‌همین‌گونه، حکم عذاب بر کسانی که به تو کفر ورزیده و به‌ناحق و ناروا و با تکیه بر باطل با تو مجادله کردند و علیه تو همدست شده و دست به گروه‌بندی و تَحزُّب زدند، نیز ثابت و لازم شده است؛ ﴿ **که آنان اهل دوزخند** ﴾ یعنی: حکم صادره دربارهٔ آنها این است که: آنها سزاوار دوزخ‌اند.

ٱلَّذِينَ يَحْمِلُونَ ٱلْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِۦ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَٱغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُواْ وَٱتَّبَعُواْ سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ

ٱلْجَحِيمِ ﴿٧﴾

﴿کسانی که عرش الهی را حمل می‌کنند و کسانی که گرداگرد آنند، همراه با ستایش پروردگار خویش تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند﴾ یعنی: فرشتگان حامل عرش ــ که فرشتگان کرّوبی می‌باشند ــ و ایشان بلندترین طبقات فرشتگان و اوّلین آنها در پیدایش‌اند همچنین فرشتگانی که بر گرداگرد عرش قراردارند، اینانَ خداوند ﷻ را همراه با حمد و سپاس وی دربرابر نعمتهایش، تسبیح گفته او را تنزیه می‌کنند و به او ایمان دارند، یعنی: وحدانیّت او را با بصیرتهایشان تصدیق کرده و برای بندگان مؤمنش آمرزش می‌خواهند و می‌گویند: **﴿پروردگارا! رحمت و علم تو بر همه‌چیز احاطه دارد﴾** یعنی: رحمت و علم تو همه‌چیز را فراگرفته است **﴿پس کسانی را که توبه کرده و راه تورا دنبال کرده‌اند﴾** یعنی: کسانی راکه با توبه، از گناهان روی برتافته و راه تو ــ یعنی دین اسلام ــ را پیروی کرده‌اند **﴿بیامرز و آنهارا از عذاب دوزخ نگاه دار﴾** چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون مسلمان در حقّ برادرش غائبانه دعا کند، فرشته می‌گوید: آمین! و برای تو هم مانند آن باد».

البتّه ما به حمل عرش الهی به‌وسیلهٔ فرشتگان ایمان داریم امّا کیفیّت این حمل و تعداد فرشتگان را به علم خدای عزّوجلّ وا می‌گذاریم. باید دانست که «عرش» مرکز تدبیر عالم بوده و حقیقتی است که خدای عزّوجلّ خود به آن داناتر می‌باشد.

رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّٰتِ عَدْنٍ ٱلَّتِي وَعَدتَّهُمْ وَمَن صَلَحَ مِنْ ءَابَآئِهِمْ وَأَزْوَٰجِهِمْ وَذُرِّيَّٰتِهِمْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٨﴾

همچنین فرشتگان حامل عرش الهی، در حقّ مؤمنان چنین دعا می‌کنند:

﴿پروردگارا! و آنان را در بهشتهای عدن که آن را به ایشان وعده داده‌ای، وارد کن﴾ بهشتهای عدن: یعنی بهشت‌هایی که اقامت در آنها دائمی است ﴿و نیز هر کس از پدران و همسران و فرزندانشان را که به صلاح‌آمده‌اند وارد کن﴾ یعنی: همراه با ایشان کسانی از این گروه ذکرشده را که صالح هستند، برای تکمیل نعمت خویش بر ایشان و کامل کردن شادمانی و سرورشان، به بهشت وارد کن ﴿زیرا تو بی‌گمان غالب و حکیمی﴾. سعیدبن جبیر رحمه‌الله می‌گوید: «مؤمن چون به بهشت وارد شود، می‌پرسد که پدر و پسر و برادرم کجایند؟ به وی گفته می‌شود: آنها در عمل خود به پایه و اندازهٔ تو نرسیده‌اند. ولی او می‌گوید: من هم برای خود عمل کرده‌ام و هم برای ایشان. در آن هنگام است که آنها در درجه به وی ملحق ساخته می‌شوند». سپس سعیدبن جبیر رحمه‌الله این آیه را تلاوت کرد.

وَقِهِمُ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ وَمَن تَقِ ٱلسَّيِّـَٔاتِ يَوۡمَئِذٖ فَقَدۡ رَحِمۡتَهُۥۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿٩﴾

فرشتگان حامل عرش در دعای خود در حقّ مؤمنان می‌افزایند: ﴿و آنان را از بدیها نگاه‌دار﴾ یعنی: دربرابر گناهان و اعمال بدی که در دنیا مرتکب شده‌اند، آنها را مؤاخذه و مجازات نکن و اعمال بدشان را بر ایشان بیامرز و ایشان را از عذاب ناگوار نگاه‌دار ﴿و هرکه را در چنین روزی﴾ یعنی: در روز قیامت ﴿از بدیها درامان بداری، به‌راستی که بر وی رحم کرده‌ای﴾ و او را از عذاب خویش نجات داده و به بهشت خویش درآورده‌ای ﴿و این همان رستگاری بزرگ است﴾ که رستگاری‌ای بزرگتر از آن نیست. سلیم‌بن‌عیسی می‌گوید: «بندگان مؤمن چه‌قدر نزد خداوند ﷻ گرامی‌اند! آنها بر بالین خویش خوابیده‌اند امّا فرشتگان برای آنها آمرزش می‌خواهند». مطرّف‌بن‌عبدالله می‌گوید: «خیرخواه‌ترین بندگان خدا ﷻ برای

مؤمنان، فرشتگان هستند»، سپس این آیه را تلاوت کرد و افزود: «امّا بدخواه‌ترین و خائن‌ترین بندگان برای مؤمنان، شیاطین‌اند».

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ ٱللَّهِ أَكْبَرُ مِن مَّقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى ٱلْإِيمَٰنِ فَتَكْفُرُونَ ﴿١٠﴾

﴿**کسانی که کافر بوده‌اند**﴾ در روز قیامت ـ هنگامی که به دوزخ وارد شوند ﴿**مورد ندا قرار می‌گیرند که: قطعاً دشمنی الله از دشمنی شما نسبت به همدیگر سخت‌تر است**﴾ یعنی: هر انسانی از اهل دوزخ ـ در هنگام مشاهدهٔ عذاب آن ـ خطاب به خودش می‌گوید: «نفرین و نفرت بر تو ای نفس!». در این هنگام، فرشتگان به آنها می‌گویند: قطعاً نفرت و دشمنی خداوند ﷻ از شما در دنیا: ﴿**آن‌گاه که به‌سوی ایمان دعوت می‌شدید و انکار می‌ورزیدید**﴾ بزرگتر از این نفرت و دشمنی و بغض شما بر خود شما در این حالی است که عذاب را مشاهده می‌کنید.

قَالُواْ رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا ٱثْنَتَيْنِ فَٱعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ ﴿١١﴾

﴿**می‌گویند: پروردگارا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی**﴾ مراد از دوبار میراندن این است که: آنان بار اوّل نطفه‌هایی بی‌جان در پشت پدرانشان بودند، سپس بعد از آن‌که در دنیا زنده شدند، خداوند ﷻ برای بار دوم آنهارا میراند و مراد از دوبار زنده کردن: حیات اوّلی آنها در دنیا، سپس زندگی مجدّدشان در آخرت به هنگام رستاخیز است. ﴿**به گناهانمان**﴾ که پیشتر در دنیا انجام داده

بودیم؛ مانند تکذیب پیامبران علیهم السلام، شرک آوردن به تو و ترک توحید و یکتاپرستی ﴿اعتراف کردیم﴾ ولی آنها این اعتراف را درجایی می‌کنند که اعتراف در آن هیچ سودی به حالشان ندارد و در جایی پشیمان و نادم می‌شوند که پشیمانی هیچ به کارشان نمی‌آید. آن‌گاه می‌پرسند: ﴿پس آیا راه بیرون شدنی هست؟﴾ یعنی: آیا برای ما راهی ـ از هرگونه که باشد، چه کند و چه سریع ـ میسّر هست تا به ما امکان دهد که از دوزخ بیرون آمده و به دنیا بازگردیم؟.

خداوند ﷻ در پاسخشان می‌فرماید:

ذَٰلِكُم بِأَنَّهُۥٓ إِذَا دُعِيَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُۥ كَفَرۡتُمۡ وَإِن يُشۡرَكۡ بِهِۦ تُؤۡمِنُواْۚ فَٱلۡحُكۡمُ لِلَّهِ ٱلۡعَلِيِّ ٱلۡكَبِيرِ ﴿١٢﴾

﴿این از آن روی برای شماست﴾ یعنی: این عذابی که در آن قرار دارید، به‌سبب آن است ﴿که چون﴾ در دنیا ﴿خدا به تنهایی خوانده می‌شد، کفر می‌ورزیدید﴾ به او و توحید و یگانه‌پرستی را فرو می‌گذاشتید ﴿و چون به او شرک آورده می‌شد﴾ از دیگران؛ اعم از بتان یا غیرآنها ﴿آن را باور می‌کردید﴾ و دعوت به‌سوی شرک را اجابت می‌گفتید ﴿پس فرمان از آنِ خداست﴾ به‌تنهایی و یگانگی، نه از غیروی و هموست که بر شما به جاودانگی در دوزخ و عدم بیرون‌آمدن از آن حکم کرده‌است ﴿او بلندقدر﴾ و برتر از آن است که برایش در ذات و صفاتش همانندی باشد ﴿بزرگ است﴾ یعنی: بزرگتر از آن است که برایش همتا، یا همسر، یا فرزند، یا شریکی باشد.

هُوَ ٱلَّذِي يُرِيكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُنَزِّلُ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ رِزۡقٗاۚ وَمَا

يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَن يُنِيبُ ﴿۱۳﴾

﴿اوست کسی‌که آیاتش را﴾ یعنی: دلایل توحید و نشانه‌های قدرت خود را ﴿به شما می‌نمایاند﴾ در کائنات آفاقی و انفسی خود ﴿و برای شما از آسمان روزی‌ای فرو می‌فرستد﴾ یعنی: باران را فرو می‌فرستد زیرا باران سبب همهٔ ارزاق است. خدای سبحان در این آیه، نمایاندن آیات و فرودآوردن ارزاق را با هم جمع کرد زیرا قوام ادیان با آشکار کردن آیات و قوام ابدان با فروفرستادن ارزاق است ﴿و جز آن کس که انابت کننده است، کسی دیگر پند نمی‌گیرد﴾ یعنی: با این آیات روشن، فقط کسی پندپذیر می‌شود و به خود می‌آید که با بهره‌گیری از اندیشیدن در آیات خداوند ﷻ به طاعت وی باز گردد.

فَٱدْعُوا۟ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَـٰفِرُونَ ﴿۱۴﴾

﴿پس الله را درحالی بخوانید که دین را برای او خالص ساخته‌اید﴾ یعنی: اورا درحالی بخوانید که عبادت برای وی را که شما را بدان فرمان داده است، از شرک پاک و پیراسته ساخته باشید ﴿هرچند﴾ این اخلاص و پاکیزه‌منشی‌تان در عبادت ﴿کافران را ناخوش افتد﴾ پس به ناخوشی آنها التفاتی نکنید و آنها را واگذارید تا در غیظ و خشمشان بمیرند و با درد و دریغشان به‌هلاکت رسند.

در حدیث‌شریف به روایت عبدالله‌بن‌زبیر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ به دنبال نمازهای فرض این ذکر را می‌خواندند: «لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاٰ شَرِيْكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْر، لاٰحَوْلَ وَ لاٰقُوَّةَ اِلاّٰ بِاللّٰهِ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اللّٰهُ وَ لاٰ نَعْبُدُ اِلاّٰ اِيّٰاهُ، لَهُ النِّعْمَةُ وَ لَهُ الْفَضْلُ وَ لَهُ الثَّنٰاءُ الْحَسَنْ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اللّٰهُ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْن، وَ لَوْكَرِهَ الْكٰافِرُوْن». همچنین در حدیث‌شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به بارگاه خدای تبارک‌وتعالی درحالی دعا کنید که به

اجابت دعای خویش یقین داشته باشید و بدانید که خداوند ﷻ دعا را از دل غافل و سرگرم هوس، اجابت نمی‌کند».

رَفِيعُ ٱلدَّرَجَٰتِ ذُو ٱلۡعَرۡشِ يُلۡقِي ٱلرُّوحَ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ لِيُنذِرَ يَوۡمَ ٱلتَّلَاقِ ﴿١٥﴾

﴿**اوست رفیع‌الدّرجات**﴾ یعنی: اوست دارای درجات و اوصاف رفیع و والا که به شما دلایل توحید و آیات عظمت خویش را نمایانده است و او از مشابهت مخلوقات منزّه است. یا معنی این است: اوست که درجات بندگانش را در دنیا، یا در بهشت برتر می‌گرداند ﴿**صاحب عرش است**﴾ و مالک و آفریننده و متصرّف در آن؛ و این خود مقتضی رفعت‌شأن و بزرگی سلطه و فرمانروایی اوست ﴿**روح را**﴾ یعنی: وحی را ﴿**از امر خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد می‌افکند**﴾ و ایشان انبیا علیهم‌السلام هستند که خداوند ﷻ از میان بندگان برگزیده‌اش به رسالت انتخابشان کرده است. وحی را «روح» نامید زیرا مردم با آن از مرگ کفر زنده می‌شوند چنان‌که بدنها با ارواح زنده می‌شوند. یا مراد از روح، جبرئیل علیه‌السلام است. «مِنۡ أَمۡرِهِۦ ۞ از امر خویش» یعنی از شریعتهای خویش که آنها را به‌سوی پیامبرانش وحی کرده است تا آن شریعت‌ها را سرمشق خویش ساخته و در زندگی خود به‌موجب آنها عمل کنند ﴿**تا از روز ملاقات بیم دهد**﴾ یعنی: تا خداوند ﷻ یا فرستادن آن پیامبر، مردم را از عذاب روزی بیم دهد که اهالی آسمانها و زمین و اوّلین و آخرین، همه در آن روز باهم دیدار می‌کنند.

يَوۡمَ هُم بَٰرِزُونَۖ لَا يَخۡفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِنۡهُمۡ شَيۡءٞۚ لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَۖ

لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ ﴿۱۶﴾

﴿آن روز که آنان ظاهر گردند﴾ یعنی: آن روز که مردم از قبرهایشان در فضای باز و صحرای مسطّح و هموارى كه هيچ چيز در آن پوشیده نیست و هیچ‌چیز ـ مثل کوه، پشته یا ساختمانی ـ آنها را از دیدگان نمی‌پوشاند، بیرون می‌آیند ﴿چیزی از آنها بر خداپوشیده نمی‌ماند﴾ از اعمالی که در دنیا کرده‌اند و از آنچه که سینه‌هایشان پنهان می‌دارد، یا آشکار می‌سازد ﴿امروز فرمانروایی ازآنِ کیست؟﴾ یعنی: چون همهٔ کسانی که در آسمانها و زمین‌اند، احضار شوند و جمع گردند، خداوند متعال می‌پرسد: (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ۞ امروز فرمانروایی از آن کیست؟). پس هیچ کس پاسخ وی را نمی‌دهد آن‌گاه خداوند ﷻ خود پاسخ داده و می‌فرماید: ﴿از آن خداوند یگانهٔ قهار است﴾ که همهٔ خلق را با مرگ مقهور ساخته است. حسن می‌گوید: «سؤال‌کننده حق تعالی و جواب‌دهنده هم خود اوست و آن‌گاه که کسی پاسخش را نمی‌دهد، خود پاسخ خویش را می‌دهد».

ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا كَسَبَتۡۚ لَا ظُلۡمَ ٱلۡيَوۡمَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ﴿۱۷﴾

﴿امروز هر کس بروفق آنچه انجام داده است﴾ از خیر و شرّ ﴿کیفر می‌یابد. امروز هیچ ستمی نیست﴾ بر احدی از آنان؛ با کاستن از ثواب یا افزودن در عذاب وی ﴿بی‌گمان خدا زود شمار است﴾ و بسیار سریع حساب می‌کند زیرا او در امر حساب به تفکّر نیاز ندارد چنان‌که دیگران در هنگام حساب کردن، نیاز به تفکّر دارند، بدان جهت که علم الهی به همه‌چیز محیط و فراگیر است و هموزن ذرّه‌ای از او پنهان نمی‌ماند. در حدیث‌شریف آمده است: «حق تعالی در مدّت‌زمانی به‌اندازهٔ

نصف روز از روزهای دنیا، تمام خلق را محاسبه می‌کند».

وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ ٱلْـَٔازِفَةِ إِذِ ٱلْقُلُوبُ لَدَى ٱلْحَنَاجِرِ كَـٰظِمِينَ ۚ مَا لِلظَّـٰلِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴿١٨﴾

﴿و آنها را از روز آزفه﴾ یعنی: از روز قیامت ﴿بیم ده﴾ روز قیامت را به‌سبب نزدیکی‌اش «آزِفَة» نامید. و چون کوچ کاروان نزدیک شود، گفته می‌شود: «أَزِفَ الرَّحِيل». ﴿آن‌گاه که دلها به گلوگاهها می‌رسد﴾ گویی از شدّت بیم و هراس، دلها از جاهای خود برکنده شده و به حنجره‌ها می‌رسند ﴿پر شده از غم﴾ محزون و پرغصّه و ساکت ﴿برای ستمگران هیچ دوستی﴾ یعنی: هیچ نزدیک و خویشاوندی ﴿نیست﴾ که به آنان سودی برساند ﴿و نه شفاعتگری که سخن او﴾ در امر شفاعت برایشان ﴿پذیرفته شود﴾.

يَعْلَمُ خَآئِنَةَ ٱلْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي ٱلصُّدُورُ ﴿١٩﴾

﴿خدا خیانت چشمها را می‌داند﴾ خیانت چشمها: عبارت از نگاه دزدانه به‌سوی چیزی است که نگاه کردن به‌سوی آن حلال نیست. قتاده گفته است: «خیانت چشمها، چشم‌چرانی در چیزی است که خدای عزّوجلّ آن را دوست ندارد». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در تفسیر آن گفته است: «مراد از آن: مردی است که بر اهل یک خانواده وارد می‌شود و در میانشان زنی زیبا است، یا از برابر آن خانه می‌گذرد و در میانشان زنی زیبا است پس چون غافل می‌شوند، نگاهی دزدانه به‌سوی آن زن می‌افگند امّا وقتی که متوجّه شوند، چشمش را از آن فرو می‌بندد و باز چون غافل شوند، به او چشم می‌دوزد و چون متوجّه شوند، چشم فرومی‌پوشد در حالی‌که

خدای عزّوجلّ از قلب وی آگاه است و می‌داند که او حتّی دوست دارد که کاش بر فرج آن زن بالا می‌رفت». ﴿و﴾ می‌داند ﴿آنچه سینه‌ها﴾ و اندرونها ﴿نهان می‌دارند﴾ از معاصی و نافرمانی‌های وی و از امانت و خیانت.

وَٱللَّهُ يَقْضِي بِٱلْحَقِّ ۖ وَٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿٢٠﴾

﴿و خدا به حق﴾ و عدل ﴿حکم می‌کند﴾ پس هر کس را به آنچه که سزاوار وی از خیر یا شرّ است، جزا می‌دهد ﴿وکسانی راکه کافران در برابر او می‌پرستند﴾ یعنی: بتان و معبودانی که مشرکان ــ جز خدای سبحان ــ دستهای خود را به‌سوی آنها به دعا بالا می‌کنند ﴿به چیزی حکم نمی‌کنند﴾ زیرا آنها نه چیزی می‌دانند و نه بر کاری قادرند ﴿در حقیقت، خداست که خود شنواست﴾ سخنانشان را و ﴿بیناست﴾ به افعالشان.

۞ أَوَلَمْ يَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ كَانُوا۟ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَانُوا۟ هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَءَاثَارًا فِى ٱلْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن وَاقٍ ﴿٢١﴾

ای محمّد ﷺ! ﴿آیا﴾ این دروغ‌انگاران رسالتت ﴿در زمین سیر نکرده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنها زیسته‌اند چگونه بوده است؟﴾ و در نتیجه، از دیگران عبرت بگیرند؟ زیرا ﴿آنها﴾ یعنی: کسانی از کفّار که درگذشته‌اند؛ ﴿از اینان در

روی زمین پرتوان‌تر بوده‌اند ﴾ یعنی : از این کافران حاضر ، در توان بدنی و مادّی نیرومندتر و استوارتر بوده‌اند **﴿ و آثار زیادتری از خود باقی گذاشتند ﴾** با آنچه که در روی زمین از دژها و قصرها آباد کرده بودند ، که نشانه‌هایشان تا دیرزمانی در روی زمین باقی بود و بعضاً هنوز هم باقی است ... و هر کس سدّ چین ، اهرام‌های مصر ، ستونهای تدمر و بعلبک را از نزدیک ببیند ، به برتری مدنیّت پیشینیان اعتراف می‌کند . این معنی درصورتی است که خطاب برای همهٔ بشریّت عام باشد امّا اگر خطاب مخصوص مردم مکّه باشد پس قضیه روشن‌تر از آن است که مثال و نمونه‌ای برای آن ارائه شود . **﴿ با این همه ﴾** یعنی : با وجود آن همه نیرو و شکوه **﴿ خدا آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد و آنها را دربرابر خداوند هیچ پناه‌دهنده‌ای نبود ﴾** یعنی : برایشان مدافعی نبود که عذاب را از آنان دفع کند .

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَت تَّأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَكَفَرُواْ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُۚ إِنَّهُۥ قَوِيٌّ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿۲۲﴾

﴿ این ﴾ کیفر الهی **﴿ از آن روی بود که پیامبرانشان بینات ﴾** یعنی : حجّتهای روشن **﴿ برایشان می‌آوردند ولی آنها کافر شدند ﴾** به آنچه که پیامبران علیهم السلام به آنان آوردند **﴿ پس خدا آنان را گرفتار کرد، بی‌گمان او نیرومند ﴾** است ؛ پس هر چه بخواهد انجام می‌دهد و هیچ چیز او را عاجز نمی‌تواند کرد **﴿ سخت‌کیفر است ﴾** برای کسانی که او را عصیان کرده و به‌سویش به توبه بازنمی‌گردند .

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَا وَسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿۲۳﴾

﴿ و به یقین موسی را با آیات خود ﴾ مراد از این آیات ، معجزات نه گانه‌ای است

که ذکر آنها در چندین جا از قرآن گذشت ﴿و حجتی آشکار﴾ و روشن ﴿فرستادیم﴾ پس معجزه و حجّت قولی، هر دو برای موسی علیه السلام فراهم شد.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَٰمَٰنَ وَقَٰرُونَ فَقَالُواْ سَٰحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٢٤﴾

فرستادیم او را ﴿به‌سوی فرعون﴾ شاه مصر ﴿و هامان﴾ وزیر فرعون ﴿و قارون﴾ ثروتمندترین فرد زمانش ﴿امّا آنان گفتند:﴾ بی‌تردید موسی علیه السلام ﴿جادوگری دروغگوست﴾ در آنچه که با خود به‌همراه آورده است. خداوند جل جلاله مخصوصاً از این سه تن یادکرد زیرا آنها رؤسا و رهبران کسانی بودند که موسی علیه السلام را تکذیب می‌کردند.

البتّه در این داستان، دلجویی و تسلیتی برای رسول ما در مواجههٔ ایشان با تکذیب‌کنندگان قوم خویش است.

فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلْحَقِّ مِنْ عِندِنَا قَالُواْ ٱقْتُلُوٓاْ أَبْنَآءَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ وَٱسْتَحْيُواْ نِسَآءَهُمْ ۚ وَمَا كَيْدُ ٱلْكَٰفِرِينَ إِلَّا فِى ضَلَٰلٍ ﴿٢٥﴾

﴿پس وقتی حق را﴾ یعنی: وقتی موسی علیه السلام معجزات آشکار و برهانهای واضح را ﴿از جانب ما برای آنان آورد، گفتند: پسران کسانی را که با او ایمان آورده‌اند بکشید و زنانشان را زنده بگذارید﴾ چون خداوند جل جلاله موسی علیه السلام را به رسالت برانگیخت، فرعون کشتار بنی‌اسرائیل را مجدّداً از سر گرفت و به قتل پسران و زنده گذاشتن دخترانشان دستور داد؛ زیرا به دختران و زنان برای اغراض و اهداف سوء خویش ـ از قبیل گماشتن آنها به خدمتکاری ـ چشم داشت و هر دو امر، بلای آشکاری بود ﴿و نیرنگ کافران جز در تباهی نیست﴾ یعنی: این نیرنگها به پیامبران الهی علیهم السلام

هیچ زیانی نمی‌رساند.

وَقَالَ فِرۡعَوۡنُ ذَرُونِيٓ أَقۡتُلۡ مُوسَىٰ وَلۡيَدۡعُ رَبَّهُۥٓۖ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمۡ أَوۡ أَن يُظۡهِرَ فِي ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡفَسَادَ ﴿٢٦﴾

﴿و فرعون گفت﴾ به کسانش: **﴿مرا بگذارید تا موسی را بکُشم﴾** و کارش را یکسره کنم **﴿و او پروردگارش را بخواند﴾** یعنی: اگر می‌تواند، کسی را که می‌پندارد او وی را به‌سوی ما فرستاده، به یاری خویش فراخواند تا او را از کشتن برهاند! بدانید که او درحقیقت پروردگاری ندارد بلکه من پروردگار برتر شما هستم **﴿من می‌ترسم آیین شما را﴾** یعنی: دینی را که شما بر آن ـ از پرستش غیر الله ﷻ ـ قرارداريد **﴿تغییر دهد﴾** و آنها را به دین خویش که همانا پرستش خدای یگانه است، درآورد **﴿یا در این سرزمین، فساد پدید آورد﴾** یعنی: اگر نتواند دین شما را تغییر دهد، حداقّل در میان مردم فتنه و اختلاف بیفگند.

وَقَالَ مُوسَىٰٓ إِنِّي عُذۡتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُم مِّن كُلِّ مُتَكَبِّرٖ لَّا يُؤۡمِنُ بِيَوۡمِ ٱلۡحِسَابِ ﴿٢٧﴾

﴿و موسی گفت﴾ چون این سخنان فرعون به وی رسید **﴿من از شرّ هر متکبّری که به روز حساب ایمان ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام﴾** موسی علیه السلام از شرّ هر فرد برتری طلب و خودبزرگ‌بینی که خویشتن را از ایمان‌آوردن به خدای عزّوجلّ بزرگتر دیده و به بعث و حشرونشر مؤمن نیست، به خدای عزّوجلّ پناه برد زیرا هرگاه دو خصلت تکبّر و تکذیب به معاد در کسی یکجا شد، قطعاً

اسباب سنگدلی و بی‌پروایی در او به تمام و کمال رسیده است. شکّی نیست که فرعون، نماد کامل چنین انسانی بود.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوموسی آمده است که رسول خدا ﷺ چون از قومی می‌هراسیدند، می‌گفتند: «اَللّٰهُمَّ اِنّٰا نَعُوْذُ بِكَ مِنْ شُرُوْرِهِمْ، وَنَدْرَأُ بِكَ فِيْ نُحُوْرِهِمْ ٭ بارخدایا! ما به تو از شرارتهای آنان پناه برده و به‌وسیلهٔ تو، گردنهایشان را از خود دفع می‌کنیم».

وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَـٰنَهُۥٓ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّىَ ٱللَّهُ وَقَدْ جَآءَكُم بِٱلْبَيِّنَـٰتِ مِن رَّبِّكُمْ ۖ وَإِن يَكُ كَـٰذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُۥ ۖ وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ ٱلَّذِى يَعِدُكُمْ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿۲۸﴾

﴿و مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را نهان می‌داشت گفت﴾ حسن می‌گوید: «آن مرد از قبطیان و پسرعموی فرعون بود که ایمانش را نهان می‌داشت و آن را ــ قبل از این روز ــ آشکار نساخته بود و سبب آشکار کردن ایمانش در این روز، این بود که چون فرعون گفت: (مرا بگذارید تا موسی را بکُشم)، آن مرد مؤمن را خشمی برای خداوند متعال فراگرفت و گفت: **﴿آیا مردی را می‌کُشید که می‌گوید: پروردگار من الله است و مسلّماً برای شما از سوی پروردگارتان معجزاتی هم آورده است؟﴾** یعنی: حال آن‌که او برای شما معجزات آشکاری که بر نبوّت و صحّت رسالت وی دلالتهای روشنی دارند، نیز آورده است؟. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بهترین جهاد، گفتن سخنی حقّی است در نزد سلطان ستمگری».

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «از خانوادهٔ فرعون، جز همین مرد و نیز زن فرعون، کس دیگری ایمان نیاوردند».

سپس آن مرد مؤمن در دفاع از موسی علیه السلام، با آنان قدری نرم‌تر برخورد کرد و گفت: ﴿**و اگر برفرض دروغگو باشد، دروغش به زیان خودِ اوست و اگر راستگو باشد، البتّه برخی از آنچه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید**﴾ این سخن آن شخص مؤمن، ناشی از شکّ وی در صحّت رسالت موسی علیه السلام نبود زیرا او ـ چنان‌که خداوند جل جلاله از وی توصیف کرده است ـ به راستی مؤمن بود. معنای: (يُصِبْكُمْ بَعْضَ الَّذِيْ يَعِدُكُمْ) این است: اگر تمام چیزهایی که موسی علیه السلام به شما وعده می‌دهد، به شما نرسد، حدّاقلّ بعضی از آنها به شما می‌رسد و در همان بعض هم هلاکت شما حتمی است ﴿**چرا که خدا کسی را که افراط‌کار دروغزن باشد، هدایت نمی‌کند**﴾ این ادامهٔ سخن آن مرد مؤمن است. یعنی: اگر موسی علیه السلام گزافکار و دروغزن باشد، هرگز خداوند جل جلاله او را به‌سوی حجّتهای روشن خود راهنمایی نمی‌کند و نه او را به معجزات خود مؤیّد می‌گرداند و اگر بر خداوند جل جلاله دروغ بسته باشد، قطعاً حق تعالی او را خوار ساخته و هلاک می‌گرداند پس شما نیازی به این ندارید که او را بکشید. این سومین احتجاجی است که آن شخص مؤمن در اعتراض به طرح موضوع قتل موسی علیه السلام کرد و در این اعتراض نیز نوعی مجامله و نرمش برای واداشتن آنها به تسلیم است.

يَٰقَوْمِ لَكُمُ ٱلْمُلْكُ ٱلْيَوْمَ ظَٰهِرِينَ فِى ٱلْأَرْضِ فَمَن يَنصُرُنَا مِنۢ بَأْسِ ٱللَّهِ إِن جَآءَنَا ۚ قَالَ فِرْعَوْنُ مَآ أُرِيكُمْ إِلَّا مَآ أَرَىٰ وَمَآ أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ ﴿٢٩﴾

سپس آن مرد مؤمن آنها را به‌یاد نعمت‌ها انداخت تا خدای عزّوجلّ را شکر گزارده و در کفر خویش پافشاری و درازدستی نکنند: **﴿ای قوم من! امروز فرمانروایی از آنِ شماست و در این سرزمین مسلّطید﴾** چیره‌بودن بر سرزمین، عبارت از غلبه بر مردم و برتری بر آنهاست. مراد از سرزمین، سرزمین مصر است **﴿پس چه‌کسی ما را از عذاب الله ـ اگر بر سرما بیاید ـ حمایت خواهد کرد؟﴾** یعنی: لشکرهایمان قادر نیستند تا چیزی از عذاب الهی را از ما باز دارند.

و چون فرعون نصیحت و خیراندیشی راستین آن مرد مؤمن را شنید، حیله و نیرنگی دیگر در پیش افگند تا قومش را به وسیلهٔ آن در این توهّم بیندازد که او در خیرخواهی و دلسوزی به آنان سخت استوار و ثابت‌قدم بوده و آنها را به راهی نمی‌برد که جلب‌کنندهٔ منفعت و دفع‌کنندهٔ زیانی از آنها نباشد، بدین جهت: **﴿فرعون گفت: جز آنچه که خود درمی‌یابم، به شما نمی‌نمایانم﴾** یعنی: جز آنچه را که برای خود مصلحت بدانم، به شما مشورت نمی‌دهم و جز آنچه را که در حقّ خود تجویز کنم، برای شما تجویز نمی‌کنم و من همان‌گونه که در حقّ خود مصلحت اندیش هستم، برای شما نیز مصلحت‌اندیش می‌باشم **﴿و شما را جز به راه راست راهبر نیستم﴾** یعنی: شما را با این رأی، جز به راه صواب هدایت نمی‌کنم، راهی که اگر از آن پیروی کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید و آن عبارت از: رأی من بر کشتن موسی علیه‌السلام است.

ابونعیم در کتاب «فضایل صحابه» و بزّار از علیّ‌بن‌ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «ای مردم! به من خبر دهید که شجاع‌ترین کس از مردمان کیست؟ مردم گفتند: تو خود شجاع‌ترین آنان هستی. فرمود: این درست است که من با کسی مبارزه نکرده‌ام، جز این‌که دادم را از وی گرفته‌ام ولی به من خبر دهید که شجاع‌ترین مردم کیست؟ گفتند: بعد از تو دیگر نمی‌دانیم چه کسی است! فرمود: شجاع‌ترین مردم ابوبکر صدّیق رضی‌الله‌عنه است. آن‌گاه برای اثبات ادّعای خود به سخنش چنین ادامه داد: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم را درحالی دیدم که قریش ایشان را در

چنگال خود گرفته بودند، این‌یکی ایشان را زیر مشت و لگدش گرفته بود و آن یکی بر ایشان تلنگر می‌زد و در همین حال که ایشان را زیر لت‌وکوب خویش گرفته بودند، تشرزنان می‌گفتند: این تو هستی که همهٔ خدایان را یک خدا قرار داده‌ای؟ علی رضی الله عنه فرمود: سوگند به خدای عزّوجلّ که هیچ‌یک از ما ـ جز ابوبکر ـ به آن صحنه نزدیک نشد پس ابوبکر در دفاع از پیامبر ﷺ این‌یکی را می‌زد، آن‌یکی را به تلنگر می‌راند و این‌یکی را دور می‌کرد. خلاصه در آن حالی‌که مشرکان عرصه را بر پیامبر ﷺ سخت گرفته‌بودند و جان ایشان در خطر بود، ابوبکر از ایشان جانانه دفاع می‌کرد و در همان حال بر سر مشرکان فریاد می‌کشید: ای وای بر شما! آیا مردی را به‌خاطر این‌که می‌گوید: پروردگار من الله ﷻ است، می‌کشید؟. سپس علی رضی الله عنه گلیمی راکه بر تنش بود، از تنش کشید و به‌سختی گریست تا بدانجا که محاسنش تماماً خیس شد. آن‌گاه فرمود: شما را به جدّ سوگند می‌دهم: آیا مؤمن آل فرعون بهتر است یا ابوبکر؟ مردم سکوت کردند. فرمود: آیا پاسخ نمی‌دهید؟ من خود پاسخ می‌دهم: به خدا سوگند که یک ساعت از حیات ابوبکر [در تلاش وی برای خدا ﷻ] بهتر از مانند مؤمن آل فرعون است زیرا مؤمن آل فرعون مردی بود که ایمانش را پنهان می‌داشت در حالی‌که ابوبکر مردی بود که ایمان خویش را اعلان می‌کرد».

وَقَالَ ٱلَّذِيٓ ءَامَنَ يَٰقَوۡمِ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُم مِّثۡلَ يَوۡمِ ٱلۡأَحۡزَابِ ﴿٣٠﴾

﴿وکسی که ایمان آورده بود، گفت﴾ در ادامهٔ دفاعش از موسی علیه السلام **﴿ای قوم من! من بر شما از روزی مانند روز احزاب بیمناکم﴾** یعنی: من بر شما از روزی مانند روز عذاب امّتهای گذشته که علیه انبیایشان دست به گروه‌بندی و تحزّب زدند،

بیمناکم.

مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَٱلَّذِينَ مِنۢ بَعْدِهِمْۚ وَمَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ ﴿٣١﴾

از سرنوشتی بر شما بیمناکم: ﴿**مانند حال‌وروز قوم نوح و عاد و ثمود وکسانی که پس از آنها آمدند**﴾ یعنی: بر شما از مانند حالشان در عذاب، یا از مانند عادت و شیوهٔ آنان در پایداری بر تکذیب حق، بیمناکم ﴿**وگرنه خدا بر بندگان ستم نمی‌خواهد**﴾ یعنی: آنها را بی‌گناه عذاب نمی‌کند پس هلاک کردن آن امّت‌ها، عدل تمام بوده است، چراکه آنان به سبب اعمالشان، شایستهٔ این عذاب بوده‌اند.

وَيَـٰقَوْمِ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ ٱلتَّنَادِ ﴿٣٢﴾

﴿**و ای قوم من! من بر شما از روزی که مردم یک‌دیگر را ندا درمی‌دهند، بیمناکم**﴾ یعنی: از روزی که برخی از مردم برخی‌دیگر را ندا داده و همدیگر را به فریادرسی می‌خوانند و استغاثه می‌کنند. یا از روزی که اهل دوزخ، اهل بهشت را و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا می‌کنند چنان‌که در سورهٔ «اعراف» آمده است.

يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنْ عَاصِمٍۗ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾

﴿**روزی که پشت‌کنان باز می‌گردید**﴾ از موقف محشر به‌سوی دوزخ، یا از دوزخ

گریزان باز می‌گردید. در آن روز: **﴿برای شما دربرابر خدا هیچ حمایتگری نیست﴾** که شما را از عذاب وی پناه دهد و بازدارد **﴿و هرکه را خدا گمراه کند، او را راهبری نیست﴾** به‌سوی راه صواب.

وَلَقَدْ جَآءَكُمْ يُوسُفُ مِن قَبْلُ بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَمَا زِلْتُمْ فِى شَكٍّ مِّمَّا جَآءَكُم بِهِۦ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ ٱللَّهُ مِنۢ بَعْدِهِۦ رَسُولًا ۚ كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ ﴿٣٤﴾

﴿و به یقین پیش از این، یوسف برای شما بـینات آورد﴾ یعنی: پیش از آن‌که موسی علیه السلام به‌سوی شما بیاید، یوسف فرزند یعقوب علیهما السلام به شما معجزات و نشانه‌های آشکاری آورد که روشنگر دین خدا ﷻ و شریعت وی بودند زیرا یوسف علیه السلام به‌سوی پدرانتان به نبوّت برانگیخته شد **﴿پس شما همچنان از آنچه برایتان آورده بود﴾** از معجزات **﴿در تردید بودید﴾** و به او ایمان نیاوردید **﴿تا وقتی که﴾** یوسف علیه السلام **﴿از دنیا رفت، گفتید: خدا بعد از او هرگز پیامبری برنخواهدانگیخت﴾** پس به او در حیاتش کفر ورزیدید امّا بعد از آن‌که او درگذشت، به پیامبرانی که بعد از وی مبعوث شدند، نیز کفر ورزیدید **﴿این گونه، خدا هرکه را افراط‌گر شکّاک است﴾** یعنی: هرکه را در نافرمانی‌ها و معاصی خداوند ﷻ اسرافکار و زیاده‌رو و در دین خدا ﷻ و در یگانگی و وعده‌ها و هشدارهای وی شکّاک است؛ **﴿بی‌راه می‌گذارد﴾** و به‌سوی راه حق و راستی هدایتشان نمی‌کند.

ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِىٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَٰنٍ أَتَىٰهُمْ ۖ كَبُرَ مَقْتًا

عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ۚ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿۳۵﴾

سپس حق تعالی در بیان حال این گروه زیاده‌رو شکّاک می‌فرماید:

﴿**کسانی که در آیات الله مجادله می‌کنند**﴾ تا آنها را دفع و إبطال کنند ﴿**بدون حجتی که برایشان آمده باشد**﴾ یعنی: بدون حجّت آشکار و یا دلیل روشنی ﴿**این ستیزهٔ آنان نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند، سخت ناپسند است**﴾ یعنی: این مجادلهٔ آنان نزد خدا ﷻ و مؤمنان بس ناپسند و منفور است زیرا این جدال، جدالی باطل و نارواست که آنها در آن به هیچ اصل و اساس حقّی متّکی نبوده و هیچ سند و حجّتی برآن ندارند. همچنین این جدال آنها به این جهت نیز ناپسند است که قصد آنها از این جدال، إبطال دعوت الله ﷻ، مغشوش کردن فضای ذهنی رهروان راه ایمان و رسیدن به چنین مرامهای باطلی است ﴿**این گونه خدا بر قلب هر متکبّر زورگویی مُهر می‌نهد**﴾ یعنی: چنان‌که بر دلهای این جدل‌کاران مهر کوبید همچنان بر دلهای همهٔ متکبّران زورگو و سرکش مهر می‌گذارد.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَٰهَٰمَٰنُ ٱبْنِ لِى صَرْحًا لَّعَلِّىٓ أَبْلُغُ ٱلْأَسْبَٰبَ ﴿۳۶﴾ أَسْبَٰبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّى لَأَظُنُّهُۥ كَٰذِبًا ۚ وَكَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَصُدَّ عَنِ ٱلسَّبِيلِ ۚ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِى تَبَابٍ ﴿۳۷﴾

چنین پیدا است که دفاع گرم و مؤثّر آن شخص مؤمن از موسی علیه السلام، کار خود را کرد لذا فرعون از کشتن موسی علیه السلام دست برداشت و طرحی دیگر در پیش افگند: ﴿**و فرعون**﴾ از روی جهل، یا نیرنگ، یا انصراف از قتل موسی علیه السلام ﴿**گفت: ای هامان! برای من برجی‌بلند بنا کن**﴾ یعنی: برایم قصری برافراشته و استوار برآور ﴿**تا شاید من به آن اسباب برسم**﴾ یعنی: به آن راهها برسم.... قتاده می‌گوید: «مراد از اسباب، درها است». ﴿**راههای دستیابی به آسمانها**﴾ یعنی: تا برآن برج بالا رفته به آسمان برسم و چون به آسمان رسیدم، خدایی را که موسی علیه السلام ادّعا می‌کند او آنجاست، جست‌وجو کنم ﴿**تا به‌سوی خدای موسی بنگرم**﴾ امام شوکانی در تفسیر خود می‌گوید: «موسی علیه السلام قبلاً به فرعون خبر داده بود که خدای عزّوجلّ در آسمان است». ﴿**و من او را سخت دروغگو می‌پندارم**﴾ در این ادّعای وی که خدایی دارد. یا در آنچه که از رسالت ادّعا می‌کند.

بدین‌گونه بود که آن ملعون چنین وانمود ساخت که به وجود خداوند جل جلاله متیقّن نیست و به پندار خود درپی جست‌وجو و کاوش در مورد این امر است که آیا درواقع خدای مورد ادّعای موسی وجود دارد یا خیر؟ ولی هدف او القای این پندار بود که چنین خدایی اصلاً وجود ندارد و به‌زودی خواهد دید که حقیقت امر چیست؟! آری! فرعون همهٔ این سخنان و حرکات نمایشی را به‌میان افگند تا با عقلهای قومش بازی کرده و خردهایشان را سبک و بی‌وزن گرداند و هر گمان و پنداری را که می‌خواهد، در اذهانشان فروافگند ﴿**و این گونه برای فرعون عملِ بدش**﴾ از شرک و تکذیب ﴿**آراسته شد**﴾ و او در گمراهی خویش لجاجت و پافشاری نموده و بر طغیان و سرکشی خویش استمرار ورزید و به دروغ مدّعی شد که جویای یافتن حقیقت است، در حالی که راه رسیدن به حق، راه حسّ نیست

بـلکه تأمّـل در آیـات و نشـانه‌های حـقّ است[۱]. ﴿و از راه﴾ هـدایت و صـواب ﴿بازداشته شد﴾ یعنی: شیطان عمل بدِ وی را برایش آراست و او را از راه صواب باز داشت ﴿وکید فرعون جز به تباهی نینجامید﴾ کید وی: همان تدبیر و نیرنگی بود که آن را سازمان داد تا مردم را از ایمان‌آوردن به موسی علیه السلام برگرداند. تَـبابْ: زیان و هلاکت است.

وَقَالَ ٱلَّذِيٓ ءَامَنَ يَٰقَوۡمِ ٱتَّبِعُونِ أَهۡدِكُمۡ سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ ﴿٣٨﴾

﴿و آن کس که ایمان آورده بود، گفت: ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه رشد و راستی هدایت کنم﴾ یعنی: در دین به من اقتدا کنید زیرا اگر چنین کـردید، راهی را که حقیقتاً شما را به سرمنزل خیر می‌رساند، شناخته‌اید و هر کس این راه را بپیماید، نجات می‌یابد و بدانید که مقصد نهایی این راه، بهشت است.

این سخن مؤمن آل فرعون، کـنایه و تـعریضی است بـر ایـن‌که راه فـرعون و قومش، راه گمراهی است و او به دروغ می‌گوید کـه: «مـن شـما را جز بـه راه هدایت رهبری نمی‌کنم».

يَٰقَوۡمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا مَتَٰعٞ وَإِنَّ ٱلۡأٓخِرَةَ هِيَ دَارُ ٱلۡقَرَارِ ﴿٣٩﴾

﴿ای قوم من! جز این نیست که این زندگانی دنیا بهره‌ای اندک است﴾ که انسان چند روزی از آن بهره‌مند می‌شود و سپس نابود می‌گردد ﴿و در حقیقت آن آخرت

۱ـ نگاه: مقدمهٔ کتاب: «الله جل جلاله» از مرحوم شیخ سعید جوی رحمه الله.

است که دارالقرار است ﴾ زیرا حیات آخرت، حیاتی است دائمی که هرگز گسست و انقطاعی نداشته و به طور زوال ناپذیری مستمرّ و پایدار می‌باشد.

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰٓ إِلَّا مِثْلَهَا ۖ وَمَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُو۟لَٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾

﴿هرکه بدی کند، جز به‌مانند آن کیفر نمی‌یابد ﴾ یعنی: هر کس در سرای دنیا معصیتی از معاصی را مرتکب شود ــ هر معصیتی که باشد ــ پس جز به‌اندازهٔ آن معصیت، جزا داده نشده و معذّب نمی‌شود. این عبارت، دلیل بر آن است که جنایات در ابدان و اموال، غرامتی به مانند خود دارند **﴿و هر کس کار شایسته کند ــ مرد باشد یا زن ــ در حالی که ایمان داشته باشد ﴾** یعنی: هر کس عمل شایسته‌ای انجام دهد، به‌همراه این‌که به خداوند ﷻ و آنچه که پیامبرانش آورده‌اند، مؤمن باشد **﴿پس آن گروه ﴾** که در میان عمل شایسته و ایمان جمع کرده‌اند **﴿به بهشت وارد می‌شوند و در آنجا بی‌حساب روزی می‌یابند ﴾** یعنی: روزی‌ای نیکو و فراوان بدون شمارش یا محاسبه‌ای می‌یابند. مقاتل می‌گوید: «معنی این است: بر آنان در آنچه که در بهشت از نعمتها داده می‌شوند، هیچ پیامد و پی‌جویی‌ای نیست».

۞ وَيَٰقَوْمِ مَا لِىٓ أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلنَّجَوٰةِ وَتَدْعُونَنِىٓ إِلَى ٱلنَّارِ ﴿٤١﴾

سپس آن مرد مؤمن از خانوادهٔ فرعون، دعوت خویش به‌سوی خداوند ﷻ را تکرار کرد و در اینجا ایمان خویش را نیز صریح و علنی اعلام داشته و روشهای

قبلی را در القای این گمان که او از خودشان است، دنبال نکرد: ﴿**و ای قوم من! چه شده است که من شما را به‌سوی نجات فرامی‌خوانم**﴾ یعنی: به من از خودتان خبر دهید: آخر چگونه است که من شما را به‌سوی نجات از دوزخ و ورود به بهشت از طریق ایمان به خدای عزّوجلّ و اجابت‌گفتن پیامبرانش فرامی‌خوانم ﴿**و شما مرا به‌سوی دوزخ فرامی‌خوانید**﴾ با شرک و شکّی که از من می‌طلبید؟.

تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِٱللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِۦ مَا لَيْسَ لِي بِهِۦ عِلْمٌ وَأَنَا۠ أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلْعَزِيزِ ٱلْغَفَّٰرِ ﴿٤٢﴾

سپس هر دو دعوت را تفسیر کرد و گفت: ﴿**مرا فرامی‌خوانید تا به خدا کافر شوم و چیزی را که بدان علمی ندارم با او شریک گردانم**﴾ یعنی: از من می‌خواهید تا چیزی را به عبودیّت بخوانم که به شریک بودن آن با خداوند ﷻ، هیچ علم و آگاهی‌ای ندارم و بر پروردگار بودن آن هیچ دلیل و برهانی اقامه نشده است ﴿**و من شما را به‌سوی خداوند عزیز غفّار فرامی‌خوانم**﴾ یعنی: من شما را به‌سوی خدای عزّتمندی می‌خوانم که عزّتی بزرگتر از عزّت وی وجود ندارد و او با وجود عزّت خویش، گناهان کسی را که به وی ایمان آوَرَد، نیز می‌آمرزد.

لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِيٓ إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُۥ دَعْوَةٌ فِي ٱلدُّنْيَا وَلَا فِي ٱلْآخِرَةِ وَأَنَّ مَرَدَّنَآ إِلَى ٱللَّهِ وَأَنَّ ٱلْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ﴿٤٣﴾

﴿**تردیدی نیست که آنچه شما مرا به‌سوی آن می‌خوانید، در دنیا و آخرت صاحب پذیرش دعایی نیست**﴾ یعنی: موضوع چنان نیست که شما می‌پندارید بلکه آنچه

من به شما بیان می‌کنم، ثابت و قطعی و غیرقابل شکّ است و آن این است که: بطلان دعای کسی که چیزی غیر از خداوند ﷻ را به نیایش و یاری می‌خواند، بی‌هیچ شکّ و شبهه‌ای ثابت است زیرا کسانی که شما به‌سویشان دست به دعا بلند می‌کنید ـ اعم از بتان یا مردگان ـ و از آنها اجابت دعا، رفع حاجات و دفع مشکلات خویش را می‌خواهید، قدرت آن را ندارند که دعاکنندهٔ خود را اجابت گفته و چیزی از خواسته‌های او را برآورند، یا به‌وجهی از وجوه، به دعاکنندهٔ خود سودی برسانند. به‌قولی معنی این است: کسانی که شما مرا به‌سویشان می‌خوانید، صاحب دعوتی نیستند که الوهیّت برای آن لازم و ثابت گردد. یعنی آنها در دنیا و در آخرت کسی را به‌سوی عبادت خویش فرانمی‌خوانند **﴿و در حقیقت، برگشت ما به‌سوی الله است﴾** یعنی: مرجع و مصیر ما به‌سوی خداوند ﷻ است؛ اوّلاً با مرگ و آخراً هم با رستاخیز و زنده‌شدن پس از مرگ **﴿و بی‌گمان ازحدگذشتگان اهل دوزخ‌اند﴾** یعنی: کسانی که معاصی و نافرمانی‌های الله ﷻ را بسیار انجام می‌دهند، همانان اهل دوزخ‌اند که سرانجام به آن می‌پیوندند.

فَسَتَذۡكُرُونَ مَآ أَقُولُ لَكُمۡۚ وَأُفَوِّضُ أَمۡرِيٓ إِلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ ﴿٤٤﴾

﴿پس به‌زودی﴾ هنگامی که عذاب بر شما فرود آید **﴿آنچه را به شما می‌گویم، به‌یاد خواهید آورد﴾** و خواهید دانست که من در نصیحت، تذکّر و خیرخواهی به شما جدّوجهدی بلیغ کرده‌ام **﴿وکارم را به خدا می‌سپارم﴾** یعنی: بر او توکّل کرده و کارم را به او وا می‌گذارم **﴿الله به حال بندگان بیناست﴾** و از بندگان مؤمنش حمایت می‌کند. به قولی: آن شخص مؤمن، هنگامی این سخن را گفت که فرعونیان قصد حمله به وی را داشتند تا او را به‌قتل برسانند.

فَوَقَىٰهُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِ مَا مَكَرُواْۖ وَحَاقَ بِـَٔالِ فِرۡعَوۡنَ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ ﴿٤٥﴾

مقاتل می‌گوید: آن مرد مؤمن به کوه گریخت و آنها بر او دست‌یافته نتوانستند چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: ﴿**پس خدا او را از عواقب سوء نیرنگی که می‌کردند درامان داشت**﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ او را از نیرنگ بدی که در حقّ وی درنظر داشتند، نگاه‌داشت و او را از شرّ آنان حفظ کرد ﴿**و آل فرعون را عذاب سهمگین فروگرفت**﴾ یعنی: برآنان عذابی سهمگین احاطه کرد و فرود آمد چنان‌که همهٔ آنها در دنیا، با غرق شدن در دریای سرخ (بحر احمر) عذاب شدند و به‌زودی در آخرت نیز با عذاب سخت روبه‌رو خواهند شد:

ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۖ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ﴿٤٦﴾

﴿**اینک بامدادان و شامگاهان بر آتش دوزخ عرضه می‌شوند**﴾ جمهور علما برآنند که این عرضه‌داشتن آنها بر آتش، بعد از مرگشان، در برزخ و قبل از فرارسیدن قیامت است. بخاری و مسلم و دیگران در حدیث‌شریف از ابن‌عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمودند: «**اِنَّ اَحَدَکُمْ اِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ، اِنْ کَانَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ اِنْ کَانَ مِنْ اَهْلِ النَّارِ فَمِنْ اَهْلِ النَّارِ، يُقَالُ لَهُ: هٰذا مَقْعَدُكَ حَتّٰى يَبْعَثَكَ اللّٰهُ اِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ**» قطعاً یکی از شما چون بمیرد، جایگاهش ـ بامدادان و شامگاهان ـ بر وی عرضه می‌شود؛ اگر از بهشتیان باشد، جایگاهش از اهل بهشت به او نشان داده می‌شود و اگر از دوزخیان باشد،

جایگاهش از اهل دوزخ به وی نشان داده می‌شود. به او گفته می‌شود: این است جایگاه تو تا خداوند در روز قیامت تو را به‌سوی آن برانگیزد».

این آیهٔ کریمه و احادیث وارده در این باب، اصلی اساسی در اثبات عذاب برزخ است و این‌که عذاب برزخ حقّ است و هیچ شکّی در آن نیست. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری از عائشه رضی الله عنها آمده است که او از رسول خدا ﷺ دربارهٔ عذاب قبر پرسید، رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری! عذاب قبر حقّ است». البتّه دلالت آیهٔ کریمه، به عذاب کفّار در برزخ محدود بوده و عذاب مؤمن در قبر به‌سبب گناهانش، از آن استنباط نمی‌شود بلکه این امر از احادیث نبوی متقدّم برمی‌آید.

باید دانست که عذاب قبر متفاوت است، به‌دلیل **حدیث‌شریف** وارده دراین‌باره از ابن‌مسعود رضی الله عنه که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَا اَحْسَنَ مُحْسِنٌ مِنْ مُسْلِمٍ اَوْ كَافِرٍ اِلاَّ اَثَابَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى. قُلْنَا: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ! مَا اِثَابَةُ اللّٰهِ الْكَافِرَ؟ فَقَالَ: اِنْ كَانَ قَدْ وَصَلَ رَحِماً اَوْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ اَوْ عَمِلَ حَسَنَةً، اَثَابَهُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى الْمَالَ وَ الْوَلَدَ وَ الصِّحَّةَ وَ اَشْبَاهَ ذٰلِكَ. قُلْنَا: فَمَا اِثَابَتَهُ فِي الْآخِرَةِ؟ قَالَ: عَذَاباً دُوْنَ الْعَذَابِ. قَرَأَ (اَدْخِلُوْا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ) هیچ نیکوکاری ــ اعم از این‌که مسلمان باشد یا کافر ــ کار نیکی انجام نمی‌دهد، جز این‌که خداوند ﷻ او را پاداش می‌دهد. گفتیم: یا رسول‌الله! پاداش‌دادن کافر چیست؟ فرمودند: اگر صلهٔ رَحمی را برقرار ساخته باشد، یا صدقه‌ای داده باشد، یا کار نیکی کرده باشد، خدای تبارک‌وتعالی او را به دادن مال و فرزند و سلامتی و امثال آن در دنیا پاداش می‌دهد. گفتیم: پاداش دادن وی در آخرت چیست؟ فرمودند: عذابی است پایین‌تر از عذابی. آن‌گاه تلاوت کردند: اُدْخِلُوْا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب درآورید».

﴿و روزی که قیامت برپا شود، می‌گوییم: آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب درآورید﴾ یعنی: به فرشتگان می‌گوییم: آل فرعون را در جهنّم به جایگاهی

درآورید که عذاب آن از غیر آن سهمگین‌تر و شدیدتر است.

وَإِذْ يَتَحَآجُّونَ فِي ٱلنَّارِ فَيَقُولُ ٱلضُّعَفَـٰٓؤُا۟ لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓا۟ إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِّنَ ٱلنَّارِ ﴿۴۷﴾

﴿و آن‌گاه که در آتش دوزخ با یک‌دیگر بگومگو می‌کنند﴾ یعنی: آن‌گاه که دوزخیان در دوزخ با یک‌دیگر مشاجره و بگومگو می‌کنند ﴿ناتوانان به متکبران﴾ یعنی: به رؤسا و رهبران کفر که انقیاد و تسلیم برای انبیا علیهم‌السلام و پیروی از ایشان را برنتابیده و برای بازداشتن مردم از ایمان به پیامبران علیهم‌السلام، نیرنگها اندیشیده و مکرها ورزیده‌اند؛ ﴿می‌گویند: هرآینه ما پیرو شما بودیم﴾ و شما رهبران و رؤسای ما بودید و ما آنچه را که شما گفتید، تصدیق و باور کردیم و اینک با پیروی از شماست که به دوزخ درآمده‌ایم ﴿پس آیا شما بازدارندهٔ بخشی از آتش دوزخ از ما هستید؟﴾ یعنی: آیا بخشی از آن را از ما دفع می‌کنید، یا آن را همراه ما برمی‌دارید؟.

قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓا۟ إِنَّا كُلٌّ فِيهَآ إِنَّ ٱللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ ٱلْعِبَادِ ﴿۴۸﴾

﴿مستکبران﴾ سرکش در پاسخ پیروان مستضعف خویش ﴿می‌گویند: همانا ما همه در آن هستیم﴾ یعنی: ما و شما همگی باهم در جهنّم هستیم پس ما چگونه می‌توانیم عذاب را از شما دفع کنیم، اگر ما به چنین کاری قادر بودیم، قطعاً عذاب را از خودمان دفع می‌کردیم ﴿به‌راستی خدا میان بندگان حکم کرده است﴾ یعنی: او

میانشان فیصله کرده است به این‌که گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ باشند و هیچ‌کس هم پی‌گیر و پی‌جوی حکم خدای سبحان نیست.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ فِي ٱلنَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ٱدْعُواْ رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ ٱلْعَذَابِ ﴿٤٩﴾

و چون ناتوانان از رهبران خویش مأیوس می‌شوند، به‌سوی نگهبانان دوزخ روی آورده و از آنان خواستار دعا می‌گردند: **﴿وکسانی که در دوزخند﴾** از امّتهای کافر؛ اعم از مستکبر و مستضعف آنان **﴿به نگهبانان دوزخ می‌گویند﴾** یعنی: به فرشتگانی که کارپرداز دوزخ و گماشتگان عذاب دوزخیانند، می‌گویند: **﴿پروردگارتان را بخوانید تا یک روز از این عذاب را از ما سبک کند﴾** آری! از فرشتگان می‌خواهند که به بارگاه خداوند متعال در حقّشان شفاعت کنند تا به آنان اندک تخفیف و تنفّسی بدهد.

قَالُوٓاْ أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ ۖ قَالُواْ بَلَىٰ ۚ قَالُواْ فَٱدْعُواْ ۗ وَمَا دُعَٰٓؤُاْ ٱلْكَٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَٰلٍ ﴿٥٠﴾

﴿می‌گویند﴾ فرشتگان در پاسخشان **﴿مگر پیامبرانتان معجزه‌های روشن به‌سوی شما نیاوردند؟ می‌گویند: چرا﴾** آنها برای ما معجزاتی روشن آوردند امّا ما ایشان را تکذیب کردیم پس نه به خودشان ایمان آوردیم و نه به حجّتها و برهانهایی که آوردند، باور کردیم. پس چون این اعتراف را کردند؛ **﴿می‌گویند﴾** فرشتگان نگهبان دوزخ برایشان: **﴿پس دعا کنید﴾** یعنی: هرگاه کار چنین است، شما خود

دعا کنید زیرا ما برای کسانی که به خداوند ﷻ کفر ورزیده و پیامبرانش را بعد از آوردن معجزات و حجّتهای روشن، تکذیب کرده‌اند، دعا نمی‌کنیم و دعا کردن برای امثال اینان به ما اجازه داده نشده است.

سپس فرشتگان به آنان خبر می‌دهند که دعای خودشان هم مفید فایده‌ای نیست: ﴿**ولی دعای کافران جز در بیراهه نیست**﴾ یعنی: دعای کافران کاملاً تباه و بی‌اثر است و هرگز مورداجابت قرار نمی‌گیرد.

إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ ٱلْأَشْهَٰدُ ﴿٥١﴾

﴿**در حقیقت ما پیامبران خویش وکسانی راکه ایمان آورده‌اند، یاری می‌کنیم**﴾ یعنی: ایشان را بر دشمنان سرکوبگر و سرکششان غالب می‌گردانیم چنان‌که موسی علیه السلام و مؤمن آل‌فرعون را با غرق کردن فرعون نصرت دادیم ﴿**در زندگی دنیا**﴾ با میسّر کردن زمینهٔ انتقام گرفتن ایشان از دشمنانشان، که آنان را با قتل و غارت و اسارت و غلبه در هم می‌کوبند.

ابن‌کثیر به نقل از ابن جریرطبری می‌گوید: «**این‌که امّت‌های تکذیب پیشه برخی از پیامبران علیهم السلام راکشته و برخی را اخراج کردند، منافی با نصرت حق تعالی بر ایشان نیست زیرا خدای عزّوجلّ ـ چه درحیات و چه در غیاب یا مرگ پیامبران علیهم السلام ـ ازتکذیب‌کنندگانشان انتقام گرفته است ...**». ﴿**و**﴾ نیز یاری می‌دهیم ایشان را در ﴿**روزی که شاهدان به شهادت برمی‌خیزند**﴾ و آن روز قیامت است. شاهدان فرشتگانند که برای انبیا علیهم السلام بر ابلاغ پیامهای الهی گواهی می‌دهند. معنای نصرت‌دادنشان در این روز این است که خداوند ﷻ ایشان را دربرابر اعمالشان به بهشت وارد نموده و ایشان را به کرامتهای خود گرامی می‌دارد

و در مقابل، کفّار را دربرابر اعمالشان مجازات و نفرین می‌کند و آنهارا به دوزخ می‌افکند.

يَوْمَ لَا يَنفَعُ ٱلظَّٰلِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ ۖ وَلَهُمُ ٱللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ﴿٥٢﴾

﴿همان روزی که ستمگران را عذرآوردنشان سود نمی‌دهد﴾ زیرا این عذرخواهی‌شان، عذرخواهی باطل و بی‌اثر و شبههٔ ناوارد و بی‌جایی است ﴿و برای آنان لعنت﴾ یعنی: دوری از رحمت خداوند ﷻ ﴿است و برایشان بدفرجامی آن سرای﴾ یعنی: عذاب دوزخ ﴿است﴾.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْكِتَٰبَ ﴿٥٣﴾

﴿و قطعاً به موسی هدایت﴾ یعنی: تورات، نبوّت و معجزات ﴿بخشیدیم. و به بنی‌اسرائیل کتاب را﴾ یعنی: تورات را ﴿به میراث نهادیم﴾ که بعد از موسی ؑ در میانشان باقی ماند و آن را نسلی پس از نسل دیگر به‌ارث بردند.

هُدًى وَذِكْرَىٰ لِأُولِى ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿٥٤﴾

﴿هدایت و پندآموز خردمندان است﴾ یعنی: تورات هدایتگر و پندآموز صاحبان خردهای سالم است.

فَٱصۡبِرۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِبۡكَٰرِ ﴿٥٥﴾

﴿پس صبر کن﴾ ای محمّد ﷺ بر آزار مشرکان چنان‌که پیامبران پیش از تو صبر کردند **﴿بی‌گمان وعدهٔ خدا﴾** به پیامبرانش، یا وعدهٔ وی به وقوع قیامت **﴿حق است﴾** هیچ خلافی در آن نیست و هیچ شکّی در وقوع آن وجود ندارد **﴿و برای گناهت آمرزش بخواه﴾** دستوریافتن رسول خدا ﷺ به آمرزش‌خواهی ـ با وجود آن‌که خدای عزّوجلّ هرگونه لغزشی را قبل و بعد از فتح مکّه یا قبل و بعد از رسالت بر ایشان آمرزیده است ـ برای این است تا بر ثوابشان افزون شود. یا آمرزش‌خواهی ایشان به سبب فروگذاشتن اعمال اَولیٰ و افضل است زیرا به هر اندازه که انسان از جلال و کمال الهی شناخت بیشتری داشته باشد، به همان اندازه، عمل خویش را برای او کم و ناچیز دیده و احساس وی به قصور و کوتاهی‌اش افزوده می‌شود لذا مانند مذنبان از او آمرزش می‌خواهد، بدین جهت گفته‌اند: «حَسَناتُ الْأَبْرارِ سَيِّئاتُ الْمُقَرَّبِيْن * حسنات نیکان، بدیهای مقرّبان است». یا ـ چنان‌که ابن کثیر گفته ـ این دستور، انگیزشی برای امّت بر استغفار است تا در این امر به پیامبر خویش ﷺ اقتدا کنند.

﴿و همراه با ستایش پروردگارت شامگاهان و بامدادان تسبیح‌گوی﴾ یعنی: همیشه بر تنزیه و تسبیح خداوند ﷻ همراه با حمد و ستایش وی مداومت و مواظبت کن. به‌قولی؛ مراد این است: در دو وقت عصر و بامداد، نماز بگزار زیرا در آن وقت در مکّه، نمازخواندن فقط در این دو وقت فرض بود؛ دو رکعت در بامداد و دو رکعت در عصر.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ سُلۡطَٰنٍ أَتَىٰهُمۡ إِن فِي

صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُم بِبَٰلِغِيهِۚ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿٥٦﴾

﴿به‌راستی کسانی که در آیات الله ــ بی‌آن‌که حجّتی برایشان آمده‌باشد ــ مجادله می‌کنند﴾ یعنی: بی آن‌که حجّت روشن و آشکاری از سوی خدای سبحان برایشان آمده باشد **﴿در سینه‌های آنان جز کبر﴾** و خودبرتربینی و ارادهٔ ریاست و سیادت **﴿نیست﴾** و همین امر است که آنان را به تکذیب و دروغ‌انگاشتن رسالتت وا می‌دارد **﴿آنان به آن نایل شونده نیستند﴾** یعنی: در دلهایشان تکبّر و گردنکشی‌ای علیه محمّد ﷺ و طمعی است در این‌که بر او غالب شوند امّا آنها هرگز به این مرام خویش نمی‌رسند. یا معنی این است: آنان خواهان آنند که به کاری بزرگ مانند کشتنت یا نظیر آن دست یابند ولی قطعاً به این هدف خویش نمی‌رسند **﴿پس به خدا پناه ببر﴾** از شرّ و کید و تجاوز و سرکشی آنان **﴿زیرا او خود شنوای بیناست﴾** شنواست سخنانشان را، بیناست به افعالشان پس بر او هیچ امر نهانی‌ای از این امور، پنهان نمی‌ماند.

سیوطی در بیان **سبب‌نزول** این آیه گفته است: این آیه دربارهٔ عموم منکران رستاخیز نازل شد.

لَخَلْقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾

﴿قطعاً آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردم بزرگتر است﴾ در دلها و شگرف‌تر و شگفت‌تر است در اندیشه‌ها زیرا آسمانها و زمین پدیده‌های بسیار

بزرگی هستند، بی ستون استقرار دارند، در فضای عظیم کونی حرکت می‌کنند و جز اینها از آثار عظمت فراوان دیگر... یعنی: در این صورت، چگونه منکر رستاخیز و زنده کردن مجدّد چیزی می‌شوند که آفرینش آن از همه وجوه، از آفرینش آسمانها و زمین ساده‌تر است؟ چنان‌که در آیهٔ (۸۱) از سورهٔ «یٰس» می‌فرماید: (اَوَ لَیْسَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضَ بِقٰادِرٍ عَلٰی اَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ ﴿ آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، بر آن توانا نیست که مانند این انسانها را بیافریند؟). **﴿ولی بیشتر مردم نمی‌دانند﴾** عظمت قدرت پروردگار را، چراکه از فرط غفلت و سرگرمی به هوسهای خویش، در این حقایق تأمّل و اندیشه نمی‌کنند.

وَمَا يَسْتَوِي ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِيرُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَلَا ٱلْمُسِىٓءُ ۚ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾

﴿و نابینا و بینا یکسان نیستند﴾ یعنی: کسانی که به باطل و ناروا مجادله می‌کنند، با کسانی که به حق و راستی مجادله می‌کنند، یکسان نیستند **﴿و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند نیز با بدکرداران یکسان نیستند﴾** یعنی: نیکوکاران باایمان و دارای عمل صالح، با بدکرداران کفرپیشه و معصیت آلود، برابر نیستند **﴿چه اندک پند می‌پذیرید﴾** ای مردم!. مراد این است که پندگرفتن بیشتر مردم چنان اندک است که در حکم عدم می‌باشد.

إِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَءَاتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٩﴾

﴿**در حقیقت، قیامت قطعاً آمدنی است، در آن تردیدی نیست**﴾ یعنی: در تحقّق قیامت شکّی نیست ﴿**ولی بیشتر مردم باور نمی‌دارند**﴾ این امر را و آن را تصدیق نمی‌کنند، بدان‌جهت که فهم‌هایشان از محسوسات ظاهری تجاوز نمی‌کند و عقلهایشان را در دریافت حجّت و تأمّل در امر آخرت، به‌کار نمی‌اندازند.

وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾

﴿**و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم**﴾ مراد از «دعاء ✿ خواندن»، درخواست جلب منافع و دفع زیان از بارگاه پروردگار، یا عبادت و یگانه‌پرستی وی است. البتّه دعا در ذات خویش عبادت است بلکه دعا چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده: «مغز عبادت است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ لِرَبِّکُمْ فِیْ بَقِیَّةِ اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ، فَتَعَرَّضُوْا لَهُ، لَعَلَّ دَعْوَةً اَنْ تُوافِقَ رَحْمَةً فَیُسْعَدُ بِها صاحِبُها سَعادَةً لا یَخْسَرُ بَعْدَها اَبَدا ✿ قطعاً پروردگارتان در بقیّهٔ ایّام روزگار [زندگی] تان، دهش‌ها و بخشش‌هایی دارد پس خود را برای آنها پیش افگنید؛ چه‌بسا دعایی با رحمتی موافقت و همراهی کند پس صاحبش به‌وسیلهٔ آن به سعادتی نایل گردد که بعد از آن هرگز و برای همیشه زیانمند نشود».

البتّه این آیه، خود در این باب حجّت است زیرا خداوند ﷻ خودش فرموده: (مرا به دعا بخوانید تا برایتان اجابت کنم)، سپس به‌دنبال آن فرمود: ﴿**در حقیقت، کسانی که از عبادت من**﴾ یعنی: از دعای من ﴿**استکبار می‌ورزند، زودا که به خواری و زاری وارد دوزخ شوند**﴾ این هشداری است سخت به کسانی که از دعا نمودن به بارگاه خدا ﷻ تکبّر می‌ورزند. بنابراین، کسی که برآوردن حاجات، جلب منفعت و دفع ضرر را از مردگان بخواهد، درواقع با این دعای خویش، آنها را عبادت

کرده و چیزی را برایشان صرف کرده که صرف کردن آن جز برای خدای سبحان جایز نیست . از این که بگذریم؛ دعای غیر خداوند ﷻ برای دعاکننده هیچ سودی دربر ندارد زیرا تنها کسی که بر اجابت کردن دعا تواناست ، خدای سبحان است بنابراین ، او بندگانش را به دعا کردن و در خواست حاجات از بارگاه خود دستور داده و در این صورت ، اجابت دعایشان را وعده داده است و وعدهٔ او نیز حقّ است پس ای بندگان خدا! خواسته‌هایِ خود را به خداوند ﷻ متوجّه سازید و در خواسته‌های خود بر ذاتی تکیه کنید که شما را به توجیه این درخواستها به‌سوی خویش فرمان داده و اجابت آنها را نیز برای شما تضمین کرده است . آری ! اوست ذات بخشندهٔ کریمی که دعای دعاکننده را اجابت می‌کند و بر کسانی که نیازها و حوایج خود را در امور دنیا و دین از فضل بزرگ و ملک فراگیر و وسیع او درخواست نمی‌کنند ، خشم می‌گیرد چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است : « مَنْ لَمْ یَدْعُ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ غَضِبَ عَلَیْه ‌ هرکه به بارگاه خدای عزّوجلّ دعا نکند ، حق تعالی بر او خشم می‌گیرد » .

ٱللَّهُ ٱلَّذِی جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّیۡلَ لِتَسۡكُنُواْ فِیهِ وَٱلنَّهَارَ مُبۡصِرًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَـٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا یَشۡكُرُونَ ﴿٦١﴾

﴿خدا همان کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرام گیرید﴾ از حرکات و جنب‌وجوش‌هایتان در طلب رزق و روزی و در پی کسب و کار زیرا حقِ تعالی شب را تاریک و سرد گردانیده است ، که این دو پدیده ، با آرامش و خواب تناسب و همخوانی دارند **﴿و روز را مُبْصر آفرید﴾** یعنی : آن را روشنگر ساخت تا نیازهای خود را در آن ببینید و در چشم‌اندازی روشن ، به‌راحتی در طلب کسب‌وکار و ارزاق خویش گشت‌وگذار نمایید **﴿بی‌گمان خداوند بر مردم صاحب**

فضل است ﴾ پس، از نعمتهای بی‌شمار خود بر آنها می‌بخشد ﴿ولی بیشتر مردم شکر نمی‌گزارند ﴾ نعمتها را و به آنها اعتراف نمی‌کنند. یا بدان جهت که منکر آن نعمتهایند، یا از تفکّر و نگرش در این نعمتها غفلت می‌کنند و درنتیجه، آنچه را که از شکر و سپاس منعم واجب است، فرو می‌گذارند.

ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ خَٰلِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٦٢﴾

﴿این ﴾ کسی که آفرینندهٔ شب و روز است ﴿الله پروردگار شماست که آفرینندهٔ هرچیزی است، خدایی جز او نیست پس از کجا بازگردانیده می‌شوید؟ ﴾ یعنی: پس چگونه به بیراهه رفته و از عبادت وی بر می‌گردید و از توحید وی منصرف ساخته می‌شوید.

كَذَٰلِكَ يُؤْفَكُ ٱلَّذِينَ كَانُوا۟ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٦٣﴾

﴿کسانی که آیات الهی را انکار می‌کردند، این گونه رویگردان می‌شوند ﴾ یعنی: منکران آیات الهی و منکران توحید وی، با چنین بیراهه روی‌هایی، از راه ــ یعنی از پیروی و متابعت راه پایدار و استوار ــ بازداشته و برگردانیده می‌شوند.

ٱللَّهُ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ قَرَارًا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ ۖ

فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٦٤﴾

﴿**خدا همان کسی است که زمین را برای شما قرارگاه ساخت**﴾ یعنی: آن را جایگاه استقراری گردانید که بر آن مستقرّ می‌شوید و ساختمانها و کالاهای شما نیز بر آن استقرار می‌یابد در حالی‌که زمین شما را بر خود به‌طور محکم و استوار نگاه می‌دارد و در همین زمین زنده شده و هم در آن می‌میرید. و کسانی که پنداشته‌اند استقرار زمین با دوران و حرکت آن منافات دارد، به خطا رفته‌اند زیرا ما درحالی‌که سوار ماشین و قطار و هواپیما هستیم، احساس راحتی و آرامش می‌کنیم، با آن‌که وسایل فوق در حال حرکت نیز هستند پس‌این تعبیر به معنای نفی حرکت زمین نیست ﴿**و آسمان را سقفی**﴾ برپا واستوار و سرپناهی مستحکم برای شما ﴿**گردانید. و شما را صورتگری کرد و صورتهای شما را نیکو پرداخت**﴾ یعنی: شما را در میان جانداران به نیکوترین صورت و زیباترین هیأت آفرید ﴿**و شما را از پاکیزه‌ها**﴾ یعنی: از اشیای لذیذ و گوارا در دنیا ﴿**روزی داد، این**﴾ ذاتی که موصوف به اوصاف بزرگ و باعظمت یادشده است ﴿**الله پروردگار شما است، الله پروردگار عالمیان بسیار بابرکت است**﴾ یعنی: خیر و برکت او بسیار است، و او از همه صفات ناشایست، مقدّس، برتر و منزّه می‌باشد.

هُوَ ٱلْحَىُّ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ۗ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٦٥﴾

﴿**اوست زنده**﴾ یعنی: ذات پاینده و باقی‌ای که هرگز فنا نمی‌شود ﴿**خدایی جز او نیست**﴾ و در الوهیّت یکتا و منفرد است ﴿**پس او را درحالی که دین خود را برای او بی‌آلایش**﴾ یعنی: خالص و پیراسته و یک‌جهت ﴿**گردانیده‌اید، بخوانید**﴾ و طاعت

و عبادت خود برای وی را از شرک و شکّ و ریا خالص گردانید ﴿**ستایش ها همه ویژهٔ الله پروردگار عالمیان است**﴾ یعنی: پس عبادت و شکر وی را با هم جمع کنید.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «کسی که لاالٰهَ اِلاّالله می‌گوید؛ باید به‌دنبال آن: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِیْن نیز بگوید و معنی فرمودهٔ حق تعالی: (فَادْعُوْهُ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْن اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِیْن) همین است.

۞ قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَمَّا جَآءَنِيَ ٱلْبَيِّنَٰتُ مِن رَّبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٦٦﴾

﴿**بگو: من نهی شده‌ام از این‌که جز خدا کسانی را که شما**﴾ از بتان و همتایان ﴿**می‌خوانید عبادت کنم، هنگامی که برایم از جانب پروردگارم بیّنات آمد**﴾ بیّنات: عبارت از ادلّهٔ عقلی و نقلی است زیرا این ادلّه، اثباتگر یکتاپرستی و توحیداند ﴿**و دستور یافته‌ام که به پروردگار عالمیان تسلیم باشم**﴾ با انقیاد و فروتنی کامل در برابر وی.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «ولیدبن مغیره و شیبه‌بن ربیعه گفتند: ای محمّد ﷺ! از آنچه می‌گویی دست بردار و به دین پدرانت برگرد. پس خداوند جل جلاله این آیه را نازل کرد».

هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُواْ شُيُوخًا ۚ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ مِن قَبْلُ ۖ وَلِتَبْلُغُوٓاْ أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

﴿او همان کسی است که شما را﴾ یعنی: پدر اوّلتان آدم علیه السلام را ﴿از خاکی آفرید﴾ پس آفرینش وی از خاک، مستلزم آفرینش نسل وی از خاک نیز هست زیرا هر انسانی از آب منی آفریده شده و منی از خون برآمده، خون از غذاست، غذا از رستنی‌های روی زمین و رستنی‌ها از آب و خاک پدید آمده‌اند پس ثابت شد که هر انسانی از خاک آفریده شده است ﴿سپس﴾ خداوند ﷻ این خاک را نطفهٔ منی گردانید و شما در سیر اطواری خلقت خویش ﴿از نطفه‌ای﴾ منی آفریده شده‌اید ﴿آن‌گاه از خون بسته‌ای﴾ تفسیر اینها در آغاز سوره‌های «حجّ» و «مؤمنون» گذشت ﴿و بعد شما را به هیأت طفلی﴾ یعنی: اطفالی ﴿بیرون می‌آورد﴾ یعنی: هریک از شما را از رَحم مادرانتان به هیأت طفلی بیرون می‌آورد ﴿باز شما را باقی می‌گذارد تا به کمال رشد خود برسید﴾ و این حالتی است که در آن، نیرومندی و عقل هردو جمع می‌شوند. تفسیر «اَشُدّ» به‌طور مفصّل در سورهٔ «انعام/ ۱۵۲» گذشت. ﴿سپس شما را باقی می‌گذارد تا شیخ شوید﴾ شیخ: کسی است که سنّ وی از چهل گذشته باشد ﴿و بعضی از شما کسی است که روحش پیشاپیش قبض می‌شود﴾ یعنی: پیش از رسیدن به سنّ پیری، یا جوانی، یا حتّی پیش از تولّد، در زندگی جنینی دچار مرگ پیش‌رس می‌شود ﴿و تا به میعادی که معیّن است برسید﴾ یعنی: تا برسید به سرآمدی معیّن که همانا وقت مرگتان، یا روز قیامت است ﴿و باشد که تعقّل کنید﴾ یعنی: باشد که بر اثر تعقّل، یگانگی پروردگارتان را دریافته و بزرگی قدرت بالغهٔ وی را در آفرینشتان بر این اطوار مختلفه، بدانید زیرا اوست که شما را در همهٔ اطوار خلقتتان، از طوری به طوری و از حالتی به حالتی برمی‌گرداند و اینها همه از امر و تقدیر و تدبیر او صادر می‌شود.

هُوَ ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ فَإِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٦٨﴾

﴿او همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند﴾ یعنی: تنها حق تعالی است که بر زنده کردن و میرانیدن تواناست **﴿و چون به امری﴾** از امور **﴿اراده کند، جز این نیست که به آن می‌گوید: باش. پس بی‌درنگ موجود می‌شود﴾** بی هیچ توقّفی. یعنی: آن چیز به‌دنبال ارادهٔ وی که کلمهٔ «کُنْ» تعبیری از آن است، موجود می‌شود. پس کسی که دارای چنین شأنی باشد، باید به یگانگی مورد پرستش قرارگرفته و چیز دیگری باوی شریک آورده نشود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ ﴿٦٩﴾

﴿آیا کسانی را که در آیات الله مجادله می‌کنند ندیده‌ای؟ از کجا برگردانیده می‌شوند؟﴾ یعنی: با وجود برپایی ادلّه‌ای که دلیل درستی و صحّت آیات الهی است و با آن‌که این آیات، واجب آورندهٔ یکتاپرستی هستند، چگونه جدال پیشه گان، از ایمان به این آیات و اندیشیدن در آنها بازگردانیده می‌شوند؟! که این گروه سرگردان در بیراههٔ ضلالت، مشرکانند.

ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِٱلْكِتَٰبِ وَبِمَآ أَرْسَلْنَا بِهِۦ رُسُلَنَا ۖ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٧٠﴾

﴿کسانی که کتاب را﴾ یعنی: قرآن، یا جنس کتابهای نازل‌شده از نزد خدای سبحان را **﴿تکذیب کردند و آنچه را که پیامبران خود را بدان فرستادیم﴾** و از غیر کتاب به‌سوی پیامبران علیهم‌السلام وحی می‌شود، نیز تکذیب کردند **﴿به‌زودی خواهند دانست﴾** فرجام کار و نتیجهٔ شوم کفرشان را. امّا چه وقت؟:

إِذِ ٱلۡأَغۡلَٰلُ فِيٓ أَعۡنَٰقِهِمۡ وَٱلسَّلَٰسِلُ يُسۡحَبُونَ ﴿٧١﴾ فِي ٱلۡحَمِيمِ ثُمَّ فِي ٱلنَّارِ يُسۡجَرُونَ ﴿٧٢﴾

﴿**هنگامی که غلها در گردنهایشان است و زنجیرها**﴾ نیز همراه با طوقها در گردنهایشان است ﴿**در آب جوشان کشیده می‌شوند**﴾ یعنی: در حالی که گردنهایشان در غلها و زنجیرهاست، به سوی آب جوشان کشیده می‌شوند. حَمِیم: آب داغ در نهایت حرارت است ﴿**آن‌گاه در آتش برافروخته می‌شوند**﴾ یعنی: آتش برآنان افروخته می‌شود و آنان آتش‌افروز و هیمهٔ دوزخ می‌شوند.

ثُمَّ قِيلَ لَهُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ تُشۡرِكُونَ ﴿٧٣﴾ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالُواْ ضَلُّواْ عَنَّا بَل لَّمۡ نَكُن نَّدۡعُواْ مِن قَبۡلُ شَيۡـٔٗاۚ كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٧٤﴾

﴿**آن‌گاه به آنان گفته می‌شود**﴾ یعنی: آن‌گاه فرشتگان گمارده بر جهنّم، از سر توبیخ و سرکوفت به آنها می‌گویند: ﴿**آنچه را دربرابر خدا شریک می‌ساختید، کجایند؟**﴾ یعنی: کجایند شرکایی که آنها را بجز خداوند ﷻ پرستش می‌کردید، آنها را چه شده است که همینک شما را از عذابی که در آن قرار گرفته‌اید، نجات نمی‌دهند؟ ﴿**می‌گویند: از دید ما گم شدند**﴾ یعنی: معبودان ما رفتند و از نظر ما ناپدید شدند و ما آنها را گم کرده‌ایم و نمی‌بینیم ﴿**بلکه پیشتر هم ما چیزی را نمی‌خواندیم**﴾ بدین‌سان، منکر پرستش بتان می‌شوند. آری! این سخن را هنگامی می‌گویند که گمراهی و جهالتی که در دنیا بر آن قرار داشته‌اند، برایشان آشکار

می‌شود و این‌که در واقع امر، چیزهایی را در دنیا می‌پرستیده‌اند که بینا و شنوا نبوده و نفع و زیانی رسانده نمی‌توانستند پس گویی اصلاً چیزی را نپرستیده‌اند. این سخنشان اعترافی است به این‌که عبادتشان برای بتان و خدایان باطل، از اساس باطل بوده است ﴿این گونه، خداوند کافران را گمراه می‌کند﴾ یعنی: خداوند ﷻ به مانند این گمراهی، کافران را از راه صواب گمراه می‌کند، از آنجا که آنان بتانی را به پرستش گرفته‌اند که سر انجام به دوزخ رهسپارشان می‌کند.

ذَٰلِكُم بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ ﴿٧٥﴾

﴿این﴾ عذاب ﴿به‌سبب آن است که در زمین به ناروا شادی و سرمستی می‌کردید﴾ یعنی: در نافرمانیهای خدای عزّوجلّ و مخالفت با پیامبران ؊ و کتابهایش، شادی می‌کردید و به این مخالفت مسرور بودید ﴿و بدان سبب است که می‌نازیدید﴾ یعنی: فخر می‌فروختید و گردنکشی و بدمستی می‌کردید. مَرَحْ: گردنکشی و تکبر در نعمت و فخرفروشی است.

ٱدْخُلُوٓاْ أَبْوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۖ فَبِئْسَ مَثْوَى ٱلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٦﴾

﴿به دروازه‌های دوزخ درآیید، جاودانه درآنید﴾ یعنی: بعد از آن‌که دوزخیان به دوزخ وارد می‌شوند، فرشتگان‌از سر سرزنش و شکنجه‌دادن روحی و ناامید کردن آنها از امکان جبران عذاب، یا رهایی از آن، این سخن را به آنان می‌گویند ﴿چه بد است﴾ دوزخ به عنوان ﴿جایگاه متکبران﴾ از قبول حق.

فَٱصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ ٱلَّذِى نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴿۷۷﴾

﴿**پس صبر کن**﴾ ای محمّد ﷺ و شکیبا باش زیرا ﴿**بی‌گمان وعدهٔ خدا حق است**﴾ یعنی: وعدهٔ او به انتقام‌گرفتن از آنان ـ یا در دنیا یا در آخرت ـ خواه‌ناخواه آمدنی و واقع‌شدنی است ﴿**پس اگر به تو بخشی از آنچه را که به آنان وعده داده‌ایم**﴾ از عذاب دنیا ـ با کشتن و اسیر کردن و سرکوبشان ـ ﴿**بنمایانیم**﴾ در آینده چنان‌که در بدر و سپس در فتح مکّه و سایر جزیرةالعرب نمایاندیم ﴿**یا اگر جان تو را بگیریم**﴾ پیش از فرودآوردن عذاب به آنان؛ پس به‌هرحال، در فرودآمدن حتمی و غیرقابل برگشت عذاب به آنان و این‌که پیروزی درنهایت از آن دعوت اسلام است، هیچ شکّ و تردیدی به خود راه نده ﴿**به‌سوی ما بازگردانیده می‌شوند**﴾ در روز قیامت و یقیناً عذابشان می‌کنیم.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِـَٔايَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ فَإِذَا جَآءَ أَمْرُ ٱللَّهِ قُضِىَ بِٱلْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴿۷۸﴾

﴿**و مسلّماً پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم. برخی از آنان را برتو حکایت کرده‌ایم**﴾ یعنی: تو را از اخبارشان و آنچه که از قوم و امّت خویش دیده‌اند و با آن روبه‌رو شده‌اند، آگاه ساخته‌ایم ﴿**و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده‌ایم**﴾ و به تو علم آنچه را که میان ایشان و اقوامشان روی داده است، نرسانده‌ایم.

یادآور می‌شویم؛ پیامبرانی که خدای عزّوجلّ از آنها در قرآن کریم نام برده، نزدیک به بیست‌وپنج تن هستند امّا کسانی که از ایشان در قرآن نام برده نشده، بیشتر از این تعدادند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ پرسیدم که تعداد انبیا علیهم السلام چند تن است؟ فرمودند: «صدوبیست‌وچهارهزار تن، که رسولان از میانشان سیصدوپانزده تن ــ جمعی انبوه و بزرگ ــ هستند». فرق در میان «رسول» و «نبی» این است که: رسول صاحب شریعت یا کتابی است و نبی: پیرو کتاب و شریعت رسول قبل از خود، یا همزمان با خود می‌باشد.

﴿**و هیچ فرستاده‌ای را نرسد که جز به‌اذن الهی معجزه‌ای بیاورد**﴾ پس هیچ پیامبری نمی‌تواند از نزد خود معجزه‌ای بیاورد. مراد از «آیه» معجزه‌ای است که دالّ بر نبوّت پیامبر باشد ﴿**پس چون فرمان خدا برسد**﴾ یعنی: چون وقت معیّن برای عذاب تکذیب پیشه‌گان ــ در دنیا یا در آخرت ــ فرارسد ﴿**به حق**﴾ میانشان ﴿**داوری می‌شود**﴾ و خداوند جل جلاله با فیصلهٔ برحقّ خویش، بندگان محقّ و شایستهٔ خویش را نجات می‌دهد ﴿**و آنجاست**﴾ یعنی: در آن وقت است ﴿**که مبطلان**﴾ یعنی: کسانی که از باطل پیروی کرده و به آن عمل می‌کنند ﴿**زیان می‌کنند**﴾ پس ای محمّد ﷺ! بر توست که با اقتدا به انبیای پیش از خود، صبر و شکیبایی پیشه کنی. و آن‌گاه که فرمان خدای عزّوجلّ به فیصله کردن میان تو و قومت دررسد، قطعاً میان شما به حق و راستی فیصله می‌کند و تو در آن زمان قطعاً نصرت داده می‌شوی و باطل‌اندیشان و باطل‌گرایان از اشراف قریش ــ یعنی کسانی که تو را از دعوتت بازمی‌دارند ــ قطعاً زیانکار می‌شوند.

ٱللَّهُ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَنْعَٰمَ لِتَرْكَبُواْ مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۷۹﴾

﴿خدا همان کسی است که چهارپایان را برای شما پدید آورد﴾ یعنی: آنها را به‌خاطر شما آفرید. مراد از این چهارپایان، جفتهای هشتگانه از شتر و گاو و گوسفند و بز هستند که ذکر آنها در سورهٔ «انعام/ ۱۴۳» گذشت ﴿تا از برخی از آنها سواری گیرید و از برخی از آنها بخورید﴾ یعنی: تا بر برخی از آنها سوار شوید و برخی از آنها را بخورید.

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿۸۰﴾

﴿و در آنها برای شما منافعی﴾ دیگر ﴿است﴾ غیراز سوارشدن و خوردن؛ مانند بهره‌برداری از موی، کرک، پشم، شیر، کره، روغن، پنیر و جز این از منافع دیگر ﴿و تا سوار بر آنها به مقصودی که در دلهایتان است، برسید﴾ یعنی: تا آنها شما را با بارهای سنگینتان از سرزمینی به سرزمین دیگر حمل کنند و بنابراین، شما بتوانید به وسیلهٔ آنها نیازهایتان را به‌آسانی و سهولت در سرزمین‌ها و کشورهای دوردست برآورید ﴿و بر آنها و بر کشتی حمل می‌شوید﴾ یعنی: بر شتر در بیابان و بر کشتی در دریا منتقل می‌شوید. و گفته اند: «شتر، سفینهٔ صحراست».

وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنكِرُونَ ﴿۸۱﴾

﴿و﴾ حق تعالی ﴿آیات خویش را﴾ یعنی: نشانه‌ها و دلالتهای خود در آفاق و انفس را که دالّ بر کمال قدرت و وحدانیّت وی است ﴿به شما می‌نمایاند پس کدام یک از آیات خدا را انکار می‌کنید؟﴾ زیرا این نشانه‌ها و دلایل، در وضوح و روشنی خود و در عدم وجود هیچ‌گونه خفا و ابهامی در آنها، در جایگاهی قرار دارند که

هیچ صاحب بصیرت روشنی، آنها را انکار نمی‌کند؛ چنانچه از اهل انصاف باشد.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۸۲﴾

﴿**آیا در زمین سیر نکرده‌اند**﴾ این گروه کافر معاند ستیزه‌جو ﴿**تا ببینند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند**﴾ از امّتهایی که خدای عزّوجلّ را نافرمانی کرده و پیامبران خویش علیهم‌السلام را تکذیب کردند؛ ﴿**چگونه بوده است؟**﴾ زیرا آثار برجای‌ماندهٔ موجود در دیار و سرزمین هایشان، بر عذابی که به آنان نازل شده و بر فرجام بدی که بدان پیوسته‌اند، دلالت می‌کند و این آثار برجای مانده، با زبان بی‌زبانی در این باره حرفهای بسیاری برای گفتن دارند ﴿**آنها از حیث شمار بیشتر و پرتوان‌تر از آنان بوده‌اند**﴾ یعنی: آن پیشینیان، از مشرکان مکّه در شمار خود بیشتر، در اجسام و پیکرهای خود نیرومندتر و در اموال خود بیشتر و فراتر بوده‌اند ﴿**و از حیث آثار در روی زمین استوارتر بودند**﴾ یعنی: آنها با بناها، کارگاهها و کشتزارهایی که دلیل وجود نیرومند مدنی آنها بوده است، از این مشرکان قوی‌تر و مشهورتر بوده‌اند ﴿**ولی آنچه به دست می‌آوردند، به حالشان سودی نبخشید**﴾ یعنی: آن‌گاه که عذاب الهی در رسید، آن همه شکوه و ابهت ظاهری، هیچ به کارشان نیامد.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِندَهُم مِّنَ الْعِلْمِ وَ

حَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٨٣﴾

﴿و چون پیامبرانشان برایشان بیّنات﴾ یعنی: حجّتهای آشکار و معجزات روشن **﴿را آوردند، به چیزی از علم که نزدشان بود خرسند شدند﴾** یعنی: به آنچه که در نزدشان از علم و دانش ادّعایی و پنداری بود، اظهار مسرّت و شادمانی کردند در حالی‌که این دستاویزهایشان در حقیقت، چیزی جز شبهه‌های باطل و ادّعاهای بی‌اساس و پوچ نبود. به‌قولی مراد این است: به آنچه که نزدشان از علم احوال دنیا ـ نه احوال دین ـ است، شادمان شدند. چنان‌که خداوند ﷻ می‌فرماید: (يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيا ۞ آنها فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می‌دانند) [روم/۷]. **﴿و آنچه به آن استهزا می‌کردند، آنان را فروگرفت﴾** یعنی: جزای استهزایشان به آنان احاطه کرد و آنان را فروگرفت.

اشاره به این‌که علم دنیوی، عاملی از عوامل غرور بازدارنده از پیروی حقّ است، معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم می‌باشد که ابعاد و اعماق آن، در عصر ما بهتر و بیشتر شناخته شده است زیرا هم‌اکنون غرور علمی بشر به اوج خود رسیده به طوری‌که دانشمندان علوم تجربی ـ جز اندکی از کسانی که اهل انصاف هستند ـ علوم دینی را سبک و بی‌اهمّیّت می‌انگارند.

فَلَمَّا رَأَوْاْ بَأْسَنَا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَحْدَهُۥ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِۦ مُشْرِكِينَ ﴿٨٤﴾

﴿پس چون عذاب مارا دیدند﴾ یعنی: چون عذاب فرودآمدهٔ ما را بر سر خود مشاهده کردند **﴿گفتند: تنها به خدا ایمان آوردیم و اینک بدانچه با او شریک می‌گردانیدیم﴾** از بتانی که می‌پرستیدیم **﴿کافریم﴾**.

فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَـٰنُهُمْ لَمَّا رَأَوْا۟ بَأْسَنَا ۖ سُنَّتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى قَدْ خَلَتْ فِى عِبَادِهِۦ ۖ وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلْكَـٰفِرُونَ ﴿۸۵﴾

﴿**ولی هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر چنان نبود که ایمانشان برای آنها سودی داشته باشد**﴾ زیرا ایمان آوردن به هنگام مشاهدهٔ عذاب، به صاحب خود سودی نمی‌رساند و فقط این ایمان اختیاری است که به انسان سود می‌رساند، نه ایمان اجباری و اضطراری لذا در هنگام مشاهدهٔ عذاب، دیگر برای تکلیف مجالی باقی نمی‌ماند، چه در این هنگام، همگان حق را باور کرده و به حقیقت ایمان می‌آورند. همچنین ایمان‌آوردن در آخرت برای کسانی که در دنیا ایمان نیاورده بودند ولی در هنگام برپایی قیامت ایمان می‌آورند، هیچ سودی نمی‌رساند ﴿**این سنّت الهی است که میان بندگانش گذشته است**﴾ یعنی: خدای سبحان این سنّت را در میان همهٔ امّتها گذرانده و جاری کرده است که: ایمان‌آوردن در هنگام مشاهدهٔ عذاب به حالشان سودی ندارد ﴿**و آنجاست**﴾ یعنی: در هنگام دیدن و معاینهٔ عذاب خدا ﷻ است ﴿**که کافران زیانکار شدند**﴾ البتّه کافر در هر وقت و هر زمانی زیانکار است ولی هنگامی این زیانکاری برایشان مسلّم می‌شود که عذاب الهی را ببینند. البتّه ــ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است ــ توبهٔ بنده تا هنگامی پذیرفته می‌شود که روح به گلوگاه وی نرسیده و او در حال غرغرهٔ مرگ نباشد و چون در تلاطم جان‌کندن افتاد و ملک‌الموت را مشاهده کرد، در آن هنگام، دیگر توبه‌ای از وی پذیرفته نیست.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِیمِ

سورهٔ فصّلت

مکّی است و دارای پنجاه‌وچهار آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به‌سبب این‌که با فرمودهٔ حق تعالی: (کِتَابٌ فُصِّلَتْ آیَاتُهُ) افتتاح شده است، سورهٔ «فصّلت» نامیدند. خداوند ﷻ در این سوره ـ به مصداق معنی آن ـ آیات خود را به تفصیل بیان کرده و ادلّه و برهانهای آشکاری را بر وجود، قدرت و وحدانیّت خویش اقامه کرده است. نام دیگر این سوره، «حمٓ السّجده» است زیرا رسول خدا ﷺ آن را از ابتدایش بر زعمای قریش خواندند و چون به موضع سجده رسیدند، سجده کردند. این سوره، بعد از سورهٔ «غافر» نازل شد.

ابن‌کثیر در بارهٔ فضیلت این سوره از اصحاب ﭫ نقل می‌کند که فرمودند: قریش روزی گردهم آمدند و به یک‌دیگر گفتند: «بنگرید که چه کسی از شما به سحر، شعر و فالبینی داناتر است پس او را نزد این مردی بفرستید که جمع ما را متفرّق و کار ما را پراکنده و پریشان ساخته و دین ما را موزد نکوهش قرار می‌دهد؛ تا با وی سخن بگوید سپس بنگریم که او چه پاسخی به وی می‌دهد! گفتند: ما کسی جز «عتبه‌بن‌ربیعه» را که به این امور آگاهی تامّی داشته باشد، نمی‌شناسیم. پس روی

به او کردند و گفتند : ای ابوالولید ! این کار، کار توست . پس عتبه بنا به مشورت آنان نزد رسول خدا ﷺ رفت و به ایشان گفت : ای محمّد ﷺ ! تو بهتر هستی یا عبدالله پدرت ؟ رسول خدا ﷺ سکوت کردند و پاسخی ندادند . باز گفت : تو بهتر هستی یا عبدالمطّلب ؟ باز هم رسول خدا ﷺ سکوت کردند . بار دیگر گفت : تو بهتر هستی یا عبدالمطّلب ؟ باز هم رسول خدا ﷺ سکوت کردند . گفت : اگر می‌پنداری که این گروهی که نام بردم ، از تو بهترند پس اینان همین خدایانی را که تو به‌باد حمله‌شان گرفته‌ای ، پرستیده‌اند و اگر می‌پنداری که تو بهتر از آنان هستی پس سخن بگو تا سخنت را بشنویم زیرا سوگند به خدا که ما هرگز انسان رانده‌شده‌ای را شوم‌تر و نامیمون‌تر از تو بر قومت ندیده‌ایم ! تو جمع ما را پراکنده و کار ما را آشفته و پریشان ساخته‌ای ، دینمان را به‌باد حمله و سرزنش گرفته و ما را در میان اعراب رسوا ساخته‌ای ؛ تا بدانجا که این خبر در میانشان شیوع یافته که : در میان قریش جادوگری است ! و در میان قریش کاهنی است ! به خدا سوگند که ما فریادی مانند فریاد زن باردار درحال درد زایمان را انتظار می‌کشیم که (براثر دعوتت) برخی از ما به‌سوی برخی دیگر با شمشیرها حمله بَریم تا همه پاک نابود شویم ! هان ای مرد ! اگر هدفت از این دعوت نیازمندیت به مال و سرمایه است ، برایت مالی بسیار گرد می‌آوریم تا سرمایه‌دارترین مرد قریش باشی و اگر شهوت بر تو غلبه کرده ، اینک هریک از زنان قریش را که می‌خواهی انتخاب کن پس ما به تو ده زن زیباروی می‌دهیم . و اگر هدفت سیادت و سروری است ، تو را سرور و سالار خویش می‌گردانیم . و اگر هدفت از این دعوت پادشاهی است ، تو را بر خود پادشاه می‌گردانیم ... !

چون عتبه از سخن‌گفتن فارغ شد ــ و رسول خدا ﷺ از او شنیدند ــ فرمودند : « آیا سخنت تمام شد ؟ » گفت : آری ! فرمودند : پس اینک از من بشنو . گفت : می‌شنوم ! پس خواندند : (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْم . حٰم . تَنْزِيْلٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْم ...) تا به این آیه رسیدند : (فَاِنْ اَعْرَضُوْا فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ صٰاعِقَةً مِثْلَ صٰاعِقَةِ عٰادٍ وَ ثَمُوْد ...) .

در این هنگام عتبه که سخت تحت تأثیر این آیات قرار گرفته بود، از بیم آن‌که عذاب نازل شود، دست بر دهان رسول‌اکرم ﷺ گذاشت و ایشان را به حقّ پیوند رَحِم سوگند داد و التماس کرد که بس کنند و جلوتر نروند. آن‌گاه یکراست از نزد ایشان به خانه‌اش رفت و نزد قریش بازنگشت و خود را از آنان کنار کشید. پس ابوجهل گفت: ای گروه قریش! به خدا جز این فکر نمی‌کنم که عتبه به محمّد گرایش یافته و غذای وی او را خوش آمده است! و این نیست جز به‌سبب نیازی که در وی پدید آمده است! پس بیایید که نزد وی برویم. چون نزد وی رفتند ابوجهل به وی گفت: تو را چیز دیگری از حضور در نزد ما بازنداشت جز این‌که به محمّد گرایش یافته‌ای و غذای وی تو را خوش آمده است...! عتبه گفت: نه! به خدا سوگند که شما می‌دانید؛ من از سرمایه‌دارترین‌های قریش هستم ولی حقیقت این است که وقتی نزد وی رفتم و داستان را بر وی بازگفتم، مرا با کلامی پاسخ گفت که ــ به خدا سوگند ــ نه آن کلام شعر است، نه فال و نه سحر. او سوره‌ای از قرآن را تا آیهٔ عذاب برایم خواند پس دهان وی را گرفتم و او را به حقّ پیوند رحِم و خویشاوندی‌ای که با ما دارد، سوگند دادم که بس کند و دست نگه‌دارد زیرا شما می‌دانید که محمّد چون چیزی گفت، دروغ نگفته است و من ترسیدم که بر شما عذاب نازل شود. اکنون نظرم این است که این مرد را به حال خودش واگذارید و از او کناره بگیرید زیرا به خدا سوگند؛ کلامی را که من از وی شنیدم، صدایی دارد و سخنش راه به جایی می‌برد. پس اگر اعراب بر او غلبه کنند، شما به وسیلهٔ دیگران از وی فارغ بال می‌شوید و اگر او بر اعراب غالب شود آن‌گاه ملك و عزّت وی، ملك و عزّت شماست و شما به‌وسیلهٔ وی خوشبخت‌ترین مردم می‌گردید!

گفتند: ای ابوالولید! به خدا سوگند که او تو را با زبانش سحر کرده است. او در

پاسخ گفت: این رأی من است، شما دانید و کارتان که با او چه می‌کنید[1].

حمٓ ﴿١﴾

تَنزِيلٌ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ﴿٢﴾

چنین خوانده می‌شود: ﴿حَاء، م﴾ که از حروف مقطّعه است. ﴿**این فروفرستاده‌ای از جانب خدای رحمان رحیم است**﴾ یعنی: این قرآن، کتابی است فروفرستاده از جانب خدای تبارک‌وتعالی که بخشایشگر و مهربان است.

كِتَٰبٌ فُصِّلَتۡ ءَايَٰتُهُۥ قُرۡءَانًا عَرَبِيًّا لِّقَوۡمٍ يَعۡلَمُونَ ﴿٣﴾

﴿**کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده**﴾ مراد این است که آیات قرآن به شیوایی بیان شده، احکام حلال آن از حرام آن و طاعت آن از معصیت آن به وضوح از یک‌دیگر جداساخته شده و معانی آن به چنان روشنی و استواری‌ای تبیین شده است که به‌آسانی و سهولت قابل فهم می‌باشد ﴿**قرآنی است به زبان عربی**﴾ تا برایشان حجّت، نعمت و پند آموزی باشد. بیان عربی بودن قرآن، منّت‌گذاری بر اعراب و دیگران است زیرا عربی‌بودن قرآن، گویای سهولت قرائت و سادگی فهم آن می‌باشد، از آن روی که زبان عربی، زبانی فصیح و شیواست ﴿**برای مردمی که می‌دانند**﴾ و یقین دارند به این‌که قرآن از نزد الله ﷻ فرستاده شده امّا کسانی که به این امر یقین ندارند، قرآن کریم برایشان نعمتی نه بلکه مایهٔ سردرگمی آنهاست.

۱ـ به‌نقل از ابن‌کثیر، با تلخیص از دو روایت جابربن عبدالله و محمّدبن‌کعب قرظی رضی‌الله‌عنهما.

بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٤﴾

﴿مژده‌آور است﴾ قرآن برای اولیای خدا ﷻ ﴿و هشداردهنده﴾ است برای دشمنان وی؛ و این‌دو وصف، از اوصاف قرآن می‌باشد ﴿و بیشتر آنان رویگردان شدند﴾ یعنی: بیشتر کفّار، از گرفتن هشدارهایی که قرآن مشتمل بر آنهاست، روی‌گردانیدند ﴿در نتیجه نمی‌شنوند﴾ به شنیدن تأمّل و طاعت و پذیرش، یعنی به چنان شنیدنی که از آن بهره‌ای ببرند، بدان جهت که از آن روی‌گردانند.

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِن بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ ﴿٥﴾

﴿و گفتند﴾ کافران: ﴿دلهای ما از آنچه ما را به آن می‌خوانی﴾ از توحید و تقوی و ایمان ﴿در پرده‌هایی است﴾ یعنی: در پوشش‌هایی است پس آنچه را که تو می‌گویی، دلهای ما فهم نمی‌کند و سخنت به آنها نمی‌رسد. کِنَانْ: جعبه یا خریطهٔ تیر است. مراد این است که دلهای ما در درون پرده‌های ضخیمی قرار دارد ﴿و در گوشهایمان سنگینی‌ای است﴾ یعنی: کری و ناشنوایی‌ای است ﴿و میان ما و تو حجابی است﴾ یعنی: پرده‌ای است که ما را از رؤیت تو باز می‌دارد، یا صدای تو را از ما می‌پوشاند لذا آنچه را که تو می‌گویی، نمی‌دانیم.

اینها تمثیل هایی است از سوی آنان برای دوری دلهایشان از دریافت حق، بیزاری گوشهایشان از شنیدن آن و ممتنع‌بودن ایجاد هرگونه پیوند و ارتباط میان آنان و میان رسول خدا ﷺ ﴿پس تو کار خود را بکن، ما هم کار خود را می‌کنیم﴾ یعنی: تو بر دین خویش عمل کن که ما نیز بر دین خودمان عمل می‌کنیم. به‌قولی مراد این است: تو برای آخرتت عمل کن و ما برای دنیایمان عمل می‌کنیم.

قُلْ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ فَٱسْتَقِيمُوٓاْ إِلَيْهِ وَٱسْتَغْفِرُوهُ ۗ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّدﷺ در ردّ این موضع کافران ﴿**جز این نیست که من بشری مانند شما هستم، با این تفاوت که به‌سوی من وحی می‌شود که: خدای شما خدای یگانه‌ای است**﴾ یعنی: جز این نیست که من نیز بشری همانند یک تن از خودِ شما هستم و از جنسی مغایر با جنس شما نیستم، نه فرشته هستم، نه جنّ و نه از جنس دیگری جز جنس بشر تادلهایتان از من در پرده و پوششی باشد. از سوی دیگر، من شما را به‌سوی چیزی که با عقل مخالف باشد دعوت نکرده‌ام بلکه شما را به‌سوی توحید و یکتاپرستی فراخوانده‌ام. تنها فرقی که میان من و شما هست در این است که به من وحی فرستاده می‌شود نه به شما لذا من با وحی الهی پیامبر شده‌ام و پیروی من بر شما واجب گردیده است ﴿**پس مستقیماً به‌سوی او بشتابید**﴾ با طاعت و عبادت خالصانه و بی‌شائبه و از راه وی میل و انحراف نکنید ﴿**و از او آمرزش بخواهید**﴾ به‌خاطر گناهانی که از شما سر زده است ﴿**و ویل بر مشرکان**﴾ از فرط جهالت و استخفافشان به خدای سبحان. وَیْل: کلمهٔ عذاب و تهدید است. یعنی: هلاکت و نابودی بر آنان باد!

ٱلَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلْءَاخِرَةِ هُمْ كَٰفِرُونَ ﴿٧﴾

﴿**همان کسانی که زکات نمی‌پردازند**﴾ یعنی: به وجوب زکات ایمان ندارند و آن را از فقرا بازداشته و در راه حق انفاق نمی‌کنند ﴿**و آنان که به آخرت کافرند**﴾ و منکر آن می‌باشند. نسفی می‌گوید: «خداوند متعال ندادن زکات از سوی آنهارا به انکار آخرت پیوست کرد زیرا دوست داشته‌ترین چیز در پیش انسان مال اوست و

سخن معروفی است که مال، به جان راه دارد پس اگر شخص مالش را در راه خدا ﷻ داد، این دلیلی است نیرومند بر صلاح و استقامت وی».

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٨﴾

﴿بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، ایشان را پاداشی غیر مقطوع است﴾ یعنی: پاداشی ناکاسته و قطع نشدنی است. یا معنای «غَيْرَ مَقْطُوعٍ» این است: به‌خاطر دادن آن پاداش، بر ایشان منّت گذاشته نمی‌شود زیرا منّت‌گذاشتن دربرابر فضل و بخشش است ولی دادن پاداش در ازای عمل، یک حقّ است و دادن حق منّتی به‌همراه ندارد. امّا ابن کثیر می‌گوید: «بعضی از ائمّه این گونه تفسیر را ردّ کرده‌اند زیرا خداوند ﷻ بر اهل بهشت منّتی آشکار دارد، چنان که خود ایشان در بهشت می‌گویند: (فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ ۞ پس خدا بر ما منّت نهاد و ما را از عذاب سموم نگاه داشت) [طور / ۵۲].

۞ قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِٱلَّذِي خَلَقَ ٱلْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادًا ۚ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٩﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ به کفّار ﴿آیا این شمایید که واقعاً به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید﴾ به‌قولی: این دو روز، عبارت از روزهای یکشنبه و دوشنبه بود. هرچند این روایت و روایات امثال آن در بارهٔ تعیین روزهای خلقت، از منابع اهل کتاب است. البتّه این آفرینش تدریجی، برای آموزش تأنّی و مدارا به بندگان بود، وگرنه حق تعالی قادر است تا هرچیزی را که اراده کند، در یک لحظه بیافریند. به‌قولی‌دیگر: مراد این است که خداوند متعال زمین را در مدّتی به‌مقدار

دو روز آفرید، یا آن را در دو نوبت و در دو مرحله آفرید زیرا روز حقیقی فقط بعد از وجود زمین و آسمان قابل تصوّر می‌باشد و قبل از آن قابل تصوّر نیست.

نظر علوم جدید نیز دربارهٔ آفرینش دونوبتی زمین این است که: حق تعالی در نوبت اوّل، زمین را بعد از آن‌که کرهٔ گازی‌ای بود، جامد گردانید و در نوبت دوم آن را به طبقات مختلف ـ همراه با ذخایر آبی و معدنی آن ـ تقسیم کرد.

﴿و﴾ با این وجود ﴿برای او همتایانی قرار می‌دهید﴾ یعنی: برای او اضدادی قرار می‌دهید که نزد شما در قدر و منزلت خود با وی مساوی هستند! ﴿این﴾ ذات موصوف به آنچه ذکر شد، همانا ﴿پروردگار عالمیان است﴾ پس جز او کسی شایستهٔ ربوبیّت نیست. عالمین: جمع عالم است که شامل همهٔ ماسوی‌الله می‌باشد و به‌خاطر اختلاف انواعی که دارد، یا به سبب تغلیب عقلا بر غیر آنان، به صیغهٔ جمع آمده است. آری! آنچه که شما مشرکان آنها را شریک و همتای خدای عزّوجلّ قرار می‌دهید، نیز از جملهٔ عالمیانند پس چگونه برخی از مخلوقات وی را در امر پرستش، شرکای وی می‌گردانید؟.

ظاهر این آیه دلالت بر این دارد که زمین قبل از آسمان آفریده شده است امّا فرمودهٔ خداوند ﷻ در آیات (۳۰ ـ ۲۷) سورهٔ «نازعات» مشعر بر آن است که آسمان قبل از زمین آفریده شده است: (أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا، رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا، وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا، وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا ۞ آیا شما استوار آفریده‌ترید یا آسمان؛ که آن را برافراشت، سقف آن را بلند برکشید و آن را استوار کرد، شب آن را تاریک کرد و روز آن را برآورد و بعد از آن زمین را گستراند؟).

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما چنین پاسخ می‌دهد که: «دُحُوّ ۞ گستراندن» غیراز آفریدن است. یعنی خداوند ﷻ اوّلاً زمین و سپس آسمانها را آفرید آن‌گاه زمین را هموار کرد و گستراند. ابن‌کثیر به تأیید این قول ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «آفرینش زمین به نصّ آیهٔ [بقره/۲۹] قبل از آفرینش آسمان بوده است».

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ مِن فَوۡقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقۡوَٰتَهَا فِيٓ أَرۡبَعَةِ أَيَّامٖ سَوَآءٗ لِّلسَّآئِلِينَ ﴿١٠﴾

﴿**و در زمین کوههای استوار**﴾ یعنی: راسخ، ثابت و ریشه‌دار ﴿**از بالای آن**﴾ یعنی: برآمده و مرتفع بر روی زمین ﴿**آفرید**﴾ زیرا کوهها از اجزای زمین‌اند. ﴿**و درآن برکت نهاد**﴾ یعنی: زمین را ـ با منافعی که برای بندگان در آن آفرید ـ پربرکت و دارای خیر بسیار گردانید ﴿**و در آن اقوات آن را مقدّر کرد**﴾ یعنی: ارزاق و زادوبرگهای اهالی زمین و آنچه را که برای گذران معیشت آنها صلاحیّت دارد ـ از درختان و رستنی‌ها و منافع ـ تماماً به‌اندازه و با مقادیری معیّن و تقسیم شده، در آن قرار داد. باز در هر سرزمین چیزهایی آفرید که در سرزمینهای دیگر وجود ندارد، یا وجود آنها در آن سرزمین‌ها نادر است؛ تا بشر با تجارت و سفر از سرزمینی به سرزمینی دیگر، زادوبرگ و وسایل زندگی خویش را با تعاون همدیگر فراهم کنند. و آماده کردن این زادوبرگ و ارزاق زمین؛ ﴿**در چهار روز**﴾ بود. یعنی در دوروز دیگر به علاوهٔ دو روز قبلی بود که مجموعاً چهار روز می‌شود. پس آفرینش زمین و قراردادن ارزاق آن، جمعاً در چهار روز انجام گرفت. نقل است که این دو روز اخیر، روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه بود. ﴿**برای سؤال‌کنندگان بیان واضح ارائه شد**﴾ یعنی: جمع کلّ روزهای آفرینش و آماده‌سازی زمین برای زندگی، چهار روز تمام بی‌کم و زیاد است. گویی گفته شد: این بیان محدّد و روشن، پاسخ کسانی است که سؤال می‌کنند: زمین و آنچه در آن است، در چه مدّتی آفریده شده است؟.

ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا

طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهًا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ﴿١١﴾

﴿سپس به آسمان پرداخت﴾ یعنی: سپس حق تعالی به‌قصدی استوار، به‌سوی آسمان قصد کرد. «اِسْتَوٰی» از این قول اعراب است: «اِسْتَوٰی اِلٰی مَکَانِ کَذا ﴿﴾ آهنگ فلان جا را کرد» آن‌گاه که شخص به‌سوی مکانی چنان متوجّه شود که بجز آن، به کاری دیگر التفاتی نکند ﴿درحالی‌که آسمان دخانی بود﴾ دُخان: دودی است که از شعلهٔ آتش بلند می‌شود. یعنی: آسمان مادّهٔ گاز تاریکی شبیه دود بود که امروزه دانشمندان آن را «سدیم» نامیده و جهان را در این مرحله از تطوّر آفرینش آن، اصطلاحاً «جهان سدیم» می‌گویند. پس این آیه، تجلّی‌بخش یکی از معجزات علمی قرآن کریم است.

﴿سپس به آسمان و زمین فرمود: خواه یا ناخواه رام شوید﴾ یعنی: فرمانم را خواه‌ناخواه اجابت گویید. مفسّران گفته‌اند: به آسمان گفته شد: ای آسمان! خورشید و ماه و ستارگانت را درخشان کن. و به زمین گفته شد: ای زمین! جویباران و رودبارانت را برشکاف و میوه‌ها و رستنی‌هایت را بیرون آور. ﴿آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم﴾ یعنی: هردویمان با کمال رضا و اطاعت، در برابر فرمانت منقاد و تسلیم هستیم. چنین بود که خدای عزّوجلّ در آنها نیروی سخن‌گفتن آفرید و همان‌گونه که خدای عزّوجلّ خواسته بود، سخن گفتند. به‌قولی‌دیگر: مراد سخن‌گفتن حقیقی آنها نیست بلکه این تمثیلی برای اطاعت و انقیاد آسمان و زمین و تأثیر قدرت ذات ربوبیّت در آنهاست پس این از باب مجاز می‌باشد لذا مراد زبان حال است، نه زبان قال.

فَقَضَىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَاتٖ فِي يَوۡمَيۡنِ وَأَوۡحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمۡرَهَاۚ وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفۡظٗاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ

ٱلۡعَلِيمِ ﴿١٢﴾

﴿پس آنها را به صورت هفت آسمان ساخت﴾ یعنی: خداوند ﷻ زمین و آسمان را آفرید و آنها را محکم و استوار ساخت و از کار آنها فارغ شد ﴿در دو روز﴾ دیگر. پس آفرینش زمین و آسمانها، جمعاً در شش روز انجام یافت. مجاهد می‌گوید: «و هر روز از این شش روز، همانند هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید». ﴿و در هر آسمانی امر آن را وحی کرد﴾ یعنی: در هر آسمان، نظامی قرار داد که امور آن آسمان برمبنای آن نظام به سامان می‌آید. قتاده می‌گوید: «یعنی در هر آسمانی، خورشید، ماه، ستارگان، کهکشانها، افلاک، فرشتگان، دریاها، برف‌ها و ... همه چیز آن را آفرید. بعد از این پرداختن به کار آسمانها بود که زمین را نیز ـ که قبل از آسمانها آفریده بود ـ گسترانید و آن را درهم پیچانید [یعنی آن را به هیأت کروی قرار داد] پس زمین در آفرینش خود بر آسمانها متقدَم امّا در گسترانیدن و به هیأت کروی قرارداده شدن، از آسمانها متأخّر است. والله اعلم». ﴿و آسمان دنیا را به چراغها بیاراستیم﴾ یعنی: به ستارگانی درخشان و نورانی و روشنگر که مانند چراغ می‌درخشند ﴿و حفظی﴾ یعنی: چراغها را در آسمان به عنوان زینت و نگهبانی آفریدیم. مراد؛ نگهبانی آسمان دنیا به‌وسیلهٔ ستارگان از نفوذ شیاطینی است که استراق سمع می‌کنند ﴿این است تقدیر خداوند عزیز علیم﴾ یعنی: این نظام بدیع و این آفرینش شگرف و شگفت، همانا از ترتیب، تقدیر و تدبیر خداوندی است که بر آفرینش هرچیزی قادر است، ذاتی که همه‌چیز را می‌داند.

فَإِنۡ أَعۡرَضُواْ فَقُلۡ أَنذَرۡتُكُمۡ صَٰعِقَةٗ مِّثۡلَ صَٰعِقَةِ عَادٖ وَثَمُودَ ﴿١٣﴾

﴿پس اگر﴾ بعد از این بیان روشن ﴿روی برتافتند﴾ کفّار مکّه از تدبیر و تفکّر در این مخلوقات و در این آیات تکوینی. یا از پیروی این آیات تنزیلی و ایمان به آن ﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به آنان ﴿شما را از صاعقه‌ای چون صاعقهٔ عاد و ثمود هشدار دادم﴾ مراد از صاعقه: عذابی است که مانند صاعقه دردم کشنده است، گویی صاعقه‌ای است. صاعقه در اصل: بانگ مرگبار یا قطعه‌ای از آتش مذاب است که همراه با رعدی شدید از آسمان فرود می‌آید.

در بیان واقعهٔ گفت‌وگوی عتبه‌بن‌ربیعه با رسول خدا ﷺ در مقدّمهٔ سوره، خواندیم که: رسول خدا ﷺ چون به این آیه رسیدند، عتبه دست بر دهان ایشان نهاد و التماس کرد که جلوتر نروند تا مبادا بر مشرکان عذاب نازل شود.

إِذْ جَآءَتْهُمُ ٱلرُّسُلُ مِنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّا ٱللَّهَ ۖ قَالُوا۟ لَوْ شَآءَ رَبُّنَا لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةً فَإِنَّا بِمَآ أُرْسِلْتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿١٤﴾

﴿چون پیامبرانشان از پیش رو و از پشت سر بر آنان آمدند﴾ یعنی: چون پیامبران علیهم‌السلام از هر جانب و جهتی و با به کار گرفتن هرگونه امکان و توانی نزد آنها آمدند امّا جز رویگردانی چیز دیگری از آنها ندیدند. یا معنی این است: پیامبران متقدّم و متأخّر به سویشان آمدند، که پیامبران متأخّر را آنها خود دیدند امّا پیام پیامبران پیشین نیز به آنان رسیده بود پس گویی پیامبران پیشین و پسین همگی به‌سویشان آمده و آنها را با این سخن موردخطاب قرار دادند: ﴿که جز خدا را نپرستید﴾ و فقط او را به یگانگی بپرستید ﴿گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست، قطعاً فرشتگانی فرومی‌فرستاد﴾ به‌سوی ما و بشری از جنس ما را به‌سوی ما به رسالت بر

نمی‌انگیخت ﴿پس ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافریم﴾ یعنی: چون شما پیامبران، بشر هستید و فرشته نیستید لذا ما به شما و آنچه که با خود به‌همراه آورده‌اید، ایمان نمی‌آوریم. یعنی: ما کافر و منکر این امر هستیم که خداوند ﷻ شما را به‌سوی ما فرستاده باشد.

آری! پاسخ این امّتها به هود و صالح و سایر پیامبرانی که آنها را به‌سوی ایمان دعوت کردند، این بود.

فَأَمَّا عَادٌ فَٱسْتَكْبَرُواْ فِى ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَقَالُواْ مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِى خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿۱۵﴾

﴿امّا قوم عاد، به ناحق در زمین تکبّر کردند﴾ از ایمان به خدای عزّوجلّ و تصدیق پیامبرانش و بر کسانی که در زمین‌اند برتری طلبیدند، بی‌آن‌که مستحقّ این برتری باشند ﴿وگفتند: از ما نیرومندتر کیست؟﴾ یعنی: چه کسی از ما پرتوان‌تر و نیرومندتر است؟ زیرا آنان قامت‌های بلند و تن‌های قوی و استواری داشتند به طوری‌که یکی از آنان صخره‌سنگی بزرگ را از کوه با دستش می‌کَند و سپس آن را در هرجایی که می‌خواست، می‌گذاشت از این روی، وقتی که هود آنان را به عذاب تهدید کرد، به پیکرهای تنومند خود مغرور و فریفته شدند. البتّه منظورشان از این سخن این بود: ما بر دفع عذابی که بر ما فرود می‌آید، قادر و توانائیم. ﴿آیا ندیده‌اند﴾ یعنی: آیا به علمی یقینی که در حکم دیدن عینی است، ندانسته‌اند ﴿که خدایی که آنان را آفریده از آنها پرتوان‌تر است؟﴾ پس او تواناست بر این‌که از انواع عذاب خویش هر چه بخواهد، فقط با گفتن کلمهٔ: «کُنْ ۞ موجود شو» بر آنان

فرود آورد؟ لذا قدرت بندگان متناهی و محدود و قدرت خداوند ﷻ بی‌نهایت و غیرمحدود است. بنابراین، مراد از این فرمودهٔ خداوند ﷻ: (او از آنان پرتوان‌تر است)، بیان نسبت تفضیلی نیست، چراکه قدرت او با قدرت بشر قابل‌مقایسه نمی‌باشد بلکه این سخن از باب این سخن ماست که می‌گوییم: «اَللّٰهُ اَکْبَرُ ۞ خدا بزرگتر است». بی‌آن‌که نسبت تفضیلی و مقایسه‌ای را مدّنظر داشته باشیم. **﴿و در نتیجه آیات ما را انکار می‌کردند﴾** یعنی: معجزات پیامبران ﷩ را انکار می‌کردند، با آن‌که می‌دانستند که این معجزات حقّ است.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِيٓ أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ لِّنُذِيقَهُمْ عَذَابَ ٱلْخِزْيِ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ وَلَعَذَابُ ٱلْأٓخِرَةِ أَخْزَىٰ ۖ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾

﴿پس بر آنان باد صرصر فرستادیم﴾ صَرْصَرْ: تندبادی توفنده است که صدای سخت و هولناکی دارد. به‌قولی: صَرْصَرْ: باد بسیار سردی است که کشتزارها و درختان را می‌سوزاند چنان‌که آتش آنها را می‌سوزاند **﴿در روزهای شوم﴾** یعنی: این باد صرصر را در روزهای نحس و ناخجسته که عبارت از هفت شب و هشت روز نهایت نحس بود، بر آنها فرستادیم چنان‌که خدای عزّوجلّ در ابتدای سورهٔ: «اَلْحَاقَّه» بیان کرده است. **﴿تا در زندگی دنیا عذاب خزی را به آنان بچشانیم﴾** خِزْی: رسوایی و ذلّت و خواری است. سبب این عذاب رسواگر، همان استکبارشان بود **﴿و قطعاً عذاب آخرت رسواکننده‌تر است﴾** یعنی: در خوارسازی و اهانت خود شدیدتر است **﴿و آنان یاری داده نمی‌شوند﴾** و هیچ بازدارنده‌ای این عذاب را از آنان دفع نمی‌کند.

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَٰهُمْ فَٱسْتَحَبُّوا۟ ٱلْعَمَىٰ عَلَى ٱلْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمْ

صَٰعِقَةُ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡهُونِ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ﴿١٧﴾
وَنَجَّيۡنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ﴿١٨﴾

﴿و امّا ثمود پس آنان را راهبری کردیم﴾ یعنی: راه نجات را برای آنها روشن ساخته و آنان را ـ با فرستادن پیامبران علیهم‌السلام به‌سویشان ـ به راه حق دلالت کردیم و از مخلوقات خویش بر فراز راه آنها علائم روشنگر و نشانه‌های راهبر قرارداديم ﴿امّا آنها نابینایی را بر هدایت ترجیح دادند﴾ یعنی: کفر را بر ایمان و معصیت را بر طاعت برگزیدند ﴿پس صاعقهٔ عذاب خفّت آور آنان را فرو گرفت﴾ صاعقه: آتشی است که بر هر کس اصابت کند، بی‌درنگ او را از پا می‌افگند. عذاب هُون: عذاب خوارکننده است ﴿به‌کیفر آنچه مرتکب می‌شدند﴾ یعنی: این کیفر کردار خودشان بود و خداوند ﷻ بر آنان ستم نکرد ﴿وکسانی را که ایمان آورده بودند و پرهیزگاری می‌کردند نجات دادیم﴾ که ایشان عبارت بودند از صالح علیه‌السلام و همراهان وی از مؤمنان.

وَيَوۡمَ يُحۡشَرُ أَعۡدَآءُ ٱللَّهِ إِلَى ٱلنَّارِ فَهُمۡ يُوزَعُونَ ﴿١٩﴾

﴿و آن روز که دشمنان خدا به‌سوی دوزخ گرد آورده می‌شوند﴾ یعنی: ای پیامبر! روزی را به مشرکان یادآوری کن که دشمنان خدا ﷻ همگی با خشونت به‌سوی دوزخ رانده می‌شوند. دشمنان خداوند ﷻ همهٔ کسانی هستند که پیامبران وی علیهم‌السلام را تکذیب کرده و از عبادتش سر برتافته و تکبّر ورزیده‌اند ﴿پس آنان به همدیگر فرامی‌رسند﴾ یعنی: از اوّل تا آخرشان همه بازداشته می‌شوند تا همه به یک دیگر بپیوندند و همه یکجا گردهم آیند و پراکنده نشوند. البتّه خود این دلالت می‌کند براین امر که: اهل دوزخ بسیارند.

حَتَّىٰٓ إِذَا مَا جَآءُوهَا شَهِدَ عَلَيۡهِمۡ سَمۡعُهُمۡ وَأَبۡصَٰرُهُمۡ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٢٠﴾

﴿تا چون بدان رسند، گوشهایشان و چشمهایشان و پوستهایشان دربارهٔ آنچه می‌کردند﴾ در دنیا از معاصی **﴿بر ضدّشان گواهی می‌دهند﴾** یعنی: اندامهایشان به آنچه که زبانهایشان از عمل به شرک پنهان داشته‌اند، نطق می‌کنند و گواهی می‌دهند. مراد از پوستها: پوست بدنهایشان است. به‌قولی: پوستها، کنایه از آلتهای تناسلی آنان است..

وَقَالُواْ لِجُلُودِهِمۡ لِمَ شَهِدتُّمۡ عَلَيۡنَاۖ قَالُوٓاْ أَنطَقَنَا ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنطَقَ كُلَّ شَيۡءٖ وَهُوَ خَلَقَكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴿٢١﴾

﴿و به پوستهای بدن خود می‌گویند: چرا بر ضدّ ما گواهی دادید؟ می‌گویند: همان خدایی که هرچیزی رابه زبان در آورده ما را نیز گویا گردانیده است﴾ یعنی: همان کسی‌که همه مخلوقات ناطق خویش را گویا کرده، ما را نیز گویا نموده است. پس چنان‌که زبانهایتان را در دنیا گویا کرده بود همچنین ما را در آخرت به سخن درآورده است و بنابراین، به بدیها و زشتی‌هایی که کرده‌اید، گواهی داده‌ایم **﴿و او نخستین‌بار شما را آفرید﴾** در حالی که چیزی نبودید **﴿و به‌سوی او برگردانیده می‌شوید﴾** یعنی: کسی که بر آفرینش و ایجاد ابتدایی شما توانا باشد، بی‌گمان بر بازآفرینی و بازگردانیدنتان به‌سوی خویش نیز تواناست.

در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم و دیگران از انس‌بن مالک رضی الله عنه آمده است که فرمود: «نزد رسول خدا ﷺ بودیم که خندیدند آن‌گاه فرمودند: آیا می‌دانید که

به‌خاطر چه چیزی می‌خندم؟ گفتیم: خدا ﷻ و رسولش داناترند. فرمودند: از گفت‌وگوی بنده با پروردگارش به خنده درافتادم؛ می‌گوید ـ یعنی بنده به پروردگارش ـ آیا مرا از ستم پناه نداده‌ای؟ پروردگار متعال می‌فرماید: چرا، پناهت داده‌ام. می‌گوید: پس در این صورت من علیه خود هیچ گواه دیگری جز خودم را نمی‌پسندم. خداوند متعال می‌فرماید: امروز نفست به عنوان گواه بر خودت بسنده است و امروز نویسندگان گرامی [فرشتگان نویسندهٔ اعمال] به‌عنوان گواهان بر تو بسنده‌اند. سپس آن حضرت ﷺ افزودند: در این هنگام بر دهانش مهر نهاده شده و به اندامهایش گفته می‌شود: به‌سخن درآیید و گویا شوید. پس اندامها به اعمال وی گویا می‌شوند. فرمودند: سپس مهر از دهان وی برداشته شده و به او اجازه داده می‌شود که سخن بگوید. پس خطاب به اندامهای خویش می‌گوید: دوری باد شما را [گم‌وگور شوید] آخر من از جای شما دفاع می‌کردم».

وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَن يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَآ أَبْصَـٰرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَـٰكِن ظَنَنتُمْ أَنَّ ٱللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٢﴾

﴿و شما از این‌که مبادا گوشهایتان و چشمهایتان و پوستهایتان بر ضدّ شما گواهی دهند پرده‌پوشی نمی‌کردید﴾ به قولی: این از خطاب خدای سبحان به دوزخیان، یا از سخن پوستهایشان به آنان است. یعنی: شما در هنگام ارتکاب اعمال ناشایست، از بیم این‌که اندامهایتان علیه شما گواهی دهند، پرده‌پوشی نمی‌کردید و از این امر غافل بودید که اگر هیچ گواه دیگری از بشر در هنگام ارتکاب اعمال بد شما نیز حاضر نباشد، خود اندامهای شما بر شما گواهی می‌دهد! و از آنجا که انسان قادر نیست تا در هنگام ارتکاب گناه از اندامهای خویش پرده‌پوشی کند پس

معنای پرده‌پوشی و پنهانکاری در اینجا، ترک گناه از بیم حضور این گواهان اجباری است. البتّه این بیان الهی، بیدارباشی برای مؤمن است که او باید در همه‌حال، وجود مراقب و ناظری را بر خود احساس کند ﴿**لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آنچه را که**﴾ از گناهان ﴿**می‌کنید، نمی‌داند**﴾ پس بنابر همین پندار بود که به ارتکاب گناهان جرأت کردید.

بخاری و مسلم در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «من در میان پرده‌های کعبه خود را پنهان کرده بودم که سه نفر به من نزدیک شدند: یک تن قریشی با دو دامادش که ثقفی بودند. یا یک تن ثقفی با دو دامادش که قریشی بودند.. چاقی و چربی شکمهای آنان بسیار و فهم و دریافت قلبهایشان اندک بود. آنها باهم سخنانی گفتند که من آن را نمی‌شنیدم. در این اثنا یکی از آنها با صدایی که برایم قابل شنیدن بود گفت: آیا می‌دانید که خداوند جل جلاله این سخنان ما را می‌شنود؟ دیگری گفت: اگر ما صداهایمان را بلند کنیم، او آن را می‌شنود امّا اگر آن را بلند نکنیم، او آن را نمی‌شنود! ولی دیگری گفت: او اگر چیزی از آن را بشنود، مسلّماً کلّ آن را می‌شنود. ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: این ماجرا را به رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفتم، همان بود که خدای عزّوجلّ این آیه را تا: (مِنَ الْخَاسِرِين) نازل کرد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «لَيْسَ مِنْ يَوْمٍ يَأْتِيْ عَلَى ابْنَ آدَمَ اِلاَّ يُنَادٰى فِيْهِ: يَابْنَ آدَمَ! اَنَا خَلْقٌ جَدِيْدٌ، وَاَنَا فِيْمَا تَعْمَلُ غَداً عَلَيْكَ شَهِيْدٌ، فَاعْمَلْ فِيَّ خَيْراً اَشْهَدُ لَكَ بِهِ غَداً، فَاِنِّيْ لَوْ قَدْ مَضَيْتُ لَمْ تَرَنِيْ اَبَداً. وَيَقُوْلُ اللَّيْلُ مِثْلَ ذٰلِكَ» هیچ روزی بر فرزند آدم نمی‌آید مگر این‌که چنین ندا می‌کند: ای فرزند آدم! من آفرینش جدیدی هستم و من در آنچه که عمل می‌کنی، فردا بر تو گواه می‌باشم پس در من عمل خیر انجام بده تا فردای قیامت به‌نفع تو گواهی بدهم زیرا آن‌گاه که من رفتم دیگر هرگز و برای همیشه مرا نمی‌بینی. و شب نیز مانند این سخن را می‌گوید».

وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ ٱلَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَىٰكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ

ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴿٢٣﴾

﴿و همین گمانتان که به غلط در بارهٔ پروردگارتان بردید، بود که شمارا هلاک کرد﴾ یعنی: گمانتان به این‌که خداوند ﷻ بسیاری از اعمالتان را نمی‌داند، بود که شما را بر ارتکاب معصیت جرئ و جسور گردانید لذا در ارتکاب گناه شتاب کردید و همین امر شما را هلاک گردانید و به دوزخ در افگند **﴿و از زیانکاران شدید﴾** در دنیا و آخرت.

در **حدیث‌شریف** به روایت جابربن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاٰ يَمُوْتَنَّ اَحَدٌ مِنْكُمْ اِلاّٰ وَ هُوَ يُحْسِنُ بِا اللّٰهِ الظَّنَّ فَاِنَّ قَوْماً قَدْ أَرْدَاهُمْ سُوْءَ ظَنِّهِمْ بِا اللّٰهِ، فَقَالَ‌اللّٰهُ تَعٰالٰى: (وَ ذٰلِكَ ظَنُّكُمُ الَّذِىْ... ۞ هرگز یکی از شما نمیرد، جز این‌که به خداوند ﷻ گمان و اندیشهٔ نیک می‌پروراند زیرا سوءظنّ گروهی به خداوند ﷻ، آنان را هلاک گردانید پس خداوند ﷻ فرمود: و این گمانتان که به‌غلط در حقّ پروردگار خویش اندیشیدید، شما را هلاک گردانید، در نتیجه از زیانکاران شدید».

علما گفته‌اند؛ گمان بر دو قسم است:

۱ ـ گمان نیک: و آن این است که انسان نسبت به خدای عزّوجلّ، رحمت و فضل و احسانش را گمان داشته باشد. چنان‌که خداوند ﷻ در **حدیث‌شریف** قدسی می‌فرماید: «اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِىْ بِىْ ۞ من در نزد گمان بندهٔ خویش در حقّ خود هستم».

۲ ـ گمان زشت و ناپسند: و آن این گمان در مورد خداوند ﷻ است که او به بعضی از افعال علم ندارد.

حسن بصری می‌گوید: «مردمی هستند که آرزوهای خام چنان سرگرم و غافلشان کرده است که چون از دنیا بیرون روند، درحالی بیرون می‌روند که هیچ ثوابی ندارند. یکی از آنها می‌گوید: من به پروردگارم گمان و اندیشهٔ نیک می‌پرورانم و

باکی ندارم که چه می‌کنم زیرا پروردگارم بخشایشگر و آمرزگار است! درحالی‌که او دروغ گفته است زیرا اگر به پروردگار خویش گمان نیک می‌داشت، یقیناً عمل نیک هم انجام می‌داد. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد».

فَإِن يَصْبِرُواْ فَٱلنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ ۖ وَإِن يَسْتَعْتِبُواْ فَمَا هُم مِّنَ ٱلْمُعْتَبِينَ ﴿٢٤﴾

﴿پس اگر صبر کنند﴾ و بر عذاب شکیبایی ورزند، این صبر و شکیبایی هیچ به دردشان نمی‌خورد زیرا ﴿جایگاهشان در آتش است﴾ و هرگز آنها را از آن بیرون رفتنی نیست ﴿و اگر بخشایش طلبند، از بخشودگان نیستند﴾ یعنی: اگر درخواست کنند که به‌سوی آنچه که در دنیا دوست دارند برگردانیده شوند، برگردانیده نمی‌شوند زیرا سزاوار این بازگشت نیستند و اگر طالب رضا و عفو الهی بشوند، نیز این عفو برایشان صادر نمی‌شود بلکه آنها ناگزیر باید دوزخ را تحمّل کنند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «وَ لاٰ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ مُسْتَعْتَب» یعنی: بعد از مرگ، هیچ معذرت‌خواهی و طلب بخشایشی نیست زیرا آخرت سرای جزاست و در آن عملی در کار نمی‌باشد.

۞ وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَآءَ فَزَيَّنُواْ لَهُم مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْقَوْلُ فِىٓ أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ ۖ إِنَّهُمْ كَانُواْ خَٰسِرِينَ ﴿٢٥﴾

﴿ **و برای آنان همنشینانی را برگماشتیم** ﴾ یعنی: بر آنان همنشینانی را از شیاطین به عنوان دوستانی صمیمی و همراز مسلّط کردیم تا آنان را گمراه کنند ﴿ **پس آن همنشینان آنچه را پیش رویشان است** ﴾ از امور دنیا و شهوات آن ﴿ **برایشان آراسته جلوه دادند** ﴾ و آنها را به ارتکاب معاصی و نافرمانی‌های خداوند ﷻ واداشتند ﴿ **و** ﴾ آراستند برایشان ﴿ **آنچه را پشت سر آنان بود** ﴾ یعنی: برایشان آینده شان از امور آخرت را نیز آراستند و گفتند: نه رستاخیزی در کار است و نه حسابی، نه بهشت و نه دوزخی ﴿ **و بر آنان قول** ﴾ یعنی: وعدهٔ عذاب ﴿ **ثابت شد** ﴾ و آن این فرمودهٔ خداوند ﷻ است: (لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ اَجْمَعِيْن ۞ قطعاً جهنم را از جنّیان و انسانها پر می‌کنم) [هود / ۱۱۹]. ﴿ **در امّت‌هایی** ﴾ یعنی: وعدهٔ عذاب در جملهٔ امّتهای کافری ﴿ **که پیش از آنان ــ از جنّ و انس ــ گذشتند** ﴾ بر کفر و به‌مانند اعمال اینان عمل کردند، بر آنان ثابت شد ﴿ **هرآینه آنان زیانکار بودند** ﴾ با تکذیب و افعال بدِ خویش و هیچ سودی هم نبردند.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَسْمَعُواْ لِهَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ وَٱلْغَوْاْ فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ﴿٢٦﴾

﴿ **و کافران گفتند: به این قرآن گوش ندهید** ﴾ یعنی: برخی از کافران به برخی‌دیگر گفتند: به قرآنی که پیامبر و مؤمنان می‌خوانند، گوش فراندهید ﴿ **و در اثنای خواندن آن سخنان بیهوده بگویید** ﴾ یعنی: با گفتن سخنان بیهوده و باطل، با قرآن معارضه کنید. یا صدای خود را در اثنای خواندن آن بلند کنید تا خوانندهٔ آن مشوّش گردد و نفهمد که چه می‌خواند. یا در اثنای تلاوت آن ــ با کف‌زدن و جیغ‌وداد‌کشیدن و همهمه و هیاهو ــ غوغا به‌پا کنید تا قرائت قرآن نامفهوم گردد و کسی از آن چیزی نفهمد ﴿ **باشد که غالب شوید** ﴾ بر آنان در قرائتشان لذا از خواندن قرآن

بازایستند و سکوت کنند.

فَلَنُذِيقَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ ٱلَّذِي كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾

﴿**و قطعاً به کافران عذابی سخت می‌چشانیم**﴾ این تهدید و هشداری به تمام کفّار از جمله به گویندگان سخن فوق است ﴿**و حتماً آنان را به‌حسب بدترین آنچه می‌کردند، جزا می‌دهیم**﴾ یعنی: قطعاً آنهارا در آخرت برحسب جزای زشت‌ترین اعمالی که در دنیا کرده‌اند ـ و آن شرک است ـ جزا می‌دهیم. به‌قولی معنی این است: آنان را دربرابر اعمال بدشان جزا می‌دهیم و دربرابر اعمال نیکشان پاداشی به آنان نمی‌دهیم؛ اعمالی چون صلهٔ رَحم و گرامی‌داشت میهمان که در دنیا انجام داده‌اند زیرا با وجود کفر، اعمال نیکشان باطل و هدر است و بر آن هیچ گونه مزد و پاداشی مترتّب نیست.

ذَٰلِكَ جَزَآءُ أَعْدَآءِ ٱللَّهِ ٱلنَّارُ ۖ لَهُمْ فِيهَا دَارُ ٱلْخُلْدِ ۖ جَزَآءً بِمَا كَانُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿٢٨﴾

﴿**این است سزای دشمنان الله که آتش است. برای آنان در آن، سرایی جاودانه است**﴾ یعنی: دوزخ همان سرای اقامت مدام و مستمرّشان است که اقامتشان در آن هرگز انقطاعی ندارد ﴿**این جزا به کیفر آن است که آیات ما را انکار می‌کردند**﴾ یعنی: آنها به‌سبب انکار این حقیقت که قرآن از نزد خدای سبحان است، به کیفری سخت، مجازات می‌شوند.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ رَبَّنَآ أَرِنَا ٱلَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ ٱلْأَسْفَلِينَ ﴿۲۹﴾

﴿**و کافران گفتند**﴾ آن‌گاه که به دوزخ وارد شوند ﴿**پروردگارا! آن دوکس از جنّ و انس را که ما را گمراه کردند، به ما نشان ده**﴾ یعنی: شیطانهای انسی و جنّی‌ای که کفر و معاصی را برای ما می‌آراستند و رؤسای گمراهی‌ای را که به جلوه‌دادن و آراستن کفر برای ما می‌پرداختند، به ما نشان بده ﴿**تا آنها را زیر گامهایمان دراندازیم**﴾ و لگدکوبشان کرده از آنان انتقام بکشیم و قدری از خشمی را که برآنان داریم، فرو بنشانیم ﴿**تا از فروتر ماندگان شوند**﴾ از نظر جایگاه در دوزخ. یا معنی این است: تا از خوارشدگان رسوا گردند.

علیّ‌بن‌ابی‌طالب ﷺ می‌گوید: «آن دو کس که بندگان خدا ﷻ را گمراه کردند، یکی ابلیس است و دیگری (قابیل) فرزند آدم بود که برادر خود را کشت زیرا ابلیس دعوتگر هر شرّی ـ اعم از شرک و پایین‌تر از آن ـ است و (قابیل) فرزند آدم نیز ـ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است ـ شریک هر خونی است که تا قیامت ریخته می‌شود زیرا او اوّلین کسی است که این روش غلط را بنیان گذاشت».

إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَـٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحْزَنُواْ وَأَبْشِرُواْ بِٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۳۰﴾

﴿**به‌راستی کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است**﴾ یعنی: او یگانه است و شریکی ندارد. بدین‌گونه به پروردگاری و یکتایی حق تعالی و به عبودیّت خود برای او اقرار کردند؛ ﴿**سپس استقامت ورزیدند**﴾ بر یکتاپرستی و اخلاص عمل برای خدای

سبحان لذا به معبودی جز الله ﷻ التفاتی نکرده، به راست و چپ انحراف ننموده و بر امر حق تعالی پایداری ورزیدند و تا دم مرگ به طاعت وی عمل کرده و از معصیت وی اجتناب نمودند؛ که این معنی شامل پایبندی قولی و عملی به تمام احکام شرع حنیف ـ اعم از عقاید، عبادات، معاملات و محرّمات ـ می‌شود؛ پس اینان کسانی هستند که: ﴿**فرشتگان**﴾ از نزد خدای سبحان ﴿**برآنان فرود می‌آیند**﴾ همراه با مژده‌ای که دلخواهشان است. مجاهد می‌گوید: «مراد، فرودآمدن فرشتگان بر ایشان در هنگام مرگشان است». قتاده می‌گوید: «مراد فرود آمدنشان در هنگامی است که ایشان از قبرهایشان برای بعث و حشر برمی‌خیزند». زیدبن اسلم می‌گوید: «مراد این است که فرشتگان در هنگام مرگشان، در قبرهایشان و در هنگامی که برای حساب برانگیخته می‌شوند، به ایشان مژده می‌دهند». ابن‌کثیر می‌گوید: «قول زیدبن‌اسلم در این باره، قولی بس نیکو و جمع‌کنندهٔ همهٔ اقوال در این مورد است».

در **حدیث‌شریف** به روایت برّاء ؓ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ الْمَلائِكَةَ تَقُوْلُ لِرُوْحِ الْمُؤمِنِ: اَخرِجِيْ اَيَّتُهَا الرُّوْحُ الطَّيِّبَةُ فِي الْجَسَدِ الطَّيِّبِ كُنْتِ تَـعْمِرِيْنِهِ، اَخْرِجِيْ اِلٰى رَوْحٍ وَ رَيْحَانٍ وَ رَبٍّ غَيْرَ غَضْبَان ۞ فرشتگان به روح مؤمن می‌گویند: ای روح پاکیزه که در جسم پاکیزه‌ای بوده‌ای که آن را [با طاعت حق تعالی] آباد می‌داشتی! بیرون آی به‌سوی راحتی و آسایش و گشایشی و به‌سوی رزق و روزی و خوشی‌ای و بیرون آی به‌سوی پروردگاری که بر تو خشمگین نیست». گفتنی است که دربارهٔ اهمّیّت استقامت و پایداری، احادیث و روایات بسیاری آمده است؛ از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت سفیان بن عبدالله ثقفی ؓ است که فرمود: گفتم، یا رسول‌الله! مرا به کاری دستور دهید تا به آن چنگ زنم! فرمودند: «قُلْ: رَبِّيَ اللّٰهُ، ثُمَّ اسْتَقِمْ ۞ بگو: پروردگار من الله ﷻ است آن‌گاه بر آن استقامت کن». گفتم: یا رسول‌الله! از چه چیزی بیشتر بر من بیمناک هستید؟ رسول خدا ﷺ گوشهٔ زبان خویش را گرفتند و فرمودند: «از این!».

ابوبکر رضی الله عنه در تفسیر استقامت‌کنندگان مورد نظر در این آیه، فرمود: «ایشان کسانی هستند که در عمل استقامت ورزیدند چنان که در سخن استقامت ورزیدند ... و گفتند؛ پروردگار ما الله جل جلاله است، سپس چیزی را به وی شریک نیاوردند». عمر رضی الله عنه در تفسیر آن فرمود: «سوگند به خدای عزّوجلّ که آنها در راه طاعت وی استقامت ورزیدند، سپس بسان مکر و فریب روباهان، نیرنگ نکردند». عثمان رضی الله عنه در تفسیر آن فرمود: «ثُمَّ اسْتَقَامُوا ـ یعنی گفتند: پروردگار ما الله جل جلاله است، سپس عمل خود را برای خدا جل جلاله خالص گردانیدند». علی رضی الله عنه در تفسیر آن فرمود: «آنها کسانی اند که گفتند: پروردگار ما الله جل جلاله است، سپس فرایض را به‌جا آوردند».

نظریّات تابعین در معنای استقامت نیز به همان معانی‌ای است که ذکر شد.

آری! فرشتگان بر این پایداران مؤمن با استقامت، فرود می‌آیند همراه با این مژده: **﴿هان! بیم مدارید﴾** از امور و رخدادهای آخرت که بر آنها پیش افگنده می‌شوید **﴿و اندوهگین نباشید﴾** بر آنچه که از امور دنیا ازدست داده‌اید زیرا اینک خدای منّان شما را از هرگونه غم و اندوهی آسوده‌خاطر گردانیده است **﴿و مژده باد شما را به بهشتی که وعده داده می‌شدید﴾** به آن در دنیا؛ زیرا شما قطعاً به بهشت می‌رسید و در آن مستقرّ شده و در نعمتهای آن جاودانه به‌سر می‌برید.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیه می‌گوید: «این آیهٔ کریمه در شأن ابوبکر صدّیق رضی الله عنه نازل شد زیرا مشرکان گفتند: پروردگار ما الله جل جلاله است و فرشتگان دخترانش و این بتان نیز شفیعان ما نزد وی هستند. لذا آنها بر این گفتهٔ خود که: «پروردگار ما الله است» استقامت نورزیده و انحراف پیشه کردند در حالی‌که ابوبکر رضی الله عنه گفت: «پروردگار ما الله یگانه است، برای او شریکی نیست و محمّد صلی الله علیه وسلم بنده و پیامبر وی است. پس او بر این سخن خویش استقامت ورزید». در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن‌مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم این آیهٔ کریمه را تلاوت کرده سپس فرمودند: «مردم این سخن [یعنی رَبُّنَا اللّٰهُ] را گفتند، آن‌گاه

بیشترشان کافر شدند لذا هر کس بر آن بمیرد [در حالی که به مفادّ آن پایبند باشد] بی‌گمان او از کسانی است که استقامت ورزیده است».

نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ﴿٣١﴾

فرشتگان در هنگام احتضار مؤمنان به ایشان می‌گویند: **﴿ما در زندگی دنیا و در آخرت اولیای شما هستیم﴾** یعنی: ما در امور دنیا و آخرت، عهده‌دار نگهبانی و یاریگری شما هستیم لذا شما به هر مرام نیکی نایل شده و از هر بیمی نجات می‌یابید. به‌قولی معنی این است: ما در دنیا نگهبانان اعمال شما و در آخرت دوستان شما هستیم که در آن برای شما شفاعت کرده و از شما با إکرام و إعزاز پذیرایی می‌کنیم و همین‌طور شما را از وحشت قبور، از هول و هراس نفخهٔ صور و از صحنه‌های هولناک رستاخیز و نشور، در امنیّت و انس و فارغ بالی تمام قرار داده، شما را از «صراط» به سلامت گذرانده و به بهشت‌های پرناز و نعمت می‌رسانیم **﴿و هر چه دلهایتان خواهش داشته باشد، در آنجا برای شما فراهم است﴾** از انواع لذّتها و نعمتها **﴿و در آنجا آنچه درخواست کنید﴾** از خواهشها و آرزوها **﴿شماراست﴾** بی‌هیچ دغدغه و دلهره‌ای.

نُزُلٗا مِّنۡ غَفُورٖ رَّحِيمٖ ﴿٣٢﴾

﴿میهمانی‌ای از جانب الله آمرزگار مهربان است﴾ نُزُل: آنچه که برای بهشتیان درحال فرودآمدنشان به بهشت از روزی و میهمانی آماده ساخته می‌شود.

اینها همه، از سخنان فرشتگان به استقامت ورزان مؤمن است.

وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ﴿۳۳﴾

﴿ **وكيست نيكوتر به اعتبار سخن** ﴾ يعني: كسى نيكوسخن‌تر و خوشگفتارتر نيست ﴿ **از آن كس كه مردم را به‌سوى الله** ﴾ يعنى: به‌سوى توحيد و طاعت وى ﴿ **دعوت كرد** ﴾ پس دعوت به‌سوى الله ﷻ، بهترين سخنى است كه يك انسان به انسان ديگرى مى‌گويد ﴿ **و** ﴾ كيست نيكوتر به اعتبار سخن از آن كس كه ﴿ **عمل صالح كرد و گفت: من از مسلمانانم** ﴾ و تسليم و منقاد پروردگارم مى‌باشم. پس هر كس كه ميان دعوت بندگان به‌سوى شريعت خداى سبحان و عمل شايسته ـ كه انجام فرايض خداوند ﷻ به‌همراه اجتناب از محرّمات وى است ـ جمع كرد و در دين خويش از مسلمين بود نه از غير ايشان، قطعاً هيچ كس از او نيكوسخن‌تر، نيكوروش‌تر و بيش ثواب‌تر در عملش نيست.

در بيان **سبب‌نزول** آمده است كه: اين آيهٔ كريمه در شأن مؤذّنان نازل شده است. در **حديث‌شريف** به روايت عمر رضی الله عنه نيز آمده است كه رسول خدا ﷺ فرمودند: «خدايا! بر مؤذّنان بيامرز» و اين دعا را سه‌بار تكرار كردند. به‌قولى ديگر: اين آيهٔ كريمه در بارهٔ خود پيامبر اكرم ﷺ نازل شد؛ چنان‌كه نقل شده است كه: «هر وقت حسن بصرى اين آيهٔ كريمه را مى‌خواند، مى‌گفت: او رسول خدا ﷺ است، او حبيب خدا ﷻ است، او ولىّ خدا ﷻ است، او برگزيدهٔ خدا ﷻ است، او بهترين خلق خدا ﷻ است، به خدا ﷻ سوگند كه او دوست‌داشته‌ترين اهل زمين در نزد حق تعالى است كه به دعوتش لبّيك گفت و مردم را نيز به‌سوى آنچه كه خودش اجابت كرده بود، دعوت كرد». امّا حق اين است كه اين آيهٔ كريمه، عام است و هر دعوتگرى به‌سوى خداوند ﷻ را شامل مى‌شود.

از این آیهٔ کریمه دانسته می‌شود که دعوتگران راه الله ﷻ ناگزیر باید عمل صالح ـ یعنی ادای فرایض، بسیار انجام‌دادن نوافل و مستحبّات، اجتناب از محرّمات، اعلام اعتقاد صریح خود در همهٔ امور عقیدتی و اخلاص عمل برای خداوند ﷻ را ـ با هم جمع کنند.

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿۳۴﴾

﴿و نیکی و بدی برابر نیست﴾ یعنی: نیکی‌ای که خداوند ﷻ به آن راضی است و بر آن پاداش می‌دهد، با بدی‌ای که خدای عزّوجلّ آن را ناپسند داشته و بر آن مجازات می‌کند، یکسان نیست. به‌قولی: مراد از «حسنه» در اینجا، مدارا و گذشت و مراد از «سیّئه» خشونت و درشتی است. ﴿به شیوه‌ای که نیکوتر است دفع کن﴾ یعنی: بدی بدکار را به نیکوترین شیوه‌ای که دفع آن ممکن است، دفع کن؛ مانند گفتن سخنی خوش و نیکو در برابر سخن بد، تقدیم نیکی در برابر بدی، گذشت در برابر گناه، صبر و شکیبایی در برابر خشم و خشونت و چشم‌پوشیدن از لغزشهای دیگران و تحمّل ناخوشی‌ها و دوست‌نداشتنی‌های آنان ... که اگر این شیوه را در اخلاق و تعامل با دیگران در پیش گیری: ﴿بناگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی مهربان است﴾ یعنی: اگر بدی را با این شیوهٔ نیکو دفع کنی، دشمن کینه توز برایت مانند دوستی دلسوز می‌شود

مقاتل در بیان سبب‌نزول این آیهٔ کریمه می‌گوید: «این آیهٔ کریمه دربارهٔ ابوسفیان‌بن‌حرب نازل شد که دشمن رسول‌اکرم ﷺ بود ولی با خویشاوندی‌ای که میان او و ایشان صورت گرفت، دوست ایشان گردید و سپس مسلمان شد و در اسلام یار و یاور ایشان گردید و به وسیلهٔ خویشاوندی نیز با ایشان پیوند مهربانی و

صمیمیّت برقرار کرد».

این آیهٔ کریمه ادب آموز دعوتگران راه خدا ﷻ است که باید در دعوتشان به‌سوی وی، به این اخلاق متعالی آراسته باشند و نیز این آیهٔ کریمه ناظر بر همهٔ مردم است که باید این روش پسندیدهٔ اخلاقی را سرلوحهٔ تعامل اجتماعی خویش قرار دهند.

وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٣٥﴾

﴿و این را درنمی‌یابند﴾ یعنی: بر خصلت دفع بدی با نیکی قدرت نمی‌یابند و این سفارش را نمی‌پذیرند و به آن عمل نمی‌کنند؛ ﴿جز کسانی که صبر کردند﴾ بر فروخوردن خشم و تحمّل ناخوشی ﴿و آن را جز صاحب بهرهٔ بزرگ﴾ در ثواب و خیر و کسب سعادت دنیا و آخرت؛ ﴿فرانمی‌گیرد﴾ زیرا این خصلت، بخشایشی عظیم از سوی خدای منّان است پس هر ناکس قابلیّت این بخشایش و موهبت بزرگ را ندارد. ابن‌عبّاس ﷺ در تفسیر این آیهٔ کریمه می‌گوید: «خداوند متعال مؤمنان را به شکیبایی و صبر در هنگام خشم، به بردباری در هنگام روبروشدن با جهل و به گذشت در هنگام روبروشدن با بدی دستور داد پس اگر چنین کنند، او آنان را از آسیب شیطان حفظ می‌کند و دشمنشان دربرابرشان به گونه‌ای فروتن می‌گردد که گویی دوستی مهربان است».

وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ نَزْغٌ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ ۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٣٦﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال راه دفع دشمن انسی و نحوهٔ تعامل با وی را بیان کرد، اینک راه درمان وسوسه‌ها و کششهای شیطانی را بیان داشته و می‌فرماید: ﴿و اگر وسوسه‌ای از سوی شیطان تو را به وسواس افگند﴾ نَزْغ: شبهه برانگیختن، به‌هیجان‌آوردن و دمدمه افگندن است. خداوند ﷻ وسوسه‌افگنی را به «نزغ» تشبیه کرد زیرا وسوسه، آدمی را بر شرّ و بدی برمی‌انگیزد. یعنی: اگر شیطان تو را از دفع بدی به شیوه‌ای که نیکوتر است، برگردانید و این امر را برایت آراست که بدی را با بدی‌ای همانند آن یا خشن‌تر از آن پاسخ گویی: ﴿پس به الله پناه ببر﴾ از شرّ شیطان و از او پیروی نکن ﴿چراکه خداوند شنوای داناست﴾ پناه‌بردن و التجای تو را به‌سوی خود می‌شنود و وسوسه‌های شیطان و امیدبستن صادقانهٔ انسان به بارگاه خود را می‌داند پس انسان مؤمن باید از حق تعالی طلب گشایش کرده و از شرّ شیطان به او پناه ببرد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعیدخدری ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ چون به‌سوی نماز برمی‌خاستند، می‌فرمودند: «اَعُوْذُ بِاللّٰهِ السَّمِیْعِ العَلِیْمِ مِنَ الشَّیْطٰانِ الرَّجِیْمِ، مِنْ هَمْزِهِ وَ نَفْخِهِ وَ نَفْثِه ۞ پناه می‌برم به خدای شنوا و دانا از شرّ شیطان رانده‌شده، از وسوسه و دمیدن و افسون وی».

وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلَّيۡلُ وَٱلنَّهَارُ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُۚ لَا تَسۡجُدُواْ لِلشَّمۡسِ وَلَا لِلۡقَمَرِ وَٱسۡجُدُواْۤ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ﴿٣٧﴾

﴿و از آیات او شب و روز و خورشید و ماه است﴾ آیات: جمع آیه، به‌معنای حجّت و برهان دالّ بر وحدانیّت خداوند ﷻ و قدرت وی است. یعنی: شب و روز و خورشید و ماه، از نشانه‌های کَونی خداوند ﷻ بر قدرت و عظمت و حکمت وی

می‌باشد ﴿**برای خورشید و ماه سجده نکنید**﴾ زیرا این‌دو، آفریدگانی از مخلوقات وی هستند پس درست نیست که شریک ربوبیّت خداوند ﷻ قرار داده شوند ﴿**و برای خداوندی سجده کنید که آنها را**﴾ یعنی: چهار پدیدهٔ یاد شده را ﴿**آفریده است، اگر تنها او را می‌پرستید**﴾ یعنی: اگر شما مدّعی عبادت خالصانه برای حق تعالی هستید، راه عبادت وی این است، نه این‌که به وی شریک آورید. نقل است: مردمی بودند که همچون «صائبین» برای خورشید و ماه سجده می‌کردند و می‌پنداشتند که از سجده کردن برای خورشید و ماه، سجده برای خداوند ﷻ را در نظر دارند. پس از این کار نهی شدند.

این آیه، در نزد جمهور علما، محلّ سجدهٔ تلاوت است از آن روی که امر به سجده، بدان پیوست ساخته شده است. ولی در نزد امام ابوحنیفه رحمه‌الله، موضع سجده آخر آیهٔ دیگر، یعنی: (وَ هُمْ لاٰ یَسْأَمُوْن) می‌باشد زیرا معنی با آن تمام می‌شود.

فَإِنِ ٱسْتَكْبَرُوا۟ فَٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُۥ بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْـَٔمُونَ ۩ ﴿۳۸﴾

﴿**پس اگر تکبّر ورزیدند چه باک، کسانی که در پیشگاه پروردگار تواند، شبانه روز او را به پاکی یاد می‌کنند و خسته نمی‌شوند**﴾ یعنی: اگر این گروه از امتثال امر پروردگار تکبّر ورزیدند، هیچ باکی نیست چراکه فرشتگان از عبادت باری تعالی تکبّر نمی‌ورزند بلکه دائماً و در طول شب و روز برای وی تسبیح می‌گویند و از تسبیح‌گفتن سست و ملول و دلتنگ نمی‌شوند.

وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنَّكَ تَرَى ٱلْأَرْضَ خَٰشِعَةً فَإِذَآ أَنزَلْنَا عَلَيْهَا ٱلْمَآءَ

ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡۚ إِنَّ ٱلَّذِيٓ أَحۡيَاهَا لَمُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰٓۚ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

﴿و از﴾ دیگر ﴿آیات﴾ و نشانه‌های قدرت و وحدانیّت ﴿او این است که تو زمین را خاشع و پژمرده می‌بینی﴾ اصل خشوع، عبارت از خواری و خاکساری است که این تعبیر برای زمین خشک و بی‌رونق، استعاره گرفته شده است لذا چون زمین خشک شود و بر آن باران نبارد، گفته می‌شود که: زمین خاشع شد. ﴿پس چون بر آن آب فروفرستیم، به جنبش آید﴾ یعنی: زمین به سبب رستنی‌ها به حرکت در می‌آید و سبزه‌ها بر آن می‌جنبد ﴿و بردمد﴾ یعنی: زمین قبل از آن‌که گیاه از آن بروید، پرحجم می‌شود و بالا می‌آید. به‌قولی: رشد و بالاآمدن زمین به سبب این است که رویش گیاهان و رستنی‌ها بر حجم آن می‌افزایند. گفتنی است که مراد از دو کلمهٔ: «اِهۡتَزَّتۡ» و «رَبَتۡ» ارائهٔ تصویری زنده و متحرّک از زمین سبز شده است. ﴿بی‌گمان همان کسی که آن را زندگی بخشید، زندگی‌بخش مردگان است﴾ با برانگیختن مجدّد و حشر و نشر آنان ﴿در حقیقت او بر هر چیزی تواناست﴾ هر چه که باشد؛ اعم از زنده گردانیدن، میرانیدن و غیره.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا لَا يَخۡفَوۡنَ عَلَيۡنَآۗ أَفَمَن يُلۡقَىٰ فِي ٱلنَّارِ خَيۡرٌ أَم مَّن يَأۡتِيٓ ءَامِنٗا يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ ٱعۡمَلُواْ مَا شِئۡتُمۡ إِنَّهُۥ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤٠﴾

﴿بی‌گمان کسانی که در آیات ما کژروی می‌کنند﴾ یعنی: کسانی که از جادّهٔ حق و

استقامت میل می‌کنند و کلام خدای عزّوجلّ را تحریف نموده و آن را در غیرجایگاه آن می‌نهند و لازم عقلی آن را بر آن مترتّب نمی‌کنند ﴿**بر ما پوشیده و پنهان نیستند**﴾ بلکه ما به حال آنان داناییم لذا آنان را دربرابر آنچه که می‌کنند، جزا می‌دهیم. و این تهدیدی است بسیار سخت ﴿**آیا کسی که در آتش افگنده می‌شود، بهتر است یا کسی که روز قیامت آسوده خاطر می‌آید؟**﴾ مراد این است که کژروان و کژاندیشان در آیات الٰهی، به آتش دوزخ افگنده می‌شوند در حالی‌که مؤمنان به آیات الٰهی، در روز قیامت ایمن و آسوده خاطر می‌آیند پس شما خود داوری کنید که کدام یک از دوگروه بهترند؟ ﴿**هر چه می‌خواهید، بکنید**﴾ از خیر یا شرّ ﴿**همانا او به آنچه می‌کنید، بیناست**﴾ پس شما را دربرابر آنچه می‌کنید، جزای مناسب می‌دهد. زجاج می‌گوید: «لفظ (اِعْمَلُوْا ۞ هر چه می‌خواهید، بکنید) لفظ امر و مفید تهدیدی سخت می‌باشد».

بشیربن‌فتح در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: «این آیهٔ کریمه دربارهٔ ابوجهل و عمّاربن یاسر ﷺ و تفاوت حال آن دو نازل شد». البتّه مفادّ آیه عام است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلذِّكْرِ لَمَّا جَآءَهُمْ ۖ وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که به ذکر**﴾ یعنی: به قرآن ﴿**چون بر آنان نازل شد کافر شدند**﴾ یقیناً دربرابر کفر خویش مجازات می‌شوند ﴿**و به‌تحقیق که آن کتابی عزیز است**﴾ یعنی: قرآنی که در آن کژروی و کژاندیشی می‌کنند، کتابی است گرامی و ارجمند و برتر از آن است که مورد معارضه قرار گیرد، یا طاعنان در آن طعن زنند، این کتاب برتر و والاتر از آن است که به آن عیبی نسبت داده شود، گویی دژ استوار و رفیعی است که دست طاعنان و غدّاران تحریفگر و عیب‌جو از آن کوتاه می‌باشد.

لَّا يَأْتِيهِ ٱلْبَٰطِلُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِۦ ۖ تَنزِيلٌ مِّنْ

حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾

﴿**باطل از پیش روی آن و از پشت سر آن در آن راه نمی‌یابد**﴾ یعنی: قرآن کریم از این امر که چیزی از آن کاسته یا در آن افزوده شود، محفوظ و مصون است. از جانبی دیگر، این کتاب مبین، از سوی کتب آسمانی قبل از خود، تکذیب نمی‌شود و بعد از آن نیز کتابی نمی‌آید تا آن را ابطال کند؛ پس گذشته و آینده همه مؤیّد آن است ﴿**فروفرستاده‌ای از سوی الله با حکمت ستوده است**﴾ یعنی: چگونه باطل را بر آن راهی خواهد بود در حالی‌که خدای ذوالجلال فرودآورندهٔ آن، از کمال حکمت و برترین و والاترین اوصاف برخوردار است بَه طوری‌که از حکمت و فرزانگی خویش، امور را در نصاب و جایگاه درست آنها قرارمی‌دهد، همچنان او ستوده‌است؛ به‌طوری‌که تمام خلقش او را دربرابر نعمتهای بسیاری که بر آنان فیضان نموده است، می‌ستایند.

مَّا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ﴿٤٣﴾

﴿**به تو**﴾ ای محمّد ﷺ ﴿**جز آنچه که به پیامبران پیش از تو گفته شده بود، گفته نمی‌شود**﴾ یعنی: به تو از سوی این گروه کفّار ــ از انتسابت به جادوگری و دروغ و دیوانگی ــ جز مانند آنچه که به پیامبران پیش از تو گفته شد، گفته نمی‌شود زیرا اقوام ایشان نیز به ایشان همانند این چیزهایی را می‌گفتند که هم اکنون این گروه به تو می‌گویند پس همچنان که ایشان بر آزار اقوام خویش شکیبا بودند، تو نیز شکیبا باش ﴿**بی‌گمان پروردگارت هم صاحب آمرزش و هم صاحب عقوبتی دردناک است**﴾ پس انتخاب راه با آنان است که آیا راه آمرزش را می‌پویند، یا همچنان به راه عقوبت

رهنوردند.

در **حدیث‌شریف** به روایت سعیدبن‌مسیّب رضی الله عنه آمده است که فرمود: چون این آیهٔ کریمه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «لَوْلاٰ عَفْوُ اللّٰهِ وَ تَجٰاوُزُهُ مٰا هَنَأَ اَحَداً اَلْعَیْشَ، وَ لَوْلاٰ وَعِیْدُهُ وَ عِقٰابُهُ، لاَتَّکَلَ کُلُّ اَحَدٍ ۞ اگر عفو و درگذشت خداوند جل جلاله نمی‌بود، زندگی بر هیچ‌کس گوارا نبود و اگر هشدارها و عذاب وی نمی‌بود، بی‌گمان هرکسی به [عفو و مغفرت] وی تکیه می‌کرد». یعنی بی هیچ ملاحظه‌ای به ارتکاب معاصی می‌پرداخت.

وَلَوْ جَعَلْنَٰهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَّقَالُوا۟ لَوْلَا فُصِّلَتْ ءَايَٰتُهُۥٓ ۖ ءَا۬عْجَمِىٌّ وَعَرَبِىٌّ ۗ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ هُدًى وَشِفَآءٌ ۖ وَٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِىٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍۭ بَعِيدٍ ﴿٤٤﴾

﴿**و اگر آن را قرآنی اعجمی می‌گردانیدیم**﴾ یعنی: اگر قرآن را به غیر زبان عرب نازل می‌کردیم ﴿**قطعاً**﴾ کافران عرب ﴿**می‌گفتند: چرا آیات آن شیوا بیان نشده‌است**﴾ یعنی: چرا آیات آن به زبان ما بیان نشده‌است؟ زیرا ما عرب هستیم و زبان عجم را نمی‌فهمیم ﴿**آیا کتابی است عجمی و مخاطب آن عرب زبان؟**﴾ یعنی می‌گفتند: آیا سخن، سخنی عجمی است در حالی‌که پیامبر، پیامبری عربی می‌باشد؟ این امر چگونه صحیح و با ایجابات حال و اوضاع متناسب می‌باشد؟ به‌قولی: مراد از (لَوْلا فُصِّلَتْ آیاتُهُ) این است: چرا میان آیات آن فاصله قرار داده نشده تا بعضی از آن به منظور فهماندن عجم، به زبان عجمی و بعضی از آن برای

فهماندن عرب، به زبان عربی نازل گردد؟ پاسخ این است: اگر حق تعالی چنین می‌کرد، قطعاً آنها می‌گفتند: این کلامی به‌هم‌آمیخته و در هم آشفته است ﴿**بگو: قرآن برای مؤمنان هدایت و شفایی است**﴾ که ایشان به‌وسیلهٔ آن، به حق راه می‌یابند و از هر شکّ و شبهه‌ای شفا حاصل می‌کنند ﴿**وکسانی که ایمان ندارند، در گوشهایشان سنگینی‌ای است**﴾ در مورد شنیدن قرآن و فهمیدن معانی آن، بدین جهت است که یک‌دیگر را در هنگام قرائت قرآن، به بیهوده‌کاری و غوغاآفرینی سفارش می‌کنند ﴿**و قرآن برآنان کوری‌ای است**﴾ یعنی: قرآن دیدگانشان را خیره می‌کند پس نمی‌توانند حق را ببینند بنابراین، آنها از دیدن قرآن کور و از شنیدن آن کرند ﴿**اینان**﴾ به مَثَل چنانند که ﴿**گویی از جایی دور ندا می‌شوند**﴾ یعنی: حال آنان همانند حال کسی است که او را از مسافتی دور ندا می‌دهند به طوری‌که صدای نداکنندهٔ خود را می‌شنود امّا سخنی را که برایش گفته می‌شود، نمی‌فهمد. البتّه این تمثیلی برای حال آنان است که در هر زمان مصادیقی دارد چنان که در عصر حاضر نیز دعوتگران راه خدا ﷻ با مردمی روبرو می‌شوند که از فهم معانی قرآن، به دورند، گویی از جایی دور به سوی باور به قرآن فراخوانده می‌شوند.

ابن جریر از سعیدبن جبیر رحمه‌الله در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده است که فرمود: قریش گفتند که چرا این قرآن به طور مختلط به زبانهای عجمی و عربی نازل نگردیده است؟ پس خداوند ﷻ این آیهٔ کریمه را در پاسخشان نازل فرمود.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَـٰبَ فَٱخْتُلِفَ فِيهِ ۗ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ ۚ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ ﴿٤٥﴾

باری! نزول قرآن بر محمّد ﷺ پدیدهٔ نوی نیست بلکه فرودآوردن کتاب‌ها بر پیامبران علیهم‌السلام، سنّت دیرپای الهی بوده است: ﴿**و به‌راستی به موسی کتاب**﴾ تورات

را ﴿**دادیم پس در آن اختلاف واقع شد**﴾ زیرا بعضی از مردم گفتند: تورات حقّ است و بعضی هم گفتند: تورات باطل است. یعنی: ای محمّد ﷺ! این عادتی قدیمی و ریشه‌دار در میان امّت‌های پیامبران ﷺ است که در کتب نازل‌شده به‌سوی خویش، اختلاف می‌کنند چنان که قوم تو نیز در کتاب خویش اختلاف کرده و نسبت به آن در دو سوی حقّ و باطل قرار گرفتند ﴿**واگر از جانب پروردگارت کلمه‌ای که سابق صادر شده، نبود**﴾ یعنی: اگر حکم پیشین پروردگارت در به‌تأخیرانداختن عذاب از تکذیب‌کنندگان امّتت تا روز حساب، در ازل صادر نشده بود؛ ﴿**قطعاً میانشان فیصله صادر می‌شد**﴾ با فرستادن عذاب عاجل دنیوی بر آنان ﴿**و در حقیقت آنها در بارهٔ آن به شکّی سخت دچارند**﴾ یعنی: تکذیب‌کنندگان، در حقّانیّت تورات و قرآن سخت شک دارند.

مَّنْ عَمِلَ صَٰلِحًا فَلِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا ۗ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٤٦﴾

﴿**هر کس کاری شایسته پیشه کند، به‌سود خودِ اوست و هر کس کاری بد در پیش گیرد، به زیان خودِ اوست و پروردگارت در حقّ بندگان ستمکار نیست**﴾ پس هیچ کس را جز دربرابر گناهش عذاب نمی‌کند و احدی را جز بعد از برپاداشتن حجّت و فرستادن پیامبران ﷺ مؤاخذه نمی‌نماید.

۞ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ ۚ وَمَا تَخْرُجُ مِن ثَمَرَٰتٍ مِّنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِۦ ۚ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَآءِى

قَالُوٓاْ ءَاذَنَّـٰكَ مَا مِنَّا مِن شَهِيدٍ ﴿٤٧﴾

﴿**علم هنگام قیامت فقط منحصر به اوست**﴾ یعنی: آگاهی از وقت قیامت، فقط مخصوص باری تعالی بوده و دیگران را بدان علمی نیست چنان که وقتی جبرئیل علیه السلام از سیّدالبشر ﷺ دربارهٔ قیامت پرسید، ایشان در پاسخ وی فرمودند: «شخصی که در بارهٔ آن از وی سؤال شده است، داناتر از سؤال کننده نیست». لذا هر کس از وقت قیامت مورد پرسش قرار می‌گیرد، باید در پاسخ بگوید: خدا جل جلاله خود به آن داناتر است. ﴿**و انواع میوه‌ها از غلافهایشان بیرون نمی‌آیند**﴾ أَکْمام: پوشش‌هایی است که میوه‌ها در درون آنها رشد می‌کنند تا به وسیلهٔ آنها از آفات نگهبانی شوند و وقتی که به شکوفایی و پختگی می‌رسند، یا از درون غلاف خود بیرون می‌آیند و یا همچنان در غلاف خود باقی می‌مانند ﴿**و هیچ مادینه‌ای در شکم بار برنمی‌گیرد و بار شکم خود را نمی‌گذارد مگر آن‌که او به آن علم دارد**﴾ یعنی: هیچ چیز ــ اعم از بیرون آمدن میوه‌ای، یا باردارشدن و بار نهادن حامله‌ای ــ تحقّق نمی‌یابد، جز این‌که علم خدای عزّوجلّ به این همه امور، محیط است پس چنان‌که علم این امور به حق تعالی برمی‌گردد، علم قیامت نیز به او برمی‌گردد ﴿**و روزی که آنان را ندا می‌دهد**﴾ یعنی: روز قیامت خدای سبحان مشرکان را ندا می‌دهد ﴿**که: شریکان من کجایند؟**﴾ یعنی: کسانی که شما آنها را شریکان من می‌پنداشتید ــ اعم از بتان و غیرآنها ــ اینک آنها را بخوانید تا برای شما شفاعت کنند، یا عذاب را از شما دفع نمایند ﴿**می‌گویند: ما با بانگ رسا به تو می‌گوییم که هیچ گواهی از میان ما نیست**﴾ یعنی: به تو اعلام می‌کنیم که هیچ یک از ما به این‌که برای تو شریکی وجود دارد، گواهی نمی‌دهیم و امروز ما همه یکتاپرست هستیم.

وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَدۡعُونَ مِن قَبۡلُۖ وَظَنُّواْ مَا لَهُم مِّن

مَّحِيصٍ ﴿٤٨﴾

﴿**و آنچه پیش از این می‌پرستیدند، از نظر آنان گم شد**﴾ یعنی: آنچه که مشرکان در دنیا از بتان و مانند آنها می‌پرستیدند، در آخرت نابود و ناپدید شده و هیچ به کارشان نمی‌آید ﴿**و دانستند که آنان را هیچ گریزگاهی نیست**﴾ یعنی: یقین کردند و دریافتند که هیچ گریزگاه و راه نجاتی از عذاب الهی ندارند.

لَّا يَسْـَٔمُ ٱلْإِنسَـٰنُ مِن دُعَآءِ ٱلْخَيْرِ وَإِن مَّسَّهُ ٱلشَّرُّ فَيَـُٔوسٌ قَنُوطٌ ﴿٤٩﴾

﴿**انسان هرگز از دعای خیر خسته نمی‌شود**﴾ یعنی: انسان از درخواست و جلب خیر از بارگاه حق تعالی برای خویش، ملول و خسته نمی‌شود. گفتنی است که خیر در اینجا به معنی: مال، سلامتی، سلطه، مقام و رفعت است ﴿**ولی اگر شرّی به او برسد، نومید و دلسرد است**﴾ یعنی: اگر بلا و سختی و فقر و بیماری‌ای به او برسد، از یاری و مهربانی خداوند ﷻ بسیار نومید و از رحمت وی بسیار دلسرد و بدان بی‌طمع است تا بدانجا که می‌پندارد، این ناخوشی‌ای که به وی رسیده است، دیگر هرگز از وی برطرف نمی‌شود.

وَلَئِنْ أَذَقْنَـٰهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَـٰذَا لِى وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةً وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّىٓ إِنَّ لِى عِندَهُۥ لَلْحُسْنَىٰ ۚ فَلَنُنَبِّئَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِمَا عَمِلُوا۟ وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾

﴿**و اگر از جانب خود رحمتی ـ پس از رنجی که به او رسیده‌است ـ به او بچشانیم**﴾ یعنی: اگر به انسان پس از سختی و بیماری و فقر، خیر و عافیت و توانگری‌ای ارزانی داریم ﴿**قطعاً خواهد گفت: این حقّ من است**﴾ یعنی: این چیزی است که من در نزد خداوند ﷻ شایستگی و استحقاق آن را داشته‌ام از آن روی که او از عمل من راضی است. پس می‌پندارد که این نعمتی که در آن قرار گرفته، براساس استحقاق و شایستگی خودش بوده است ولی غافل از آن است که خداوند ﷻ بندگانش را به خیر و شرّ و نعمت و نکبت ـ هر دو ـ می‌آزماید تا در عرصهٔ واقعیّت، بندهٔ شکرگزار از بندهٔ منکر و بندهٔ صابر از بندهٔ بی‌قرار و ناشکیبا متمایز گردد. همچنین این انسان ازخودراضی می‌گوید: ﴿**و نمی‌پندارم که قیامت برپا شود**﴾ آن گونه که پیامبران از آن به ما خبر می‌دهند. باید دانست که شک در امر وقوع رستاخیز و قیامت، جز از کافران یا کسانی که در دینشان متزلزل‌اند و به اسلام تظاهر نموده و کفر را پنهان می‌دارند، متصوّر نمی‌باشد. ﴿**و**﴾ همچنین، آن انسان ناسپاس شکّاک می‌گوید: ﴿**اگر هم به‌سوی پروردگارم بازگردانیده شوم**﴾ برفرض راست‌بودن آنچه که انبیا از برپایی قیامت و روی دادن رستاخیز و حشر و نشر به ما خبر داده‌اند ﴿**قطعاً نزد او برایم خوبی خواهد بود**﴾ یعنی: نزد باری تعالی در بهشت به کرامت و إعزاز نایل خواهم شد! و بدین‌گونه می‌پندارد که براساس فضلی که در وجود خود وی هست، مستحق خیر دنیا و آخرت می‌باشد ﴿**بدون شک کافران را به آنچه می‌کردند آگاه می‌سازیم**﴾ در روز قیامت ﴿**و مسلّماً از عذابی سهمگین به آنان می‌چشانیم**﴾ که برعکس آنچه می‌پندارند، دامنگیرشان شده و هرگز از آنان قطع نمی‌شود.

وَإِذَآ أَنْعَمْنَا عَلَى ٱلْإِنسَـٰنِ أَعْرَضَ وَنَـَٔا بِجَانِبِهِۦ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ فَذُو دُعَآءٍ عَرِيضٍ ﴿٥١﴾

سپس خدای عزّوجلّ نوع دیگری از طغیان انسان را یادآور می‌شود: ﴿**و چون به انسان نعمتی ارزانی داریم**﴾ در این حال، طبیعت او ـ از حیث این‌که انسان است، به اعتبار غالب افراد آن ـ این است که: ﴿**روی می‌گرداند**﴾ از شکر و سپاس الهی ﴿**و دامن‌کشان می‌گذرد**﴾ یعنی: خود را از انقیاد برای حق برتر می‌بیند و تکبّر و گردنکشی پیشه می‌کند ﴿**و چون شرّی**﴾ یعنی: بلا، سختی، فقر و بیماری‌ای ﴿**به او برسد، صاحب دعایی بسیار است**﴾ پس به‌صورت پی‌گیر، دست به دعا برداشته و زاری و التماس می‌کند و دعا و التجا را رهاکردنی نیست. پس سخن «عریض»، سخنی است که لفظ آن بسیار و معنای آن اندک باشد. و در مقابل آن، سخن «وجیز»، سخنی اندک امّا پرمعنی است.

آری! چون به انسان بدی و شرّی برسد، به‌سوی خدای عزّوجلّ تضرّع و زاری و فریاد و استغاثه می‌کند تا آنچه راکه بر وی فرود آمده است، از وی دور سازد و او در این زاری و التجا و استغاثه، پی‌گیرانه پای می‌فشارد. بدین‌گونه است که او خدای عزّوجلّ را درحال رنج و سختی یاد کرده امّا درحال آسودگی و راحت، فراموشش می‌کند، در هنگام نزول نکبت و نقمت به بارگاهش زاری و التماس کرده امّا در هنگام تحقّق نعمت او را ترک می‌نماید. آری! شیوهٔ کار کافران و مسلمانانی که ثبات قدم ندارند، این‌چنین است.

در بیان **سبب‌نزول** آمده‌است: این آیات دربارهٔ کفّاری مانند ولیدبن مغیره و عتبه‌بن ربیعه نازل شد.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُم بِهِۦ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍۭ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾

ای محمّد ﷺ! به این مشرکان تکذیب کنندهٔ قرآن؛ همانان که گفتند: (دلهای

ما از آنچه ما را به سوی آن فرامی‌خوانی در پوششی است ...) [آیهٔ /۵] ﴿بگو: آیا دیدید﴾ یعنی: به من خبر دهید ﴿که اگر﴾ این قرآن ﴿از سوی خدا باشد، سپس شما به آن کافر شده باشید﴾ یعنی: سپس شما آن را دروغ انگاشته و نپذیرفته باشید و به آنچه در آن است، عمل نکرده باشید؛ ﴿دیگر چه‌کسی از آن کس که چنین ناسازگاری بزرگی دارد، گمراه‌تر است؟﴾ یعنی: در آن صورت، هیچ‌کس ـ به سبب شدّت عداوت و ستیز شما با حق ـ از شما گمراه‌تر نیست. امام فخر رازی می‌گوید: «باالضّروره معلوم است که علم مدّعیان باطل بودن قرآن، علمی بدیهی نیست بنابراین، اصرارشان بر نپذیرفتن قرآن از بزرگترین موجبات عقاب است لذا ایجاب عقل و علم این است که آنها راه بی‌بنیاد انکار را رها کرده و به شیوهٔ تأمّل و استدلال بازگردند».

سَنُرِيهِمْ ءَايَٰتِنَا فِى ٱلْءَافَاقِ وَفِىٓ أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ ۗ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ ﴿۵۳﴾

﴿زودا که آیات خود را به آنان بنمایانیم﴾ یعنی: به‌زودی در پرتو فروغ دانش، روشن می‌سازیم که قرآن کلام ما است و نشانه‌ها و دلالتهای صدق و راستی قرآن را به آنان می‌نمایانیم ﴿در آفاق﴾ یعنی: در بیرون وجود خودشان در پهنای آسمانها و زمین؛ از خورشید گرفته تا ماه و ستارگان و شب و روز و باد و باران و رعدوبرق و صاعقه و نبات و اشجار و کوه و دریا و غیراینها ﴿و در نفسهای آنان﴾ یعنی: به زودی آیات خود را در صنعت پیچیده و دقیق و حکمت بدیعی که در کارگاه وجود و ساختمان هستی خود انسان و ترکیب روحی وی ایجاد کرده‌ایم، نیز به آنان می‌نمایانیم. به‌قولی: مراد از نشانه‌های الهی در آفاق، عبارت است از: قلمروها و شهرهایی که خدای عزّوجلّ آن را برای پیامبر خویش و پیشوایان

مسلمان بعد از ایشان گشود و نشانه‌های او در نفسهای ایشان: فتح خودِ مکّه است ﴿تا برایشان روشن شود که او خود حقّ است﴾ یعنی: تا با نمایاندن آیاتِ آفاقی و انفسی، بر آنان به‌روشنی تمام آشکار شود که قرآن و کسی که آن را نازل کرده و پیامبری که آن را آورده، همه حقّ است ﴿آیا کافی نیست﴾ برایشان ﴿که پروردگارت خود بر هر چیزی گواه است؟﴾ گواه است بر اعمال کفّار و گواه است بر این‌که قرآن، از نزد او نازل شده است؟ آیا این گواهی خود کافی نیست؟.

حاصل معنی این است که: وعدهٔ نمایان ساختن نشانه‌های الهی در آفاق و انفس، حقیقتی است که آنان به زودی شاهد آن خواهند بود و آن را مشاهده خواهند کرد آن‌گاه خواهند دانست که قرآن کتاب خدای عالِم‌الغیب و الشّهاده‌ای است که بر همه چیز گواه است.

این آیهٔ کریمه یکی از بزرگترین آیات معجز قرآن کریم است که پیشاپیش، از طلوع عصر علم و تکنولوژی ـ هم در عرصهٔ آفاق و هم در عرصهٔ انفس ـ خبر می‌دهد[1].

أَلَآ إِنَّهُمۡ فِي مِرۡيَةٖ مِّن لِّقَآءِ رَبِّهِمۡۗ أَلَآ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيۡءٖ مُّحِيطُۢ ﴿٥٤﴾

﴿آگاه باشید که آنان در لقای پروردگارشان﴾ یعنی در وقوع روز قیامت و حساب و ثواب و عقاب آن ﴿تردید دارند﴾ بدین جهت، نه در آن تفکّر می‌کنند، نه برای آن عمل می‌نمایند و نه هم از آن هیچ حذر و پروایی دارند ﴿آگاه باشید که مسلّماً او به هرچیزی احاطه دارد﴾ پس علم خدای سبحان به تمام معلومات و دانستنی‌ها و قدرت وی به تمام توانمندی‌ها احاطه داشته و مخلوقات، همه تحت سلطه و قبضهٔ

۱ـ مترجم دراین‌باره کتابی تحت عنوان: «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» گرد آورده است که در سال (۱۳۷۶) از سوی انتشارات شیخ‌الاسلام احمدجام منتشر گردید. البتّه در میدان اعجاز علمی قرآن کریم، صدها کتاب به زبانهای مختلف منتشر گردیده است.

وی قراردارند پس منکران را چه شده است که در رستاخیز و حساب آخرت شک می‌کنند در حالی‌که می‌دانند خدای عزّوجلّ در آفرینش نخست آنان را آفریده است ؟!.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ شوری
مکّی است و دارای پنجاه‌وسه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب توصیف مؤمنان به این وصف که ایشان در امور خود باهم مشورت می‌کنند[1] و ازآن روی که شوری در اسلام قاعده و زیربنای نظام سیاسی و اجتماعی زندگی مسلمانان و تحقّق‌بخش مصالح علیای امّت اسلامی است، «شوری» نامیده شد.

محور اساسی این سوره، بیان حقیقت وحی و رسالت است.

حمٓ ﴿١﴾

عٓسٓقٓ ﴿٢﴾

چنین خوانده می‌شود: ﴿حاء، میم، عین، سین، قاف﴾ با ادغام سین در قاف. شایان ذکر است؛ تنها در این سوره از قرآن کریم است که دو آیه از حروف مقطعه

۱ــ این توصیف در [آیهٔ ۲۸]: (وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ) آمده است.

در آغاز آن آمده است و شاید هردو آیه، دو اسم برای این سوره باشد. گفتنی است که سخن دربارۀ حروف مقطّعه در اوّل سورۀ «بقره» گذشت.

كَذَٰلِكَ يُوحِيٓ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ ٱللَّهُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿٣﴾

﴿این‌گونه خداوند غالب باحکمت به‌سوی تو و به‌سوی کسانی که پیش از تو بودند، وحی می‌فرستد﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! بسان وحیی که خداوند غالب و با حکمت بر سایر پیامبران علیهم السلام فرستاد و کتب خویش را که شامل دعوت به‌سوی توحید و معاد است، بر آنان فرود آورد، بدین‌سان این امور را به‌سوی تو نیز در این سوره وحی می‌فرستد پس بدان که حق تعالی این اصول را نه فقط در قرآن بلکه در تمام کتابهای آسمانی تکرار کرده است.

در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است که فرمود: حارث‌بن‌هشام از رسول خدا ﷺ سؤال کرد و گفت: یا رسول‌الله! چگونه وحی به‌سوی شما فرود می‌آید؟ ایشان فرمودند: «أَحْيَاناً يَأْتِينِي مِثْلَ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ وَهُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ فَيُفْصَمُ عَنِّي وَقَدْ وَعِيتُ مَا قَالَ، وَأَحْيَاناً يَأْتِينِي الْمَلَكُ رَجُلاً فَيُكَلِّمُنِي فَأَعِي مَا يَقُولُ ۞ احیاناً وحی مانند آهنگ جرس بر من می‌آید و آن سخت‌ترین انواع وحی بر من است پس، از من درحالی قطع می‌شود که آنچه را فرشته گفته است، فراگرفته‌ام و احیاناً هم فرشته به‌صورت مردی نزد من می‌آید و با من سخن می‌گوید پس آنچه را که می‌گوید فرامی‌گیرم». عائشه رضی‌الله‌عنها می‌افزاید: «من دیدم که وحی در روز بسیار سردی بر رسول خدا ﷺ نازل می‌شد و هنگامی که وحی از ایشان قطع می‌شد، از پیشانی مبارکشان عرق می‌ریخت؛ از بس که جریان وحی بر ایشان فشار می‌آورد».

لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۖ وَهُوَ ٱلْعَلِىُّ ٱلْعَظِيمُ ﴿٤﴾

﴿**آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ خدا است**﴾ در ملک، در آفرینش، در بندگی و در اداره ﴿**و او عَلِیّ و عَظِیم است**﴾ دو وصف «عَلِیّ» و «عَظِیم» یعنی: بلندمرتبهٔ بزرگ‌قدر، بر کمال قدرت و نفوذ تصرّف خدای سبحان بر تمام مخلوقاتش دلالت می‌کنند لذا ذکر این دو وصف مناسب این مقام بود.

تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ ۚ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِى ٱلْأَرْضِ ۗ أَلَآ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥﴾

﴿**چیزی نمانده که آسمانها از فرازشان پاره‌پاره شوند**﴾ یَتَفَطَّرْنَ: یعنی چیزی نمانده که آسمانها به سبب عظمت و جلال شأن خدای سبحان، از فراز سر مردم بشکافند و درهم فروریزند. به‌قولی، مراد این است: نزدیک است که آسمانها از این سخن مشرکان که گفتند: خداوند فرزندی برگرفته، بشکافند و پاره‌پاره شوند. همچنین محتمل است که مراد این باشد: از بس که آسمانها بزرگند، نزدیک است بشکافند و از هم پاره‌پاره شوند. یا مراد این است: نزدیک است که آسمانها به‌سبب وجود فرشتگان بسیاری که بر آنها قرار دارند، بشکافند و پاره‌پاره شوند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت احمد و ترمذی آمده‌است: «اَطَّتِ السَّماءُ وَ حُقَّ لَها اَنْ تَئِطْ، ما فِيْها مَوْضِعُ قَدَمٍ اِلاّ وَفِيْهِ مَلَكٌ رَاكِعٌ اَوْ ساجِدٌ ◊ آسمان به‌ناله درآمد و سزاوار آن است که ناله کند زیرا جای یک قدم در آن نیست جز این‌که در آن فرشته‌ای درحال رکوع یا سجده است».

﴿**و فرشتگان همراه حمد پروردگارشان تسبیح می‌گویند**﴾ یعنی: آنها خدای سبحان را از آنچه که سزاوار شأنش نیست و اطلاق آن بر وی جایز نمی‌باشد،

درحالی به‌پاکی یاد می‌کنند که از روی فروتنی، شکر و عبودیّت وی را به‌جا می‌آورند و به سبب آنچه که از عظمت حق تعالی می‌بینند، حمد و سپاس وی را برزبان دارند ﴿و﴾ فرشتگان ﴿برای کسانی که در زمین هستند﴾ از بندگان مؤمن خداوند ﷻ ﴿آمرزش می‌طلبند﴾ چنان‌که در سورهٔ «غافر» نیز گذشت. آن‌گاه خداوند متعال به بیان حقیقتی می‌پردازد که سبب طمع‌بستن کافران به ایمان و توبهٔ فاسقان است: ﴿آگاه باش؛ در حقیقت خداست که آمرزندهٔ مهربان است﴾ یعنی: او دارای مغفرت و رحمت بسیاری است پس دعای فرشتگان را اجابت گفته و بر مؤمنان می‌آمرزد و ایشان را مورد مرحمت خویش قرار می‌دهد.

وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيۡهِمۡ وَمَآ أَنتَ عَلَيۡهِم بِوَكِيلٖ ﴿٦﴾

﴿وکسانی که به‌جای الله سرورانی برای خود گرفته‌اند﴾ یعنی: بتانی را به پرستش گرفته‌اند ﴿الله بر آنان نگهبان است﴾ یعنی: او اعمالشان را نگاه می‌دارد تا به سبب آن مجازاتشان کند و او بر اعمالشان ناظر است؛ پس چیزی از اعمالشان از حساب وی به دور نمی‌ماند ﴿و تو﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿وکیل آنان نیستی﴾ یعنی: ما تو را موکّل و نگهبان آنان قرار نداده و از تو هیچ‌گونه تعهّدی در قبال آنان نگرفته‌ایم تا تو را به گناهانشان مؤاخذه کنیم و نه هدایت آنان را به تو سپرده‌ایم بلکه بر عهدهٔ تو فقط ابلاغ و رساندن پیام است و بس.

وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ قُرۡءَانًا عَرَبِيّٗا لِّتُنذِرَ أُمَّ ٱلۡقُرَىٰ وَمَنۡ حَوۡلَهَا وَتُنذِرَ يَوۡمَ ٱلۡجَمۡعِ لَا رَيۡبَ فِيهِۚ فَرِيقٞ فِي ٱلۡجَنَّةِ وَفَرِيقٞ فِي ٱلسَّعِيرِ ﴿٧﴾

﴿و بدین‌گونه﴾ یعنی: چنان‌که به‌سوی پیامبران قبل از تو وحی فرستادیم **﴿به‌سوی تو نیز قرآنی عربی را﴾** به زبان قومت **﴿فرستادیم﴾** چنان‌که بر هر پیامبری به زبان قومش وحی فرستاده‌ایم **﴿تا امّ‌القری رابیم دهی﴾** امّ‌القری: مکّهٔ مکرّمه است و مراد اهالی آنند. یعنی: تا اهالی مکّه را هشداردهی. مکّه امّ‌القری نامیده شد زیرا آن سرزمین، نسبت به سایر سرزمینها از شرف بیشتری برخوردار است، به‌دلایل بسیاری که از آن جمله این **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ خطاب به مکّه است: «وَاللّٰهِ اِنَّکِ لَخَیْرُ اَرْضِ اللّٰهِ وَ اَحَبُّ اَرْضِ اللّٰهِ اِلَی اللّٰهِ وَلَوْلا اَنِّیْ اُخْرِجْتُ مِنْكِ مٰا خَرَجْتُ ✿ به خدا سوگند که قطعاً تو بهترین و دوست‌داشته‌ترین سرزمینهای خداوند در نزد وی هستی و اگر نبود که من از تو اخراج شدم، هرگز از تو بیرون نمی‌آمدم». و چنان‌که علمای عصر جدید اثبات کرده‌اند، مکّهٔ مکرّمه در مرکز قطب دایرهٔ کرهٔ زمین قرار دارد. **﴿و﴾** نیز قرآن را به سوی تو فرستادیم تا بیم‌دهی از عذاب **﴿کسانی راکه پیرامون آن هستند﴾** از مردم در سایر بلاد **﴿و بیم دهی از روز جمع﴾** یعنی: از روز قیامت زیرا آن روز، مجمع خلایق است و خدای عزّوجلّ اوّلین و آخرین را ــ همه ــ در عرصهٔ فراخ آن گرد می‌آورد همچنین در آن روز، حق تعالی ارواح را با اجساد جمع می‌کند **﴿که تردیدی در آن نیست﴾** و وقوع آن حتمی و غیرقابل‌برگشت است **﴿گروهی در بهشتند و گروهی در دوزخ﴾** یعنی: همهٔ خلایق در محشر گرد می‌آیند آن‌گاه هر گروهی به‌سوی سرنوشت و جایگاه خویش رهسپار ساخته می‌شوند.

وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَـٰكِن يُدْخِلُ مَن يَشَآءُ فِى رَحْمَتِهِۦ ۚ وَٱلظَّـٰلِمُونَ مَا لَهُم مِّن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٨﴾

﴿و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را﴾ یعنی: بشر را **﴿امتی یگانه﴾** یعنی: اهل

دین واحدی ﴿**می‌گردانید**﴾ یا بر هدایت و یا بر گمراهی ولی آنان به مشیّت ازلی و برطبق حکمت بالغهٔ حق تعالی، به ادیان مختلفی متفرّق شدند ﴿**لیکن هرکه را که بخواهد، به رحمت خویش درمی‌آورد**﴾ با وارد نمودنش در دین حق که اسلام است ﴿**و ستمگران**﴾ یعنی: مشرکان ﴿**هیچ یار و یاوری ندارند**﴾ که عذاب را از آنان دفع کند و آنها را در این موقف دشوار، یاری دهد.

أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۖ فَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡوَلِيُّ وَهُوَ يُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿٩﴾

﴿**آیا به‌جای او سرورانی برای خود گرفته‌اند؟**﴾ یعنی: آیا کافران به‌جای خدای سبحان دوستان و سرورانی از بتان برای خود گرفته‌اند که آنها را به این خاطر که یاریشان دهند، پرستش می‌کنند؟ استفهام انکاری است ﴿**خداست که سرور راستین است**﴾ یعنی: حال آن‌که فقط حق تعالی سزاوار آن است که وی را به‌سروری گیرند زیرا آفرینندهٔ روزی‌دهندهٔ زیان‌رسان نفع‌رسان یاری‌دهنده برای هر کس که بخواهد، فقط اوست ﴿**و اوست**﴾ یعنی: فقط از شأن و قدرت اوست: ﴿**که مردگان را زنده می‌کند و همو است که بر هرچیزی تواناست**﴾ یعنی: او بر هر امری که مقولهٔ قدرت و توانایی بر آن اطلاق شود، تواناست لذا فقط او سزاوار و شایستهٔ آن است که به الوهیّت مخصوص ساخته شده و در پرستش یگانه و یکتا قرار داده شود و به یگانگی به سروری و دوستی گرفته شود.

وَمَا ٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِيهِ مِن شَيۡءٖ فَحُكۡمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبِّي عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ﴿١٠﴾

﴿**و در بارهٔ هرچیزی اختلاف پیدا کردید، داوریش به‌سوی خداوند است**﴾ یعنی: بندگان در هر چیزی ـ از کار دین ـ که اختلاف پیدا می‌کنند، تنها مرجع فیصله دادن و داوری در مورد آن، خداوند ﷻ است و او به‌زودی روز قیامت در آن داوری می‌کند، در آن روز است که دعواها و جنجالهای طرفهای اختلاف‌کننده را فیصله می‌دهد و در آن هنگام است که مُحق از مُبطل بازشناخته شده و دو گروه بهشتی و دوزخی از یک‌دیگر متمایز می‌گردند ﴿**این**﴾ حکم‌کننده در مورد هر چیز ﴿**الله پروردگار من است، بر او توکّل کردم**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! این حقیقت را به آنان ابلاغ کن و بگو: من در تمام امور خویش بر الله ﷻ پروردگار خود توکّل کردم نه بر غیروی و کار خویش را در تمام شؤون خود فقط به او سپردم ﴿**و به‌سوی او باز می‌گردم**﴾ نه به‌سوی غیر وی.

فَاطِرُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ جَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَمِنَ ٱلۡأَنۡعَٰمِ أَزۡوَٰجٗا يَذۡرَؤُكُمۡ فِيهِۚ لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ﴿١١﴾

﴿**فاطر آسمانها و زمین است**﴾ یعنی: خداوند ﷻ آفریننده و ابداع‌کنندهٔ آنها از عدم است ﴿**از جنس خودتان برای شما جفتهایی**﴾ یعنی: مردان و زنانی را؛ نسلی پس از نسل دیگر ﴿**آفرید و از چهارپایان نیز جفتهایی آفرید**﴾ یعنی: برای چهارپایان نیز از جنس خود آنها نرینه‌ها و مادینه‌هایی آفرید. یا برای شما از چهارپایان، انواع و اصنافی از نرینه و مادینه آفرید؛ و آنها عبارت از هشت نوع حیوانی اند که حق تعالی آنها را در سورهٔ «انعام» ذکر کرده است ﴿**شما را در آن می‌پراکند**﴾ یعنی: با قراردادنتان در سلک زوجیّت و درآوردنتان در سلسلهٔ

نرینه گی و مادینه گی ، شما را بسیار می‌گرداند زیرا نرینه گی و مادینه گی سبب تکثیر نسل است . گفتنی است که خداوند ﷻ خود را به داشتن این تدبیر و این ویژگی ستود تا به کارگیری سنّت فطری « زوجیّت »، بر میزان حکمت تامّهٔ وی بر پراکندن زندگان در زمین دلالت کند ﴿**چیزی مانند او نیست**﴾ یعنی : چیزی از مخلوقات باری تعالی به پایهٔ وی نمی‌رسد تا در ذات و صفات ــ چون حکمت، قدرت و علم ــ همانند وی باشد پس نه او به چیزی از مخلوقاتش شباهت دارد و نه آنان به او ﴿**و اوست شنوای**﴾ همهٔ صداها از همهٔ موجودات ﴿**بینا**﴾ به همهٔ امور ؛ پس او آفریده‌های خویش را بنا بر حکمت خویش می‌آفریند و همهٔ مخلوقات ــ اعم از ریز و بزرگ و آشکار و نهان آنها ــ را می‌بیند .

لَهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾

﴿**مقالید آسمانها و زمین**﴾ یعنی گنجها ، یا کلیدهای آنها ﴿**از آنِ اوست**﴾ پس فقط او متصرّف و حاکم آسمانها و زمین است ﴿**برای هرکه بخواهد روزی را گشاده می‌دارد و برای هرکه بخواهد تنگ می‌دارد**﴾ از خلق خویش و او در این گشاده‌داشتن و فروبسته‌داشتن رزق و روزی ، صاحب حکمت و عدالت تامّ است ﴿**اوست که به هرچیزی داناست**﴾ لذا هیچ پوشیده‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و هیچ مصلحتی برای خلق، از دید وی غایب نیست.

مراد از بیان این اوصاف این است که بتان چیزی از این‌ها را دارا نیستند پس به‌هیچ‌وجه شایستهٔ پرستش نمی‌باشند .

۞ شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ

إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِۦٓ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓ ۖ أَنْ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِ ۚ كَبُرَ عَلَى ٱلْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ۚ ٱللَّهُ يَجْتَبِيٓ إِلَيْهِ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِيٓ إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ ﴿۱۳﴾

این آیهٔ کریمه، دربرگیرندهٔ نام هر پنج پیامبر اولی‌العزم الهی است.

حق تعالی **﴿از احکامِ دین﴾** و آیین **﴿آنچه را که به نوح در بارهٔ آن سفارش کرده بود﴾** از توحید و اصول برنامه‌های دین حق که پیامبران ﷺ در آنها هیچ اختلافی نداشته و کتابهای آسمانی همه بر آنها توافق و هماهنگی عام و تام دارند؛ **﴿برای شما﴾** نیز **﴿مشروع گردانید﴾** و مقرّر داشت **﴿و آنچه را به‌سوی تو وحی کردیم﴾** ای محمّد ﷺ! از قرآن و قوانین و مقرّرات اسلام و برائت از شرک **﴿و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی در بارهٔ آن سفارش کردیم﴾** از احکام و برنامه‌هایی که شریعتها در آنها اتّفاق و انسجام کامل دارند؛ آری! این مابه‌الاشتراک همهٔ پیامبران ﷺ عبارت است از: **﴿این‌که: دین را برپا دارید﴾** یعنی: دین اسلام را که عبارت از ایمان به خداوند ﷻ و توحید وی و طاعت پیامبران و پذیرش قوانین و مقرّرات شرعی است، برپادارید **﴿و در آن متفرّق نشوید﴾** یعنی: در ایمان به خداوند ﷻ و یگانگی‌اش و در پیروی و اطاعت از پیامبرانش و قبول شرایع و قوانینش، باهم اختلاف نکنید زیرا اختلاف در این اصول صحیح نیست. مجاهد می‌گوید: «خداوند ﷻ هیچ پیامبری را برنینگیخت جز این‌که او را به برپاداشتن نماز، دادن زکات و اقرار به طاعت خویش سفارش کرد پس این است دین وی که آن را برای همهٔ پیامبران مشروع گردانیده است». البتّه اختلاف در شعایر فرعی دین و تفاصیل و انواع عبادات، شامل این دستور نمی‌شود زیرا اموری از این قبیل، از شریعتی تا شریعت دیگر باهم تفاوت و اختلاف دارند چنان که خداوند متعال

می‌فرماید: «لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا ۞ برای هر امّتی از شما، شریعت و راه و روشی مخصوص، معیّن داشته‌ایم» [مائده / ۴۸].

﴿**آنچه که مشرکان را به‌سوی آن فرامی‌خوانی، برآنها گران آمد**﴾ یعنی: دعوتت از مشرکان به‌سوی توحید و ترک بتان، بر آنان دشوار و گواهی‌دادن به یگانگی خداوند ﷻ و اقرار به کلمهٔ توحید بر آنان سخت گران آمد و ابلیس و سپاهیانش از این دعوت سخت در فشار قرارگرفته و از آن دلتنگ شدند امّا خدای عزّوجلّ جز این نمی‌پذیرد که این دعوت را یاری داده و آن را برتر گرداند و به پیروزی نهایی برساند ﴿**الله هرکه را**﴾ از بندگانش ﴿**بخواهد، به‌سوی خود برمی‌گزیند**﴾ با توفیق دادنش به عقیدهٔ توحیدی و درآوردنش به دین حنیف خویش ﴿**و هرکس راکه روی به درگاه او آورد، به‌سوی خود هدایت می‌کند**﴾ یعنی: هرکس راکه به‌سوی طاعتش بازگشته و انابت‌گرانه به عبادتش روی آورد، به رفتن در راه دینش توفیق داده و او را برای عبادتش برمی‌گزیند و پاک و پیراسته‌اش می‌دارد.

وَمَا تَفَرَّقُوٓاْ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۚ وَلَوۡلَا كَلِمَةٞ سَبَقَتۡ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى لَّقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُورِثُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُ مُرِيبٖ ﴿١٤﴾

﴿**و متفرّق نشدند مگر پس از آن‌که علم برایشان آمد، به صِرف حسد میان همدیگر**﴾ یعنی: اهل کتاب بعد از پیامبران خویش پراکنده نشدند و به تفرقه روی نیاوردند مگر از روی علم به این امر که تفرقه گمراهی است ولی با وجود این علم ـ به انگیزهٔ تجاوز، حسد، رقابت بر سر طلب ریاست، تکبّر، عار و ننگ ـ در میان امّتهای پیامبران پیشین تفرقه حاکم شد و آنها پس از گذشت مدّتی طولانی از بعثت

پیامبران خود، باهم اختلاف پیشه کردند پس گروهی ایمان آورده و گروهی دیگر کافر شدند و کافران جز از روی تکبّر و حسد، به کفر روی نیاوردند. البتّه این هشداری است به امّت اسلام که مبادا ــ از روی تجاوز، حسد، ریاست‌طلبی و رقابتهای نادرست ــ در میان خود متفرّق شوند ﴿**و اگر حکم پیشین پروردگارت**﴾ در مورد مهلت‌دادن و به‌تأخیرانداختن عذاب از آنان ﴿**تا زمانی معیّن**﴾ یعنی: تا روز قیامت ﴿**نبود، قطعاً میانشان فیصله شده بود**﴾ یعنی: قطعاً قضا و فیصلهٔ الٰهی در میانشان ــ با فرودآوردن عذاب عاجل برکافران و نجات‌دادن مؤمنان ــ در همین دنیا تحقّق می‌یافت ﴿**و کسانی که بعد از آنان**﴾ یعنی: بعد از انبیای الهی و بعد از آن نسل‌های اختلاف پیشه ﴿**کتاب را میراث داده شدند**﴾ که مراد اهل کتاب ــ از یهود و نصاری ــ اند که در عهد رسول خدا ﷺ به‌سر می‌بردند ﴿**همانا در بارهٔ او در شک هستند**﴾ یعنی: آنها در کار دین و کتاب خویش در حیرت و سردرگمی و در ﴿**شکّی بسیار قوی**﴾ و سخت قراداشته و به حقیقت آن ایمان و یقین راسخ ندارند پس بی‌هیچ دلیل و برهانی به طور کورکورانه از پدران و پیشینیانشان تقلید می‌کنند. به‌قولی: مراد از آنان: کفّار مشرک عرب اند که بعد از اهل کتاب، به آنان نیز قرآن داده شد امّا آنان دربارهٔ قرآن سخت در شکّ قراردارند.

فَلِذَٰلِكَ فَٱدْعُ ۖ وَٱسْتَقِمْ كَمَآ أُمِرْتَ ۖ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ ۖ وَقُلْ ءَامَنتُ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِن كِتَٰبٍ ۖ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ ۖ ٱللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ ۖ لَنَآ أَعْمَٰلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَٰلُكُمْ ۖ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ۖ ٱللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا ۖ وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٥﴾

این آیهٔ کریمه، دربرگیرندهٔ ده امر و نهی است که هریک از آنها به ذات خود مستقلّ می‌باشند پس از این حیث، برای این آیهٔ کریمه نمونهٔ دیگری ــ جز آیة‌الکرسی ــ وجود ندارد زیرا آیة‌الکرسی نیز مشتمل بر ده موضوع است. گفتنی است که هرچند این اوامر و نواهی خطاب به رسول‌اکرم ﷺ صادر شده است امّا عامّ است و خودِ ایشان و امّتشان همه را دربر می‌گیرد.

﴿**پس برای این**﴾ یعنی: به‌خاطر آنچه که ذکر شد از شکّ و تفرقه، یا به‌خاطر این‌که اصول دین برای همهٔ امّتها به طور یکسان مشروع گردانیده‌شد ﴿**دعوت کن و چنان‌که دستور یافته‌ای**﴾ از جانب خدای خویش ﴿**پایداری کن**﴾ در این دعوت و بر تبلیغ رسالت استمرار بورز ﴿**و هوی و هوسهای**﴾ باطل و تعصّبات کور و ناروا و کج‌اندیشانهٔ ﴿**آنان را پیروی نکن**﴾ و به مخالفت کسانی که با تو در ذکر خداوند ﷻ و برپاداشت اوامر وی می‌ستیزند، اهمّیّت نده ﴿**و بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده**﴾ بر پیامبران خویش: ﴿**ایمان آوردم**﴾ و من مانند کسانی نیستم که به برخی از این کتابها ایمان آورده و به برخی دیگر کافر شدند ﴿**و دستور یافته‌ام که میان شما عدالت کنم**﴾ در احکام خداوند ﷻ ، هنگامی که در دعاوی و خصومت‌های خویش نزد من مرافعه و دادخواهی می‌کنید و دستور یافته‌ام که بر شما جفا و ستم نکرده و فقط حق را برپا دارم.

﴿**الله پروردگار ما و پروردگار شماست**﴾ و آفرینندهٔ ما و آفرینندهٔ شما ﴿**اعمال ما از آنِ ما و اعمال شما از آنِ شماست**﴾ یعنی: ثواب و عقاب اعمال ما مخصوص به خودِ ما و ثواب و عقاب اعمال شما مخصوص به خودِ شماست و ما از شما و کار و کردار شما بیزاریم ﴿**میان ما و شما گفت‌وگویی نیست**﴾ یعنی: میان ما و شما دعوا و جنجالی نیست زیرا حقیقت روشن و آشکار است. سدّی می‌گوید: «این حکم مربوط به دورهٔ مکّی بود که «آیهٔ سیف» نازل نشده بود زیرا این آیهٔ کریمه مکّی است و آیهٔ سیف [که مشروعیّت جهاد مسلّحانه را اعلام کرد] بعد از هجرت نازل شد». ﴿**خدا ما و شما را گرد می‌آورد**﴾ در محشر ﴿**و بازگشت به‌سوی اوست**﴾ در روز

قیامت پس او هر کس را دربرابر عملش جزا می‌دهد.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیهٔ کریمه دربارهٔ ولیدبن‌مغیره و شیبه‌بن ربیعه نازل شد زیرا آنها از رسول خدا ﷺ خواستند تا از دین و دعوت خویش به‌سوی کیش قریش برگردد؛ بر این شرط که ولید نصف مال خود را به ایشان بدهد و شیبه دخترش را به‌ازدواج ایشان درآورد.

وَٱلَّذِينَ يُحَآجُّونَ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا ٱسۡتُجِيبَ لَهُۥ حُجَّتُهُمۡ دَاحِضَةٌ عِندَ رَبِّهِمۡ وَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ وَلَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٌ ﴿۱۶﴾

﴿**وکسانی که دربارهٔ خدا**﴾ یعنی: در دین وی ﴿**پس از پذیرفته‌شدن دعوت وی**﴾ یعنی: بعد از آن‌که مردم آن را قبول کرده و به آن درآمده‌اند ﴿**محاجّه می‌کنند**﴾ و در آن مقابله وچون‌وچرا می‌نمایند؛ ﴿**احتجاجشان نزد پروردگارشان باطل است**﴾ یعنی: این احتجاجشان پایه و مایه‌ای نداشته و کاملاً بی‌اساس و واهی است و همانند چیزی است که از جای خویش به سراشیب زوال می‌لغزد و نابود می‌شود ﴿**وخشمی بزرگ بر آنان است**﴾ از سوی خداوند ﷻ به‌سبب مجادلهٔ نارواایشان ﴿**وبر آنان عذابی سخت**﴾ و سهمگین ﴿**خواهد بود**﴾ در آخرت؛ در برابر کفرشان. مجاهد می‌گوید: «این گروه مردمی بودند که گمان می‌کردند جاهلیّت برگشتنی است لذا با کسانی که اسلام را پذیرفته و دعوت حق را اجابت گفته‌بودند، مجادله و بگومگو می‌کردند تا شاید مجدّداً آنهارا به جاهلیّت برگردانند». قتاده می‌گوید: «مراد از آنان یهود و نصارایند و محاجّهٔ آنان عبارت بود از این سخنشان که: پیامبر ماقبل از پیامبر شما و کتاب ما قبل از کتاب شما بوده است پس ما از شما برتریم!».

ابن‌منذر از عکرمه در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده است که گفت: چون سورهٔ (إِذا جاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ الْفَتْح) نازل شد، مشرکان مکّه به مؤمنانی که در

میانشان بودند، گفتند: اینک که مردم گروه گروه به دین خدا ﷻ درآمده‌اند، شما از میان ما بیرون روید، آخر تا کی و برای چه در میان ما اقامت می‌گزینید؟ پس این آیهٔ کریمه نازل شد. امّا عبدالرّزّاق از قتاده در بیان سبب نزول آیهٔ کریمه روایت کرده است که گفت: مراد از آنان یهود و نصاری بودند که به مؤمنان گفتند: کتاب ما قبل از کتاب شما و پیامبر ما قبل از پیامبر شماست پس ما از شما بهتریم.

ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَۗ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ قَرِيبٞ ﴿١٧﴾

﴿**خدا همان کسی است که کتاب را به‌حق**﴾ یعنی: به صدق و راستی ﴿**فرود آورد**﴾ مراد جنس کتاب است پس این معنی، شامل تمام کتابهایی که بر پیامبران علیهم السلام نازل شده است، می‌شود ﴿**و میزان را نیز**﴾ یعنی: او عدالت را نیز برای برپاداشت دادوانصاف فرود آورد. حق تعالی عدالت را «میزان = ترازو» نامید زیرا ترازو ابزار عدل و انصاف و برابری میان خلق در معاملات داد‌وستد و خریدوفروش آنان است. به‌قولی: مراد از میزان: مضامین و احکامی است که در کتب آسمانی در مورد بیان خیر و شرّ آمده است. به‌قولی‌دیگر مراد این است: خدای عزّوجلّ وزن‌کردن با ترازو و ابزارهای سنجش را برای مردم آموخت تا حقوق در میانشان ضایع نگردیده و از وقوع مظالم در میانشان جلوگیری شود ﴿**و تو چه دانی، چه‌بسا قیامت نزدیک باشد**﴾ و تو از نزدیک بودن آن آگاهی نداری. این جمله، ترغیب و انگیزشی است به پیروی از شرع الله ﷻ و هشداری است از وقوع ناگهانی قیامت و لزوم آماده‌بودن برای آن. یعنی: چون از زمان وقوع قیامت آگاهی ندارید پس همیشه برای آن آماده باشید.

يَسْتَعْجِلُ بِهَا ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا ۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا ٱلْحَقُّ ۗ أَلَآ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُمَارُونَ فِى ٱلسَّاعَةِ لَفِى ضَلَـٰلٍۭ بَعِيدٍ ﴿۱۸﴾

﴿**کسانی که به قیامت ایمان ندارند، شتابزده ان را می‌خواهند**﴾ که این شتاب‌زدگی آنها، از روی ریشخند و تمسخر به قیامت و ناشی از تکذیب و ناباوری به آن است ﴿**و کسانی که ایمان آورده‌اند، از آن ترسانند**﴾ یعنی: از آمدن قیامت در ترس و لرز و نگرانی به‌سر می‌برند پس آنان با در نظر داشت حقّانیّت آن، در عمل کوشایند و برای آن مستعد و آماده می‌باشند زیرا آنها می‌دانند که در قیامت مورد محاسبه و بازپرسی قرار می‌گیرند. فعل «اَشْفَقَ» اگر به «مِن» متعدّی شود ـ چنان‌که در اینجاست ـ معنای ترس و هراس در آن آشکارتر است و اگر به «عَلٰی» متعدّی شود، مانند: «اَشْفَقْتُ عَلَى الْيَتِيمْ ✿ دلم بر یتیم سوخت» در این صورت، معنای عنایت و شفقت در آن آشکارتر می‌باشد.

در **حدیث‌شریف** متواتر آمده است که مردی در یکی از سفرهای رسول خدا ﷺ به ندای بلند خطاب به ایشان گفت: ای محمّد! رسول خدا ﷺ با صدایی همانند صدای وی پاسخ دادند: «هاؤم!» یعنی: بلی! چه می‌گویی؟ باز آن شخص با همان صدای بلند از ایشان پرسید؟ قیامت چه وقت است؟ رسول خدا ﷺ پاسخ دادند: «وَ يْحَكَ اِنَّهَا كَائِنَةٌ فَمَا اَعْدَدْتَ لَهَا ✿ وای بر تو! قیامت آمدنی است، بگو که چه برای آن آماده کرده‌ای؟» مرد پاسخ داد: «حُبُّ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ ✿ دوستی خدا و پیامبرش را برای آن آماده کرده‌ام». رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَنْتَ مَعَ مَنْ اَحْبَبْتَ ✿ در این صورت، تو با همان کسانی هستی که دوستشان داری».

﴿**و می‌دانند که آن حقّ است**﴾ یعنی: مؤمنان می‌دانند که قیامت آمدنی است و

هیچ شکّی در وقوع آن نیست ﴿آگاه باش، همانا کسانی که دربارهٔ قیامت مکابره می‌کنند﴾ یعنی: از روی شکّ و شبهه، در بارهٔ آن مجادله می‌کنند ﴿قطعاً در گمراهی دورودرازی﴾ از حقّ و حقیقت ﴿هستند﴾ زیرا زنده‌شدن پس از مرگ، شبیه‌ترین امر از امور غیبی به محسوسات است که برای آن از عالم شهود نمونه‌های فراوانی وجود دارد پس کسی که با وجود همهٔ این دلایل روشن و انگیزه‌های مبرهنی که بر اعتقاد به آن وجود دارد، به آن راه نیابد و آن را باور نکند، قطعاً از راهیابی به غیرآن از اعتقادات غیبی، دورتر است پس اگر آنها می‌اندیشیدند، قطعاً می‌دانستند که همان ذاتی که ابتدائاً آنان را آفریده‌است، همو بر بازآفرینی‌شان نیز تواناست.

ٱللَّهُ لَطِيفُۢ بِعِبَادِهِۦ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُۖ وَهُوَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡعَزِيزُ ﴿۱۹﴾

﴿الله بر بندگان خود لطیف است﴾ یعنی: او به ایشان بسیار با رأفت و پر مهر است، لطف او بر بندگانش در همهٔ امورشان جاری است و از جملهٔ اَلطاف وی، رزق و روزی‌ای است که آنها به‌وسیلهٔ آن در دنیا زندگی می‌گذرانند ﴿هرکه را﴾ از آنان ﴿بخواهد﴾ به هرگونه که بخواهد ﴿روزی می‌دهد﴾ پس روزی را بر این یکی فراخ و بر آن دیگری تنگ و فروبسته می‌گرداند ﴿و او قوی﴾ یعنی: دارای قدرت و قوّت بزرگ و آشکاری است ﴿عزیز است﴾ که بر همه چیز غالب می‌باشد و هیچ چیز بر او غلبه یافته نمی‌تواند.

مَن كَانَ يُرِيدُ حَرۡثَ ٱلۡأٓخِرَةِ نَزِدۡ لَهُۥ فِي حَرۡثِهِۦۖ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرۡثَ ٱلدُّنۡيَا نُؤۡتِهِۦ مِنۡهَا وَمَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ ﴿۲۰﴾

﴿**هرکه کشت آخرت را خواسته‌باشد، برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم**﴾ یعنی: هر کس باکار و کردار خویش ثواب و پاداش آخرت را خواسته باشد، خداوند ﷻ عملش را برایش از ده‌برابر تا هفتصد برابر آن در ثواب مضاعف می‌کند. به‌قولی معنی این است: هر کس با کار و کردار خویش ثواب و پاداش آخرت را خواسته باشد، خداوند ﷻ در توفیق و یاری‌اش و در هموارسازی راههای خیر به‌رویش می‌افزاید. اصل در «حَرْث» افگندن بذر در زمین است و گاهی این کلمه بر میوه و حاصل کشتزار نیز اطلاق می‌شود بنابراین، خداوند متعال در این آیهٔ کریمه، ثمره و نتیجهٔ عمل را به ثمره و محصول کشتزار تشبیه نموده و این خود متضمّن تشبیه عمل به بذر است ﴿**و هر کس کشت این دنیا را**﴾ یعنی: لذّتها و گوارایی‌های این جهان را ﴿**خواسته باشد، به او از دنیا می‌بخشیم**﴾ یعنی برخی از آنچه راکه مشیّت ما بر آن رفته است و در قضای ما برای او قسمت شده است، به او می‌بخشیم ﴿**ولی او را در آخرت هیچ بهره‌ای نیست**﴾ چراکه او برای آخرت کاری نکرده‌است.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابیّ‌بن‌کعب ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بَشِّرْ هٰذِهِ الْأُمَّةَ بِالسَّنٰاءِ وَ الرِّفْعَةِ وَ النَّصْرِ وَ التَّمْكِيْنِ فِي‌الْأَرْضِ فَمَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ عَمَلَ الْآخِرَةِ لِلدُّنْيٰا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي‌الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيْب ✿ این امّت را به مجد و رفعت و پیروزی و تمکین در روی زمین بشارت ده پس هر کس از آنان عمل آخرت را برای دنیا انجام دهد، برایش در آخرت هیچ بهره‌ای نیست». همچنین در **حدیث‌شریف** قدسی به روایت ابوهریره ﷺ آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ این آیهٔ کریمه را خواندند آن‌گاه فرمودند: «خداوند ﷻ می‌فرماید: اِبْنُ آدَمَ! تَفَرَّغْ لِعِبٰادَتِيْ أَمْلَأْ صَدْرَكَ غِنيً وَ أَسُدَّ فَقْرَكَ. وَ إِلاّ تَفْعَلْ مَلَأْتُ صَدْرَكَ شُغْلاً وَ لَمْ أَسُدَّ فَقْرَكَ ✿ ای فرزند آدم! برای عبادتم فارغ شو، سینه‌ات را از توانگری پر می‌سازم و [راه] فقر تو را می‌بندم و اگر چنین نکنی؛ سینه‌ات را از مشغله و گرفتاری پر می‌سازم و [راه] فقر تو را هم مسدود نمی‌سازم».

امام فخرالدّین رازی در تفسیر این آیهٔ کریمه می‌گوید: «خداوند ﷻ در این آیه

از شش وجه آخرت را بر دنیا برتری داده‌است که این شش وجه عبارتند از :
۱ ــ او طالب بهرۀ آخرت را بر طالب بهرۀ دنیا در یادآوری مقدّم گردانیده است .
۲ ــ او در حقّ طالب کشت آخرت فرموده‌است : (نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ✿ بر کشت او می‌افزاییم). درحالی‌که در مورد خواستار کشت دنیا فرموده‌است : (نُؤْتِهِ مِنْهَا ✿ بعضی از آن را به او می‌دهیم). زیرا « مِنْ » برای تبعیض است ، یعنی : کلّ خواستۀ وی از دنیا را به وی نمی‌دهیم .
۳ ــ حق تعالی از این‌که به خواستار کشت آخرت چیزی از دنیا می‌دهد یا نه ، سکوت نموده است در حالی‌که در مورد خواستار کشت دنیا صراحتاً اعلام کرده است که او در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد و این بدان معنی است که آخرت اصل و دنیا تبع است بنابراین، یابندۀ اصل به قدر نیاز یابندۀ تبع نیز می‌باشد .
۴ ــ حق تعالی بیان کرده‌است که بر مطلوب طالب آخرت افزوده می‌شود در حالی‌که به طالب دنیا فقط برخی از خواستۀ دنیوی وی داده شده و او در عین حال کلاًّ از بهرۀ آخرت محروم است .
۵ ــ آخرت نسیه است و دنیا نقد و مردم در معاملات دنیویشان برآنند که نقد بهتر از نسیه است . پس خداوند متعال در این آیۀ کریمه بیان می‌دارد که این موضوع نسبت به مقایسۀ احوال آخرت و دنیا کاملاً برعکس می‌باشد ؛ یعنی بهرۀ آخرت درحال افزایش و رشد است در حالی‌که بهرۀ دنیا در معرض زوال و کاهش می‌باشد .
۶ ــ آیۀ کریمه دالّ بر این امر است که منافع آخرت و دنیا هردو نیاز به کشت‌وکار و رنج و زحمت دارند بنابراین، صرف زحمت و رنج و تلاش در آنچه که در حال افزایش و بقا می‌باشد ، بهتر از صرف آن در چیزی است که در معرض نقصان و فنا و انقضا قرار دارد » .

أَمْ لَهُمْ شُرَكَـٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنۢ بِهِ ٱللَّهُ ۚ وَ

لَوۡلَا كَلِمَةُ ٱلۡفَصۡلِ لَقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۗ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿٢١﴾

﴿**یا مگر برای آنان**﴾ یعنی: برای کفّار مکّه ﴿**شریکانی است**﴾ در کفرشان از شیاطین ﴿**که برایشان آنچه را خداوند بدان اجازه نداده، از دین**﴾ یعنی: از شرک و معاصی ﴿**مقرّر کرده‌اند**﴾ و بدین‌گونه، پیروان خود در کار ادیان را به حیرت و سردرگمی درافگنده‌اند ﴿**و اگر کلمهٔ فصل نمی‌بود**﴾ یعنی: اگر حکم و وعدهٔ فیصله‌بخش پیشین در مورد به‌تأخیرافگندن داوری نهایی دربارهٔ اختلاف اختلاف‌کنندگان تا روز قیامت نمی‌بود ﴿**قطعاً میانشان**﴾ یعنی: میان مؤمنان و مشرکان، یا میان مشرکان و شرکای آنان ﴿**فیصله می‌شد**﴾ و خدای سبحان عذاب را به‌طور عاجل در همین دنیا بر ائمّهٔ شرک می‌فرستاد، لیکن آن حکم پیشین، مانع عذاب عاجل آنان گردیده است.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «عمروبن‌لُحی‌بن قَمعَه را [در سفر معراج] دیدم که امعاء خویش را در دوزخ می‌کشانید». زیرا عمروبن‌لحی اوّلین کسی بود که چهارپایان را نذر بتان کرد و آنها را خود سر برای بتان رها کرد و سنّت نامیمون پرستش بتان را برای اعراب بنیان گذاشت. و او یکی از شاهان قبیلهٔ خزاعه بود. ﴿**و قطعاً برای ستمکاران**﴾ یعنی: برای مشرکان ﴿**عذابی دردناک است**﴾ در آخرت، هرچند این عذاب در دنیا از آنان به تأخیر افتد.

تَرَى ٱلظَّٰلِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا كَسَبُواْ وَهُوَ وَاقِعُۢ بِهِمۡۗ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فِي رَوۡضَاتِ ٱلۡجَنَّاتِۖ لَهُم مَّا

يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمۡۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِيرُ ﴿٢٢﴾

﴿**ستمگران را**﴾ یعنی: مشرکان را در روز قیامت ﴿**هراسان از آنچه کرده‌اند، می‌بینی**﴾ یعنی: آنان را از بیم مجازات در برابر گناهان و بدیهایی که در دنیا کرده‌اند، ترسان و لرزان می‌بینی ﴿**و آن**﴾ مجازات ﴿**البتّه به آنان خواهد رسید**﴾ خواه‌ناخواه، چه بترسند و چه نترسند ﴿**وکسانی که ایمان آورده‌اند وکارهای شایسته کرده‌اند در روضه‌های باغستانها هستند**﴾ رَوْضَه: تفرّجگاهی است سبز و فرحبخش. به‌قولی: روضه‌های بهشت، پاکیزه‌ترین و مصفّاترین جایگاههای آن است چنان‌که در دنیا نیز تفرّجگاههای پراز گل و سبزه، نیکوترین مکانهای آن می‌باشد ﴿**آنچه را بخواهند، برایشان نزد پروردگارشان فراهم است**﴾ از انواع و اصناف نعمتها و لذّتها ﴿**این**﴾ پاداش مؤمنان ﴿**همان فضل عظیم است**﴾ یعنی: فضلی بزرگ در برابر عملی اندک است که از بزرگی خود در وصف نگنجیده و عقل از شناخت حقیقت آن قاصر می‌باشد پس هر فضل و نعمت دنیوی‌ای، دربرابر آن کوچک و بی‌مقدار می‌باشد.

ذَٰلِكَ ٱلَّذِي يُبَشِّرُ ٱللَّهُ عِبَادَهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِۗ قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ وَمَن يَقۡتَرِفۡ حَسَنَةً نَّزِدۡ لَهُۥ فِيهَا حُسۡنًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ شَكُورٌ ﴿٢٣﴾

﴿**این همان است که خدا به بندگانش که ایمان آورده وکارهای شایسته کرده‌اند، مژده می‌دهد**﴾ یعنی: این گروهی که در میان ایمان و عمل به فرمانهای خداوند ﷻ و ترک منهیّات وی جمع کرده‌اند، همینان مژده داده‌شدگان به این بشارت‌اند

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ! **﴿از شما بر آن هیچ مزدی نمی‌طلبم﴾** یعنی: از شما بر تبلیغ رسالت و قرآن، هیچ پاداش و مقرّری و منفعتی نمی‌طلبم **﴿جز دوستی در قرابت را﴾** یعنی: بلکه آنچه از شما می‌طلبم، مودّت و دوستی در قرابت و نزدیکی نسبی‌ای است که میان من و شما وجود دارد پس فقط صله و پیوندی را که میان من و شما وجود دارد، در نظر آورید و همان را رعایت کنید و اگر فقط این را در نظر داشته باشید، بر من عجولانه نمی‌تازید و میان من و مردم را خالی کرده و اجازه می‌دهید که این دعوت را به آنان برسانم. **﴿و هرکس کار نیکی کند﴾** و طاعتی انجام دهد **﴿برایش در آن نیکی، حُسن را می‌افزاییم﴾** با مضاعف‌ساختن ثواب آن نیکی **﴿قطعاً خدا آمرزنده و شکور است﴾** یعنی: او در حقّ مطیعان خویش، آمرزگار و قدردان می‌باشد.

بخاری روایت کرده است که: «ابن‌عبّاس ﷺ تفسیر این فرمودهٔ خدای متعال: (اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰى) را از حاضران پرسید، سعیدبن‌جبیر ﷺ در پاسخش گفت: مراد از «قربی» آل‌بیت پیامبر ﷺ اند. ابن‌عبّاس ﷺ گفت: شتاب کردی ای سعید! آخر هیچ شکم و شاخه‌ای از شاخه‌های قریش نیست جز این‌که رسول خدا ﷺ با آنان قرابت و پیوند نسبی و خویشاوندی‌ای داشتند لذا معنی چنان‌که تو فهمیده‌ای نیست بلکه معنی این است که آن حضرت ﷺ به حکم وحی به آنان فرمودند: از شما هیچ مزدی نمی‌طلبم جز این‌که قرابت موجود میان من و خود را در نظر بگیرید و آن را وصل کنید پس این همه به من آزار نرسانید! ابن‌عبّاس ﷺ افزود: رسول خدا ﷺ با تمام قریش نسبت و قرابتی داشتند پس چون با تکذیبشان روبرو شدند و قریشیان نپذیرفتند که از ایشان پیروی کنند، آن حضرت ﷺ مأمور شدند که به آنان بگویند: ای قوم من! هرگاه از پیروی من سرباز زده و اطاعتم را بر نمی‌تابید، حدّاقل حقّ و حرمت قرابت و نزدیکی‌ای را که در میان شما دارم، نگاه‌دارید و چنان نباشد که اعراب دیگر [که با من نزدیکی نسبی و خویشاوندی‌ای ندارند] سزاوارتر به نگهداری و نصرت من از شما باشند. بنابراین، آن حضرت ﷺ

دربرابر تبلیغ رسالت خویش، مطلقاً خواهان هیچ پاداشی نگردیدند». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «دربرابر حجّت‌های روشن و هدایتی که به شما آورده‌ام، پاداشی از شما نمی‌طلبم، جز این‌که با خداوند ﷻ دوستی کرده و به‌سوی او با طاعتش تقرّب جویید». البتّه این قول حسن بصری و تفسیر دیگری از: (اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰى) می‌باشد.

و چنان‌که از نحوهٔ تفسیر سعیدبن جبیر رحمه‌الله دانستیم، برخی از مفسّران آیهٔ مبارکه را به حبّ آل‌بیت رسول‌اکرم ﷺ تفسیر کرده‌اند ولی ابن‌کثیر بعد از آن‌که روایت فوق از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما را نقل می‌کند، می‌گوید: «حق این است که تفسیر این آیهٔ کریمه، همان تفسیری است که دانشمند امّت و ترجمان قرآن، حضرت عبدالله‌بن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما از آن کرده است امّا درعین‌حال اضافه می‌کنیم که ما منکر سفارش نیک در حقّ اهل بیت رسول‌اکرم ﷺ و منکر دستور به احسان و احترام و إکرام ایشان نیستیم زیرا ایشان از تبار پاک نبوّت بوده و در فخر و حسب و نسب، از گرامی‌ترین و شریف‌ترین خانواده‌هایی هستند که بر روی زمین وجود دارند. آن‌گاه ابن‌کثیر دربارهٔ حبّ اهل‌بیت و وجوب حرمت‌گذاشتن به ایشان **حدیث‌شریف** مربوط به «غدیر خم» را نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ در آنجا فرمودند: «اِنِّيْ تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِيْ، وَ اِنَّهُمَا لَمْ يَفْتَرِقَا حَتّٰى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ❁ همانا من در میان شما ثقلین [دو امر سنگین و پراهمّیّت] را به‌جا گذارنده هستم، اوّل آن کتاب خدا ﷻ و دوّم، عترت [اهل‌بیت] من اند، آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا این‌که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند».

و چنان‌که در برخی از احادیث آمده است، آل بیت پیامبر ﷺ عبارتند از: علی، فاطمه، حسن و حسین رضی‌الله‌عنهم. بنابراین، رعایت قرابت و دوستی و احترام اهل‌بیت بر مؤمنان واجب است به همین جهت است که دعا در حقّ ایشان در پایان تشهّد (التّحیّات) مشروع شده است و آن این دعای رسول خدا ﷺ است

که ما آن را در همهٔ نمازها می‌خوانیم: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ عَلیٰ آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلیٰ اِبْراهِیْمَ وَ عَلیٰ آلِ اِبْراهِیْم...». شکّی نیست که خواندن این دعا منصبی بزرگ و تعظیم و بزرگداشتی سترگ است که در حقّ غیر آل پیامبر ﷺ وجود ندارد و خود این دلالت می‌کند بر این‌که حبّ آل محمّد ﷺ واجب است.

امام شافعی رحمه الله دربارهٔ حبّ آل محمّد ﷺ شعر معروفی دارد، آنجا که می‌گوید:

یارا کباً قِف بالمُحصّب مِن مِنی | واهتف بساکن خَیْفها و النّاهِضِ
سَحَراً اِذا فاض الحجیج الی منی | فیضاً کملتطم الفرات الفایض
اِن کان رفضاً حُبُّ آل محمّد | فَلیَشهدِ الثّقلان أَنّی رافضی

ای سوار! در محصّب از سرزمین منیٰ توقّف کن و به کسانی که در خیف نشسته یا ایستاده هستند، ندا در ده؛

به‌هنگام سحر آن‌گاه که سیلاب حاجیان به‌سوی منیٰ سرازیر می‌شود؛

سیلابی موّاج، مانند امواج سرکش رودخانهٔ همیشه‌لبریز فرات؛

که اگر حبّ آل محمّد ﷺ رفض است؛

پس جنّ و انس هردو گواه باشند که من رافضی هستم.

قتاده در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌است که مشرکان گفتند: شاید محمّد در آنچه که انجام می‌دهد [از امر تبلیغ]، خواهان پاداشی است. پس این آیهٔ کریمه نازل شد تا این پندارشان را نفی نموده و در عوض، آنان را به مودّت و دوستی با آن حضرت ﷺ و نزدیکانشان برانگیزد.

أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا ۖ فَإِن يَشَإِ ٱللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ ۗ وَيَمْحُ ٱللَّهُ ٱلْبَـٰطِلَ وَيُحِقُّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَـٰتِهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٢٤﴾

﴿یا مگر می‌گویند: پیامبر بر خداوند دروغی بسته‌است﴾ یعنی: یا مگر این گروه ستمگر می‌گویند: محمّد ﷺ با ادّعای نبوّت، بر خداوند ﷻ دروغ بربسته‌است ﴿پس اگر خدا بخواهد، بر دلت مُهر می‌نهد﴾ یعنی: اگر نفست این پندار را بر تو القا کند که بر خداوند ﷻ دروغ بربندی، بی‌گمان او ـ اگر بخواهد ـ بر قلبت مهر می‌نهد لذا بر دروغ‌بستن قادر نمی‌شوی. مراد، استبعاد دروغ‌بافی از سوی کسی مانند پیامبر اکرم ﷺ است. ابوالسّعود در تفسیر خویش می‌گوید: «آیهٔ کریمه شاهدی بر بطلان افترای مشرکان است زیرا بیانگر این امر می‌باشد که اگر آن حضرت ﷺ بر خداوند ﷻ دروغ برمی‌بست، خداوند ﷻ به‌طور قطع او را ـ با کوبیدن مهر بر قلبش ـ از این کار بازمی‌داشت، به‌گونه‌ای که هیچ معنایی از معانی آن افتراها در ضمیرش نقش نمی‌بست و او نمی‌توانست به حرفی از آن حروف نطق کند».

﴿و خدا باطل را﴾ یعنی: شرک و افترارا ﴿محو می‌کند﴾ پس اگر آورده‌های پیامبر ﷺ باطل می بود، قطعاً خداوند ﷻ آنها را محو و نابود می‌کرد چنان که عادت پروردگار در خصوص افتراکنندگان به وی این بوده است ﴿و حق را﴾ یعنی: اسلام را ﴿استوار می‌دارد﴾ ولذا آن را ﴿با کلمات خویش﴾ یعنی با آنچه که از قرآن نازل کرده‌است، بیان می‌دارد ﴿همانا الله به راز سینه‌ها﴾ یعنی: به آنچه که در دلهای بندگان است ﴿داناست﴾.

وَهُوَ ٱلَّذِی یَقۡبَلُ ٱلتَّوۡبَةَ عَنۡ عِبَادِهِۦ وَیَعۡفُواْ عَنِ ٱلسَّیِّـَٔاتِ وَیَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ﴿۲۵﴾

﴿و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد﴾ یعنی: از بندگان گنهکارش توبه و بازگشتشان را به‌سوی خود از گناهانی که کرده‌اند، می‌پذیرد. این تعریض و

کنایه گویی به بندگان نافرمان است که: باید به توبه روی آورند **﴿و از گناهان درمی‌گذرد﴾** اعم از صغیره و کبیرهٔ آنها **﴿و آنچه می‌کنید﴾** از گناه و توبه **﴿را می‌داند﴾** پس در قبال آن به شما جزای مناسب می‌دهد.

در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان خداوند متعال به توبهٔ بندهٔ خود ــ هنگامی که به‌سوی وی باز می‌گردد ــ شادمان‌تر از کسی از شماست که مرکب‌سواریش در بیابانی از نزدش گریخته در حالی‌که غذا و نوشیدنی‌اش نیز بر بالای آن مرکب قرارداشته است و او از یافتن مرکب خویش ناامید گشته و در این حال نومیدانه به‌پای درختی می‌آید و خود را در سایهٔ آن به‌پهلو می‌افگند و در این اثنا که او غرق در نومیدی فروافتاده‌است، بناگاه می‌بیند که مرکبش در نزدش ایستاده‌است پس افسار آن را می‌گیرد و از شدّت شادمانی و خوشحالی [دست‌وپاچه شده و از روی شکرگزاری] می‌گوید: اَللّٰهُمَّ اَنْتَ عَبْدِیْ وَ اَنَا رَبُّكَ ✿ بارخدایا! تو بندهٔ من هستی و من پروردگارت!!».

وَيَسْتَجِيبُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِۦ ۚ وَٱلْكَـٰفِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿٢٦﴾

سپس خداوند ﷻ قبول توبه را با قبول دعا مورد تأکید قرارداده و می‌فرماید: **﴿و دعای کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند اجابت می‌کند﴾** و آنچه را که از وی خواسته‌اند، به ایشان ارزانی می‌دارد **﴿و از فضل خویش به آنان می‌افزاید﴾** یعنی: بر آنچه که از وی خواسته‌اند، یا بر ثوابی که سزاوار آنند، از روی فضل و بخشش خویش به ایشان افزونتر نیز می‌دهد **﴿ولی برای کافران عذاب سختی خواهد بود﴾** زیرا آنان از وادی فضل و ایمان الٰهی به‌دور افتاده و به بیابانهای

تاریک کفر و بیغوله‌های ظلمانی گمراهی، رهسپار شده‌اند.

﴿وَلَوْ بَسَطَ ٱللَّهُ ٱلرِّزْقَ لِعِبَادِهِۦ لَبَغَوْاْ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَٰكِن يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرُۢ بَصِيرٞ ۝٢٧﴾

﴿**و اگر خدا روزی را بر بندگانش گسترده می‌داشت**﴾ و فراخ می‌گردانید ﴿**مسلماً در زمین سر به عصیان بر می‌داشتند**﴾ و نعمت را ناسپاسی کرده تکبّر می‌ورزیدند و طالب چیزی می‌شدند که خواستن آن در حوزهٔ حقّ و توان و شایستگی آنان نبود ﴿**ولیکن آنچه را بخواهد به‌اندازه‌ای فرود می‌آورد**﴾ یعنی: روزی را برای بندگانش به‌اندازهٔ سنجیده و مقرّر، برحسب مشیّت خویش و آنچه که حکمت بالغهٔ وی اقتضا کند، فرود می‌آورد ﴿**هرآینه او به بندگانش آگاه است**﴾ و احوالشان را تماماً می‌داند پس آنچه را که حکمت وی اقتضا نماید، برایشان عنایت می‌دارد ﴿**و بینا**﴾ است بر آنچه که به‌صلاحشان است؛ از گشاده داشتن روزی، یا تنگ‌داشتن آن.

حاکم در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از علی رضی الله عنه روایت کرده‌است که فرمود: «این آیهٔ کریمه دربارهٔ اصحاب صُفّه نازل شد، هنگامی که ایشان آرزوی دنیا و توانگری را کرده و گفتند: کاش ما هم صاحب مال و مکنت بودیم ...». خبّاب‌بن‌ارت رضی الله عنه می‌گوید: «این آیهٔ کریمه دربارهٔ ما اهل صفّه نازل شد زیرا ما به اموال بنی‌قریظه و نضیر و بنی‌قینقاع نگریستیم و آرزو کردیم که کاش نظیر آنها را داشتیم». در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «از بندگانم کسی هست که او را جز توانگری به صلاح نمی‌آورد و اگر فقیرش سازم، بی‌گمان دینش را بر وی تباه کرده‌ام و از بندگانم کسی هست که او را جز فقر به صلاح نمی‌آورد و اگر توانگرش سازم، دینش را بر وی تباه ساخته‌ام».

وَهُوَ ٱلَّذِي يُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ مِنۢ بَعۡدِ مَا قَنَطُواْ وَيَنشُرُ رَحۡمَتَهُۥۚ وَهُوَ ٱلۡوَلِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ﴿٢٨﴾

﴿و اوست کسی که باران را فرود می‌آورد﴾ بارانی که سودمندترین نوع روزی، عامترین آن از نظر فایده و اثرگذارترین آن در سامان‌دهی کاروبار زندگی است؛ ﴿پس اَز آن‌که نومید شدند﴾ از فرود آمدَن باران. و چنین است که بندگان با این فروفرستادن باران بعد از نومیدی، مقدار و میزان رحمت باری تعالی را در حقّ خویش می‌شناسند و او را در برابر آنچه که شکرگزاری وی در قبال آن واجب است، شکر و سپاس می‌گزارند ﴿و رحمت خویش را نشر می‌کند﴾ یعنی: حق تعالی رحمت خود را بر همه‌چیز ــ اعم از دشت و صحرا و کوه و سبزه و انسان و حیوان ... ــ گسترده و فراگیر می‌گرداند. قتاده می‌گوید: «به ما نقل کرده‌اند که مردی به عمربن‌خطّاب رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین! قحطی باران است و مردم ناامید شده‌اند! عمر رضی الله عنه فرمود: اکنون دیگر باران بر شما فرود آمد! سپس این آیهٔ کریمه را تلاوت کرد: وَ هُوَ الَّذِیْ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ مِنْ بَعْدِ مٰا قَنَطُوْا... ✿ اوست کسی که باران را پس ازآن‌که نومید شدند، فرود می‌آورد». ﴿و هموست کارساز﴾ صالحان و شایستگان از بندگانش؛ با احسان و جلب منافع برایشان و دفع آفتها و ناملایمات از ایشان ﴿حمید﴾ است پس دربرابر انعام خویش، سزاوار حمد و سپاس از جانب ایشان می‌باشد.

وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَآبَّةٖۚ وَهُوَ عَلَىٰ جَمۡعِهِمۡ إِذَا يَشَآءُ قَدِيرٞ ﴿٢٩﴾

﴿و از آیات﴾ دالّ بر عظمت و قدرت بی‌منتهای **﴿اوست آفرینش آسمانها و زمین﴾** بر این کیفیّت عجیب و بر این صنعت بدیع لذا آسمانها و زمین در کیان وجود و صفات و خصوصیّات خود، بر وجود صانعی توانا و حکیم دلالت می‌کنند **﴿و﴾** از آیات دالّ بر عظمت و قدرت بی‌منتهای اوست آنچه **﴿در آن دو از جانوران پراکنده است و او هرگاه بخواهد، بر گردآوردنِ آنان﴾** در روز قیامت **﴿تواناست﴾** یعنی: باری تعالی آن موجودات زنده و جاندار را در هرجایی که باشند ـ آن‌گاه که بخواهد ـ گرد می‌آورد و او بر این کار توانایی کامل دارد.

استاد محمّدسلیمان عبدالله الأشقر اختصارکنندهٔ تفسیر «فتح‌القدیر» امام شوکانی می‌گوید: «من بر این نظرم که خدای عزّوجلّ در این آیهٔ کریمه آشکارا به ما خبر داده است که او در آسمانها نیز موجودات زنده و جانداری را آفریده‌است و بعید نیست که آن جانوران در برخی از ستارگان و سیّارگانی قرار داشته باشند که طبیعت آنها برای زندگی حیوانی آماده است». صاحب تفسیر «المنیر» نیز می‌گوید: «برخی از دانشمندان با استدلال به این فرمودهٔ خدای متعال: (وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ) وجود مخلوقاتی دیگر بجز فرشتگان را در ستارگان و عوالم علوی بعید نمی‌دانند، همان طوری که سفینه‌های فضایی جدید و کاوشهای نجومی، به دنبال کشف وجود پدیدهٔ حیات در ستارهٔ مرّیخ اند امّا دلالت آیه بر این امر قطعی نیست زیرا تفسیر آیهٔ مبارکه وجه دیگری نیز دارد، این وجه ـ بنا بر یکی از اقوال ـ این است که: مراد آیه جانورانی است که حق تعالی آنها را در زمین پراکنده است».

وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُواْ عَن كَثِيرٍ ﴿٣٠﴾

﴿و هر مصیبتی به شما برسد﴾ هر چه که باشد؛ اعم از غم و درد و ناخوشی و قحطی و فقر و زندان و غیره ﴿به سبب کار و کردار خودتان است﴾ پس بدانید که شما به‌عنوان مجازاتی از سوی خداوند ﷻ، بدان مصاب شده‌اید و سبب آن، چیزی جز گناهانی که مرتکب شده‌اید، نیست. تعبیر: «اَیْدِیْکُمْ ◎ دستانتان به عمل آورده» بدین‌خاطر به‌کار رفته که کارهای انسان اکثراً با دستانش انجام می‌شود ﴿و او از بسیاری﴾ از گناهانی که بندگان انجام می‌دهند ﴿درمی‌گذرد﴾ و از روی کرم آنها را در برابر آن مجازات نمی‌کند، همان گونه که حق تعالی با مصایبی که به بنده می‌رساند؛ گناهانش را از وی کفّاره و جبران نموده و بر وی می‌بخشاید زیرا باری تعالی بزرگوارتر از آن است که بعد از مجازات دنیا، جزای آنان را یکبار دیگر در آخرت تکرار نماید. درعین‌حال، حق تعالی از بسیاری از گناهان درگذشته و آنها را عفو می‌کند و بر آنها خطّ بطلان می‌کشد.

باید دانست؛ گاهی هم مصیبتی که به مؤمن می‌رسد، دربرابر گناهی که مرتکب آن شده باشد، نیست و او در برابر آن مصیبت، مأجور و صاحب پاداش است. به‌قولی: آیهٔ کریمه مخصوص به کافران می‌باشد. یعنی: کافران به‌سبب گناهانشان به مصیبتها دچار می‌گردند، بی‌آن‌که این مصیبتها کفّاره کنندهٔ گناهی از گناهانشان بوده یا پاداشی را برایشان به‌همراه داشته باشد چنان که خداوند ﷻ، مجازات دنیوی آنان را دربرابر بسیاری دیگر از گناهانشان فرو گذاشته و به‌سبب آن گناهان در دنیا عذابشان نمی‌کند بلکه تا سرای آخرت مهلتشان می‌دهد.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از ابی‌سعید خدری و ابوهریره رضی‌الله‌عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «وَالَّذِیْ نَفْسِیْ بِیَدِهِ مٰا یُصِیْبُ الْمُؤمِنَ مِنْ نَصَبٍ وَ لاٰ وَصَبٍ وَ لاٰ هَمٍّ وَ لاٰ حُزْنٍ اِلاّٰ کَفَّرَ اللّٰهُ عَنْهُ بِهٰا مِنْ خَطٰایٰاهُ حَتَّی الشَّوْکَةَ یُشٰاکُهٰا ◎ سوگند به ذاتی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست، هیچ رنج و بیماری و نگرانی و اندوهی به مؤمن نمی‌رسد مگر این‌که خداوند به‌سبب آن، برخی از گناهانش را از او کفّاره می‌کند و می‌بخشاید، حتّی آن خاری را که بر

تنش می‌خلد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِذَا كَثُرَتْ ذُنُوْبُ الْعَبْدِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَا يُكَفِّرُهَا اِبْتَلاهُ اللّٰهُ تَعَالىٰ بِالْحُزْنِ لِيُكَفِّرَهَا ✿ چون گناهان بنده بسیار شود و برایش چنان اعمال نیکی وجود نداشته‌باشد که آن گناهان را کفّاره نماید، خدای عزّوجلّ او را به اندوه مبتلا می‌کند تا آن اندوه، آنها را کفّاره نماید». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَا يُنَزَّلُ الْعِقَابُ اِلاّٰ بِذَنْبٍ وَ لاٰ يُرْتَفَعُ اِلاّٰ بِتَوْبَةٍ ✿ عذاب جز به‌سبب گناهی فرود آورده نمی‌شود و جز با توبه‌ای برداشته نمی‌شود».

وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ ﴿٣١﴾

﴿**و شما در زمین عاجزکننده نیستید**﴾ یعنی: شما در روی زمین از عذاب خداوند ﷻ گریزنده نیستید بلکه آنچه را که حق تعالی بر شما از مصایب مقدّر کرده باشد، حتماً به شما رسیدنی و فرودآمدنی است ﴿**و شما را جز خدا هیچ کارسازی نیست**﴾ که یاریتان دهد و آنچه را که باری تعالی بر شما مقدّر کرده است، از شما بازدارد ﴿**و نه هیچ نصرت‌دهنده‌ای است**﴾ که شما را از عذاب خداوند ﷻ ــ چون بر شما فرود آمد ــ برهاند.

وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلۡجَوَارِ فِي ٱلۡبَحۡرِ كَٱلۡأَعۡلَٰمِ ﴿٣٢﴾

﴿**و از نشانه‌های شگرف او کشتی‌ها در دریاست**﴾ جَوارْ: کشتی‌های روان و شناگر است، که آن کشتی‌ها ﴿**مانند کوهها**﴾ است در بزرگی خود. مجاهد گفته‌است: اَعْلامْ: کاخهاست. یعنی: آن کشتی‌ها در بزرگی خود مانند کاخهاست.

إِن يَشَأْ يُسْكِنِ ٱلرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهْرِهِۦٓ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿۳۳﴾

﴿**اگر بخواهد باد را**﴾ که سبب سیر و حرکت کشتی‌هاست ﴿**ساکن می‌گرداند آن‌گاه آنها**﴾ یعنی: آن کشتی‌ها ﴿**بر پشت آن**﴾ یعنی: بر پشت دریا ﴿**راکد**﴾ یعنی: ساکن و بی‌حرکت ﴿**می‌مانند، قطعاً در این**﴾ وجود و حرکت کشتی‌ها ﴿**آیاتی است**﴾ یعنی: نشانه‌ها و دلالتهای روشن و بزرگی است ﴿**برای هر صبّار شکوری**﴾ یعنی: برای هر بسیار شکیبا و صبرکننده‌ای بر بلاها و برای بسیار شکرگزاری بر نعمتها. البتّه صبر و شکر، دو صفت سترگ برای مؤمن کامل است زیرا مؤمن از دو حالت بیرون نیست، یا در نعمتی است که بر آن شکر می‌گزارد، یا در مصیبتی است که بر آن صبر می‌کند.

أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمَا كَسَبُوا۟ وَيَعْفُ عَن كَثِيرٍ ﴿۳۴﴾

﴿**یا**﴾ اگر حق تعالی بخواهد ﴿**اهل کشتی‌ها را به‌سبب کار و کردارشان هلاک می‌کند**﴾ و کشتی‌نشینان را به‌سبب گناهانی که مرتکب شده‌اند، با غرق کردنشان نابود می‌کند ﴿**و او از بسیاری**﴾ از کشتی‌نشینان ﴿**در می‌گذرد**﴾ با درگذشتن از گناهانشان لذا از غرق نجاتشان می‌دهد.

وَيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مَا لَهُم مِّن مَّحِيصٍ ﴿۳۵﴾

﴿**و کسانی که در آیات ما مجادله می‌کنند، بدانند که آنان را هیچ گریزگاهی**﴾ و راه فرار و خلاصی از عذاب ما ﴿**نیست**﴾.

فَمَآ أُوتِيتُم مِّن شَيْءٍ فَمَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٣٦﴾

﴿**پس آنچه شما داده شده‌اید**﴾ ای مردم! اعم از مؤمنان و دیگران ﴿**از هرچیز که باشد**﴾ از بهره‌ها و نعمتها؛ مانند توانگری و گشایش در روزی، اینها همه ﴿**برخورداری زندگی دنیاست**﴾ پس بدانید که بهرهٔ دنیا، بهره‌ای است اندک در ایّامی اندک، که به‌سرعت منقضی می‌شود و از بین می‌رود ﴿**و آنچه نزد الله است**﴾ از ثواب و پاداش طاعات؛ مانند باغهای بهشتی ﴿**بهتر است**﴾ از این اندک بهرهٔ دنیا ﴿**و پاینده‌تر است**﴾ زیرا پاداش الهی همیشگی و گسست‌ناپذیر است در حالی‌که بهرهٔ دنیا به‌سرعت می‌گذرد و نابود می‌شود. پاسخ این سؤال که چه کسانی شایستگی پاداش بهشتی را دارند، این است: ﴿**برای کسانی که ایمان آورده و به پروردگارشان توکّل می‌کنند**﴾ یعنی: کسانی که همهٔ کار خویش را به او تفویض نموده و در تمام شؤون خویش، بر او تکیه می‌کنند.

علیّ‌بن‌ابی‌طالب ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیه می‌گوید: «ابوبکر ﷺ تمام مالش را در راه خدا ﷻ انفاق کرد سپس کسانی او را بر این کار سرزنش کردند، همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد».

سپس خدای عزّوجلّ در آیات بعدی «۳۷ ـ ۳۹» اهل بهشت را به‌علاوهٔ ایمان و توکّل، به اوصاف ذیل توصیف می‌نماید:

۱ ـ ایشان از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند.
۲ ـ ایشان در هنگام قدرت، عفو و گذشت را پیشهٔ خود می‌کنند
۳ ـ ایشان از خدای متعال کاملاً انقیاد و اطاعت می‌کنند.
۴ ـ ایشان نماز را برپا می‌دارند.
۵ ـ ایشان به نظام شَور و مشورت پایبنداند.

۶ ــ ایشان در راه خیر انفاق می‌کنند.
۷ ــ ایشان در حق شجاع و دلیرند. چنان‌که می‌فرماید:

وَٱلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلْإِثْمِ وَٱلْفَوَٰحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا۟ هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿٣٧﴾

﴿و همچنین﴾ بهشت برین ﴿برای کسانی است که از گناهان کبیره﴾ مانند شرک، فرار از جنگ، زنا و غیره... ﴿پرهیز می‌کنند﴾.
بیان محققانهٔ گناهان در سورهٔ نساء «آیه/ ۳۱» گذشت از جمله در آنجا از ابن‌عباس رضی الله عنه نقل کردیم که فرمود: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوند متعال آن را با تهدیداتی چون آتش دوزخ، یا خشم، یا لعنت، یا عذاب خویش همراه کرده باشد».

﴿و﴾ همچنین بهشت برین برای کسانی است که پرهیز می‌کنند ﴿از فواحش﴾ یعنی: از زشتی‌ها و ناشایستی‌ها، که عبارت است از: گناهانی چون قتل، زنا، گواهی دروغ و مانند آنها. گفتنی است که هرچند اینها نیز از گناهان کبیره‌اند ولی گویی در سنگینی خود از گناهان کبیره بزرگتر می‌باشند لذا مستقلاً ذکر شدند ﴿و﴾ از اوصاف بهشتیان یکی این است که ﴿چون به خشم در می‌آیند، در می‌گذرند﴾ یعنی درمی‌گذرند از تعدّی‌ای که ایشان را به‌خشم آورده است پس خشم خویش را فرو می‌خورند و با کسی که بر ایشان ستم نموده، با حلم و بردباری رفتار می‌کنند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَا انْتَقَمَ النَّبِيُّ ﷺ لِنَفْسِهِ قَطُّ إِلاَّ أَنْ تُنْتَهَكَ حُرُمَاتُ اللهِ * رسول خدا ﷺ هرگز به‌خاطر خودشان انتقام نگرفتند مگر این‌که حرمتی از حرمات خدای عزّوجلّ درهم شکسته شود».

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: این آیه دربارهٔ عمر رضی الله عنه هنگامی‌که در

مکّه از سوی مشرکان به باد دشنام و ناسزا گرفته می‌شد ـ نازل گردید. به‌قولی: این آیه دربارهٔ ابوبکر ﷺ نازل شد؛ هنگامی‌که بعضی او را سرزنش کردند که چرا مالش را در راه خدا ﷻ انفاق کرده است و نیز آن‌گاه که به‌باد دشنام و ایذا و استهزاء گرفته شد ولی بردباری پیشه کرد.

وَٱلَّذِينَ ٱسْتَجَابُواْ لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۳۸﴾

﴿و﴾ بهشتیان ﴿کسانی﴾ اند ﴿که ندای پروردگارشان را اجابت کرده‌اند﴾ یعنی: فرمان او را در آنچه که ایشان را بدان فراخوانده، اجابت کرده و پذیرفته‌اند و از پیامبران ﷺ اطاعت کرده‌اند ﴿و﴾ بهشتیان کسانی اند که ﴿نماز را برپا داشته‌اند﴾ در اوقات آنها با رعایت شروط و آداب و ارکان آنها. دلیل این‌که خداوند ﷻ نماز را به یادآوری مخصوص گردانید، این است که نماز برترین انواع عبادات است زیرا نماز پیوند و رابطه‌ای است میان بنده و پروردگارش ﴿و﴾ از اوصاف بهشتیان این است که ﴿کارشان با یک‌دیگر از سرِ مشورت است﴾ یعنی: در هر کاری که بر ایشان رخ نماید، در میان خویش رایزنی و مشورت می‌کنند پس در تصمیم‌گیریها نه شتاب می‌ورزند و نه تک‌رأیی می‌کنند لذا برخی از آنها بر برخی دیگر در هیچ کاری استبداد و خودرأیی نمی‌ورزند.

باید دانست که حوزهٔ مشاوره، امور و شؤون عامّه است؛ مانند تعیین خلیفه (حاکم)، تدبیر شؤون دولت و ادارهٔ امور آن، توظیف کارگزاران و والیان (استانداران) و احکام قضاء. همین‌طور، این آیه شامل مشورت در امور خاصّه نیز می‌شود. حسن بصری ﷫ گفته است: «هیچ قومی با یک‌دیگر مشاوره نکردند، جز این‌که بر بهترین و شایسته‌ترین امورشان راهیاب شدند». و ـ چنان‌که در

روایات آمده است ــ رسول‌اکرم ﷺ با اصحابشان در اموری که متعلّق به جنگ بود، مشورت می‌کردند امّا در احکام با اصحابشان مشورت نکردند زیرا احکام با تمام اقسام خویش ــ اعم از فرض، مستحبّ، مکروه، مباح و حرام ــ از جانب خدای عزّوجلّ مقرّر گردیده است.

ولی پس از آن‌که خداوند ﷻ رسول‌اکرم ﷺ را به‌سوی خویش برگرفت، صحابهٔ کرام ﷺ در احکام نیز با همدیگر مشاوره نموده و آنها را از کتاب و سنّت استنباط می‌کردند. گفتنی است؛ اوّلین امری که صحابه ﷺ دربارهٔ آن باهم مشاوره کردند، قضیهٔ خلافت بود زیرا رسول خدا ﷺ دربارهٔ جانشینی خود صراحتاً چیزی نفرموده بودند. همین طور صحابه ﷺ در امر ارتداد قبایل باهم رأی‌زنی و مشاوره کردند، که سرانجام ابوبکرصدّیق ﷺ به جنگ با مرتدّان مصمّم شد. همچنین اصحاب ﷺ در امر میراث پدربزرگ (جَدّ) و در کیفیّت اجرای حدّ شراب‌نوشی نیز باهم مشاوره کردند. همان طور که ایشان بعد از رسول خدا ﷺ در جنگها نیز با هم مشورت می‌کردند تا بدانجا که عمر ﷺ با «هرمزان» که به اسلام مشرّف شده و به محضر ایشان آمده بود، دربارهٔ جنگ با «کسری» مشورت کرد. در **حدیث‌شریف** به روایت ترمذی از ابوهریره ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِذا کانَ اُمَراؤُکُمْ خِیارُکُمْ وَاَغْنِیاؤُکُمْ سُمَحاءُکُمْ وَ اَمْرُکُمْ شُوْرٰی بَیْنَکُمْ فَظَهْرُ الْاَرْضِ خَیْرٌ لَکُمْ مِنْ بَطْنِها، وَاِذَا کانَ اُمَراؤُکُمْ شِرارُکُمْ وَاَغْنِیاؤُکُمْ بُخَلاؤُکُمْ وَ اُمُوْرُکُمْ اِلٰی نِسائِکُمْ فَبَطْنُ الْاَرْضِ خَیْرٌ لَکُمْ مِنْ ظَهْرِها ۞ آن‌گاه که حکّام و امرای شما بهترین‌های شما باشند و توانگران شما بخشنده‌ترینهایتان و کارتان در میانتان به شور و مشورت باشد، روی زمین برای شما از شکم آن بهتر است و لی آن‌گاه که امرای شما بدترین‌های شما باشند و توانگرانتان بخیلانتان و [تولیت عامّهٔ] کارهایتان به زنانتان واگذاشته شده باشد، شکم زمین برای شما از روی آن بهتر است».

﴿و﴾ از اوصاف بهشتیان این است که: **﴿از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند﴾** در راه خیر و آن را بر نیازمندان و در راه خدا ﷻ صدقه می‌کنند. ملاحظه

می‌کنیم که این آیهٔ کریمه، امّت اسلامی را به اوصاف و خصوصیّاتی معرّفی کرده است که در میان فریضهٔ دینی (نماز) ، فریضهٔ اجتماعی (زکات و انفاق) و فریضهٔ سیاسی (شوری) جمع می‌کنند چنان که ابوبکر جصّاص حنفی در کتاب « احکام القرآن » ، نزدیک به همین معنی را بیان کرده است.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است که : این آیهٔ کریمه دربارهٔ انصار نازل شد زیرا رسول خدا ﷺ ایشان را به‌سوی ایمان فراخواندند و ایشان دعوت حق را اجابت گفتند.

وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَابَهُمُ ٱلْبَغْىُ هُمْ يَنتَصِرُونَ ﴿٣٩﴾

﴿و﴾ بهشتیان ﴿کسانی هستند که چون به آنان تعدّی﴾ و ستمی از سوی تجاوزگری ﴿رسید، انتقام می‌گیرند﴾ زیرا ضعف نشان‌دادن و تسلیم‌شدن در برابر تجاوزگر، از اوصاف کسانی نیست که خدای عزّوجلّ عزّتمندشان گردانیده ، آنجا که فرموده‌است : « وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُوْلِهِ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ ۞ و عزّت از آن خدا و رسولش و مؤمنان است » [منافقون / ۸] لذا مؤمنان باید بدانند که انتقام کشی در هنگام تجاوز فضیلت است و ناتوانی و خواری و ذلّت‌پذیری از اوصافشان نیست بلکه این صفات ؛ صفات کافران به خدای عزّوجلّ و جاهلان به وی می‌باشد.

باید دانست که در میان این آیهٔ کریمه و [آیهٔ / ۳۷] : « وَإِذَا مَا غَضِبُوْهُمْ يَغْفِرُوْن ۞ و چون خشمگین شوند ، گذشت می‌کنند » ، هیچ تعارضی نیست زیرا هریک از این دو آیه، مجال و موضع خاص به خود را دارد از آن روی که عفو بر دو قسم است :

۱ ـ عفوی که سبب فرونشاندن فتنه و آرامش‌بخشیدن به اوضاع و بازگشت جانی از جنایتش می‌باشد ، که چنین عفوی ستوده‌است و آیات عفو بر آن حمل می‌شود و چنین عفو و گذشتی، از اخلاق متعارف در تعامل میان یک امّت واحده است.

۲ ـ عفوی که سبب جرأتمندی ستمگر و درازدستی وی در گمراهیش و به استضعاف‌کشیدن امّت باشد، ناپسند و ناستوده است. که آیات وارده در بارهٔ لزوم انتقام‌کشیدن بر آن حمل می‌شود و این‌گونه انتقام‌کشی، در مقاومت علیه دشمن خارجی و در هنگام غصب حق واجب است. البتّه مثالهای روشنگر در هر دو مورد بسیار است، از جملهٔ مثالها در مورد عفو: عفو یوسف علیه السلام از برادرانش بود، با آن‌که او بر مؤاخذهٔ ایشان قدرت داشت همچنین از جملهٔ این مثالها، عفو رسول خدا ﷺ از اهل مکّه بعد از فتح آن بود، همین طور عفو ایشان از «غورث‌بن حارث» هنگامی که شمشیر رسول خدا ﷺ را درحالی‌که ایشان در خواب بودند گرفت و از غلاف کشید و در این حال رسول خدا ﷺ بیدار شدند و بر او با هیبت چنان نهیب زدند که شمشیر ایشان از دستش افتاد و ایشان شمشیر خود را گرفتند آن‌گاه اصحابشان را فراخوانده و آنها را از توطئهٔ او علیه جان خویش آگاه کردند و سپس عفوش نمودند.

و از جملهٔ مثالها در مورد انتقام، این روایت است: روزی زینب به عائشه رضی‌الله‌عنهما روی کرد و او را دشنام می‌داد، رسول خدا ﷺ او را از این کار نهی کردند امّا از دشنام‌دادن بازنایستاد آن‌گاه به عائشه فرمودند: «دُوْنَكِ فَانْتَصِرِيْ ۞ اینک تو آزادی پس انتقام بگیر!». در روایت دیگری آمده است که عائشه رضی‌الله‌عنها گفت: «چون رسول خدا ﷺ به من اجازه دادند، زینب را چنان کوبیدم که آب دهانش خشک شد».

وَجَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٖ سَيِّئَةٞ مِّثۡلُهَاۖ فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٠﴾

﴿و جزای بدی، بدی‌ای مانند آن است﴾ خدای سبحان این حقیقت را روشن

می‌سازد که شیوهٔ عدالت در امر انتقام کشی، همانا بسنده کردن بر رعایت برابری در این باره است، نه در پیش گرفتن زیاده‌روی در انتقام. مجاهد و سدّی گفته‌اند: «مراد از این بدی همانند، دادن پاسخی است که مماثل و همانند تعدّی طرف مقابل باشد، مثلاً اگر کسی به تو گفت: خدا خوارت سازد! تو هم در پاسخش بگو: خدا خودت را خوار سازد. بی‌آن‌که تجاوز کنی و جواب یک سخن را با بیشتر از آن بدهی». **﴿پس هر که درگذرد و به‌اصلاح آورد﴾** یعنی: هر کس از ستمگر خویش درگذرد و با عفونمودن از وی در هنگام قدرت‌یافتن بر انتقام کشی، رفتاری نیک و اصلاح منشانه با وی در پیش گیرد؛ **﴿پاداش او بر عهدهٔ خداست﴾** و این پاداش نزد وی ضایع نمی‌شود. امّا باید دانست که عجز و ذلّت‌پذیری، از فضایل نیست بلکه نشانهٔ پستی و دنائت است. یعنی: خدای سبحان بر آن عفو و گذشتی پاداش می‌دهد که انسان در آن، برگرفتن حقّش و انتقام‌کشی از ستمگرش قادر باشد ولی این کار را برای رضای خدا ﷻ فروگذارد. **﴿به راستی خدا ظالمان را دوست نمی‌دارد﴾** یعنی: کسانی را که به ظلم آغاز می‌کنند، دوست ندارد، نه کسانی را که پاسخ ظلم را با انتقام کشی می‌دهند همچنین او کسانی را که در انتقام کشی تعدّی کرده و در آن از حدّ درمی‌گذرند، دوست ندارد زیرا تجاوز از حدّ، خود ظلم است.

وَلَمَنِ ٱنتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِۦ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ مَا عَلَيْهِم مِّن سَبِيلٍ ﴿٤١﴾

﴿و هر که بعد از ستمی که دیده‌است﴾ یعنی: بعد از آن‌که ظالم در حقّ وی ستمی نموده‌است **﴿انتقام گیرد پس آن گروه؛ برآنان هیچ راهی نیست﴾** یعنی: آنان مورد ملامت، مؤاخذه یا مجازات قرار نمی‌گیرند زیرا حقّ گرفتن قصاص در جنایات عمدی و در دشنام‌دادن و بدگفتن، برای مجنی‌علیه (کسی که بر وی جنایتی رفته‌است) همچنین ضمان (غرامت) در جنایات غیر عمد ـ مانند اتلافها ـ شرعاً

ثابت است ؛ و در این موارد، معاملهٔ همانند و باالمثل جواز دارد ، نه تجاوز .

إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَظْلِمُونَ ٱلنَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٢﴾

﴿ **جز این نیست که راه** ﴾ ملامت و ایراد و مجازات ﴿ **تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند** ﴾ یعنی : آغازگر تعدّی و تجاوز بر آنانند ﴿ **و در روی زمین به ناحق سر بر می‌دارند** ﴾ یعنی : بر جان و مال مردم به ناحق تعدّی کرده و با ستمگری و سلب و غصب حقّ مردم، بر آنان تکبّر و گردنکشی می‌کنند ﴿ **آن گروه** ﴾ در برابر ظلم و گردنکشی و تجاوز خویش ﴿ **عذابی دردناک در پیش دارند** ﴾ در روز قیامت .

وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ ﴿٤٣﴾

﴿ **و هر که صبر کند** ﴾ بر آزار و تعدّی دیگران و دست به انتقام‌کشی نزند ﴿ **و درگذرد** ﴾ از ستمگرش، بعد از آن‌که بر انتقام کشی و بازپس‌گیری حقّش از او قدرت یافت ﴿ **قطعاً این** ﴾ صبر و گذشت و خویشتن‌داری ﴿ **از عزم امور است** ﴾ یعنی : از امور ستوده و سترگ و شایستهٔ سپاس است که بر آن ثواب و ثنا مترتّب می‌شود زیرا انسان خشمگین، در این صبر و حوصله‌مندی از خود ثبات نشان داده و اسیر شهوت انتقام‌کشی نشده است . در **حدیث‌شریف** آمده‌است : « وَ مَا زادَ اللّٰهُ عَبْداً بِعَفْوٍ اِلاّ عِزّا ۞ خدای عزّوجلّ بر بنده‌ای به‌سبب عفو وی ، جز عزّت نمی‌افزاید » . شاه ولی‌الله دهلوی ﷺ می‌گوید : « گذشت از حقّ خویش عزیمت و انتقام گرفتن رخصت است و انتقام کشی برای ضعفای قوم لازم است مگر آن‌که درگذرند » .

کلبی و فراء در بیان **سبب‌نزول** آیات «۴۳ ـ ۴۱» روایت کرده‌اند که: این آیات دربارهٔ ابوبکر صدّیقﷺ نازل شد زیرا هنگامی که یکی از انصار وی را دشنام داد، ابوبکرﷺ نخست پاسخ گفت ولی بعد از آن خود را نگاه‌داشت و انتقامی نکشید.

وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن وَلِيٍّ مِّنۢ بَعْدِهِۦ ۗ وَتَرَى ٱلظَّـٰلِمِينَ لَمَّا رَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّن سَبِيلٍ ﴿٤٤﴾

﴿و هر که را خدا گمراه کند﴾ به‌سبب رضایش به کفر **﴿پس بعد از وی او را هیچ کارسازی نیست﴾** یعنی: بعد از خدا ﷻ هیچ‌کسی برایش نیست که هدایتش را بر عهده گیرد و یاریش دهد **﴿و ستمکاران را﴾** یعنی: مشرکان تکذیب‌کنندهٔ رستاخیز و زندگی پس از مرگ را **﴿می‌بینی، که چون عذاب را بنگرند﴾** یعنی: چون به‌سوی دوزخ بنگرند **﴿می‌گویند: آیا راهی برای برگشتن﴾** به دنیا **﴿هست؟﴾** که نیست!

وَتَرَىٰهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَـٰشِعِينَ مِنَ ٱلذُّلِّ يَنظُرُونَ مِن طَرْفٍ خَفِيٍّ ۗ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِنَّ ٱلْخَـٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۗ أَلَآ إِنَّ ٱلظَّـٰلِمِينَ فِى عَذَابٍ مُّقِيمٍ ﴿٤٥﴾

﴿و آنان را می‌بینی که چون بر آتش دوزخ عرضه دارندشان، از خواری فروتن شده‌اند﴾ یعنی: به‌سبب خواری و زبونی‌ای که به آنان پیوسته است، فروتن و متواضع شده‌اند **﴿به گوشهٔ چشم نیم‌گشاده می‌نگرند﴾** یعنی: از شدّت خوف و

هراس، دزدانه و ذلیلانه، زیر چشمی به‌سوی دوزخ می‌نگرند ﴿**و اهل ایمان گفتند: قطعاً زیانکاران**﴾ کامل همانا ﴿**کسانی هستند که روز قیامت به خود و خانوادهٔ خویش زیان زده‌اند**﴾ زیان‌زدنشان به خودشان به این است که خود را در آتش دوزخ و عذاب جاودان آن درافگنده و به چنگال عذاب سپرده‌اند، بی آن‌که کمترین امیدی به نجات خویش داشته باشند امّا زیان‌زدنشان به خانواده‌هایشان در این است که: سبب گمراهی آنان شده‌اند پس اگر خانواده‌هایشان با آنان در دوزخ باشند، از وجود آنان هیچ سودی نمی‌برند و اگر خانواده‌هایشان در بهشت باشند، نیز میانشان مانع و حایلی‌ابدی افگنده شده لذا با جدایی از همدیگر، به آنها زیان رسانده‌اند ﴿**آگاه باشید که ستمکاران در عذابی پایدارند**﴾ که هیچ پایانی ندارد.

و این، پایان سخن مؤمنان، یا تصدیقی از سوی خداوند ﷻ بر سخنانشان است.

وَمَا كَانَ لَهُم مِّنْ أَوْلِيَآءَ يَنصُرُونَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ ۗ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن سَبِيلٍ ﴿٤٦﴾

﴿**و جز الله برایشان دوستانی نیست که آنهارا نصرت دهند**﴾ و در این مقام و موقف، عذاب را از آنان دفع کنند ﴿**و هر که را خدا گمراه کند، هیچ راهی برایش**﴾ به‌سوی نجات ﴿**نیست**﴾.

ٱسْتَجِيبُوا۟ لِرَبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِىَ يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ ۚ مَا لَكُم مِّن مَّلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُم مِّن نَّكِيرٍ ﴿٤٧﴾

﴿**پروردگارتان را اجابت کنید**﴾ یعنی: به ندای دعوت پروردگارتان به‌سوی ایمان

به او، به کتابها و پیامبرانش و به هر آنچه که شما را به سوی آن فرامی‌خواند، لبّیک بگویید **﴿پیش از آن‌که از جانب الله روزی بیاید﴾** یعنی: روز عذابی **﴿که آن را برگشتی نیست﴾** و هیچ‌کسی آن را برگرداننده نمی‌تواند، یا این‌که، خدای عزّوجلّ خود پس از آن‌که به آن حکم نموده، آن را بر نمی‌گرداند. که مراد از آن: روز قیامت، یا روز مرگ است **﴿در آن روز، برای شما هیچ پناهگاهی نیست﴾** که به آن پناه برید **﴿و برای شما هیچ منکری نیست﴾** یعنی: شما در آن روز هیچ منکری را نمی‌یابید که عذابی را که بر شما فرود آمده، انکار کند و آن را ناپسند بداند و خودتان نیز قدرت انکار چیزی از گناهان خویش را ندارید زیرا اعمالتان در کارنامه‌هایتان ثبت شده است و زبانها و اندامها و پوستهابتان نیز به آن گواهی می‌دهد لذا از عذاب خدا ﷻ هیچ پناهگاهی جز به‌سوی خودِ وی وجود ندارد.

فَإِنْ أَعْرَضُواْ فَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۖ إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ۗ وَإِنَّآ إِذَآ أَذَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا ۖ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌۢ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ كَفُورٌ ﴿٤٨﴾

﴿پس اگر رویگردان شدند﴾ از اجابت ندای حق **﴿ما تو را برآنان نگهبان﴾** اعمالشان **﴿نفرستادیم﴾** تا آنان را در برابر اعمالشان محاسبه کنی پس ما تو را ناظر و مراقب آنان نگمارده‌ایم **﴿بر عهدهٔ تو جز پیام‌رسانی﴾** آن پیامهایی که مأمور ابلاغ آنها به مردم شده‌ای **﴿نیست﴾** و جز این، هیچ تکلیف دیگری بر عهده نداری و تو این مأموریّت را به‌درستی انجام داده‌ای **﴿و ما چون رحمتی از جانب خود به انسان بچشانیم﴾** یعنی: نعمتی مانند سلامتی، توانگری، امنیّت و غیره **﴿بدان شاد شود﴾** یعنی: به سبب آن نعمت، سرمست و مغرور و متکبّر می‌گردد **﴿و اگر به آنان**

مصیبتی برسد ﴾ یعنی: بلا، بیماری، فقر، یا ترسی برسد ﴿**به‌سبب آنچه دستهای آنان پیش فرستاده‌است**﴾ از گناهان ﴿**آن‌گاه انسان ناسپاس است**﴾ تمام نعمتها را فراموش کرده و فقط از بلا یادآوری می‌کند و در علّت و سبب فرود آمدن آن هیچ تأمّل نمی‌ورزد پس این ناسپاسی‌ای است آشکار. تعبیر «**دستهای آنان پیش فرستاده‌است**»، ازآن‌روی است که بیشتر اعمال با دست انجام می‌شود. البتّه نمودهای ناسپاسی، در مردان کمتر و در زنان بیشتر دیده می‌شود. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «ای گروه زنان! صدقه بدهید زیرا من شما را اکثریّت اهل دوزخ دیده‌ام. در این هنگام زنی گفت: به چه سبب ای رسول خدا؟ فرمودند: «لِأَنَّكُنَّ تُكْثِرْنَ الشَّكٰايَةَ وَ تُكفِرْنَ الْعَشِيْر، لَوْ اَحْسَنْتَ اِلٰى اِحْداهُنَّ الدَّهْرَ، ثُمَّ تَرَكْتَ يَوْماً قٰالَتْ مٰا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيراً قَطُّ» زیرا شما [از زندگی] بسیار شکایت می‌کنید و شوهران را ناسپاسی می‌نمایید؛ اگر به یکی از زنان تمام عمر نیکی کنی، سپس این نیکی را فقط یک روز از وی دریغ داری، می‌گوید: من هرگز از تو هیچ خیری ندیده‌ام!».

لِّلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ يَهَبُ لِمَن يَشَآءُ إِنَٰثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ ﴿٤٩﴾

﴿**فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ خداوند است**﴾ یعنی: حق تعالی صاحب اختیار و مالک تصرّف در آنهاست به هرگونه که بخواهد پس نه برای آنچه که او داده است، بازدارنده‌ای است و نه برای آنچه که بازداشته است، دهنده‌ای و دلیل آن این است که: ﴿**هر چه بخواهد می‌آفریند**﴾ از خلق و نشانهٔ آن این است که: ﴿**به هر کس بخواهد، فرزندان دختر و به هرکس بخواهد، فرزندان پسر می‌بخشد**﴾ یعنی: به هر کس که بخواهد، دخترانی چند می‌بخشد درحالی‌که هیچ پسری با آنان نیست و به

هر کس که بخواهد، پسرانی چند می‌بخشد؛ درحالی‌که هیچ دختری با آنان نیست.

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿۵۰﴾

﴿**یا برایشان پسران و دختران را جمع می‌کند**﴾ یعنی: به بعضی از خلقش هم فرزند پسر و هم فرزند دختر می‌دهد و دختران و پسران ـ هردو ـ را به وی می‌بخشاید. پس معنای (یُزَوِّجُهُمْ) در اینجا، جمع‌کردن میان پسران و دختران است ﴿**و هرکه را بخواهد، عقیم می‌گرداند**﴾ یعنی: او را سترون و فاقد قدرت باروری و بارورسازی می‌گرداند که نه برایش فرزند پسری به‌دنیا آید و نه فرزند دختری ﴿**هرآینه اوست دانای توانا**﴾ یعنی: او به کسانی که سزاوار بخشودن هر قسم از این اقسام موالید می‌باشند، بسیار دانا و بر بخشیدن موالید با این گونه تفاوت‌ها، بسی تواناست زیرا این نشانهٔ کمال قدرت وی است که به هر کس هر چه بخواهد؛ از انواع نسلها می‌بخشد. شاید ذکر دختران پیش از پسران در آیهٔ کریمه، برای خوشحال‌ساختن دلهای پدران و شادباش‌گفتن به آنان در تولّد دختران باشد؛ به‌مثابهٔ ردّی بر پندارهای جاهلانهٔ اعراب که- تولّد دختر را بلایی بزرگ برای خود می‌دانستند. چنان‌که ایله‌بن‌اسقع می‌گوید: «از یُمْن و خجسته‌بودن زن است که نخست قبل از فرزند پسر، فرزند دختر به‌دنیا آورَد چنان که خداوند ﷻ نیز دختران را بر پسران مقدّم ذکر کرده و فرموده است: یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ اُناثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورْ». در **حدیث‌شریف** آمده است که: «چون [در هنگام مقاربت] آب مرد بر آب زن سبقت گیرد، فرزند، پسر خلق می‌شود و چون آب زن بر آب مرد سبقت گیرد، فرزند، دختر خلق می‌شود».

ملاحظه می‌کنیم که نصّ قرآنی در این دو آیه، بر غالب انواع مـوالیـد بشـری تصریح کرده و از ذکر موارد نادر، همچون تولّد فرزند خنثیٰ سکوت نموده است زیرا مبنای کار، بر غالب و اکثر است و حالات نادر نیز در عموم سـخن داخـل می‌شود.

بیشتر مفسّران برآنند که حکم این آیات در حقّ تمام مردم عام است زیرا دلیلی برای تخصیص آن وجود ندارد، از آن روی که هدف آیهٔ کریمه، بیان نافذبودن قدرت الٰهی در آفرینش اشیاء بر آن‌گونه که بخواهد و اراده کند، می‌باشد. ولی با این وجود، مفسّران برای هر حالت از چهار مورد یادشده در آیهٔ کریمه، مثالهایی را از انبیای عظام علیهم‌السلام بیان کرده‌اند تا مایهٔ تسلّی خاطر انسانهایی باشد که از داشتن دختر یا پسر محروم می‌گردند؛ مثال حالت اوّل: لوط و شعیب علیهماالسّلام اند که فقط فرزند دختر داشتند نه فرزند پسر. مثال حالت دوّم: ابراهیم علیه‌السلام است که جز فرزند پسر، فرزند دختری نداشت. مثال حالت سوّم: سیّدنا محمّد ﷺ اند که چهار فرزند پسر داشتند و چهار فرزند دختر؛ پسرانشان: قاسم، طاهر، عبدالله و ابراهیم و دخـترانشـان: زیـنب، رقـیّه، امّ‌کـلثوم و فـاطمه بـودند و هـمهٔ ایـنها از خـدیجه رضی‌الله‌عنها به دنیا آمدند، بجز ابراهیم که از ماریهٔ قبطیّه به دنـیا آمـد. و مـثال حالت چهارم: عیسی و یحیی علیهماالسّلام اند که نه فرزند دختری داشـتند و نـه فرزند پسری.

۞ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحۡيًا أَوۡ مِن وَرَآيِٕ حِجَابٍ أَوۡ يُرۡسِلَ رَسُولٗا فَيُوحِيَ بِإِذۡنِهِۦ مَا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ عَلِيٌّ حَكِيمٞ ﴿٥١﴾

﴿و هیچ بشری را نرسد﴾ یعنی: سزاوار شأن هیچ بشری در دنیا نیست **﴿که خدا با او سخن گوید، جز از راه وحی﴾** که به او وحی کند و آن کلام به وی الهام شـود،

یعنی بر قلب وی افگنده شود؛ چنان‌که پروردگار متعال بر مادر موسی ﷺ وحی کرد که او را در نیل بیفگند و به ابراهیم ﷺ وحی کرد که فرزندش را ذبح کند. البتّه وحی عبارت است از: خبردادن به‌سرعت به‌طور پنهانی، یا القای یک چیز در قلب انسان به وسیلهٔ الهام در بیداری، یا در خواب. البتّه این معنی شامل تکلّم بی‌واسطه نیز می‌شود چنان که در حدیث معراج آمده‌است. ﴿یا﴾ سزاوار شأن هیچ بشری در دنیا نیست که خداوند ﷻ با او سخن گوید، جز **﴿از فراسوی حجابی﴾** چنان‌که پروردگار متعال با موسی ﷺ از پشت حجاب سخن گفت. مراد خداوند متعال از (مِنْ وَرَاءِ حِجَابٌ) این است که: کلام حق تعالی از آنجایی شنیده می‌شود که او خود در آنجا دیده نمی‌شود پس مراد، پرده و حجاب معروف در میان خلایق نیست چنان که در **حدیث‌شریف** آمده است: «حجاب پروردگار نور است». شایان ذکر است که سخن‌گفتن بی‌واسطهٔ خداوند ﷻ با ابلیس، وحیی از جانب او برای وی نامیده نمی‌شود.

﴿یا فرستاده‌ای بفرستد﴾ یعنی: فرشته‌ای را بفرستد **﴿پس به‌اذن الله هر چه او بخواهد وحی می‌کند﴾** یعنی: آن فرشته به فرمان خداوند ﷻ و توفیق او، آنچه را که حق تعالی بخواهد به پیامبری از بشر وحی می‌کند **﴿هرآینه الله بلند مرتبهٔ باحکمت است﴾** یعنی: والامرتبه و برتر است از صفات نقص؛ باحکمت است در تمام احکام خویش پس آنچه را که حکمتش اقتضا کند، انجام می‌دهد از این روی، گاهی با واسطه سخن می‌گوید و گاهی بی‌واسطه.

باید دانست که حقیقت وحی نسبت به تمام پیامبران ﷺ یک چیز است امّا مظاهر و انواع آن متعدّد می‌باشد، که در این آیهٔ کریمه، فقط سه نوع از آن ذکر شده است. گفتنی است؛ همهٔ انواع وحیی که ذکر شد، بر رسول خدا ﷺ نازل گردید.

سبب‌نزول آیهٔ کریمه این بود که یهودیان به رسول‌اکرم ﷺ گفتند: اگر تو به‌راستی نبی هستی پس چرا با خداوند سخن نمی‌گویی و به‌سوی وی نمی‌نگری

چنان که موسی علیه السلام با وی سخن گفت؟ پس این آیهٔ کریمه نازل شد و به این حقیقت اشاره نمود که موسی علیه السلام به‌سوی خداوند متعال ننگریسته است.

وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا ۚ مَا كُنتَ تَدْرِي مَا ٱلْكِتَٰبُ وَلَا ٱلْإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلْنَٰهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنْ عِبَادِنَا ۚ وَإِنَّكَ لَتَهْدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۵۲﴾

﴿**و همین گونه روحی از امر خویش را به‌سوی تو وحی کردیم**﴾ یعنی: چنان‌که به پیامبران قبل از تو وحی فرستادیم همچنین به‌سوی تو قرآن را که از امر ماست، وحی فرستادیم. قرآن «روح» است زیرا وسیلهٔ هدایت انسانها و حیاتبخش آنها از مرگ کفر می‌باشد که قلبها به‌وسیلهٔ آن زنده شده و جانها از آن به نشاط و طراوت در می آیند ﴿**و تو پیشتر نمی‌دانستی که کتاب چیست**﴾ زیرا رسول خدا ﷺ امّی بودند، نه می‌خواندند و نه می‌نوشتند ﴿**و نمی‌دانستی که ایمان کدام است؟**﴾ یعنی: تو قبل از نبوّت معنای ایمان و تفاصیل شرایع و احکام دینی را نمی‌شناختی. حق تعالی ایمان را به یادآوری مخصوص ساخت زیرا ایمان رأس و اساس همهٔ شرایع و احکام است.

باید دانست که این آیهٔ کریمه، نفی‌کنندهٔ حقیقت ایمان از رسول اکرم ﷺ نیست زیرا انبیا علیهم السلام قبل از مبعوث شدن به نبوّت نیز از جهل به خداوند ﷻ و صفات آن و شک آوردن در چیزی از این حقایق معصوم بوده‌اند و روایات متعدّدی در این مورد که انبیا علیهم السلام را از این نقیصه تنزیه می‌کند، در دست است بلکه چنان‌که گفتیم؛ مراد از «ایمان» در اینجا، شرایع و احکامی اند که بر وحی الٰهی متّکی می‌باشند، یعنی: تو قبل از نبوّت تفاصیل شرایع و احکام دینی را نمی‌شناختی.

گفتنی است؛ آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که پیامبراکرم ﷺ قبل از نبوّت نیز به شریعتی از شرایع انبیای پیشین متمسّک نبوده‌اند.

﴿ولی وحی را نوری گردانیدیم که هرکه از بندگان خود را بخواهیم به وسیلهٔ آن هدایت می‌کنیم﴾ یعنی: وحی قرآن را به تو، روشنی و راهنمائی‌ای بر توحید و ایمان و راه و روشهای زندگی گردانیدیم که به‌وسیلهٔ آن، هرکه را که هدایت وی را خواسته باشیم، هدایت کرده و او را از تاریکی‌های جهالت و گمراهی به‌سوی نور هدایت و علم بیرون می‌آوریم و به‌سوی دین حق راهنمون می‌شویم **﴿و قطعاً تو به‌سوی راهی راست﴾** که اسلام است **﴿هدایت می‌کنی﴾** یعنی: فرامی‌خوانی و راهنمون می‌شوی.

صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۗ أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلْأُمُورُ ﴿۵۳﴾

﴿راه همان خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ اوست﴾ در فرمانروایی، در آفرینش و در بندگی **﴿آگاه باشید که کارها به‌سوی خدا بازمی‌گردد﴾** یعنی: در روز قیامت، تمام امور خلایق به‌سوی خداوند ﷻ بازمی‌گردد نه به‌سوی غیر وی پس اوست که دربارهٔ آنان داوری می‌کند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ زخرف

مکّی است و دارای هشتادونه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب آن‌که دربرگیرندهٔ اوصاف بعضی از مظاهر دنیا و بهره‌های فانی آن و مقایسهٔ آنها با نعمتهای آخرت است، «زخرف» نامیده شد. زُخرُف: طلا، یا آرایشها و تجمّلات است.

حمٓ ﴿١﴾

وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ ﴿٢﴾

إِنَّا جَعَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ﴿٣﴾

خوانده می‌شود: ﴿حاء، میمٓ﴾ و این دو حرف، از حروف مقطّعه است. **﴿سوگند به کتاب مبین. هرآینه ما آن را قرآنی عربی قراردادیم﴾** خداوند ﷻ به خود قرآن بر این حقیقت سوگند یاد می‌کند که قرآن هدایت و روشنی و نور است و

معانی و الفاظ آن واضح و آشکار می‌باشد. سبب وضوح و آشکار بودن قرآن هم این است که حق تعالی آن را به‌زبان عربی نازل کرده است. خاطر نشان می‌شود که کتاب هر پیامبری به‌زبان قومش نازل شده‌است. ﴿**باشد که تعقّل کنید**﴾ یعنی: ای گروه عرب! ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا شما آن را بفهمید و معانی آن را درک کرده احکام، آیات و اندرزهای آن را فراگیرید زیرا قرآن در بالاترین درجات بلاغت، بیان و فصاحت قرار داشته، تبیین‌کننده و روشنگر مقاصد و تسهیل‌کنندهٔ فهم و دریافت مفاهیم است.

امّا باید دانست که فرودآوردن قرآن به‌زبان عربی، دلیل بر آن نیست که قرآن کتابی باشد مخصوص به قوم عرب نه دیگران زیرا نصوص قرآن بر جهانی بودن اسلام و عمومیّت آن برای همهٔ عالم انسان و جنّ دلالت قطعی دارند، از این جهت ابن‌زید (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونْ) را به ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونْ ۝ تا شما تفکّر و اندیشه کنید) تفسیر کرده است و این تفسیر۷ به‌نظر اَولیٰ می‌رسد زیرا بنابراین تفسیر، این خطاب برای همهٔ عرب و عجم عام می‌شود امّا بنا بر تفسیر ابن‌عیسی که در معنای (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونْ) می‌گوید: «تا شما احکام و معانی آن را بفهمید»؛ خطاب مخصوص به اعراب می‌شود و عجم را دربر نمی‌گیرد.

وَإِنَّهُۥ فِيٓ أُمِّ ٱلۡكِتَٰبِ لَدَيۡنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ﴿٤﴾

و هرآینه این قرآن در امّ‌الکتاب﴾ یعنی: در لوح محفوظ ﴿**نزد ما بلندقدرِ حکیم است**﴾ یعنی: قرآن نزد ما در لوح محفوظ، بلندمرتبه، برخوردار از شرف و فضلی بس عظیم و دارای الفاظ و بیانی محکم و استوار است که هیچ اختلاف و تناقضی در آن وجود ندارد.

علما از این آیهٔ کریمه و آیهٔ: (فِيْ صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ، مَرْفُوْعَةٍ مُطَهَّرَةٍ، بِأَيْدِيْ سَفَرَةٍ...) [عبس/۱۶-۱۱] چنین استنباط کرده‌اند که شخص بی‌وضوء، نباید قرآن را

مساس کند زیرا فرشتگان، همهٔ مصاحف و از جمله قرآن را در ملأ اعلی بزرگ می‌دارند پس اهل زمین به این کار سزاوارترند، چراکه قرآن به‌سوی آنها نازل شده و خطابش متوجّه آنان است.

أَفَنَضْرِبُ عَنكُمُ ٱلذِّكْرَ صَفْحًا أَن كُنتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ ﴿۵﴾

﴿**آیا به‌صِرف این‌که شما قومی ازحدگذشته هستید**﴾ یعنی: فقط به سبب این‌که شما مشرکان قومی فرورفته در گزافکاری و زیاده‌روی بوده و بر آن پای می‌فشارید؛ ﴿**ذکر را از شما اعراض‌کرده بازمی‌داریم**﴾ نه! هرگز چنین نمی‌کنیم. صَفْحاً: از این سخن اعراب است: «صَفَحْتُ عَنْهُ ✿ از او روی برگردانیدم». زیرا وقتی از کسی اعراض کنید؛ یک طرف روی و گردن خود را از او برمی‌گردانید. کسائی گفته‌است: «معنی این است که آیا پند قرآن را از شما بازمی‌داریم تا نه بدان مورد موعظه قرار گیرید و نه بدان امر شوید؟». قتاده در تعلیقی بر تفسیر: (اَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحاً) می‌گوید: «به خدا سوگند؛ اگر در آن هنگام که اوایل این امّت، قرآن را ردّ کردند، قرآن از میانشان برداشته می‌شد، آنها هلاک می‌شدند امّا خداوند ﷻ به آنان با رحمت خویش بازگشت و نزول قرآن را بر آنان استمرار داد و در مدّت بیست سال ـ یا به مدّتی که خواسته بود ـ آنان را به‌سوی قرآن فراخواند». ابن‌کثیر می‌گوید: «قتاده در این سخن به معنایی ظریف و دقیق اشاره کرده است زیرا او می‌گوید: باری تعالی از لطف و رحمتی که براین امّت دارد، دعوتشان به‌سوی خیر و اندرز حکیمانه را ـ که همانا قرآن است ـ فرو نگذاشت، هرچند آنان از حدّ گذشته و از این دعوت رویگردان بودند بلکه پیوسته آنها را به سوی آن فراخواند تا کسانی راکه هدایتشان را مقدّر نموده، به وسیلهٔ آن هدایت کند و بر کسانی هم که شقاوت و گمراهی را مقدّر کرده، حجّت را تمام نماید».

وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِن نَّبِيٍّ فِي ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٦﴾

﴿و چه بسیار پیامبرانی که در میان پیشینیان﴾ یعنی: در میان امّتهای پیشین ﴿فرستادیم﴾.

وَمَا يَأْتِيهِم مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٧﴾

﴿و هیچ پیامبری نزد آنان نمی‌آمد مگر این‌که او را به استهزا می‌گرفتند﴾ همانند استهزا و تمسخر قومت به تو. این آیه تسلیت و دلجوئی‌ای برای رسول خدا ﷺ در روبروشدنشان با استهزای قومشان است.

فَأَهْلَكْنَآ أَشَدَّ مِنْهُم بَطْشًا وَمَضَىٰ مَثَلُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

﴿پس نیرومندتر از آنان را از روی دست‌درازی هلاک ساختیم﴾ یعنی: مردمی را که از گروه قریش در درازدستی و نیرومندی، قوی‌پنجه‌تر و نیرومندتر بودند ـ همانند قوم عاد و ثمود ـ نابود کردیم ﴿و مَثَل پیشینیان گذشت﴾ در قرآن، نه یک‌بار بلکه به‌تکرار. یعنی: شما در قرآن از اخبارشان آگاه شده‌اید پس از سرنوشتی مانند سرنوشت آنان حذر کنید.

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٩﴾

﴿و اگر از آنان بپرسی: آسمانها و زمین را چه‌کسی آفریده؟ قطعاً می‌گویند: آنها را

خداوند غالب دانا آفریده است ﴾ یعنی: اگر از این گروه کفّار زیاده‌رو در میان قومت بپرسی: چه کسی این کهکشانهای بالا و پایین را آفریده‌است؟ بدون شک اقرار می‌کنند که خداوند ﷻ آفرینندۀ آنهاست و منکر این حقیقت نمی‌شوند زیرا مشرکان قریش مانند دهریان و ملحدان، منکر یگانگی خدای عزّوجلّ در آفرینش عالم نبودند بلکه آنها اشخاص نیکوکار و صالح و بتان را با حق تعالی در پرستش شریک می‌ساختند تا به پندار خود، آنان را در میان خود و میان آفرینندۀ کلّ هستی واسطه قراردهند. که دعوت رسول‌اکرم ﷺ در راستای إبطال این واسطه‌های دروغین و برپا داشتن عقیدۀ توحید بود.

ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ مَهۡدٗا وَجَعَلَ لَكُمۡ فِيهَا سُبُلٗا لَّعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ﴿١٠﴾

﴿**همان‌کسی که این زمین را برای شما مهدی گردانید** ﴾ مَهد: فرش است. یعنی زمین را آسایشگاه شما گردانید ﴿**و برای شما در زمین راههایی ساخت** ﴾ که در آنها به هر سمت و سویی که بخواهید، راه می‌پیمایید ﴿**باشد که راه یابید** ﴾ به‌سوی مقاصد و منافع خویش؛ با پیمودن آن راهها.

وَٱلَّذِي نَزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءَۢ بِقَدَرٖ فَأَنشَرۡنَا بِهِۦ بَلۡدَةٗ مَّيۡتٗاۚ كَذَٰلِكَ تُخۡرَجُونَ ﴿١١﴾

﴿**و همان کسی که آبی به‌اندازه** ﴾ یعنی: به مقداری از آب که برای کشاورزی و آب نوشیدنی خود و چهارپایانتان نیاز دارید ﴿**از آسمان فرود آورد** ﴾ پس نه آب را

از مقدار نیازتان کمتر فروفرستاد و نه بیشتر تا کشتزارهایتان نابود نگشته و منازلتان ویران نگردد و خود شما نیز دراثر غرق‌شدن نابود نشوید. ﴿**پس به وسیلهٔ آن سرزمینی مرده را زنده گردانیدیم**﴾ یعنی با آن آب، سرزمینی بی‌آب و علف را زنده گردانیدیم ﴿**همین‌گونه بیرون آورده می‌شوید**﴾ یعنی: همین گونه از قبرهایتان زنده برانگیخته می‌شوید. بدین‌سان، حق تعالی هم بر توحید و هم بر معاد، حجّت إقامه کرد.

وَٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْأَزْوَٰجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلْفُلْكِ وَٱلْأَنْعَٰمِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿۱۲﴾

لِتَسْتَوُۥا عَلَىٰ ظُهُورِهِۦ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا ٱسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَٰنَ ٱلَّذِى سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾

﴿**و همان کسی که همهٔ زوجها را آفرید**﴾ یعنی: حق تعالی همهٔ اقسام، اصناف و گونه‌های موجوداتی را که بنای هستی‌شان را براساس اصل زوجیّت قرارداده، آفرید. به‌قولی معنی این است: او حیوانات و نباتات را نرینه و مادینه آفرید و همین‌طور از هر صنفی از مخلوقات زمین، نر و ماده‌ای آفرید. گفتنی است که امروزه در روشنی علوم جدید، فرازهایی از اعجاز این آیهٔ کریمه جلوه‌گر شده است. ﴿**و برای شما از کشتی‌ها و از چهارپایان آنچه را که بر آن سوار شوید، قرار داد تا بر پشت آنها**﴾ یعنی: تا بر پشت آنچه که بر آنها ــ از کشتی‌ها یا چهارپایان ــ سوار می‌شوید؛ ﴿**راست بنشینید و سپس چون بر آنها برنشستید، نعمت پروردگارتان را**﴾ که از رام کردن این وسایل سواری برای شما در برّوبحر ارزانی داشته است ﴿**یادکنید و**

بگویید: پاک است کسی که این مرکوب را برای ما مسخّر ساخت ﴾ یعنی: آن را برای ما رام کرد ﴿**و گرنه ما بر آن توانا نبودیم ﴾** یعنی: اگر خداوند ﷻ آن را برای ما رام نمی‌کرد، ما این توان را نداشتیم که آن را رام خویش سازیم. شایان ذکر است که از منظر قرآن، وسایل سواری به کشتی و شتر محدود نمی‌شود زیرا ما آیهٔ دیگری داریم که ماشین‌ها، قطارها، هواپیماها و مانند آنها از وسایل سیروسفر جدید را نیز در بر می‌گیرد و آن آیه این است: (وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً، وَ يَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ) [نحل/۸]. که ترجمه و تفسیر آن گذشت.

وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ﴿١٤﴾

﴿و﴾ آن نعمتها را برای شما آفریدیم تا بگویید: ﴿**به راستی که ما به‌سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم ﴾** در سرای آخرت. پس سفر و گذر بزرگ؛ همانا بازگشت به‌سوی خداوند متعال در عالم معاد است تا هر کس را دربرابر کار و کردارش جزا دهد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ در هنگام سفر ــ چون سوار مرکب خویش می‌شدند ــ سه‌بار تکبیر گفته و آن‌گاه می‌خواندند: (سُبْحَانَ الَّذِيْ سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِيْنَ، وَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُوْنَ). سپس چنین دعا می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ إِنِّيْ أَسْأَلُكَ فِيْ سَفَرِيْ هٰذَا الْبِرَّ وَ التَّقْوٰى وَ مِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضٰى اَللّٰهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا السَّفَرَ وَ اَطْوِ لَنَا الْبَعِيْدَ، اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَ الْخَلِيْفَةُ فِي الْأَهْلِ، اَللّٰهُمَّ اَصْحِبْنَا فِيْ سَفَرِنَا وَ اَخْلِفْنَا فِيْ اَهْلِنَا ✿ بارخدایا! من از تو در این سفرم نیکوکاری و تقوی را و از عمل نیز آنچه را که می‌پسندی، درخواست می‌کنم. بارخدایا! تو در سفر، همراه و در خانواده، جانشین هستی. بارخدایا! ما را [با عنایت خویش] در سفر مان همراهی کن و ما را در خانواده‌مان جانشین باش».

و چون از سفر به‌نزد خانوادهٔ خویش بازمی‌گشتند، می‌گفتند: «آيِبُوْنَ تَائِبُوْنَ اِنْ شَاءَاللّٰهُ عَابِدُوْنَ لِرَبِّنَا حَامِدُوْنَ ✿ توبه‌کننده بازگشت کرده‌ایم و اگر خدا بخواهد

برای او ـ که پروردگارما است ـ عبادتگر و ستایشگریم ». گفتنی است که خداوند ﷻ در سورهٔ [هود/۴۱]، دعای دیگری را برای ما بر زبان نوح ﵇ آموزش داده‌است که چون به‌کشتی سوار می‌شویم ، باید آن دعا را بخوانیم و آن این دعاء است : (بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٖيهَا وَ مُرْسَاهَا، اِنَّ رَبّٖى لَغَفُورٌ رَحٖيمٌ) که تفسیر آن گذشت .

وَجَعَلُواْ لَهُۥ مِنۡ عِبَادِهِۦ جُزۡءًاۚ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَكَفُورٞ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

﴿و﴾ مشرکان ﴿برایش از بندگانش جزئی قرار دادند﴾ مراد از جزء در اینجا، فرشتگانند زیرا مشرکان ایشان را دختران خدای سبحان می‌پنداشتند و فرزند جزئی از پدرش می‌باشد چنان که در **حدیث‌شریف** آمده‌است : « فَاطِمَةُ بُضْعَةٌ مِنِّىْ ۞ فاطمه پارهٔ تن من است ». ﴿به راستی که انسان بس ناسپاسی آشکار است﴾ زیرا او آشکارا منکر نعمتهای خداوند ﷻ بر خود می‌شود و از آنجا که نعمتهای خداوند ﷻ بر بنده بسیار واضح و آشکار است ، انکار آنها نیز دروغی بس آشکار می‌باشد چنان که این گروه نادان ـ هنگامی که به باری تعالی نسبت فرزند را دادند ـ همین دروغ بزرگ را در میان آوردند .

أَمِ ٱتَّخَذَ مِمَّا يَخۡلُقُ بَنَاتٖ وَأَصۡفَىٰكُم بِٱلۡبَنِينَ ﴿١٦﴾

﴿آیا از آنچه می‌آفریند، خود دخترانی برگرفته و به شما پسران را برگزیده‌است؟﴾ یعنی : آیا حق تعالی جنس مفضول از دو صنف پسر و دختر را ـ بر طبق پندارهایتان ـ برای خودش برگزیده و جنس فاضل از این دو صنف را به شما اختصاص داده‌است ؟ در حالی‌که او آفریننده و فعّال مایشاء است و همه چیز در گرو امر و ارادهٔ وی می‌باشد ؟ چه پندارهای احمقانه‌ای می‌تنید ! ؟.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَـٰنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُۥ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿١٧﴾

﴿و چون یکی از آنان به تولّد آنچه برای رحمان مَثَل زده خبر داده شود﴾ به کار بردن مَثَل در اینجا ازآن‌روی است که فرزند، مماثِل و همانند پدرش می‌باشد. یعنی: چون به یکی از آنان خبر داده شود که فرزند دختری برایت به دنیا آمده است، از این خبر مغموم شده و اثر غم و اندوه بر چهره‌اش نمایان می‌گردد، آن‌گونه که: **﴿چهره‌اش سیاه می‌گردد﴾** از اندوه و درد تولّد دختر، که چرا به‌جای وی، آن نوزاد پسر نبوده است **﴿در حالی که او پراز غم می‌باشد﴾** یعنی: سخت در اندوه فرو رفته و چنان از این امر در رنج افتاده است که پراز غم شده ولی اندوه خویش را فرو می‌خورد.

أَوَمَن يُنَشَّؤُا۟ فِى ٱلْحِلْيَةِ وَهُوَ فِى ٱلْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ﴿١٨﴾

﴿آیا کسی که در زر و زیور پرورده می‌شود و او در صفِ خصومت ظاهر نمی‌گردد؟﴾ یعنی: آن‌گاه که مشرکان دختران را به خداوند سبحان نسبت دادند، درحقیقت کسی را به او نسبت دادند که از شأنش این است تا در زر و زیور پرورش یافته و از این‌که به امور خویش بپردازد، عاجز می‌باشد و چون به میدان خصومت و جنگ و جدل کشیده شود، به برپاداشتن حجّت خویش و دفع خصم هم قادر نیست، از آن روی که عقل وی نقصان داشته و اندیشهٔ وی ضعیف است ــ که زنان غالباً چنین هستند ــ لذا فساد این سخن مشرکان، ثابت و مسلّم می‌باشد.

آیهٔ کریمه دلیل رقّت طبع زن و غلبهٔ عاطفهٔ وی بر عقلش و میل و گرایش وی به تجمّل و لطافت است. همچنین آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که پوشیدن طلا و

ابریشم برای زنان مباح و برای مردان حرام می‌باشد.

وَجَعَلُواْ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةَ ٱلَّذِينَ هُمْ عِبَـٰدُ ٱلرَّحْمَـٰنِ إِنَـٰثًا ۚ أَشَهِدُواْ خَلْقَهُمْ ۚ سَتُكْتَبُ شَهَـٰدَتُهُمْ وَيُسْـَٔلُونَ ﴿١٩﴾

﴿**و مدّعی شدند که فرشتگان که خود بندگان خدای رحمانند، مادینه‌اند**﴾ یعنی: سخن سابق مشرکان که گفتند: فرشتگان دختران خدایند، متضمّن فساد دیگری نیز هست و آن این ادّعاست که گویی فرشتگان مادینه‌اند در حالی‌که فرشتگان مخلوقات نورانی‌ای هستند که به نری و مادگی و خنثی بودن وصف نمی‌شوند ﴿**آیا آفرینش آنها را شاهد بوده‌اند؟**﴾ یعنی: آیا در هنگام آفرینش خداوند متعال حاضر بوده‌اند تا به این امر که فرشتگان مادینه‌اند، گواهی بدهند؟! یا معنی این است: آیا آفرینش فرشتگان را دیده‌اند تا گواهی بدهند که آنها مادینه‌اند؟ ﴿**این گواهی اینان به‌زودی نوشته خواهدشد**﴾ در دیوان اعمالشان تا دربرابر آن مجازات شوند ﴿**و پرسیده خواهندشد**﴾ از این بهتان در روز قیامت.

ابن‌منذر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از قتاده روایت کرده است که گفت: جمعی از منافقان گفتند: خداوند با جنّ خویشاوندی کرده‌است و از این خویشاوندی فرشتگان پدید آمده‌اند!! پس این آیهٔ کریمه در ردّ سخنشان نازل شد.

وَقَالُواْ لَوْ شَآءَ ٱلرَّحْمَـٰنُ مَا عَبَدْنَـٰهُم ۗ مَّا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٢٠﴾

﴿ وگفتند: اگر خدای رحمان می‌خواست ما آنهارا نمی‌پرستیدیم ﴾ یعنی کفّار گفتند: ای مؤمنان! اگر خدای رحمان پنداری شما می‌خواست؛ ما این فرشتگان را نمی‌پرستیدیم پس این پرستش ما به مشیّت اوست. البتّه این سخن، سخن حقّی است که از آن باطلی را خواسته‌اند زیرا هدفشان از این سخن این است که خداوند ﷻ از عبادتشان برای بتان راضی است! که این‌گونه استدلال، قطعاً بی‌پایه و اساس می‌باشد زیرا مشیّت الٰهی عبارت از ترجیح‌یافتن وجود بعضی از ممکنات بر بعضی‌دیگر است، چه این ممکنات در حوزۀ اوامر پروردگار قرار داشته باشند و چه در حوزۀ نواهی وی، چه نیک باشند و چه بد پس این امر که مشیّت الٰهی بر چیزی رفته باشد، این لزوماً دلیل رضای او به آن چیز نیست، از این جهت، خداوند ﷻ به جهالتشان حکم صادر نموده و فرمود: **﴿آنان به این امر علمی ندارند ﴾** پس این پندارشان که: چون باری تعالی وقوع چیزی را بخواهد و اراده کند، از آن امر راضی است، پنداری است فاقد دلیل و بدون پشتوانۀ علم بلکه صرفاً ناشی از جهل آنان است **﴿آنان جز دروغگو نیستند ﴾** در آنچه که گفتند پس با نیرنگ و تصنّع ناروا و حدس بی‌اساس خویش خواسته اند که مغلطه‌بافی کنند، آنها باید بدانند که خداوند ﷻ هم مؤمن را آفریده‌است و هم کافر را امّا او مؤمن را دوست می‌دارد و از کافر ناخشنود است، او به حق و ایمان و خیر امر می‌کند و به کفر بندگانش راضی نیست.

أَمْ ءَاتَيْنَٰهُمْ كِتَٰبًا مِّن قَبْلِهِۦ فَهُم بِهِۦ مُسْتَمْسِكُونَ ﴿٢١﴾

بَلْ قَالُوٓاْ إِنَّا وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّهْتَدُونَ ﴿٢٢﴾

﴿آیا به آنان﴾ یعنی: به اهل مکّه و غیر آنان از مشرکان ﴿پیش از آن کتابی دادیم؟﴾ یعنی: یا مگر به آنان پیش از قرآن کتابی داده‌ایم که در آن کتاب، خطاب به آنان چنین نوشته شده است: شما بجز الله ﷻ، دیگران را بپرستید؟ ﴿پس به آن تمسک می‌جویند؟﴾ و آن را مبنای کار و حجّت و دلیل خویش قرار می‌دهند؟! خیر! موضوع چنین نیست و آنها در پرستش غیر خدای سبحان، هیچ برهان و دلیل و حجّتی ندارند: ﴿بلکه گفتند: ما پدران خود را بر اُمّتی یافتیم﴾ یعنی: آنها را بر عادت و شیوه و روشی یافتیم که به آن خو گرفته و بر آن زهرو شده بودند ﴿و ما بر پی آنان راه‌یافته‌ایم﴾ بدین‌گونه، به این امر اعتراف کردند که هیچ تکیه‌گاهی از دلیل و حجّت نداشته و هیچ شبهه‌ای در دست ندارند بلکه فقط در گمراهی از پدرانشان پیروی کرده و این گمراهی را به دروغ هدایت خوانده‌اند.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** روایت می‌کند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ ولیدبن‌مغیره، ابوسفیان، ابوجهل و عتبه و شیبه دو پسر ربیعه از قریش نازل شد.

وَكَذَٰلِكَ مَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِى قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَآ إِنَّا وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقْتَدُونَ ﴿۲۳﴾

﴿و بدین‌گونه در هیچ آبادی‌ای پیش از تو هشداردهنده‌ای نفرستادیم مگر آن‌که متنعمان آن گفتند: ما پدرانمان را بر شیوه‌ای یافته‌ایم و ما از پی آنان دنباله‌رویم﴾ یعنی: چنان‌که مشرکان مکّه به پیامبر ما ﷺ چنین گفتند؛ پیشینیانشان از متنعّمان رهرو راه شرک، نیز همین سخن را به پیامبرانشان گفتند. حق تعالی ــ برای توجّه‌دادن به این امر که رفاه‌زدگی و تنعّم سبب اهمال نظر و ترک اندیشه در محتوی و مضمون رسالت‌های الٰهی است ــ متنعّمان و نازپروردگان را به یادآوری مخصوص ساخت. نسفی می‌گوید: «این آیه، تسلیت و دلجوئی‌ای از

رسول خدا ﷺ است ، با بیان این‌که : تقلید از پدران آفتی قدیمی و ریشه‌دار است و به قوم ایشان محدود نمی‌شود ». همچنین این آیات، دلیل بطلان تقلید در عقاید و اصول دین می‌باشد.

﴿قَٰلَ أَوَلَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدتُّمْ عَلَيْهِ ءَابَآءَكُمْ ۖ قَالُوٓا۟ إِنَّا بِمَآ أُرْسِلْتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿٢٤﴾﴾

پیامبرشان به آنان **﴿گفت﴾** و ای پیامبر ﷺ! تو نیز به کافران بگو : **﴿حتی اگر برای شما هدایت کننده‌تر از آنچه پدران خود را پیرو آن یافتید، آورده‌باشم؟﴾** آیا باز هم پدرانتان را پیروی و دنباله‌روی می‌کنید ؟ **﴿گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافریم﴾** یعنی : ما نه به این رسالت شما عمل می‌کنیم، نه از شما می‌شنویم و نه اطاعت می‌نماییم ، هرچند آیین شما راهنمونتر از دین پدرانمان باشد.

﴿فَٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ ۖ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٥﴾﴾

﴿پس، از آنان انتقام گرفتیم﴾ با عذابی که برآنان فرود آوردیم ، مانند عذاب نازل شده بر قوم نوح، عاد، ثمود و امثال آنان **﴿پس بنگر که عاقبت دروغ‌انگاران﴾** آن امّتها **﴿چگونه بوده است!﴾** زیرا آثارشان هنوز موجود است و در معرض دید مشاهده کنندگان عبرت اندوز قرار دارد.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦٓ إِنَّنِى بَرَآءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾﴾

﴿و یادکن﴾ ای پیامبر ﷺ! **﴿هنگامی راکه ابراهیم به پدر خود﴾** آزر **﴿و به قوم

خود ﴾که از پدرانشان تقلید و دنباله‌روی کورکورانه کرده و بتان را می‌پرستیدند؛ ﴿گفت: واقعاً من از آنچه شما می‌پرستید، بیزار و برکنارم ﴾ یعنی: من از این بتان بیزارم، نه آنها را می‌پرستم، نه به‌سوی آنها دعوت می‌کنم و نه آنها را به خدایی می‌گیرم بلکه به آنها کفر و دشمنی ورزیده و علیه آنها می‌ستیزم. «بُرَآءٌ»: مصدری است که مفرد و تثنیه و جمع آن یکسان است و در اینجا، در جایگاه صفت قرار گرفته است. آری! ای محمّد! به قومت این سخن ابراهیم‌علیه السلام را یادآوری کن تا بدانند که چگونه خلیل پروردگار، امام حنفا و پدر انبیا ـ یعنی کسی که قریش خود را پیرو دین و آیین وی می‌دانند ـ از دین پدر و قومش بیزاری جست.

إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُۥ سَيَهۡدِينِ ﴿٢٧﴾

ابراهیم‌علیه السلام افزود: ﴿مگر از آن کس که مرا آفرید ﴾ یعنی: من فقط به ربوبیّت و پروردگاری آفریدگار خود اعتراف کرده و پرستش و نیایشم را تنها به‌سوی او معطوف می‌دارم و فقط او را می‌خوانم نه غیر او را ﴿و البتّه هم مرا هدایت خواهدکرد ﴾ به‌سوی دین خویش و بر جادّهٔ حق و حقیقت پایدار و ثابت‌قدم خواهد گردانید.

وَجَعَلَهَا كَلِمَةَۢ بَاقِيَةٗ فِي عَقِبِهِۦ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ﴿٢٨﴾

﴿و او آن را در پی خود سخنی ماندگار کرد ﴾ یعنی: ابراهیم‌علیه السلام کلمهٔ توحید را در عقب خویش که همانا فرزندان و نسل و احفاد وی اند، کلمهٔ ماندگاری گردانید به طوری‌که همیشه کسانی از ایشان خدای سبحان را به یگانگی می‌خوانند. مجاهد و قتاده می‌گویند: کلمهٔ ماندگار، همانا کلمهٔ طیّبهٔ (لا اله الا الله) است زیرا در پی

ابراهیم﷣ کسانی هستند که تا روز قیامت به‌طور پیوسته خدای عزّوجلّ را به یگانگی می‌پرستند ﴿باشد که آنان بازگردند﴾ یعنی: آن را کلمه‌ای باقی و ماندگاری گردانیدیم تا مشرکانشان به دعوت موحّدانشان به‌سوی آن کلمه رجوع کرده و از شرک بازایستند و البتّه ابراهیم﷣ نیز به چنین امری امیدوار بود.

بَلْ مَتَّعْتُ هَٰٓؤُلَآءِ وَءَابَآءَهُمْ حَتَّىٰ جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿٢٩﴾

وَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ قَالُوا۟ هَٰذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿٣٠﴾

سپس خداوند متعال به بیان موضع مشرکان در برابر دعوت رسول خویش ﷺ و علل فریفته‌شدنشان به برخورداریهای دنیا پرداخته می‌فرماید: ﴿بلکه آنان و پدرانشان را﴾ یعنی: این گروه معاصر پیامبر ﷺ از قریش را با پدرانشان ﴿برخوردار ساختم﴾ از بهره‌های دنیا ولی آنان به این مهلت فریفته شده و در لجن شهوات و خواهشهای پست خویش فرورفتند ﴿تا این‌که حق﴾ یعنی: قرآن ﴿و پیامبری آشکار﴾ یعنی: محمّد ﷺ که رسالت وی با معجزات محکم و استوار، آشکار است، یا رسالت وی با حجّتها و احکام حق، آشکارکنندهٔ توحید می‌باشد؛ ﴿به‌سویشان آمد و﴾ امّا ﴿چون حق به‌سویشان آمد، گفتند: این جادویی است و ما به آن کافریم﴾ لذا از روی کبر، عناد و تجاوز، به حق کفر ورزیدند.

وَقَالُوا۟ لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ ٱلْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾

﴿و گفتند﴾ از سر اعتراض بر این که خداوند ﷻ این قرآن را بر محمّد ﷺ فرو فرستاده است: ﴿چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر فرو فرستاده نشد؟﴾ مردی که در میان قوم خود از نظر جاه و مال، سرور و برتر باشد؟ یعنی: اگر این کتاب، قرآن خدا می‌بود، باید بر مردی بزرگ از بزرگان دو شهر مکّه و طایف فرو فرستاده می‌شد! امّا آنها غافل از آن بودند که معیار انتخاب انبیا علیهم السلام، آراسته‌بودن به فضایل و ارزشهای روحی و کمالات معنوی است، نه اعتبارات و تشریفات دنیوی.

قتاده و دیگران در بیان **سبب‌نزول** دو آیهٔ «۳۲ ـ ۳۱» گفته‌اند: مراد از دو شهر؛ مکّه و طایف و مراد از دو مرد بزرگ: ولیدبن‌مغیره از مکّه و عروة‌بن مسعود ثقفی از طایف است.

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ۚ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۚ وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا ۗ وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿۳۲﴾

﴿آیا آنانند که رحمت پروردگارت را﴾ یعنی: نبوّت را ﴿تقسیم می‌کنند؟﴾ استفهام برای انکار و تعجّب است. یعنی: آنان تقسیم کنندهٔ رحمت ما نیستند ﴿ما معاش آنان را در زندگانی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم﴾ آن‌گونه که بعضی را فقیر و بعضی را غنی گردانیدیم پس چگونه آنان در کار نبوّت و سپردن آن از سوی ما به هر کس از خلق خویش که بخواهیم، به حکم و قسمت ما قناعت نمی‌کنند؟ ﴿و برخی از آنان را بر برخی‌دیگر به درجاتی برتر داشته‌ایم﴾ با بخشیدن روزی، ریاست، نیرومندی، آزادی، عقل و علم. و حکمت در این برتری‌بخشیدن این است: ﴿تا

بعضی از آنها بعضی‌دیگر را مسخّر گیرند ﴾ یعنی: تا برخی از بندگان برخی‌دیگر را به‌خدمت گیرند و به این ترتیب، برخی از آنان سبب سامان یافتن و تمشیت زندگی برخی دیگر گردند؛ به دلیل نیازی که به همدیگر دارند زیرا اگر همهٔ انسانها در همه چیز با هم مساوی و برابر می‌بودند، مصالح و منافع و کاروبار زندگی‌شان با اخلال و اشکال روبرو می‌شد ﴿ **و رحمت پروردگار تو** ﴾ یعنی: نبوّت، یا دین، یا آنچه که برای بندگان نیکوکارش در سرای آخرت آماده نموده؛ ﴿ **از آنچه جمع می‌کنند** ﴾ از اموال و سایر بهره‌های دنیا ﴿ **بهتر** ﴾ و ماندگاتر ﴿ **است** ﴾.

وَلَوْلَآ أَن يَكُونَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِٱلرَّحْمَٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿٣٣﴾ وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَٰبًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِـُٔونَ ﴿٣٤﴾

﴿ **و اگر نه آن بود که همهٔ مردم امّت یگانه‌ای شوند** ﴾ یعنی: اگر نه آن بود که همهٔ مردم، امّت یگانه‌ای بر کفر شوند و همه ـ به‌انگیزهٔ گرایش به‌سوی دنیا و آرایشهای آن ـ بر آن گردآیند؛ ﴿ **قطعاً برای خانه‌های کسانی که به خداوند رحمان کفر می‌ورزیدند، سقفهایی از نقره قرارمی‌دادیم** ﴾ تا بدین وسیله، کفّار را از جایی که نمی‌دانند به استدراج کشانیم زیرا دنیا در نزد ما بسی بی‌ارزش و حقیر است ﴿ **و نیز نردبانهایی** ﴾ از نقره برایشان قرار می‌دادیم ﴿ **که بر آنها بالا روند** ﴾ و به غرفه‌ها و ساختمانهای بلند برآیند ﴿ **و نیز برای خانه‌هایشان درها و تختهایی** ﴾ از نقره ﴿ **قرار می‌دادیم که بر آنها تکیه زنند** ﴾.

ابن‌کثیر در توضیح معنای این دو آیه می‌گوید: «اگر باور بسیاری از مردم جاهل بر این مبنی نمی‌بود که دادن مال از سوی ما برای سرمایه‌داران، دلیل محبّت

ما به آنان است و اگر نمی بود که آنها با تکیه بر چنین باوری، به‌خاطر رسیدن به مال و ثروت دنیا بر کفر گرد آمده و همه طبل کفر را می‌نواختند؛ آری! اگر چنین نمی‌بود، قطعاً برای خانه‌های کسانی که به ما کفر می‌ورزیدند، سقفهایی از نقره قرارمی‌دادیم ...».

وَزُخْرُفًا ۚ وَإِن كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۚ وَٱلْءَاخِرَةُ عِندَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٣٥﴾

﴿**و زر و زیورهایی بسیار**﴾ یعنی: قطعاً همراه با اینها برایشان زر و زیورهای بسیاری در سقفها، درها، تختها و غیر آن می‌دادیم. زُخْرُف: طلا و زیور و به‌قولی: نقش‌ونگارها و تجمّلات است. گفته می‌شود: «زَخْرَفْتُ الدّار ٭ منزل را نگارینه و مزیّن ساختم». ﴿**و همهٔ اینها جز متاع زندگی دنیا نیست**﴾ که در آن مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و بس اندک و بی‌ارزش است ﴿**و آخرت نزد پروردگارت از آنِ پرهیزگاران است**﴾ یعنی: از آن کسانی است که از شرك و معاصی پرهیز کرده و به خداوند یگانه ایمان آورده‌اند و به طاعت وی عمل کرده‌اند؛ پس این آخرت است که ماندگار و فنانشدنی است و نعمتهای آن زوال‌ناپذیر می‌باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت سهل‌بن‌سعد ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لَوْ اَنَّ الدُّنْیا تَزِنُ عِنْدَ اللّٰهِ جَناحَ بَعُوْضَةٍ ما سَقٰی مِنْها کافِراً شَرْبَةَ ماءٍ ٭ اگر دنیا در نزد خداوند به‌اندازهٔ بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، او هرگز هیچ کافری را از آن جرعهٔ آبی نمی‌نوشانید». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت طبرانی آمده است که چون رسول خدا ﷺ از زنان خویش «ایلاء» کردند، عمربن خطّاب ﷺ نزد ایشان آمد و دید که ایشان بر روی حصیری درشت برهنه‌ای تکیه داده‌اند که اثر زمختی آن بر پهلوی مبارکشان مشهود بود پس بی‌اختیار اشك بر چشمانش سرازیر شد و گفت:

یا رسول‌الله ! کسری و قیصر در آن نازونعمتی قرار دارند که دارند و شما که برگزیدهٔ خداوند ﷻ از خلق وی هستید ... ؟ ! رسول خدا ﷺ که تکیه داده بودند، نشستند و فرمودند : «ای فرزند خطّاب ! آیا تو در شکّ هستی ؟ سپس افزودند : آن گروه مردمی هستند که لذّتها و گوارایی‌های آنها در زندگانی دنیایشان به آنها داده شده‌است» ؛ یعنی آنها از نعمت و لذّت آخرت محرومند. در روایت دیگری آمده است که فرمودند : «آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن ما ؟».

آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که یکی از عوامل بازگردانندهٔ انسان مسلمان از دینش ، دیدن کفّار در وضعیّت اقتصادی برتر است و این همان واقعیّتی است که ما در عصر خود نیز آن را ملاحظه کرده و بسیاری از مسلمانان را می‌بینیم که مشاهدهٔ پیشرفت اقتصادی کفّار، آنها را نسبت به دین و آیینشان بی‌میل ساخته است.

وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ ٱلرَّحْمَـٰنِ نُقَيِّضْ لَهُۥ شَيْطَـٰنًا فَهُوَ لَهُۥ قَرِينٌ ﴿٣٦﴾

﴿**و هرکس از یاد رحمان تغافل کند**﴾ یعنی : هر کس از بصیرت بی‌بهره بوده و بینش باطنی‌اش از دیدن حقیقت کور شود و در نتیجه، از یاد خدای رحمان دل بگرداند ﴿**براو شیطانی می‌گماریم**﴾ یعنی : بر او شیطانی را مسلّط می‌گردانیم أَعْشِيْ: کسی است که در شب کور است و در روز می‌بیند امّا مراد از آن در اینجا ــ چنان‌که در تفسیر آن بیان شد ــ کوری بصیرت باطنی است ﴿**پس آن شیطان برایش همنشین است**﴾ یعنی : آن شیطان، همیشه همراه اوست و هرگز از او جدا نمی‌شود بلکه او را در تمام امورش دنبال می‌کند و او نیز از آن شیطان در تمام وسوسه‌هایی که بر وی می‌افگند ، اطاعت و دنباله‌روی می‌نماید.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌است: قریشیان گفتند؛ بر هر یک از یاران محمّد مردی را بر گمارید که بر او مسلّط شود. در این میان، طلحة‌بن عبیدالله ﷺ را بر ابوبکر صدّیق ﷺ گماردند، طلحه ـ درحالی‌که ابوبکرصدّیق ﷺ در میان قریش بود ـ نزد او آمد. ابوبکر ﷺ به او گفت: مرا به‌سوی چه چیزی دعوت می‌کنی؟ طلحه پاسخ داد: تو را به‌سوی پرستش لات و عزّی دعوت می‌کنم. ابوبکر ﷺ گفت: مگر لات کیست؟ طلحه گفت: او از فرزندان خداست! ابوبکر صدّیق ﷺ پرسید: عزّی کیست؟ طلحه سکوت کرد و پاسخی نداد ولی روی به یاران مشرک خویش نمود و گفت: پاسخ این مرد را بدهید. امّا آنان نیز سکوت کردند و جوابی پس ندادند. در این هنگام، طلحه روی به ابوبکر صدّیق ﷺ کرد و گفت: برخیز ای ابوبکر! گواهی می‌دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می‌دهم که محمّد ﷺ رسول خداست آن‌گاه کلمهٔ شهادت را در محضر همه باندای بلند اداکرد. همان بود که خدای عزّوجلّ این آیهٔ کریمه را نازل فرمود.

وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٧﴾

﴿و مسلماً آنها﴾ یعنی: شیاطین برگمارده **﴿آنان را از راه باز می‌دارند﴾** یعنی: شیاطینی که خدای عزّوجلّ آنها را بر هریک‌ازکسانی که از یاد او تغافل می‌کنند، برگمارده؛ میان آنها و میان رفتن به راههای حق حایل می‌شوند و آنها را از راه حق بازداشته و این وسوسه را به آنان القا می‌کنند که: بر طریق هدایت قراردارند و راه درستی را برگزیده‌اند **﴿و می‌پندارند که خود رهیافته‌اند﴾** یعنی: کفّار به‌سبب این وسوسه، می‌پندارند که راهیافته‌اند و راهی را که می‌روند، راه درستی است.

حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَنَا قَالَ يَٰلَيْتَ بَيْنِى وَبَيْنَكَ بُعْدَ ٱلْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ

ٱلۡقَرِينُ ﴿٣٨﴾

﴿تا آن‌گاه که نزد ما آید﴾ آن انسان غافل مانده از یاد ما که شیطانش بر او مسلّط بوده‌است پس در آنجا به شیطان خود ﴿می‌گوید: ای کاش میان من و تو، فاصلهٔ مشرقین بود﴾ مراد از «مَشۡرِقَيۡن»: مشرق و مغرب است که از باب تغليب «مَشۡرِقَيۡن» گفته‌شد چنان که از همین باب، به خورشید و ماه «قَمَرَيۡن» و به پدر و مادر «اَبَوَيۡن» گفته می‌شود. ﴿پس چه بدهمنشینی است!﴾ و چه بد همراه و همدمی است آن شیطان برگمارده برای انسان. در حديث‌شريف آمده است: «هر فرد مسلمان، با خود همنشینی از جنّ دارد و شیطان بر فرزند آدم در مجرای خون وی جاری می‌شود».

وَلَن يَنفَعَكُمُ ٱلۡيَوۡمَ إِذ ظَّلَمۡتُمۡ أَنَّكُمۡ فِي ٱلۡعَذَابِ مُشۡتَرِكُونَ ﴿٣٩﴾

و برای آن غافلان در روز قیامت گفته می‌شود: ﴿و امروز هرگز﴾ پشیمانی ﴿سودتان ندهد﴾ ای تیره روزان! ﴿چراکه ستم ورزیده‌اید﴾ بر خود در دنیا با شرک‌ورزیدن به خدای سبحان ﴿در حقیقت شما در عذاب مشترک هستید﴾ یعنی: امروز، هرگز اشتراک شما در عذاب به شما سودی نمی‌بخشد، برخلاف حال دنیا که چون مصیبت در آن عام شود، تحمّل آن هم آسان می‌گردد چنان که گفته‌اند: «اَلبَلِيَّةُ اِذَا عَمَّتْ طَابَتْ ✿ بلا چون همگانی گردد، گوارا می‌شود».

أَفَأَنتَ تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ أَوۡ تَهۡدِي ٱلۡعُمۡيَ وَمَن كَانَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ﴿٤٠﴾

﴿پس آیا تو ﴾ای محمّد ﷺ ! ﴿می‌توانی کران را بشنوانی، یا کوران را راه می‌توانی نمود ﴾یعنی : تو بر این کار قادر نیستی پس از این امر دلتنگ نشو که آنان کفر ورزیده‌اند بلکه بر تو فقط ابلاغ پیام است ، نه هدایت‌کردنشان ﴿و ﴾ آیا تو می‌توانی هدایت کنی ﴿کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است؟ ﴾البتّه هدایت نمی‌توانی کرد . آری ! این گروه کفّار به‌منزلهٔ ناشنوایانی هستند که آنچه را به‌همراه آورده‌ای ، نمی‌شنوند و به‌منزلهٔ نابینایانی هستند که آن را نمی‌بینند ، به‌سبب افراطشان در گمراهی و تمکّن و جای‌گیری جهالت در آنان .

باری ! نسبت میان آنان و رسول خدا ﷺ ، نسبتی معکوس بود زیرا در حالی که آن حضرت ﷺ، در دعوت خود به‌سوی ایمان، سعی و کوشش بلیغ می‌کردند ، آنان برعکس ، پیوسته در جهت گمراهی و غفلت و لجاجت‌شان فرودهای بیشتری را می‌پیموده و در آن زیاده‌روی می‌نمودند . **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه نیز این بود که رسول خدا ﷺ خود را در دعوت قومشان خسته و رنجور می‌کردند امّا قومشان جز بر گمراهی خویش نمی‌افزودند پس خدای عزّوجلّ آن حضرت ﷺ را دلجوئی نمود .

فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ ﴿٤١﴾

﴿پس ﴾ای رسول ما ﷺ ﴿اگر ما تو را از دنیا ببریم ﴾پیش از آن‌که به آنان عذاب فرود آید ﴿در آن صورت، قطعاً از آنان انتقام می‌کشیم ﴾یا در دنیا و یا در آخرت ، هرچند تو از دنیا رخت بربسته و به‌سرای بقا شتافته باشی .

أَوْ نُرِيَنَّكَ ٱلَّذِى وَعَدْنَـٰهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِم مُّقْتَدِرُونَ ﴿٤٢﴾

﴿یا اگر آنچه را به آنان وعده داده‌ایم ﴾از عذاب دنیوی ﴿به تو ﴾قبل از مرگت

﴿**نشان دهیم، در هر صورت ما قطعاً بر آنان توانابیم**﴾ و هرگاه که خواسته‌باشیم، آنان را عذاب می‌کنیم. البتّه خدای عزّوجلّ عذاب آنان را در همین دنیا ـ در روز بدر ـ برای پیامبر خود ﷺ نشان داد و در حیات رسول خویش، ایشان را بر آنها مسلّط گردانید.

فَٱسْتَمْسِكْ بِٱلَّذِىٓ أُوحِىَ إِلَيْكَ ۖ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٤٣﴾

﴿**پس به آنچه به‌سوی تو وحی شده‌است**﴾ از قرآن ﴿**چنگ در زن**﴾ هرچند کسانی آن را دروغ انگارند و تکذیب کنند ﴿**هرآینه تو بر راه راست قرارداری**﴾ که هیچ کجی‌ای در آن نیست.

وَإِنَّهُۥ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ ۖ وَسَوْفَ تُسْـَٔلُونَ ﴿٤٤﴾

﴿**و هرآینه آن**﴾ یعنی: قرآن ﴿**برای تو و برای قوم تو ذکری است**﴾ یعنی: قرآن برای تو و برای قومت از قریش، شرف بزرگی است زیرا قرآن به زبانشان که زبان تو نیز هست، نازل شده. و نظیر آن است آیهٔ: «لَقَدْ اَنزَلْنَا اِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ ۞ به‌تحقیق که ما به‌سوی شما کتابی را نازل کردیم که در آن ذکر شماست» [انبیاء/۱۰]. در **حدیث‌شریف** به روایت معاویه‌ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «قطعاً این امر [یعنی خلافت] در قریش است، کسی با آنها در آن کشمکش نمی‌کند جز این‌که خداوند متعال او را بر چهره‌اش در آتش می‌افگند تا آن‌گاه که [قریش] دین را برپا دارند». به‌قولی: معنای آیه این است: قرآن یادآوری‌ای برای تو و قوم توست که به‌وسیلهٔ آن امور دین را به‌یاد آورده و بدان عمل می‌کنید ﴿**و به‌زودی پرسیده خواهیدشد**﴾ از این شرفی که خداوند ﷻ برای شما قرار داده‌است. یا به زودی از إقامهٔ احکام قرآن و عمل به آن که بر شما لازم

است، مورد پرسش قرار خواهید گرفت. قُرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که قرآن برای هرکسی که به آن عمل کند، شرف بزرگی است، چه آن کس از قریش باشد چه از غیر ایشان آن‌گاه وی به **حدیث‌شریف** نقل شده از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما استناد می‌کند که فرمود: رسول خدا ﷺ از سفر جنگی‌ای برگشتند، سپس فاطمه رضی‌الله عنها را فراخوانده و به وی فرمودند: «یَا فَاطِمَةُ، اِشْتَرِیْ نَفْسَكِ مِنَ اللّٰهِ، فَاِنِّیْ لاٰ اُغْنِیْ عَنْكِ مِنَ اللّٰهِ شَیْئاً ﴿ای فاطمه! نفس خود را از خداوند متعال خریداری کن زیرا من از جانب او، چیزی را از تو دفع نمی‌توانم کرد». آن حضرت ﷺ مانند این سخن را به زنان و اهل‌بیت خویش نیز اعلام کردند، سپس فرمودند: «مٰا بَنُوْهٰاشِمٌ بِاَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ، اِنَّ اَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ اَلْمُتَّقُوْنَ، وَ لاٰ قُرَیْشٌ بِاَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ، اِنَّ اَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ اَلْمُتَّقُوْنَ، وَ لاٰالْاَنْصٰارُ بِاَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ، اِنَّ اَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ اَلْمُتَّقُوْنَ، وَ لاٰ الْمَوٰالِیْ بِاَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ، اِنَّ اَوْلَی النّٰاسِ بِاُمَّتِیْ اَلْمُتَّقُوْنَ. اِنَّمٰا اَنْتُمْ مِنْ رَجُلٍ وَ اِمْرَأَةٍ کَجَمٰامِ الصّٰاعِ، لَیْسَ لِاَحَدٍ عَلیٰ اَحَدٍ فَضْلٌ اِلاّٰ بِالتَّقْوی ﴿بنی‌هاشم سزاوارترین مردم به امّت من نیستند، قطعاً سزاوارترین مردم به امّت من، پرهیزگارانند و نه قریش سزاوارترین مردم به امّت من‌اند، بی‌گمان سزاوارترین مردم به امّت من پرهیزگارانند و نه انصار سزاوارترین مردم به امّت من‌اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امّت من پرهیزگارانند و نه آزادشدگان از بند بردگی [عجم] سزاوارترین مردم به امّت من‌اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امّت من پرهیزگارانند. جز این نیست که شما همه [در اصل] از یک مرد و زن آفریده شده‌اید و همانند آنچه که بعد از پر شدن پیمانه بر سر آن بالا می‌ایستد [همه باهم برابرید]، کسی را بر کسی هیچ فضیلت و برتری‌ای جز به تقوی نیست».

وَسۡـَٔلۡ مَنۡ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رُّسُلِنَآ أَجَعَلۡنَا مِن دُونِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ءَالِهَةً يُعۡبَدُونَ ﴿٤٥﴾

﴿و از پیامبران ما که پیش از تو فرستاده‌ایم، جویا شو؛ آیا به‌جای خدای رحمان، خدایانی را که مورد پرستش قرارگیرند، مقرّر داشته‌ایم؟﴾ مراد آیه، پرسیدن رسول خدا ﷺ از پیامبران علیهم السلام در شب اسراء است، هنگامی که آن حضرت ﷺ با ایشان ملاقات می‌کنند. به‌قولی معنی این است: از امّتهای پیامبرانی که ایشان را به رسالت برانگیخته بودیم بپرس که: آیا ما در دینی از ادیان، به پرستش بتان حکم کرده‌ایم؟ آیا این کار را به یکی از آن امّت‌ها اجازه داده‌ایم؟. هدف، استشهاد به اجماع پیامبران علیهم السلام بر عقیدهٔ توحید است، حقیقتی که بر اصالت و قدامت توحید دلالت داشته و نشان می‌دهد که این عقیده، عقیدهٔ نودرآمدی نیست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَـٰتِنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَقَالَ إِنِّى رَسُولُ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٤٦﴾

﴿و همانا موسی را با آیات خود به‌سوی فرعون و ملأ او فرستادیم﴾ مراد از «آیات»، معجزات و نشانه‌های نُه‌گانه‌ای است که بیان آنها در سورهٔ [اسراء/۱۰۱] گذشت و مراد از «مَلَأْ» در اینجا: اشراف و همگی رعایای فرعون ـ اعم از قبطی‌ها و بنی‌اسرائیل ـ اند. هدف از بیان این داستان در اینجا، استشهاد به دعوت موسی علیه السلام بر توحید و یکتاپرستی و در عین حال، دلجویی از پیامبر ﷺ در برابر مخالفتها و آزارهایی است که از قوم خویش می‌بینند **﴿پس گفت﴾** موسی علیه السلام **﴿همانا من فرستادهٔ پروردگار عالمیانم﴾** که مرا به‌سوی شما به رسالت فرستاده‌است.

فَلَمَّا جَآءَهُم بِـَٔايَـٰتِنَآ إِذَا هُم مِّنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٤٧﴾

﴿**پس چون آیات ما را برایشان آورد، بناگاه آنان بر آنها خنده‌زدند**﴾ از روی استهزا و تمسخر.

وَمَا نُرِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا ۖ وَأَخَذْنَٰهُم بِٱلْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤٨﴾

﴿**و ما هیچ نشانه‌ای به آنان نمی‌نمودیم مگر این‌که آن از نظیر آن بزرگتر بود**﴾ یعنی: هریک از نشانه‌های موسی علیه السلام و معجزاتش، بزرگتر و با شکوه‌تر از معجزهٔ ماقبلش بود، با وجود آن‌که معجزه و نشانهٔ قبلی نیز در حدّ خود بزرگ بود. به‌قولی‌دیگر معنی این است: نشانه‌های موسی علیه السلام به‌گونه‌ای بود که چون نشانهٔ دوّم به اوّل ضمیمه می‌شد، بر وضوح و روشنی آن می‌افزود. ﴿**و به عذاب گرفتارشان کردیم**﴾ یعنی: به‌سبب این‌که آنها این آیات و نشانه‌ها را دروغ انگاشتند، عذابهایی چون قحطی و طوفان و هجوم سیل ملخ را گریبانگیر آنان کردیم ﴿**تا مگر به راه آیند**﴾ از کفر به سوی ایمان. امّا با این وجود، بازنگشتند و به راه نیامدند.

وَقَالُوا۟ يَٰٓأَيُّهَ ٱلسَّاحِرُ ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

﴿**و به**﴾ موسی علیه السلام ﴿**گفتند: ای ساحر**﴾ آنها دانشمندان را ساحر می‌نامیدند و ساحران را تعظیم و احترام می‌کردند. ﴿**پروردگارت را به آنچه با تو عهد کرده برای ما بخوان**﴾ یعنی: به آنچه که به ما در مورد عهد پروردگارت با خود خبر داده‌ای ـ که بر طبق مفادّ آن، اگر ما ایمان آوریم، عذاب را از ما دور

می‌گرداند ــ او را برای ما بخوان ﴿زیرا ما راهیافتگانیم﴾ در آینده و به آنچه که آورده‌ای، مؤمن و باورمند خواهیم شد. یعنی: شرط ایمان آوردن ما این است که تو دعا کنی تا عذاب از ما برطرف شود.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ ٱلْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ ﴿٥٠﴾

﴿**پس چون عذاب را از آنان برداشتیم، بناگاه آنان عهد شکستند**﴾ تقدیر سخن چنین است: آن‌گاه موسی‌ؑ به بارگاه پروردگار خویش دعا کرد و براثر دعای او، عذاب را از آنان برطرف کردیم پس چون عذاب از آنان برداشته شد، پیمان‌شکنی کردند و عهدی را که به موسی‌ؑ داده بودند، شکستند.

وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِۦ قَالَ يَٰقَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَٰذِهِ ٱلْأَنْهَٰرُ تَجْرِي مِن تَحْتِيٓ ۖ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٥١﴾

﴿**و فرعون در میان قوم خود ندا در داد**﴾ فرعون از گرایش قومش به‌سوی موسی‌ؑ بیمناک شد پس آنها را گرد آورد و با صدایی بلند در میانشان ندا در داد. یا منادی‌ای را دستور داد تا در میانشان چنین ندا در دهد: ﴿**گفت: ای قوم من! آیا فرمانروایی مصر و این نهرها که از زیر من**﴾ یعنی: از زیر کاخهای من ﴿**روان است از آنِ من نیست**﴾ به‌طوری‌که هیچ‌کس در تملّک آنها با من کشمکش نمی‌کند و هیچ مخالفی نیست که با من در آنها مخالفت کند؟. مراد ار «أَنْهار» رودهای نیل است و مهمترین شاخه‌های رود نیل عبارت بودند از: رود «مَلك»، رود «طولون»، رود «دمیاط» و رود «تنیس» و هم‌اکنون دو شاخه از این رودخانه‌ها مشهور است و آن رود «دمیاط» و رود «رشید» می‌باشد که هردو دلتای نیل را

تشکیل می‌دهند ﴿پس مگر نمی‌بینید؟﴾ این‌همه اقتدار و شکوه مرا؟ تا از آن به نیرومندی ملك و مکنت و بزرگی قدر و منزلت من و در مقابل؛ به ضعف و ناتوانی موسی از مقاومت با من پی ببرید؟.

أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَٰذَا ٱلَّذِى هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿۵۲﴾

﴿بلکه من از این‌کسی که او خوار است﴾ یعنی: بلکه من از موسی علیه السلام که ضعیف و بی‌مقدار و خوار و فقیر است و هیچ عزّت و شکوهی ندارد ﴿و نزدیک نیست که واضح بگوید﴾ سخن را، از آن روی که در زبانش لکنتی است ﴿بهترم﴾ بیان لکنت زبان موسی علیه السلام در سورهٔ [طه/۲۷] گذشت.

فَلَوْلَآ أُلْقِىَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّن ذَهَبٍ أَوْ جَآءَ مَعَهُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿۵۳﴾

﴿پس چرا دستبندهایی زرّین بر او فرود آورده نشد؟﴾ یعنی: اگر موسی علیه السلام شخص بزرگی است، چرا به دستبندهایی از زر آراسته نیست؟! این سخن فرعون نمایانگر متأثربودنش از عادت شاهان است زیرا عادت شاهان چنین بود که چون به پادشاهی می‌رسیدند و تاج‌گذاری می‌شدند، دستبندها و طوقی زرّین بر آنان می‌پوشانیدند تا این امر نشانهٔ سیاست و ریاست آنان باشد. ﴿یا چرا همراه او فرشتگان پیوست شده نیامده‌اند؟﴾ اگر او در ادّعای خویش راستگوست تا این فرشتگان پیاپی آینده و همراه شده با وی، او را بر کارش یاری نمایند و برایش به نبوّت گواهی دهند؟ بدین‌گونه بود که آن ملعون، به قومش این وهم و گمان را القا کرد که پیامبران علیهم السلام لابد باید بر شکل و شمایل شاهان ستمگر باشند و فرشتگان نیز

گرداگرد ایشان حلقه زده و همراهی‌شان کنند!!.

فَٱسْتَخَفَّ قَوْمَهُۥ فَأَطَاعُوهُ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا فَٰسِقِينَ ﴿٥٤﴾

﴿**پس سبک ساخت عقل قوم خویش را و از او اطاعت کردند**﴾ یعنی: فرعون آنان را با این سخنان نیرنگ‌بازانه و فریبنده‌اش، به سبکی جهل و نادانی واداشت و آنان نیز فرمان او را اطاعت کرده و سخنش را پذیرفتند و موسی‌ﷺ را تکذیب کردند ﴿**هرآینه آنها قومی فاسق بودند**﴾ یعنی: آنها از دین خداوند ﷻ خارج بودند.

این آیهٔ کریمه، علّت اطاعت آنان از فرعون را آشکار می‌کند؛ و آن تهی شدنشان از اندیشه و خرد بر اثر نیرنگ فرعون است. البتّه این روش همه ستمگران در تحمیل فرمانروایی خویش است که مردم را از عقل و خرد و اندیشه تهی می‌کنند و با انواع تبلیغات و شست‌وشوی ذهنی، آنان را از حقایق دور می‌گردانند.

فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا ٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٥﴾

﴿**و چون ما را به خشم درآوردند**﴾ با افراط خود در عصیان و عناد ﴿**از آنان انتقام گرفتیم و آنان را همه یکجا غرق کردیم**﴾ در دریای سرخ. در **حدیث‌شریف** به روایت عُقبَه بن عامر‌ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون خدای تبارك و تعالی را دیدی که به بنده هر چه را که می‌خواهد می‌دهد در حالی‌که آن بنده بر گناهان خویش پایدار است پس بدان‌که این امر استدراجی از سوی حق تعالی برای آن بنده است. آن‌گاه این آیه را تلاوت کردند: فَلَمَّا آسَفُوْنا اِنْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ اَجْمَعِيْن».

فَجَعَلْنَٰهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْءَاخِرِينَ ﴿٥٦﴾

﴿**و آنان را پیشرو گردانیدیم**﴾ یعنی: فرعونیان را در استحقاق عذاب، برای کفّاری که به مانند عمل آنان عمل می‌کنند، مقتدا و پیشوا گردانیدیم ﴿**و مَثَلی برای آیندگان**﴾ یعنی: آنان را مایهٔ پند و عبرتی برای آیندگان گردانیدیم. یا آنان را داستان شگفت‌آوری گردانیدیم که آیندگان به آن مَثَل می‌زنند.

۞ وَلَمَّا ضُرِبَ ٱبْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ﴿٥٧﴾

﴿**و هنگامی که مَثَل زده شد**﴾ از سوی کافران ﴿**به پسر مریم**﴾ در این باره که او به‌جز خدا ﷻ مورد پرستش قرار گرفت ﴿**بناگاه قوم تو از آن سخن بانگ بر می‌دارند**﴾ یعنی: از روی خوشحالی به زدن این مَثَل، شور و هلهله به‌پا می‌کنند.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ مجادلهٔ ابن‌زبعری با رسول خدا ﷺ نازل شد زیرا آن‌گاه که آیهٔ مبارکهٔ [انبیاء/۹۸]: «اِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ ۞ شما و آنچه که به‌جای خداوند می‌پرستید، هیزم جهنّم‌اید» نازل شد، ابن زبعری به رسول خدا ﷺ گفت: سوگند به پروردگار کعبه که در حجّت بر تو غلبه یافتم! آیا نصاری مسیح را، یهود عُزیر را و بنو ملیح، فرشتگان را نمی‌پرستند؟ پس این آیه بدین معنی است که مسیح و عُزیز و فرشتگان نیز هیزم جهنّم‌اند؟! ابن زبعری از این سخنش سخت شادمان شد و مشرکان مکّه نیز بانگ شادی برداشتند. پس خدای متعادل این آیهٔ کریمه و آیهٔ [انبیاء/۱۰۱] را نازل فرمود: «اِنَّ الَّذِيْنَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنٰى اُولٰئِكَ عَنْهٰا مُبْعَدُوْن ۞ همانا کسانی که از ما در حقّشان نیکی مقرّر شده است، آنان از آتش دوزخ دور داشته شده‌اند».

این آیه، نمایانگر نوع دیگری از لجاجت و ستیزهٔ قریش در کفر و عناد و مجادله‌شان به نارواست و چهار نوع دیگر از کفریّاتشان در آیات قبل گذشت، که

عبارت بود از :
۱ـ آنها برای حق تعالی از بندگانش جزء (فرزند) قرار دادند .
۲ـ آنها فرشتگان را که بندگان خدای رحمانند ، دختر خواندند .
۳ـ آنها گفتند : اگر خدا نمی‌خواست ما بتان را پرستش نمی‌کردیم .
۴ـ آنها گفتند : چرا این قرآن بر یکی از بزرگان دو شهر مکّه یا طایف، نازل نشده است .

وَقَالُوٓاْ ءَأَٰلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ ۚ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿۵۸﴾

همچنین مشرکان با پیامبر ﷺ مجادله کردند ﴿وگفتند: آیا خدایان ما بهترند﴾ در نزد تو ای محمّد ﷺ ! ﴿یا عیسی؟﴾ یعنی : اگر قضیه بدین صورت باشد که لزوماً هر کسی که جز خدا مورد پرستش قرار گیرد، به آتش دوزخ وارد شود، در این صورت، ما نیز به این‌که خدایان ما با عیسی و عُزیر و فرشتگان در جهنّم همراه باشند ، راضی هستیم ! ﴿آن مَثَل را جز از راه جدل برای تو نزدند﴾ یعنی : آن مَثَل نامربوط در مورد عیسی‌ؑ را برای تو نزدند مگر به‌خاطر این‌که با تو به ناروا ستیزه و مجادله کنند زیرا آنها می‌دانند که حرف «مَا» در آیهٔ : (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) [انبیاء/ ۹۸] ، برای غیر عقلا به کار می‌رود بنابراین، آیهٔ کریمه نه شامل عیسی می‌شود و نه شامل عُزیر و فرشتگان ؑ . از سوی دیگر ، آنها با این جدال خود ، خواهان حق نیز نبودند زیرا حقیقت در مورد عیسی‌ؑ چیز دیگری غیر از این سفسطه‌هایشان است، چراکه عیسی‌ؑ عقیدهٔ توحید را آورد و قوم خویش را نیز با این سخن به آن سفارش کرد و فرمود : «خداوند پروردگار ما ، خداوند یگانه‌ای است» [مائده/۷۲] . ﴿بلکه آنان مردمی ستیزه جویند﴾ خَصِمُون : آنها

بسیار ستیزه‌جو و در دشمنی و خصومت، بسیار سرسخت و زیاده‌رو اند.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌امامه رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مٰا ضَلَّ قَوْمٌ بَعْدَ هُدًى كٰانُوْا عَلَيْهِ اِلاّٰ أُوْرِثُوا الْجَدَلَ، ثُمَّ تَلاَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ هٰذِهِ الآيَةَ ٭هیچ قومی بعد از هدایتی که بر آن بودند، گمراه نشدند مگر این‌که جدل و ستیزه جویی در آنان جانشین شد. سپس رسول خدا ﷺ این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند».

إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَٰهُ مَثَلًا لِّبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿٥٩﴾

﴿عیسی جز بنده‌ای که بروی انعام کرده‌ایم، نیست﴾ یعنی: عیسی علیه السلام بنده‌ای است که ما با إنعام نبوّت بر وی، گرامیش داشته و او را مورد إکرام و إعزاز قرار دادیم **﴿و﴾** عیسی علیه السلام نیست مگر کسی که: **﴿او را برای بنی‌اسرائیل مَثَلی﴾** یعنی: نشانه و عبرتی **﴿ساختیم﴾** که به وسیلهٔ او، به قدرت خدای سبحان پی ببرند زیرا عیسی علیه السلام بدون پدر به دنیا آمد همچنین او مردگان را زنده می‌کرد و کور و پیس مادرزاد و هر بیماری را ــ به اذن الهی ــ شفا می‌بخشید.

وَلَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَا مِنكُم مَّلَٰٓئِكَةً فِى ٱلْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ﴿٦٠﴾

﴿و اگر بخواهیم، البتّه به جای شما فرشتگانی در روی زمین که جانشین شما گردند، پدید می‌آوریم﴾ یعنی: اگر می‌خواستیم، شما را نابود کرده و به‌جای شما فرشتگانی را در روی زمین پدید می‌آوردیم که آن را آباد کنند و در آن جانشین شما باشند. یعنی: بدانید که هرچند حال عیسی علیه السلام شگفت‌آور و عجیب است امّا خداوند جل جلاله بر آفرینش عجیب‌تر از آن نیز تواناست.

وَإِنَّهُۥ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَٱتَّبِعُونِ ۚ هَٰذَا صِرَٰطٌ

مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾

﴿و همانا او﴾ یعنی: عیسی﷣ ﴿نشانه‌ای برای قیامت است﴾ یعنی: نزول عیسی﷣ از آسمان، از جملهٔ نشانه‌هایی است که قیامت با آن شناخته می‌شود زیرا این نزول، از علائم قیامت است و خدای سبحان قبل از برپایی قیامت او را از آسمان فرود می‌آورد. چنان‌که خروج دجّال نیز از دیگر نشانه‌های قیامت می‌باشد. شایان ذکر است؛ احادیث وارده در بارهٔ فرودآمدن عیسی﷣ از آسمان قبل از روز قیامت ـ که به عنوان امامی عادل و داوری دادستان فرود می‌آید ـ متواتر می‌باشد از جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت صحیح مسلم از رسول خدا ﷺ است که فرمودند: «... در اثنایی که مسیح دجّال ظهور نموده است، بناگاه خداوند متعال مسیح‌بن‌مریم را فرومی‌فرستد و او در محلّ منارهٔ سپید شرق جامع دمشق فرود می‌آید در حالی‌که دو جامهٔ رنگ شده به ورس و زعفران پوشیده و دو کف دست خویش را بر بالهای دو فرشته نهاده است و چون سرش را فرود آورَد، از آن قطرات آب می‌چکد و چون آن را بردارد، آب به شکل دانه‌های درشت مروارید از آن فرومی‌لغزد پس هیچ کافری را نرسد که بوی دم عیسی﷣ را دریابد مگر این‌که می‌میرد و نهایت نفوذ دم او تا نهایت برد نگاه اوست آن‌گاه دجّال را می‌جوید تا سرانجام او را در «باب الله ﷻ» درمی‌یابد و به قتلش می‌رساند ...».

﴿پس زنهار در آن تردید نکنید﴾ یعنی: در وقوع قیامت هیچ شکّ و شبهه‌ای به خود راه ندهید و آن را دروغ نینگارید زیرا قیامت خواه‌ناخواه آمدنی است ﴿و از من پیروی کنید﴾ در آنچه که شما را به آن ـ از یگانه‌پرستی و نفی شرک ـ فرمان می‌دهم؛ ﴿این است راه راست﴾ یعنی: آنچه که من شما را به آن امر می‌کنم و شما را به سوی آن می‌خوانم، تنها راه پایدار و مستقیمی است که شما را به حق می‌رساند.

وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُۖ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ﴿٦٢﴾

﴿**و مبادا شيطان شمارا از راه به در بَرد**﴾ يعني: الحذر! كه شيطان راه شما را نزند و به وسوسه‌ها و شبهه‌هايي كه در دلهايتان فرو مى‌افگند؛ فريفته‌تان نسازد و شما را از پيروى من باز ندارد ﴿**زيرا او براى شما دشمنى آشكار است**﴾ يعني: او دشمنى با شما را پنهان نمى‌كند و از نمايان كردن آن هيچ پروا و ابايى ندارد.

وَلَمَّا جَآءَ عِيسَىٰ بِٱلۡبَيِّنَٰتِ قَالَ قَدۡ جِئۡتُكُم بِٱلۡحِكۡمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعۡضَ ٱلَّذِي تَخۡتَلِفُونَ فِيهِۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿٦٣﴾

﴿**و چون عيسى بيّنات**﴾ يعني: معجزات روشن و احكام و شريعت واضح الهى را كه همانا انجيل است ﴿**آورد، گفت: به راستى براى شما حكمت آوردم**﴾ يعني: براى شما نبوّت، يا انجيل را آوردم. به‌قولى معنى اين است: من به شما پيامى را آورده‌ام كه بر امور پسنديده ترغيب و از امور زشت و ناپسند باز مى‌دارد ﴿**و تا براى شما بعضى از آنچه را كه در آن اختلاف مى‌كنيد**﴾ از احكام تورات و امور دينى، نه دنيوى ﴿**روشن سازم، پس، از خدا پروا داريد**﴾ يعني: از نافرمانى‌هاى وى بپرهيزيد ﴿**و از من اطاعت كنيد**﴾ در آنچه كه شما را به آن ــ از توحيد و احكام شرع ــ امر مى‌كنم. ابن‌كثير گفته است: «اين معنى كه عيسى عليه السلام امور دينى را آورد نه امور دنيوى را، معنايى نيكو است زيرا انبيا عليهم السلام براى بيان كار دنيا مبعوث نشده‌اند به همين جهت، رسول خدا ﷺ در **حديث‌شريف** ذيل كه به روايت انس و عائشه رضى‌الله‌عنهما نقل شده است، فرموده‌اند: «أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأُمُورِ دُنْيَاكُمْ ❁ شما به امور دنيايتان داناتريد».

إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُوهُۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ ﴿٦٤﴾

سپس عیسی ﷺ در بیان آنچه که مردم را به اطاعت خویش در آن دستور داد، فرمود: ﴿ **در حقیقت، خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را بپرستید** ﴾ یعنی: شما باید در عقیدهٔ توحید و عمل به احکام و عبودیّت حق‌تعالی، از من اطاعت کنید ﴿ **این است راه راست** ﴾ یعنی: فقط عبادت خدای عزّوجلّ به یگانگی و عمل به شرایع و احکام وی، راه راست و درست است و بس.

فَٱخۡتَلَفَ ٱلۡأَحۡزَابُ مِنۢ بَيۡنِهِمۡۖ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡ عَذَابِ يَوۡمٍ أَلِيمٍ ﴿٦٥﴾

﴿ **پس احزاب از میانشان اختلاف کردند** ﴾ احزاب: گروههایی‌اند که باهم متحزّب و همدست شده‌اند. یعنی: گروه‌هایی از میان یهود و نصاری که عیسی ﷺ به سوی آنان فرستاده شده بود، باهم درکار دین اختلاف کردند ﴿ **پس ویل** ﴾ وَیْل: کلمهٔ عذاب است، یعنی وای: ﴿ **بر کسانی باد که ستم کردند** ﴾ از این گروه‌های اختلاف‌کننده. گفتنی است؛ آنان کسانی هستند که به خدای عزّوجلّ شرک ورزیده و به احکام و شرایع وی عمل نکرده‌اند. آری! وای بر آنان ﴿ **از عذاب روزی دردناک** ﴾ یعنی: از روزی که عذاب آن دردناک است، که روز قیامت می‌باشد.

هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأۡتِيَهُم بَغۡتَةٗ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ﴿٦٦﴾

﴿ **آیا انتظار می‌کشند** ﴾ این گروه احزاب. هَلْ: حرف استفهام انکاری و مفید نفی

است. یعنی: انتظار نمی‌کشند ﴿**جز قیامت را که بناگاه به سراغشان آید در حالی‌که آنان ناآگاه باشند**﴾ و هنوز در غفلت بسربرند بدان جهت که سرگرم امور دنیا می‌باشند.

ٱلۡأَخِلَّآءُ يَوۡمَئِذِۢ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلۡمُتَّقِينَ ﴿٦٧﴾

﴿**دوستان**﴾ اَخِلاّٰء: جمع خلیل؛ به معنای دوست و رفیق است ﴿**در آن روز، بعضی دشمن بعضی دیگرند**﴾ یعنی: دوستان و رفیقانی که در دنیا با همدیگر بسیار دوست و مشفق بوده‌اند، در روز قیامت با هم دشمن می‌شوند زیرا آن اموری را که در دنیا با یک‌دیگر بر محور آن دوستی و رفاقت می‌کردند، اسباب عذاب خویش می‌یابند، به‌سبب آن‌که دوستی آنان در دنیا، بر پایهٔ معصیت استوار بوده است ﴿**مگر پرهیزگاران**﴾ زیرا پرهیزگاران و تقواپیشه گان، در دنیا و آخرت دوست یکدیگرند چنان که در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لَوْ أَنَّ رَجُلَيْنِ تَحَابَّا فِي اللّٰهِ، أَحَدُهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَالآخَرُ بِالْمَغْرِبِ، لَجَمَعَ اللّٰهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَهُمَا، يَقُوْلُ: هٰذَا الَّذِيْ أَحْبَبْتَهُ فِيَّ» اگر دو شخص در راه رضای خدای عزّوجلّ با هم دوستی کنند و یکی از آنها در مشرق باشد و دیگری در مغرب، بی‌گمان خداوند ﷻ روز قیامت آن دو را با هم گرد می‌آورد، می‌فرماید: این همان کسی است که او را در رضای من دوست می‌داشتی».

نقّاش در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده است: این آیهٔ کریمه دربارهٔ امیّه‌بن‌خلف جمحی و عقبه‌بن ابی‌معیط نازل شد که با هم بسیار دوست بودند و عقبه با رسول خدا ﷺ همنشینی داشت. پس قریشیان گفتند: عقبه‌بن‌ابی‌معیط از دین خویش برگشته و صائبی شده است و امیّه رفیقش به وی گفت: دیدن رویم بر رویت حرام باد اگر نزد محمّد نروی و در چهرهٔ وی آب دهان نیندازی! و عقبهٔ ملعون چنین کرد. پس رسول خدا ﷺ نذر کردند که او را بکشند و در روز بدر او را به‌بند کشیدند و کشتند. امیّه نیز در معرکه کشته شد و این آیهٔ کریمه دربارهٔ آنان

نازل گردید.

یَٰعِبَادِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَ وَلَآ أَنتُمۡ تَحۡزَنُونَ ﴿٦٨﴾

﴿ای بندگان من! امروز نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید﴾ این سخن در روز قیامت، به آن تقوا پیشه گانی گفته می‌شود که در راه خدا ﷻ و به‌خاطر کسب رضای وی، با هم پیوند دوستی برقرار کرده بودند و هنگامی که این سخن به ایشان گفته می‌شود، ترس و هراسشان از بین می‌رود و اندوهشان برطرف می‌شود.

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَكَانُواْ مُسۡلِمِينَ ﴿٦٩﴾

﴿همان کسانی که به آیات ما ایمان آورده و تسلیم بودند﴾ یعنی: مخاطب جملهٔ: (يَا عِبَادِ لاخَوْفٌ عَلَيْكُمْ...) همهٔ بندگان نیستند بلکه مخاطب آن، فقط مؤمنان تسلیم‌پذیر مخلص می‌باشند.

ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ أَنتُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ تُحۡبَرُونَ ﴿٧٠﴾

به آنان گفته می‌شود: **﴿شما و همسرانتان به بهشت درآیید﴾** مراد از «أَزْواجَكُمْ» زنان مؤمن ایشانند. به‌قولی: مراد همنشینان همدم ایشان از مؤمنانند. به قولی‌دیگر: مراد همسران ایشان از حورعین اند **﴿شادمانه﴾** یعنی: با إکرام و إعزاز و با برخورداری از نعمت‌ها به بهشت درآیید. به‌قولی: معنای (تُحْبَرُوْن) این است: در بهشت، از آواز خوانی‌های خوش، متلذّذ و برخوردار می‌شوید.

يُطَافُ عَلَيۡهِم بِصِحَافٖ مِّن ذَهَبٖ وَأَكۡوَابٖۖ وَفِيهَا مَا تَشۡتَهِيهِ

ٱلۡأَنفُسُ وَتَلَذُّ ٱلۡأَعۡيُنُۖ وَأَنتُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٧١﴾

﴿**سینی‌هایی پهن و دراز از زر برآنان می‌گردانند**﴾ از غذاهای بهشتی ﴿**و**﴾ برایشان در بهشت نوشابه‌هایی است که در ﴿**کوزه‌هایی**﴾ از طلا بر ایشان می‌گردانند ﴿**و در آنجا آنچه دلها آن را بخواهد و دیدگان از دیدن آنها لذّت برد، هست**﴾ از انواع گوناگون غذاها، نوشابه‌ها و مانند آنها از هر چیزی که دلها در هوای رسیدن به آن است، چشمها از دیدن آنها لذّت می‌برد و گوشها از شنیدن آنها به طرب می‌آید ﴿**و شما در آن جاودانید**﴾ نه می‌میرید و نه از آن بیرون می‌آیید. آری! در بهشت غذاها و نوشیدنی‌ها برای بهشتیان با ظروف طلا تقدیم می‌شود امّا استعمال ظروف طلا و نقره در دنیا حرام است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ابریشم و دیبا را نپوشید و در ظروف طلا و نقره ننوشید و در سینی‌های طلا و نقره غذا نخورید زیرا ظروف طلا و نقره در دنیا برای کافران و در آخرت برای شماست». در **حدیث‌شریف** دیگری به روایت امّ سلمه رضی‌الله‌عنها آمده است: «کسی که در ظروف طلا و نقره می‌نوشد، جز این نیست که آتش جهنّم را در شکم خویش فروریخته است». که این دو حدیث ــ بی هیچ خلافی ــ مقتضی تحریم‌اند.

وَتِلۡكَ ٱلۡجَنَّةُ ٱلَّتِيٓ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٧٢﴾

﴿**و این است همان بهشتی که به پاداش آنچه می‌کردید، میراث یافتید**﴾ پس چنان‌که میراث به وارث می‌رسد، این بهشت نیز به سبب اعمال شایسته‌ای که در دنیا انجام می‌دادید، به شما رسیده است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هریک از دوزخیان ــ برای این‌که درد و دریغ در وجود وی برانگیخته شود ــ منزل خویش را در بهشت می‌بیند آن‌گاه [به حسرت] می‌گوید: اگر خداوند مرا هدایت می‌کرد،

از متّقیان می‌بودم و هر یک از اهل بهشت منزل خویش را از دوزخ می‌بیند سپس می‌گوید: اگر خدای عزّوجلّ هدایتمان نمی‌کرد، ما راه یافته نبودیم. پس این برایش شکری است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ کسی نیست مگر این‌که منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ دارد پس کافر منزل مؤمن را از وی در دوزخ میراث می‌برد و مؤمن از کافر منزل وی را در بهشت و این است تفسیر فرمودهٔ باری تعالی: وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِيْ أُوْرِثْتُمُوْهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ».

لَكُمْ فِيهَا فَـٰكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِّنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٣﴾

﴿در آنجا برای شما میوه‌هایی بسیار است﴾ یعنی: برای شما بهشتیان در بهشت‌بجز غذاها و نوشیدنی‌ها ــ میوه‌هایی بسیار با انواع و اصناف گوناگون است **﴿که از آنها می‌خورید﴾** یعنی: بعضی از آنها را می‌خورید زیرا از یک طرف چنان بسیار و همیشگی‌اند که از آنها چیزی کم نمی‌شود و از سوی دیگر، هر آنچه خورده می‌شود، بی‌درنگ عوض آن آماده می‌گردد.

إِنَّ ٱلْمُجْرِمِينَ فِى عَذَابِ جَهَنَّمَ خَـٰلِدُونَ ﴿٧٤﴾
لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٥﴾

﴿بی‌گمان، مجرمان﴾ یعنی: مرتکبان جرایم کفری **﴿در عذاب دوزخ ماندگارند﴾** و عذاب به‌طور ابدی از آنان قطع نمی‌شود. همچنین این **﴿عذاب﴾** اندک لحظه‌ای **﴿از آنان تخفیف نمی‌یابد﴾** تا از آن آسایش یابند و لختی استراحت کنند **﴿و آنها در آنجا نومیدند﴾** مُبْلِسُوْن: از إبْلاس است و آن اندوه ناشی از شدّت یأس و ناامیدی می‌باشد که عادتاً سکوت و خاموشی با آن همراه است.

وَمَا ظَلَمْنَٰهُمْ وَلَٰكِن كَانُواْ هُمُ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۷۶﴾

﴿و ما برآنان ستم نكرديم﴾ يعنى: ما مجرمان را بى‌گناه عذاب نكرديم و نه هم افزون بر عذابى كه مستحقّ آنند ﴿بلكه خود ستمكار بودند﴾ در حقّ خويش، به سبب گناهانى كه انجام دادند.

وَنَادَوْاْ يَٰمَٰلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُم مَّٰكِثُونَ ﴿۷۷﴾

﴿و ندا در دهند كه: اى مالك﴾ يعنى: مجرمان دوزخى در دوزخ، مالك (خازن و نگهبان) دوزخ را چنين ندا مى‌دهند: ﴿بگو: پروردگارت بر ما حكم كند﴾ به مرگ و كار ما را يكسره نمايد. پس آنها به وسيلهٔ مالك (خازن و نگهبان) دوزخ، به خداى سبحان متوسّل مى‌شوند تا از او بخواهد كه آنان را بميراند تا از عذاب راحت شوند. «مالك»، نام خازن دوزخ و «رضوان» نام خازن بهشت است. محقّقان گفته اند: خازن دوزخ را از آن روى «مالك» ناميدند؛ كه ملك و دارايى، عُلْقه و وابستگى‌اى است و تعلّق خود، از اسباب ورود به دوزخ مى‌باشد چنان كه دليل نامگذارى خازن بهشت به «رضوان» اين است كه: رضا به حكم خداوند ﷻ، سبب هر نوع راحت و سعادت و همه گونه صلاح و فلاح مى‌باشد.

مالك دوزخ ﴿پاسخ مى‌دهد﴾ به مجرمان ﴿همانا شما ماندگاريد﴾ در عذاب به‌طور هميشه و شما را ــ با مرگ يا غير آن ــ از دوزخ نجاتى نيست.

لَقَدْ جِئْنَٰكُم بِٱلْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَٰرِهُونَ ﴿۷۸﴾

﴿قطعاً﴾ اى اهل مكّه! ﴿حق را برايتان آورديم﴾ يعنى: پيامبر خويش را به سوى شما فرستاديم و بر شما كتاب فرود آورديم و پيامبر ما شما را به سوى حق دعوت

کرد ؛ ﴿**لیکن بیشتر شما حق را ناخواهان هستید**﴾ و آن را نمی‌پذیرید. یا این آیهٔ کریمه نیز حکایت سخنان فرشتهٔ نگهبان دوزخ است. یعنی: ما فرشتگان در دنیا حق را به شما مجرمان بیان کردیم ولی شما آن را نپذیرفتید.

أَمْ أَبْرَمُوٓاْ أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿۷۹﴾

﴿**آیا بر کاری ابرام ورزیده‌اند؟**﴾ یعنی: آیا علیه پیامبراکرم ﷺ به نیرنگ و توطئه‌ای مصمّم گشته، عزم خویش را برآن جزم کرده و آن را سازمان داده‌اند و فقط به ناخوش داشتن وی بسنده نکرده‌اند؟ ﴿**ما نیز ابرام می‌ورزیم**﴾ و در نابودی و مجازاتشان، تدبیری استوار برایشان می‌سنجیم.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: این آیه دربارهٔ توطئه‌ای که سران قریش علیه جان رسول اکرم ﷺ در دارالنّدوه اندیشیدند، نازل شد.

أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَىٰهُم ۚ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿۸۰﴾

﴿**آیا می‌پندارند که ما راز و نجوایشان را نمی‌شنویم؟**﴾ یعنی: رازهایی را که مشرکان به طور پنهانی و در مکانهای خلوت با هم مطرح می‌کنند و درگوشی‌ها و نجواهایی که در میان خویش می‌نمایند؟ ﴿**چرا؛ می‌شنویم**﴾ و می‌دانیم آن رازها را ﴿**و فرستادگان ما پیش آنان می‌نویسند**﴾ یعنی: فرشتگان نویسنده‌ای که بدیشان موظّف هستند، نیز تمام گفتار و کردارشان را می‌نویسند.

ابن‌جریرطبری از محمّدبن کعب قرظی در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده است که گفت: سه نفر در بین کعبه و پرده‌های آن نشسته بودند، دو نفر آنها

قریشی بودند و یکتن ثقفی، یا دو نفر آنها ثقفی و یکتن قریشی بود. در این اثنا یکی از آن میان گفت: آیا فکر می کنید که خداوند سخنان ما را می‌شنود؟ دیگری در پاسخ وی گفت: اگر بلند سخن بگویید می‌شنود و اگر آهسته سخن بگویید، نمی‌شنود! بدین سبب خدای متعال این آیهٔ کریمه را نازل گردانید.

قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَـٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْعَـٰبِدِينَ ﴿٨١﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿**اگر بر فرض برای خدای رحمان فرزندی بود، من نخستین پرستندگان بودم**﴾ یعنی: در آن صورت، من این فرزند پنداری‌ای را که شما به خداوند ﷻ نسبت می‌دهید، به‌عنوان تعظیم پدرش می‌پرستیدم ولی ثابت و مسلّم است که باری تعالی فرزندی ندارد و مستحیل است که او فرزندی داشته باشد. یا معنی این است: اگر فرض بر آن باشد که خدای سبحان فرزندی داشته باشد، باز هم من خدای سبحان را می‌پرستم زیرا من بنده‌ای فرمانبردار از بندگانش هستم.

سُبْحَـٰنَ رَبِّ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٨٢﴾

﴿**پروردگار آسمانها و زمین، صاحب عرش، از آنچه می‌گویند**﴾ یعنی: از این دروغی که در مورد داشتن فرزند بر وی افترا می‌بندند و هرگز این نسبت سزاوار جناب وی نیست؛ ﴿**منزّه است**﴾ و ساحت قدسی وی از این بهتان مبرّاست. عرش: آفریده‌ای است عظیم که از آسمانها و زمین بزرگتر می‌باشد و خدا به کیفیّت آن داناتر است.

فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا۟ وَيَلْعَبُوا۟ حَتَّىٰ يُلَـٰقُوا۟ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى يُوعَدُونَ ﴿٨٣﴾

﴿پس آنان را رهاکن تا ژاژخایی و بازیگوشی کنند﴾ یعنی: آنان را رهاکن تا در بیهوده‌گویی‌های خویش فرو روند و در دنیای خویش سرگرم باشند ﴿تا به دیدار آن روزشان که بدان وعده داده می‌شوند، برسند﴾ و آن روز، روز قیامت است و به زودی خواهند دانست که سرنوشت و سرانجام حال و منوالشان در آن روز، چگونه خواهد بود!.

وَهُوَ ٱلَّذِي فِي ٱلسَّمَآءِ إِلَٰهٌ وَفِي ٱلْأَرْضِ إِلَٰهٌ ۚ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾

﴿و اوست که هم در آسمان خداست و هم در زمین خداست﴾ یعنی: باری تعالی ذاتی است که هم در آسمانها معبود آسمانیان و هم در زمین معبود زمینیان است. یا: او هم در آسمان مستحق و شایستهٔ عبادت است و هم در زمین. قتاده در معنای آن می‌گوید: «او هم در آسمان پرستش می‌شود و هم در زمین». البتّه حق تعالی با الوهیّت و ربوبیّت در آسمانها و زمین، بر آنها مسلّط است نه این‌که در آنها مستقّر باشد چنان که امام رازی در تفسیر کبیر می‌گوید: «این آیهٔ کریمه از روشن‌ترین دلایل بر این حقیقت است که خداوند متعال در آسمان مستقّر نیست؛ زیرا او در این آیهٔ کریمه بیان داشته است که نسبتش به سوی آسمان در امر الوهیّت، همچون نسبتش به سوی زمین است پس هرگاه او خدای زمین است و در آن مستقّر نیست؛ پس همین‌گونه واجب است که او ـ که خدای آسمان است ـ در آسمان نیز مستقّر نباشد زیرا نسبت الوهیّت وی به هریک از آسمان و زمین، نسبتی متساوی است». ﴿و هموست حکیم علیم﴾ یعنی: او بسیار با حکمت و بسیار داناست و این دو وصف، خود دو دلیل استحقاق وی برای عبادت‌اند.

وَتَبَارَكَ ٱلَّذِي لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِندَهُۥ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۵﴾

﴿و بسیار با برکت است کسی که فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست از آنِ اوست﴾ برکت: بسیاری خیر است. مراد از: (مَا بَيْنَهُمَا) عبارت است از: آنچه که در میان آسمانها و زمین از فضا و هوا و موجودات و جانداران وجود دارد **﴿و علم قیامت﴾** یعنی: آگاهی از وقت برپایی قیامت **﴿پیش اوست و به سوی او برگردانیده می‌شوید﴾** پس او هر کس را به آنچه که مستحقّ آن است ــ از خیر یا شرّ ــ جزا می‌دهد.

وَلَا يَمْلِكُ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۸۶﴾

﴿و کسانی که کافران به‌جز او به پرستش می‌خوانند، دارای شفاعت نیستند﴾ یعنی: بتان و همهٔ کسانی که به‌جز خدای سبحان مورد پرستش قرارمی‌گیرند، نزد خداوند ﷻ از حقّ شفاعت برخوردار نیستند پس پندار پرستشگران آنها در این مورد که آنها نزد خداوند ﷻ برایشان شفاعت می‌کنند، پنداری نادرست است **﴿مگر آن کسانی که به حق گواهی داده باشند﴾** یعنی: به کلمهٔ توحید گواهی داده باشند **﴿در حالی که می‌دانند﴾** یعنی: در حالی که آن گواهی‌دهندگان به کلمهٔ توحید، بر گواهی‌ای که داده‌اند، علم و آگاهی دارند، از حقّ شفاعت برخوردار می‌باشند؛ در صورتی که خداوند تبارك و تعالی برایشان اذن شفاعت دهد.

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿۸۷﴾

﴿**و اگر از آنان بپرسی: چه‌کسی آنها را آفریده؟ مسلّماً خواهند گفت: الله**﴾ یعنی: مشرکان مکّه به این حقیقت که آفرینندهٔشان الله ﷻ است، اقرار و اعتراف می‌کردند و به انکار این حقیقت قادر نبودند ﴿**پس از کجا بازگردانیده می‌شوند؟**﴾ یعنی: پس چگونه به بیراهه رفته و از عبادت الله ﷻ به سوی عبادت دیگران برگردانیده می‌شوند و چگونه با وجود چنین اعترافی، از این عبادت بر می‌گردند؟ شکّی نیست که این کارشان، نمایانگر منتهای جهل و بی‌خردیشان می‌باشد.

وَقِيلِهِۦ يَٰرَبِّ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ قَوْمٌ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾

﴿**و**﴾ علم و آگاهی قیامت و نیز علم: ﴿**این سخن او**﴾ یعنی: علم این سخن محمّد ﷺ که می‌گوید: ﴿**پروردگارا! هرآینه اینان**﴾ که تو مرا به سویشان فرستاده‌ای ﴿**قومی هستند که ایمان نمی‌آورند**﴾ نزد خداوند ﷻ است. یعنی: خداوند ﷻ، شکایت پیامبر خویش ﷺ در مورد رویگردانی قومش از دعوت و پافشاری و عنادشان بر کفر را می‌شنود و این سخن پیامبرش بر او مخفی نیست.

فَٱصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَٰمٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿۸۹﴾

﴿**پس از آنان اعراض کن**﴾ یعنی: از آنچه می‌گویند و از آنچه که تو را به آن‌از جادوگری و کاهن بودن ــ متّهم می‌کنند، اعراض کن و درگذر؛ بسان درگذشتن کسی که در صدد انتقام‌کشیدن است، نه این‌که از کارشان راضی باشی و بر دعوت خود شکیبایی و پایداری‌کن تا سپس که فرمان ما در رسد ﴿**و بگو: سلام**﴾ یعنی: کار من با شما تا مدّتی مسالمت و متارکه است ﴿**پس زودا که بدانند**﴾ فرجام

نامیمونی را که در انتظارشان است. گفتنی است که این تهدیدی بزرگ از سوی خدای عزّوجلّ برای کفّار و وعده‌ای ضمنی به پیروزی اسلام و مسلمین بر آنهاست.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ دخان

مکّی است و دارای پنجاه‌و نه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را از آن روی «دخان» نامیدند که مشرکان زمان پیامبر ﷺ در آن به قحطی و خشکسالی‌ای تهدید می‌شوند که شخص گرسنه را چنان بی‌رمق می‌گرداند که از شدّت گرسنگی، گویی در فضا دودی را می‌بیند. همچنین این سوره، متضمّن تهدید نسلهای بعدی به ظهور دودی در آسمان به مدّت چهل روز است، که ظهور این دود، نشانه‌ای از نشانه‌های قیامت می‌باشد.

محور این سوره، بیان سه اصل توحید، نبوّت و معاد است و با فواصل کوتاه و نزدیک به‌هم و تصاویر و تابلوهای تکان دهندهٔ خود، گویی پتک‌های کوبنده‌ای است که بر قلبهای غافل و بسته فرودمی‌آید.

حمٓ ﴿١﴾

وَٱلۡكِتَـٰبِ ٱلۡمُبِينِ ﴿٢﴾

خوانده می‌شود: ﴿حاء، میّم﴾ با مدّ در میم. و این دو حرف، از حروف مقطّعه است. ﴿سوگند به کتاب مبین﴾ یعنی سوگند به قرآنی که خود واضح است و برای تمام نیازمندیهای دینی و دنیوی نیز بیان روشنی دارد. تفسیر نظیر این آیه، در سوره‌های قبل نیز گذشت.

إِنَّآ أَنزَلْنَٰهُ فِى لَيْلَةٍ مُّبَٰرَكَةٍ ۚ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿٣﴾

جواب قسم در آیهٔ قبل این است که: ﴿ما آن را﴾ یعنی: قرآن را ﴿در شبی مبارک﴾ و فرخنده ﴿نازل کردیم﴾ که شب قدر است و نزول قرآن در آن آغاز شده‌است. یا در آن شب، قرآن به‌طور کامل از لوح محفوظ به آسمان دنیا در «بیت‌العزّة» نازل شده‌است. البتّه برکت و فرخنده‌گی شب قدر به دلیل آن است که نزول قرآن سبب منافع دینی و دنیوی است چنان که در آن شب، خیر و برکت نازل می‌شود و دعا مستجاب می‌گردد. ﴿هرآینه ما بیم‌دهنده بودیم﴾ یعنی: قرآن را نازل کردیم تا به وسیلهٔ آن، بشر را از فروافتادن در شرک و معاصی، بیم و هشدار دهیم. قتاده می‌گوید: قرآن تماماً در شب‌قدر از امّ‌الکتاب (کتاب مادر) که لوح محفوظ است، به «بیت‌العزّة» که در آسمان دنیاست نازل‌شد سپس خدای سبحان آن را در طول مدّت بیست‌وسه سال، در روز و شب بر پیامبر خویش حضرت محمّد ﷺ فرودآورد.

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿٤﴾

﴿در آن﴾ یعنی: در شب قدر ﴿هر کار استواری فیصله می‌یابد﴾ يُفْرَقُ: فیصله می‌یابد، بیان می‌گردد و نوشته می‌شود. أمرحکیم: عبارت از کار محکم و استوار است، از آن روی که خدای سبحان در آن شب هر چه را که در یکسال بعد. روی

می‌دهد ـ اعم از زندگی و مرگ، توانگری و فقر، خیر و شرّ و غیره ـ همه را می‌نویسد. چنین گفته‌اند مجاهد، قتاده و حسن. البتّه حکمت و مناسبت نزول قرآن در شب قدر این است که: نزول قرآن از شریف‌ترین امور حکمت آمیز می‌باشد و این شب نیز شبی است که هر امر استوار و محکمی در آن فیصله می‌یابد. ابن‌کثیر می‌گوید: «هر که گفته است که شب قدر، شب نیمهٔ شعبان است، قطعاً از طلب آن دورمانده است زیرا نصّ قرآن بر این امر صراحت دارد که این شب در رمضان می‌باشد».

أَمْرًا مِّنْ عِندِنَآ إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٥﴾

﴿**امری است از نزد ما**﴾ یعنی: خدای سبحان قرآن را درحالی فرودآورد که متضمّن وحی و شریعت اوست. أَمر: در اینجا به معنی وحی است. ﴿**هرآینه ما فرستنده بودیم**﴾ یعنی: ما بدین جهت این هشدارها را نازل کردیم که فرستادن پیامبران علیهم السلام به سوی بندگان، سنّت ماست پس این ماییم که پیامبران و از جمله پیامبرخاتم ﷺ را فرستادیم.

رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٦﴾

﴿**رحمتی از سوی پروردگار توست**﴾ یعنی: ما با فرستادن پیامبران علیهم السلام به سوی بشر، در واقع فرستندهٔ رحمت برآنها بودیم ﴿**بی‌گمان او شنوای داناست**﴾ خداوند ﷻ شنوای سخنان بندگان است و به احوالشان و به آنچه که مورد نیازشان است، داناست پس با توجّه به همین نیازهایشان بود که پیامبران علیهم السلام را به عنوان رحمتی از سوی خود به‌سویشان فرستاد.

رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٧﴾

﴿**پروردگار آسمانها و زمین است و آنچه میان آن دو است اگر یقین دارید**﴾ به این حقیقت. و چنان‌که گفتیم، مشرکان مکّه به این حقیقت اقرار و اعتراف داشتند.

لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ رَبُّكُمۡ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

بعد از اثبات ربوبیّت خویش در آیهٔ (۷)، اکنون حق تعالی در این آیهٔ کریمه، به اثبات وحدانیّت و قدرت خویش می‌پردازد: ﴿**خدایی جز او نیست، او زنده می‌کند و می‌میراند**﴾.
سپس یک‌بار دیگر مخصوصاً بر ربوبیّت خویش برای بشر، تأکید می‌گذارد تا به این حقیقت توجّه داده باشد که فقط او شایسته و سزاوار پرستش است نه دیگران: ﴿**پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست**﴾.

بَلۡ هُمۡ فِي شَكّٖ يَلۡعَبُونَ ﴿٩﴾

﴿**ولی نه، آنها**﴾ یعنی: کافران ﴿**در شکّی هستند**﴾ در بارهٔ توحید و رستاخیز. ﴿**بازی می‌کنند**﴾ در این اقرار خویش که خداوند ﷻ آفرینندهٔ آنان و آفرینندهٔ سایر مخلوقات است. یعنی: این اقرارشان، آمیخته با غفلت و بازی و تمسخر است.

فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ ﴿١٠﴾

﴿**پس منتظر باش**﴾ ای محمّد ﷺ برای آنان ﴿**روزی را که آسمان دودی نمایان بر می‌آورد**﴾ به قولی: این دود از نشانه‌های قیامت است که چهل روز در زمین باقی

می‌ماند. علمای عصرجدید نیز تأکید می‌کنند که در پایان‌کار جهان، انرژی خورشید ضعیف شده و غبار اتمی یا غیر آن، مانند دودی در فضا ظاهر می‌شود که فضا را تاریک می‌کند. این دود ـ چنان‌که در آیهٔ بعد می‌آید و در احادیث رسول اکرم ﷺ نیز آمده است ـ فراگیر است.

به‌قولی دیگر: ظهور این دود، پدیده‌ای بوده که رخ داده و گذشته است و آن، کنایه از قحطی‌ای بود که براثر دعای رسول‌اکرم ﷺ بر قریش نازل شد به طوری‌که چشمان آنها از فرط گرسنگی چنان تیره و تار شده بود که میان آسمان و زمین را سیاه و دودآلود می‌دیدند. روایت بخاری و مسلم و دیگران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌مسعود رضی الله عنه نیز مؤیّد این معنی است: چون قریش رسول خدا ﷺ را نافرمانی کرده و با ایشان دشمنی ورزیدند و در پذیرش اسلام به سستی گراییدند و کار عناد و ستیزهٔ آنان بر رسول خدا ﷺ سخت دشوار آمد، آن حضرت ﷺ چنین دعا کردند: «اَللّٰهُمَّ اَعِنِّیْ عَلَیْهِمْ بِسَبْعٍ کَسَبْعِ یُوْسُفْ *بارخدایا! مرا برآنان به هفت سال قحطی ـ مانند سالهای یوسف ـ یاری کن». پس بر اثر دعای آن حضرت ﷺ، قریش گرفتار قحطی و دشواری سختی شدند تا بدانجا که از فرط گرسنگی استخوانها را نیز خوردند و اثر این گرسنگی چنان شدید بود که چون انسان به سوی آسمان می‌نگریست، میان آسمان و زمین را به شکل دود، سیاه می‌دید پس خداوند متعال نازل فرمود: (فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِيْنٍ ...). پس در بحبوحهٔ این بلا بود که آنان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! از خداوند برای قبیلهٔ مُضَر باران بخواه زیرا مُضَر از قحطی به هلاکت رسیدند! آن‌گاه رسول خدا ﷺ برایشان باران طلبیدند و باران نازل شد.

يَغْشَى ٱلنَّاسَ ۖ هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾

﴿که مردم را فرومی‌گیرد﴾ یعنی: آن دود همهٔ مردم را در برگرفته و از هر جهت

برآنان احاطه می‌کند ﴿این است عذاب دردناک﴾ یعنی: آنها در هنگام گرفتارشدن در قحطی می‌گویند: این عذابی است دردناک! یا خداوند ﷻ این سخن را برایشان می‌گوید. ابن کثیر آرای مختلف دربارهٔ «دخان» را نقل کرده و در پایان چنین نتیجه می‌گیرد: این قول که «دخان» از نشانه‌هایی است که ما باید ظهور آن را قبل از وقوع قیامت انتظار بکشیم، قوی‌تر است. سپس او در این باره احادیثی را نقل می‌کند از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت حذیفه‌بن‌اسید غفاری‌ؓ است که فرمود: رسول خدا ﷺ از عرفه بر ما فرود آمدند و درحالی که ما مشغول مذاکره دربارهٔ قیامت بودیم، فرمودند: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن‌گاه که شما ده نشانه را نبینید:

۱ ـ طلوع خورشید را از مغرب آن.
۲ ـ ظهور دخان.
۳ ـ ظهور دابةالارض.
۴ ـ خروج یأجوج و مأجوج.
۵ ـ نزول عیسی‌بن مریم ؑ.
۶ ـ خروج دجّال.
۷ ـ وقوع سه‌خسوف: خسوفی در مشرق.
۸ ـ خسوفی در مغرب.
۹ ـ خسوفی در جزیرةالعرب.
۱۰ ـ آتشی که از قعر سرزمین عدن بیرون می‌آید و همهٔ مردم را می‌میراند و هر جاکه شب بگذرانند، با آنان شب می‌گذراند و هر جاکه در ظهر بخوابند، همراهشان می‌باشد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «... مؤمن از آن دود، دچار عارضه‌ای شبیه زکام می‌شود امّا کافر را چنان فرو می‌گیرد که در اثر آن، بدن وی باد کرده و متورّم می‌شود ...».

رَّبَّنَا ٱكۡشِفۡ عَنَّا ٱلۡعَذَابَ إِنَّا مُؤۡمِنُونَ ﴿١٢﴾

﴿می‌گویند: پروردگارا! این عذاب را از ما دور کن﴾ که اگر عذاب را از ما دور کنی ﴿هرآینه ما مؤمن می‌شویم﴾ روایت شده است که مشرکان قریش نزد رسول‌اکرم ﷺ آمده و گفتند: اگر خداوند این عذاب را از ما دور گرداند، ما مسلمان می‌شویم. مراد از عذاب؛ گرسنگی‌ای بود که به سبب آن این دود را می‌دیدند.

أَنَّىٰ لَهُمُ ٱلذِّكۡرَىٰ وَقَدۡ جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مُّبِينٞ ﴿١٣﴾

﴿آنان چگونه پند می‌گیرند﴾ از عذابی که بر سر آنان فرود آمده‌است؛ ﴿و﴾ حال آن‌که ﴿به‌یقین برای آنان پیامبری روشنگر آمده است؟﴾ که هر آنچه را از کار دین نیازمند آن هستند، برایشان بیان می‌کند؟.

ثُمَّ تَوَلَّوۡاْ عَنۡهُ وَقَالُواْ مُعَلَّمٞ مَّجۡنُونٌ ﴿١٤﴾

﴿پس، از او روی برتافتند﴾ یعنی: از پیامبر ﷺ روی گردانیدند ﴿وگفتند: او تعلیم‌یافته‌ای دیوانه است﴾ یعنی: بشری قرآن را به او تعلیم داده و او دیوانه است. پس چگونه آنان با وصف چنین پندارها و سخنان یاوه‌ای، متذکّر می‌شوند و از کجا بر سرعقل می‌آیند؟!

إِنَّا كَاشِفُواْ ٱلۡعَذَابِ قَلِيلًاۚ إِنَّكُمۡ عَآئِدُونَ ﴿١٥﴾

﴿ما این عذاب را اندکی دور می‌کنیم﴾ یعنی: ما به زودی به سبب دعای پیامبر

خویش ﷺ اندک زمانی عذاب را از شما مشرکان دور می‌کنیم و این زمان اندک، مدّت باقی‌مانده از عمرتان است ﴿ولی شما در حقیقت باز می‌گردید﴾ به سوی شرکی که بر آن بوده‌اید. و چنین هم شد زیرا به مجرّد این‌که عذاب از آنان دورشد؛ به کفر و عناد خویش بازگشتند.

يَوْمَ نَبْطِشُ ٱلْبَطْشَةَ ٱلْكُبْرَىٰٓ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٦﴾

﴿روزی که آنان را به‌گرفتنی بزرگ﴾ یعنی: به سختی و با قوّت ﴿فرومی‌گیریم، ما انتقام گیرنده‌ایم﴾ گفته‌شده: مراد از این روز، روز بدر است زیرا چون مشرکان مکّه بعد از برطرف‌شدن عذاب، مجدّداً به راه تکذیب و کفر بازگشتند؛ خدای عزّوجلّ از آنان در بدر انتقام گرفت. به‌قولی دیگر: مراد عذاب دوزخ است. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «نظر ابن‌مسعود رضی الله عنه این است که مراد از (بَطْشَةُ الْكُبْرٰى) روز بدر است امّا من می‌گویم که مراد از این روز، روز قیامت است». ابن‌کثیر نیز قول ابن‌عبّاس رضی الله عنهما را ترجیح داده است.

۞ وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَآءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾ أَنْ أَدُّوٓاْ إِلَىَّ عِبَادَ ٱللَّهِ ۖ إِنِّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٨﴾

﴿و به‌یقین ما پیش از آنان﴾ یعنی: پیش از این گروه کافر ﴿قوم فرعون را آزمودیم﴾ یعنی: پیامبران خویش را به سوی آنان فرستادیم و پیامبران ما آنان را به‌سوی شریعت ما فراخواندند امّا آنها ایشان را تکذیب کردند. یا مراد این است: ما ارزاق را از روی آزمایش بر قوم فرعون توسعه دادیم امّا آنها سر به طغیان برداشته و تجاوز پیشه کردند ﴿و پیامبری گرامی برایشان آمد﴾ یعنی: موسی علیه السلام که

هم نزد خدای عزّوجلّ گرامی، هم در میان قوم خویش گرامی و هم در ذاتش گرامی بود ﴿**که**﴾ به آنان گفت: ﴿**بندگان خدا را به من بسپارید**﴾ یعنی: بنی‌اسرائیل را همراه من بفرستید و آنها را به من سپرده از عذاب و شکنجه رهایشان کنید ﴿**زیرا من برای شما پیامبری امین هستم**﴾ بر رسالت پروردگارم و بر آنچه که به شما ابلاغ می‌کنم پس به خیانت متّهم نیستم.

وَأَن لَّا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ ۖ إِنِّي آتِيكُم بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٩﴾

﴿**و بر خدا برتری نجویید**﴾ یعنی: بر خداوند ﷻ تکبّر و گردنکشی نورزید؛ به این‌که خود را از طاعت وی و پیروی پیامبرانش برتر بپندارید ﴿**هرآینه من آورندهٔ برهانی آشکار برای شما هستم**﴾ که شما را هیچ راهی بر انکار آن نیست، این برهان آشکار عبارت است از: معجزهٔ عصا، ید بیضا و سایر معجزات نه‌گانهٔ من.

وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ ﴿٢٠﴾

﴿**و هرآینه من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از این‌که مرا سنگباران کنید**﴾ آنها موسی﷣ را تهدید کرده بودند که با سنگسار او را می‌کشند پس او از آزارشان به خدای منّان پناه برد.

وَإِن لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ ﴿٢١﴾

﴿**و اگر به من ایمان نمی‌آورید پس از من کناره گیرید**﴾ یعنی: اگر مرا تصدیق نمی‌کنید و به نبوّت من اقرار نمی‌نمایید؛ پس مرا واگذارید و با آزار و اذیّت متعرّض من نشوید تا آن‌گاه که خداوند ﷻ میان من و شما داوری کند.

فَدَعَا رَبَّهُۥٓ أَنَّ هَٰٓؤُلَآءِ قَوۡمٞ مُّجۡرِمُونَ ﴿٢٢﴾ فَأَسۡرِ بِعِبَادِي لَيۡلًا إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ﴿٢٣﴾

﴿پس﴾ موسی ﷺ **﴿به درگاه پروردگارش ندا در داد که: اینان قومی مجرم هستند﴾** و در این هنگام بود که خداوند متعال به او فرمان داد تا بنی‌اسرائیل را بدون اجازه و مشورت فرعون، از میانشان بیرون ببرد؛ **﴿پس گفتیم: بندگانم را شبانه ببر﴾** و به این ترتیب، دعای موسی ﷺ را اجابت کردیم. آری! آنها را شبانه ببر؛ **﴿زیرا شما مورد تعقیب واقع می‌شوید﴾** یعنی: من چنان تدبیری سازمان داده‌ام که فرعون و لشکریانش شما را دنبال کنند آن‌گاه شما را نجات داده و فرعون و کسانش را غرق می‌کنم.

وَٱتۡرُكِ ٱلۡبَحۡرَ رَهۡوًاۖ إِنَّهُمۡ جُندٞ مُّغۡرَقُونَ ﴿٢٤﴾

﴿و دریا را که آرام است﴾ یعنی: ساکن و بی‌حرکت و گشاده و باز است **﴿پشت سر بگذار﴾** یعنی: دریا را بر همان شکلی که بعد از گذشتنت از آن قراردارد، واگذار و با عصایت بر آن نزن که راه‌های خشک شدهٔ آن واپس به‌هم آید. این بدان جهت بود که چون موسی ﷺ و بنی‌اسرائیل از دریای سرخ گذشتند، موسی ﷺ خواست تا آن را با عصای خویش بزند که دریا مجدّداً به‌حال اصلی خویش برگردد تا میان آنان و فرعون حایل شود و در نتیجه، فرعون و لشکریانش نتوانند به آنان برسند امّا خداوند ﷻ به او دستور داد که دریا را همان‌طور آرمیده و ساکن به حالش بگذارد تا فرعون به تصوّر این‌که دریا خشک است، به دریا درآید و گرفتار بلا شود. مجاهد در معنای آن می‌گوید: «دریا را همچنان با راه‌های خشک‌شدهٔ آن باقی گذار تا فرعون و قومش با اطمینان وارد آن شوند و

چون همهٔ آنها به آن وارد شدند آن‌گاه ما دریا را به‌هم می‌آوریم که همه غرق شوند». ﴿زیرا آنان سپاهی غرق شدنی هستند﴾ خدای سبحان این خبر را به موسی علیه السلام داد تا دلش آرام گیرد و اضطرابش از بین برود.

كَمْ تَرَكُوا۟ مِن جَنَّـٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿٢٥﴾

وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾

﴿چه بسیار باغها و چشمه‌سارانی بعد از خود برجای گذاشتند﴾ آن فرعونیان غرق شده ﴿وکشتزارها و جایگاه‌های نیکو﴾ و تالارهای آراسته.

وَنَعْمَةٍ كَانُوا۟ فِيهَا فَـٰكِهِينَ ﴿٢٧﴾

﴿و نعمتی﴾ یعنی: اموال و اسباب رفاه و مکنت گسترده‌ای ﴿که در آن خوش و خرم بودند﴾ و در آسایش و ناز و انبساط به‌سر می‌بردند. فَاکِه: کسی است که از انواع لذّت‌ها بهره‌مند است، چون کسی که از انواع میوه‌ها برخوردار می‌باشد. به قرائتی: «فَكِهِينْ» خوانده شده، یعنی: فرعونیان در آن نعمت، مغرور و سرمست و گردنکش بودند.

كَذَٰلِكَ ۖ وَأَوْرَثْنَـٰهَا قَوْمًا ءَاخَرِينَ ﴿٢٨﴾

﴿این چنین بود﴾ کار عذاب و درگرفت ما ﴿و آنها را به مردمی دیگر میراث دادیم﴾ یعنی: به هلاکتشان رساندیم و آن همه نعمت و خرّمی و برخورداری را از آنان سلب کرده و آنها را به بنی‌اسرائیل باقی گذاشتیم.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلْأَرْضُ وَمَا كَانُواْ مُنظَرِينَ ﴿۲۹﴾

﴿**پس آسمان و زمین بر آنان گریه نکردند**﴾ زیرا آنها بر روی زمین کار شایسته‌ای نمی‌کردند که زمین به سبب آن بر آنان بگرید و از سوی دیگر، هیچ عمل نیک و پاکیزه‌ای برایشان به آسمان نیز بالا نرفته بود که آسمان به سبب آن برآنان بگرید لذا نه اهل آسمان (فرشتگان) برآنان گریستند و نه مردم زمین. و چون شخص مهم و بزرگی بمیرد، اعراب در توصیف بزرگسازی درگذشت وی می‌گویند: «بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمٰاءُ وَالْأَرْضُ، وَبَكَتْهُ الرِّيحُ وَأَظْلَمَتْ لَهُ الشَّمْس ✿ آسمان و زمین و باد بر او گریستند و خورشید بر درگذشت وی تاریک شد». در **حدیث‌شریف** آمده است: «مٰا مِنْ مُؤمِنٍ مٰاتَ فِي غُربَتِهِ غٰابَتْ فِيهٰا بَواكِيَهُ إلاّ بَكَتَ عَلَيْهِ السَّمٰاءُ وَالْأَرْض ✿ هیچ مؤمنی نیست که در غربت ـ آنجا که گریندگان وی غایبند ـ بمیرد؛ مگر این‌که آسمان و زمین بر او می‌گریند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مٰا مِنْ عَبْدٍ إلاّ وَلَهُ فِي السَّمٰاءِ بٰابٰانِ، بٰابٌ يَخْرُجُ مِنْهُ رِزْقُهُ وَبٰابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ عَمَلُهُ وَكَلامُهُ. فَإذٰا مٰاتَ فَقَدٰاهُ وَبَكِيٰا عَلَيْه ✿ هیچ بنده‌ای نیست مگر این‌که برایش در آسمان دو در است: دری که از آن روزی وی بیرون می‌آید و دری که از آن عمل و سخن وی داخل می‌شود پس چون بمیرد؛ آن دو در، وی را گم می‌کنند و بر او می‌گریند». سپس رسول خدا ﷺ این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند. و از سیاق حدیث برمی‌آید که مراد، بندگان مؤمن‌اند.

مجاهد می‌گوید: «هیچ مؤمنی نمی‌میرد، جزاین‌که آسمان و زمین چهل بامداد بر اومی‌گریند. راوی می‌گوید: از مجاهد پرسیدم: آیا زمین می‌گرید؟ گفت: آیا تعجّب می‌کنی؟ چرا زمین بر بنده‌ای که آن را با رکوع و سجدهٔ خویش آباد می‌کرد، نگرید؟ و چرا آسمان بر بنده‌ای که تکبیر و تسبیح وی در آسمان، زمزمه‌ای مانند آواز زنبور عسل داشت، نگرید؟».

پس مراد آیه این است که بر نابودی فرعون و قومش هیچ تأسّف و اندوهی

نیست، بر خلاف مؤمنان که با مرگشان، جای نماز خواندنشان از زمین و محلّ عروج و صعود اعمالشان از آسمان، بر ایشان می‌گرید. همچنین احتمال دارد مراد آیه این باشد که: کافر گردنکش و مغرور و متکبّر، هیچ چیز را در دنیا به اندازهٔ نفس خود بزرگ نمی‌بیند زیرا نفس وی بزرگترین چیز در چشم وی است لذا خداوند ﷻ در این آیهٔ کریمه از این واقعیّت خبر می‌دهد که کافران گردنکشی مانند فرعون و فرعونیان نابود شدند و هیچ اتّفاقی هم نیفتاد بلکه کار وبار دنیا همچنان است که بود.

﴿و مهلت یافته نبودند﴾ که عذاب از آنان به تأخیر افتد بلکه عذاب به‌طور عاجل برآنان فرستاده شد، به‌سبب شدّت عناد و افراطشان در کفر.

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ مِنَ ٱلْعَذَابِ ٱلْمُهِينِ ﴿٣٠﴾ مِن فِرْعَوْنَ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَالِيًا مِّنَ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾

﴿و به راستی بنی‌اسرائیل را از عذاب خفّت آور رهانیدیم﴾ با به هلاکت رساندن دشمن ایشان زیرا آنها در بند بردگی آن دشمن، خوار و ذلیل و در عذاب و شکنجه‌ای سخت قرارداشتند، کارهای شاقّه بر آنان تحمیل می‌شد و فرعونیان فرزندان پسرشان را کشته و زنانشان را زنده نگه می‌داشتند؛ ﴿از فرعون﴾ یعنی: ایشان را از چنگ فرعون رهانیدیم ﴿که متکبّری از افراط‌کاران بود﴾ یعنی: او در سرکشی و گردن فرازی و خود بزرگ‌بینی، بسیار افزون‌خواه و در کفر به خداوند بزرگ و ارتکاب نافرمانی‌های وی، از تجاوزکاران و زیاده‌روان بود.

وَلَقَدِ ٱخْتَرْنَٰهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٣٢﴾

﴿و قطعاً بنی‌اسرائیل را دانسته بر جهانیان برگزیدیم﴾ یعنی: ایشان را ــ با علم و آگاهی به این امر که سزاوار این گزینش هستند ــ بر مردم زمانشان برگزیدیم و رمز این برتری ایشان، بسیاری وجود پیامبران ﷺ در میانشان و صبر و پایداریشان با موسی ﷺ در راه دین و دعوت بود، امّا وقتی که آنها این اوصاف را دگرگون ساختند، خدای عزّوجلّ هم وضع را برآنان دگرگون کرد و آنها را از اوجگاه برگزیده‌ترین خلق، به حضیض منفورترین آنها نگونسار نمود.

وَءَاتَيْنَـٰهُم مِّنَ ٱلْـَٔايَـٰتِ مَا فِيهِ بَلَـٰٓؤٌاْ مُّبِينٌ ﴿٣٣﴾

﴿و از آیات﴾ یعنی: از معجزات موسی ﷺ **﴿آنچه را که در آن آزمونی آشکار بود، به آنان دادیم﴾** تا بنگریم که چگونه عمل می‌کنند. البتّه نجات دادنشان از غرق، شکافتن دریا، سایه‌بان ساختن ابر و فرودآوردن منّ و سلوی برایشان، از جملهٔ این نشانه‌ها و معجزات بود.

إِنَّ هَـٰٓؤُلَآءِ لَيَقُولُونَ ﴿٣٤﴾

إِنْ هِىَ إِلَّا مَوْتَتُنَا ٱلْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ ﴿٣٥﴾

﴿هرآینه این گروه﴾ یعنی: کفّار قریش **﴿می‌گویند: عاقبت‌کار جز همین مرگ نخستین ما نیست﴾** و بعد از آن، نه زندگی‌ای است و نه برانگیختنی **﴿و ما زنده‌شدنی نیستیم﴾** بعد از مرگمان.

فَأْتُواْ بِـَٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٣٦﴾

می‌گویند مشرکان به مؤمنان: ﴿اگر راستگو هستید﴾ در این‌که بعد از مرگ زندگی مجدّدی است ﴿پس پدران ما را بازآورید﴾ یعنی: آنان را بعد از مرگشان به دنیا برگردانید. البتّه این شبهۀ آنان؛ شبهه‌ای فاسد و حجّتی باطل و بی‌اساس است زیرا معاد در روز قیامت است نه در این دنیا.

روایت شده است که کفّار قریش از رسول خدا ﷺ خواستند تا خداوند ﷻ در همین دنیا مردگان را برایشان برانگیزد و بزرگشان قصیّ‌بن‌کلاب را زنده گرداند تا با وی دربارۀ صحّت نبوّت محمّد ﷺ و صحّت رستاخیز مشورت کنند امّا خداوند متعال این خواستۀ آنان را رد کرد.

أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ أَهْلَكْنَٰهُمْ ۖ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ مُجْرِمِينَ ﴿٣٧﴾

﴿آیا آنان بهترند یا قوم تُبّع﴾ یعنی: آیا قوم قریش در نیرومندی و مکنت و قدرت برترند یا قوم تُبّع حمیری که دور دنیا را با لشکریانش گشت و بر مردم مسلّط شد. خاطر نشان می‌شود که قریش، عرب عدنانی‌اند و قوم تبّع حمیری، عرب قحطانی و قحطانیان دولت و مدنیّتی عمیق و مجد و شکوه بزرگی داشتند. «تُبّع» لقب شماری از شاهان حمیری عربستان جنوبی در قرن چهارم و پنجم میلادی بود.

قُرطبی می‌گوید: «مراد از تُبّع، یک شخص واحد نیست بلکه مراد از آن شاهان یمن‌اند زیرا لقب شاهانشان «تُبّع» بود چنان که «خلیفه» لقب بزرگ مسلمین، «کسری» لقب شاه فارس و «قیصر» لقب شاه روم است. سپس می‌افزاید: امّا ظاهراً از آیات چنین بر می‌آید که این سخن خداوند ﷻ ناظر بر یکی از شاهان تبابعه است که اعراب، بیشتر از دیگران او را به این اسم می‌شناختند چنان که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: تُبّع را

دشنام ندهید زیرا او مسلمان شد». قُرطبی می‌افزاید: این تُبّع ـ والله اعلم ـ همان «ابوکرب» جهانگشای یمن بود که قصد کعبه کرد تا آن را ویران کند ولی در راه دچار بیماری حادّی گردید و از قصد خویش منصرف گشته و برای نخستین بار، کعبه را پرده یا پیراهن پوشانید و بعد از آن‌که به مدینه حمله کرد و قصد داشت تا آن را ویران سازد، به او خبر دادند که مدینه، هجرت‌گاه پیامبری خواهد بود که نام وی «احمد ﷺ» است پس از مدینه نیز دست برداشت».

﴿و﴾ آیا قریش بهترند، یا ﴿کسانی که پیش از آنان بودند؟﴾ چون عاد و ثمود و مانند آنان؛ ﴿آنها را هلاک کردیم چرا که آنها مجرم بودند﴾ پس هلاک ساختن گروهی مانند قریش که در قدرت و شوکت بس پایین‌تر از آنانند ـ به‌سبب مجرم بودنشان ـ به‌طریق اَولیٰ بر خداوند ﷻ سهل است.

وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَٰعِبِينَ ﴿٣٨﴾

مَا خَلَقْنَٰهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

﴿وآسمانها و زمین را و آنچه را که میان آن دو است، به بازی نیافریده‌ایم؛ آنهارا جز به حق نیافریده‌ایم﴾ یعنی: آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست، برای برپاداشتن و نمایان‌ساختن حق آفریده‌ایم تا دلایل و شواهد روشنی بر وجود و وحدانیّت ما باشند پس اگر رستاخیزی در میان نبود و آفرینش خلق هدفی جز فانی ساختن آنها نداشت؛ این امر، کاری عبث و بازی‌گونه بیش نبود و خداوند ﷻ از بازیگری برتر است ﴿ولیکن بیشترشان﴾ که مشرکانند ﴿نمی‌دانند﴾ که کار این‌چنین است و آفرینش ما از هدف و فلسفه‌ای بس عمیق برخوردار می‌باشد.

إِنَّ يَوْمَ ٱلْفَصْلِ مِيقَٰتُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٠﴾

﴿در حقیقت، روز جداسازی، موعد همگی آنهاست﴾ یعنی: روز قیامت، میعادی است که برای جداساختن نیکوکار از بدکار و محقّ از مبطل قرار داده شده است.

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَن مَّوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾

﴿همان روزی که هیچ دوستی از دوست دیگر چیزی را دفع نکند﴾ یعنی: در آن روز، هیچ قوم و قریبی نه می‌تواند به نزدیکانش هیچ‌گونه نفعی برساند و نه از آنان آسیبی را دفع کند. مَولیٰ: کلمه‌ای است که معانی مشترک بسیاری دارد؛ مانند سرور، برده، پسر عمو، یاور، همپیمان، خویشاوند، نزدیک و دوست. ﴿و نه آنان یاری می‌شوند﴾ یعنی: نه آنها در آن روز، از عذاب خدا ﷻ باز داشته می‌شوند.

إِلَّا مَن رَّحِمَ ٱللَّهُ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٤٢﴾

﴿مگر کسی را که خدا بر او رحم کرده است﴾ یعنی: لیکن کسی که خداوند ﷻ بر او ــ با درگذشت از وی یا قبول شفاعت در حقّ وی ــ رحم کرده باشد؛ آن کس قطعاً یاری می‌شود و نجات پیدا می‌کند ﴿زیرا که اوست همان عزیز مهربان﴾ یعنی: باری تعالی همان غالبی است که اگر عذاب کسی را اراده کند، هیچ کس نمی‌تواند به یاری وی بشتابد ولی در عین حال، او به بندگان مؤمنش مهربان است.

إِنَّ شَجَرَتَ ٱلزَّقُّومِ ﴿٤٣﴾

طَعَامُ ٱلْأَثِيمِ ﴿٤٤﴾

﴿همانا درخت زقوم خوراک گناه پیشه است﴾ أَثِيم: کسی است که گناه بسیاری دارد. مراد از آن کفّاری مانند ابوجهل، یارانش و امثالشان از ملحدان مجرم در هر عصری هستند زیرا ماقبل و مابعد این آیه، براین معنی دلالت می‌کند. زقّوم: درختی است که خداوند ﷻ آن را در جهنّم آفریده و آن را به نام «**شجرهٔ ملعونه**» نامیده است، که چون دوزخیان گرسنه شوند، به سوی آن پناه می‌برند و از آن می‌خورند.

سعیدبن‌منصور در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ (۴۳) و مابعد آن از ابی‌مالک روایت می‌کند که گفت: ابوجهل خرما و کَره را می‌آورد و به هم می‌آمیخت آن‌گاه می‌گفت: تَزَقَّمُوا ✿زقّوم بخورید و این همان زقّومی است که محمّد به شما وعده می‌دهد! پس این آیهٔ کریمه نازل شد.

كَٱلۡمُهۡلِ يَغۡلِي فِي ٱلۡبُطُونِ ﴿٤٥﴾

﴿همانند مُهل در شکم‌ها می‌جوشد﴾ مُهل: دُرْد و ته‌نشین روغن، یا مایع قطران است. و به‌قولی: مس گداخته است.

كَغَلۡيِ ٱلۡحَمِيمِ ﴿٤٦﴾

﴿همانند جوشش حمیم﴾ حمیم: آب بسیار داغ و جوشان است.

خُذُوهُ فَٱعۡتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَآءِ ٱلۡجَحِيمِ ﴿٤٧﴾

﴿او را بگیرید و به سختی بکشانید﴾ یعنی: به فرشتگان نگهبان دوزخ گفته می‌شود: این مجرم را بگیرید و او را بکشانید، یا بردارید؛ **﴿به سوی میانهٔ دوزخ﴾**

یعنی: به وسط و مرکز آن.

ثُمَّ صُبُّوا۟ فَوْقَ رَأْسِهِۦ مِنْ عَذَابِ ٱلْحَمِيمِ ﴿٤٨﴾

﴿**آن‌گاه برفراز سرش از عذاب آب جوشان فرو ریزید**﴾ در روایات آمده است: فرشتگان بر او با گرزی از آهن می‌کوبند به طوری‌که دماغش شکافته می‌شود، سپس بر سرش آب جوشان می‌ریزند و آن آب همهٔ آنچه را که در شکم وی است، پاک می‌سوزاند و می‌روبد.

ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْكَرِيمُ ﴿٤٩﴾

ای فرشتگان! از روی سرزنش و سرکوب و توبیخ به آن مجرم بگویید: ﴿**بچش که تو**﴾ به خیال خودت ﴿**همان بزرگوار گرامی قدر هستی**﴾ یعنی: ای آن‌که به زعم خود عزیز، بزرگوار و گرامی هستی ـ چنان‌که در دنیا می‌پنداشتی ـ اینک عذاب را بچش.

أموی در مغازی خویش در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه از عکرمه روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ با ابوجهل ملاقات کرده و خطاب به او گفتند: «خداوند متعال به من دستور داده که به تو بگویم: (أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ. ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ) یعنی: سزاوارتر برایت آن است که به راه حق بپیوندی ...! ولی آن ملعون، دست خود را از دست رسول اکرم ﷺ کشید و گفت: نه تو می‌توانی به من کاری بکنی و نه رفیقت [یعنی خداوند]، تو خود نیک می‌دانی که من قدرتمندترین کس در میان أهل بطحا و عزیز و بزرگوار هستم. پس خداوند ﷻ او را در روز بدر هلاک گردانید و او را با این سخن خوار و زبون کرده و ننگ و نفرت ابدی را برایش برجای گذاشت و نازل فرمود: (ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ۞ اینک عذاب را

بچش که تو همان عزیز بزرگوار هستی!).

إِنَّ هَـٰذَا مَا كُنتُم بِهِۦ تَمۡتَرُونَ ﴿٥٠﴾

﴿هرآینه این﴾ عذاب ﴿همان چیزی است که دربارهٔ آن تردید می‌کردید﴾ هنگامی که در دنیا بودید.

إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿٥١﴾

﴿به‌راستی پرهیزگاران در مقامی امن هستند﴾ در بهشت برین، جایی که صاحب آن از تمام هراسها، غمها و نگرانی‌ها ایمن و آسوده‌خاطر است.

فِي جَنَّـٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٢﴾

يَلۡبَسُونَ مِن سُندُسٍ وَإِسۡتَبۡرَقٍ مُّتَقَـٰبِلِينَ ﴿٥٣﴾

﴿در میان باغها و کنار چشمه‌سارها، از پرنیان نازک و دیبای ستبر می‌پوشند﴾ سُندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستبر و درشت است ﴿روبه‌روی همدیگر نشسته‌اند﴾ یعنی: در مجالس و جایگاه‌های فاخر خود در بهشت، روبه‌روی یک‌دیگر نشسته و به یک‌دیگر نگاه می‌کنند تا با هم، بیشتر انس بگیرند.

كَذَٰلِكَ وَزَوَّجۡنَـٰهُم بِحُورٍ عِينٍ ﴿٥٤﴾

﴿آری! چنین است و آنها را با حوریان درشت‌چشم، همسر می‌گردانیم﴾ یعنی:

ایشان را با همدم ساختن زنان حور عین که آنها را برایشان حلال گردانیده‌ایم، مورد إکرام قرار می‌دهیم، به طوری که هر یک از آنان هر تعداد از حور عین که بخواهد، برایش آماده است. حُوْر: جمع حوراء، به معنای زن سپیدفام سیمین بدن است. به‌قولی: حُوْر از «حُوْرُالعین ـ یعنی شدّت سفیدی چشم در شدّت سیاهی آن» گرفته شده است. عِیْن: که مفرد آن «عیناء» است، به معنی زنان درشت چشم می‌باشد. مجاهد می‌گوید: «حور را از آن روی حور نامیدند که چشم انسان در زیبایی و سپیدی و صفا و شادابی رنگ آنها، سرگشته می‌ماند و خیره می‌شود».

امّا مهر حوران بهشتی: در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِخْراجُ الْقَمامَةِ مِنَ‌الْمَسْجِدِ مُهُوْرُ الْحُوْرِ الْعِیْنِ ۞بیرون کردن خاکروبه و آشغال از مسجد، مهرهای حور عین است». در **حدیث‌شریف** دیگری به روایت أنس ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کَنَسُ الْمَساجِدِ مُهُوْرُ الْحُوْرِ الْعِیْنِ ۞جارو کردن مساجد، مهرهای حور عین است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مُهُوْرُ الْحُوْرِ الْعِیْنِ قَبَضاتُ التَّمْرِ، وَ فِلَقُ الْخُبْزِ ۞مهرهای حورعین؛ مشت‌های خرما و پاره‌های نان است»، که در راه خدا ﷻ انفاق می‌شود. پس می‌توان گفت که: هر سهٔ اینها جزء مهر حور عین است.

يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَـٰكِهَةٍ ءَامِنِينَ ﴿٥٥﴾

﴿در آنجا هر میوه‌ای را که بخواهند، آسوده خاطر می‌طلبند﴾ یعنی: در حالی از این میوه‌ها برخوردار می‌گردند که از تخمهٔ معده و بیماریها و دردهای دیگر ایمنند همچنین بهشتیان از مرگ، رنج، آسیب شیطان و از قطع شدن نعمت کاملاً آسوده خاطر می‌باشند.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا ٱلْمَوْتَ إِلَّا ٱلْمَوْتَةَ ٱلْأُولَىٰ ۖ وَوَقَىٰهُمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ ﴿٥٦﴾

﴿**در آنجا جز مرگِ نخستین، طعم مرگ را نمی‌چشند**﴾ یعنی: مؤمنان در بهشت هرگز نمی‌میرند و آن مرگی را هم که در دنیا چشیده بودند، گذشت و به پایان رسید ﴿**و آنها را از عذاب دوزخ نگاه داشت**﴾ یعنی: حق تعالی عذاب دوزخ را از مؤمنان برگردانید و ایشان را از آن نگاه داشت نه از کفّاری که گفتند: مرگ دیگری جز همان مرگ نخستین ما وجود ندارد و ما هرگز برانگیخته نمی‌شویم! زیرا آنان در دوزخ با عذابهایی روبرو می‌شوند که از مرگ بسیار سخت‌تر است.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «يُؤْتَى بِالْمَوْتِ فِيْ صُوْرَةِ كَبْشٍ أَمْلَحِ، فَيُوْقَفُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ يُذْبَحُ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُوْدٌ فَلاَمَوْتَ، وَ يَا أَهْلَ النَّارِ خُلُوْدٌ فَلاَمَوْت» مرگ در صورت قوچی سیاه‌وسفید (ابلق) آورده می‌شود و در میان بهشت و دوزخ قرار داده می‌شود آن‌گاه ذبح می‌گردد، سپس چنین ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! جاودانگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاودانگی است و مرگی در کار نیست».

فَضْلًا مِّن رَّبِّكَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿۵۷﴾

﴿**این فضلی است از جانب پروردگار تو**﴾ یعنی: این همه نعمت جاودانه در بهشت ماندگار، فضل و بخششی از جانب باری تعالی است. یا خداوند ﷻ این همه نعمت را به عنوان عطا و فضلی از جانب خویش و نه به سبب استحقاقشان، به ایشان ارزانی داشته است زیرا بنده چیزی از خدای سبحان طلبکار نیست ﴿**این است همان رستگاری بزرگ**﴾ که بعد از آن، دیگر حدّ و اندازه‌ای برای رستگاری متصوّر نبوده و این رستگاری در بزرگی خود، به حدّ نهایی می‌باشد.

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَٰهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۸﴾

﴿جز این نیست که قرآن را به زبان تو آسان گردانیدیم، باشد که پند پذیرند﴾ یعنی: ای پیامبر! ما قرآن را به زبان تو که زبان اعراب نیز هست، نازل کرده‌ایم و آن را بر فهم‌ها آسان و روان ساخته‌ایم، باشد که قومت آن را بفهمند و پند و عبرت گرفته و به آنچه که در آن است، عمل کنند.

فَٱرْتَقِبْ إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ ﴿٥٩﴾

﴿پس منتظر باش که آنان نیز منتظرند﴾ یعنی: چنانچه آنان بر کفر و ستیزه با خدا ﷻ و رسولش ﷺ ادامه دهند، تو منتظر پیروزی‌ای بر آنان باش که به تو وعده داده‌ایم زیرا آنان نیز منتظر مرگت یا غیر آن از حوادث نامیمون بر تو هستند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ جاثیه

مکّی است و دارای سی و هفت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره نام خود را از آیهٔ: «وَ تَرىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جاثِيَةً...» [آیهٔ / ۲۸] گرفته است، که تفسیر آن در جای خود می‌آید.

سورهٔ «جاثیه» بعد از سورهٔ «دخان» نازل شد و محور آن، بیان روش مشرکان در رویارویی با حجّت‌ها و آیات قرآنی و در مقابل، چگونگی رویارویی قرآن با آنان در جهت درمانشان و بیان فرجام کارشان می‌باشد.

حمٓ ﴿١﴾

تَنزِيلُ ٱلۡكِتَـٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ﴿٢﴾

خوانده می‌شود: ﴿حاء، میم﴾ سخن دربارهٔ حروف مقطّعهٔ آغاز سوره‌ها، در آغاز تفسیر سورهٔ «بقره» گذشت.

﴿فرو فرستادن این کتاب﴾ یعنی: این قرآن ﴿از جانب خداوند غالب با حکمت

است ﴾ خداوندی که در ملکش پیروزمند و در صنعش فرزانه و حکیم می‌باشد.

إِنَّ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٣﴾

﴿بی‌گمان در آسمانها و زمین، برای مؤمنان نشانه‌هایی است ﴾ یعنی: در خود آسمانها و زمین، یا در آفرینش آسمانها و زمین، بر وجود خداوند ﷻ و صفات، اسماء و افعال وی، نشانه‌های روشنی است.

وَفِي خَلۡقِكُمۡ وَمَا يَبُثُّ مِن دَآبَّةٍ ءَايَٰتٞ لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

﴿و در آفرینش خودتان ﴾ یعنی: در آفرینش شما بر اطوار مختلفه؛ از خاک گرفته تا نطفه، سپس علقه، سپس مضغه و نهایتاً متکامل ساختنتان به «طَوْر» انسانی‌تان، همچنان در تشکیل و ترکیب اعضا و در نیروهای عجیب بدنی و روانی‌ای که خداوند ﷻ در شما قرار داده است **﴿و در آنچه که از انواع جنبندگان پراکنده می‌گرداند ﴾** یعنی: همچنین در آفرینش آنچه که حق تعالی از انواع موجودات زنده و جانوران مختلف النّوع در نواحی زمین می‌پراکند؛ اعم از مناطق گرمسیر، سردسیر و معتدل و در سرزمین‌های مرطوب و خشک و در هر جایی از زمین که در آن جاندارانی مناسب آب، خاک، جوّ و محیط طبیعی آن آفریده است: **﴿برای مردمی که یقین دارند، نشانه‌هایی است ﴾** یعنی: دلایل بسیار آشکاری است که بر قدرت و حکمت آن آفرینندهٔ عظیم دلالت می‌کنند به طوری‌که اهل‌یقین که پذیرای حق می‌باشند، با مشاهده و تأمّل در آنها، عبرت گرفته و به وجود و وحدانیّت آفرینندهٔ بی‌همتا، پی می‌برند.

وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن رِّزۡقٖ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ ءَايَٰتٞ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ﴿٥﴾

﴿**و در اختلاف شب و روز**﴾ یعنی: در امر آمدن آنها از پی یک‌دیگر، یا در تفاوت آنها در درازی و کوتاهی، گرما و سرما و روشنایی و ظلمت نیز نشانه‌ها و عبرت‌هایی‌است ﴿**و در آنچه خدا از رزق از آسمان فرود آورده**﴾ مراد از رزق در اینجا: باران است زیرا باران سبب همهٔ چیزهایی است که خداوند ﷻ بندگان را به وسیلهٔ آنها روزی می‌دهد ﴿**پس به وسیلهٔ آن، زمین را زنده گردانیده است**﴾ زنده‌ساختن زمین، بیرون‌آوردن رستنی‌های آن است ﴿**پس از مرگ آن**﴾ یعنی: پس از خالی‌بودن آن از سبزی‌ها و رستنی‌ها ﴿**و در گردش بادها**﴾ که گاهی از یک جهت می‌وزند و گاهی از جهتی دیگر، گاهی گرم اند و گاهی سرد، گاهی نافع اند و گاهی زیان آور ﴿**برای مردمی که خرد می‌ورزند، نشانه‌هایی است**﴾ بزرگ که بر وحدانیّت و قدرت خداوند ﷻ دلالت می‌کنند امّا نه برای اهل جهل و عناد بلکه فقط برای کسانی که دارای خردهای برتری اند پس جاهلان معاند، هرگز از آنها نفعی نمی‌برند.

تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتۡلُوهَا عَلَيۡكَ بِٱلۡحَقِّۖ فَبِأَيِّ حَدِيثِۢ بَعۡدَ ٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ يُؤۡمِنُونَ ﴿٦﴾

﴿**این است آیات الله**﴾ یعنی: این آیاتی که ذکر شد؛ همانا حجّت‌ها و برهانهای خداوند عزّوجلّ در کتاب هستی وی و در قرآن عظیم است ﴿**که آن را به حق برتو می‌خوانیم**﴾ یعنی: ما در آنچه که برتو از قرآن فرود می‌آوریم، راستگو هستیم و

آنچه که بر تو می‌خوانیم، متضمّن حقّ است ﴿**پس بعد از خدا و آیات او به کدام سخن ایمان خواهند آورد؟**﴾ یعنی: بعد از سخن خداوند ﷻ و بعد از آیات وی، آنها دیگر به کدامین سخن باور می‌دارند؟ به این معنی که خداوند ﷻ راستگوترین راستان است پس اگر این کفّار کوردل، سخن او را تصدیق نکنند؛ دیگر سخن چه کسی را تصدیق خواهند کرد؟ و اگر آیات کتاب او را تصدیق نکنند؛ دیگر کتاب چه کسی را تصدیق می‌کنند؟ چنان‌که خداوند متعال در آیهٔ (۲۳) از سورهٔ «زمر» می‌فرماید: «اَللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِيْثِ ۞ خداوند است که نیکوترین سخن را فرود آورده».

«صاوی» در شرح «جلالین» می‌گوید: «خداوند ﷻ در این سه آیه، شش دلیل را بر وجود، قدرت و وحدانیّت خود ذکر نموده و آیهٔ نخست را با: (لِلْمُؤْمِنِيْن)، آیهٔ دوم را با: (يُوْقِنُوْن) و آیهٔ سوم را با: (يَعْقِلُوْن) به پایان آورده است. وجه تغایر و تمایز میان جملات پایان‌بخش این آیات در این است که: وقتی انسان در آسمانها و زمین و این‌که ناگزیر آنها را آفریننده‌ای است، اندیشه و تأمّل کند؛ بی‌شک بر اثر این تأمّل ایمان می‌آورد پس جملهٔ (لِلْمُؤْمِنِيْن) با آن متناسب می‌باشد و چون در آفرینش خود اندیشه کند، این تأمّل بر ایمانش می‌افزاید و از اهل یقین می‌گردد پس جملهٔ (يُوْقِنُوْن) با آن تناسب دارد و چون در سایر رویدادها و نشانه‌ها نیک بنگرد و اندیشه کند، عقلش به کمال رسیده و عملش استحکام می‌یابد پس جملهٔ (يَعْقِلُوْن) با آن تناسب دارد». ابن‌کثیر می‌گوید: «این تعابیر، خود بیانگر روندی ارتقائی و تکاملی؛ از حالی شریف به حالی شریف‌تر و برتر از آن می‌باشد». امام رازی نیز در تفسیر کبیر، دلایل شش‌گانهٔ وجود، قدرت و وحدانیّت خدای عزّوجلّ در این آیات را به نحوی بدیع به رشتهٔ بیان کشیده که در خور مطالعه می‌باشد و دراین مختصر مجال طرح آنها نیست.

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٧﴾

يَسۡمَعُ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسۡتَكۡبِرٗا كَأَن لَّمۡ يَسۡمَعۡهَاۖ فَبَشِّرۡهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ﴿٨﴾

﴿**وای بر هر دروغزن گناه پیشه‌ای**﴾ یعنی: وای بر هر بسیار دروغگوی بسیار گنهکاری ﴿**که آیات خدا راکه بر او خوانده می‌شود، می‌شنود سپس سماجت می‌ورزد**﴾ یعنی: بر کفر خویش مصرّانه باقی مانده و بر شیوهٔ باطلی که بر آن قرارداشته، پایبندی می‌ورزد و از آنچه که از کلام خدا ﷻ می‌شنود، پند نمی‌گیرد ﴿**مستکبرانه**﴾ یعنی: او بر کفر خویش درحالی سماجت و اصرار می‌ورزد که خود را از این امر که به حق گردن نهد، بزرگتر و برتر می‌بیند، حقّی که عبارت از کلام پروردگار متعال آفرینندهٔ وی می‌باشد، پروردگاری که نامش متعالی و سلطه‌اش برتر است. ﴿**چنان‌که گویی آنها را نشنیده است**﴾ یعنی: حال آن دروغزن گناه پیشه در عدم التفات به این آیات، شبیه حال کسی است که آنها را نشنیده است ﴿**پس او را به عذابی دردناک مژده ده**﴾ یعنی: به او خبرده که برایش نزد خداوند قهّار ـ به عنوان جزای اصرار و استکبار و عدم استماع وی به این آیات ـ عذابی سخت دردناک است.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ نضربن حارث نازل شد که داستانهای عجم را می‌پراکند و مردم را به آنها مشغول می‌کرد تا قرآن را نشنوند. امّا حکم آیهٔ کریمه دربارهٔ هر کسی که راه دین را بسته و آن را از مردم باز می‌دارد و از پذیرش هدایت حق تعالی تکبّر می‌ورزد، عامّ است.

وَإِذَا عَلِمَ مِنۡ ءَايَٰتِنَا شَيۡـًٔا ٱتَّخَذَهَا هُزُوًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ﴿٩﴾

﴿ و چون ﴾ آن دروغزن گناه پیشه ﴿ بر چیزی از آیات ما آگاه شود ﴾ یعنی: چیزی از علم آیات الهی به وی برسد ﴿ آنها را ﴾ یعنی: آیات الهی را ﴿ به‌تمسخر می‌گیرد ﴾ یعنی: آیات الهی را موضوعی برای ریشخند و تمسخر و ابراز شگفتی خود قرار می‌دهد و معانی‌ای را که این آیات بدانها پرداخته اند، دستاویز این ریشخند و تمسخر خویش می‌گرداند. چنان‌که در آیهٔ (۴۳) از سورهٔ «دخان» در این مورد روایتی را نقل کردیم که: ابوجهل مقداری خرما و کره خواست و آن‌گاه به یارانش گفت: از این زقّوم بخورید زیرا محمّد به شما جز شهد و عسل را وعده نمی‌دهد و این همان زقّومی است که او شما را از آن می‌ترساند! ﴿ این گروه ﴾ دروغ‌پرداز بهتان‌پیشه که اوصاف آنها گذشت: ﴿ عذابی خوارکننده خواهند داشت ﴾ به سبب پافشاریشان بر کفر و استکبارشان از شنیدن آیات خداوند ﷻ و به تمسخر گرفتن آن. عذاب مُهین: عذابی است خوارکننده و فضیحت‌بار. بدین‌سان، خدای‌عزّوجلّ از راه طرح این گونه تهدیدها، بر حرمت و قدسیّت کتاب خویش از این‌که در معرض تمسخر و استهزا قرار گیرد، تأکید می‌گذارد.

در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم از ابن‌عمر رضی الله عنهما آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ از این‌که با قرآن به سرزمین دشمن مسافرت شود، نهی کردند؛ از بیم آن‌که مبادا دشمن به آن اهانت کند».

مِّن وَرَآئِهِمْ جَهَنَّمُ ۖ وَلَا يُغْنِى عَنْهُم مَّا كَسَبُوا۟ شَيْـًٔا وَلَا مَا ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوْلِيَآءَ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠﴾

﴿ دوزخ پشت سر آنهاست ﴾ یعنی: در پشت‌سر احساس افتخار و شرف و عزّت آنها به دنیا و تکبّر از حق؛ جهنّم قراردارد پس آنها باید یقین داشته باشند که جهنّم در پشت سرشان است و به زودی آنان را در خواهد یافت. به‌قولی، معنی این

است: دوزخ پیشاپیش آنهاست زیرا رویکرد آنها به سوی دوزخ است و به سوی آن پیش می‌روند ﴿و دفع نمی‌کند از آنان﴾ چیزی از عذاب الهی را و هیچ‌گونه سودی به آنان نمی‌رساند؛ ﴿آنچه کسب کرده‌اند﴾ و به دست آورده‌اند از اموال و اولاد ﴿و نه دوستانی که بجز الله گرفته‌اند﴾ یعنی: همچنین بتان و خدایانی که برای خود گرفته و آنها را به جای خداوند ﷻ می‌پرستند و از آنها امید رساندن سود و دفع زیانی را دارند، هیچ نفعی به آنان نمی‌رساند ﴿و آنان عذابی بزرگ خواهند داشت﴾ در جهنمی که پشت‌سر یا پیشاپیش آنهاست.

هَٰذَا هُدًى ۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ ﴿١١﴾

﴿این هدایتی است﴾ یعنی: این آیاتی که ذکر آن در این سوره گذشت؛ همانا رهنمود و هدایتی است برای راهیافتگان به قرآن عظیم، یعنی برای کسانی که آنچه را در آن است، می‌پذیرند ﴿و کسانی که به آیات پروردگارشان﴾ یعنی: به قرآن ﴿کافر شدند، برایشان عذابی از رجز دردناک است﴾ رِجْز: سخت‌ترین عذاب است.

۞ ٱللَّهُ ٱلَّذِى سَخَّرَ لَكُمُ ٱلْبَحْرَ لِتَجْرِىَ ٱلْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِۦ وَلِتَبْتَغُوا۟ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾

﴿خدا همان کسی‌است که دریا را برای شما مسخر کرد﴾ یعنی: آن را به‌گونه‌ای آفرید که شما بتوانید بر آن تمکّن یابید و آن را رام خویش گردانید؛ با سوار شدن بر فراز امواج آن در کشتی‌ها و دریاپیماهایی که او ساختن آنها را به شما آموخته

است ﴿تا کشتی‌ها در آن به فرمانش روان شوند﴾ یعنی: تا کشتی‌ها به اذن و یاری دادنش به شما در به حرکت درآوردن آنها، بستر دریا را شگافته و به‌پیش روند ﴿و تا از فضل او طلب روزی کنید﴾ با تجارت، فرو رفتن در دریا و بیرون‌آوردن دُرّ و گوهر از آن، صیدماهی و غیر این‌ها ﴿و باشد که سپاس بگزارید﴾ نعمت‌هایی را که حق تعالی به سبب این رام ساختن دریا، بر شما ارزانی می‌دارد.

وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٣﴾

﴿و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد، همه یکجا پدید آوردهٔ اوست﴾ یعنی: همهٔ آنچه را که حق تعالی در آسمانها از خورشید و ماه و ستارگان و باران و ابر و باد آفریده است و همهٔ آنچه را که در زمین از کوه‌ها و دریاها و جویبارها و اشیای سودآور دیگر آفریده است، برای بندگانش مسخّر و رام گردانیده و همهٔ اینها رحمتی از جانب وی به بندگانش می‌باشد؛ به عنوان نعمت و بخشایش وی ﴿بی‌گمان در این﴾ رام ساختن ﴿برای گروهی که می‌اندیشند﴾ و به وسیلهٔ فکر و اندیشه و راهیابی به این نشانه‌ها، به توحید می‌رسند ﴿نشانه‌هایی است﴾ امّا کسانی که تفکّر نمی‌کنند؛ به این نشانه‌ها نیز راهیاب نمی‌شوند.

قُل لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ يَغْفِرُواْ لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ ٱللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمَۢا بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾

﴿**به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو: تا از کسانی که به روزهای الله امید ندارند درگذرند**﴾ یعنی به مؤمنان بگو: از کسانی که وقایع و رخدادهای الهی را بر دشمنانش توقع نمی‌دارند و بر خویشتن از عذابی همچون عذاب خداوند ﷻ بر امّت‌های گذشته بیم ندارند، درگذرند، از آن روی که آنان به باری تعالی ایمان ندارند و بنابراین، عنایت پیروزی از سوی باری تعالی را برای دوستانش نیز انتظار نمی‌برند. آری! از آنان درگذرند؛ ﴿**تا خداوند قومی از آنان را به حسب‌کار و کردارشان مجازات کند**﴾ مراد از این قوم: مؤمنانند که به درگذشت از کفّار فرمان داده شدند تا خداوند ﷻ ایشان را در قیامت در برابر کارهای نیکی که کرده‌اند، پاداش دهد، که از جملهٔ این کارهای نیک، صبر و شکیبایی بر آزار کفّار و چشم‌پوشیدن از آنان با فروخوردن خشم و تحمّل ناخوشی‌ها از سوی آنان است. به‌قولی دیگر، معنی چنین است: تا خداوند ﷻ کفّار را بر حسب آن گناهان و بدیهایی که کرده‌اند، جزا دهد. گویی باری تعالی می‌فرماید: شما نمی‌توانید جزایشان را تماماً بدهید پس ما آنان را چنان‌که باید جزا می‌دهیم. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «یعنی اگر شما از آنان در دنیا درگذرید، بدانید که خداوند ﷻ قطعاً آنها را در آخرت در برابر اعمال بدشان جزا می‌دهد».

واحدی نیشاپوری و قشیری در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: آیهٔ کریمه دربارهٔ عمربن خطاب رضی الله عنه و عبدالله بن‌ابیّ و دو گروه پیرو آنها نازل شد؛ ماجرا این‌گونه بود که: سپاه مسلمانان در غزوهٔ بنی‌مصطلق بر سر چاهی به‌نام «مریسیع» فرود آمده بود، عبدالله بن‌ابیّ غلامش را فرستاد تا آب بیاورد، غلام دیر کرد و چون نزد وی آمد ابن‌ابیّ از او پرسید: علّت دیر کردت چه بود؟ او گفت: غلام عمر بر دهانهٔ چاه نشسته است و کسی را اجازه نمی‌دهد که آب بکشد تا مشکهای پیامبر و مشک ابوبکر پر نشود و مشک مولایش عمر را نیز پر نکند! عبدالله بن‌ابیّ گفت: مَثَل ما و مَثَل این گروه نیست؛ مگر چنان‌که گفته‌اند: «سَمِّنْ كَلْبَكَ يَأْكُلْكَ ✿ سگت را فربه کن تا تو را بخورد!». پس این سخن به عمر رضی الله عنه

رسید و او شمشیرش را برگرفت تا به قصد عبدالله‌بن‌ابیّ حرکت کند، همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد. در روایت دیگری آمده است: «این آیهٔ کریمه دربارهٔ یهودی‌ای بنام فنحاص‌بن عازوراء و در بارهٔ عمر نازل شد زیرا آن یهودی، بعد از نزول آیهٔ: (مَنْ ذَالَّذِیْ یُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً) گفت: پروردگار محمّد نیازمند شده است! و چون عمر سخن وی را شنید، شمشیرش را حمایل گردنش کرد و در طلب وی بیرون آمد. آن‌گاه این آیهٔ کریمه نازل شد. پس رسول خدا ﷺ در پی عمر فرستادند و چون او آمد، فرمودند: ای عمر! شمشیرت را بر زمین بگذار ...».

آیهٔ کریمه منسوخ نیست، چراکه در مدینه یا در غزوهٔ بنی‌مصطلق نازل شده است. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «این حکم که مسلمانان برای تألیف قلوب مشرکان و اهل کتاب، به عفو و گذشت از آنان مأمور بودند، مربوط به ابتدای اسلام بود امّا بعد ازآن‌که آنها بر کفر و عناد خویش اصرار ورزیدند؛ خداوند ﷻ مؤمنان را به جهاد مأمور کرد».

مَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا فَلِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا ۖ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١٥﴾

﴿**هر که کاری شایسته کند، به سود خود اوست و هر که بدی کند، به زیانش باشد، سپس**﴾ در روز قیامت با اعمالتان ﴿**به سوی پروردگارتان برگردانیده می‌شوید**﴾ و او شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحُكْمَ وَٱلنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَٰهُم

مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿١٦﴾

﴿و به‌یقین به بنی‌اسرائیل، کتاب﴾ یعنی: تورات ﴿و حکم﴾ یعنی: فهم و دانش در دین را دادیم، که با این دو؛ زمینهٔ حکومت و فرمانروایی‌شان در میان مردم و حلّ و فصل دعاوی آنان برایشان میسّر گردید ﴿و﴾ نیز به آنها ﴿نبوّت دادیم﴾ و از میانشان بسیاری را به نبوّت و رسالت برانگیختیم ﴿و از چیزهای پاکیزه روزیشان کردیم﴾ یعنی: نعمت‌های لذّت‌بخش و گوارا را برایشان حلال کردیم که منّ و سَلْوی (ترنجبین و بلدرچین) از آن جمله بود ﴿و آنان را بر جهانیان﴾ زمانشان ﴿فضیلت دادیم﴾ به گونه‌ای که به آنان نعمتهایی ارزانی داشتیم که به دیگران ارزانی نکرده بودیم؛ چون نزول تورات، شکافتن دریا و امثال آن ....

وَءَاتَيۡنَٰهُم بَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِۖ فَمَا ٱخۡتَلَفُوٓاْ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّ رَبَّكَ يَقۡضِي بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ﴿١٧﴾

﴿و در امر دین، نشانه‌های روشنی به آنان عطا کردیم﴾ یعنی: در بیان حلال و حرام، به بنی اسرائیل شرایع و احکام روشنی عطا کردیم. یا مراد؛ معجزات آشکار و روشن است. به‌قولی معنی این است: به آنان در بارهٔ بعثت رسول اکرم ﷺ و شواهد نبوّتشان، علم و آگاهی روشنی عطا کردیم ﴿و اختلاف نکردند مگر بعد از آن‌که برایشان علم آمد﴾ در مورد بیان دین و روشن ساختن معانی آن امّا آنها علم را که موجب از بین رفتن اختلاف است، وسیلهٔ ثبوت و پدید آوردن اختلاف گردانیدند ﴿آن‌هم از روی تعدّی و رقابتی که در میان خود﴾ در طلب ریاست و از

روی رشک و حسد و دشمنی ﴿**داشتند، بی‌گمان پروردگارت روز قیامت میان آنان در بارهٔ آنچه که در آن اختلاف می‌کردند**﴾ از کار دین ﴿**فیصله می‌کند**﴾ پس نیکوکار را در قبال نیکوکاری‌اش و بدکار را در برابر بدکاری‌اش جزا می‌دهد و اهل حق را از اهل باطل متمایز می‌گرداند.

چنان‌که ملاحظه می‌کنیم؛ خداوند ﷻ در این دو آیه، مجموعاً شش نعمت را بر بنی‌اسرائیل برشمرده است.

ثُمَّ جَعَلْنَٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ ٱلْأَمْرِ فَٱتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۸﴾

﴿**سپس تو را**﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿**بر شریعتی از امر دین قراردادیم**﴾ یعنی: تو را بر برنامه و راه‌وروش روشنی از کار دین قرار دادیم که به حقّت می‌رساند. اصل «شریعت»، به معنای آبشخور است، سپس این واژه برای دین عاریت گرفته شد زیرا مردم آنچه راکه سبب حیات و طراوت جانها و روانهایشان است، از چشمه‌سار زلال دین بر می‌گیرند ﴿**پس آن را پیروی کن**﴾ یعنی: در میان امّتت، به احکام شریعتت عمل کن ﴿**و از هوس‌ها و خواهشهای کسانی که نمی‌دانند**﴾ یگانگی خدای عزّوجلّ را و نمی‌دانند قوانین و احکام وی برای بندگانش را ﴿**پیروی نکن**﴾ که آنان، کفّار قریش و موافقانشانند.

إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا۟ عَنكَ مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۚ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۖ وَٱللَّهُ وَلِىُّ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿۱۹﴾

﴿**قطعاً آنان چیزی را در برابر خدا از تو دفع نمی‌کنند**﴾ یعنی: آنان چیزی از عذابی را که خداوند ﷻ آن را بر تو اراده داشته باشد ـ در صورتی که از هوسهایشان پیروی کنی ـ از تو باز نمی‌دارند ﴿**و همانا ستمگران بعضی دوستان بعضی دیگرند**﴾ به سبب مشارکتی که با همدیگر در ظلم دارند ﴿**و خدا ولیّ متّقیان**﴾ یعنی: یاری‌دهنده و کارساز آنان ﴿**است**﴾ مراد از متّقیان کسانی‌اند که از شرک و معاصی می‌پرهیزند.

هَٰذَا بَصَٰٓئِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٢٠﴾

﴿**این**﴾ یعنی: این اعلام عام بر زبانت برای مردم در این باره که: باید از شرایع و نظامنامه‌های الهی پیروی کنند و این امر که: خداوند ﷻ کارساز پیروان دین است همچنین خود این شریعت مقدّس ما: ﴿**برای مردم دیده‌وریهایی است**﴾ یعنی: برهانها و دلایل بینش‌بخشی است که احکام و نیازهای دینی‌شان را در پرتو آن می‌بینند و می‌دانند ﴿**و رهنمودی**﴾ است که عمل‌کنندگان را به بهشت می‌رساند ﴿**و رحمتی است**﴾ از جانب خدای عزّوجلّ در آخرت ﴿**برای قومی که اهل یقینند**﴾ یعنی: برای گروهی که از شأنشان این است که به حق یقین دارند و از پراکندن شبهات، در شک و تزلزل نمی‌افتند.

أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجْتَرَحُوا۟ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءً مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ ۚ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٢١﴾

﴿**آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده‌اند**﴾ یعنی: کفر و معاصی را با هم جمع کرده‌اند ﴿**پنداشته‌اند که آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای**

شایسته کرده‌اند؟ ﴾ یعنی: آیا در میان بدکرداران ــ با وجود ارتکاب جرایم و گناهان ــ و میان نیکوکرداران درست عقیده، برابری قایل می‌شویم و با همهٔ آنها یکسان عمل می‌کنیم؟ **﴿به‌طوری که زندگی و مرگشان یکسان باشد؟ ﴾** در سرای دنیا و سرای آخرت؟ هرگز! آنها برابر نیستند زیرا حال اهل سعادت در آخرت، با حال اهل شقاوت یکی نیست. یعنی: ممکن است حال دو گروه در دنیا گاهی با هم برابر باشد و حتّی گاهی بدکرداران و گناه پیشگان در دنیا از نعمت‌های بیشتری هم بهره‌ور باشند امّا اگر آنها در آخرت نیز با هم برابر باشند، این امر دور از عدالت است پس نپندارید که چنین چیزی واقعیّت پیدا خواهد کرد **﴿چه بد حکم می‌کنند ﴾** که می‌پندارند ما با نیکان و بدان در دنیا و آخرت به‌طور برابر عمل می‌کنیم.

کلبی در بیان **سبب‌نزول** گفته است: این آیهٔ کریمه دربارهٔ علی، حمزه و ابوعبیدهٔ جرّاح ﷺ و سه تن از مشرکان به نامهای: عتبه، شیبه و ولیدبن عتبه نازل شد زیرا این مشرکان به آن مؤمنان گفتند: به خدا سوگند که شما بر چیزی از حق و حقیقت قرار ندارید و اگر بر فرض، آنچه که شما می‌گویید حق باشد، بدانید که حال ما از حال شما در آخرت نیز بهتر خواهد بود چنان که حال ما هم‌اکنون در دنیا از حال شما بهتر است. پس خداوند متعال این سخن مشرکان را رد کرد و این حقیقت را روشن کرد که: ممکن نیست حال مؤمن مطیع، با حال کافر عاصی در آخرت برابر باشد.

وَخَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ وَلِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ﴿٢٢﴾

﴿و خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده است ﴾ حقّی که مقتضی عدالت در میان بندگان است **﴿و تا سرانجام، هر کس به حسب آنچه عمل کرده است جزا داده شود ﴾**

یعنی: حق تعالی آسمانها و زمین را برای آن آفریده است تا خلق را به وسیلهٔ آنها بر قدرت خویش رهنمون گردد و تا هرکس بر حسب آنچه که از گناهان و طاعات کرده است؛ جزاداده شود پس بدانید که قطعاً خداوند ﷻ کافر و مؤمن را با هم برابر نمی‌سازد ﴿و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند﴾ با کاستن از ثواب، یا افزودن بر عذابشان.

این آیهٔ کریمه، بسان دلیلی بر اعلام پیشین در آیهٔ قبل در مورد عدم یکسان بودن نیکان و بدان است.

أَفَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَـٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِۦ وَقَلْبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَـٰوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِنۢ بَعْدِ ٱللَّهِ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٣﴾

این آیهٔ کریمه دو سبب نزول دارد، سبب نزول اوّل مربوط به این بخش از آیه است: (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ...) که به‌قولی: دربارهٔ قریش نازل شد زیرا شیوهٔ آنان چنین بود که مدّتی سنگی را می‌پرستیدند، سپس چون ــ به ظنّ خود ــ چیز بهتری از آن را می‌یافتند، سنگ را به دور افگنده و آن چیز دیگر را می‌پرستیدند. به‌قولی دیگر: این بخش از آیه دربارهٔ حارث‌بن‌قیس سهمی ــ یکی از تمسخرکنندگان دین حق ــ نازل شد که هر چه را نفسش بدان تمایل داشت، می‌پرستید.

﴿پس آیا دیدی﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿کسی را که هوس خویش را خدای خود قرارداده﴾ یعنی: کسی که هوس و خواهش نفس خویش را دین خویش گرفته و فقط به دنبال هوای نفس خویش است پس هر چه را که نفسش به وی نیک

بنمایاند، انجام می‌دهد و هر چه را که به وی زشت بنمایاند، فرو می‌گذارد، بی آن‌که محبّت خداوند ﷻ و رضای او را مدّنظر داشته باشد، یا به نفرت و غضب الهی اهمیّتی بدهد؟ یا مراد این است: کافر همان چیزی را که نیک می‌پندارد یا بدان هوس می‌ورزد، می‌پرستد مانند پرستش سنگ، چوب و غیره ﴿**و خدا با وجود دانایی وی او را گمراه گردانیده**﴾ یعنی: با آن‌که چنین کسی به حقیقت آگاه و داناست و هدایت را از گمراهی باز می‌شناسد ولی با این وجود، به‌سبب پیروی از شهوت نفس خویش، حق را فروگذاشته و در گمراهی دست‌وپا می‌زند. یا معنی این است: خداوند ﷻ او را بدان جهت که به سزاوار بودنش برای گمراهی علم داشته، گمراه کرده است ﴿**و بر گوش و دلش مهر زده**﴾ یعنی: خداوند ﷻ بر گوشش مهر زده تا پند و موعظه‌ای را نشنود و بر دلش مهر زده تا هدایت را درک نکند و به آن باورمند نشود ﴿**و بر دیده‌اش پرده نهاده است**﴾ تا راه درست را نبیند و تشخیص ندهد ﴿**آیا پس از خدا**﴾ یعنی: بعد از گمراه ساختن خداوند ﷻ او را ﴿**چه کسی هدایتش خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟**﴾ به پندی عبرت‌آموز تا حقیقت حال را بدانید؟.

سبب‌نزول دوم مربوط به این بخش از آیه است: (وَ خَتَمَ عَلٰى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ...) که دربارۀ ابوجهل نازل شد زیرا شبی او و ولیدبن‌مغیره به خانۀ کعبه طواف می‌کردند؛ در این اثنا با هم دربارۀ رسول خدا ﷺ به گفت‌وگو پرداختند، ابوجهل به ولید گفت: به خدا سوگند، من خوب می‌دانم که محمّد ﷺ در ادّعای نبوّت راستگو است. ولید بر آشفت و به او گفت: ساکت باش! مگر چه چیزی تو را به این باور رهنمون گشته است؟ ابوجهل گفت: ای أباعبدشمس! ما او را در کودکی‌اش «راستگوی امین» می‌نامیدیم، اکنون که عقل و رشدش به کمال رسیده است، او را کذّاب و دروغگو می‌نامیم؟! به خدا سوگند که من خوب می‌دانم او راستگو است! ولید گفت: پس در این صورت، چه چیزی تو را از تصدیق وی باز می‌دارد، چرا درنگ کرده‌ای و به او ایمان نمی‌آوری؟ ابوجهل گفت: زیرا در

آن صورت، دختران قریش دربارهٔ من چنین تبصره خواهند کرد که من به خاطر پارهٔ نانی، از یتیم ابوطالب پیروی کرده‌ام ...! همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاٰ یُؤْمِنُ اَحَدُکُمْ حَتّٰی یَکُوْنَ هَـوَاهُ تَـبْعاً لِمٰا جِـئْتُ بِهِ ☼ یکی از شما ایمان ندارد تا آن‌گاه که هوای نفسش پیرو آن چیزی نباشد که من آن را آورده‌ام». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوامامه﷜ آمده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «مٰا عُبِدَ تَحْتَ السَّمٰاءِ اِلٰهٌ أَبْغَضُ اِلَی اللّٰهِ مِنَ الْهَوىٰ ☼ در زیر آسمان، الهی که نزد خداوند منفورتر ار هوای نفس باشد، مورد پرستش قرار نگرفته است».

وَقَالُواْ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهْرُۚ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍۖ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾

﴿**وگفتند**﴾ مشرکان منکر رستاخیز ﴿**غیر از زندگی دنیایمان، چیز دیگری در کار نیست**﴾ یعنی: زندگی، جز همین زندگی این جهانی ما که در آن قرار داریم، نیست ﴿**می‌میریم و زنده می‌شویم**﴾ یعنی: مرگ و زندگی فقط به این جهان ما مربوط است و پشت‌سر این زندگی، هیچ زندگی دیگری نیست. به‌قولی معنی این است: ما در دنیا می‌میریم، باز فرزندانمان در آن زندگی می‌کنند، سپس آنها می‌میرند و باز فرزندانشان در آن زندگی می‌کنند و همین‌طور این تسلسل ادامه پیدا می‌کند ﴿**و چیزی جز دهر ما را هلاک نمی‌کند**﴾ یعنی: جز گذر روزها و شبها و گذشت زمانه، چیز دیگری ما را هلاک نمی‌کند لذا در این دنیا نه ملک‌الموتی است و نه قبض روحی ... ﴿**آنان به این امر هیچ دانشی ندارند**﴾ یعنی: این سخن را جز از روی شک و تردید نگفته‌اند، بی‌آنکه به حقیقت، هیچ علمی داشته باشند ﴿**آنان جز گمان نمی‌سپرند**﴾ یعنی: نهایت آن‌چیزی که نزد آنان است، گمان و

پندار است و بس! آنها فقط بر پندارهای خویش متّکی اند، نه بر علم و یقین.

ابن‌منذر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که فرمود: اهل جاهلیّت می‌گفتند: جز این نیست که ما راگذر شب و روز هلاک می‌کند! پس خداوند ﷻ این آیهٔ کریمه را نازل فرمود.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتُنَا بَيِّنَـٰتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّآ أَن قَالُوا۟ ٱئْتُوا۟ بِـَٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٢٥﴾

﴿**و چون آیات بینات ما**﴾ یعنی: آیات قرآنی‌ای که از زندگی پس از مرگ، درک آشکار و دلالت روشنی به دست می‌دهند؛ ﴿**برآنان خوانده شود، شبههٔ آنان همواره جز این نیست که می‌گویند: اگر راست می‌گویید، پدران ما را باز آورید**﴾ در دنیا و آنان را پس از مرگشان زنده کنید.

قُلِ ٱللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

﴿**بگو: خداست که شما را زنده می‌کند**﴾ یعنی: در دنیا ﴿**باز می‌میراند**﴾ در هنگام به‌سر رسیدن اجل‌هایتان ﴿**آن‌گاه شما را به‌سوی روز رستاخیز گرد می‌آورد**﴾ با برانگیختن و حشر و نشرتان به سوی موقف حساب ﴿**شکّی در آن**﴾ یعنی: در گردآوردنتان به روز قیامت ﴿**نیست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند**﴾ این حقیقت را، از این روی در زنده شدن بعد از مرگ، شک می‌کنند. در **حدیث‌شریف** قدسی به روایت ابن‌جریر و ابن‌أبی‌حاتم از ابوهریره ﷺ آمده است که فرمود: «اهل

جاهلیّت می‌گفتند: جزاین نیست که ما را شب و روز هلاک می‌گرداند! پس خداوند ﷻ در کتابش نازل فرمود: (وَ قَالُوا مَا هِيَ اِلاَّ حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا اِلاَّ الدَّهْر...). و فرمود: «يُؤْذِيْنِيْ اِبْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الَّدهرَ، وَ أَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِيَ الْأَمْرُ، أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» فرزند آدم مرا اذیّت می‌کند؛ زمانه و روزگار را دشنام می‌دهد در حالی‌که آفرینندهٔ روزگار منم، کار به دست بلاکیف من است و شب و روز را پیاپی می‌گردانم»[1].

این آیهٔ کریمه ردّی است بر پندار دهری مشربان. آنان گروهی از اعراب بودند که می‌گفتند: جز این نیست که گذشت شب و روز و چرخش زمانه ما را هلاک می‌کند! بدین‌گونه، زندگی و مرگ را به زمانه نسبت می‌دادند. ولی جز این گروه از اعراب، گروه‌های دیگری نیز با آنان در این پندار همراهی کرده‌اند، که از آن جمله‌اند: بیشتر فلاسفهٔ دهری و ملحدان و خداناباوران همهٔ عصرها و نسلها، از آنجا که آنان زندگی و تنوّع اشکال آن را به تطوّری نسبت می‌دهند که میلیونها سال استمرار داشته است پس به پندار آنان، در پشت سر این کائنات نیروی مدبّر ابداعگر خلاّقی وجود ندارد و کار از این حد فراتر نمی‌رود که پیدایش جهان، تصادفی محض باشد!! البتّه هر چه دایرهٔ علوم تجربی توسعه پیدا می‌کند و زوایای بیشتری از اسرار نظم هستی برای بشر پدیدار می‌گردد، سقف پندارهای این عدّه بیشتر ترک بر می‌دارد و بنای بی‌بنیاد افکارشان درهم فرومی‌ریزد.

در این میان، برخی دیگر از فلاسفه نیز وجود دارند که هرچند خود منتسب به اسلام هستند ولی در نوشته‌های علمی خود با این گروه همراهی می‌کنند، گویی از این امر که آفرینش را به آفریدگار مبدعی نسبت دهند، خجل می‌شوند و چه‌بسا می‌گویند: این طبیعت است که آفریده و ابداع کرده است! و اگر از آنان سؤال شود که آیا طبیعت خود دارای فکر و اندیشه است؟ آنها هیچ پاسخی ندارند پس

---

۱ ــ اصل این حدیث شریف قدسی در بخاری و مسلم نیز آمده است.

آنان همچنانند که خداوند ﷻ فرموده است: (وَ مَا لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ، إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ۞ آنان به این امر هیچ دانشی ندارند، آنان جز گمان نمی‌سپرند) و اگر چنین نیست؛ پس روش علمی‌ای که آنها در نسبت دادن حدوث این مخلوقات عجیب به تصادف یا طبیعت غیرعاقل در پیش گرفته اند، چیست؟ طبیعتی با این همه نظم و سامان و پیچیدگی و این همه ظرافت و دقّت که بشر به دنبال دریافت رموز آن شتابان می‌دود ولی از این کرانهٔ بی‌انتها، جز فرازی اندك را نمی‌پیماید؟ سبحان الله! چگونه هوی و هوس، بینش ظاهر و باطن انسان را از او می‌گیرد؟!

وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴿٢٧﴾

﴿و فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ خداست﴾ یعنی: اوست که به یگانگی متصرّف آسمانها و زمین می‌باشد و احدی از بندگانش با او در این امر مشارکتی ندارد پس کسی که بر همه چیز توانا و فرمانروا باشد، لابد بر آفرینش آخرت نیز تواناست ﴿و روزی که قیامت بر پا شود، آن روز است که باطل‌اندیشان زیان می‌کنند﴾ یعنی: در آن روز، زیان دروغ انگاران کافری که رشتهٔ افکار و پندارهایشان را به أباطیل آویخته‌اند، آشکار می‌شود زیرا آنان رهسپار دوزخ می‌گردند.

وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً ۚ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰٓ إِلَىٰ كِتَٰبِهَا ٱلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾

﴿و﴾ در آن روز ﴿هر اُمّتی را به زانو درآمده می‌بینی﴾ در حالی که ناآرام و

نامطمئنّ‌اند. أمّت: مجموعه‌ای هستند که کیش و آیین واحدی دارند. جُثُوّ: نوعی از نشستن است که در آن فقط هر دو زانوی انسان و سرانگشتانش به زمین می‌رسد. آری! مردم از هول و هراس و سختی هنگامهٔ حساب، در پیشگاه خداوند متعال این‌چنین زانو می‌زنند. ﴿هر أمّتی به سوی کتاب خود﴾ که بر او در دنیا نازل شده است ﴿فراخوانده می‌شود﴾ به‌قولی معنی این است: هر أمّتی به سوی کارنامهٔ اعمال خود فراخوانده می‌شود. آن‌گاه به آنان گفته می‌شود: ﴿امروز به حسب آنچه می‌کردید، جزا داده می‌شوید﴾ یعنی: خداوند ﷻ در سرای آخرت بر حسب آنچه که در دنیا از خیر و شرّ می‌کردید، شما را جزا می‌دهد.

هَٰذَا كِتَٰبُنَا يَنطِقُ عَلَيۡكُم بِٱلۡحَقِّۚ إِنَّا كُنَّا نَسۡتَنسِخُ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٢٩﴾

﴿این است کتاب ما﴾ که فرشتگان ما از رفتار و کردار شما نوشته‌اند؛ ﴿که﴾ این کتاب ﴿علیه شما به حق سخن می‌گوید﴾ یعنی: علیه شما به حق و راستی، بی‌هیچ کم و زیادی گواهی می‌دهد. پس شما آن کتاب را می‌خوانید و اعمال خویش را به یاد می‌آورید ﴿هرآینه ما آنچه را شما می‌کردید، استنساخ می‌کردیم﴾ یعنی: ما، فرشتگان را به نوشتن و ثبت و نسخه‌برداری از اعمال شما و حفظ و نگه‌داری آن أمر می‌کردیم. به‌قولی معنی این است: چون فرشتگان اعمال بندگان را نزد خدای سبحان بالا می‌برند، او فرمان می‌دهد که آن بخش از اعمالی را که بر آن ثواب و عقابی مترتّب است، نزد وی ثبت کنند و آنچه را که بر آن ثواب و عقابی مترتّب نیست، از قلم بیندازند و آن را ثبت نکنند.

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُدۡخِلُهُمۡ رَبُّهُمۡ فِي

رَحۡمَتِهِۦۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡمُبِينُ ﴿٣٠﴾

﴿و امّا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پس پروردگارشان آنان را در جوار رحمت خویش﴾ یعنی: در بهشت خویش ﴿داخل می‌گرداند﴾ از «پاداش» به «رحمت» تعبیر شد و از «رحمت» به «بهشت»؛ به دلیل فرمودهٔ رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** ذیل: «اِنَّ اللّٰهَ تَعالٰی قالَ لِلْجَنَّةِ: أَنْتِ رَحْمَتِيْ، اَرْحَمُ بِكِ مَنْ أَشـاءُ ✿ خداوند ﷻ به بهشت فرمود: تو رحمت من هستی پس من به وسیلهٔ تو بر هر کس که بخواهم رحم می‌کنم». ﴿این﴾ داخل کردن در رحمت ﴿همان فوز مبین است﴾ یعنی: فلاح و رستگاری آشکار و روشن است بدان جهت که از شائبه‌ها و ناخالصی‌ها پاک می‌باشد.

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَفَلَمۡ تَكُنۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱسۡتَكۡبَرۡتُمۡ وَكُنتُمۡ قَوۡمٗا مُّجۡرِمِينَ ﴿٣١﴾

﴿و امّا کسانی که کافر شدند﴾ به آنان از روی توبیخ و سرزنش گفته می‌شود: ﴿مگر آیات من بر شما خوانده نمی‌شد؟﴾ چرا؛ قطعاً آیات من بر شما خوانده می‌شد ﴿ولی تکبر نمودید و قومی مجرم شدید﴾ یعنی: از پذیرفتن این آیات و از ایمان آوردن به آنها تکبّر ورزیده و از اهل جرم شدید. جرم: ارتکاب گناه با انجام دادن نافرمانی حق تعالی است.

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَٱلسَّاعَةُ لَا رَيۡبَ فِيهَا قُلۡتُم مَّا نَدۡرِي مَا ٱلسَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنّٗا وَمَا نَحۡنُ بِمُسۡتَيۡقِنِينَ ﴿٣٢﴾

﴿و چون گفته شد که: وعدهٔ الله حقّ است﴾ یعنی: چون رسول خدا ﷺ این گروه کفّار را از وعدهٔ خداوند ﷻ به فرارسیدن رستاخیز و حساب، یا از تمام امور غیبی‌ای که باری تعالی به آن وعده داده است، خبر می‌دادند و خطاب به آنان می‌گفتند: این وعده‌ها خواه‌ناخواه تحقّق یافتنی است؛ **﴿و در ساعت﴾** یعنی: در وقوع قیامت **﴿هیچ شکّی نیست﴾** که حتماً آمدنی است **﴿گفتید: ما نمی‌دانیم قیامت چیست؟﴾** یعنی گفتید: این قیامت دیگر چه چیزی است که شما از آن سخن می‌گویید؟ **﴿جز گمانی نمی‌ورزیم﴾** یعنی: ما قیامت را فقط حدس و توهّمی محض می‌پنداریم **﴿و ما یقین نداریم﴾** یعنی: ما به قیامت علم یقینی‌ای نداریم، ما صِرفاً گمان و خیال می‌کنیم که قیامت خواهد آمد.

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا عَمِلُوا۟ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٣٣﴾

﴿و سیّئات آنچه کرده بودند بر آنان آشکار شد﴾ یعنی: بدیهای اعمال‌شان به همان صورتی که بوده است، برآنان آشکار شد **﴿و آنچه را که بدان استهزا می‌کردند، آنان را فروگرفت﴾** یعنی: جزای اعمالشان برآنان فراگیر شد و فرود آمد؛ با ورودشان به دوزخ.

وَقِيلَ ٱلْيَوْمَ نَنسَىٰكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَـٰذَا وَمَأْوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّـٰصِرِينَ ﴿٣٤﴾

﴿و گفته شود: همان گونه که ملاقات این روزتان را فراموش کردید، امروز شما را

فراموش می‌کنیم ﴾ یعنی: با شما در دوزخ به مانند فراموشکاران معامله می‌کنیم پس شما را در آن فرو می‌گذاریم چنان‌که شما عمل کردن برای این روز را فروگذاشتید و از اخبار قاطعی که در کتابهای الهی راجع به آن آمده بود، تجاهل کردید ﴿**و جایگاهتان در آتش دوزخ است** ﴾ یعنی: دوزخ مسکن و قرارگاه شماست ﴿**و برای شما هیچ نصرت دهنده‌ای نیست** ﴾ که یاریتان دهد و عذاب الهی را از شما باز دارد.

ذَٰلِكُم بِأَنَّكُمُ ٱتَّخَذْتُمْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا ۚ فَٱلْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٣٥﴾

﴿**این بدان سبب است که شما آیات خدا را به ریشخند گرفتید** ﴾ یعنی: این عذاب از آن روی بر شما فرود می‌آید که شما قرآن را به مسخره و بازیچه گرفتید و در آن نیندیشیدید ﴿**و زندگی دنیا فریبتان داد** ﴾ یعنی: دنیا شما را با آرایش‌ها و پیرایش‌ها و بیهودگی‌های خویش فریفت پس پنداشتید که هیچ سرای دیگری جز همین سرای دنیا نیست، نه رستاخیزی در کار است و نه حشر و نشری و بنابراین، زندگی خود را بر این اساس بی‌أساس بنا نهاده و سپری کردید ﴿**پس امروز نه از این** ﴾ آتش ﴿**بیرون آورده می‌شوند و نه رضا ساختن الله از آنان طلب می‌شود** ﴾ یعنی: در روز قیامت، بازگشت به طاعت خداوند متعال از آنان خواسته نمی‌شود تا رضای او را به‌دست آورده و عذری را پیش افگنند زیرا آن روز؛ روزی است که در آن توبه‌ای پذیرفته نشده و معذرتی سودمند واقع نمی‌گردد.

فَلِلَّهِ ٱلْحَمْدُ رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَرَبِّ ٱلْأَرْضِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٣٦﴾

﴿**پس ستایش و سپاس از آنِ خداست؛ پروردگار آسمانها و پروردگار زمین، پروردگار**

عالمیان ﴾و چنین پروردگار و چنین سروری است که سزاوار حمد و ستایش می‌باشد بنابراین، هیچ‌کس جز آن مولای بی‌همتا سزاوار حمد و سپاس نیست پس فقط او را در برابر آفرینش آسمانها و زمین و به اصلاح آوردن و سامان‌دهی حال کسانی که در آنها به‌سر می‌برند، سپاس و ثنا گویید. عَالَمْ: مفهومی است فراگیر که شامل همهٔ ماسوی‌الله می‌شود و به صیغهٔ جمع آمده، از آن‌رو که انواع مختلفی دارد.

وَلَهُ ٱلْكِبْرِيَآءُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٣٧﴾

﴿و او راست کبریاء﴾ یعنی: بزرگی و جلال و عظمت و سلطه ﴿در آسمان و زمین و اوست عزیز﴾ یعنی: غالب در سلطه و فرمانروایی‌اش؛ پس غلبه کننده‌ای بر او پیروز نمی‌شود ﴿حکیم﴾ و فرزانه است در تمام سخنان و افعال و در تمام فرمانها و فیصله‌های خویش.

در حدیث‌شریف قدسی به روایت ابوهریره و ابوسعید رضی‌الله عنهما از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «يَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالىٰ: اَلعَظَمَةُ إِزارِيْ، وَالْكِبْرِيَاءُ رِدَائِيْ، فَمَنْ نَازَعَنِيْ وَاحِداً مِّنْهُمَا، أَسْكَنْتُهُ نَارِيْ» خداوند ﷻ می‌فرماید: عظمت إزار من است و کبریا پتوی من. پس هرکس با من در یکی از آنها نزاع و کشمکش کند، او را به آتش دوزخ خویش مسکن می‌دهم».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ أحقاف

مکّی است و دارای سی و پنج آیه است.

وجه تسمیه: این سورهٔ مبارکه بدان جهت «احقاف» نامیده شد که در آن از احقاف ـ که منازل قوم عاد در یمن بود ـ سخن رفته است.

محور سورهٔ «احقاف»، بیان ناروا بودن پرستش معبودات باطل می‌باشد.

حمٓ ﴿١﴾

تَنزِيلُ ٱلۡكِتَـٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ﴿٢﴾

چنین خوانده می‌شود: ﴿حاء، میم﴾ و این دو حرف، از حروف مقطّعه است. ﴿**فرو فرستادن این کتاب از جانب الله عزیز حکیم است**﴾ یعنی: قرآن به‌حق و راستی از نزد خداوند غالب و دانا فروفرستاده شده و کذب و افترایی در حقّ وی نیست. عزیز: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بروی دروغی بربندد. حکیم: صاحب حکمت است در همهٔ امور.

مَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّىۚ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ عَمَّآ أُنذِرُوا۟ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾

﴿ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است ﴾ از همهٔ مخلوقات ﴿جز به حق نیافریدیم ﴾ یعنی : آنها را به آفرینشی همراه با حق که مشیّت ما آن را اقتضا نموده ، آفریدیم و بدانید که آفرینش آنها بیهوده و باطل نیست ﴿و ﴾ نیافریدیم آنها را جز ﴿به میعادی معیّن ﴾ که همانا روز قیامت است زیرا در روز قیامت ، عمر آسمانها و زمین و آنچه که در میان آنهاست ، به پایان می‌رسد و زمین به زمینی دیگر و آسمانها نیز به آسمانهای دیگری تبدیل می‌شوند چنان که در آیهٔ (۴۸) از سورهٔ « انبیاء » گذشت . ﴿ و کسانی‌که کافر شده‌اند، از آنچه انذار داده شده‌اند ﴾ یعنی : از آنچه که در قرآن به وسیلهٔ آن بیم‌داده شده‌اند ـ مانند زنده‌شدن بعد از مرگ و حساب و جزا؛ ﴿رویگرداند ﴾ پس نه در آن می‌اندیشند ، ونه برای آن آماده‌اند .

قُلْ أَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِى مَاذَا خَلَقُوا۟ مِنَ ٱلْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِۖ ٱئْتُونِى بِكِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ هَٰذَآ أَوْ أَثَٰرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٤﴾

﴿بگو ﴾ ای محمّد ﷺ به این کافران رویگردان از حق ﴿آیا دیدید ﴾ یعنی : به من خبر دهید که؛ ﴿آنچه را بجز الله می‌پرستید ﴾ از بتان ، مردگان و طاغوت‌ها؛ ﴿به من نشان دهید که چه چیز از زمین را آفریده‌اند ﴾ یعنی : اگر آنها به راستی خدا هستند پس به من نشان دهید که چه چیز از زمین را آفریده‌اند ؟ ﴿یا مگر آنان را در کار آسمانها

مشارکتی است ﴾ یعنی : یا مگر آن معبودهای باطل مالک بخشی از آسمانها هستند ، یا در آفرینش آسمانها مشارکتی داشته‌اند ؟ ! پس هرگاه نه این است و نه آن ، دیگر چگونه آنان را شریک خداوند سبحان می‌پندارید ؟ ﴿**اگر راست می‌گویید ، کتابی پیش از این قرآن نزد من بیاورید** ﴾ زیرا قرآن هم بر بطلان شرک ، هم بر این امر که خدای عزّوجلّ یگانه و لاشریک است و هم بر این امر که قیامت حقّ است و در آن شکّی نیست؛ تصریح کرده است پس آیا مشرکان کتابی دارند که با این کتاب مخالفت کند ، یا حجّتی دارند که با این حجّت منافات داشته باشد ؟ اگر دارند ، بیاورند ﴿ **یا بازمانده‌ای از علم** ﴾ نزد من بیاورید . یعنی : آیا کمترین چیزی از علم که آن را از پیامبری قبل از من نقل کرده باشید ، در دست دارید که بر وجود آفریننده‌ای همراه با الله ﷻ گواهی دهد تا پرستش دیگران نیز کار درستی باشد ؟ اگر چنین است پس آن را بیاورید . ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید : أَثارَة: خطّ است ، یعنی در این باره چیز مکتوب و نقل شده‌ای بیاورید .

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ وَهُمْ عَن دُعَآئِهِمْ غَٰفِلُونَ ﴿٥﴾

﴿**وکیست گمراه‌تر از آن کس که به‌جای خدا کسی را به دعا می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد** ﴾ یعنی : هرگز گمراه‌تر و جاهل‌تر از چنین کسی پیدا نمی‌شود زیرا او چیزی را به دعا خوانده است که خود نمی‌شنود ، چه رسد به این‌که به خوانندهٔ خویش سودی را جلب یا ضرری را از وی دفع نماید پس آن خواننده ، چگونه به اجابت دعای خود از سوی وی طمع می‌بندد ؟ ! ﴿**و**﴾ هرچند آن معبودان باطل را بخوانند؛ ﴿**آنها از دعایشان بی‌خبرند** ﴾ یعنی : معبودان باطلی که مشرکان آنها را به یاری می‌خوانند ، نه فقط آنان را اجابت نمی‌گویند بلکه حتّی از

دعایشان نیز بی‌خبرند؛ پس نه آن را می‌شنوند و نه در می‌یابند، از آن رو که جماداتی بیش نیستند.

وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمْ أَعْدَآءً وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمْ كَٰفِرِينَ ﴿٦﴾

﴿و چون مردم گردآورده شوند، آن معبودان باطل دشمنانشان باشند﴾ یعنی: چون مردمی که بتان را می‌پرستند، در روز قیامت گردآورده شوند و محشور گردند؛ آن بتان برایشان دشمن‌اند، از آنان بیزاری می‌جویند و بر آنان لعنت و نفرین می‌گویند. نقل است که: خدای عزّوجلّ روز قیامت در بتان حیات می‌آفریند و آنها پرستشگران خود را تکذیب می‌کنند. همچنین فرشتگان، مسیح، عُزیر و شیاطین ــ که حیات دارند ــ نیز از پرستشگران خود در روز قیامت اعلام برائت می‌کنند ﴿و به عبادتشان انکار می‌ورزند﴾ یعنی: معبودان در روز قیامت، عبادت خویش از سوی مشرکان را با انکار تلقّی کرده و محکوم می‌کنند، منکر و تکذیب‌کنندهٔ آنان هستند و می‌گویند: ما هرگز شما را به پرستش خویش فرانخوانده بودیم.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾

﴿و چون برآنان﴾ یعنی: بر اهل مکّه ﴿آیات بیّنات ما﴾ یعنی: آیات روشن و آشکار ما ﴿خوانده شود، کسانی که چون حق به‌سویشان آمد، منکر آن شدند﴾ از

روی کبر و عناد، دربارۀ آیات قرآن ﴿گفتند﴾ و می‌گویند، بی‌آن‌که در این آیات اندیشه و تأمّل کنند: ﴿این﴾ آیات بی‌هیچ شکّ و شبهه‌ای ﴿سحری آشکار است﴾.

أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ ۖ قُلْ إِنِ ٱفْتَرَيْتُهُۥ فَلَا تَمْلِكُونَ لِى مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۖ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ ۖ كَفَىٰ بِهِۦ شَهِيدًۢا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ ۖ وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٨﴾

﴿یا می‌گویند: این را بربافته است﴾ یعنی: محمّد ﷺ قرآن را از پیش خود اختراع کرده و آن را بر خداوند افترا می‌بندد و از آنجا که این شبهه، شبهه‌ای است که هر کافری بر آن تکیه می‌کند پس پاسخ الهی در این باره به طور مفصّل مطرح می‌گردد و در خلال این پاسخ، سه بار کلمۀ «قُلْ ✿ بگو» تکرار می‌شود: ﴿بگو: اگر﴾ بر سبیل فرض و تقدیر ــ چنان‌که شما ادّعا می‌کنید؛ ﴿آن را بربافته باشم، در برابر خدا مالک چیزی به سود من نیستید﴾ یعنی: در آن صورت شما نمی‌توانید عذاب الهی را از من برگردانید پس چگونه به خاطر شما بر خدای عزّوجلّ دروغ می‌بندم در حالی‌که شما بر دفع عذاب وی از من قادر نیستید؟ ﴿الله داناتر است به آنچه با طعنه در آن فرومی‌روید﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ به تکذیب‌تان و این سخن که قرآن جادو و فال‌بینی است و همچنین به دیگر سخنان ناروایی که دربارۀ قرآن و رسالت می‌گویید و می‌پردازید، داناتر است؛ ﴿گواه بودن او میان من و شما بس است﴾ زیرا او در این مورد که قرآن از نزد اوست و من پیام وی را به شما رسانده‌ام، به نفع من گواهی می‌دهد و علیه شما نیز بر این که تکذیب و انکار پیشه کرده‌اید، گواهی می‌دهد ﴿و اوست آمرزگار مهربان﴾ بر کسی که توبه کند، ایمان

آورد، قرآن را تصدیق کند و به آنچه که در آن است عمل نماید. آری! این وعده‌ای است به آمرزش و رحمت برای تائبان مؤمن و إشعاری است بر حلم و بردباری حق تعالی زیرا گویای آن است که او منکران را به شتاب عذاب نمی‌کند.

﴿قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ ٱلرُّسُلِ وَمَآ أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِى وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ وَمَآ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ۝٩﴾

پاسخ دوم به شبههٔ مشرکان در امر رسالت این است: ﴿**بگو: من از میان پیامبران پدیده‌ای نوظهور نبودم**﴾ یعنی: من نخستین پیامبر نیستم بلکه خداوند ﷻ قبل از من نیز پیامبران بسیاری را فرستاده است پس دعوت به سوی توحید، انکار پرستش بتان و عدم آگاهی از غیب، فقط محدود به من نیست بلکه این دعوت، دعوتی است قدیمی و کهن که تمام پیامبران ﷺ به آن فراخوانده‌اند ﴿**و نمی‌دانم با من و با شما چه معامله‌ای خواهد شد**﴾ در زمانی که پیش رو است؟ نمی‌دانم که آیا من در مکّه باقی می‌مانم، یا از آن اخراج می‌شوم؟ آیا می‌میرم، یا کشته می‌شوم؟ آیا عذاب به‌شتاب و به‌طور عاجل بر شما فرستاده می‌شود، یا که مهلت داده می‌شوید؟ ﴿**جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم**﴾ یعنی: من فقط از قرآن و وحی پیروی کرده و از نزد خود چیز نوی را به میان نیاورده‌ام ﴿**و من جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیستم**﴾ پس شما را از عذاب خداوند ﷻ به شیوه‌ای روشن و آشکار بیم و هشدار می‌دهم به طوری که هر اندیشمند باخردی، هشدارهایم را درک می‌کند.

این آیه دلیل بر آن است که رسول اکرم ﷺ از این امر که کار ایشان و مشرکان در دنیا به کجا خواهد انجامید، آگاهی نداشتند امّا به‌یقین می‌دانستند که خداوند ﷻ با ایشان در آخرت چه می‌کند؛ می‌دانستند که مقام والای بهشت در

انتظارشان است.

این آیه منسوخ نیست زیرا نقل است که چون فشار و آزار مشرکان بر اصحاب رسول خدا ﷺ در مکّه سخت شد، آن حضرت ﷺ در خواب دیدند که به سرزمینی که خرما و درخت و آب دارد هجرت می‌کنند. پس این خواب را به اصحاب خویش نقل کردند، ایشان از این خواب شادمان شده و از آن بشارت به گشایش و رهایی از آزار مشرکان را دریافتند، سپس چون برهه‌ای از زمان درنگ کردند و تحقّق عینی این خواب را ندیدند، گفتند: یا رسول الله! چه وقت به سوی سرزمینی که در خواب دیده‌اید، هجرت می‌کنیم؟ رسول اکرم ﷺ سکوت کردند، همان بود که خدای عزّوجلّ نازل فرمود: (وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ ۞ و من نمی‌دانم که با من و شما چه خواهد شد؟). یعنی: نمی‌دانم که آیا به همانجایی که در خواب دیده‌ام، برده می‌شوم یا خیر؟ سپس فرمودند: « آنچه دیدم در خواب بود امّا جز از آنچه که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم ».

یعنی: مصداق عینی خواب من هنوز به من وحی نشده است.

همچنین از این آیه دانسته می‌شود که ادّعای علم غیب برای بعضی از اولیا، امری بی‌اساس و دروغی آشکار است.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ وَكَفَرْتُم بِهِۦ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنۢ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِۦ فَـَٔامَنَ وَٱسْتَكْبَرْتُمْ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٠﴾

پاسخ سوم به شبههٔ مشرکان در امر رسالت، این است: ﴿بگو: آیا دیدید﴾ یعنی: به من خبر دهید؛ ﴿اگر﴾ این قرآن در حقیقت ﴿از نزد الله باشد و﴾ حال آن‌که

﴿شما بدان کافر شده باشید و گواهی از بنی‌اسرائیل﴾ که برآنچه خدای عزّوجلّ در تورات نازل نموده، دانا است ﴿بر مانند آن﴾ یعنی: بر مانند اخبار قرآن چون اثبات توحید، معاد و غیراینها از اموری که در تورات موجود است و با قرآن مطابقت دارد؛ ﴿گواهی داده آن‌گاه﴾ آن گواه اسرائیلی؛ ﴿ایمان آوَرده باشد﴾ به قرآن زیرا این حقیقت برایش روشن گردیده که قرآن کلام خدای عزّوجلّ و از جنس وحیی است که او بر پیامبرانش نازل می‌کند؛ ﴿و شما﴾ با وجود گواهی آن گواه ﴿استکبار ورزیده باشید﴾ از ایمان‌آوردن به قرآن، آیا بازهم ستمگر نیستید؟ یقیناً که هستید و ﴿البتّه خدا قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند﴾ این جمله بر جواب محذوف شرط دلالت می‌کند پس تقدیر سخن چنین می‌شود: اگر قرآن از نزد خدا ﷻ باشد، آیا شما که به آن کفر ورزیده‌اید، ستمگر نیستید؟ قطعاً ستمگرید. یادآور می‌شویم که آن شاهد از بنی‌اسرائیل، عبدالله‌بن سلام بود که بعد از هجرت مسلمان شد. البتّه این مضمون شامل غیر وی نیز می‌شود زیرا «شاهد» اسم جنس است.

طبرانی در بیان سبب‌نزول این آیهٔ کریمه با سندی صحیح از عوف‌بن‌مالک اشجعی رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ در روز عید یهودیان به کنیسهٔ آنان رفتند و من نیز با ایشان همراه بودم. ولی آنان از ورود ما ناخوش شدند و حالشان دگرگون شد. سپس خطاب به آنان فرمودند: ای گروه یهود! دوازده‌تن از میان خود را که به توحید خداوند ﷻ و رسالت محمّد گواهی دهند، به من معرّفی کنید زیرا در این صورت خدای عزّوجلّ از هر یهودی‌ای که در زیر سقف آسمان است، خشم خود را بر می‌دارد. یهودیان سکوت کردند و کسی از آنان به رسول اکرم ﷺ پاسخی نداد. سپس آن حضرت ﷺ برگشتند. بناگاه دیدم که مردی از پشت سر ایشان آمد و گفت: ای محمّد! بایست. سپس به سوی یهودیان روی نمود و گفت: ای گروه یهود! نظر شما در مورد شخص من چیست؟ گفتند: به خدا سوگند که در میان خویش مردی دانشمندتر و داناتر به کتاب خدا مانند تو و

قبل از تو مانند پدرت و قبل از پدرت مانند جدّت سراغ نداریم! گفت: پس اینک من گواهی می‌دهم که این شخص همان پیامبری است که بشارت و اوصاف وی را در تورات می‌یابید! گفتند: دروغ گفتی! و سخنش را رد کرده و نسبت‌های ناروایی به وی دادند. همان بود که خدای عزّوجلّ این آیه را نازل نمود». بنابراین روایت، این آیه مدنی است، چون در آن تلویحاً از عبدالله‌بن‌سلام یاد شده است و او بعد از هجرت مسلمان شد.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَآ إِلَيْهِ ۚ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُواْ بِهِۦ فَسَيَقُولُونَ هَٰذَآ إِفْكٌ قَدِيمٌ ﴿١١﴾

ابن منذر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده است: «عمربن‌خطّاب کنیزی به‌نام زُنیره داشت که قبل از وی مسلمان شده بود، عمر او را به خاطر مسلمان شدنش می‌زد و کفّار قریش می‌گفتند: اگر این دین، کار خیر و با ارزشی می‌بود، زُنیره از ما برآن سبقت نمی‌جست. همان بود که خدای عزّوجلّ این آیه را در شأن زُنیره نازل کرد». بنا به روایتی دیگر: کافران یهود در حقّ مؤمنانشان ــ مانند عبدالله‌بن سلام و یارانش ــ گفتند: اگر دین محمّد حق بود، آنان از ما به سوی آن سبقت نمی‌جستند.

﴿و کافران به مؤمنان﴾ یعنی: در بارهٔ مؤمنان **﴿گفتند: اگر﴾** آنچه که محمّد از قرآن و نبوّت آورده است؛ **﴿خیر بود، آنان بر ما بدان﴾** یعنی: به سوی ایمان به رسالت و قرآن **﴿پیشی نمی‌گرفتند﴾** پس گمان کافران در بارهٔ خودشان چنین بود که مستحقّ پیشتازی و سبقت گرفتن به سوی هر کار نیک و با ارزشی هستند! ولی غافل از آن بودند که خدای سبحان هر کسی را که بخواهد، به رحمت خویش مخصوص گردانیده و برای دین خویش بر می‌گزیند: شایان ذکر است که این پندار

کفّار نسبت به خود، همان کبری است که رسول اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** ذیل دربارۀ آن فرموده‌اند: «اَلْکِبْرُ بَطَرُ الْحَقِّ وَغَمْطُ النّاسِ * کبر؛ رد نمودن حق و حقیر شمردن مردم است».

﴿و چون به آن﴾ یعنی: به قرآن **﴿هدایت نیافته‌اند، به زودی خواهند گفت: این دروغی کهنه است﴾** چنان‌که قبل از آن گفتند: این قرآن افسانه‌های پیشینیان است.

وَمِن قَبْلِهِۦ كِتَـٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامًا وَرَحْمَةً ۚ وَهَـٰذَا كِتَـٰبٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ﴿١٢﴾

﴿و پیش از آن﴾ یعنی: پیش از قرآن **﴿کتاب موسی﴾** که تورات است و قرآن در اصول شرایع و قوانین حق، با آن توافق دارد **﴿راهبر و مایۀ رحمتی بود﴾** از جانب خدای سبحان برای کسانی که به آن ایمان آورده بودند. لذا پیش از قرآن در امر دین به تورات اقتدا می‌شد **﴿و﴾** این خود بر حقّانیّت قرآن دلالت دارد زیرا **﴿این کتابی است تصدیق‌کننده﴾** یعنی: قرآن در اصول دین با تورات کتاب موسی عليه السلام و غیر آن از کتابهای خداوند ﷻ موافق و همخوان و به علاوه مصدّق آنهاست **﴿به زبان عربی﴾** یعنی: در حالی که قرآن به زبان عربی است و یهودیان مدینه آن را می‌فهمند **﴿تا ستمکاران را بیم دهد﴾** از عذاب خداوند ﷻ و بنابراین، برای آنان عذری باقی نماند **﴿و برای نیکوکاران بشارتی باشد﴾** به این‌که سرانجام به پاداش نیکوکاریشان، به پیروزی دنیا و بهشت آخرت نایل می‌شوند پس چنان نیست که شما کافران می‌گویید: این قرآن دروغی است قدیم!

إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُوا۟ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَـٰمُوا۟ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

يَحۡزَنُونَ ﴿١٣﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس پایداری ورزیدند**﴾ یعنی: در میان توحید و استقامت بر شریعت جمع کردند؛ ﴿**نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند**﴾ یعنی: آنها از این امر که در گرفتاری، سختی و ناخوشی‌ای درافتند، بیمناک نگشته و از این‌که چیز محبوب و دوست داشتنی‌ای را از دست بدهند، نیز اندوهگین نمی‌شوند و این خصلت و موهبت؛ هم در دنیا، هم به هنگام مرگ و هم در آخرت، برای ایشان پایدار و همیشگی است.

أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿١٤﴾

﴿**ایشان اهل بهشتند که به پاداش آنچه انجام می‌دادند**﴾ در دنیا از اعمال شایسته ﴿**جاودانه در آن می‌مانند**﴾.

وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ إِحۡسَٰنًاۖ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ كُرۡهٗا وَوَضَعَتۡهُ كُرۡهٗاۖ وَحَمۡلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهۡرًاۚ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرۡبَعِينَ سَنَةٗ قَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَصۡلِحۡ لِي فِي ذُرِّيَّتِيٓۖ

إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿١٥﴾

﴿ **و به انسان وصیت کردیم** ﴾ وصیّت: از توصیه است و آن دستوری است که به ضرورت عنایت و اهتمام به آن پیوسته باشد. آری! او را وصیّت و سفارش کردیم: ﴿ **به نیکی در حقّ پدر و مادرش** ﴾ که با آنها به نیکی تمام رفتار کند و در این راه سعی بلیغ نماید ﴿ **مادرش به دشواری او را در شکم برداشته و به دشواری او را به دنیا آورده است** ﴾ یعنی: مادرش در دوران حاملگی و در هنگام به دنیا آوردنش، دشواریهای زیادی را تحمّل کرده است ﴿ **و دوران بار برداشتن و از شیر گرفتنِ او سی ماه است** ﴾ یعنی: مجموعهٔ هر دو مدّت ــ از هنگام ابتدای بارداری وی تا آن‌گاه که طفلش را از شیر باز می‌گیرد ــ سی‌ماه است. خاطرنشان می‌شود که حدّ اقلّ مدّت بارداری شش ماه است و بقیّهٔ این مدّت، حدّ اکثر مدّت شیرخوارگی می‌باشد. ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «اگر مادر در نه‌ماهگی وضع حمل نمود، بیست‌ویک ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است، اگر در هفت ماهگی وضع حمل نمود، بیست و سه ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است و اگر در شش ماهگی وضع حمل نمود، طفل باید دو سال تمام شیر بخورد، به دلیل این آیهٔ کریمه که مدّت‌بارداری تا بازگرفتن طفل از شیر را، سی‌ماه معرّفی کرده است».

آیهٔ کریمه به این حقیقت اشاره دارد که حقّ مادر بر عهدهٔ فرزند از حقّ پدر مؤکّدتر می‌باشد زیرا مادر او را به دشواری بارگرفته و به دشواری نهاده‌است و بعد از آن هم او را از مایهٔ وجود خویش شیرداده و در آغوش خویش پرورانده است و در همهٔ این مدّت با تحمّل رنجها، زحمات و سختی‌ها، به بهترین وجه به امور وی پرداخته است درحالی‌که پدر در چیزی از این امور با وی مشارکتی نداشته است، هر چند که او هم در راه کسب درآمد و تأمین هزینه‌های زندگی رنج کشیده امّا این رنج وی با رنجهای مادر همانند و برابر نیست.

شایان ذکر است که احادیث نبوی بسیاری در توضیح این آداب بزرگ قرآنی

نقل شده و نیکی به والدین را از بهترین اعمال و نافرمانی آنها را از گناهان کبیره معرّفی کرده است از آن جمله این **حدیث‌شریف** است: «گناهان کبیره عبارتند از: شرک آوردن به خدا، نافرمانی والدین، قتل‌نفس و سوگند غموس». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت أبی‌أسید رضی الله عنه آمده است که فرمود: «ما در محضر رسول اکرم ﷺ بودیم که مردی از بنی‌سلمه نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول‌الله! آیا بعد از مرگ والدینم چیزی از نیکی به آنها بر ذمّه‌ام باقی مانده است؟ رسول اکرم ﷺ فرمودند: بلی! [اینها بر ذمّه‌ات باقی مانده است:] دعا نمودن برای آنها، آمرزش خواستن برای آنها، به اجرا گذاشتن عهد آنها، صلهٔ رَحِمی که جز به سبب آنها پیوسته نمی‌شود و گرامی داشتن دوست آنها».

﴿تا آن‌گاه که چون به کمالِ رشد خود رسید﴾ أَشُدَّهُ: یعنی: تا آن‌گاه که نیرو و عقل طفل به استحکام خود رسید. کمترین مدّت برای رسیدن او به این مرحله، رسیدنش به سنّ سی یا سی‌وسه سالگی است. **﴿و به چهل سالگی رسید﴾** این قید مفید آن است که رسیدن به چهل سالگی، چیزی فراتر از رسیدن به کمال قوّت و رشد است، از این جهت گفته شده که: انبیا علیهم السلام بعد از سنّ چهل سالگی به نبوّت برانگیخته شده‌اند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این بیان، برای کسی که به سنّ چهل سالگی می‌رسد متضمّن این ارشاد است که باید توبه و انابت به سوی خدای عزّوجلّ را تجدید نموده و بر آن عزمی استوار ببندد». در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون بندهٔ مسلمان به چهل سالگی رسید، خداوند جل جلاله حساب او را سبک می‌گرداند و چون به شصت سالگی رسید، خداوند جل جلاله توبه و انابت به سوی خویش را روزی وی می‌کند و چون به هفتاد سالگی رسید، اهل آسمان او را دوست می‌دارند و چون به هشتاد سالگی رسید، خداوند جل جلاله حسناتش را تثبیت و گناهانش را محو می‌کند و چون به نود سالگی رسید، خداوند جل جلاله همه گناهان گذشته و آیندهٔ وی را می‌آمرزد و وی را در حقّ اهل بیتش شفیع می‌گرداند و در مورد وی در آسمان چنین نوشته می‌شود: او اسیر خداست در زمین وی».

آری! چون به سنّ چهل سالگی رسید: ﴿**گفت: پروردگارا! بر من الهام کن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، شکر گزارم**﴾ یعنی: پروردگارا! شکر و سپاس آنچه راکه بر من از هدایت و بر پدر و مادرم از شفقت و مهر آنها نسبت به من در دوران کودکی‌ام انعام نموده‌ای، به من الهام کن ﴿**وکار نیکی انجام دهم که آن را بپسندی**﴾ یعنی: همچنان به من الهام کن تا در آینده نیز عمل شایسته‌ای انجام دهم که آن را از من بپسندی ﴿**و فرزندانم را برایم به صلاح آور**﴾ یعنی: فرزندان و نسل و تبارم را در صلاح ثابت‌قدم و استوار گردان ﴿**هرآینه من به درگاه تو توبه آورده‌ام**﴾ از گناهان خویش ﴿**و من از مسلمانانم**﴾ یعنی: از تسلیم‌شدگان برای تو و از منقادان مخلص برای توحید و یکتایی تو هستم. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ به اصحاب خویش تعلیم می‌دادند تا در تشهّد چنین بخوانند: «اَللّٰهُمَّ أَلِّفْ بَيْنَ قُلُوبِنا، وَأَصْلِحْ ذاتَ بَيْنِنا، وَاهْدِنا سُبُلَ السَّلامِ، وَنَجِّنا مِنَ الظُّلُماتِ اِلَى النُّورِ، وَجَنِّبْنَا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَما بَطَنَ، وَبارِكْ لَنا فِي أَسْماعِنا وَأَبْصارِنا وَقُلُوبِنا وَأَزْواجِنا وَذُرِّيّاتِنا، وَتُبْ عَلَيْنا اِنَّكَ أَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ، وَاجْعَلْنا شاكِرِينَ لِنِعْمَتِكَ، مُثْنِيْنَ بِها عَلَيْكَ قابِلِيْها وَأَتِمَّها عَلَيْنا» بارالها! در میان دلهای ما الفت بینداز، در روابط ذات‌البینی ما اصلاح رونما کن، ما را به راه‌های سلامتی هدایت کن، ما را از تاریکی‌ها به سوی نور نجات ده، ما را از زشتی‌های آشکار و پنهان بر کنار دار، برای ما در شنوایی‌ها و بینایی‌ها و دلها و همسران و فرزندانمان برکت نه، بر ما توبه پذیر شو زیرا تو توبه‌پذیر مهربان هستی و ما را از شکرگزاران نعمتت قرار ده، ثناگویان به آن برای تو و پذیرندهٔ آن و آن را بر ما به تمام و کمال رسان».

واحدی از ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده است که فرمود: این آیه دربارهٔ ابوبکر صدّیق ﷺ نازل شد زیرا او هژده سال سن و رسول اکرم ﷺ بیست سال سن داشتند که باهم در کاروان تجارتی‌ای که عازم شام بود همراه شدند پس در جایی به پای درخت سدری منزل زدند. حضرت ﷺ در سایهٔ آن درخت

نشستند و ابوبکر‌ﷺ نزد راهبی که در آنجا بود رفت تا از او دربارهٔ دین حق سؤال کند. راهب از وی پرسید: آن مردی که در سایهٔ درخت سدر نشسته است کیست؟ ابوبکر گفت: او محمّد فرزند عبدالله فرزند عبدالمطّلب است. راهب گفت: به خدا سوگند که او پیامبر است و کسی بعد از عیسی‌بن مریم‌ﷺ جز محمّد نبیّ خدا به سایهٔ آن درخت پناه نگرفته است. پس، از آن هنگام در قلب ابوبکر تصدیق و یقین افتاد و او بعد از آن هیچ‌گاه از رسول خدا ﷺ جدا نمی‌شد، نه در سفرهای ایشان و نه در مکّه و چون ابوبکر‌ﷺ به سنّ چهل‌سالگی رسید، گفت: (رَبِّ اَوْزِعْنِيْ اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِيْ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ...). ولی حسن بصری می‌گوید: این آیه عامّ است و سبب نزول خاصّی ندارد. به هرحال؛ قاعدهٔ کلّی در مورد آیات قرآن این است که اعتبار به عام بودن لفظ آنهاست نه به خاص بودن سبب آنها.

ابن عبّاس‌ﷺ دربارهٔ این فرمودهٔ حق تعالی: (وَأَنْ اَعْمَلَ صٰالِحاً تَرْضٰاهُ، وَأَصْلِحْ لِيْ فِيْ ذُرِّيَّتِيْ) می‌گوید: «خداوند ﷻ دعای ابوبکر‌ﷺ را اجابت کرد و او نه تن از بردگان مؤمنی را که در راه خدا ﷻ مورد شکنجهٔ مشرکان قرار می‌گرفتند، از قید بردگی آزاد کرد ـ که بلال و عامربن‌فهیره از آن جمله بودند ـ ابوبکر‌ﷺ هیچ خیری را ترک نکرد و نیز همه اعضای خانوادهٔ وی ـ اعم از فرزند و پدر و مادرش ـ به اسلام مشرّف شدند در حالی‌که جز او، هیچ یک از اصحاب رسول خدا ﷺ نبودند که پدر، مادر و فرزندان پسر و دخترش همه مسلمان شده باشند و این خود دلیل اجابت دعای ابوبکر‌ﷺ است». علی‌ﷺ نیز می‌گوید که این آیات: (رَبِّ اَوْزِعْنِيْ...) در شأن ابوبکر‌ﷺ نازل شد. همچنین از فضایل ابوبکر‌ﷺ **حدیث‌شریف** ذیل به روایت ابوهریره‌ﷺ است که رسول اکرم ﷺ خطاب به یارانشان فرمودند: «امروز چه کسی از شما روزه‌دار است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما جنازه‌ای را تشییع نموده است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما مسکینی را اطعام نموده است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما بیماری را عیادت نموده است؟ ابوبکر گفت:

من ! آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمودند : مَا اجْتَمَعْنَ فِيْ اِمْرِئٍ اِلاّ دَخَلَ الْجَنَّةَ ❁ این اوصاف در هیچ شخصی جمع نمی‌شوند ، مگر این‌که او به بهشت داخل می‌شود ».

أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُواْ وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّـَٔاتِهِمْ فِيٓ أَصْحَـٰبِ ٱلْجَنَّةِ ۖ وَعْدَ ٱلصِّدْقِ ٱلَّذِي كَانُواْ يُوعَدُونَ ﴿١٦﴾

﴿این گروه﴾ یعنی : کسانی‌که روش آنها این گونه باشد؛ ﴿**کسانی هستند که از آنان نیکوترین آنچه را که انجام داده‌اند**﴾ از اعمال خیر در دنیا ﴿**می‌پذیریم و از بدیهایشان در می‌گذریم**﴾ یعنی : برآنان می‌آمرزیم و آنان را در برابر بدیهایشان مجازات نمی‌کنیم ﴿**در عِداد اهل بهشت**﴾ یعنی : در سلک و شمار بهشتیان ﴿**همان وعدهٔ راستینی است که بدان وعده داده می‌شدند**﴾ بر زبان پیامبران ما ﷺ در دنیا .

وَٱلَّذِي قَالَ لِوَٰلِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَآ أَتَعِدَانِنِيٓ أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ ٱلْقُرُونُ مِن قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ ٱللَّهَ وَيْلَكَ ءَامِنْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَـٰذَآ إِلَّآ أَسَـٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٧﴾

ولی در مقابل آن گروه نیکبخت ، گروه ستمگری قراردارد که خداوند متعال در بیان حال آن می‌گوید : ﴿**و آن کس که به پدر و مادر خود گفت : اُف بر شما**﴾ اُفّ : کلمه‌ای است که از شخص گوینده در هنگامی صادر می‌شود که از آنچه بروی روی داده ، دلتنگ شده باشد ﴿**آیا به من وعده می‌دهید که زنده بیرون آورده**

می‌شوم؟ ﴾ یعنی: آیا به من خبر می‌دهید که بعد از مرگ در موعد مقرّر از سوی خداوند برانگیخته و از قبرم بیرون آورده می‌شوم در حالی‌که این کاری است بعید و سخت از باور به دور؟ آیا بعد از مرگ هم زندگی‌ای است؟ ﴿ **و حال آن‌که پیش از من نسلهای بسیاری گذشته‌اند** ﴾ و از آنان احدی برانگیخته نشده‌است؟ ﴿ **و آن دو به درگاه خدا استغاثه می‌کنند** ﴾ یعنی: پدر و مادرش با فریاد و زاری از خداوند ﷻ می‌خواهند که او را به ایمان توفیق دهد. یا معنی این است: آنها از این سخن ناروای وی به درگاه خداوند ﷻ فریاد بر می‌آورند و به فرزندشان می‌گویند: ﴿ **وای بر تو، ایمان بیاور** ﴾ به زندگیِ پس از مرگ ﴿ **بی‌گمان وعدهٔ الهی راست است** ﴾ و هیچ خلافی در آن نیست ﴿ **ولی او** ﴾ در تکذیب سخنشان ﴿ **پاسخ می‌دهد: اینها جز افسانه‌های پیشینیان نیست** ﴾ یعنی: آنچه که شما دربارهٔ زنده‌شدن پس از مرگ می‌گویید، جز افسانه‌ها و دروغبافی‌هایی که پیشینیان در کتابهای خود به هم بافته‌اند، نیست و زنده‌شدن بعد از مرگ، در حقیقت سخن باطلی است که عقل آن را نمی‌پذیرد.

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ فِيٓ أُمَمٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِم مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ إِنَّهُمۡ كَانُواْ خَٰسِرِينَ ﴿١٨﴾

﴿ **این گروه** ﴾ یعنی: گویندگان این سخنان ناروا ﴿ **کسانی‌اند که قول برآنان ثابت شد** ﴾ یعنی: عذاب برآنان واجب شد. شاید مراد از «قَوْل» در اینجا؛ این سخن خدای سبحان به ابلیس باشد: (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِيْنَ ۞ یقیناً جهنّم را از تو و کسانی از آنان که از تو پیروی کرده‌اند، همگی پر می‌سازم) [ص/ ۸۵] که تفسیر آن گذشت. ﴿ **در جملهٔ امّت‌هایی که پیش از آنان از جنّ و انس گذشته‌اند** ﴾ یعنی: عذاب برآنان واجب شده است پس آنان در این امر به امّت‌های

کافر پیشین ضمیمه می‌شوند ﴿هرآینه آنان زیانکار بوده‌اند﴾.

ابن‌کثیر می‌گوید: «کسی که پنداشته است این آیه دربارهٔ عبدالرّحمن فرزند ابوبکرﷺ نازل شده، قولش ضعیف است زیرا عبدالرّحمن بعداً مسلمان شد، اسلامش نیک استوار و از بهترین اهل زمانش گردید». حافظ ابن‌حجر هم می‌گوید: «عائشه رضی‌الله‌عنها نزول این آیه دربارهٔ عبدالرّحمن را نفی نموده و نفی وی از نظر اسناد، نسبت به روایت مؤیّد آن، صحیح‌تر و به پذیرفتن سزاوارتر است». قُرطبی می‌گوید: «صحیح این است که آیهٔ کریمه دربارهٔ شخص کافری که عاق پدر و مادرش بود، نازل شد».

وَلِكُلٍّ دَرَجَٰتٌ مِّمَّا عَمِلُواْۖ وَلِيُوَفِّيَهُمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ﴿١٩﴾

﴿و برای هر یک بر حسب آنچه که انجام داده‌اند، درجاتی است﴾ یعنی: برای هر یک از دو گروه مؤمن و کافر جنّ و انس، نزد خداوند ﷻ در روز قیامت مراتبی است ﴿و تا اعمالشان را﴾ یعنی: جزای اعمالشان را ﴿به تمام و کمال دهد و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند﴾ پس نه از پاداش مؤمنان کاسته می‌شود و نه بر عذاب کفّار افزوده می‌شود.

وَيَوۡمَ يُعۡرَضُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ عَلَى ٱلنَّارِ أَذۡهَبۡتُمۡ طَيِّبَٰتِكُمۡ فِي حَيَاتِكُمُ ٱلدُّنۡيَا وَٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهَا فَٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ عَذَابَ ٱلۡهُونِ بِمَا كُنتُمۡ تَسۡتَكۡبِرُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَبِمَا كُنتُمۡ تَفۡسُقُونَ ﴿٢٠﴾

﴿و آن روز که کافران بر آتش عرضه می‌شوند﴾ یعنی: روزی که پرده‌ها کنار زده می‌شود و کافران به‌سوی آتش دوزخ می‌نگرند و به آن نزدیک ساخته می‌شوند. به‌قولی معنی این است: روزی که آتش برآنان پیش کرده شود. آری! در آن روز به آنان گفته می‌شود: ﴿نعمت‌های پاکیزهٔ خود را در زندگی دنیایتان ضایع کردید و از آنها برخوردار شدید﴾ یعنی: در نافرمانی خدای سبحان از شهوات و لذّات پیروی کردید و به سبب دروغ انگاشتن آنچه که پیامبران ﷺ از وعدهٔ حساب، عقاب و ثواب آورده بودند، از ارتکاب گناه پروا نداشتید و خرّمی و جوانی و نیرومندی‌تان را در شهوات زندگی دنیایتان تباه کردید.

آیهٔ کریمه فرجام ننگین کفّار را بیان داشته و این حقیقت را روشن می‌سازد که بهره‌برداری آنان از نعمت‌های دنیا به‌خاطر آن است تا در آخرت از آن محروم گردند و این اقتضای عدل الهی است. پس آیهٔ کریمه بدین معنی نیست که هر کس از نعمت‌های پاکیزه و مباح دنیا برخوردار شد، او در آخرت از آنها بهره‌ای ندارد زیرا مؤمن شکر منعم را با ایمان خویش بجا می‌آورد لذا او در بهره‌گیری از نعمت‌های دنیا مورد سرزنش نیست چنان‌که در آیهٔ (۸۷) از سورهٔ «مائده» گذشت: (لاٰ تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ لَكُمْ ۞ پاکیزگی‌های آنچه را که خدا بر شما حلال نموده، بر خود حرام نگردانید). و در آیهٔ (۲۲) از سورهٔ «اعراف» گذشت: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّٰهِ... ۞ بگو: چه کسی زینت خداوند را حرام کرده است). لیکن باید گفت که بریدن از لذّتهای دنیا، اکتفا به ضروریّات و ترک تکلّف، از شیوهٔ سلف شایستهٔ ما است زیرا اگر انسان مؤمن از امور مهم به امور غیرمهم مشغول شود چه بسا این گرفتاری او را از خدای عزّوجلّ دور گرداند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: روزی رسول اکرم ﷺ نزد اصحاب صفّه رفتند درحالی‌که آنها مشغول پینه‌زدن جامه‌های خود با پوست حیوانات بودند چرا که پینه‌ای از جنس پارچه نمی‌یافتند. پس آن حضرت ﷺ خطاب به آنان فرمودند: «آیا این حال و وضع شما بهتر است، یا حال و وضع روزی که یکی از شما صبح

در جامهٔ زربافتی بگذراند و عصر در جامهٔ زربافت دیگری، نهار براو قابلمهٔ غذای مرفّهی آورده شود و شام قابلمهٔ دیگری و خانه‌اش چنان پوشانده باشد که کعبه پوشانیده می‌شود؟» گفتند: در آن روز حال و وضع بهتری خواهیم داشت! مبارک فرمودند: «نه! بلکه شما امروز حال و وضع بهتری دارید».

همچنین روزی که کافران بر آتش عرضه شوند، به آنان گفته می‌شود: ﴿**پس امروز به عذاب خفّت آور کیفر می‌یابید**﴾ یعنی: به عذابی که سراسر برایتان خواری و رسوایی است ﴿**به سزای آن‌که در روی زمین به‌ناحق تکبّر می‌ورزیدید**﴾ از ایمان آوردن به خداوند متعال و یکتاپرستی‌اش ﴿**و به سبب آن‌که فسق می‌کردید**﴾ یعنی: از طاعت خداوند ﷻ خارج شده و مرتکب معاصی و نافرمانی‌های وی می‌گردیدید. شایان ذکر است که تکبّر از پذیرش حق، گناه دل است و فسق، کار اعضا و اندامهای دیگر.

۞ وَٱذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُۥ بِٱلْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ ٱلنُّذُرُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِۦٓ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۲۱﴾

﴿**و به یاد آور**﴾ ای محمّد ﷺ برای قومت تا پند گیرند و بیمناک شوند. یا مراد این است: یاد کن در خلوت خویش ﴿**برادر قوم عاد را**﴾ یعنی: داستان هود ﷺ و شکیبایی وی بر آزار قومش را تا به وی اقتدا کنی و در نتیجه، آنچه را که از تکذیب قومت می‌بینی، بر تو آسان شود. یادآور می‌شویم که خداوند متعال هود ﷺ را به‌سوی قوم «عاد اوّل» فرستاده بود و «عاد» قبیلهٔ عربی از قوم «ارم» است. تعبیر: (برادر قوم عاد) بدین معنی است که هود ﷺ در نسب برادر آنان بود نه در دین. ﴿**آن‌گاه که قوم خویش را در أحقاف بیم داد**﴾ أحقاف: سرزمین عاد،

شنزارهای سرزمین شحر در حضرموت یمن یعنی جنوب عربستان است. حقف: عبارت است از تودهٔ شن بزرگ مستطیل و منحنی‌ای. ﴿**و هرآینه پیش از او و پس از او هشداردهندگان گذشته بودند**﴾ یعنی: هود علیه السلام به آنان آگاهانید که پیامبران پیش از وی و پیامبرانی که بعد از وی در زمانش مبعوث شده‌اند، همه مانند وی مردم سرزمینهایشان را بیم و هشدار داده‌اند.

آری! هود علیه السلام به آنان هشدار داد: ﴿**که جز الله را نپرستید**﴾ زیرا ﴿**من واقعاً بر شما از عذاب روزی بزرگ**﴾ یعنی: روزی هولناک و سهمگین ﴿**می‌ترسم**﴾ به سبب شرک آوردن شما.

قَالُوٓاْ أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٢٢﴾

﴿**گفتند**﴾ قوم هود علیه السلام ﴿**آیا به سراغ ما آمده‌ای تا ما را از خدایانمان**﴾ یعنی: از پرستش آنها ﴿**برگردانی پس اگر از راستگویان هستی**﴾ در وعده‌ای که به ما می‌دهی؛ ﴿**آنچه را به ما وعده می‌دهی**﴾ از عذاب بزرگ ﴿**به میان بیاور**﴾ و هم اکنون ما را به آن درافکن.

قَالَ إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ عِندَ ٱللَّهِ وَأُبَلِّغُكُم مَّآ أُرْسِلْتُ بِهِۦ وَلَٰكِنِّىٓ أَرَىٰكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٣﴾

﴿**گفت**﴾ هود علیه السلام ﴿**جز این نیست که علم فقط نزد خداوند است**﴾ یعنی: علم وقت آمدن عذاب، فقط نزد خداوند جل جلاله است نه نزد من زیرا اوست که عذاب را مقدّر

نموده است نه من و او به من خبر نداده است که این عذاب را چه وقت فرود می‌آورد ﴿**و من آنچه را که بدان فرستاده شده‌ام**﴾ از جانب پروردگارتان ﴿**به شما می‌رسانم**﴾ پس مأموریّت من فقط هشدار دادن و بیم‌دهی است امّا آگاهی از وقت آمدن عذاب، چیزی است که حق تعالی آن را به من وحی نکرده است ﴿**ولی من شما را قومی می‌بینم که در جهل اصرار می‌ورزید**﴾ از آنجا که بر کفر خویش پای می‌فشارید و به آنچه که برای شما آورده‌ام، راه نمی‌یابید بلکه چیزی را از من می‌خواهید که از وظایف پیامبران ﷺ نیست.

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُواْ هَـٰذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَاۚ بَلْ هُوَ مَا ٱسْتَعْجَلْتُم بِهِۦۖ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٤﴾

﴿**پس چون آن را در هیأت ابری دیدند**﴾ یعنی: چون قوم هود ﷺ عذاب را در هیأت ابری دیدند ﴿**که به درّه‌هایشان روی آورده**﴾ یعنی: در افق نمایان شده، پهنای آن را دربر گرفته و به‌وادیهایشان روی آورده است. مفسّران گفته‌اند: در آن فصل، باران از قوم عاد بازداشته شده بود پس خداوند متعال ابر سیاهی را به سوی آنان فرستاد و چون آن را دیدند که به‌وادیهایشان روی نهاده است، شادمان شدند و ﴿**گفتند: این ابری است که بارش دهندهٔ ماست**﴾ یعنی: این ابری باران آور است. چون این سخن را گفتند، هود ﷺ لب به سخن گشود و گفت: نه! ﴿**بلکه همان چیزی است که به شتاب خواستارش بودید**﴾ یعنی: این همان عذابی است که به شتاب خواهان آن بودید؛ آنجا که گفتید: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا ۞ آنچه را که به ما وعده می‌دهی، به‌میان آور». همچنین احتمال دارد که این جمله، از سخن خداوند متعال خطاب به آنان باشد. ﴿**بادی است که در آن عذابی دردناک نهفته است**﴾ و از این ابری که می‌بینید، پدید می‌آید. در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه

رضی الله عنها آمده است که فرمود: «من رسول اکرم ﷺ را به هیأت خندهٔ تمام عیار ندیده‌ام به طوری که انتهای کام دهانشان را ببینم بلکه خندهٔ ایشان فقط تبسّم بود و چنان بود که چون ایشان ابر یا بادی را می‌دیدند، آثار نگرانی بر چهرهٔ مبارکشان هویدا می‌شد. به ایشان گفتم: یا رسول‌الله! مردم چون ابر را ببینند، شادمان می‌شوند که در آن باران است امّا من می‌بینم که شما از دیدن آن ناخوش می‌شوید؟ فرمودند: ای عائشه! چه چیز مرا ایمن می‌کند از این‌که در آن عذابی نباشد؟ همانا قومی به وسیلهٔ باد عذاب شدند و قومی بودند که چون عذاب را دیدند، گفتند: این ابری است که بر ما باران می‌باراند!».

تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰٓ إِلَّا مَسَٰكِنُهُمْ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْقَوْمَ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٢٥﴾

این باد «**همه چیز را**» که بر آن بگذرد؛ از جانها و اموال قوم عاد «**به فرمان پروردگار خویش**» یعنی: به قضا و قدر وی «**بنیان‌کن می‌کند. پس چنان شدند که چیزی جز خانه‌هایشان دیده نمی‌شد**» یعنی: آن باد آمد و قوم عاد را نابود کرد، در نتیجه آنها چنان نابود شدند که از اموال و ابدانشان هیچ چیز دیده نمی‌شد و تنها چیزی که قابل مشاهده بود، منازل و خانه‌های خالی آنان بود. در عصر ما نیز عذابهایی مانند طوفانها، آتشفشانها و زلزله‌ها بسیار روی می‌دهد امّا مردم از آنها به نام «حوادث طبیعی» تعبیر کرده و از برابر آنها بی‌پروا می‌گذرند. «**بدین‌گونه مجرمان را جزا می‌دهیم**» یعنی: این است فیصلهٔ ما در مورد کسانی که پیامبران ما را تکذیب و با حکم ما مخالفت می‌کنند. در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: چون باد به تندی می‌وزید، رسول اکرم ﷺ می‌گفتند: «اَللّٰهُمَّ إِنِّيْ أَسْأَلُكَ خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا فِيْهَا وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ وَأَعُوْذُ بِكَ مِنْ

شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ ﴿بار خدایا! من از تو می‌خواهم خیر آن را، خیر آنچه را که در آن است و خیر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است و به تو پناه می‌برم از شرّ آن، شرّ آنچه که در آن است و شرّ آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است».

وَلَقَدْ مَكَّنَّٰهُمْ فِيمَآ إِن مَّكَّنَّٰكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَٰرًا وَأَفْـِٔدَةً فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَآ أَبْصَٰرُهُمْ وَلَآ أَفْـِٔدَتُهُم مِّن شَىْءٍ إِذْ كَانُوا۟ يَجْحَدُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۲٦﴾

«و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آنها چنان امکاناتی نداده‌ایم» یعنی: به قوم عاد در مال، طول عمر، نیرومندی بدنی و بخشیدن فرزندان، چنان تمکّنی داده‌بودیم که به شما چنان تمکّنی نداده‌ایم پس ای مردم مکّه! قوم عاد از روی سلطه و قدرت، تمکّن در زمین و اعمار ساختمانهای استوار، از شما نیرومندتر بودند **«و برایشان گوشها و چشمها و دلهایی قرارداده بودیم»** یعنی: با وجود آن‌که به آنان حواسّی را که ادلّه به وسیلهٔ آن شناخته و دریافته می‌شود، عنایت کرده بودیم ولی آنان از قبول حجّت اعراض کرده نه پندگرفتند و نه به هوش آمدند **«ولی گوشها و چشمها و دلهایشان هیچ سودی به حالشان نداشت»** از آنجا که آنان به وسیلهٔ این حواس و ادراکات، به ایمان توحیدی و باور به صحّت وعد و وعید الهی راه نبردند **«چرا که آیات الهی را انکار می‌کردند»** و این خود دلیل عدم سود دهی حواس و دریافتهای ادراکی آنان بود

﴿و آنچه به آن استهزا می‌کردند، آنان را فراگرفت﴾ یعنی: عذابی که از روی ریشخند و تمسخر آن را به شتاب می‌طلبیدند آنجا که گفتند: «فَائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا ۞ آنچه را که برایمان از عذاب وعده می‌دهی، برای ما بیاور» [آیهٔ/۲۲]، آری! همان عذاب بر آنان احاطه کرد و آنان را فراگرفت.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُم مِّنَ ٱلْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا ٱلْءَايَٰتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾

﴿و بی‌گمان همهٔ شهرهای پیرامون شما را نابود کردیم﴾ چون شهرهای قوم ثمود، قوم لوط و مانند آنها از شهرهایی را که مجاور بلاد حجاز بودند و اخبارشان به تواتر به مردم مکّه می‌رسید و خود نیز در سفرهای خویش بر آنها گذر می‌کردند **﴿و آیات خود را گونه‌گون بیان داشته‌ایم، باشد که آنان بازگردند﴾** یعنی: حجّت‌ها را به انواع مختلف و به طرق گونه‌گون برای مردم آن شهرها بیان کردیم تا آنها از کفر خویش بازگردند امّا بازنگشتند.

فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ قُرْبَانًا ءَالِهَةًۢ ۖ بَلْ ضَلُّوا۟ عَنْهُمْ ۚ وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ ﴿٢٨﴾

﴿پس چرا آن کسانی را که جز الله به منزلهٔ معبودانی ــ برای تقرّب به خدا ــ اختیار کرده بودند، آنان را یاری نکردند﴾ یعنی: پس چرا خدایان پنداریشان که آنها را وسیلهٔ قربت و شفاعت خویش نزد خداوند ﷻ می‌شناختند، هیچ به یاریشان نیامدند تا از نابودی نجاتشان دهند **﴿بلکه از آنان گم شدند﴾** یعنی: از یاری دادنشان ناپدید

شده و در هنگامی که به آنها نیاز داشتند، نزدشان حاضر نشدند ﴿و﴾ قطعاً سبب این نابودی عبارت از: ﴿این دروغ﴾ و پندار کاذب ﴿آنان بود﴾ که معبودان باطل شریک خدا هستند و آنها را به خداوند ﷻ نزدیک کرده و برایشان نزد وی شفاعت می‌کنند ﴿و﴾ سبب این گمراهی و نابودی عبارت بود از: ﴿آنچه بر می‌بافتند﴾ از بهتان و افترا، با این سخن خود که این معبودان، خدا هستند. پس همین بهتان به نابودیشان کشانید.

وَإِذْ صَرَفْنَآ إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ ٱلْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓاْ أَنصِتُواْ ۖ فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْاْ إِلَىٰ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ ﴿٢٩﴾

﴿و یاد کن﴾ ای محمّد ﷺ ﴿آن‌گاه که جمعی از جنّ را به سوی تو روانه کردیم﴾ نَفَراً: گروهی از جنّیان «نصیبین» یا جنیّان «نینوی» را که کمتر از ده تن بودند. آری! آنان را به سوی تو روانه کردیم زیرا اراده داشتیم تا قومشان را به وسیلهٔ ایشان هدایت کنیم ﴿که به قرآن گوش دهند پس چون برآن حاضر شدند﴾ یعنی: چون در هنگامی که تو قرآن را تلاوت می‌کردی، آنها برای استماع آن حضور یافتند؛ ﴿گفتند: گوش فرادهید﴾ یعنی: جنّیان همدیگر را به خاموشی فراخواندند تا بتوانند به قرآن گوش فرادهند ﴿و چون﴾ تلاوت قرآن ﴿به اتمام رسید، آنان هشدار دهنده به سوی قوم خود بازگشتند﴾ یعنی: جنّیان به مقصد کسانی از قوم خود که آنها را پشت‌سر گذاشته بودند بازگشتند در حالی که هشداردهندهٔشان از مخالفت با قرآن و بیم‌دهندهٔشان از کفر بودند.

این آیه روشن می‌کند که:

۱ ـ رسول اکرم ﷺ به سوی جنّ و انس هر دو فرستاده شده‌اند.

۲ ـ گروهی از جنّیان به آن حضرت ﷺ ایمان آورده‌اند.

۳ــرسول اکرم ﷺ بعد از این‌که از حضور جنّیان آگاه ساخته شدند، آن گروه را در شب دوم به سوی قومشان فرستادند و اگر چنین نمی‌بود، آنها قوم خویش را بیم نمی‌دادند. پس ملاقات آن حضرت ﷺ با جنّیان در دو شب انجام گرفت.

گفتنی است؛ روایات و احادیثی نیز داریم که بر ملاقات آن حضرت ﷺ با جنّیان و تبلیغ رسالت و تلاوت قرآن برآنان دلالت می‌کند از آن جمله **حدیث شریف** ذیل به روایت علقمه رضی الله عنه است که گفت: «از عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه پرسیدم: آیا در شب ملاقات رسول خدا ﷺ با جنّ یکی از شما یاران با ایشان همراه بوده‌اید؟ گفت: خیر! هیچ‌یک از ما با ایشان همراه نبودیم ولی آن شب رسول اکرم ﷺ را در مکّه گم کردیم [و سخت نگران شدیم]، با خود می‌گفتیم: آیا ایشان ترور شده‌اند؟ آیا ربوده شده‌اند؟ مگر چه اتّفاقی افتاده است؟ پس ما در آن شب بدترین شبی را سپری کردیم که بر قومی می‌گذرد. حوالی بامداد ــ یا گفت: سحرگاه ــ بود که بناگاه دیدیم رسول خدا ﷺ از سوی «حراء» می‌آیند. به ایشان گفتیم: یا رسول الله! ما سخت نگران شما بودیم! و حال خود را به آن حضرت ﷺ بازگو کردیم. ایشان فرمودند: «إِنَّهُ أَتَانِيْ دَاعِيَ الْجِنِّ فَأَتَيْتُهُمْ، فَقَرَأْتُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ» صورت واقعه این بود که دعوتگر جنّ نزد من آمد پس نزد آنها رفته و برای آنها قرآن خواندم». آن‌گاه به راه افتادند و نشانه‌های حضور جنّ و آثار آتش‌هایی را که بر پا کرده بودند، به ما نشان دادند.

ابن‌ابی‌شیبه در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: نه تن از جنّیان درحالی بر رسول اکرم ﷺ فرودآمدند که آن حضرت ﷺ در «بطن‌نخله» قرآن می‌خواندند پس چون قرائت ایشان را شنیدند، با خود گفتند: گوش فرادهید...! آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

قَالُواْ يَٰقَوْمَنَآ إِنَّا سَمِعْنَا كِتَٰبًا أُنزِلَ مِنۢ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا

لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِيٓ إِلَى ٱلْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٣٠﴾

پس آن گروه از جنّیان به سوی قوم خود بازگشته و به آنان ﴿**گفتند: ای قوم ما! هرآینه ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده**﴾ عطاء می‌گوید: «آن جنّیان که مسلمان شدند، یهودی بودند بدین سبب از عیسی؊ نامی نبردند، یا از عیسی؊ بدین سبب نامی نبردند که تورات منبع اصلی قوانین و احکام اهل کتاب و نزدشان مورد اتّفاق بوده است». سپس آن گروه از جنّیان افزودند که: قرآن ﴿**تصدیق‌کنندهٔ کتابهای پیشاپیش خود است و به سوی حق**﴾ یعنی: به سوی دین حق ﴿**و به سوی راهی راست**﴾ یعنی: به سوی راه درست و مستقیم خداوند ﷻ ﴿**راهبری می‌کند**﴾.

يَٰقَوْمَنَآ أَجِيبُواْ دَاعِيَ ٱللَّهِ وَءَامِنُواْ بِهِۦ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣١﴾

آن گروه از جنّیان افزودند: ﴿**ای قوم ما! دعوتگر الهی را پاسخ مثبت دهید و به او ایمان آورید**﴾ مرادشان از دعوتگر الهی، حضرت محمّد ﷺ یا قرآن بود ﴿**تا برخی از گناهانتان را بر شما بیامرزد**﴾ مخصوصاً برخی از گناهان را یاد کردند زیرا برخی دیگر از گناهان با ایمان آمرزیده نمی‌شود؛ مانند مظالم و سلب حقوق مردم ﴿**و**﴾ به او ایمان آورید تا ﴿**شما را از عذابی دردناک**﴾ که عذاب دوزخ است ﴿**پناه دهد**﴾ و مؤمنان شما را به بهشت درآورد زیرا خداوند متعال می‌فرماید: (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ، فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ و برای کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش بیمناک بوده است، دو باغ است پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟» [رحمن/۴۶ـ۴۷].

وَمَن لَّا يُجِبْ دَاعِيَ ٱللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُۥ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءُ ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ فِى ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٣٢﴾

سپس جنّیان یادشده در دعوت قوم خود به سوی ایمان افزودند: ﴿**و کسی که دعوتگر الهی را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده نیست**﴾ یعنی: او از خداوند ﷻ پیشی گرفته نتوانسته و از عذاب وی گریخته نمی‌تواند زیرا او به هر گریزگاهی بگریزد، باز هم در زمین است و راهی به سوی خروج از آن ندارد ﴿**و در برابر الله اولیایی ندارد**﴾ یعنی: سروران و یاورانی ندارد که او را از عذاب الهی بازدارند ﴿**آن گروه**﴾ یعنی: کسانی‌که دعوتگر الهی را اجابت نکنند ﴿**در گمراهی آشکاری اند**﴾ ابن‌کثیر می‌گوید: «مبلّغان جنّی، در دعوت خویش روش تهدید و ترغیب‌هر دو ــ را در پیش گرفتند پس این شیوه سخت مؤثّر افتاد و بعد از آن، جنّیان گروه گروه نزد رسول اکرم ﷺ آمدند». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «هفتاد تن از قوم آنان نزد رسول خدا ﷺ آمده و در بطحاء با ایشان ملاقات کردند و ایشان بر آنها قرآن خوانده و امر و نهیشان کردند و آنان دعوت حق را پذیرفتند».

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که جنّیان در امر و نهی و ثواب و عقاب همانند انسانها هستند. حسن بصری بر آن است که: «پاداش مؤمنان جنّ جز نجات‌یافتنشان از دوزخ چیز دیگری نیست و سپس به ایشان گفته می‌شود: همچون حیوانات به خاک تبدیل شوید». ابوحنیفه نیز به همین نظر است. امّا مالک و شافعی برآنند که جنّیان نیز همانند انسانهایند و چنان‌که در قبال گناه مورد مجازات قرار می‌گیرند، در ازای نیکوکاری نیز پاداش داده می‌شوند. نیشاپوری می‌گوید: «صحیح آن است که جنّیان در حکم بنی‌آدم‌اند پس به بهشت وارد می‌شوند، می‌خورند و می‌آشامند». قشیری می‌گوید: «صحیح آن است که در این مورد به ما علم قطعی نرسیده است و علم این موضوع، فقط نزد خداوند ﷻ است».

أَوَلَمْ يَرَوْا۟ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَلَمْ يَعْىَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَـٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحْـِۧىَ ٱلْمَوْتَىٰ ۚ بَلَىٰٓ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٣﴾

﴿آیا ندیده‌اند﴾ یعنی: مگر نیندیشیده و ندانسته‌اند ﴿که آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده﴾ در ابتدای خلقت ﴿و در آفرینش آنها در نمانده﴾ یعنی: از آفرینش آن کهکشانهای بزرگ ناتوان نشده و درنمانده، همان ذات عظیم؛ ﴿می‌تواند مردگان را نیز زنده کند؟ آری چنین است﴾ و حق تعالی بر زنده کردن مجدّد و بر غیر آن از امور تواناست ﴿هرآینه او بر همه چیز تواناست﴾ و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌تواند کرد.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ عَلَى ٱلنَّارِ أَلَيْسَ هَـٰذَا بِٱلْحَقِّ ۖ قَالُوا۟ بَلَىٰ وَرَبِّنَا ۚ قَالَ فَذُوقُوا۟ ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٤﴾

﴿و روزی که کافران بر آتش عرضه می‌شوند﴾ در آن روز از آنان سؤال می‌شود: ﴿آیا این وعده﴾ یعنی: این چیزی که ما در دنیا از آن آگاهتان کرده بودیم ولی شما آن را انکار کردید؛ ﴿حق نیست؟ می‌گویند: سوگند به پروردگار مان که آری!﴾ این وعده حقّ است. لذا هنگامی اعتراف می‌کنند که این اعتراف هیچ سودی به حالشان ندارد ﴿می‌فرماید: پس به سبب آن‌که کفر می‌ورزیدید﴾ یعنی: به سبب کفرتان به این وعده در دنیا و انکارتان از آن؛ ﴿عذاب را بچشید﴾.

فَٱصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُو۟لُوا۟ ٱلْعَزْمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ ۚ

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍۭ بَلَٰغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴿٣٥﴾

﴿ **پس** ﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿ **صبرکن، همان‌گونه که پیامبران اولی‌العزم صبر کردند** ﴾ یعنی: تو نیز از پیامبران أُولی‌الْعَزْم هستی پس همانند آنان پایداری کن. أُولِی‌الْعَزْم: صاحبان ثبات، استواری، همّت بلند و عزم نستوه هستند. یادآور می‌شویم که پیامبران اولی‌العزم پنج تن‌اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد علیهم‌الصّلاة والسّلام و ایشانند که مستقلاً صاحب شریعت می‌باشند. در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ روزه‌دار بودند و [در هنگام افطار و در طول شب] چیزی نخوردند و نیاشامیدند، باز در روز بعدی همچنان روزه‌دار بودند و چیزی نخوردند و نیاشامیدند، سپس در روز سوّم نیز این‌چنین بودند [یعنی روزهٔ وصال گرفته بودند]. آن‌گاه خطاب به من فرمودند: «ای عائشه! دنیا نه برای محمّد سزاوار است و نه برای آل وی، ای عائشه! بی‌گمان خدای عزّوجلّ از پیامبران اولی‌العزم جز پایداری و صبر بر ناخوشی‌ها و شکیبایی از دوست داشتنی‌هایشان را نپسندیده است لذا از من جز این امر را نپسندیده که مرا نیز بر آنچه که ایشان را بدان مکلّف کرده، مکلّف کند و خطاب به من فرموده است: (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوالْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلْ). پس به خدا سوگند که در حدّ توان و استطاعت خویش صبر خواهم کرد چنان‌که آنان صبر کردند و جز به یاری خداوند نیرویی نیست». صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «این آیه منسوخ نیست بلکه محکم است زیرا صبر بر آزار کفّار در صلح و جنگ هر دو مطلوب می‌باشد».

﴿ **و** ﴾ ای محمّد ﷺ ﴿ **برایشان به شتاب طلب نکن** ﴾ عذاب را ﴿ **روزی که آنچه را وعده داده می‌شوند** ﴾ از عذاب ﴿ **بنگرند؛ گویی جز ساعتی از یک روز به سر نبرده‌اند** ﴾ یعنی: روز آخرت که کفّار عذاب را مشاهده کنند؛ گویی جز به مقدار

یک ساعت از ساعات دنیا در آن درنگ نکرده‌اند، به سبب هول بزرگ و بلای پایداری که در محشر مشاهده می‌کنند ﴿**این بلاغی است**﴾ یعنی: آنچه که بدان اندرزشان داده‌ایم؛ پیام‌رسانی و ابلاغ آشکاری است که برج‌وباروی پندار کافران را در هم می‌ریزد و از بین می‌برد ﴿**پس آیا جز قوم فاسق هلاکت خواهند یافت؟**﴾ یعنی: قطعاً جز قوم بیرون رونده از طاعت حق و درافتاده در معاصی و نافرمانی‌های وی، به عذابش نابود نخواهند شد.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال پیامبرش و مؤمنان را امر نموده است تا به دعا علیه کفّار شتاب نورزند زیرا هر چیز ـ براساس علم الهی و حکمت وی میعاد معیّنی دارد و عذاب هرچند به تأخیر افتد امّا قطعاً به کافران رسیدنی است. پس سنّت در دعا، درخواست محفوظ ماندن از بدی و آزار کفّار می‌باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت طبرانی از انس رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ چنین دعا می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ مُوْجِباتِ رَحْمَتِكَ وَعَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ وَالسَّلاٰمَةَ مِنْ كُلِّ اِثْمٍ وَالْغَنِيْمَةَ مِنْ كُلِّ بِرٍّ وَالْفَوْزَ بِاالْجَنَّةِ وَالنَّجاةَ مِنَ النّارِ، اَللّٰهُمَّ لاٰتَدَعْ لِیْ ذَنْباً اِلاّٰ غَفَرْتَهُ وَلاٰ هَمّاً اِلاّٰ فَرَّجْتَهُ وَلاٰدَيْناً اِلاّٰ قَضَيْتَهُ وَلاٰحاجَةً مِنْ حَوائِجِ الدُّنْيا وَالآخِرَةِ اِلاّٰ قَضَيْتَها بِرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرّاحِمِيْن» بارالها! من از تو موجبات رحمت و اسباب مغفرتت را می‌خواهم و نیز سلامتی از هر گناهی را، دستیابی به هر نیکی‌ای را، کامیابی به بهشت و نجات از آتش را. بارالها! برایم هیچ گناهی را نیامرزیده، هیچ اندوهی را زایل نشده، هیچ بدهی‌ای را پرداخت نشده و هیچ نیازی از نیازهای دنیا و آخرت را بدون برآوردن باقی نگذار، به حقّ رحمت خویش ای مهربان‌ترین مهربانان».

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «چون تولّد فرزند بر زنی دشوار شد، دو آیه و دو کلمهٔ ذیل در ورقی نوشته و به آب شسته شود و او از آن آب بخورد: «بسم الله الرحمن الرحیم. لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ الْعَظِيْم: كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَها لَمْ يَلْبَثُوْا اِلاّٰ عَشِيَّةً أَوْضُحاها) [النّازعات/۴۶]، (كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوْعَدُوْنَ لَمْ يَلْبَثُوْا اِلاّٰ ساعَةً مِنْ نَهارٍ، بَلاٰغٌ، فَهَلْ يُهْلَكُ اِلاّٰ الْقَوْمَ الْفاسِقُوْن» صدق الله العظیم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ محمّد

مدنی است و دارای سی و هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره از آن رو «محمّد» نام گرفت که در آیهٔ دوم از آن بیان فروفرستادن قرآن بر حضرت محمّد ﷺ آمده است و به سبب این که احکام جنگ با کفّار نیز در این سوره بیان شده است، به‌نام سورهٔ «قتال» نیز نامیده می‌شود.

خاطرنشان می‌شود که رسول اکرم ﷺ جز در چهار جا از قرآن کریم به اسم نامیده نشده‌اند:

۱ ـ در سورهٔ [آل عمران/۱۴۴]: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُوْل).

۲ ـ در سورهٔ [احزاب/۴۰]: (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ).

۳ ـ در این سوره: (وَآمَنُوْا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ) [آیهٔ/۲].

۴ ـ در سورهٔ [فتح/۲۹]: (مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰه). امّا در غیر این چهار مورد، از ایشان در قرآن به وصف «رسول» یا «نبی» یاد شده است.

در بیان فضیلت این سوره از ابن عمر رضی‌الله‌عنهما روایت شده است که فرمود: «رسول اکرم ﷺ در نماز مغرب سورهٔ محمّد را می‌خواندند».

ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَـٰلَهُمْ ﴿١﴾

﴿**کسانی‌که کافر شدند**﴾ به خداوند ﷻ و آیات وی ﴿**و مردمان را از راه خدا باز داشتند**﴾ مراد کفّار قریش‌اند که به خدای عزّوجلّ کفر ورزیده و خود و دیگران را از راه اسلام باز می‌داشتند. ولی حکم آیهٔ کریمه عامّ است و شامل تمام کافران بازدارنده از راه خدا ﷻ می‌شود. آری! اینان ﴿**خدا اعمالشان را تباه کرد**﴾ یعنی: اعمال نیکشان را هدر، بی‌ثمر و نابود کرد و کار را در کفرشان بر آنان آشفته و بی‌بنیاد گردانید. مراد از «إضْلال»: إبطال خود عمل و اثر آن است، به گونه‌ای که کافر نه از عمل خود سراغی می‌یابد و نه از کسی که در برابر آن به وی پاداش دهد. بنابراین، خداوند ﷻ اعمال نیک و مکارم اخلاقی‌ای ـ مانند صلهٔ رَحِم، آزاد ساختن اسیران و گرامی داشتن میهمان ـ را که کفّار در کفر خویش انجام می‌دهند؛ إبطال نموده و هدر می‌گرداند زیرا اعمال نیک انسان همراه با کفر و باز داشتن دیگران از راه خدا ﷻ، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابن‌عبّاس ﷺ روایت کرده است که فرمود: مراد از (اَلَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَصَدُّوْا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰه...) مردم مکّه‌اند و این آیه دربارهٔ آنان نازل شد و مراد از: (اَلَّذِيْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُوالصَّالِحَات...) [آیهٔ بعد] انصار مدینه‌اند.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ وَءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿٢﴾

﴿**و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و به آنچه بر محمّد فروفرستاده شده، باور داشته‌اند**﴾ یعنی: کسانی که دلها و نهادهایشان ایمان آورده و اعضا و

اندامها و ظاهر و باطنشان منقاد شرع خداوند ﷻ شده **﴿که آن خود حق و از جانب پروردگارشان است﴾** یعنی: ایمان آورده‌اند که قرآن حق و کلام خداوند ﷻ است؛ **﴿خدا نیز از آنان گناهانشان را﴾** که در گذشته مرتکب آن شده بودند **﴿زدود﴾** و به سبب ایمان و اعمال صالحشان، آن گناهان را بر آنان آمرزید **﴿و حالشان را﴾** یعنی: کار و بارشان را در امر دین و دنیا **﴿به صلاح آورد﴾** زیرا به آنان در امور دین توفیق و در امور دنیا نصرت و تأیید عنایت کرد، ایشان را از گناهان حفظ و به سوی اعمال خیر ارشاد و رهنمائی نمود و نیّت‌هایشان را در آن اصلاح کرد. خدای سبحان در این آیه مخصوصاً از ایمان به آنچه که بر محمّد ﷺ نازل شده است، یادآوری کرد، با آن‌که این ایمان نیز در تحت ذکر مطلق ایمان: (وَالَّذِیْنَ آمَنُوْا) که قبلاً ذکر شد، داخل است؛ به جهت تنبیه و توجّه دادن به شرف و برتری جایگاه قرآن کریم و حضرت محمّد ﷺ و تأکید بر این حقیقت که بعد از بعثت آن حضرت ﷺ، ایمان آوردن به ایشان شرط صحّت و درستی ایمان شخص است.

چنان‌که در آیهٔ قبل ذکر شد، این آیه دربارهٔ انصار مدینه نازل شد. به روایتی دیگر: این آیه دربارهٔ مؤمنان اهل کتاب نازل شد.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلْبَٰطِلَ وَأَنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلْحَقَّ مِن رَّبِّهِمْۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَٰلَهُمْ ﴿٣﴾

﴿این﴾ نابود ساختن اعمال نیک کافران و زدودن گناهان و به صلاح آوردن حال مؤمنان؛ **﴿بدان سبب است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از همان حق ــ که از جانب پروردگارشان است ــ پیروی کردند﴾** آری! نابود ساختن اعمال کافران؛ به سبب پیروی آنها از باطل، مانند شرک آوردن به خدای سبحان و

ارتکاب معاصی است و زدودن و دورساختن گناهان مؤمنان و به صلاح آوردن حال و روز آنان؛ به سبب پیروی ایشان از حقّی است که خداوند ﷻ مردم را به پیروی از آن فرمان داده است ﴿**این‌گونه**﴾ یعنی: به مانند این بیان روشن و این مَثَل‌زدن واضح؛ ﴿**خدا برای مردم مثلهایشان را می‌زند**﴾ یعنی: احوال هر دو گروه مؤمن و کافر راکه در شگفت‌انگیز بودن خود مانند مَثَل است بیان می‌کند پس حال مؤمنان مَثَلی برای کامیابی و حال کفّار مَثَلی برای نکبت و ناکامی است.

فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرْبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّواْ ٱلْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّۢا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَآءً حَتَّىٰ تَضَعَ ٱلْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ۚ ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَاْ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ ۗ وَٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿٤﴾

سپس حق تعالی به جهاد با کفّار محارب، یعنی کسانی از مشرکان و اهل کتاب که با مسلمانان عهد و پیمانی ندارند، دستور داده و می‌فرماید: ﴿**پس چون با کافران مصاف کردید، گردنهایشان را بزنید**﴾ یعنی: گردنهایشان را بزنید به زدنی سخت، به سبب حال و اعمالشان که بیانش گذشت. گردن به یادآوری مخصوص شد زیرا قتل اکثراً با قطع گردن انجام می‌شود و نیز بریدن و دروکردن عضوی که رأس بدن و بالاترین و نیکوترین اعضای آن است، دلیل و نشانهٔ برانگیختن مؤمنان بر تصمیم قاطع به جهاد علیه کفّار و عدم سازش و نرمش با دشمن کافر حربی است ﴿**تا چون در آنان خونریزی بسیار کردید**﴾ یعنی: چون در آنان قتل و قتال بسیار کردید و نیروی ضربهٔ آنان را نابود و متلاشی ساختید، به گونه‌ای که آنان همانند

کسی که در خون و خاک خفته است ، از تاب و توان افتادند؛ **﴿آن‌گاه استوار در بند کشید﴾** آنان را تا نگریزند . یعنی : اسیرشان گردانید و برآنان بندهای محکم و استوار بگذارید **﴿و پس از آن، به منّت رها کردن یا فدیه گرفتن﴾** یعنی : بعد از آن‌که اسیرشان کردید ، یا بر آنان احسان و منّت می‌گذارید و رهایشان می‌کنید ، یا این‌که از آنان در عوض آزادیشان مالی می‌گیرید و پس از آن رهایشان می‌کنید . مَنّ : رها کردن بدون عوض است و فداء: مالی است که اسیر خود را با آن بازخرید کرده و از اسارت می‌رهاند . در اینجا از کشتن بدان جهت یاد نشد که حق تعالی به ذکر آن در ابتدای آیه اکتفا نمود . **﴿تا آن‌که جنگ بارهای خود را فروگذارد﴾** یعنی : تا آن‌که جنگجویان سلاح‌های خود را بر زمین گذارند و دیگر با کفّار جنگی در میان نباشد . یا معنی این است : تا آن‌که دشمنان محارب ، سلاح‌هایشان را با شکست یا متارکه بر زمین گذارند . خاطرنشان می‌شود که آیهٔ کریمه محکم است و منسوخ نیست و امام مسلمین قبل از برپا ساختن کشته‌گان بسیار از کفّار ، فقط ملزم به جنگ و کشتن است امّا بعد از آن ، او مخیّر است میان این‌که بکشد یا به اسارت گیرد و بعد از اسیر گرفتن نیز مخیّر است میان این‌که به اسرا احسان کرده و بدون عوض آزادشان کند ، یا این‌که از آنان فدیه (عوض) بستاند امّا کشتن یا برده ساختن اسیر نیز به اقتضای مصلحت جایز است . بنابراین ، گرفتن فدیه (عوض مالی) و اسارتی مطرح نیست مگر بعد از نابود ساختن نیروی رزمی دشمن از راه کشتن بسیار و وارد ساختن ضربهٔ کاری و شکننده بر آن ، به دلیل این فرمودهٔ خداوند متعال : « مٰا كٰانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُوْنَ لَهُ أَسْرٰى حَتّٰى يُثْخِنَ فِي الْأَرْض ۞ بر هیچ پیامبری سزاوار نیست که برایش اسیرانی باشد تا آن‌که در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند » [انفال / ۶۷] .

پس با استناد به آیات قرآن و سنّت نبوی که حکم برده ساختن اسیر از آن گرفته شده است؛ امام (حاکم) مسلمین در مورد اسیران جنگی کفّار حربی ، میان چهار امر ذیل مخیّر می‌باشد :

۱ــ کشتن .

۲ــ برده ساختن.
۳ــ احسان نمودن بر آنان و آزاد کردن بدون عوض.
۴ــ فدیه گرفتن.
گفتنی است که در هر چهار مورد نیز، احادیثی وجود دارد که نشان می‌دهد؛ رسول اکرم ﷺ بر حسب اقتضای حال و ایجاب مصلحت به یکی از این چهار امر عمل کرده‌اند. مثلاً از نمونه‌های کشتن اسراء: کشتن عقبه‌بن‌ابی‌معیط و نضربن‌حارث از سوی آن حضرت ﷺ بعد از اسارت آنها در روز بدر بود. از نمونه‌های برده ساختن بعد از اسارت این بود که: آن حضرت ﷺ بعضی از قبایل عرب، مانند قبیلۀ هوازن و بنی‌مصطلق را برده گرفتند. ابوبکر و عمر رضی‌الله عنهما نیز بنی‌ناجیه از قریش را به بردگی گرفتند و دیگر اصحاب رسول اکرم ﷺ نیز در جریان فتوحات اسلامی در سرزمین‌های فارس و روم، تعدادی از اسرا را به بردگی گرفتند.

﴿**این است حکم**﴾ الهی در مورد کفّار ﴿**و اگر خدا می‌خواست، از آنان انتقام می‌کشید**﴾ با نابود ساختن و عذاب نمودنشان به انواع عذابهای دیگر؛ مانند زلزله، طوفان و فروبردن در زمین... بی‌آن‌که جنگی از سوی شما مؤمنان در کار باشد ﴿**ولی**﴾ شما را به جنگیدن با آنان فرمان داد ﴿**تا بعضی از شما را به بعضی دیگر بیازماید**﴾ یعنی: تا مؤمنان را با کافران بیازماید و مجاهدان راهش و صابران بر آزمایش و ابتلایش را در عینیّت امر معلوم داشته پاداش ایشان را به تمام و کمال بدهد و کفّار را به دستشان عذاب کند ﴿**و کسانی‌که در راه خدا کشته شده‌اند، هرگز خدا اعمالشان را تباه نخواهد کرد**﴾ یعنی: خدای سبحان هرگز پاداش کشته‌شدگان در راه خویش را ضایع نخواهد کرد و اعمالشان را رشد خواهد داد تا بدانجا که عمل کسانی از آنان در طول حیات برزخی‌شان نیز پیوسته به حسابشان جاری است.

ابن‌ابی حاتم در بیان **سبب‌نزول** این آیه از قتاده روایت کرده است که گفت: «به ما خبر رسیده است که عبارت: (وَالَّذِیْنَ قُتِلُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰه...) در روز احد درحالی

نازل شد که رسول اکرم ﷺ در شکاف میان دو کـوه قـرار داشـتند و بسـیاری از مسلمانان شهید یا زخمی شده بودند ...».

سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ ﴿٥﴾

﴿**به زودی ایشان را**﴾ یعنی: شهدا را ﴿**راه خواهد نمود**﴾ خداوند ﷻ به سوی راه بهشت ﴿**و بال آنها را نیکو خواهد گردانید**﴾ بال: یعنی کاروبار و حالشان را.

وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ ﴿٦﴾

﴿**و ایشان را در بهشتی که برایشان وصف کرده**﴾ یعنی: آن را به ایشان شناسانده است ﴿**در خواهد آورد**﴾ و شناختشان از بهشت تا بدانجاست که بی هیچ راهنمایی‌ای نسبت به آن آشنایی کامل دارنـد بـه طـوری کـه چـون وارد بـهشت مـی‌شوند، یکراست به سوی منازل خویش می‌روند بی‌آن‌که به راهنمایی نیاز داشته بـاشند، گویی از همان‌گاه که آفریده شده بودند، ساکن بهشت بوده‌اند. در **حدیث شریف** به روایت بخاری آمده است که رسول خدا ﷺ فـرمودند: «وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ إِنَّ أَحَدَهُمْ بِمَنْزِلِهِ فِي الْجَنَّةِ أَهْدَىٰ مِنْهُ بِمَنْزِلِهِ الَّذِيْ كَانَ فِي الدُّنْيَا ﴿ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شخص بهشتی، به منزل خود در بهشت راهیاب‌تر است نسبت بـه منزلی که در دنیا داشته است». به‌قولی معنای (عَرَّفَهَا لَهُمْ) این است: خداوند ﷻ بهشت را برای بهشتیان بـه خـوشبوترین عـطرها و خـوشبویی‌ها مـعطّر و خـوشبو گردانیده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ

أَقۡدَامَكُمۡ ﴿٧﴾

﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر خدا را یاری دهید**﴾ یعنی: اگر دین خدا ﷻ را یاری دهید؛ ﴿**شما را یاری می‌دهد**﴾ بر کفّار و به شما فتح و نصرت عنایت می‌کند ﴿**و گامهایتان را استوار می‌دارد**﴾ در جنگ و عرصه‌های کارزار. به‌قولی معنی این است: گامهایتان را بر صراط استوار می‌دارد چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ بَلَّغَ ذَاسُلْطَانٍ حَاجَةَ مَنْ لَايَسْتَطِيْعُ إِبْلَاغَهَا، ثَبَّتَ اللّٰهُ تَعَالٰى قَدَمَيْهِ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ القِيَامَةِ» هر کس که حاجت کسی را به صاحب سلطه و قدرتی برساند که خود نمی‌تواند آن را به آن سلطان برساند، خداوند متعال در روز قیامت گامهای وی را بر صراط استوار می‌دارد».

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَتَعۡسٗا لَّهُمۡ وَأَضَلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ ﴿٨﴾

﴿**و کسانی‌که کافر شدند، نگونساری بر آنان باد**﴾ فَتَعْساً لَهُمْ: ناکامی بر آنان باد و بدا به حالشان ﴿**و خدا اعمالشان را تباه کرد**﴾ یعنی: اعمالشان به خیر مورد نظر در آخرت نرسید و حق تعالی در دنیا نیز آنان را به هدف و مقصودشان از آن اعمال نایل نگردانید.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَرِهُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأَحۡبَطَ أَعۡمَٰلَهُمۡ ﴿٩﴾

﴿**این**﴾ تباهی، ناکامی و سیه‌روزی‌شان ﴿**به سبب آن است که آنان آنچه را که خدا فرود آورده است**﴾ بر رسول خویش از قرآن ﴿**خوش نداشتند، پس**﴾ خداوند ﷻ به سبب آن ﴿**اعمالشان را تباه کرد**﴾ مراد؛ آن اعمالی است که کفّار در امور خیر انجام می‌دادند زیرا عمل خیر کافر، قبل از آن که مسلمان شود پذیرفته

نمی‌شود.

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ۖ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا ﴿١٠﴾﴾

﴿**آیا در زمین سیر نکرده‌اند**﴾ یعنی: آیا این کافران در سرزمین‌های عاد، ثمود، قوم لوط و غیر آنان گردش نکرده‌اند ﴿**تا بنگرند که فرجام کسانی‌که پیش از آنان بودند**﴾ از کافران ﴿**به کجا انجامیده است؟**﴾ زیرا آثار و نشانه‌های عذاب هنوز هم در دیارشان باقی است؟ ﴿**خدا زیر و زبرشان کرد**﴾ یعنی: دیارشان را برآنان ویران کرد، یا آنان را نابود و ریشه‌کن کرد. تعبیر: (دَمَّرَاللّٰهُ عَلَيْهِمْ) بلیغ‌تر از تعبیر: «دَمَّرَهُمْ اللّٰهُ» است زیرا این تعبیر، بر نابود ساختن مطلق آنانَ دلالت می‌کند ﴿**و سرنوشت کافران همانند آن است**﴾ یعنی: این گروه کفّار نیز عاقبت و سرانجامی همانند با پیشینیانشان از امّت‌های کافر خواهند داشت و نیز سرنوشت تمام امّت‌های کافر این‌چنین است.

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ ﴿١١﴾﴾

﴿**این**﴾ نصرت‌دادن مؤمنان و فرجام نامیمون برای کفّار ﴿**به سبب آن است که خدا مولای مؤمنان است**﴾ یعنی: او یار و کارساز آنان است ﴿**ولی کافران مولایی ندارند**﴾ یعنی: آنان یار و مددکاری ندارند که از آنان دفاع کند، بدین جهت، فرود آمدن عقوبت الهی برآنان قطعی است.

قتاده در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیه در روز احد نازل شد آن‌گاه که رسول اکرم ﷺ در شکاف میان دو کوه قرارداشتند و مشرکان فریاد زدند: روزی در برابر روزی! ما بت «عزّی» را داریم و شما عزّایی ندارید! رسول اکرم ﷺ فرمودند: «در پاسخ آنها بگویید: اَللّٰهُ مَوْلانا، وَلامَوْلی لَکُمْ ٭ الله ﷻ مولای ماست و شما مولایی ندارید».

إِنَّ ٱللَّهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ ۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ ٱلْأَنْعَٰمُ وَٱلنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ ﴿١٢﴾

﴿خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغستانهایی وارد می‌کند که جویباران از فرودست آنها جاری است﴾ به پاداش ایمان و عمل صالح ایشان. تفسیر نظیر این آیه تاکنون در چندین‌جا از این تفسیر شریف گذشته است. امام رازی می‌گوید: «خداوند متعال بدین سبب در بسیاری از آیات به ذکر (جویباران) در توصیف بهشت اکتفا می‌کند، که در هر جا جویباران باشد، در آنجا اشجار است و در هر جا اشجار باشد، در آنجا میوه است. آری! آب سبب زندگی عالم است و آتش سبب نابودی آن ...». آن‌گاه به بیان حال و مآل کفّار پرداخته می‌فرماید: **﴿و حال آن‌که کسانی‌که کافر شده‌اند، بهره بر می‌گیرند و چنان‌که چهارپایان می‌خورند، می‌خورند﴾** یعنی: کافران فقط از متاع و بهرهٔ دنیا بهره برگرفته و از آن برخوردار می‌شوند، گویی آنان چهارپایانی‌اند که جز شکم و شهوت جنسی خود، هدف و همّت دیگری نداشته، از فرجام‌کار غافل و به سرگرمی‌های دنیا سرخوش و سرمست می‌باشند **﴿ولی جایگاه آنها آتش است﴾** که در آن فرود

آورده شده و مستقرّ و مقیم ساخته می‌شوند.

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرْيَتِكَ ٱلَّتِىٓ أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَٰهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴿١٣﴾

﴿**و بسا شهرها که نیرومندتر از آن شهری بود که تو را بیرون راند و ما هلاکشان کردیم**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! بسیاری از اهالی شهرها و اُمّت‌های پیشین، از امکانات و نفوذی بیشتر از نیرو و امکانات مردم مکّه برخوردار بودند ــ همان مردمی که تو را از مکّه بیرون راندند ــ امّا با وصف آن‌همه نیرومندی و شکوه، نابودشان کردیم ﴿**پس هیچ نصرت دهنده‌ای نداشتند**﴾ بنابراین، کفّار قریش که از آنان ضعیف‌تر هستند، سزاوارتر به آنند که هیچ یاوری نداشته باشند پس بدانند که اگر به سبب وجود پیامبر رحمت ﷺ، عذاب دنیا از آنان برداشته شود؛ این عذاب حتماً در آخرت گریبانگیر آنان خواهد شد.

ابویعلی و ابی‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابن‌عبّاس ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: آن‌گاه که رسول اکرم ﷺ در سفر هجرت‌شان، به سوی غار ثور حرکت کردند، به جانب مکّه نگاهی افگنده و فرمودند: تو دوست‌داشته‌ترین سرزمین‌های خداوند ﷻ نزد من هستی و اگر شهروندانت مرا بیرون نمی‌کردند، من از میان تو بیرون نمی‌آمدم. پس خداوند عزّوجلّ این آیه را نازل کرد.

أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ كَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَٱتَّبَعُوٓا۟ أَهْوَآءَهُم ﴿١٤﴾

﴿آیا کسی که بر حجّتی از جانب پروردگار خویش است، مانند کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده و هوسهای خود را پیروی کرده‌اند؟ ﴾ یعنی: کسانی‌که بر یقین و باور روشنی از جانب پروردگارشان هستند، با کسانی‌که بدعملی‌شان در نظرشان آراسته جلوه داده شده، برابر نیستند. این اعمال بدشان عبارت است از: شرک‌آوردن به خدای سبحان و عمل به نافرمانی‌های وی. پس کسانی‌که بر حجّتی از جانب پروردگار خویش قراردارند، همانند کسانی نیستند که در پرستش بتان از هوی و هوس‌های خود پیروی کرده و در انواع گمراهی‌ها فرو رفته‌اند، بی‌آن‌که حتّی شبههٔ شک برانگیزی در امر حقّانیّت دین خدا ﷻ داشته باشند، چه رسد به این‌که در این موضع غیر اصولی‌شان از حجّت روشنی برخوردار باشند. لذا در میان مؤمنان و کفّار به هیچ وجه همانندی‌ای نیست.

مَّثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ ۖ فِيهَآ أَنْهَٰرٌ مِّن مَّآءٍ غَيْرِ ءَاسِنٍ وَأَنْهَٰرٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُۥ وَأَنْهَٰرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّٰرِبِينَ وَأَنْهَٰرٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى ۖ وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ ۖ كَمَنْ هُوَ خَٰلِدٌ فِي ٱلنَّارِ وَسُقُوا۟ مَآءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَآءَهُمْ ﴿١٥﴾

﴿مَثَل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده ﴾ یعنی: وصف شگفت‌آور و شأن شگرف بهشت، مانند باغی است که: **﴿در آن نهرهایی است از آبی که به دیرماندگی متغیّر نشده ﴾** آسِنْ: آبی است که رنگ و بو و طعمش تغییر کرده باشد و مانند آن

است آجِنْ ﴿**و در آن جویهایی است از شیری که مزه‌اش برنگشته**﴾ یعنی: ترش نکرده است چنان که مزهٔ شیرهای دنیا تغییر می‌کند و به ترشی می‌گراید بلکه آن شیر در نهایت سپیدی و شیرینی و پر از چربی و لذّت است ﴿**و در آن رودهایی است از شرابی که برای نوشندگان لذت‌بخش**﴾ و خوش طعم و گوارا ﴿**است**﴾ که آن را ناخوش نمی‌دارند زیرا شراب بهشتی مانند شراب دنیا نیست که عقل‌ها را ربوده مستی بیاورد و سردرد به همراه داشته باشد ﴿**و در آن جویبارهایی از عسلِ ناب است**﴾ یعنی: عسلی که از آمیزش موم، خاشاک، دُرْد، تیرگی و ناخالصی، پالوده و صاف است. دلیل این‌که خداوند متعال از این چهار نوع جویبار یاد کرد، این است که: این انواع چهارگانه؛ ضرورت، نیاز، عیش و عشرت و درمان را باهم جمع کرده‌اند زیرا آب ضرورت است، شیر مورد نیاز است، شراب سبب عیش و عشرت است و عسل درمان بخش. در **حدیث‌شریف** آمده است: «در بهشت دریای شیر است و دریای آب و دریای عسل و دریای شراب؛ سپس جویباران از این دریاها منشعب می‌شوند».

﴿**و برایشان در آنجا از همه گونه میوه فراهم است**﴾ یعنی: از هر صنف و نوعی از اصناف و انواع میوه‌ها که خواسته باشند ﴿**و**﴾ از همه بالاتر ﴿**آمرزشی از جانب پروردگار آنهاست**﴾ برای گناهانشان. پس این است وصف بهشت و اهل آن لذا کسی که در چنین باغ آراسته و با صفایی قراردارد؛ ﴿**آیا همانند کسی است که جاودانه در آتش دوزخ است؟**﴾ تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا کسی که به طور جاودانه و به این وصف دلربا در نعمت‌های بهشت قرار دارد، مانند کسی است که جاودانه در آتش است؟ هرگز! مسلّم است که بهشتیان فرورفته در ناز و نعمت و میوه‌ها و جویباران، با دوزخیانی که در آب جوشان و عذاب دردناک دست‌وپا می‌زنند، همانند نیستند ﴿**و آبی جوشان نوشانده می‌شود**﴾ حَمِیم: آب سخت سوزانی است که در حال غلیان و جوشش قرار دارد ﴿**تا روده‌هایشان راپاره‌پاره کند**﴾ از فرط حرارت و داغی خویش؟ هرگز این دو گروه باهم برابر نیستند. پناه بر

خدای عزّوجلّ از این حال و روز بد.

وَمِنۡهُم مَّن يَسۡتَمِعُ إِلَيۡكَ حَتَّىٰٓ إِذَا خَرَجُواْ مِنۡ عِندِكَ قَالُواْ لِلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مَاذَا قَالَ ءَانِفًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهۡوَآءَهُمۡ ﴿١٦﴾

﴿**و از میانشان کسانی هستند که به توگوش می‌سپارند**﴾ یعنی: از این گروه کفّاری که همانند چهارپایان می‌خورند و از لذّت‌های دنیا بهره‌برداری می‌کنند، کسانی هستند که ظاهراً به تو گوش می‌سپارند ـ و آنان منافقانند ﴿**ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند به کسانی‌که علم داده شده‌اند**﴾ یعنی: به علما و دانشمندان اصحاب ﴿**می‌گویند**﴾ یعنی: از ایشان سؤال می‌کنند و می‌گویند: ﴿**هم اکنون چه گفت؟**﴾ یعنی: هم‌اکنون که در مجلس سخنرانی بودیم، رسول اکرم ﷺ چه گفت؟ آری! منافقان در پای منبر وعظ و مجلس سخنرانی تو حاضر می‌شوند امّا چون از محضرت بیرون می‌روند، به شیوهٔ استهزا و تمسخر چنین می‌گویند. پس معنای سخنشان این است که: ما به سخن پیامبر هیچ التفات و توجّهی نداشته‌ایم ﴿**این گروه**﴾ منافقان ﴿**کسانی هستند که خداوند بر دلهایشان مهر نهاده است**﴾ پس ایمان نیاورده و دلهایشان به سوی چیزی از خیر روی نمی‌آورد ﴿**و از هواهایشان پیروی کرده‌اند**﴾ در کفر و عناد و نفاق پس نه فهم صحیحی دارند و نه قصد صحیحی.

ابن‌جریج و مقاتل در بیان **سبب‌نزول** نقل کرده‌اند که: این آیهٔ کریمه دربارهٔ منافقان نازل شد. گفتنی است؛ از جملهٔ اصحابی که از سوی منافقان با تمسخر مورد سؤال قرار گرفتند؛ عبدالله‌بن‌مسعود و عبدالله‌بن‌عبّاس بودند. شاه ولیّ‌الله دهلوی می‌گوید: «از اینجا تا آخر سوره در باب تهدید مردم ضعیف الایمان نازل

شد».

﴿وَٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ زَادَهُمۡ هُدٗى وَءَاتَىٰهُمۡ تَقۡوَىٰهُمۡ ١٧﴾

﴿ولی کسانی‌که راهیاب شدند﴾ به سوی راه خیر لذا بـه خـدای عـزّوجلّ ایـمان آورده و به فرمانهایش عمل کردند، او با بخشیدن توفیق؛ ﴿آنان را هدایت افزود﴾ یا معنی این است: رویگردانی منافقان و استهزای آنان، بر هدایت، ثبات، ایـمان، علم و بصیرت این راه‌یافتگان افزود ﴿و بدیشان تقوایشـان را عـطا کـرد﴾ یـعنی: حق تعالی به ایشان تقوی را الهام کرد و بر آن یاریشان نمود، با توفیق بخشیدنشان بر انجام عملی که مورد پسند وی است.

﴿فَهَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأۡتِيَهُم بَغۡتَةٗۖ فَقَدۡ جَآءَ أَشۡرَاطُهَاۚ فَأَنَّىٰ لَهُمۡ إِذَا جَآءَتۡهُمۡ ذِكۡرَىٰهُمۡ ١٨﴾

﴿آیا جز این انتظار می‌برند که ساعت﴾ یعنی: قیامت ﴿بـناگـاه﴾ و غـافلگیرانـه ﴿برآنان فرارسد؟ پس هرآینه علامات﴾ و نشانه‌های نزدیکی ﴿آن اینک پـدید آمـده است﴾ زیرا اهل کتاب در کتابهای خود خوانـده بـودند کـه حـضرت مـحمّد ﷺ آخرین انبیا علیهم السلام اند بنابراین، بعثت آن حضرت ﷺ خود از نشانه‌های قیامت است. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم و غیر آنـان از انس رضی الله عنه آمـده است کـه رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بُعِثْتُ اَنَا وَالسَّاعَةُ كَهاتَيْن، وَأَشارَ بِالْوُسْطىٰ وَالسَّبّابَةِ ✿ من درحالی به رسالت برانگیخته شدم که قیامت این‌چنین [نزدیک] است ــ و به دو انگشت سبّابه و وسطای خود اشاره کردند». ﴿پس آن‌گاه که رستاخیز بـرآنـان در رسد، دیگر کجا جای اندرزشان است﴾ یعنی: آن‌گاه که قیامت برآنان بیاید، آنها از

کجا پند می‌گیرند؟ قطعاً در آن هنگام، وقت پندگرفتن از دست رفته است.

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ ﴿۱۹﴾

﴿**پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست**﴾ یعنی: براین عقیده ثابت قدم باش و بر آن استمرار بورز ﴿**و برای گناه خویش آمرزش جوی**﴾ یعنی: از گناهی که ممکن است گاهی از تو سرزند، آمرزش بخواه. این دستور به پیامبر ﷺ با وجود عصمت ایشان از گناه؛ تعلیمی به امّت ایشان است تا به آن حضرت ﷺ در این امر اقتدا کنند. شایان ذکر است که در عین حال رسول اکرم ﷺ نیز از خدا ﷻ آمرزش می‌خواستند چنان که در **حدیث‌شریف** به روایت طبرانی از ابوهریره ؓ آمده است که آن حضرت ﷺ فرمودند: «إِنِّیْ لَأَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَأَتُوْبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ مِاْةَ مَرَّةٍ ✿ همانا من در روزی صد بار از خداوند آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم». یا معنی این است: ای پیامبر ﷺ! بر ترک امور اَوْلی و افضل استغفار بخواه. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ ـ در عمل به فرمان الهی در مورد آمرزش‌خواهی ـ چنین دعا می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ خَطِيْئَتِيْ وَجَهْلِيْ وَإِسْرَافِيْ فِيْ أَمْرِيْ وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّيْ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ خَطِيْئَتِيْ وَجَهْلِيْ وَإِسْرَافِيْ فِيْ أَمْرِيْ وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّيْ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ هَزْلِيْ وَجِدِّيْ وَخَطَئِيْ وَعَمْدِيْ، وَكُلُّ ذٰلِكَ عِنْدِيْ ✿ بار الها! بر من خطا و جهل و اسرافم در کارم را و آنچه را که تو به آن از من داناتر هستی، بیامرز. بار الها! بیامرز بر من امور غیرجدّی و جدّی‌ام را و خطا و قصدم را و همهٔ اینها را که نزد من است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که آن حضرت ﷺ در آخر نماز چنین دعا می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلِيْ مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، وَمَا أَسْرَفْتُ وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّيْ، أَنْتَ إِلٰهِيْ لَاإِلٰهَ إِلَّا

أَنتَ ۞ بار الها! بیامرز بر من آنچه را که پنهانی انجام داده‌ام و آنچه را که آشکار کرده‌ام و بیامرز بر من زیاده‌روی‌ام را و آنچه را که تو از من به آن داناتری، تو خدای من هستی، معبودی جز تو نیست». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوبکر صدّیق ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به ذکر لااله‌الا الله و به استغفار پایبند باشید و این دو را بسیار تکرار کنید زیرا ابلیس گفت: همانا من مردم را با گناهان هلاک ساختم و آنان مرا به لااله‌الاالله و استغفار هلاک ساختند، سپس چون این کار را از آنان دیدم؛ با هوس‌ها هلاکشان ساختم پس آنان [به غلط] می‌پندارند که راهیافته‌اند».

﴿**و**﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿**برای مردان و زنان با ایمان**﴾ نیز بر گناهانی که از آنان سرزده است، آمرزش طلب‌کن ﴿**و خداست که جای آمدورفت هر یک از شما را**﴾ یعنی: جای جنب و جوش و تحرّک شما را در اعمال شما؛ ﴿**می‌داند و جای قرارتان**﴾ و فرجام و مآل کار هریک از شما در سرای آخرت ﴿**را می‌داند**﴾ به‌قولی معنی این است: حق تعالی جنب و جوش و گردش شما را در اعمال روزانهٔتان و جای قرار و آرام شما را در شب به هنگام خوابتان می‌داند. شاه ولیّ الله دهلوی می‌گوید: «حاصل معنی این آیات، نکوهش شخصی است که به مجلس علم درآید ولی به فهم حقیقت آن نرسیده و به سبب هجوم هوای نفس بر دلش، نیازمند پرسش از دیگران گردد همچنین این آیات بیم‌دهی‌ای است از قیامت برای همچو شخصی».

وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا ٱلْقِتَالُ رَأَيْتَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ ٱلْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْمَوْتِ فَأَوْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٠﴾

﴿**و مؤمنان می‌گویند: چرا سوره‌ای فرو فرستاده نشد؟**﴾ مؤمنان از پروردگار عزّوجلّ درخواست کردند که بر رسول خویش ﷺ سوره‌ای نازل کند و در آن ایشان را به جهاد با کفّار فرمان دهد؛ از بس که مشتاق جهاد و دستیابی به پاداش عظیمی بودند که خداوند عزّوجلّ برای مجاهدین آماده نموده است ﴿**امّا چون سوره‌ای محکم**﴾ یعنی: غیر منسوخ و واضح ﴿**فرستاده شود**﴾ به گونه‌ای که در آن هیچ شبهه و احتمالی برای معنای دیگری وجود نداشته باشد ﴿**و در آن قتال ذکر شود**﴾ یعنی: در آن جهاد فرض شود. قتاده می‌گوید: «هر سوره‌ای که در آن از جهاد یاد شود، آن سوره محکم است و این آیات، سخت‌ترین آیات قرآن بر منافقان می‌باشد». آری! چون سورهٔ محکمی فرستاده شود و در آن جهاد فرض شود؛ ﴿**کسانی راکه در دلهایشان بیماری است**﴾ یعنی: شکّ و شبهه‌ای است و آنان منافقانند ﴿**می‌بینی که به سوی تو مانند نگاه کسی که از سکرات مرگ بی‌هوش شده باشد، می‌نگرند**﴾ یعنی: در آن هنگام، منافقان به سوی تو مانند نگاه کسی می‌نگرند که چشمانش در هنگام مرگ خیره شده و بازمانده و از ترس مرگ بی‌هوش شده است. البتّه دست‌دادن این حالت بر منافقان، به سبب جبن و بزدلی‌شان از جنگ و گرایش آنان به سوی کفّار است ﴿**پس أولیٰ است برای آنان**﴾ یعنی: آنچه که منافقان از آن بد می‌برند، به آنان می‌پیوندد و نزدیک می‌شود. یا معنی این است: بدا به حالشان و وای بر آنان. یا معنی این است: بهتر است برایشان که اطاعت کنند و سخن پسندیده بگویند چنان که آیهٔ بعدی مفسّر آن می‌باشد:

طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ ۚ فَإِذَا عَزَمَ ٱلْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا۟ ٱللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ﴿٢١﴾

﴿**فرمان پذیری و سخنی شایسته برایشان بـهتر است**﴾ یـعنی: فـرمانبرداری و سخن نیکوگفتن، برایشان بهتر و سزاوارتر از مخالفت و جبن است ﴿**و چـون کـار قطعی شد**﴾ یعنی: چون کارزار جدّی شد و جنگ به واقعیّت پیوست؛ ﴿**پس اگر با خدا صادق باشند**﴾ در اظهار ایمان و اطاعت و اشتیاق به جـهاد ﴿**بیشک برایشـان بهتر است**﴾ از نافرمانی و مخالفت و نفاق.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴿۲۲﴾

﴿**پس چه بسا اگر متولی امور شوید، البتّه نزدیک است که در زمین فتنه و فسادکنید و پیوند خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید**﴾ یعنی: اگر شما منافقان متولّی و عهده‌دار امر امّت شوید؛ چه بسا با ستمگری، کشتار همدیگر، خونریزی و قطع پیوندهای خویشاوندی و قومی، در زمین فساد پیشه‌کنید. امّا ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: چه بسا اگر از جهاد روی برگردانده و سرباز زنید؛ به شیوهٔ دوران جاهلیّت ــ مانند فساد افروزی در زمین و غیره ــ برگردید. کلمهٔ «عَسٰی» بر توقّع رخدادی که بعداً به وقوع می‌پیوندد، دلالت می‌کند و از آنجاکه توقّع در مورد خداوند متعال قابل تصوّر نیست زیرا او بر گذشته و آینده به‌طور یکسان دانا و محیط مـی‌باشد پس «عَسٰی» در مورد خداوند متعال مفید تحقّق و قـطعیّت است نـه مـفید تـوقّع. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مٰا مِنْ ذَنْبٍ اَحْرٰی اَنْ یُعَجِّلَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ عُقُوبَتَهُ فِی‌الدُّنْیٰا مَعَ مٰا یُدَخِّرُ لِصٰاحِبِهِ فِی‌الآخِرَةِ مِنَ‌الْبَغْیِ وَقَطِیْعَةِ‌الرَّحِمِ ✿ هیچ گناهی سزاوارتر به آن نیست که خداوند متعال عقوبت آن را در دنیا شـتابان بـفرستد ــ بـجز آنـچه کـه بـرای صاحبش در آخرت ذخیره می‌کند ــ مانند بغاوت و قطع پیوند رَحِم».

أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰٓ أَبْصَـٰرَهُمْ ﴿٢٣﴾

﴿**این گروه**﴾ ستمگر و فساد افروز ﴿**همان کسانی هستند که خدا آنان را لعنت کرده**﴾ یعنی: آنان را از رحمت خویش دور ساخته و طرد کرده است ﴿**و آنان را**﴾ از شنیدن حق ﴿**ناشنوا و چشمهایشان راکور کرده است**﴾ از مشاهدهٔ آنچه که آنان را به رعایت حقّ خداوند ﷻ در مورد بندگانش ـ یعنی عدم فروروی در ریختن خونها و چپاول اموالشان ـ رهنمون می‌گردد.

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ ﴿٢٤﴾

﴿**آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند**﴾ تا به پندها و هشدارهای تکان‌دهندهٔ آن توجّه کرده و به حجّت‌های آشکار و برهانهای قاطع آن عمل کنند ﴿**یا مگر بر دلهایی قفل‌هایشان نهاده شده است؟**﴾ یعنی: یا مگر بر دلهایشان قفل‌هایی نهاده شده است، در نتیجه نمی‌فهمند و دلهایشان برای حق باز نمی‌شود. ذکر «قُلُوْبٍ» به صیغهٔ نکره، برای آن است که دلهای برخی از آنان، موردنظر می‌باشد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱرْتَدُّواْ عَلَىٰٓ أَدْبَـٰرِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْهُدَى ۙ ٱلشَّيْطَـٰنُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٥﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که به پشت خویش برگشتند**﴾ یعنی: مرتدّ شده و از اسلام به سوی کفر بازگشتند چنان که در آغاز بر کفر بودند ﴿**پس از آن‌که بر آنان راه هدایت روشن شد**﴾ با معجزات آشکار و دلایل روشنی که رسول اکرم ﷺ به آنان آوردند؛ بی‌گمان ﴿**شیطان به آنان آراست**﴾ **خطاها و اشتباهاتشان را و افتادن در**

آن خطاها را برایشان آسان جلوه داد ﴿**و به آرزوهای دور و درازشان انداخت**﴾ یعنی: میدان آروزهایشان را گستراند، به آنان طول عمر را وعده داد و در نتیجه، فریبشان داد.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا۟ لِلَّذِينَ كَرِهُوا۟ مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِى بَعْضِ ٱلْأَمْرِ ۖ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ﴿٢٦﴾

﴿**این**﴾ ارتداد و گمراهی‌شان ﴿**از آن است که آنان به کسانی که وحی نازل کردهٔ الهی را خوش نمی‌داشتند، گفتند**﴾ یعنی: ارتداد و گمراهی این گروه منافقانی که به قهقرا برگشتند، بدین سبب است که آنان به کسانی که از وحی الهی ناخوش هستند ـ یعنی به مشرکان یا یهود ـ چنین گفتند: ﴿**زودا که در بعضی کارها از شما اطاعت کنیم**﴾ مراد آنها از: (بعضی کارها)، همانا دشمنی با رسول اکرم ﷺ و مخالفت با پیامهایشان است. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ با این سخنانشان برآنان به ارتداد حکم کرد پس چگونه خواهد بود حال کسانی که در عصر ما به ائمّهٔ کفر و گمراهی می‌گویند: «ما در تمام کارها مطیع شما هستیم؟!». ﴿**و خداوند از پنهانکاری آنها آگاه است**﴾ پس می‌داند که منافقان به‌طور پنهانی با دشمنان خدا ﷻ توطئه چیده و با آنان همداستان شده‌اند. به این ترتیب، خدای دانای آشکار و نهان، این توطئه‌شان را بر ملا کرد.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَٰرَهُمْ ﴿٢٧﴾

﴿**پس چگونه وقتی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند**﴾ یعنی: چگونه است علم حق تعالی به پنهانکاریهایشان آن‌گاه که فرشتگان جانشان را می‌گیرند. یا معنی این است: پس در آن هنگام چه خواهند کرد. چه حالی خواهند داشت و چگونه این عذاب را تاب خواهند آورد؟ فرشتگان؛ ﴿**بر چهره و پشت آنان می‌زنند**﴾ به‌قولی: مراد، زدن فرشتگان بر چهره و بر پشت منافقان در هنگام جنگ ـ به عنوان یاری‌ای برای رسول خدا ﷺ ـ است. یا این تصویری از حالت گرفتن جانشان است. یعنی درحالی که فرشتگان با قهر و خشونت جانشان را می‌گیرند، باگرزهای آهنین بر چهره‌ها و قفاهایشان می‌کوبند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱتَّبَعُواْ مَآ أَسْخَطَ ٱللَّهَ وَكَرِهُواْ رِضْوَٰنَهُۥ فَأَحْبَطَ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿٢٨﴾

﴿**این**﴾ جان‌ستاندن از منافقان به شیوهٔ مذکور و بر وصفی که ذکر شد؛ ﴿**از آن است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده**﴾ از کفر و معاصی، همداستانی‌شان با دشمنان خدا ﷻ در امر توطئه‌چینی و ستیزه و مخالفت با پیامبر ﷺ و یارانشان؛ ﴿**پیروی کرده‌اند و خشنودی‌اش را خوش نداشتند**﴾ یعنی: آنچه را که خدای عزّوجلّ از ایمان، توحید، طاعت و پشتیبانی از مؤمنان می‌پسندد، خوش نداشتند ﴿**پس**﴾ خداوند ﷻ به این سبب ﴿**اعمالشان را تباه گردانید**﴾ از آن جمله، آن اعمال خیری را که قبل از ارتداد انجام داده بودند.

أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ ٱللَّهُ أَضْغَٰنَهُمْ ﴿٢٩﴾

﴿**آیا کسانی‌که در دلهایشان بیماری است**﴾ یعنی: بیماری نفاق است؛

﴿پنداشته‌اند که خدا هرگز کینه‌هایشان را آشکار نخواهد کرد﴾ نسبت به مؤمنان ؟ بدین‌سان ، خداوند متعال منافقان را تهدید کرد که دشمنی‌ها ، بغض‌ها و حسدهایی را که علیه مؤمنان پنهان می‌دارند ، آشکار خواهد کرد به طوری که این کینه‌ها و پنهان‌کاریها بر پیامبر ﷺ و مؤمنان معلوم و هویدا گردد و آنان رسوا و مفتضح شوند؛ چنان‌که خداوند متعال در سورهٔ «براءه» این کار را کرد.

وَلَوْ نَشَآءُ لَأَرَيْنَـٰكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَـٰهُمْ ۚ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِى لَحْنِ ٱلْقَوْلِ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَـٰلَكُمْ ﴿٣٠﴾

﴿و اگر بخواهیم، قطعاً آنان را به تو می‌نمایانیم﴾ یعنی: اگر بخواهیم ، منافقان را با اشخاص و افرادشان به تو می‌شناسانیم و معرّفی می‌کنیم ، به چنان شناخت و معرفت تامّی که قائم مقام دیدن باشد ﴿در نتیجه، آنان را به سیمایشان﴾ یعنی: به نشانه‌های خاصّی که بر سیمایشان دارند و با آن از دیگران متمایز می‌شوند ﴿می‌شناختی﴾ چرا که ظلمت نفاق بسان اثری از انعکاس تاریکی قلب‌هایشان ، بر سیمایشان هویداست ﴿و البتّه آنان را در آهنگ سخن‌شان می‌شناسی﴾ لَحْن قَوْل: مقصد ، روش و فحوای سخن گفتن است . آری! منافقان به عیبجویی تو و مسلمانان و گفتن سخنان نیش‌دار و زننده می‌پردازند به طوری که از لحن سخنشان درست فهمیده می‌شود که متکلّم مربوط به کدام حزب و گروه است . نقل است که : بعد از نزول این آیه ، هیچ منافقی نزد رسول اکرم ﷺ سخن نمی‌گفت مگر این‌که آن حضرت ﷺ او را می‌شناختند . انس رضی الله عنه می‌گوید : «ما عازم یکی از غزوات شده‌بودیم و در آن غزوه نه تن از منافقان با ما همراه بودند و مردم از آنان به درد آمده بودند پس آن منافقان شبی خوابیدند و صبح که بیدار شدند ، بر پیشانی هر یک از آنان نوشته بود : این شخص منافق است» . ﴿و خدا اعمالتان را

می‌داند ﴾ و هیچ‌کار پنهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند پس شما را در برابر اعمالتان مجازات می‌کند. در روایات ثابت شده است که رسول اکرم ﷺ گروهی از منافقان را به‌نام معرّفی نمودند از جمله در حدیث‌شریف ذیل به روایت عقبه‌بن‌عامر رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول اکرم ﷺ برای ما سخنرانی‌ای ایراد نموده و پس از حمد و ستایش خدای‌عزّوجلّ فرمودند: إِنَّ فِيكُمْ مُنَافِقِيْن، فَمَنْ سَمَّيْتُ فَلْيَقُمْ ✿ بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس هر کس را که من نام بردم، از جای خویش برخیزد. آن‌گاه فرمودند: برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! تا آن‌که سی‌وشش نفر را نام بردند. سپس بار دیگر فرمودند: بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس از خداوند پروادارید». راوی می‌افزاید: «عمر رضی الله عنه از نزد مردی از همانان که رسول اکرم ﷺ نامش را برده‌بودند درحالی گذشت که او چهرهٔ خود را پوشانده بود و چون عمر رضی الله عنه از قبل او را می‌شناخت، از او پرسید: تو را چه شده است که چهره‌ات را پوشانده‌ای؟ آن منافق سخن پیامبر ﷺ را [در مورد معرّفی خود] به وی نقل کرد. پس عمر رضی الله عنه بر او نهیب زد و گفت: گم شو ای بدبخت روزگار!».

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ ٱلْمُجَٰهِدِينَ مِنكُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبْلُوَاْ أَخْبَارَكُمْ ﴿٣١﴾

﴿ و البتّه شما را می‌آزماییم ﴾ با فرض کردن جهاد مسلّحانه بر شما ﴿ تا معلوم بداریم ﴾ به علم ظهور ﴿ مجاهدان و صابران از شما را ﴾ آری! شما را به جهاد فرمان می‌دهیم تا به علم ظهور و شهود معلوم بداریم که چه کسی امر ما را به جا آورده و بر دین خویش و دشواریهای اعمالی که بدان مکلّف شده است، صبر و پایداری می‌ورزد ﴿ و تا اخبار شما را بیازماییم ﴾ یعنی: احوال و اخبار شما را به قصد امتحان

و آزمایشتان آشکار و برهنه گردانیم تا بر مردم آشکار شود که چه کسی امر ما را اطاعت کرده و چه کسی به آن پشت‌پا زده است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَشَآقُّواْ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْهُدَىٰ لَن يَضُرُّواْ ٱللَّهَ شَيْـًٔا وَسَيُحْبِطُ أَعْمَـٰلَهُمْ ﴿٣٢﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که کفر ورزیده و مردم را از راه خدا بازداشتند**﴾ مراد از این گروه: منافقان و به‌قولی: اهل کتاب‌اند. بازداشتنشان از راه خدا ﷻ این گونه بود که مردم را از پذیرش اسلام و پیروی پیامبر ﷺ منع می‌کردند ﴿**و بعد از آن‌که راه هدایت بر آنان روشن شد**﴾ یعنی: همانان که بعد از مشاهدهٔ معجزات روشن و حجّت‌های قاطع و دانستنن این حقیقت که محمّد ﷺ پیامبر بر حقّی از جانب خداوند ﷻ است؛ ﴿**با پیامبر مخالفت کردند**﴾ و با ایشان دشمنی ورزیدند. شَاقُّوا: یعنی آنان در شق و جانبی قرار گرفتند و پیامبر ﷺ در شق و جانب دیگری. آری! اینان: ﴿**هرگز به خدا هیچ زیانی نمی‌رسانند**﴾ با فروگذاشتن ایمان و اصرار بر کفر بلکه با این کار فقط به خودشان زیان می‌رسانند ﴿**و به زودی خدا اعمالشان را حبطه خواهد کرد**﴾ یعنی: به زودی خداوند ﷻ اعمال خیرشان ــ چون صدقه، صلهٔ رَحِم و مانند آن‌را به سبب کفرشان باطل و بی‌ارزش خواهد گردانید. به قولی: مراد از اعمالشان: نیرنگ‌ها و توطئه‌هایی است که برای بی‌اثر ساختن و از بین بردن دین خدا ﷻ سازمان می‌دادند و غایله‌هایی است که علیه رسول خدا ﷺ برمی‌انگیختند.

۞ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوٓاْ أَعْمَـٰلَكُمْ ﴿٣٣﴾

﴿ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از الله فرمان برید و از پیامبر نیز فرمان برید﴾ در آنچه که بدان مأمور می‌شوید؛ از شرایع و قوانینی که در کتاب خدا ﷻ و سنّت رسولش ﷺ ذکر شده است **﴿و اعمال خود را باطل نگردانید﴾** یعنی: حسنات و ثوابهای خویش را با گناهان کبیره، ریا، شهرت طلبی و منّت گذاری باطل نگردانید. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «اعمال خود را با ارتداد باطل نگردانید».

ابوالعالیه در بیان **سبب‌نزول** این آیه می‌گوید: «یاران رسول اکرم ﷺ بر این باور بودند که با داشتن عقیده به (لااله‌الاالله)، هیچ گناهی زیان نمی‌رساند چنان‌که با شرک ورزیدن به حق تعالی، هیچ عمل خیری سودمند واقع نمی‌شود پس آیهٔ کریمه نازل شد. از آن پس، اصحاب ﷺ نگران آن بودند که گناه عمل را باطل گرداند». آیهٔ کریمه به این حقیقت اشاره دارد که گناهان کبیره، طاعات را هدر می‌دهند. مالک و ابوحنیفه بر اساس همین آیه برآنند که ترک نافله‌ای که شخص آن را شروع کرده، جایز نیست زیرا نافله گذار قبل از شروع‌کردن به عمل نفل، امیر نفس خویش است امّا چون به عمل نفل شروع کرد، دیگر خود را بدان ملزم نموده و بر انجام آن عزم کرده است بنابراین، تمام‌کردن آن بر وی واجب می‌باشد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ مَاتُواْ وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَهُمْ ﴿٣٤﴾

﴿بی‌گمان کسانی که کفر ورزیدند و مردم را از راه خدا بازداشتند، سپس درحالی‌که کافر بوده‌اند درگذشته‌اند، هرگز خدا آنان را نمی‌آمرزد﴾ یعنی: برای کسانی‌که کارشان با مرگ بر کفر ختم شده، هیچ آمرزشی نیست.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** نقل کرده‌اند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ کشته‌گان مشرکان

در بدر نازل شد.

فَلَا تَهِنُوا۟ وَتَدْعُوٓا۟ إِلَى ٱلسَّلْمِ وَأَنتُمُ ٱلْأَعْلَوْنَ وَٱللَّهُ مَعَكُمْ وَلَن يَتِرَكُمْ أَعْمَٰلَكُمْ ﴿۳۵﴾

﴿پس سستی نورزید﴾ از جنگ با کفّار و مقابله با دشمنان. وَهْن: ضعف و سستی است ﴿و به سوی صلح نخوانید﴾ یعنی: شما آغازگر فراخوانی کفّار به صلح و سازش نباشید زیرا صلح با کفّار ـ جز در هنگام ضعف ـ به هیچ حال دیگری جایز نیست. بنابراین، مسلمانان تا آن‌گاه به جنگیدن با کفّار مأمورند که آنان تسلیم شوند ولی درعین‌حال خداوند متعال از پذیرش صلح در صورت گرایش و تمایل مشرکان به آن، نهی نکرده است. ﴿و شما برترید﴾ یعنی: شما با شمشیر و حجّت غالب و چیره‌اید پس آخر الأمر پیروزی از آنِ شماست، هرچند کفّار در بعضی از اوقات بر شما غالب شوند ﴿و خداوند با شما است﴾ با نصرت و مدد و یاری خویش ﴿و هرگز از اعمال شما نمی‌کاهد﴾ یعنی: هرگز چیزی از ثواب اعمال شما را نمی‌کاهد و آن را ضایع و تباه نمی‌گرداند. وَتِرَهُ حَقَّهُ: یعنی از حقّ وی کاست و از این باب است این **حدیث‌شریف**: «مَنْ فَاتَتْهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ فَكَأَنَّمَا وَتِرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ ۞ هر کس نماز عصر از وی فوت شد پس گویی خانواده و مال وی به کاهش رفته است».

إِنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِن تُؤْمِنُوا۟ وَتَتَّقُوا۟ يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْـَٔلْكُمْ أَمْوَٰلَكُمْ ﴿۳۶﴾

﴿همانا زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست﴾ یعنی: گرفتار شدن به زندگی دنیا، حاصلی جز لهو و لعب ندارد، مگر آن بخش از زندگی که برای خدا ﷻ و در راه وی باشد پس زندگی دنیا ثبات و اعتباری ندارد چراکه در سریعترین وقت می‌گذرد. لَعِبْ: چیزی است که سودی در آینده نداشته باشد ولی در عین حال، انسان را از امور مهم به خود مشغول نگرداند پس اگر او را از کارهای مهم به خود مشغول ساخت، آن لهو است نه لَعِبْ. خاطرنشان می‌شود که بیان این معنی در این سیاق، مفید آن است که دُنیا نباید سبب کفر، یا ارتداد، یا ترک جهاد شود **﴿و اگر ایمان بیاورید و پروابدارید، مزدهای شما را به شما می‌پردازد﴾** در آخرت. أجر: دادن پاداش در برابر طاعت است **﴿و از شما اموالتان را نمی‌خواهد﴾** یعنی: اگر ایمان بیاورید و پروابدارید، شما را به این امر دستور نمی‌دهد که تمام اموال خود را در زکات و سایر امور خیریّه به مصرف رسانید بلکه شما را به مصرف کردن اندکی از اموالتان در این راه، دستور می‌دهد. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی حق تعالی از شما بی‌نیاز است و چیزی را از شما نمی‌طلبد و صدقاتی هم که در اموال شما فرض نموده است، هدف از آن مواسات با برادران فقیر شماست تا سود و ثواب آن به خود شما برگردد».

إِن يَسْـَٔلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا۟ وَيُخْرِجْ أَضْغَـٰنَكُمْ ﴿٣٧﴾

﴿و اگر اموال شما را از شما بخواهد﴾ یعنی: اگر خداوند ﷻ تمام اموال شما را از شما بگیرد **﴿و به اصرار از شما طلب کند﴾** فَيُحْفِكُمْ: مفسّران در معنی آن گفته‌اند: اگر شما را به دشواری انداخته و در طلب اموالتان مبالغه کند **﴿بخل می‌ورزید﴾** و از اجرای امر ما امتناع می‌کنید **﴿و﴾** آن بُخل **﴿کینه‌های شما را بیرون می‌آورد﴾** یعنی: در آن هنگام، دشمنی شما با اسلام آشکار می‌شود زیرا مال نزد انسان محبوب و دوست‌داشتنی است لذا او آن را جز درآنچه که نزد او از مال محبوب‌تر

باشد، صرف نمی‌کند؛ و آن عقیدهٔ راستین است پس امتناع شما از انفاق مال، ثابت می‌کند که شما اهل عقیده نیستید.

این آیه درس دیگری در میدان ایمان است زیرا طلب‌کردن مال بسیار از شخص برای انفاق آن در راه خدا ﷻ، عرصه گاهی برای آزمایش وی در عرصهٔ ایمان و نفاق می‌باشد.

هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ تُدۡعَوۡنَ لِتُنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَمِنكُم مَّن يَبۡخَلُۖ وَمَن يَبۡخَلۡ فَإِنَّمَا يَبۡخَلُ عَن نَّفۡسِهِۦۚ وَٱللَّهُ ٱلۡغَنِيُّ وَأَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُۚ وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ يَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ ثُمَّ لَا يَكُونُوٓاْ أَمۡثَٰلَكُم ﴿٣٨﴾

﴿**شما همان گروهی هستید که از شما خواسته می‌شود تا در راه خدا**﴾ یعنی: در جهاد و راه‌های خیر ﴿**انفاق کنید آن‌گاه از شما کسانی هستند که بخل می‌ورزند**﴾ به انفاق اندکی از مال خویش پس چگونه در انفاق مال بسیار ـ که تمام مالتان را دربرگیرد ـ بخل نمی‌ورزید؟! ﴿**و هر کس بخل ورزد، جز این نیست که به زیان خود بخل ورزیده**﴾ یعنی: با بخل خویش خود را از مزد و پاداش الهی محروم گردانیده؛ از سوی دیگر اگر در انفاق مال بخل ورزید، دشمن بر شما غالب شده و عزّت و اموال شما همه از دست می‌رود و چه‌بسا خود شما نیز از بین می‌روید و این زیانی است آشکار ﴿**و خدا غنی است**﴾ و بی‌نیاز مطلق لذا او از نیازمندی به اموال شما پاک است ﴿**و شما فقرایید**﴾ به سوی خداوند ﷻ و به سوی آنچه که در نزد وی از خیر و رحمت وجود دارد ﴿**و اگر روی بگردانید، جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد**﴾ یعنی: ای قوم عرب! اگر از ایمان، تقوی و جهاد روی برگردانید، حق تعالی قوم دیگری را به‌جای شما می‌آورد و آنان را جانشین‌تان می‌گرداند،

قومی که از شما برای خدای‌عزّوجلّ فرمانبرتر باشند **﴿آن‌گاه آنها مانند شما نخواهند بود﴾** در رویگردانی از ایمان و تقوی و در بخل مال از انفاق در راه خدا ﷻ بلکه آنها برای حق تعالی مطیع خواهند بود. مفسّران در تعیین این قوم جدید بر چندین قول اختلاف نظر دارند، از جملهٔ آنها اقوال ذیل است که مراد از این قوم جدید: فرشتگان، یا انصار مدینه، یا تابعین، یا اهل یمن، یا اهالی کنده و نخع، یا عجم، یا فارس و روم‌اند. امّا بهتر این است که علم این امر به خدای‌عزّوجلّ تفویض شود.

آیهٔ کریمه در برگیرندهٔ معجزهٔ غیبی‌ای است زیرا چنان‌که حق تعالی خبر داده است؛ وقتی قوم عرب از حمل پرچم اسلام ابا ورزیدند، خدای عزّوجلّ از اقوام دیگر برای اسلام سربازانی را به میدان فرستاد که با کمال قوّت پرچمدار آن شدند، که تا امروز، این پرچم بر دوش اقوامی از این امّت در اهتزاز است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ فتح

مدنی است و دارای بیست و نه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با مژدهٔ فتح مبین برای پیامبر ﷺ، «فتح» نامیده شد. در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌مغفّل رضی الله عنه آمده است که فرمود: «در سال فتح ـ یعنی فتح مکّه ـ رسول اکرم ﷺ در مسیر راه سوار بر مرکب خویش سورهٔ فتح را خواندند و در آن ترجیع کردند [یعنی صدای خود را در گلو گردانیدند]». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عمربن‌خطّاب رضی الله عنه راجع به فضیلت این سوره آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در شبی که گذشت، بر من سوره‌ای نازل شد که نزد من از دنیا و آنچه که در آن است، دوست داشتنی‌تر است: اِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیْنا...». آری! این سورهٔ بزرگ، به دنبال بازگشت رسول‌اکرم ﷺ از صلح حدیبیّه به مدینهٔ منوّره، بر ایشان نازل شد.

خاطرنشان می‌شود که واقعهٔ صلح حدیبیّه در سال ششم هجری روی داد زیرا رسول اکرم ﷺ در ذی‌القعدهٔ آن سال به قصد انجام عمره به سوی مکّه حرکت کردند امّا قریش ایشان را از ورود به مکّه باز داشتند، در عین حال این خبر منتشر شد که آنها عثمان‌بن‌عفّان رضی الله عنه را ـ که فرستادهٔ رسول اکرم ﷺ به منظور ابلاغ این

قصد ایشان به قریش بود ــ به قتل رسانیده‌اند. آن حضرت ﷺ به دنبال شیوع این خبر، مسلمانان را به بیعت فراخواندند و ایشان با پیامبر گرامی خود در زیر درختی که به‌نام «شجرةالرّضوان» معروف شد، گردهم آمدند و با ایشان بر جنگ با دشمن و این‌که هرگز از میدان فرار نکنند، بیعت نمودند که این بیعت، «بیعة الرّضوان» و «بیعة الشّجرة» نیز نامیده می‌شود. در واقع همین بیعت بود که مشرکان را سخت مرعوب کرد به طوری که آنها به دنبال آن به منظور عقد صلح و متارکه با مسلمانان، نماینده‌ای را نزد رسول اکرم ﷺ فرستادند و از سوی دیگر، شایعهٔ قتل حضرت عثمان رضي الله عنه نیز تکذیب شد. پس این صِلح، خود همان «فتح مبین» بود. چنان که زهری می‌گوید: «فتحی بزرگتر از صلح حدیبیّه نبود، از آن رو که مشرکان بر اثر این صلح با مسلمانان معاشرت و همنشینی کرده و پیام حقّ آنان را شنیدند پس اسلام در دلهایشان نفوذ کرد و در عرض مدّت سه‌سال خلقی بسیار به اسلام مشرّف شدند و با مسلمان شدن ایشان، سواد اهل اسلام بسیار شد». البتّه بعد از بازگشت رسول اکرم ﷺ به مدینه، خداوند متعال خیبر را نیز برایشان گشود و ایشان غنایم خیبر را میان شرکت‌کنندگان در حدیبیّه که تعدادشان هزار و پانصد تن بود، تقسیم کردند و جز آنان کسی دیگر را در آن غنایم مشارکت ندادند.

معاهدهٔ صلح حدیبیّه بر این مبنی امضا شد که طرفین به مدّت ده سال از جنگ دست بردارند و مردم در آن مدّت، از خونریزی و جنگ و تجاوز ایمن باشند، بر این شرط که:

اگر کسی ار قریش بدون اجازهٔ سرپرست خود نزد رسول اکرم ﷺ آمد، ایشان او را به قریش برگردانند و اگر کسی از اصحاب ایشان به قریش پیوست، قریش او را به مدینه برنگردانند.

بقیّهٔ قبایل آزادند و هر کس دوست دارد می‌تواند به عهد و پیمان یکی از طرفین درآید. پس بر اثر آن، قبیلهٔ خزاعه شتابان به عهد و پیمان رسول خدا ﷺ در آمدند و قبیلهٔ بنوبکر به عهد و پیمان قریش.

شرط دیگر این بود که مسلمانان در آن سال از مکّه برگردند و قریش در سال بعد به مدّت سه روز از مکّه بیرون روند و مسلمانان با شمشیرهای در غلاف کردهٔ خود به آن وارد شده و مراسم عمره را انجام دهند.

آری! چنان‌که زهری گفته است، این صلح در حقیقت برای اسلام و مسلمین یک پیروزی بزرگ بود زیرا قریش در آن به جایگاه مسلمین و نقش مهم و موقعیّت ممتازشان اعتراف کردند و از سوی دیگر، متارکه با قریش زمینه را برای گسترش دعوت اسلامی در سایهٔ امنیّت و صلح فراهم کرد پس در واقع، این فتحی مبین یا مقدّمه وتمهیدی برای فتح مکّه بود. بهترین گواه این حقیقت این است که شمار مسلمین در هنگام صلح، هزار و پانصد یا هزار و چهارصد تن بود امّا دو سال بعد از آن در فتح مکّه، شمار مسلمین به ده هزار تن بالغ شد که خالدبن‌ولید و عمروبن‌عاص از آن جمله بودند. ابن‌مسعود، جابر و برّاء رضی‌الله‌عنهم گفته‌اند: «شما فتح مکّه را فتح می‌شمارید ولی ما صلح حدیبیّه را فتح می‌دانیم».

نقل است که رسول اکرم ﷺ در راه بازگشت از سفر حدیبیّه بودند که این سوره بر ایشان نازل شد. از عبدالله‌بن‌مسعود رضی‌الله‌عنه روایت شده است که فرمود: «چون از حدیبیّه بازگشتیم، آخر شب برای خواب و استراحت فرودآمدیم و چون به‌خواب رفتیم بیدار نشدیم مگر آن‌گاه که خورشید طلوع کرده بود و رسول اکرم ﷺ هنوز در خواب بودند. در این اثنا با خود گفتیم: باید ایشان را بیدار کنیم. آن‌گاه ایشان بیدار شدند و فرمودند: آنچه را که انجام می‌دادید، انجام دهید و کسی که در خواب مانده است، یا فراموش کرده است، چنین می‌کند. یعنی نماز بامداد خود را قضا آورید. ابن‌مسعود رضی‌الله‌عنه می‌گوید: در این اثنا شتر رسول اکرم ﷺ را گم کردیم و به جست‌وجوی آن پرداختیم پس آن را در حالی یافتیم که مهارش بر درختی آویخته بود. من آن را آوردم و حضرت ﷺ برآن سوار شدند و به راه افتادیم و در میان راه بودیم که بر ایشان ﷺ وحی فرودآمد ... و چون وحی از ایشان برداشته شد، به ما خبر دادند که سورهٔ: (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً) بر ایشان

نازل شده است ».

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿۱﴾

﴿همانا ما به تو حکم کردیم به فتحی آشکار﴾ فتح: در لغت، اصلاً به معنی گشودن قفل است و فتح در باب جهاد عبارت است از: غلبه و ظفر بر یک سرزمین به زور یا به صلح، به جنگ یا به غیر آن. مراد این است که: ای پیامبر ﷺ! ما برایت به فتحی روشن و آشکار در آینده حکم کردیم ـ فتح مکّه و غیر آن ـ که به زور و غلبهٔ جهادت میسّر می‌شود.

از نظر جمهور مفسّران، مراد از «فتح مبین» در این آیه صلح حدیبیّه است و خداوند متعال از آن رو آن را فتح نامید که صلح حدیبیّه سبب فتح مکّه و فتوحات بعدی گردید و این از باب اطلاق سبب بر مسبّب می‌باشد که از انواع «مجاز مرسل» است. ولی گروهی برآنند که مراد از فتح در این آیه، فتح مکّه است که خداوند متعال آن را قبل از فرارسیدن موعدش به طریق بشارت به پیامبر ﷺ و مؤمنان وعده داد و تعبیر از آن به زمان گذشته، برای دلالت معنی بر تحقّق حتمی آن در آینده می‌باشد، گویی این فتح چنان مسلّم است که در حکم یک امر به واقعیّت پیوسته می‌باشد.

لِّيَغْفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَٰطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿۲﴾

﴿تا خدا بر تو بیامرزد﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! این فتح را از آن رو برایت میسّر گردانیدیم تا همراه به اتمام رساندن نعمت فتح و هدایتت به سوی راه راست و

پیروزی و غلبه‌ای که در آن عزّت و شوکتت نهفته می‌باشد، آمرزش نیز برایت جمع گردد. گویی فرمود: صلح حدیبیّه، یا فتح مکّه را برتو آسان و هموار کردیم و تو را بر دشمنت پیروز گردانیدیم تا هدفمندیهای عاجل و بلندمدّت، یعنی عزّت دارین را همه با هم برای تو جمع گردانیده و بر تو بیامرزیم؛ ﴿**آنچه را که گذشته از گناه تو**﴾ قبل از فتح ﴿**و آنچه که مانده است**﴾ بعد از آن. به‌قولی دیگر معنی این است: این فتح را از آن رو برایت میسّر گردانیدیم تا آن کارهای مستوجب سرزنشی را که از تو قبل از رسالتت سرزده و آنچه را که بعد از آن واقع شده، بر تو بیامرزیم. و از آنجا که انبیا ﷺ از گناهان کبیره و صغیره معصوم‌اند پس مراد از «گناه» در اینجا، انجام دادن عملی است که نسبت به مقام انبیا ﷺ خلاف اَولیٰ می‌باشد لذا این تعبیر از باب این قاعده است: «حَسَنٰاتُ الْاَبْرارِ سَیِّئٰاتُ الْمُقَرَّبِیْن ✿ حسنات نیکان، گناهان مقرّبان است».

﴿**و تا نعمت خود را برتو تمام گرداند**﴾ یعنی: این فتح را از آن رو برایت میسّر کردیم تا نعمت خود را با پیروز ساختن دینت بر تمام ادیان برتو تمام گردانیم. یا معنی این است: تا نعمت خود را برتو تمام گردانیم با فتح مکّه و پیوست نمودن فتح طایف به آن زیرا فتح حدیبیّه زمینه‌ساز فتوحات بعدی گردید و با فتح مکّه نعمت به اتمام رسید ﴿**و تا تو را هدایت کند**﴾ یعنی: تا با این فتح، تو را ثابت‌قدم و استوارگردانیم ﴿**به راهی راست**﴾ که همانا راه اسلام و تبلیغ، تبیین و إقامهٔ شعایر آن می‌باشد.

انس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: چون این آیه نازل شد، رسول اکرم ﷺ فرمودند: «همانا بر من آیه‌ای نازل شده است که نزد من از همهٔ آنچه که بر روی زمین است، دوست‌داشتنی‌تر می‌باشد». سپس آن را بر اصحاب ﷺ قرائت نمودند. اصحاب ﷺ گفتند: مبارک و گوارا باد بر شما ای رسول خدا! اینک خداوند متعال روشن ساخت که با شما چگونه معامله می‌کند امّا ما نمی‌دانیم که با ما چگونه معامله خواهد کرد؟ همان بود که آیهٔ: (لِیُدْخِلَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰات) تا

(فَوْزاً عَظِيْمًا) [آيۀ / ۴] نازل شد.

در **حدیث‌شریف** به روایت مغیره‌بن‌شعبه رضی‌الله‌عنه آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ بسیار نماز می‌گزاردند تا بدانجا که پاهایشان متورّم می‌شد پس به ایشان گفته شد: آیا جز این است که خدای عزّوجلّ گناهان نخستین و واپسین را بر شما آمرزیده است؟ یعنی چرا این قدر بر خود فشار می‌آورید؟ فرمودند: «اَفَلاٰ أَكُوْنُ عَبْداً شَكُوْرا ✿ آیا بندۀ شکرگزاری نباشم؟».

وَيَنصُرَكَ ٱللَّهُ نَصۡرًا عَزِيزًا ﴿٣﴾

﴿و تا خدا تو را به نصرتی قوی﴾ یعنی: به پیروزی‌ای برتر که هیچ ذلّتی در پی نداشته باشد **﴿نصرت دهد﴾** و به راستی که چنین شد زیرا با صلح حدیبیّه مفهوم سیادت و حاکمیّت داخلی و خارجی دولت اسلامی و استقلال آن ـ به تعابیر جدید ـ محقّق شد، رسول اکرم ﷺ در جنب نبوّت به صفت یک حاکم و پیشوای سیاسی نیز در صحنه ظاهر شدند، مدینه به عنوان پایتخت امّت و دولت اسلامی تثبیت شد و مشرکان دولت اسلامی در مدینه منوّره را به رسمیّت شناخته و به حاکمیّت و استقلال آن اعتراف نمودند.

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ لِيَزۡدَادُوٓاْ إِيمَٰنٗا مَّعَ إِيمَٰنِهِمۡۗ وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا ﴿٤﴾

﴿او﴾ تعالی **﴿است آن کس که آرامش را در دلهای مؤمنان فرود آورد﴾** در نتیجه،

آنان به حکم خدا ﷻ و رسولش ﷺ در تن‌دادن به صلح حدیبیّه گردن نهادند و قلبهایشان برآن آرامش یافت **﴿تا ایمانی برایمانشان بیفزایند﴾** یعنی: تا مؤمنان به سبب این طمأنینه و آرامش، یقینی را بر یقینی که از قبل داشته‌اند، بیفزایند. که امروزه از این معنی به‌نام «بالا بردن روحیّهٔ معنوی لشکر» تعبیر می‌شود. همچنین، این تأویل نیز صحیح است که حق تعالی به وسیلهٔ عمل به احکام و فرایض، بر ایمان مؤمنان می‌افزاید چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «اوّلین چیزی که رسول اکرم ﷺ به مؤمنان آوردند، عقیدهٔ توحید بود و چون ایشان به یگانگی خداوند ﷻ ایمان آوردند آن‌گاه به ترتیب؛ نماز، زکات، جهاد و حج بر ایشان مشروع شد». **﴿و لشکرهای آسمان و زمین از آنِ خداوند است﴾** یعنی: لشکرهای حسّی، لشکرهای معنوی و لشکرهای غیبی ـ اعم از فرشتگان، انسیان، جنّیان، شیاطین و فرودآوردن آرامش روحی بر مؤمنان ـ همه از آنِ خداوند است پس حق تعالی کار آنان را هرگونه که بخواهد، می‌پردازد و سامان می‌دهد **﴿و خدا همواره دانای حکیم است﴾** داناست به مصالح خلقش، با حکمت است در آنچه که تقدیر و تدبیر می‌کند.

لِّيُدْخِلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عِندَ ٱللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٥﴾

﴿تا سرانجام، مردان و زنان با ایمان را در باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است درآورد و درآن جاویدان بدارد﴾ تقدیر سخن چنین است: خدای سبحان هر که را بخواهد، گرفتار سرپنجهٔ لشکریانش می‌کند، بدین منظور که مؤمنان را با

قبول خیر از اهل خیر به بهشت وارد کرده و غیر مؤمنان را به سبب سرزدن شرّوبدی از آنان عذاب کند. یا معنی این است: حق تعالی آرامش یا فتح را فرود آورد تا ورود مؤمنان ـ اعم از زن و مرد به باغهای بهشتی ـ بر آن مترتّب شود. خداوند متعال از زنان نیز در این آیه صراحتاً یاد کرد با آن‌که اغلب آیاتی که خطاب آنها متوجّه مردان است زنان را نیز در بر می‌گیرد؛ تا کسی گمان نبرد که زنان به دلیل این که جهاد فرض کفایی بر ذمّهٔ آنان نیست، به بهشت وارد نمی‌شوند. همچنین در هر جا که گمان اختصاص یافتن مردان به پاداش‌های موعود بهشتی مطرح باشد، با وصف آن‌که زنان نیز با آنها در آن خطاب شریک‌اند امّا خدای‌عزّوجلّ باز صراحتاً نیز از زنان نام می‌برد تا در این امر هیچ گونه شبهه‌ای پدید نیاید ﴿و﴾ نیز خدای سبحان هر که را بخواهد، گرفتار سرپنجهٔ لشکریانش می‌کند، بدین منظور که ﴿**از آنان سیئاتشان را بزداید**﴾ یعنی: گناهان و جرایم مؤمنان را پوشانده و آن را آشکار نگرداند و به وسیلهٔ آن ایشان را عذاب نکند ﴿**و این**﴾ وعدهٔ وارد نمودن مؤمنان به بهشت و پوشاندن سیّئاتشان؛ ﴿**نزد خدا**﴾ و در حکم وی ﴿**رستگاریِ بزرگی است**﴾. در **حدیث‌شریف** به روایت جابر رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «لاَیَدْخُلُ النّارَ اَحَدٌ بایَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ۞ احدی از کسانی که در زیر درخت بیعت کرده‌اند، به آتش دوزخ وارد نمی‌شوند».

وَيُعَذِّبَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلْمُشْرِكِينَ وَٱلْمُشْرِكَٰتِ ٱلظَّآنِّينَ بِٱللَّهِ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ ۚ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ ٱلسَّوْءِ ۖ وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ ۖ وَسَآءَتْ مَصِيرًا ﴿٦﴾

﴿و تا﴾ خداوند ﷻ با آرامش و فتحی که نصیب مؤمنان می‌کند؛ **﴿مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند﴾** زیرا منافقان و مشرکان به سبب مشاهدهٔ غلبه و ظهور کلمهٔ اسلام و شکست و سرکوب مخالفان آن، در دنیا دچار نگرانی و اندوه گردیده و به قهر و قتل و اسارت روبرو می‌شوند و در آخرت نیز به عذاب جهنّم روبرو می‌گردند؛ همان منافقان و مشرکانی **﴿که به خدا گمان بد بردند﴾** و آن این گمانشان بود که رسول اکرم ﷺ مغلوب می‌شوند و کلمهٔ کفر بر کلمهٔ اسلام برتری می‌یابد **﴿گردش بد روزگار بر آنان باد﴾** یعنی: حوادث ناگواری را که در مورد مسلمانان می‌پنداشتند و انتظار می‌بردند، گریبانگر خودشان گردیده و به دیگران تجاوز نمی‌کند. دایره: در اصل خطّ دایره‌وی‌ای است که به مرکز یک چیز محیط است، سپس در بیان حادثه‌ای به‌عاریت گرفته شد که بر انسان همانند احاطهٔ دایره بر مرکز خود، محیط می‌باشد. لذا به‌کار گرفتن آن در حوادث بد و نامیمون غالب گردید **﴿و خدا بر آنان خشم نموده و لعنتشان کرده﴾** یعنی: خداوند ﷻ منافقان و مشرکان را از رحمت خویش دور وطرد کرده است **﴿و دوزخ را برایشان آماده گردانیده و چه بد سرانجامی است﴾** دوزخ.

وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٧﴾

﴿و سپاهیانِ آسمان و زمین از آنِ خداست﴾ اعم از فرشتگان، انس، جنّ، شیاطین و غیر آنها از وسایل و نیروهایی که حق تعالی دشمنان خود را به وسیلهٔ آن سرکوب می‌کند **﴿و خدا غالب است﴾** در فرمانروایی خویش **﴿حکیم﴾** است در صُنع خویش. به‌قولی: مراد از سپاهیان در اینجا، سپاهیان عذاب اند. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ در این آیات دوبار از سپاهیانش نام برد؛ بار اوّل در معرض تأیید مؤمنان و این‌بار در معرض بیان قدرت و سلطهٔ خویش بر کافران.

إِنَّآ أَرْسَلْنَٰكَ شَٰهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٨﴾

ای پیامبر ﷺ ! ﴿همانا ما تو را گواه فرستادیم﴾ که بر ابلاغ رسالت به امّت گواهی می‌دهی چنان که حق تعالی در آیهٔ دیگری می‌فرماید: (وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۞ و تا پیامبر بر شما گواه باشد) [بقره / ۱۴۳] ﴿و﴾ فرستادیم تو را ﴿بشارت‌دهنده﴾ به بهشت برای مطیعان ﴿و بیم‌دهنده﴾ از دوزخ برای اهل گناه و معصیت.

لِّتُؤْمِنُوا بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٩﴾

آری! ما پیامبر را گواه فرستادیم: ﴿تا به خدا و پیامبرش ایمان آورید﴾ ای مردم ﴿و تا او را نصرت‌دهید و بزرگ شمارید﴾ یعنی: تا پیامبر ﷺ را گرامی بدارید و او را حرمت گذارید. یا ضمیر در: (وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ) به خداوند ﷻ بر می‌گردد؛ یعنی: تا خداوند ﷻ را بزرگ شمرده و دینش را نصرت دهید. قتاده در معنی آن می‌گوید: «تا پیامبر ﷺ را نصرت داده و او را از آسیب هر کسی که قصد رساندن آزاری را به او دارد، باز دارید». ﴿و تا او را﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ را ﴿بامدادان و شامگاهان﴾ در اوّل و آخر روز ﴿تسبیح گویید﴾ با برگزاری نمازهای پنج‌گانه.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ۚ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيْهُ ٱللَّهَ

فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾

﴿در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند﴾ مراد بیعةالرّضوان در حدیبیّه است. حدیبیّه قریهٔ کوچکی است که از مکّه در حدّ یک منزل راه فاصله داشته و در داخل حدود سرزمین حرم قرار دارد و مؤمنان در آن با رسول اکرم ﷺ در زیر درختی بیعت کردند که تا سرحدّ مرگ بادشمن بجنگند. به قولی: مؤمنان بر این امر بیعت کردند که از میدان فرار نکنند. هرچند مفادّ هر دو قول در نهایت یکی است. البتّه این روایت جابربن عبدالله رضی الله عنه جامع هر دو قول است که می‌گوید: «با رسول اکرم ﷺ در زیر درخت بر مرگ و بر این‌که فرار نکنیم بیعت کردیم پس جز جدّبن‌قیس هیچ کس از ما بیعت را نشکست و او منافقی بود که در پشت سر شتر خود پنهان شده بود ...». آری! کسانی که با تو بیعت می‌کنند؛ ﴿جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند﴾ زیرا ایشان با این بیعت، خود را در ازای بهشت به خدای عزّجل می‌فروشند و از آنجا که هدفشان از بیعت با پیامبر ﷺ همانا بیعت با خداوند جل جلاله است پس ﴿دست خدا بالای دستهایشان است﴾ یعنی: عقد میثاق با رسول خدا ﷺ، در واقع عقد میثاق با خدای سبحان است. مراد این است که حق تعالی بر بیعتشان آگاه است و ایشان را در ازای آن پاداش می‌دهد و نصرت او برای مؤمنان قوی‌تر و برتر از نصرت دادن ایشان برای اوست. تعبیر (يَدُ اللّٰه ✿ دست خدا)، در اینجا مجاز است نه حقیقت. پس (يَدُ اللّٰه) به معنای غلبه، نصرت، نعمت و هدایت او می‌باشد زیرا حق تعالی از اوصاف اجسام منزّه است. امّا سلف صالح به وجود دست برای خداوند جل جلاله عقیده دارند ولی نه مانند دستی که بشر می‌شناسد زیرا هیچ چیز مانند حق تعالی نیست.

﴿پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند﴾ لذا زیان بیعت‌شکنی او به خودش بر می‌گردد و به غیر وی تجاوز نمی‌کند ﴿و هر که بر آنچه با خدا بر آن عهد بسته، وفا کند﴾ یعنی: هر که در وفاداری به عهد خود با خداوند جل جلاله

به بیعت با پیامبرش پایداری ورزد ﴿به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد﴾ و آن بهشت است.

سَيَقُولُ لَكَ ٱلْمُخَلَّفُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَآ أَمْوَٰلُنَا وَأَهْلُونَا فَٱسْتَغْفِرْ لَنَا ۚ يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ ۚ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًۢا ۚ بَلْ كَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًۢا ﴿۱۱﴾

﴿برجای ماندگان اعرابی﴾ که از جهاد تن زدند؛ ﴿به زودی به تو خواهند گفت﴾ بعد از بازگشتت از حدیبیّه که: ﴿اموال وکسانمان ما را گرفتار کردند﴾ یعنی: اموال، زنان و فرزندانمان ما را از همراهی با تو بازداشتند زیرا ما کسی را نداشتیم که در غیاب ما به آنها بپردازد و جانشین ما بر آنان باشد ﴿برای ما آمرزش بخواه﴾ تا خداوند ﷻ واپس‌مانی‌مان از این غزوه و عدم همراهی با تو را که عاملی جز امور فوق نداشته است، بر ما بیامرزد. ﴿چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبان خویش می‌رانند﴾ که این همان شیوهٔ کار منافقان است ﴿بگو: اگر خدا در حقّ شما زیانی بخواهد﴾ یعنی: بخواهد تا زیانی چون نابودی اموال و خانواده‌تان را بر شما فرود آورد ﴿یا در حقّ شما سودی﴾ یعنی: پیروزی و غنیمتی را ﴿بخواهد پس چه کسی در برابر خداوند برای شما اختیار چیزی را دارد﴾ یعنی: در آن صورت، چه کسی شما را از آنچه که خداوند ﷻ برایتان اراده کرده است، نگاه می‌دارد؟ مسلّم است که هیچ کس نمی‌تواند آنچه را که خداوند ﷻ در حقّ شما اراده کرده است، از شما برگرداند زیرا او دانای رازهای شماست و هرچند در برابر ما منافقت کنید امّا او به

راز دلهایتان آگاه است.

شایان ذکر است که این گروه، بادیه‌نشینان جهادگریزی از قبایل أَسلَم، جهینه، مزینه، غفار، أشجع و دیل بودند که در پیرامون مدینه زندگی می‌کردند و خداوند ﷻ آنان را از همراهی با پیامبرش در سفر حدیبیّه بازپس گذاشت و در نتیجه، با آن حضرت ﷺ در این غزوه مشارکت نکرده و به ندای ایشان اجابت نگفتند و معاذیری مانند گرفتاری به خانواده‌ها و اموالشان را پیش کشیدند امّا عامل اصلی بازپس‌مانی‌شان، ضعف عقیده و بیم از رویارویی احتمالی با قریش بود. به‌قولی: تخلّف آنان، در هنگام سفر پیامبر ﷺ به سوی مکّه در سال فتح آن بود، بعد از آن‌که آن حضرت ﷺ اعلام خروج داده بودند تا با ایشان همراه گردند ﴿**بلکه خدا به آنچه می‌کنید همواره آگاه است**﴾ یعنی: تخلّف شما بادیه‌نشینان از همراهی با پیامبر ﷺ، به خاطر عاملی نیست که پنداشته‌اید بلکه خداوند ﷻ از تمام آنچه که می‌کنید و از جمله از علّت تخلّف شما آگاه است پس می‌داند که سبب تخلّف شما این عاملی که ذکر کردید نبوده است بلکه عامل و انگیزهٔ واقعی، همانا وجود شکّ و نفاق در اندرون شما و خلجان پندارهای فاسد در ضمیرتان بوده است که ناشی از عدم اعتماد و اطمینانتان به حق تعالی می‌باشد چنان که می‌فرماید

بَلْ ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَنقَلِبَ ٱلرَّسُولُ وَٱلْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰٓ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِى قُلُوبِكُمْ وَظَنَنتُمْ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ وَكُنتُمْ قَوْمًۢا بُورًا ﴿۱۲﴾

نه چنان است که می‌گویید ای بادیه‌نشینان جهادگریز؛ ﴿**بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به سوی خانواده‌هایشان بر نخواهند گشت**﴾ یعنی: بلکه واقعیّت امر این است که شما جهادگریزان پنداشتید که دشمن مؤمنان را به یکباره ریشه‌کن

می‌کند، در نتیجه، احدی از آنان به سوی خانوادهٔ خویش بر نمی‌گردد پس از این جهت تخلّف نمودید نه به خاطر عذرها و بهانه‌های بی‌اساسی که پیش می‌افگنید ﴿و این پندار در دلهایتان نمودی خوش یافت﴾ یعنی: شیطان این پندار را در دلهای شما آراست و شما هم آن را از وی پذیرفتید ﴿وگمان بد کردید﴾ در این پندارتان که خدای سبحان پیامبرش را نصرت نمی‌دهد ﴿و مردمی هلاک شده گشتید﴾ نزد خداوند ﷻ با این بداندیشی و فساد عقیده و سوءنیّت.

وَمَن لَّمْ يُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ فَإِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلْكَـٰفِرِينَ سَعِيرًا ﴿١٣﴾

﴿و هر کس به خدا و پیامبرش ایمان نیاورده است، بداند که ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده‌ایم﴾ یعنی: هر کس بسان این واپس‌ماندگان متخلّف، به خدا و رسولش ایمان نیاورده؛ پس جزای وی عذاب سوزان سختی است که حق تعالی برایش آماده کرده است.

وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٤﴾

﴿و فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ خداست﴾ پس در آنها هرگونه که بخواهد، تصرّف می‌کند و او به احدی از خلقش نیازی ندارد زیرا خلق همگی ملك اویند لذا نباید از فرمانش خارج گردند ﴿هر که را بخواهد﴾ بیامرزد؛ ﴿می‌آمرزد و هر که را بخواهد﴾ عذاب کند؛ ﴿عذاب می‌کند﴾ زیرا هیچ‌کاری بر حق تعالی واجب نیست

﴿و خدا آمرزگار مهربان است﴾ یعنی: او همیشه به این وصف موصوف بوده و می‌باشد پس هر کس از بندگانش را که بخواهد، به مغفرت و رحمت خویش مخصوص می‌گرداند. در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است که خداوند متعال فرمود: «سَبَقَتْ رَحْمَتِيْ غَضَبِيْ ۞ رحمتم بر خشمم سبقت گرفته است».

سَيَقُولُ ٱلْمُخَلَّفُونَ إِذَا ٱنطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ ۖ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا۟ كَلَـٰمَ ٱللَّهِ ۚ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ ٱللَّهُ مِن قَبْلُ ۖ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا ۚ بَلْ كَانُوا۟ لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥﴾

﴿چون به قصد گرفتن غنایم روانه شدید، به زودی برجای ماندگان خواهند گفت﴾ یعنی: چون شما مسلمانان به سوی خیبر راه افتادید تا آن را تحت تصّرف خود درآورید، به زودی جهادگریزان عقب‌گرا و متخلّف از غزوهٔ حدیبیّه، خواهند گفت: **﴿بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم﴾** و با شما در غزوهٔ خیبر حاضر باشیم زیرا آنها یقین دارند که در خیبر دستیابی به غنایم حتمی است.

اصل داستان این بود که چون رسول اکرم ﷺ و همراهانشان در ماه ذی‌الحجّهٔ سال ششم هجری از حدیبیّه بازگشتند، خدای عزّوجلّ فتح خیبر را به ایشان وعده داد و غنایم آن را فقط مخصوص کسانی گردانید که در حدیبیّه حاضر بودند. پس رسول خدا ﷺ بقیّهٔ ماه ذی‌الحجّه و اوایل ماه محرّم را در مدینه باقی ماندند آن‌گاه با همانان که در حدیبیّه با ایشان همراه بودند، به سوی خیبر راه افتادند تا به سبب تجاوزهای مکرّر یهود، به آنان درس عبرتی بدهند، در این هنگام بود که این

گروه واپس ماندۀ متخلّف به رسول اکرم ﷺ و مؤمنان گفتند: به ما اجازه دهید که در این غزوه از شما پیروی کنیم.

﴿**می‌خواهند کلام الهی را دگرگون کنند**﴾ مراد از کلامی که آنان خواستار دگرگونسازی آن بودند، همانا این وعدۀ الهی برای اهل حدیبیّه بود که غنایم خیبر مخصوصاً از آنِ ایشان می‌باشد زیرا خداوند متعال به رسول خویش فرمان داده بود تا جز اهل حدیبیّه، هیچ کس را با خود به خیبر نبرد ﴿**بگو: هرگز از پی ما نخواهید آمد، آری! خدا پیشاپیش دربارۀ شما چنین فرموده**﴾ یعنی: خداوند متعال قبل از بازگشت ما از حدیبیّه، به ما خبر داده است که غنیمت خیبر مخصوصاً از آنِ حاضران در حدیبیّه می‌باشد و دیگران در آن هیچ بهره‌ای ندارند ﴿**پس به زودی خواهند گفت**﴾ منافقان در هنگام شنیدن این سخن؛ ﴿**نه! بلکه شما بر ما حسد می‌برید**﴾ یعنی: چنان نیست که می‌گویید بلکه واقعیّت این است که جز رشک و حسد چیز دیگری شما را از اجازه‌دادن ما به همراهی با شما باز نمی‌دارد، شما می‌خواهید تا ما با شما در غنیمت مشارکت نداشته باشیم. ﴿**چنین نیست بلکه جز اندکی در نمی‌یابند**﴾ یعنی: واقعیّت آن گونه نیست که آنان می‌پندارند بلکه آنان جز اندکی از علم را نمی‌دانند و آن عبارت از علم‌شان به کار دنیا و بهره‌های آن است امّا این امر که باید هدف از جنگیدن رضای خداوند ﷻ باشد و نیّت برای او اصلاح گردیده و ایمان به او صادقانه و راستین باشد؛ از اموری است که آنها از آن فهم و دریافتی ندارند و به آن فکر هم نمی‌کنند.

قُل لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُو۟لِى بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَٰتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ ۖ فَإِن تُطِيعُوا۟ يُؤْتِكُمُ ٱللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا ۖ وَإِن تَتَوَلَّوْا۟ كَمَا تَوَلَّيْتُم مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦﴾

﴿**به برجای ماندگان اعرابی بگو**﴾ حق تعالی این وصف را برایشان تکرار کرد تا بر نکوهش آنان افزوده و بر زشتی تخلّف و واپس‌مانی از جهاد تأکید گذارد. آری! به کسانی که از حدیبیّه تخلّف کردند و در آیات قبل از آنان یاد شد، بگو: ﴿**به زودی به سوی کارزار قومی سخت ستیزه جوی زورمند، دعوت خواهید شد**﴾ مراد از آنان: قبایل غطفان و هوازنند که سپاه اسلام بعد از فتح مکّه در سال هشتم‌هجری با آنان در حنین روبرو شد. ولی زهری می‌گوید: مراد از آنان؛ قبیلهٔ بنی‌حنیفه از اهالی یمامه، یعنی قوم مُسَلیِمهٔ کذّاب‌اند که جنگ با آنان در عهد خلافت ابوبکر صدّیق‌ﷺ رخ داد. یا مراد از آنان: امپراطوریهای فارس و روم‌اند که جنگ با آنان نیز در عهد خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما روی داد. زهری در روایت دیگری می‌گوید: بلکه آن قوم سخت ستیزنده هنوز نیامده‌اند چنان که **حدیث‌شریف** ذیل گویای این امر است: «قیامت بر پا نمی‌شود تا شما با قومی نجنگید که دارای چشمان ریز و بینی‌های کوچکی هستند، گویی چهره‌هایشان سپرهای چکش‌خورده‌ای است». سفیان می‌گوید: «آنان ترکها هستند». امّا ابن جریر می‌گوید: «آنچه مسلّم است، این است که هیچ دلیل نقلی یا عقلی‌ای بر تعیین آن قوم وجود ندارد». آری! با آن قوم سخت پیکار جو و رزم‌آور روبرو خواهید شد ﴿**که با آنان بجنگید یا مسلمان شوند**﴾ یعنی: فراروی آن قوم فقط یکی از این دو انتخاب وجود دارد: یا تن دادن به جنگ با مسلمانان، یا اسلام آوردن و حالت سومی در کار نیست. البتّه این حکم ناظر بر کفّاری است که از آنان جزیه گرفته نمی‌شود و خود این امر، جانب این رأی را ترجیح می‌دهد که مراد از این قوم قوی پنجه، مشرکان عرب و مرتدّانشان هستند زیرا گرفتن جزیه که حالت سومی غیر از جنگیدن یا مسلمان شدن است، در مورد غیر اعراب مشروع شد امّا در مورد اعراب فقط این دو حالت معتبر بود نه بیشتر از آن. و اکثر مفسّران نیز بر این نظرند.

﴿**پس اگر فرمان برید، خدا به شما پاداشی نیک می‌بخشد**﴾ که عبارت از غنیمت در دنیا و بهشت در آخرت است ﴿**و اگر روی بگردانید**﴾ از جنگ و جهاد ﴿**چنان‌که**

پیش از این هم پشت کردید ﴾ در حدیبیّه ﴿ **شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند** ﴾ با کشتن ، اسارت و سرکوبتان در دنیا و عذاب آتش در آخرت ، به سبب دو چندان بودن جرمتان . نسفی می‌گوید : « این آیه بر صحّت خلافت شیخین دلالت دارد زیرا به کسانی که از دعوت آنها فرمان می‌برند ، وعدۀ پاداش داده شده است » .

لَّيْسَ عَلَى ٱلْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْمَرِيضِ حَرَجٌ ۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدْخِلْهُ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ ۖ وَمَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٧﴾

﴿ **بر نابینا حَرَجی نیست** ﴾ یعنی : ترک جهاد از سوی وی ، هیچ ایراد و گناهی برای وی به‌دنبال ندارد ﴿ **و بر لنگ حَرَجی نیست و بر بیمار حَرَجی نیست** ﴾ یعنی : بر گروهی که به این عذرها معذورند ، هیچ گناه و ایرادی در تخلّف از جهاد نیست ، به علّت این‌که آنان توان این کار را ندارند . نصّ قرآنی بر این سه صِنْف از معذوران بسنده کرد زیرا عذر یا به سبب اختلال قوّت است ، یا به سبب وجود اخلال و اشکالی در یکی از اعضا و عذرهای دیگر نیز معناً به این دو مورد قیاس می‌شوند . خاطرنشان می‌شود که فقها عذرهای مانع از جهاد را کلاً این‌گونه ضبط و حصر کرده‌اند : مانع جهاد یا عجز حسّی است یا عجز حکمی؛ از نمونه‌های عجز حسّی : خردسالی ، دیوانگی ، زن‌بودن ، بیماری مانع از سوار شدن در مرکوب برای جنگ ، لنگی واضح و عدم یافتن سلاح و جنگ‌افزار است و از نمونه‌های عجز حکمی : بردگی ، مدیونیّت و اجازه ندادن پدر و مادر مسلمان به فرزندشان است . البتّه عجز حکمی در جهاد فرض کفایه معتبر شناخته می‌شود ولی در جهاد فرض عین ، عجز حکمی عذر شمرده نمی‌شود . ﴿ **و هرکس خدا و پیامبرش را فرمان**

بَرَد ﴾ در آنچه که بدان امر یا نهی شده است ﴿**وی را در باغهایی که جویباران از فرودست آن جاری است در می‌آورد و هر کس روی برتابد، به عذابی دردناک معذّبش می‌دارد** ﴾ در دنیا با خواری و ذلّت و در آخرت با آتش دوزخ.

ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: چون آیهٔ (وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ ...) نازل شد، بیماران و اشخاص زمین‌گیر گفتند: یا رسول‌الله! تکلیف ما چه می‌شود؟ پس این آیه نازل شد.

﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿۱۸﴾

﴿**به راستی خدا هنگامی که مؤمنان در زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند، از آنان خشنود شد** ﴾ یعنی: خداوند ﷻ در هنگام «بیعة‌الرّضوان» که در حدیبیّه انجام گرفت، از ایشان راضی شد. شایان ذکر است؛ بیعت آنها در این مورد بود که با قریش بجنگند و پا به فرار نگذارند. خاطرنشان می‌شود که داستان بیعت در کتابهای حدیث و سیرت به تفصیل آمده است. چنان‌که مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیه از سلمه‌بن‌اکوع ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «در اثنایی که ما به خواب چاشتگاه (قیلوله) رفته بودیم، ناگهان منادی رسول اکرم ﷺ ندا در داد که ایّهاالناس! روح‌القدس (جبرئیل) فرود آمد، بیعت کنید! بیعت کنید! پس نزد ایشان رفتیم و درحالی‌که ایشان در زیر درخت طلح (آکاسیا) بودند، با ایشان بیعت کردیم و آن حضرت ﷺ با زدن یک دست خویش بر دست دیگر خود، از جای عثمان ﷺ که او را نزد قریش فرستاده بودند، بیعت کردند. در این اثنا مردم گفتند: گوارا باد بر تو ای فرزند عفّان! تو هم اکنون به کعبه طواف می‌کنی ولی ما در اینجا محروم هستیم! امّا رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اگر او، این و این مقدار

سال در مکّه بماند؛ تا من به کعبه طواف نکنم، طواف نمی‌کند». آن‌گاه این آیه نازل شد. ابن‌ابی‌شیبه از نافع روایت کرده است که گفت: «به عمرﷺ در دوران خلافتش خبر رسید که کسانی از مردم به زیارت همان درختی که در زیر آن با رسول اکرم ﷺ بیعت انجام گرفت، می‌روند پس عمرﷺ دستور داد تا آن درخت را قطع نمودند» تا زمینهٔ انحراف و شرک برچیده شود.

آری! خداوند ﷻ از مؤمنان ـ هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند ـ خشنود شد ﴿**و آنچه را در دلهایشان بود**﴾ از صدق و وفا ﴿**باز شناخت و آن‌گاه بر آنان سکینه را نازل کرد**﴾ سکینه: آرامش و اطمینان روحی است ﴿**و فتح نزدیکی به آنان پاداش داد**﴾ که همانا فتح خیبر در هنگام بازگشتشان از حدیبیّه و به‌قولی: فتح مکّه است. خیبر منطقهٔ سرسبزی در (١٦٠) کیلومتری مدینه بر سر راه شام است که در عهد پیامبر ﷺ، محلِّ سکونت یهودیان بود و در سال (٧) هجری قمری پس از (٦) هفته محاصره از سوی پیامبر ﷺ و نبردهایی که رخ داد، به تصرّف مسلمانان درآمد.

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٩﴾

﴿**و نیز غنیمت‌های بسیاری خواهند گرفت**﴾ که هم غنایم خیبر و هم غنایم دیگر پس از آن در فتوحات دیگر را شامل می‌شود ﴿**و خداوند عزیز است**﴾ و مغلوب نمی‌شود ﴿**حکیم**﴾ است در آنچه که حکم می‌کند.

وَعَدَكُمُ ٱللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِۦ وَكَفَّ أَيْدِيَ ٱلنَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ ءَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ

صِرَٰطًا مُّسۡتَقِيمًا ﴿٢٠﴾

﴿و خدا به شما غنیمت‌های بسیار دیگری وعده داده که به زودی آنـها را خـواهـید گرفت﴾ در خیبر و غیر آن، با فتوحات و غنایمی که خدای عزّوجلّ بر مؤمنان تا روز قیامت میسّر خواهد کرد و در اوقات مقدّر به آن نایل خواهند شد **﴿و این را﴾** یعنی: غنایم خیبر را **﴿برای شما پیش انداخت﴾** شایان ذکر است کـه خـیبر دارای باغها، نخلستانها و کشتزارهای بسیار خوبی بود پس رسول اکرم ﷺ آن را در میان شرکت‌کنندگان در حدیبیّه تقسیم نموده، به سوار دو سهم و به پـیاده یک سـهم دادند **﴿و دستهای مردم را از شما کوتاه ساخت﴾** یعنی: خداوند ﷻ دستهای اهـالی خیبر و یاران و همپیمانانشان ـ چون عیینه‌بن‌حصن فزاری، عوف‌بن‌مالک نضری و همراهانشان ـ را از شما بازداشت آن‌گاه که در هنگام محاصرهٔ خیبر از سـوی رسول‌اکرم ﷺ، آمده بودند تا خیبریان را یاری دهند **﴿و تا این امر﴾** یعنی: تا فتح خیبر **﴿برای مؤمنان نشانه‌ای باشد﴾** در هر زمان و مکانی؛ که از آن به جایگاه خود در پیشگاه خدای عزّوجلّ پی‌برده و صدق و راستی رسول اکـرم ﷺ را در تـمام وعده‌هایی که به آنان مـی‌دهد، دریـابند **﴿و تـا شـما را بـه راهـی راست هـدایت کند﴾** یعنی: تا حق تعالی با این نشانه، بر هدایت شما بیفزاید، یا شما را در هدایت به راه حق پایدار گرداند.

وَأُخۡرَىٰ لَمۡ تَقۡدِرُواْ عَلَيۡهَا قَدۡ أَحَاطَ ٱللَّهُ بِهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٗا ﴿٢١﴾

﴿و فتوحات دیگری نیز وعده داد که هنوز به آنها دست نیافته‌ایـد﴾ و اگـر تـوفیق خدای عزّوجلّ نباشد، ممکن هم نیست که به آنها دست یابید. ابن‌عبّاس و مجاهد

می‌گویند: «مراد فتوحاتی است که خداوند متعال بعد از فتح خیبر بر مسلمین ارزانی داشت». به‌قولی: مراد از آن فتح مکّه است. به‌قولی دیگر: مراد، فتوحات و غنایم فارس و روم است ﴿ولی خدا بر آنها نیک احاطه دارد﴾ یعنی: خداوند ﷻ آنها را برای شما احاطه کرده است تا آنها را فتح کرده و تحت تصرّف خویش در آورید. پس هرچند که مسلمانان در دم به آن فتوحات دست نیافتند ولی آن سرزمین‌ها از سوی خداوند متعال برایشان تحت احاطه گرفته شده و هرگز از دست آنها نخواهد رفتُ زیرا خداوند ﷻ به این امر که آن مناطق در آینده از آنِ مسلمانان باشد، حکم کرده است ﴿و خداوند همواره بر هر چیزی تواناست﴾ او از ازل تا ابد به این وصف موصوف بوده و هست بنابراین، قدرتش به امر معیّن و زمان خاصّی محدود نیست و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند.

وَلَوْ قَٰتَلَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَوَلَّوُا۟ ٱلْأَدْبَٰرَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۲۲﴾

﴿و اگر کافران﴾ قریش در حدیبیّه ﴿به جنگ با شما برخیزند، قطعاً به شما پشت خواهند کرد﴾ و شکست خواهند خورد ﴿و دیگر ولیی نخواهند یافت﴾ که آنان را در جنگ با شما یاری و پشتیبانی نماید ﴿و نه نصرت دهنده‌ای﴾ خواهند یافت که علیه شما یاوریشان نموده و نصرتشان دهد.

سُنَّةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ ۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿۲۳﴾

﴿این سنت الله است﴾ یعنی: این حکم خدا ﷻ و قانون قدیم او در نصرت‌دادن دوستانش بر دشمنانش می‌باشد؛ ﴿که از پیش همین بوده﴾ یعنی: این حکم و این

سنّت، پیش از این نیز جاری بوده است **﴿و در سنّت الهی هرگز تبدیلی نخواهی یافت﴾** بلکه این سنّتش مستمرّ و پایدار است.

وَهُوَ ٱلَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنۢ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٢٤﴾

﴿و اوست همان کسی که در دل مکّه ـ پس از آن‌که شما را بر آنان مسلّط ساخت دستهای آنان را از شما و دستهای شما را از آنان کوتاه گردانید﴾ یعنی: خداوند متعال دستهای مشرکان را از مسلمانان و دستهای مسلمانان را از مشرکان بازداشت آن‌گاه که آمدند تا رسول اکرم ﷺ و همراهانشان را در حدیبیّه از کعبه بازداشته و با ایشان درگیر شوند بلکه میان آنها صلح پدید آورد که این صلح به خیر مؤمنان بود. مراد از «بطن مکّه» نیز همین واقعهٔ حدیبیّه است زیرا در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است: هشتادتن از مکّیان مسلّحانه از کوه تنعیم که موضعی در سرزمین حلّ در میان مکّه و سرف است، بر رسول اکرم ﷺ و یارانشان فرود آمده و می‌خواستند تا غافلگیرانه بر ایشان یورش آورند پس یاران رسول اکرم ﷺ دستگیرشان کردند و سپس آن حضرت ﷺ آنها را آزاد کردند. در روایتی آمده است که خداوند متعال بر اثر دعای رسول خویش ﷺ بینایی آن مشرکان را از آنان گرفت و در نتیجه، مسلمانان به سادگی آنان را گرفتند، سپس رسول اکرم ﷺ آنها را آزاد کردند. **﴿و خدا به آنچه می‌کنید، همواره بیناست﴾** و هیچ چیز از اعمال شما بر او پنهان نمی‌ماند.

هُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَصَدُّوكُمْ عَنِ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَٱلْهَدْىَ

مَعۡكُوفًا أَن يَبۡلُغَ مَحِلَّهُۥۚ وَلَوۡلَا رِجَالٞ مُّؤۡمِنُونَ وَنِسَآءٞ مُّؤۡمِنَٰتٞ لَّمۡ تَعۡلَمُوهُمۡ أَن تَطَـُٔوهُمۡ فَتُصِيبَكُم مِّنۡهُم مَّعَرَّةُۢ بِغَيۡرِ عِلۡمٖۖ لِّيُدۡخِلَ ٱللَّهُ فِي رَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۚ لَوۡ تَزَيَّلُواْ لَعَذَّبۡنَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٢٥﴾

﴿**آنها**﴾ یعنی: کفّار مکّه ﴿**کسانی اند که کفرورزیدند و شما را از مسجدالحرام بازداشتند**﴾ و اجازه ندادند که به کعبه طواف کرده و بعد از آن، از احرامی که برای عمره بسته بودید، خود را حلال کنید ﴿**و نگذاشتند هدی شما که بازداشته شده بود، به محلّ قربانگاهش برسد**﴾ که عبارت از سرزمین منی یا خود مکّه است، یعنی همانجایی از سرزمین حرم که قربانی در آن ذبح می‌شود. هدی: حیوانی است که به مکّه اهدا می‌شود، یا قربانی‌ای است که برای رضای خداوند متعال تقدیم حرم شده و به هنگام زیارت بیت‌الحرام در مناسک حج یا عمره، در سرزمین حرم ذبح می‌شود و تقدیم آن سنّت است. یادآور می‌شویم که هدی رسول اکرم ﷺ و مسلمانان در حدیبیّه، هفتاد شتر بود. پس خدای‌سبحان برایشان رخصت داد تا هدایای خویش را در همان جایی که به پیشروی از آن بازداشته شده‌اند ـ یعنی در حدیبیّه ـ ذبح کنند، به این ترتیب، خداوند متعال حدیبیّه را جایگاه قربانی مؤمنان گردانید در حالی‌که ایشان در خارج از سرزمین حرم بودند ﴿**و اگر مردان و زنان با ایمانی نبودند**﴾ یعنی: اگر مستضعفان از مؤمنان در مکّه نبودند ﴿**که آنها را نمی‌دانید**﴾ یعنی: آنها را نمی‌شناسید. به‌قولی معنی این است: نمی‌دانید که آنها مؤمن‌اند ﴿**که**﴾ در آن صورت؛ ﴿**ندانسته پایمالشان کنید**﴾ با هجوم بردن و کشتن آنان زیرا اگر مسلمانان مکّه را به زور گرفته و آن را به نیروی شمشیر فتح

می‌کردند؛ مؤمنان موجود در آن از کفّار بازشناخته نمی‌شدند و در نتیجه، سپاه مسلمانان از این امر ایمن نبودند که مؤمنان را ناشناخته به قتل رسانند، که در آن صورت، هم بر ایشان کفّاره لازم می‌شد و هم این عیب و سرزنش به ایشان می‌پیوست که همکیشان خود را پایمال کرده‌اند و این است معنای فرمودهٔ حق تعالی: **﴿پس به شما معره‌ای﴾** یعنی: گناه، جنایت، عیب تاوان و کفّاره‌ای **﴿از آنان بدون علم﴾** یعنی: به طور ندانسته **﴿برسد﴾** به خاطر قتل آنان زیرا در آن صورت، حتماً مشرکان می‌گفتند که: «مسلمانان، همکیشان خود را به قتل رسانده‌اند». پس تقدیر سخن چنین است: اگر بیم این کار نبود؛ خداوند ﷻ در حدیبیّه به شما اذن قتال و فرمان حمله به مکّه می‌داد تا با مشرکان قریش بجنگید و عذاب و قهر وی برآنان فرود اید. **﴿تا خدا هر که را بخواهد در جوار رحمت خویش در آورد﴾** یعنی: لیکن حق تعالی دستهای شما را از آنان بازداشت تا به این طریق، هر کس از بندگان خویش راکه بخواهد، در رحمت خویش درآورد. مراد از اینان: مردان و زنان باایمانی بودند که در مکّه به‌سر می‌بردند و حق تعالی با این رحمت خویش، پاداشهایشان را کامل گردانید و سرانجام از اسارت کفار مکّه رهایی‌شان بخشید **﴿اگر این دو گروه از هم جدا می‌بودند، قطعاً کافران را به عذاب دردناکی عقوبت می‌کردیم﴾** یعنی: اگر مؤمنان موجود در مکّه، از کفّار متمایز می‌بودند و جدا از همدیگر زندگی می‌کردند، بی‌گمان ما کافران قریش را ــ با کشتنشان به دست شما در حدیبیّه ــ عذاب می‌کردیم.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابوجعفرحبیب‌بن‌سبع روایت کرده‌اند که گفت: «من در آغاز روز در حال کفر علیه رسول اکرم ﷺ می‌جنگیدم و در آخر روز درحال مسلمانی در صفّ مسلمانان با دشمنانشان می‌جنگیدم. ما سه مرد و هفت زن بودیم و این آیه دربارهٔ ما نازل شد».

إِذْ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلْجَـٰهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ

ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ ٱلتَّقْوَىٰ وَكَانُوٓاْ أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا ﴿٢٦﴾

﴿آن‌گاه که کافران در دلهای خود حمیّت ــ آن هم حمیّت جاهلیّت ــ ورزیدند﴾ زیرا کافران مکّه گفتند: مسلمانان فرزندان و برادران ما را کشته‌اند و باز بر ما در منازل ما وارد می‌شوند تا اعراب بگویند که آنان علی‌رغم انف و برخلاف خواستهٔ ما به مکّه وارد شده‌اند؟ سوگند به لات و عزّی که بر ما در مکّه وارد نمی‌شوند. لذا این تعصّب و غیرت و حمیّت؛ همانا حمیّت جاهلیّت است که به دلهایشان درآمده است. ﴿پس خدا آرامش﴾ و طمأنینه و وقار ﴿خود را بر پیامبر خویش و بر مؤمنان فروفرستاد﴾ از آنجا که بر ایشان آن حمیّت و غیرت جاهلانه‌ای را که بر کافران فرود آمده بود، فرود نیاورد و آنان را بر جادّهٔ رضا و تسلیم، ثابت‌قدم و استوار نگه داشت ﴿و آنان را پایبند کلمهٔ تقوی گردانید﴾ که عبارت از: کلمهٔ طیّبهٔ «لااله‌الاالله محمّد رسول الله» است. یا مراد این است: حق تعالی مسلمانان را به تعظیم حرم و ترک جنگیدن در آن پایبند ساخت و عملکرد جاهلانهٔ کافران، ایشان را بر این امر برنینگیخت که حرمت حرم را در هم شکنند ﴿و در واقع آنان به آن سزاوارتر و شایستهٔ آن بودند﴾ یعنی: مؤمنان از کفّار به کلمهٔ تقوی سزاوارتر بودند پس فقط ایشان بودند که اهلیّت و شایستگی پایبندی به تقوی و حفظ حرمت حرم را داشتند نه کفّار، از این روی این شایستگی را از خود در حدیبیّه نشان دادند ﴿و خدا همواره بر هر چیزی داناست﴾ لذا می‌داند که چه کسی اهل چه کاری است پس همان کار را بر وی آسان می‌کند.

لَّقَدْ صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ٱلرُّءْيَا بِٱلْحَقِّ ۖ لَتَدْخُلُنَّ ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ

إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُواْ فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿۲۷﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیه می‌گویند: خدای‌سبحان به خواب پیامبرش در مدینه ــ پیش از آن‌که به سوی حدیبیّه بیرون روند ــ چنین نمایاند که ایشان و اصحابشان سرهای خویش را تراشیده و کوتاه کرده‌اند. رسول‌خدا ﷺ این خواب خود را به اصحاب خویش خبر دادند. اصحاب شادمان شده و پنداشتند که در همان سال وارد مکّه شده و با انجام مناسک عمره، سر می‌تراشند و سرکوتاه می‌کنند. ولی چون در حدیبیّه مشرکان ایشان را از داخل‌شدن به مکّه بازداشتند، منافقان گفتند: به خدا سوگند که ما نه سرتراشیدیم، نه سر کوتاه کردیم و نه به مسجدالحرام وارد شدیم! پس خداوند متعال نازل فرمود: **﴿به راستی خدا رؤیای پیامبر خود را تحقّق بخشید که شما بدون شک وارد مسجدالحرام خواهید شد﴾** یعنی: در سال آینده **﴿ان شاءالله﴾** معلّق ساختن این وعده به مشیّت خداوند ﷻ، به منظور تعلیم دادن این ادب به بندگان است که باید در سخنان خود، این روش را به کار بندند. ثعلب می‌گوید: «خداوند متعال در آنچه که خود به یقین وقوع آن را می‌داند، ان‌شاءالله گفت و استثنا کرد تا خلق نیز در امور خویش ــ که به وقوع قطعی آنها علم ندارند ــ استثنا کرده و امور را به مشیّت حق تعالی مشروط گردانند». به‌قولی: خداوند متعال دانست که بعضی از همین کسانی که با پیامبر ﷺ در حدیبیّه بودند تا سال آینده می‌میرند و به مسجدالحرام وارد نمی‌شوند پس استثناء حق تعالی ناظر بر ایشان است. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «إِنْ شَاءَ اللّه» در اینجا مفید تثبیت و تأکید این خبر است و به هیچ‌وجه از باب استثنا نیست.

آری! شما قطعاً به مسجدالحرام وارد می‌شوید؛ **﴿در امن و امان و حلق و تقصیر کرده سرهای خود را﴾** یعنی: در حالی‌که از دشمن ایمن شده و بعضی از شما

سرتراشیده و بعضی سرکوتاه کرده‌اید. خاطرنشان می‌شود که تراشیدن و کوتاه‌نمودن سر در مناسک حجّ و عمره، هر دو مخصوص مردان است و هر دو جایز می‌باشد ولی سرتراشیدن اَولیٰ است چنان که در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «خداوند رحم کند بر سرتراشندگان. اصحاب گفتند: و کوتاه کنندگان چه یا رسول‌الله؟ فرمودند: خداوند رحم کند بر سرتراشندگان. باز اصحاب گفتند: و کوتاه کنندگان چه یا رسول‌الله؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: خداوند رحم کند بر سرتراشندگان. اصحاب بار دیگر گفتند: و کوتاه کنندگان چه یا رسول‌الله؟ این بار آن حضرت ﷺ ـ در نوبت سوم یا چهارم ـ فرمودند: و رحم کند بر کوتاه کنندگان».

﴿بی‌آن‌که بیمی داشته باشید﴾ یعنی: در حال دخول به حرم، ایمن بوده و در حال استقرار در آن، از هر خوف و هراسی برکنارید و از سوی مشرکان به شما هیچ آسیب و گزندی نمی‌رسد. بدین‌گونه بود که رؤیای رسول اکرم ﷺ در سال بعد ـ یعنی در ذی‌القعدهٔ سال هفتم هجری ـ تحقّق پیدا کرد و آن حضرت ﷺ برای انجام دادن عمرهٔ قضایی، از ذی‌الحلیفه احرام بسته و با خود هدایا (حیوانات اهدایی) را نیز بردند و تلبیه‌گویان با یارانشان به مکّه وارد شدند **﴿خدا آنچه را که شما نمی‌دانستید﴾** از حکمت به تأخیر انداختن ورود شما به مسجدالحرام؛ **﴿دانست پس پیش از این﴾** یعنی: پیش از دخولتان به حرم **﴿فتحی نزدیک را برای شما قرارداد﴾** که همانا فتح خیبر و دستیابی‌تان به غنایم و اموال بسیار است.

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدٗا ﴿٢٨﴾

﴿اوست کسی که پیامبر خود را با هدایت فرستاد﴾ پس پیامبر ما هدایت را به شما

آورد و شما را بر راهی که رضا و خوشنودی ما در آن است، راهنمایی کرد ﴿و﴾ اوست کسی که پیامبر خود ﷺ را با ﴿دین حق﴾ فرستاد که اسلام است ﴿تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند﴾ یعنی: تا این دین حق را بر تمام ادیان اعتلا و برتری بخشد. به‌قولی معنی این است: تا پیامبرش را پیروزگرداند. به حمدالله که این امر محقّق نیز شد زیرا دین اسلام بر تمام ادیان غالب و پیروز گردید ﴿و الله به عنوان اظهارکنندهٔ حق﴾ و پیروز کنندهٔ آن، همان گونه که مسلمانان را بدان وعده داده است ﴿کفایت می‌کند﴾ آری! وعدهٔ او در مورد پیروزی مسلمین تحقّق یافتنی است چنان که تحقّق یافت و دین خدا ﷻ نه فقط در جزیرةالعرب بلکه در کمتر از نیم‌قرن بر غالب روی زمین پیروز و فاتح گردید به طوری که کلّ قلمرو امپراطوری فارس و بخش بزرگی از قلمرو امپراطوری روم، در زیر سیطرهٔ آن در آمد و پرچم این دین مبین، در هند و چین و سپس در جنوب آسیا برافراشته شد. خاطرنشان می‌شود که این کشورها و قلمروها در قرن ششم و نیمهٔ قرن هفتم میلادی، بخش بزرگتر معمورهٔ زمین را که بشر در آن ساکن بودند، تشکیل می‌دادند.

مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةً وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ﴿٢٩﴾

﴿محمّد رسول خداست و کسانی‌که با اویند﴾ به‌قولی: مراد از آنان، اصحاب حدیبیّه‌اند. به‌قولی دیگر: مراد تمام یارانشان و همهٔ مؤمنانند، آری! اینان **﴿بر کافران سختگیر﴾** و درشتخوی اند چنان که شیر بر شکار و قربانی خود سختگیر است **﴿و با همدیگر مهربانند﴾** یعنی: مؤمنان در میان خود؛ دوست، مشفق، با عطوفت و پرمهر و با مخالفان دین حق؛ شدید، با صلابت و خشن‌اند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَثَل مؤمنان در دوستی و مهربانی و عطوفت‌شان با همدیگر، همانند جسم است که چون عضوی از آن به درد آید، سایر اعضای جسد برای آن تب و بی‌قراری می‌کند». حسن بصری می‌گوید: «سختگیری مؤمنان بر کفّار به حدّی بود که ایشان از این امر که جامه‌شان به جامهٔ کفار بچسبد، پرهیز می‌کردند چه رسد به تماس بدنهایشان. و مهربانی‌شان در میان همدیگر به جایی رسیده بود که هیچ مؤمنی مؤمن دیگری را نمی‌دید مگر این‌که با وی مصافحه می‌کرد و او را در بغل می‌گرفت». یادآور می‌شویم که مصافحه به اتّفاق فقها جایز است امّا فقها در جواز بغل گرفتن (معانقه) و بوسیدن یک‌دیگر، اتّفاق نظر ندارند و ابوحنیفه، معانقه و بوسیدن را ـ هرچند بوسه‌زدن بر دست باشد ـ مکروه دانسته است.

﴿آنان را﴾ یعنی: مؤمنان را **﴿در﴾** غالب اوقات **﴿در رکوع و سجود می‌بینی، فضل و خشنودی خدا را خواستارند﴾** یعنی: آنها ثواب ورضای پروردگار را برای خود می‌طلبند **﴿علامت مشخصهٔ آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان آشکار است﴾** به‌قولی: مراد از آن؛ درخشش، زیبایی، نور و وقاری است که در سیمای مؤمنان متجلّی است و این نشانهٔ ممیّزهٔ ایشان می‌باشد. سدّی می‌گوید: «نماز چهره‌هایشان را زیبا می‌کند». برخی از سلف گفته‌اند: «هر کس در شب بسیار نمازگزارد، چهره‌اش در روز زیبا می‌شود». در **حدیث‌شریف** موقوف از جابر رضی الله عنه نیز روایت شده

است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که نماز شب وی بسیار شود، چهره‌اش در روز زیبا می‌شود». برخی از سلف گفته‌اند: «برای عمل نیک نوری است در قلب، روشنی و پرتوی است بر روی، گشایشی است در رزق و محبّتی است در دلهای مردم». امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه فرمود: «هیچ کس چیزی را در نهان خویش مخفی نمی‌دارد مگر این‌که خداوند متعال آن را بر صفحات چهره و لغزشهای زبانش آشکار می‌گرداند». مراد این است که اثر عبادت و صلاح و اخلاص برای خداوند متعال، بر چهرهٔ مؤمن آشکار می‌شود از این روی است که عمربن خطّاب رضی الله عنه می‌فرماید: «مَنْ اَصْلَحَ سَرِيْرَتَهُ، اَصْلَحَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَانِيَتَهُ ✿ هر کس نهان خویش را اصلاح نمود، خداوند متعال آشکار وی را نیز اصلاح می‌کند».

﴿این مَثَل ایشان است در تورات﴾ یعنی: این است توصیفی که مؤمنان در تورات به آن وصف شده‌اند **﴿و مَثَل ایشان در انجیل﴾** یعنی: توصیفی که در انجیل به آن وصف شده‌اند نیز همان توصیف ذکر شده در تورات است. یا معنی این است: توصیف آنان در انجیل: **﴿چون کشته‌ای است که جوانهٔ خود را بر آورد﴾** شَطْأ: جوانه و بیخچه‌ای است که از ریشه و تنهٔ گیاه یا درخت می‌روید **﴿و آن را نیرومند ساخت﴾** یعنی: آن درخت یا کشتزار، جوانه‌ها و شاخک‌های نورستهٔ خود را قوی و نیرومند گردانید زیرا این جوانه‌ها از آن تغذیه نموده، در پناه آن محفوظ می‌مانند و از آن چون سپری برای خویش بهره می‌برند **﴿تا آن را ستبر کرد﴾** یعنی: این جوانه بعد از آن‌که باریک و ضعیف بود، ستبر و قوی گردید **﴿و بر ساقه‌های خود بایستد﴾** یعنی: جوانه‌ها و شاخک‌ها چنان قوی و نیرومند شدند که بر ساقه‌های خود راست ایستادند **﴿و دهقانان را شاد و شگفت‌زده کند﴾** یعنی: کشتزاری این‌گونه، کشاورزانش را به اعجاب و شادی و شگفتی وامی دارد، از بس که دلکش، پر محصول، نیکومنظر و چشم فریب است.

البتّه این مَثَلی است که خدای سبحان آن را برای اصحاب رسول خدا ﷺ در انجیل زده است و مراد از این مَثَل این است که: اصحاب رسول اکرم ﷺ در

ابتدای امر اندک و ضعیف‌اند، سپس روزبه‌روز بر شمارشان افزوده می‌شود و نیرومند می‌گردند، همچون زرع که جوانه‌های آن در آغاز ضعیف است، سپس مرحله به مرحله و روز تا روز قوی و قوی‌تر می‌گردد تا آن‌که سرانجام ساقهٔ آن ستبر و استوار می‌شود پس همچنین است مسلمان که چون به اسلام درآمد، ایمان وی در آغاز ضعیف است، سپس بر اثر مصاحبت و ملازمت وی با اهل علم و ایمان، ایمانش چنان قوی و نیرومند می‌شود که سرانجام، در ایمان خود راست و استوار می‌ایستد و همانند آنان می‌شود.

﴿**تا کافران را به سبب دیدنشان به خشم در اندازد**﴾ یعنی: حق تعالی مسلمانان را بسیار و نیرومند می‌گرداند تا مایهٔ خشم و غیظ کافران گردند ﴿**خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی را وعده داده است**﴾ یعنی: حق تعالی وعده داده است که گناهانشان را بیامرزد و مزد و پاداششان را بزرگ و افزون سازد؛ با واردنمودنشان به بهشتی که بزرگترین نعمت و عظیم‌ترین منّت است. البتّه این مَثَل، شامل صحابهٔ رسول اکرم ﷺ و همهٔ کسانی از افواج ایمان و لشکریان اسلام درگذار عصرها و نسلها می‌شود که نقش قدمشان را دنبال و بر راه و روش ایشان رهرو باشند.

در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «لاٰتَسُبُّوْا اَصْحٰابِیْ، فَوَالَّذِیْ نَفْسِیْ بِیَدِهِ، لَوْ اَنَّ اَحَدَکُمْ اَنْفَقَ مِثْلَ اُحُدٍ ذَهَباً، مٰا اَدْرَکَ مُدَّ اَحِدِهِمْ وَلاٰنَصِیْفِهِ ۞ اصحابم را دشنام ندهید زیرا سوگند به ذاتی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست، اگر یکی از شما به مانند کوه احد طلا انفاق کند، [اجر] انفاق پیمانهٔ یکی از آنان و یا نصف آن را در نیافته است». البتّه احادیث بسیار و آیات دیگری نیز در فضیلت صحابه رضوان‌الله‌علیهم‌اجمعین و در نهی از تعرّض به بدی بر ایشان، آمده است و صحابه رضی الله عنهم همه عادل و اولیا و اصفیای خداوند جل جلاله و برگزیدگان وی از خلقش بعد از پیامبرانش علیهم السلام هستند.

برخی از علما دربارهٔ اختلافات و جنگهایی که بعد از خلافت حضرت

عـثمان؄ در میان صحابه؆ رخ داد، گفته‌اند: «اینها خونهایی است که خداوند متعال دستهای ما را از آلودگی به آن پاک نگه داشته پس ما زبانهایمان را نیز به آن نمی‌آلاییم و آنچه که در میان اصحاب؆ روی داده، همانند واقعه‌ای است که در میان یوسف؈ و برادرانش روی داد».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ حجرات
مدنی است و دارای هژده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «حجرات» نامیده شد که خداوند متعال در آن به درشتخویان اعرابی ادب آموخت، همانان که رسول اکرم ﷺ را از پشت حجره‌های زنان مؤمن و پاکنهادش رضی‌الله‌عنهنّ صدا می‌کردند. این سوره، سورهٔ «اخلاق و آداب» نیز نامیده می‌شود زیرا مسلمانان را به آداب و رعایت نظم در جامعهٔ اسلامی ارشاد نموده است چنان که مسلمانان در آن پنج‌بار به وصف ایمان مورد خطاب قرارگرفته‌اند.

و اصول این آداب پنج چیز است:

۱ـ اطاعت خدای عزّوجلّ و رسولش.

۲ـ تعظیم و بزرگداشت پیامبر ﷺ.

۳ـ کسب اطمینان و تحقیق در بارهٔ اخباری که نقل می‌شود.

۴ـ تحریم اهانت و تمسخر به مردم.

۵ـ تحریم تجسّس، غیبت و سوءظنّ.

خاطرنشان می‌شود؛ مجموعهٔ آدابی که در این سوره ذکر شده، بیست ادب است پس شایسته است که هر فرد مسلمان آن را سرلوحهٔ اخلاق و آداب خویش قرار دهد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَ

ٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ۝١

﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در برابر خدا و پیامبرش پیشی نجویید**﴾ یعنی: کاری را پیش از خدا و رسولش فیصله نکرده و دربارهٔ آن تصمیم نگیرید، در حضور پیامبر ﷺ نسبت به قضایای مطروحه به ابراز نظر شتاب نکنید و بر خلاف قرآن و سنّت چیزی نگویید ﴿**و از خدا پروا بدارید**﴾ در تمام امور خویش ﴿**بی‌گمان خدا شنواست**﴾ هر امر شنیدنی‌ای را ﴿**داناست**﴾ به هر امر دانستنی‌ای پس در هیچ کاری از کارها ـ اعم از قول یا فعل ـ بر خدا و رسولش پیشدستی نکنید. آیهٔ کریمه ترتیب منابع اجتهاد را نیز در بر می‌گیرد که اوّلین آن کتاب و پس از آن سنّت است چنان که در **حدیث‌شریف** به روایت ائمّهٔ حدیث آمده است که وقتی رسول اکرم ﷺ معاذبن‌جبل رضی الله عنه را به یمن می‌فرستادند، به وی فرمودند: «به چه چیز حکم می‌کنی؟» گفت: به کتاب خداوند ﷻ. فرمودند: «اگر حکمی را در کتاب خداوند ﷻ نیافتی؟». گفت: به سنّت رسول خدا ﷺ حکم می‌کنم. فرمودند: «اگر حکمی را در سنّت نیافتی؟». گفت: «به رأی خود اجتهاد می‌کنم». پس آن حضرت ﷺ به نشانهٔ تأیید بر سینهٔ او زدند و فرمودند: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ وَفَّقَ رَسُوْلَ رَسُوْلِ اللّٰهِ لِمَا یُرْضِیْ رَسُوْلَ اللّٰه ✿ ستایش خدایی را که فرستادهٔ فرستاده‌اش را بر آنچه که مورد پسند فرستادهٔ اوست، توفیق داد». این حدیث شریف به این معنی است که معاذ رضی الله عنه، رأی و اجتهاد خود را بعد از کتاب و سنّت و در آخرین مرتبه و مرحله قرارداد و اگر او رأی خویش را بر آنها مقدّم می‌کرد، این همان پیشدستی بر خدا و رسول وی بود. خلاصه: این آیه ادبی است فراگیر که شامل سخن، عمل و اجتهاد هر سه می‌شود.

بخاری و غیر وی در بیان **سبب‌نزول** این آیه تا آیهٔ (وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوْا...) [آیهٔ/ ۴] از عبدالله‌بن‌زبیر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: قافله‌ای از قبیلهٔ بنی‌تمیم به محضر رسول خدا ﷺ آمدند. ابوبکر صدّیق رضی الله عنه به آن حضرت ﷺ پیشنهاد کرد و گفت:

یا رسول‌الله! قعقاع‌بن‌معبد را برآنان امیر گردانید. و عمرﷺ گفت: نه بلکه اقرع‌بن‌حابسﷺ را برآنان امیر گردانید. پس از آن ابوبکر به عمر گفت: تو از طرح این پیشنهاد هدفی جز مخالفت با من نداشتی. ولی عمرﷺ گفت: نه! قصد من مخالفت با تو نبوده است. پس با هم جدل کردند تا بدانجا که صدای آنها بلند شد. همان بود که این سوره نازل گردید. البتّه در سبب نزول آن روایات دیگری نیز آمده است که به برخی از آنها در خلال آیات بعد اشاره کرده‌ایم.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرْفَعُوٓاْ أَصْوَٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُواْ لَهُۥ بِٱلْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَـٰلُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٢﴾

سپس خداوند متعال ادب گفتاری‌ای را بیان نموده و می‌فرماید: ﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید**﴾ زیرا این کار، بر قلّت ادب و حیا و ترک احترام دلالت می‌کند و در مقابل؛ فرودآوردن صدا و بلندنکردن آن؛ نشانهٔ تعظیم، بزرگداشت و حرمت نهادن است ﴿**و همچنان‌که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید، با او به صدای بلند سخن نگویید**﴾ یعنی: صداهایتان را در سخن گفتن با پیامبرﷺ پایین آورده، با وی به آرامش و وقار سخن بگویید و با نهایت ادب او را مورد خطاب قرار دهید. به‌قولی مراد این است: در خطاب با پیامبرﷺ نگویید: ای محمّد! و ای احمد! ولی بگویید: ای نبیّ خدا! و ای رسول خدا! به عنوان بزرگداشت و احترام وی. ابن‌کثیر می‌گوید: بلندکردن صدا در برابر قبر رسول اکرمﷺ نیز همچون بلندکردن صدا در حیات‌شان مکروه است زیرا آن حضرتﷺ برای همیشه در زندگی و مرگ

محترم‌اند. ﴿**مبادا بی‌آن‌که بدانید**﴾ که این صدا بلند کردن، نابودکنندۀ ثواب اعمال شماست؛ ﴿**اعمالتان تباه شود**﴾ یعنی: خداوند ﷻ شما را از صدا بلندکردن در حضور پیامبر خویش ﷺ نهی کرد تا مبادا پاداش اعمالتان از بین برود. ابن‌کثیر می‌گوید: یعنی شما را به‌خاطر آن از بلندکردن صدا در محضر پیامبر خویش ﷺ نهی کردیم که مبادا او از این کار به خشم آید و در آن صورت، ما هم به سبب خشمش بر شما خشمگین شویم. پس چنین کسی با خشمگین کردن پیامبر ﷺ، در واقع ندانسته اعمال خود را تباه می‌کند.

قتاده در بیان **سبب‌نزول** این آیه می‌گوید: اصحاب با رسول اکرم ﷺ به صدای بلند سخن می‌گفتند پس آیۀ کریمه نازل شد. به روایتی دیگر این آیه دربارۀ ثابت‌بن‌قیس ؓ نازل شد که گوشهایش سنگین بود و به‌علاوه، او صدای زمخت و گوش‌خراشی داشت به طوری که چون با کسی سخن می‌گفت؛ صدایش را بسیار بلند می‌کرد و چه بسا که با رسول اکرم ﷺ نیز سخن می‌گفت و ایشان از صدایش متأذّی می‌شدند. همان بود که این آیه نازل گردید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ الرَّجُلَ لَیَتَکَلَّمُ بِالْکَلِمَةِ مِنْ رِضْوانِ اللّٰهِ تَعالىٰ لایُلْقِیْ لَها بالاً، یُکْتَبُ لَهُ بِها الْجَنَّةُ وَاِنَّ الرَّجُلَ لَیَتَکَلَّمُ بِالْکَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللّٰهِ تَعالىٰ لایُلْقِیْ لَها بالاً، یُهْوىٰ بِها فِی النّارِ اَبْعَدَ ما بَیْنَ السَّماءِ وَالْاَرْض» همانا شخص به کلمه‌ای از موجبات خشنودی خداوند متعال سخن گفته و به آن اهمّیّتی نمی‌دهد در حالی‌که در برابر آن کلمه، بهشت برایش نوشته می‌شود و همانا شخص به کلمه‌ای از موجبات خشم خداوند متعال سخن می‌گوید و به آن اهمّیّتی نمی‌دهد در حالی‌که به سبب آن ـ از مسافتی که دورتر از میان آسمان و زمین است ـ به دوزخ افکنده می‌شود».

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَٰتَهُمْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱمْتَحَنَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٣﴾

﴿**بی‌گمان کسانی‌که نزد پیامبر خدا صداهایشان را آهسته و فرو می‌دارند، همان کسانی هستند که خداوند دلهایشان را برای تقوا امتحان کرده است**﴾ یعنی: حق تعالی دلهایشان را برای تقوی صاف و صیقلی و خالص گردانیده است، همان گونه که طلا با آتش آزموده می‌شود و بر اثر آن، طلای ناب و سره از طلای پست وردی و غش‌دار بیرون می‌آید. همچنین این گروهی که خود را پایبند احترام رسول اکرم ﷺ دانسته و صداهای خود را نزد وی به انگیزهٔ فرمان بردن از امرش پایین می‌آورند؛ خداوند ﷻ دلهایشان را از هر زنگار و پلیدی‌ای پاک و صاف می‌کند. امام احمدبن‌حنبل روایت کرده است که: «به عمر رضی الله عنه نوشته شد: یا امیرالمؤمنین! شخصی است که نه اشتهای معصیت را دارد و نه مرتکب آن می‌شود پس مقام وی چگونه است؟ عمر رضی الله عنه در پاسخ نوشت: کسانی‌که اشتهای معصیت را دارند ولی مرتکب آن نمی‌شوند، همانان هستند که خداوند ﷻ دلهایشان را برای تقوی آزموده است». ﴿**آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است**﴾ در برابر این ادب ورزی آنان.

ابن‌جریر در بیان **سبب‌نزول** این آیه از محمّدبن‌ثابت‌بن‌قیس روایت کرده است که گفت: چون آیهٔ (لاَتَرْفَعُوْا اَصْوٰاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...) نازل شد، پدرم ثابت‌بن‌قیس در راه نشست و می‌گریست. در این اثنا عاصم‌بن‌عدی از نزدش گذشت و از او پرسید: ای ثابت! چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ پدرم گفت: نزول این آیه... می‌ترسم که دربارهٔ من نازل شده باشد زیرا من فردی هستم بلندآواز و بانگ‌برآور! پس این خبر به رسول اکرم ﷺ رسید و ایشان او را فراخوانده و به او فرمودند: اَمَا تَرْضىٰ اَنْ تَعِيْشَ حَمِيْداً وَتُقْتَلَ شَهِيْداً وَتَدْخُلَ الْجَنَّةَ؟ آیا بدان راضی نیستی که ستوده زندگی کنی، شهید کشته شوی و به بهشت در آیی؟ گفت: راضی شدم و دیگر هرگز صدای خویش را بر صدای رسول اکرم ﷺ بلند نمی‌کنم. همان بود که خدای عزّوجلّ این آیه را نازل کرد. ولی به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما، این آیه دربارهٔ ابوبکر صدّیق رضی الله عنه نازل شد که بعد از نزول آیهٔ دوم از

این سوره، تصمیم گرفت که دیگر با رسول اکرم ﷺ جز به طور بسیار آهسته و پوشیده که گویی راز می‌گوید، سخن نزند. قاضی ابوبکربن‌عربی می‌گوید: «حرمت رسول خدا ﷺ در حال وفات، همچون حرمت ایشان در حال حیات است و سخن منقولشان بعد از وفاتشان در والایی و رفعت و عظمت خود، همچون سخن مسموع از زبانشان در حال حیات ایشان است پس چون سخن ایشان خوانده می‌شود، بر هر شخص حاضری واجب است که صدای خویش را از آن بلندتر نکند و از آن روی نگرداند چنان که این کار در حیات ایشان واجب بود. البتّه خداوند متعال در آیهٔ: (وَإِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا) [اعراف / ۲۰۴] بر ضرورت دوام و استمرار این احترام در گذار زمانها توجّه داده است زیرا سخن رسول وی ﷺ نیز از وحی بوده و حرمتی همانند قرآن را دارد، مگر در معانی‌ای که مستثنا می‌باشد و بیان آن در کتب فقه آمده است».

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ ٱلْحُجُرَٰتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾

﴿بی‌گمان کسانی که تو را از پشت حجره‌های مسکونی‌ات به فریاد می‌خوانند، بیشترشان نمی‌فهمند﴾ چرا که جهل و نادانی برآنان غلبه نموده و درشتخویی، خشونت و تندمزاجی بر طبع آنان چیره گشته و این طرز برخورد و روش معاشرت، شیوه و عادت آنان شده است و اگر آنان خردورز و باوقار می‌بودند، باید در برابر مقام نبوّت ﷺ ادب نیکو را رعایت می‌کردند. در بیان **سبب‌نزول** به روایت محمّدبن‌اسحاق آمده است: آیهٔ کریمه در بارهٔ مردم درشتخوی و احمقی از قبیلهٔ بنی‌تمیم نازل شد که رسول اکرم ﷺ را از بیرون حجره‌های همسرانشان صدا می‌کردند تا در برابر آن حضرت ﷺ خودنمایی کنند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا۟ حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ

رَّحِيمٌ ﴿٥﴾

سپس حق تعالی آن مؤمنان را به ادب نیکو در این رابطه، ارشاد نموده و می‌فرماید: ﴿**و اگر آنان صبر می‌کردند تا برآنان در آیی، مسلّماً برایشان بهتر**﴾ و به صلاح حالشان نزدیکتر ﴿**بود**﴾ هم در دین و هم در دنیایشان زیرا در آن صورت، ادب رفتار با رسول خدا ﷺ در این باب مورد عنایت قرارگرفته و خاطر شریف ایشان رعایت می‌شد و به تعظیم، احترام و بزرگداشتی که آن حضرت ﷺ سزاوار آنند، عمل می‌شد. یادآور می‌شویم که رسول اکرم ﷺ از مردم کناره نمی‌گرفتند و در خانهٔ خویش نمی‌ماندند مگر در اوقاتی که به مهمّات و ضروریّات خویش مشغول می‌بودند. پس برهم‌زدن آرامش ایشان در این اوقات، بی ادبی محض بود ﴿**و خدا آمرزگار مهربان است**﴾ لذا چنین کسانی را به سبب بی‌ادبی و کوتاهی‌ای که از آنان سرزده است، مؤاخذه نمی‌کند و فقط به نصیحت و سرزنش آنان بسنده می‌نماید.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ 

﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فرد فاسقی**﴾ فاسق: فاجر و بدکاری است که از دروغ گفتن پروایی ندارد و از حدود شرع بیرون می‌رود. آری! اگر چنین کسی ﴿**برایتان خبری آورد**﴾ که موجب رساندن ضرر به طرف سومی می‌گردید ﴿**پس نیک تحقیق کنید**﴾ و بررسی و تأمّل نمایید. البتّه از لوازم تحقیق و بررسی؛ شتاب نکردن در تصمیم گیری، درنگ نمودن، مطالعه و نگرش در مورد خبر رسیده است تا حقیقت روشن و آشکار شود. ﴿**مبادا ندانسته به گروهی آسیب**

برسانید﴾ یعنی: تحقیق، بررسی، درنگ و تأمّلتان در برابر آن خبر رسیده، به منظور پرهیز و احتراز از این امر است که به کسانی برخلاف استحقاقشان زیانی برسانید؛ ﴿آن‌گاه به خاطر آنچه کرده‌اید﴾ از زیان رسانیدن به آنان از روی اشتباه و نادانی؛ ﴿پشیمان شوید﴾ و از انجام آن، در غم و نگرانی و پریشانی فرورروید.

بسیاری از مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه دربارهٔ ولیدبن‌عقبه‌بن‌أبی‌مُعَیْط نازل شد زیرا رسول اکرم ﷺ وی را برای جمع‌آوری زکاتهای گوسفندان قبیلهٔ بنی‌مصطلق فرستادند و در میان او و آنان از قبل کینه‌ای بود پس چون قبیلهٔ بنی‌مصطلق خبر آمدنش را شنیدند، سوارانی را به سویش فرستادند. هنگامی که ولید از حرکت سواران به سوی خود آگاه شد، از آنان ترسید پس نزد رسول اکرم ﷺ بازگشت و به ایشان گفت: قبیلهٔ بنی‌مصطلق تصمیم داشتند که مرابکشند و از دادن زکات هم سر باز زدند. لذا رسول اکرم ﷺ تصمیم گرفتند که به آنان حمله برند و در اثنایی که ایشان در تدارک و ترتیب مقدّمات اجرای این تصمیم بودند، بناگاه هیأت نمایندگی قبیلهٔ بنی‌مُصطلق به مدینه رسیدند و به محضر ایشان آمده و گفتند: یا رسول‌الله! به ما خبر رسید که فرستادهٔ شما نزد ما آمده‌است پس بیرون شدیم تا به او خیرمقدم گفته و گرامی‌اش بداریم و آنچه را که از ادای زکات متقبّل شده‌ایم، به وی بسپاریم ولی تا آمدیم، او برگشته بود. امّا رسول اکرم ﷺ آنان را متّهم نموده و فرمودند: «یا دست از مخالفت برمی‌دارید و یا این‌که مردی را به‌سوی شما می‌فرستم که نزد من همچون خودِ من است تا جنگندگان شما را بکشد و زنان و فرزندان شما را به‌اسارت آورد. سپس با دست خویش بر شانهٔ علی؄ زدند». آن نمایندگان گفتند: پناه می‌بریم به خداوند ﷻ از خشم وی و خشم رسولش. همان بود که این آیه نازل شد. به‌قولی: رسول خدا ﷺ بعد از آن واقعه، خالدبن ولید؄ را به‌سوی آنان فرستادند پس خالد ایشان را درحال اذان‌گفتن برای نماز دید و ملاحظه کرد که نماز شب (تهجّد) نیز می‌گزارند. آنان زکاتهای خویش را به خالد تسلیم کردند و او

بازگشت.

هرچند آیهٔ کریمه برای سبب خاصّی نازل شده ولی مفادّ آن در حکم مشروعیّت تحقیق و بررسی و درنگ و تأمّل به هنگام دریافت اخبار و ترک اعتماد به سخن فاسق، عامّ است. حسن بصری می‌گوید: «هرچند این آیه دربارهٔ این قوم خاصّ نازل شده امّا به خدا سوگند که حکم آن تا روز قیامت جاری است و آن را هیچ چیز منسوخ نکرده است». چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلتَّأَنِّیْ مِنَ اللهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّیْطَانِ ✿ تأنّی و درنگ کردن از خداوند ﷻ و عجله و شتاب از شیطان است».

همچنین آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که:

خبر یک تن به شرطی که عادل باشد، حجّت است.

شهادت فاسق پذیرفته نمی‌شود و اگر قاضی بر مبنای آن حکم کرد، گنهکار است امّا در نزد احناف، حکم وی نافذ می‌شود.

علمأ می‌گویند:

چنانچه شخص فاسقی والی بود پس آن بخش از احکام وی که موافق حقّ است، نافذ می‌شود و آنچه که برخلاف حقّ است، مردود می‌باشد ولی حکمی که وی آن را امضا کرده و گذرانده‌است، به هیچ حال نقض نمی‌شود.

چنانچه فاسقی فرستاده و مأمور شخص دیگری بود، در قبول سخنش، یا پذیرش امری که باید آن را برساند و یا اذنی که باید آن را اعلام کند، میان علمأ خلافی نیست پس به‌سبب ضرورت جایز است که سخنش شنیده شود و پیامش دریافت گردد ولی در صورتی که با سخن آن فاسق، حقّی برای غیر تعلّق می‌گرفت، سخنش پذیرفته نمی‌شود.

فاسق بر دو نوع است: فاسقی که رأی و اندیشهٔ غلط خود را تأویل نمی‌کند، که در ردّ خبر وی در میان علما هیچ خلافی نیست. و فاسقی که نظر و اندیشهٔ خود را تأویل می‌کند ـ مانند «جبریّه» و «قدریّه» که به طور آشکار مبتدع‌اند ـ و میان

علما در مورد پذیرش یا عدم پذیرش خبرشان اختلاف است: شافعی رحمه‌الله شهادت و روایت آنان را ـ مجموعاً ـ رد می‌کند امّا جمهور فقها و محدّثان، هم شهادت و هم روایتشان را می‌پذیرند.

وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ فِيكُمۡ رَسُولَ ٱللَّهِۚ لَوۡ يُطِيعُكُمۡ فِي كَثِيرٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ لَعَنِتُّمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلرَّٰشِدُونَ ﴿٧﴾

﴿**و بدانید که رسول خدا در میان شماست**﴾ پس حرمت او را نگه دارید و به گزاف و بی‌اساس سخن نگویید و در هنگام رسیدن یک خبر، بی‌آن‌که در مورد آن تحقیق و بررسی کنید، در داوری شتاب نورزید ﴿**اگر در بسیاری از کارها از شما پیروی کند، قطعاً به مشقت درمی‌افتید**﴾ یعنی: اگر رسول خدا ﷺ در بسیاری از اخباری که به او می‌رسانید و در بسیاری از مشورتهای ناصوابی که به او می‌دهید، از شما اطاعت کند، شما خود در رنج و مشقّت می‌افتید. عَنَت: رنج، مشقّت، گناه و هلاکت است. ولی رسول خدا ﷺ قبل از آن‌که حقیقت و توجیه قضایا بر وی روشن شود، از شما در غالب آنچه که می‌پردازید، اطاعت نمی‌کند و به تصمیم‌گیری و عمل براساس آنچه که به وی رسیده‌است، قبل از آن‌که در آن امر اندیشه و تأمّل کند، شتاب نمی‌ورزد. ﴿**لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید**﴾ یعنی: آن را دوست‌داشته‌ترین و خوشایندترین چیزها نزد شما گردانید پس از شما جز آن امور شایسته‌ای که موافق ایمان و منطبق با مقتضای آن باشد، سر نمی‌زند و در نتیجه، شما شتاب و عجله در مورد اخبار واصله و عدم تحقیق و بررسی پیرامون آنهارا فرومی‌گذارید ﴿**و آن را در دلهای شما بیاراست**﴾ یعنی:

حق تعالی به توفیق خویش، ایمان را در دلهایتان نیکو و زیبا جلوه داد **﴿و کفر و فسق و عصیان را در نظرتان ناخوشایند﴾** و ناپسند و زشت **﴿گردانید پس اینانند که راشدان هستند﴾** و خداوند ﷻ اینان را به رشد و هدایت رهنمون ساخته است.

رشد: استقامت بر راه حق به‌همراه سرسختی، پایداری و استواری بر آن است.

شایان ذکر است که رسول اکرم ﷺ همیشه در دعایشان به مضمون این آیه دعا می‌کردند چنان که در **حدیث‌شریف** به روایت احمد و نسائی آمده‌است: چون در روز احد مشرکان به سوی مکه بازگشتند، رسول اکرم ﷺ خطاب به یارانشان فرمودند: «برابر بایستید تا برای پروردگار عزّوجلّ خویش ثنا گویم. پس اصحاب پشت سر ایشان صف کشیدند و رسول اکرم ﷺ چنین دعا کردند: اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كُلُّهُ، اَللّٰهُمَّ لاٰقٰابِضَ لِمٰا بَسَطْتَ وَلاٰبٰاسِطَ لِمٰا قَبَضْتَ وَلاٰهٰادِيَ لِمَنْ أَضْلَلْتَ وَلاٰمُضِلَّ لِمَنْ هَدَيْتَ وَلاٰمُعْطِيَ لِمٰا مَنَعْتَ وَلاٰمٰانِعَ لِمٰا أَعْطَيْتَ وَلاٰمُقَرِّبَ لِمٰا بٰاعَدْتَ وَلاٰمُبٰاعِدَ لِمٰا قَرَّبْتَ، اَللّٰهُمَّ اَبْسِطْ عَلَيْنٰا مِنْ بَرَكٰاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَفَضْلِكَ وَرِزْقِكَ، اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ النَّعِيْمَ الْمُقِيْمَ الَّذِيْ لاٰ يَحُوْلُ وَلاٰ يَزُوْلُ، اَللّٰهُمَّ اَسْأَلُكَ النَّعِيْمَ يَوْمَ الْعَيْلَةِ وَالْاَمْنَ يَوْمَ الْخَوْفِ، اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ عٰائِذٌ بِكَ مِنْ شَرِّ مٰا اَعْطَيْتَنٰا وَمِنْ شَرِّ مٰا مَنَعْتَنٰا. اَللّٰهُمَّ حَبِّبْ اِلَيْنَا الْاِيْمٰانَ وَزَيِّنْهُ فِيْ قُلُوْبِنٰا وَكَرِّهْ اِلَيْنَا الْكُفْرَ وَالْفُسُوْقَ وَالْعِصْيٰانَ وَاجْعَلْنٰا مِنَ الرّٰاشِدِيْنَ. اَللّٰهُمَّ تَوَفَّنٰا مُسْلِمِيْنَ وَاَحْيِنٰا مُسْلِمِيْنَ وَاَلْحِقْنٰا بِالصّٰالِحِيْنَ غَيْرَ خَزٰايٰا وَلاٰ مَفْتُوْنِيْنَ. اَللّٰهُمَّ قٰاتِلِ الْكَفَرَةَ الَّذِيْنَ يُكَذِّبُوْنَ رُسُلَكَ وَيَصُدُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِكَ وَاجْعَلْ عَلَيْهِمْ رِجْزَكَ وَعَذٰابَكَ. اَللّٰهُمَّ قٰاتِلِ الْكَفَرَةَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰابَ، اِلٰهَ الْحَقِّ ۞ بار خدایا! همه ستایشها از آنِ توست. بارخدایا! برای آنچه که تو گشاده‌ای، هیچ بازگیرنده‌ای نیست و برای آنچه که تو بازگرفته‌ای، هیچ گشاینده‌ای نیست و برای آن کس که تو گمراهش کرده‌ای، هیچ هدایتگری نیست و برای آن کس که تو هدایتش کرده‌ای، هیچ گمراه گری نیست و برای آنچه که تو بازش داشته‌ای، هیچ دهنده‌ای نیست و برای آنچه که تو داده‌ای، هیچ بازدارنده‌ای نیست و برای آنچه که تو دورش ساخته‌ای، هیچ نزدیک کننده‌ای نیست و برای آنچه که تو نزدیکش ساخته‌ای، هیچ دورکننده‌ای نیست. بار الها! بر

ما از برکات و رحمت و فضل و رزقت بگشا. بار الها! من از تو نعمتهای پایداری را درخواست می‌کنم که هیچ دگرگون و زایل نمی‌شود. بار الها! از تو در روز نیازمندی و فقر، نعمت می‌طلبم و در روز خوف و نگرانی، امنیّت. بار الها! من به تو پناه می‌برم از شرّ آنچه که به ما داده‌ای و از شرّ آنچه که از ما بازداشته‌ای. بار الها! ایمان را نزد ما دوست داشتنی گردان و آن را در دلهایمان بیارای و کفر و فسق و عصیان را نزد ما منفور گردان و ما را از راشدان قرارده. بارالها! ما را مسلمان بمیران و مسلمان زنده بدار و ما را بی‌آن‌که در خواری و فتنه در افتاده باشیم، به صالحان ملحق گردان. بار الها! نابود کن کافرانی را که پیامبرانت را تکذیب کرده و از راهت باز می‌دارند و برآنان رجز و عذابت را قرارده. بار الها! کافران اهل کتاب را نابود کن، ای معبود بر حق».

فَضْلاً مِّنَ ٱللَّهِ وَنِعْمَةً ۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾

﴿**فضل و نعمتی از جانب خداوند است**﴾ یعنی: حق تعالی به سبب فضل و بخشش و انعام بزرگ خویش؛ ایمان را نزد شما خوشایند و محبوب و کفر و فسق و عصیان را منفور و زشت و ناخوشایند ساخت و شما را از راشدان گردانید ﴿**و خداوند داناست**﴾ به احوال مؤمنان و به آنچه که در ایشان از برتری وجود دارد ﴿**حکیم**﴾ است در انعام خویش بر شما؛ با ارزانی‌نمودن توفیق برایتان.

وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱقْتَتَلُواْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا ۖ فَإِنۢ بَغَتْ إِحْدَىٰهُمَا عَلَى ٱلْأُخْرَىٰ فَقَـٰتِلُواْ ٱلَّتِى تَبْغِى حَتَّىٰ تَفِىٓءَ إِلَىٰٓ أَمْرِ ٱللَّهِ ۚ فَإِن فَآءَتْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا بِٱلْعَدْلِ وَأَقْسِطُوٓاْ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ

يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾

سپس حق تعالی به بیان قاعدهٔ مهمّی از قواعد مربوط به حلّ اختلافات ذات البینی مسلمانان پرداخته و می‌فرماید: ﴿**و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر باز یکی از آن دو بر دیگری تعدّی کرد، با آن که تعدّی می‌کند بجنگید تا به حکم الله بازگردد پس اگر بازگشت، میان آنها به انصاف و عدل سازش دهید**﴾ یعنی: اگر دو گروه از مسلمانان با یک‌دیگر درافتادند و جنگیدند، بر مسلمانان دیگر لازم است که به صلح و سازش در میان آنها سعی کنند و آنها را به‌سوی حکم خداوند ﷻ فراخوانند ولی اگر بعد از این تلاش برای صلح، از سوی یکی از آن دو گروه، تجاوز و تعدّی‌ای بر دیگری سرزد و آن گروه صلح را نپذیرفت و به آن گردن ننهاد بلکه خواستار چیزی شد که از حقّ وی نیست در این صورت، بر مسلمانان لازم است تا با این گروه سرکش و باغی بجنگند تا به‌سوی امر خداوند ﷻ و حکم وی بازگردد و امر و حکم خداوند ﷻ همانا بر پاداشتن صلح و برادری و از بین بردن کینه و دشمنی در میان مسلمانان است و اگر آن گروه از بغی و تجاوز خویش بازگشت و دعوت به‌سوی کتاب خداوند ﷻ و حکم وی را اجابت گفت، دیگر از تعرّض مصون است و در هر حال، بر مسلمانان است که در حکم‌نمودن میان آن دو گروه، عدالت کرده و جویای حکم وداوری‌ای باشند که صواب است و با حکم الهی مطابق می‌باشد لذا باید دست گروه ظالم را بگیرند تا از ظلم خویش برگردد و تکلیفی را که برعهده‌اش در قبال گروه دیگر واجب است، ادا کند. ﴿**و عدالت کنید**﴾ در حکم‌نمودن میان آنها ﴿**که خدا دادگران را دوست می‌دارد**﴾.

بخاری و مسلم و غیرایشان در بیان **سبب‌نزول** این آیه از انس‌بن‌مالک رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «به رسول خدا ﷺ گفته شد: یا نبیّ‌الله! کاش نزد عبدالله‌بن‌ابیّ بروید و او را به‌سوی حق دعوت کنید. پس آن حضرت ﷺ سوار بر الاغی به

سوی وی به راه افتادند و مسلمانان نیز با ایشان حرکت کردند و نزد عبدالله‌بن‌ابیّ آمدند. آن زمین، زمین شوره‌زاری بود، در این میان الاغ پیشاب کرد. در این اثنا عبدالله‌بن‌ابیّ رو به آن حضرت ﷺ کرد و گفت: از من دور شو زیرا به خدا سوگند که بوی گند الاغت مرا اذیّت کرد. پس عبدالله‌بن‌رواحه جلو آمد و در پاسخش گفت: به خدا سوگند که بوی پیشاب الاغ وی از بوی گند تو خوشبوتر است. در این اثنا مردی از یاران عبدالله‌بن‌ابیّ خشمگین شد و به دفاع از وی برخاست. یاران و همراهان رسول خدا ﷺ نیز بر سر خشم آمدند و میان دوطرف با تبادل مشت و لگد و شاخهای درختان درگیری روی داد. آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل کرد. ولی در بیان سبب نزول آیه، روایات دیگری نیز نقل شده‌است.

در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌عمرو رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلْمُقْسِطُوْنَ عِنْدَ اللّٰهِ تَعَالیٰ یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَلٰی مَنَابِرِ مِنْ نُوْرٍ عَلٰی یَمِیْنِ الْعَرْشِ، اَلَّذِیْنَ یَعْدِلُوْنَ فِی حُکْمِهِمْ وَاَهَالِیْهِمْ وَمَاوُلُّوْا ❁ در روز قیامت دادگران نزد خداوند متعال بر منبرهایی از نور در جانب راست عرش قرار دارند، همان کسانی که در حکمشان و در میان اهالی و مردمشان و بر آنچه که عهده‌دار تولیت آن گردانیده شده‌اند، عدالت می‌کنند».

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾

﴿در حقیقت، مؤمنان باهم برادرند﴾ یعنی: ایشان همه به اصل واحدی باز می‌گردند که همانا ایمان است پس ایشان با هم برادرند زیرا برادری دینی نیرومندتر و ماندگارتر از برادری نسبی و پیوندهای رفاقت و دوستی است. گفتنی است که در تأیید اخوّت و برادری دینی، احادیث بسیاری آمده است از آن جمله این

حدیث‌شریف است: «اَلْمُسْلِمُ اَخُوالْمُسْلِمِ لايُظْلِمُهُ وَلايُسْلِمُهُ» مسلمان برادر مسلمان است، نه بر او ستم می‌کند و نه او را وا می‌گذارد و تسلیم می‌کند». بنابراین، اگر در میان مؤمنان دشمنی و کشمکشی روی داد؛ **﴿پس میان برادرانتان را﴾** یعنی: در میان دو مسلمانی که با هم کشمکش و دعوی کرده‌اند **﴿سازش دهید﴾** همچنین اگر گروهی علیه امام و زمامدار مسلمین بر شورید و خروج کرد پس آن گروه بغاوتگراند؛ چنانچه خروج و شورش آنان به ناحق بود ولی در عین حال آنان با مؤمنان برادرند چنان که نقل شده است: «حارث اعور در جنگهای اهل بغی ـ جمل و صفّین ـ از علی ﷺ پرسید: آیا جنگجویانی که علیه تو می‌جنگند مشرک‌اند؟ علی ﷺ فرمود: خیر! از شرک فرار کرده‌اند. گفته شد: آیا منافق‌اند؟ فرمود: خیر! زیرا منافقان خداوند ﷻ را ـ جز اندک ـ یاد نمی‌کنند. گفته شد: پس حالشان چگونه است؟ فرمود: برادران ما هستند که بر ما بغاوت کرده‌اند».
﴿و از خدا پروا بدارید﴾ در تمام امور خویش **﴿تا مورد رحمت قرارگیرید﴾** به سبب این تقوی. این تعبیر دلیل بر آن است که تقواپیشه‌گان به رحمت الهی نایل می‌گردند.

علما گفته اند: امر به جنگیدن با بغّاة، فرض کفایه است که اگر برخی از مسلمانان به آن پرداختند، از ذمّهٔ دیگران ساقط می‌شود به همین جهت گروهی از صحابه ﷺ از جنگهای میان علی و معاویه رضی‌الله‌عنهما کناره گرفتند و علی ﷺ هم با این عملشان مختالفت نکرد و عذرهایشان را پذیرفت.

در اینجا احکام دیگری نیز در مورد بغّاة وجود دارد که ما به نقل پاره‌ای از آن می‌پردازیم:

امام مسلمین قبل از جنگیدن با گروه باغی، باید آنان را به طاعت و پیوستن به جماعت فراخواند و در صورتی که از بازگشتن به جماعت سرباز زدند، با آنان بجنگد.

اسیرشان کشته نمی‌شود.

کسی از آنان که از جنگ فرار کرده، مورد تعقیب قرار نمی‌گیرد.
مجروحشان به قتل رسانده نمی‌شود.
زنان و اطفالشان به بردگی گرفته نمی‌شوند.
اموالشان به غنیمت گرفته نمی‌شود.
آنچه که باغیان در اثنای شورش و بغاوت ـ از خون یا مال ـ به نابودی کشانده‌اند، به اجماع علما ضمان (تاوانی) ندارد. شایان ذکر است که تفصیل احکام «بغّاة» در کتب فقه آمده است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَآءٌ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ ۖ وَلَا تَلْمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلْأَلْقَٰبِ ۖ بِئْسَ ٱلِٱسْمُ ٱلْفُسُوقُ بَعْدَ ٱلْإِيمَٰنِ ۚ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿١١﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید قومی قوم دیگری را ریشخند کنند﴾ یعنی: مردانی از شما نباید مردان دیگری را به ریشخند گیرند و تحقیر و عیب‌جویی نمایند. پس مراد از «قوم» در اینجا، مردان هستند نه زنان زیرا «قوم» از مادهٔ «قوام» است و بدان جهت فقط بر مردان اطلاق می‌شود که آنان کارپردازان، برپا دارندگان و قیّم امور زنان هستند. البتّه تمسخر شیوه‌های بسیاری دارد؛ مثلاً گاهی تمسخر با تمثیل و شبیه‌سازی سخن یا فعل کسی، یا با به‌کار گرفتن اشارات و حرکاتی است که هدف از آن، به ریشخندکشیدن طرف باشد. **﴿چه بسا آنها از اینها بهتر باشند﴾** یعنی: چه بسا که مردان مورد تمسخر قرارگرفته، در واقع امر و

نزد خداوند متعال بهتر از مسخره‌کنندگان باشند **﴿و نباید زنانی زنانِ دیگری را به تمسخر گیرند﴾** و عیب‌جویی کنند **﴿چه بسا اینها﴾** یعنی: زنان به تمسخر کشیده شده **﴿از آنها بهتر باشند﴾** یعنی: بهتر از زنان تمسخرکننده باشند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «رُبَّ اَشْعَثٍ اَغْبَرَ ذِیْ طَمْرَیْنِ تَنْبُوْ عَنْهُ اَعْیُنُ النَّاسِ لَوْ اَقْسَمَ عَلَی اللّٰهِ لَاَبَرَّهُ ✿ چه بسیار انسانهای ژولیده، غبارآلود و دارای دو جامه کهنه و فرسوده‌ای که چشم‌های مردم از دیدن آنها خود را برتر و بزرگتر احساس می‌کنند ولی اگر [همین انسانهای ژولیده] بر خداوند متعال سوگند یاد کنند، او قطعاً ایشان را در سوگندشان راستگو می‌گرداند».

﴿و در میان خویش عیب‌جویی نکنید﴾ یعنی: برخی بر برخی دیگر طعنه نزنید. تعبیر (اَنْفُسَکُمْ) معنای ظریفی با خود حمل می‌کند زیرا مفید آن است که خداوند متعال طعنه زدن و عیب‌جویی یک مسلمان نسبت به مسلمان دیگری را طعنه زدن به خود وی معرّفی کرده است چرا که مسلمانان همانند یک تن واحده هستند پس هرگاه مؤمنی برادر مؤمنش را عیب‌جویی کند، گویی خودش را عیب‌جویی نموده است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت نعمان‌بن‌بشیر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلْمُؤْمِنُوْنَ کَرَجُلٍ وَاحِدٍ اِنِ‌اشْتَکٰی رَأْسُهُ اِشْتَکٰی کُلُّهُ، وَاِنِ‌اشْتَکٰی عَیْنُهُ اِشْتَکٰی کُلُّهُ ✿ مؤمنان همه مانند یک‌تن واحدند، اگر سر آن بدرد آید، کلّ آن به درد می‌آید و اگر چشم آن به درد آید، کلّ آن به درد می‌آید».

فرق در میان تمسخر و عیب‌جویی، یعنی «سُخْرِیَهْ» و «لَمْز» در این است که: تمسخر؛ حقیر شمردن دیگری در حضور وی و به گونه‌ای است که آن تحقیر خنده‌آور باشد. امّا عیب‌جویی: اشاره به سوی معایب وی است؛ چه آن اشاره در امر خنده‌داری باشد چه در غیر آن و چه در حضور شخص باشد چه در غیابش بنابراین، عیب‌جویی عام‌تر از تمسخر است.

﴿و همدیگر را به لقب‌های بد نخوانید﴾ یعنی: برخی به برخی دیگر لقب‌های بد

ندهید تا همدیگر را با این لقب دادن بد به خشم آورید. آری! خداوند متعال از این کار نهی نمود؛ چراکه این کار به دشمنی می‌انجامد و عاقبت خوشی ندارد، مانندی که شخص به برادر مسلمانش بگوید: ای فاسق! ای منافق! یا به برادر مسلمانش بگوید: ای یهودی! ای نصرانی! یا ای کلب! ای الاغ! ای خوک! البتّه در موردی که شخص به یک لقب مشهور است و از آن لقب بدش نمی‌آید، اطلاق آن بر وی جواز دارد، مانند: اعمش (کور) و اعرج (لنگ) که هر دو، لقب دو تن از راویان مشهور حدیث نیز هست. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ اَنْ يُسَمِّيَهِ بِاَحَبَّ اَسْمٰائِهِ اِلَيْهِ وَكٰانَتِ التَّكْنِيَةُ مِـنَ السُّـنَّةِ وَالْاَدَبِ الْحَسَنِ ۞ از حقّ مؤمن بر مؤمن این است که او را به نامهایی که نزد وی دوست داشته‌ترین است بخواند و کنیه گذاشتن از سنّت است و ادبی نیکوست».

﴿چه ناپسندیده است فسوق بعد از ایمان﴾ یعنی: بد رسمی است که شخص بعد از اسلام آوردن و توبه، کافر یازانی خوانده شود **﴿و هر که توبه نکرد﴾** از ارتکاب منهیّات خداوند متعال؛ **﴿آن گروه، خود ستمگرند﴾** با نهادن عصیان به جای طاعت.

ضحّاک در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیه دربارهٔ هیأت نمایندگی قبیلهٔ بنی تمیم نازل شد که فقرای صحابه ـ مانند عمّار، خبّاب، ابن فُهَیره، بلال، صُهَیب، سالم، سلمان و غیر ایشان ـ را مورد تمسخر قراردادند آن‌گاه که ایشان را با جامه‌های کهنه و حالتی ژولیده دیدند. در سبب نزول آن روایات دیگری نیز آمده است از جمله این‌که: صفیّه دختر حُیَیّ‌بن‌اخطب رضی‌الله‌عنها نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله! زنان به من طعنه می‌زنند و می‌گویند: ای یهودی دختر دو یهودی! رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: چرا به آنان نگفتی که پدر من هارون است، عمویم موسی و شوهرم محمّد علیهم‌الصّلاة والسّلام؟ پس این آیه نازل شد. البتّه مانعی از تعدّد وقایع در مورد نزول یک آیه وجود ندارد زیرا همهٔ روایاتی که در سبب نزول یک آیه آمده است، می‌تواند در مجموع سبب نزول آن باشد. به هر حال، سبب نزول هر چه باشد، حکم آیه را خاصّ و موردی

نمی‌سازد زیرا اعتبار به عام‌بودن لفظ است نه به مخصوص بودن سبب.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲﴾

﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید**﴾ گمان: حدّ وسطی میان علم یقینی و میان شکّ یا وهم است. مراد آیه گمان بدزدن به اهل خیر می‌باشد امّا در ارتباط با اهل بدی و فسق باید گفت که: جایز است تا در مورد آنان همان گمانی را بزنیم که از اعمال آنان بر ما نمایان می‌شود پس گمان بد زدن در مورد کسی که علایم و نشانه‌های بدی در وی نمایان است، اشکالی ندارد لذا بر کسی که در بارهٔ وی گمان بد می‌زند گناهی نیست تا آن‌گاه که به مصداق گمان خویش سخن نگوید ولی اگر به مصداق آن سخن گفت و آن را برملا گردانید، در این صورت گنه‌کار است. امّا گمان بدزدن در مورد کسی که ظاهرش آراسته به خیر و صلاح است، جواز ندارد.

﴿**هرآینه بعضی از گمانها گناه است**﴾ و آن گمان بدزدن به اهل خیر می‌باشد. خاطرنشان می‌شود که در مورد حرمت سوءظن به انسان مؤمن احادیث بسیاری آمده است از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت عبدالله‌بن‌عمر رضی الله عنهما است که فرمود: رسول اکرم ﷺ را دیدم که در حال طواف به کعبه می‌گفتند: «مَا أَطْيَبَكَ وَأَطْيَبَ رِيحَكَ، وَمَا أَعْظَمَكَ وَأَعْظَمَ حُرْمَتَكَ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَحُرْمَةُ الْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ

عِنْدَاللّٰهِ تَعَالیٰ حُرْمَةً مِنْكَ، مٰالُهُ وَدَمُهُ وَاَنْ يُظَنَّ بِهِ.اِلاَّ خَيْراً ✿ ای کعبه! چه قدر پاک هستی و چه قدر بویت پاکیزه و معطّر است، چه قدر با عظمت هستی و چه‌قدر احترامت بزرگ است امّا سوگند به ذاتی که جان محمّد در دست اوست، همانا حرمت مؤمن در نزد خداوند متعال از حرمت و احترام تو بزرگتر است؛ [حرمت] مال وی و [حرمت] خون وی و این‌که در حقّ وی جز گمان خیر برده نشود».

همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِيّٰاكُمْ وَالظَّنّ فَاِنَّ الظَّنَّ اَكْذَبُ الْحَدِيْثِ... ✿ هان! از گمان بپرهیزید زیرا گمان دروغ‌ترین سخنهاست ...».

شایان ذکر است که گمان بر چند نوع است:

۱ ــ گمان واجب یا آنچه که بدان امر شده است: چون گمان نیک‌داشتن به خداوند متعال و به مؤمنان. در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «اَنَا عِنْدَ ظَنَّ عَبْدِيْ بِيْ ✿ من نزد گمان بندهٔ خود در حقّ خود هستم». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاَيَمُوْتَنَّ اَحَدَكُمْ اِلاَّ وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللّٰهِ ✿ هرگز یکی از شما نمیرد، مگر این‌که به خداوند گمان نیک داشته باشد».

۲ ــ گمانی که ممنوع یا حرام است: چون سوءظن نسبت به خداوند متعال، نسبت به اهل صلاح و نسبت به مسلمین پوشیده حالی که ظاهر حال آنها بازتابگر نیکی و عدالتشان است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند حرام کرده است از مسلمان خون وی را، آبروی وی را و این‌که به وی گمان بد زده شود». امّا چنان‌که گفتیم؛ سوءظن نسبت به کسی که آشکارا مرتکب اعمال پلید می‌شود، یا خود را در موضع شک و تهمت قرار می‌دهد، حرام نیست.

۳ ــ گمانی که مستحبّ است: مانند گمان نیک داشتن در حقّ برادر مسلمان و گمان بد داشتن در مورد کسی که ظاهر حالش نشان‌دهندهٔ فسق است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «مِنَ الْحَزْمِ سُوْءُالظَّنِّ ✿ سوءظن از دور اندیشی و هشیاری است». پس حرام بودن سوءظن در حقّ مردم، محدود به حالتی است که سوءظن دارای اثری باشد که به غیر متعدّی شود.

۴ ــ گمان مباح: همچون گمانه زدن در استنباط احکام شرعی فرعی عملی به وسیلهٔ اجتهاد و عمل نمودن به گمان غالب در شکّیّات نماز ــ که مثلاً سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت.

﴿ **و تجسّس نکنید** ﴾ تجسّس: کنکاش و جست‌وجو در مورد عیبها و اسرار پوشیدهٔ مسلمین است. همچنین «تحسّس» نیز حرام است؛ و آن عبارت از گوش سپردن به سخن مردم درحالی است که آنها دوست ندارند کسی به سخنشان گوش فرادهد. ولی این کار گاهی در مورد بررسی‌های خیر مباح می‌باشد چنان که خداوند متعال در حکایت از سخن یعقوب ﷺ می‌فرماید: (فَتَحَسَّسُوْا مِنْ يُوْسُفَ وَأَخِيْهِ ۞ بروید ای پسران من! و از یوسف و برادرش تحسّس کنید) [یوسف / ۸۷]. در **حدیث‌شریف** آمده است: «يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَدْخُلِ الْإِيْمَانُ إِلَى قَلْبِهِ، لَاتَتَّبِعُوْا عَوْرَاتِ الْمُسْلِمِيْنَ، فَإِنَّ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرَاتِ الْمُسْلِمِيْنَ، فَضَحَهُ اللّٰهُ فِيْ قَعْرِ بَيْتِهِ ۞ ای گروهی که به زبان خود ایمان آورده ولی ایمان به قلبش وارد نشده است، عیب‌های مسلمین را جست‌وجو نکنید زیرا هر کس جست‌وجوگر عیب‌های مسلمین باشد، خداوند متعال او را در اندرون خانه‌اش رسوا می‌کند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «سه چیز لازمه و گریبانگیر امّت من است: فال بد زدن، حسد ورزیدن و سوءظن. در این اثنا مردی گفت: یا رسول الله! چه چیز برطرف کنندهٔ آنها از کسانی است که در آنها درافتاده‌اند؟ فرمودند: إِذَا حَسَدْتَ فَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ وَإِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تُحَقِّقْ وَإِذَا تَطَيَّرْتَ فَامْضِ ۞ چون حسد ورزیدی، از خداوند آمرزش بخواه و چون گمان زدی پس [در مورد گمان خود] تحقیق نکن و چون فال بد زدی، آن را عملی کن و به فال بد اهمّیّت نده». فال حرام: گرفتن فال از روی مصحف و کتب دیگر، ریگ انداختن و دیگر انواع آن است.

﴿ **و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکند** ﴾ یعنی: برخی از شما برخی دیگر را غایبانه با سخنی که فرد غایب از آن بد می‌برد، مورد هجوم و بدگویی قرار ندهد. غیبت: آن است که در غیاب شخص راجع به وی سخنی بگویید که ناخوشایند وی

باشد، هرچند آنچه دربارهٔ وی می‌گویید و او را بدان وصف می‌کنید، در وی موجود باشد. امّا اگر شخصی که در غیابش به او صفتی را نسبت می‌دهید، از آن صفت عاری بود و شما در حقّ وی دروغی بربسته‌اید، این کار شما ـ چنان‌که در حدیث شریف آمده است ـ بهتان است و جز آنچه که مصلحت اقتضا نمایدمانند تزکیه، جرح، تعدیل و نصیحت اشخاص ـ هیچ چیز دیگر از این باب مستثنی نیست. و از مصادیق استثنا این روایت است: مرد فاجر و بدکاری اجازه خواست تا به محضر رسول اکرم ﷺ درآید، ایشان فرمودند: «اِئْذَنُوا لَهُ، بِئْسَ أَخُوا الْعَشِيْرَة ❁ به او اجازه دهید؛ امّا چه بد برادری است در قومش». شایان ذکر است که حکمت در تحریم غیبت، پاسداری از کرامت و حرمت انسان است چنان که این معنی در احادیث بسیاری آمده است.

﴿آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟﴾ این جمله تمثیلی است برای غیبت که خدای سبحان در این تمثیل، آن را به خوردن از بدن مرده همانند ساخته است زیرا مرده از خوردن گوشت خود خبر ندارد و از آن آگاه نمی‌شود، همین‌گونه شخص زنده‌ای که از وی غیبت می‌شود، از غیبت علیه خود آگاه نیست یعنی نمی‌تواند از خود دفاع کند، همان طور که اگر گوشت مرده بریده شد و خورده شد، او نمی‌تواند از خودش دفاع کند درحالی‌که شخص حاضر گاهی می‌تواند از خود سخن بد را دفع نماید. پس این مَثَل برای تنفیر و ایجاد حسّ انزجار نسبت به غیبت است زیرا گوشت انسان از چیزهایی است که طبیعتش از خوردنش نفرت داشته و سرشت بشری آن را ناپسند می‌دارد، گذشته از این‌که این کار شرعاً نیز حرام است. ﴿از آن کراهت دارید﴾ یعنی: چنان‌که از خوردن گوشت مرده تنفّر دارید، از یادکردن برادر مسلمان خود به بدی نیز بپرهیزید و نفرت داشته باشید ﴿و از خدا پروا کنید﴾ در اوامر و نواهی وی که ﴿بی‌گمان خدا توبه‌پذیر مهربان است﴾ بر کسانی که به سویش بازگردند.

غیبت به اجماع علما از گناهان کبیره است و جمهور علما می‌گویند: اگر کسی

غیبت کس دیگری را کرد، باید به‌بارگاه خدای عزّوجلّ از آن غیبت توبه کرده و عزم کند که به آن باز نگردد و باید از کردهٔ خود پشیمان بوده و از کسی که غیبتش را کرده است حلالیّت بطلبد. جمعی دیگر از علما می‌گویند: حلالیّت طلبیدن از او شرط نیست زیرا اگر او را از غیبت خود آگاه کند، چه بساکه آزار روحی وارده بر وی از غیبتش شدیدتر باشد پس راه جبران این است که در مجالسی که مذمّتش را کرده است، از وی به نیکی یاد کند، توصیفش نماید و در حدّ توان غیبت را از وی برگرداند تا این کار نوعی تعویض در مقابل عمل سابقش باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس مؤمنی را از منافقی که مشغول غیبت وی است حمایت کند، خداوند متعال به سوی وی فرشته‌ای را می‌فرستد تا از گوشت بدنش در برابر آتش جهنّم حمایت کند و هر کس مؤمنی را به قصد دشنام دادنش به چیزی متّهم کند، خداوند متعال او را بر سر پل جهنّم (صراط) متوقّف می‌کند تا از آنچه که گفته است، بیرون آید».

علما در فرق میان «غیبت»، «إفك» و «بهتان» گفته‌اند: غیبت آن است که در بارهٔ برادر مسلمانت چیزی بگویی که در وی هست. إفك: آن است که در حقّ وی چیزی بگویی که از دیگری آن را شنیده‌ای و دریافت کرده‌ای. بهتان: آن است که در حقّ وی چیزی بگویی که در وی نیست. شایان ذکر است که علما به بیان مواردی که حکم غیبت را ندارند، پرداخته‌اند زیرا اگر غیبت به منظور برآوردن هدف صحیح شرعی‌ای باشد که رسیدن به آن هدف جز با غیبت میسّر نباشد، در آن صورت غیبت حرام نیست؛ این امور عبارت اند از:

۱ ـ تظلّم و دادخواهی: کسی که مورد ظلم و ستم کسی قرار می‌گیرد، می‌تواند برای از بین‌بردن ظلم ظالم، از وی به مراجع مسؤول (حاکم) شکایت کند زیرا در **حدیث‌شریف** راجع به سخن‌گفتن یکی از مظلومان آمده است: «به او اجازه دهید که سخن بگوید زیرا صاحب حق را سخنی است». یعنی صاحب حق می‌تواند از خود دفاع کند.

۲ ـ یاری‌جستن از کسی به منظور تغییر منکر: اگر کسی عیب کس دیگری را به شخصی بازگو می‌کند که فکر می‌کند او به تغییر دادن آن منکر از وی قادر است، این کارش درست است. به دلیل این فرمودهٔ حق تعالی: (لایُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلاَّ مَنْ ظُلِمْ ◆ خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد) [نساء/ ۱۴۸] که تفسیر آن گذشت.

۳ ـ استفتاء: اگر کسی به مفتی‌ای بگوید: فلان کس به من چنین ظلمی کرده است پس راه رسیدنم به حقّم چیست؟ با آن که این سخنش متضمّن غیبت است ولی سخنی درست است به دلیل این‌که هند زن ابوسفیان از وی نزد رسول اکرم ﷺ چنین شکایت کرد: «ابوسفیان مردی است حریص که آنچه تکافوی خرج من و فرزندم را بنماید به من نمی‌دهد پس آیا می‌توانم بدون آگاهی وی از مالش برگیرم؟ رسول اکرم ﷺ فرمودند: آری! برگیر».

۴ ـ هشدار دادن از آفت فسّاق و فجّار: بدگویی از فاسق غیبت نیست، مانند بدگویی از شخص دائم‌الخمر و کسی که پیوسته به محلاّت بدکاری و فحشا سر می‌کشد. به دلیل این **حدیث‌شریف**: «اُذْکُرُو الْفَاسِقَ بِمَا فِیْهِ کَیْ یَحْذَرَهُ النَّاسْ ◆ فاسق را به آنچه که در وی است، معرّفی کنید تا مردم از او حذر کنند».

۵ ـ اعلام و هشداردهی دربارهٔ رازی که مربوط به امور عامّه است: چون بیان نقاط ضعف گواهان، راویان، مصنّفان و مفتیانی که اهلیّت ندارند و نصیحت‌کردن خواستگار، شریک و مانند آنها.

۶ ـ معرّفی‌کردن شخص به لقبی که به آن مشهور است، درصورتی‌که شناخت وی با غیر آن لقب ممکن نباشد، مانند القاب لنگ، کور، دیوانه، لال و امثال این‌ها.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است: این آیه دربارهٔ سلمان فارسی رضی الله عنه نازل شد که غذا خورد و به‌دنبال آن بی‌درنگ خوابید پس شخصی از این گونه خوردن و خوابیدنش به بدی یاد کرد. آن‌گاه این آیه نازل شد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ﴿١٣﴾

﴿ای مردم! همانا ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده‌ایم﴾ که آن دو، آدم و حوّاء ﷺ اند. مراد این است که انسانها همه با هم در اصل انسانیّت برابرند، از آن رو که به یک نسب واحد پیوند دارند و همهٔ آنان را یک پدر و یک مادر با هم جمع می‌کند بنابراین، فخر نمودن بعضی از آنها به نسب بر بعضی دیگر، هیچ توجیهی ندارد زیرا همهٔ آنها در اصل انسانیّت، با هم برابرند **﴿و شما را شَعب‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم﴾** شَعب: امّتی است بزرگ که چندین قبیله را با هم جمع می‌کند و در فارسی به آن «ملّت» می‌گویند، مانند «شعب مضر» و «شعب ربیعه» که هر یک چندین قبیله را در خود گنجانیده‌اند و «قبیله» از حیث کثرت کمتر از «شعب» و زیر مجموعهٔ آن می‌باشد، مانند قبیلهٔ «بنی‌بکر» از شعب «ربیعه» و قبیلهٔ «بنی‌تمیم» از شعب «مضر». به‌قولی دیگر: «شعوب» شاخه‌های عجم‌اند و «قبایل» شاخه‌های عرب. شایان ذکر است که: طبقات نسل بشر در نزد اعراب هفت طبقه است: اوّل شعب، سپس قبیله، بعداً عِماره، سپس بطن، بعداً فخذ، سپس فصیله و بعد از آن عشیره. مثالهای آن: «خزیمه» شعب، «کنانه» قبیله، «قریش» عِماره، «قُصی» بطن، «عبدمناف» فخذ، «هاشم» فصیله و «عبّاس» عشیره است.

آری! شما را ملّت‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم **﴿تا با یک‌دیگر شناسایی متقابل حاصل کنید﴾** یعنی: خدای سبحان شما را شعب‌ها و قبیله‌هایی مختلف آفرید تا همدیگر را بشناسید، نه برای آن که به نسب فخر ورزید چرا که **﴿در حقیقت ارجمندترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست﴾** یعنی: برتری میان شما در نزد حق تعالی، فقط با تقوی است پس هر کس از تقوی برخوردار باشد، همو سزاوار آن است که

گرامی‌تر، بهتر و برتر باشد بنابراین، تفاخر به نسب را فروگذارید ﴿**بی‌تردید خدا دانای آگاه است**﴾ و طرز دید و نحوهٔ عمل شما از او پنهان نیست پس به پندارهای جاهلیّت پشت پا زنید. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و غیر وی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا ﷺ سؤال شد که گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمودند: گرامی‌ترین آنان نزد خداوند ﷻ پرهیزگارترین آنهاست. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نبود. فرمودند: پس گرامی‌ترین مردم، یوسف نبیّ خدا فرزند نبیّ خدا فرزند نبیّ خدا فرزند خلیل خدا ﷺ است. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نیز نیست. فرمودند: پس سؤال شما از من دربارهٔ معادن عرب است؟ اصحاب گفتند: آری! فرمودند: بهترین آنها در جاهلیّت، بهترین آنها در اسلام‌اند به شرط آن‌که اهل فهم و دانش باشند». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است: «اَلْحَسَبُ اَلْمَالُ، وَالْكَرَمُ اَلتَّقْوىٰ ✿ حسب به مال است و کرامت به تقوی». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «كُلُّكُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ، وَلَيَنْتَهِيَنَّ قَوْمٌ يَفْخَرُونَ بِآبَائِهِمْ اَوْ لَيَكُونَنَّ اَهْوىٰ عَلَى اللّٰهِ تَعَالىٰ مِنَ الْجُعَلان ✿ همهٔ شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شد لذا مردمی که به پدرانشان فخر می‌کنند، باید از این کار خویش دست بردارند یا این‌که قطعاً نزد خداوند ﷻ بی‌ارزش‌تر از حشرهٔ گوگال (کنغز) خواهند بود». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: رسول اکرم ﷺ سوار بر شتر در منی خطابه‌ای ایراد کرده و چنین فرمودند: «يَا اَيُّهَا النَّاسُ اَلاٰ اِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَاِنَّ اَبَاكُمْ وَاحِدٌ، اَلاٰ لاٰ فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلٰى عَجَمِيٍّ وَلاٰ لِعَجَمِيٍّ عَلٰى عَرَبِيٍّ وَلا لِاَسْوَدَ عَلٰى اَحْمَرَ وَلاَ لِاَحْمَرَ عَلٰى اَسْوَدَ اِلاَّ بِالتَّقْوىٰ، اَلاٰ هَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ ✿ هان ای مردم! آگاه باشید که پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است، آگاه باشید که عربی‌ای را بر عجمی‌ای و عجمی‌ای را بر عربی‌ای و سیاه را بر سرخ و سرخ را بر سیاه هیچ فضل و برتری‌ای نیست جز به تقوی، هان! آیا ابلاغ کردم؟ مردم گفتند: آری! ابلاغ کردید. فرمودند: پس باید کسی که حاضر است، به کسی که غایب است برساند».

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** این آیه روایت کرده است: در روز فتح مکّه بلال بر پشت‌بام کعبه برآمد و اذان گفت: در این اثنا برخی از مردم گفتند: آیا همین بردهٔ سیاه بر پشت کعبه اذان می‌گوید؟! دیگرانی در پاسخشان گفتند: اگر این کار خدا را به خشم آورده باشد او آن را تغییر می‌دهد. همان بود که این آیه نازل شد. آن‌گاه رسول اکرم ﷺ آنها را فراخوانده و از تفاخر به نسب، برتری جویی به اموال و تحقیر فقرا، نهی و سرزنش نمودند.

۞ قَالَتِ ٱلۡأَعۡرَابُ ءَامَنَّاۖ قُل لَّمۡ تُؤۡمِنُواْ وَلَٰكِن قُولُوٓاْ أَسۡلَمۡنَا وَلَمَّا يَدۡخُلِ ٱلۡإِيمَٰنُ فِي قُلُوبِكُمۡۖ وَإِن تُطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَا يَلِتۡكُم مِّنۡ أَعۡمَٰلِكُمۡ شَيۡـًٔاۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾

﴿**اعرابیان**﴾ یعنی: بادیه‌نشینان ﴿**گفتند: ایمان آورده‌ایم**﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! شرایعی را که آورده‌ای، تصدیق کرده‌ایم و در پای اوامر تو سر اطاعت نهاده‌ایم؛ ﴿**بگو: ایمان نیاورده‌اید**﴾ یعنی: تصدیق نکرده‌اید به تصدیق راستینی که از اعتقاد، خلوص نیّت، اطمینان کامل و یقین راسخ برخاسته باشد ﴿**لیکن بگویید: اسلام آورده‌ایم**﴾ یعنی: از ترس کشته‌شدن و اسارت، یا به انگیزهٔ طمع در زکات و صدقات، تسلیم شده‌ایم و گردن نهاده‌ایم. ﴿**و هنوز در دلهای شما ایمان داخل نشده است**﴾ بلکه آنچه که به پندار خود ایمان می‌نامید، سخنی میان خالی به زبان بیش نیست، بی آن‌که اعتقاد راستین، نیّت خالص و بی‌شائبه‌ای همراه آن باشد ﴿**و اگر از خدا و پیامبرش فرمان برید، از کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند**﴾ یعنی: چیزی از پاداش اعمالتان را کم نمی‌دهد و نمی‌کاهد ﴿**بی‌گمان خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ پس به مهر و مغفرت وی تکیه کنید.

آیهٔ کریمه بر این عقیدهٔ اهل سنّت و جماعت دلالت دارد که: ایمان از اسلام خاص‌تر است و **حدیث‌شریف** معروف به حدیث جبرئیل علیه السلام نیز بر این معنی دلالت می‌کند آن‌گاه که جبرئیل علیه السلام از رسول اکرم ﷺ در بارهٔ اسلام، سپس در بارهٔ ایمان و آن‌گاه در بارهٔ احسان سؤال کرد و پله به پله از عام به سوی خاص و از خاص به سوی اخصّ بالا رفت.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: آیهٔ کریمه دربارهٔ تعدادی از افراد قبیلهٔ بنی‌اسدبن‌خزیمه نازل شد که در قحط سالی به مدینه آمدند و در حالی که در حقیقت و نهان امر مؤمن نبودند، شهادتین را اعلام کردند. به علاوه آنها به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: ما با سنگین باریها و اهل و عیال و دارونداز خود گوش به فرمان نزد تو آمده‌ایم و چنان‌که بنی‌فلان با تو جنگیدند، نجنگیدیم پس به ما از اموال زکات بده... و پیوسته بر پیامبر ﷺ منّت می‌گذاشتند تا بدانجا که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در حقیقت فهمشان بسی اندک است و همانا شیطان به زبانهایشان سخن می‌گوید».

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا۟ وَجَـٰهَدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّـٰدِقُونَ ﴿۱۵﴾

سپس حق تعالی اوصاف مؤمنان راستین را بیان نموده و می‌فرماید: **﴿در حقیقت، مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند﴾** یعنی: به او از روی هماهنگی و توافق کامل در میان قلب و زبان خود؛ ایمان صحیح، بی‌شائبه و خالصانه‌ای آورده‌اند **﴿سپس شکّ و شبهه نیاورده‌اند﴾** یعنی: بعد از آن ایمان راستین، هیچ شکّ و شبهه‌ای به دلهایشان وارد نشده و با باورهایشان درنیامیخته است **﴿و با مالها و جانهایشان در راه خدا﴾** یعنی: در طاعت و طلب رضای وی

﴿جهاد کرده‌اند، اینان﴾ که امور یاد شده را با هم جمع و یکجا کرده‌اند؛ ﴿راست‌کردارند﴾ در ادّعای موصوف‌بودن به وصف ایمان و داخل بودن در شمار اهل آن، نه غیر آنان از کسانی که در ظاهر امر اسلام آورده‌اند ولی در واقع قلبشان به ایمان مطمئنّ نگردیده است.

قُلْ أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۚ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ به این مدّعیان بی‌باور: ﴿آیا خدا را از دین خود خبر می‌دهید؟﴾ یعنی: آیا به حق تعالی از ایمان خود خبر می‌دهید تا او از آن آگاهی حاصل کند، آنجا که گفتید: ایمان آورده‌ایم؟ ﴿و حال آن‌که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است، می‌داند﴾ پس او چگونه از حقیقت ادّعای شما در مورد ایمان بی‌خبر است؟ ﴿و خدا به همه چیز داناست﴾ و هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند از آن جمله علم وی به ایمان و اخلاص و غیر اینهاست.

يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا ۖ قُل لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم ۖ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

﴿از این که اسلام آورده‌اند، بر تو منّت می‌گذارند﴾ یعنی: آن مدّعیان دروغین، اسلام‌آوردن خویش را منّتی بر تو می‌شمارند، آنجا که گفتند: «ما با همهٔ سنگین‌باریها و اهل و عیال خود نزد تو آمده‌ایم و مانند بنی‌فلان و بنی‌فلان با تو نجنگیده‌ایم ...». که این منّت‌نهادن، خود نشانهٔ عدم تمکّن ایمان در دلهایشان

است ﴿**بگو: بر من از اسلام آوردنتان منت نگذارید**﴾ یعنی: آن را منّتی بر من نشمارید زیرا منّت از آنِ خدای تبارک و تعالی است که به انسانی ایمان می‌بخشد چرا که نفع ایمان به خود آن انسان بر می‌گردد: ﴿**بلکه خداست که با هدایت کردن شما به ایمان بر شما منّت می‌گذارد اگر راستگو باشید**﴾ در آنچه که ادّعا می‌کنید از ایمان. یعنی: منّت خدای را است تبارک و تعالی که شما را به سوی ایمان راه نمود، به قبول دین توفیق داد و سینه‌هایتان را برای آن گشود لذا خداوند ﷻ است که شما منّت‌دار اویید نه این‌که او منّت‌دار شما باشد چنان که در **حدیث‌شریف** آمده است: رسول اکرم ﷺ در روز جنگ حُنین خطاب به انصار مدینه فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتم و این خداوند ﷻ بود که شما را با هم انس و الفت داد؟ و آیا فقیر نبودید پس خداوند ﷻ شما را به وسیلهٔ من توانگر گردانید؟ گفتند: آری! چنین است، خداوند ﷻ و رسول وی ﷺ منّت‌گذارتر و برترند».

إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ غَيۡبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ﴿١٨﴾

﴿**بی‌گمان خداست که نهفتهٔ آسمانها و زمین را**﴾ یعنی: آنچه را که در آسمانها و زمین پنهان است و از جمله آنچه را که هر انسان در اندرون خود نهان می‌دارد؛ ﴿**می‌داند و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست**﴾ و چیزی از این امور بر او مخفی نیست پس او جزا دهندهٔ شماست؛ در برابر خیر با خیر و در برابر شر؛ با شرّ.

بِسمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ قٓ
مکّی است و دارای چهل و پنج آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام «قٓ» یعنی همان حرف هجایی‌ای که با آن افتتاح شده، نامگذاری شده است.

سنّت است که این سوره در رویدادهای بزرگ و مجامع عام ـ مانند جمعه‌ها و عیدین ـ خوانده شود تا خواندن آن؛ آغاز کار آفرینش، مظاهر حیات، مجازاتهای دنیا، رستاخیز، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را به یاد مردم آورد. دلیل سنّت بودن قرائت آن در این مناسبت‌ها، احادیثی است که در این باره نقل شده است از جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت امّ‌هشام بنت حارث رضی‌الله‌عنهاست که فرمود: «قٓ. وَالْقُرآنِ الْمَجِيْد را جز از زبان شخص رسول اکرم ﷺ فرانگرفتم زیرا ایشان هر روز جمعه آن را در هنگامی که به مردم خطبه ایراد می‌کردند، بر منبر می‌خواندند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «عمربن‌الخطّاب رضی‌الله‌عنه از ابوواقدلیثی سؤال کرد که رسول اکرم ﷺ در نمازهای عید قربان و عید فطر چه سوره‌هایی را می‌خواندند؟ او پاسخ داد: ایشان در آنها (قٓ وَالْقُرْآنِ الْمَجِيْد) و (اِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرْ) را می‌خواندند». حکمت تلاوت آن

در اعیاد این است که اعیاد روزهای شادی و زینت است پس سزاوار آن است که شادی و طرب عید، انسان مؤمن را از یاد آخرت غافل نکند و انسان در چنین روزهایی نیز، به یاد بیرون آمدن خود به سوی میدانهای حساب باشد.

قٓ وَٱلْقُرْءَانِ ٱلْمَجِيدِ ﴿١﴾

چنین خوانده می‌شود: ﴿قاف﴾ و سخن دربارهٔ حروف مقطعّهٔ اوایل سوره‌ها، در آغاز سورهٔ «بقره» گذشت. ﴿سوگند به قرآن مجید﴾ یعنی: سوگند به قرآن کریم. به‌قولی معنای «مجید» در اینجا این است: قرآن والاقدر و بزرگمقدار است و به سبب خیر دنیوی و اخروی بسیاری که در آن وجود دارد، بر سایر کتب برتری و شرف دارد. راغب می‌گوید: «مجد: گشایش و کرم است». خاطر نشان می‌سازیم که در (وَالْقُرآنِ‌الْمَجِیْد) قرآن؛ مقسم بِهِ است و مقسم علیه محذوف می‌باشد که مضمون سخن بَعدی بر آن دلالت می‌کند و آن اثبات نبوّت و معاد است. امام رازی در «تفسیر کبیر» برای سوگندهایی که خداوند متعال در قرآن کریم به حروف هجاء و غیر آنها یاد کرده است، تصنیف و دسته‌بندی دقیقی را بیان نموده که اینک به ایجاز آن را نقل می‌کنیم:

۱ ـ گاهی خداوند متعال به یک چیز یا به یک حرف قسم یاد کرده است؛ مثال یک چیز: «و العصر» و «و النّجم» و مثال یک حرف: «ص» و «ن» است.

۲ ـ گاهی به دو چیز و به دو حروف قسم یاد کرده است؛ مثال دو چیز: «وَالضُّحٰی وَاللَّیْل» و «وَالسَّماءِ و الطّارِقْ» و مثال دو حرف: «طه»، «طس»، «یس» و «حمٓ» است.

۳ ـ گاهی به سه چیز و به سه حرف قسم یاد کرده است؛ مثال سه چیز: «وَالصّافّات... فَالزّاجِرات... فَالتّالِیات...» و مثال سه حرف: «الٓم»، «طٰسم» و «الٓر» است.

۴ ــ گاهی به چهار چیز و به چهار حرف قسم یاد کرده‌است؛ مثال چهار چیز: (وَالذّارِیاتِ... فَالْحامِلاتِ... فَالْجارِیاتِ... فَالْمُقَسِّماتِ...)، (وَالسَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ...)، (وَالتِّینِ وَالزَّیْتُونِ...)؛ و مثال چهار حرف: «الٓمٓصٓ» در اوّل سورهٔ «اعراف» و «الٓمٓر» در اوّل سورهٔ «رعد» است.

۵ ــ گاهی به پنج چیز و به پنج حرف قسم یاد کرده‌است؛ مثال پنج چیز: (وَالطُّورِ ...)، (وَالْمُرْسَلاتِ...)، (اَلنّازِعاتِ...) و (وَالْفَجْرِ...) و مثال پنج حرف: (کٓهیٰعٓصٓ) و (حٰمٓعٓسٓقٓ) است.

٦ ــ خداوند ﷻ جز در یک سوره به بیشتر از پنج چیز قسم یاد نکرده و آن سورهٔ: (وَالشَّمْسِ وَضُحاها...) است و به بیشتر از پنج حرف نیز قسم یاد نکرده است تا کلمه سنگین نشود.

۷ ــ خداوند ﷻ در آغاز بیست و هشت سوره به حروف قسم یاد کرده و قسم به حروف جز در اوایل سوره‌ها، در دیگر مواضع قرآن کریم نیامده است».

خاطرنشان می‌شود که مفسّران در تأویل معنای «قٓ» بر یازده قول متعارض اختلاف‌نظر دارند که بر صحّت هیچ یک از آنها دلیلی وجود ندارد بنابراین، از ذکر آنها صرف‌نظر کردیم.

بَلْ عَجِبُوٓاْ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ فَقَالَ ٱلْكَٰفِرُونَ هَٰذَا شَىْءٌ عَجِيبٌ ﴿٢﴾

أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ۖ ذَٰلِكَ رَجْعٌۢ بَعِيدٌ ﴿٣﴾

﴿بلکه از این‌که هشداردهنده‌ای از میان خودشان برایشان آمد، تعجّب کردند﴾ یعنی: کفّار از این‌که بشری از میان خودشان ــ که محمّد ﷺ است ــ به عنوان

هشداردهنده‌ای به سراغشان آمد، شگفت‌زده شدند پس به صِرف تشکیک و ردّ دعوت هشداردهنده اکتفا نکرده بلکه آن را از امور عجیب و شگفت‌آور نیز تلقّی کردند؛ ﴿**و کافران گفتند: این چیزی است عجیب**﴾ یعنی: ما از این‌که پیامبر بشری همانند ما باشد، در تعجّب و شگفتی فرورفته‌ایم و نیز درشگفتیم از این‌که بعد از مرگ برانگیخته شویم؛ ﴿**آیا چون مردیم و خاک شدیم**﴾ و اجزای بدن ما در زمین پراکنده شد و به خاک تبدیل گردید آن‌گاه خداوند ــ چنان‌که این هشداردهنده می‌گوید ــ ما را برمی‌انگیزد و به سوی خویش باز می‌گرداند؟ ﴿**این**﴾ یعنی: این از نو زنده‌شدن ﴿**بازگشتی بعید است**﴾ یعنی: دور از عقل، یا دور از ظنّ و عادت است زیرا عقل آن را تصدیق نمی‌کند چراکه ــ به زعم آنان ــ این امری است غیر ممکن.

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنقُصُ ٱلْأَرْضُ مِنْهُمْ ۖ وَعِندَنَا كِتَٰبٌ حَفِيظٌۢ ﴿٤﴾

آن‌گاه حق تعالی در بیان مطلقیّت قدرت و علمش می‌فرماید: ﴿**قطعاً دانسته‌ایم که زمین چه مقدار از اجسادشان را فرو می‌کاهد**﴾ بعد از مرگ‌شان پس این امر که اجساد در کجا پراکنده شده و به کجا رفته‌اند، بر ما پنهان نیست و چیزی از آن از نزد ما گم نمی‌شود ﴿**و نزد ما کتاب ضبط‌کننده‌ای است**﴾ یعنی: نزد ما کتابی است که نگاه‌دارندهٔ شمار آنان، نامهای آنان و همه‌چیز آنان و نیز نگاه‌دارندهٔ تفاصیل و جزئیّات همهٔ اشیاء است که این کتاب، لوح محفوظ می‌باشد.

بَلْ كَذَّبُوا۟ بِٱلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ فَهُمْ فِىٓ أَمْرٍ مَّرِيجٍ ﴿٥﴾

﴿**نه بلکه حق را دروغ شمردند**﴾ یعنی: کفّار یاد شده، از مرز تعجّب و استبعاد نیز فراتر رفته و صراحتاً حق را تکذیب کردند. مراد از «حق» در اینجا، قرآن و نبوّت

است که به وسیلۀ معجزات ثابت شده است؛ **﴿وقتی برایشان آمد﴾** یعنی: به مجرّد این‌که حق به وسیلۀ قرآن به آنان ابلاغ شد، آن را مورد تکذیب قراردادند، بی آن‌که در آن تدبّر، تفکّر و امعان نظر نموده و ژرف بیندیشند **﴿پس آنان در کاری سردرگم‌اند﴾** یعنی: آنان آشفته، سردرگم و مضطربند، گاهی می‌گویند: محمّد ﷺ ساحر است، باری می‌گویند: او شاعر است و باری می‌گویند: فال بین و کاهن است پس استقرار فکری ندارند.

أَفَلَمْ يَنظُرُوٓاْ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَـٰهَا وَزَيَّنَّـٰهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ ﴿٦﴾

سپس خداوند متعال نمونه‌هایی از آفرینش خود را ذکر می‌کند که بسیار بزرگتر از آن چیزی است که آنها از امکان اعادۀ خلقت آن در شگفتی و استبعاد فروافتاده‌اند: **﴿مگر﴾** آن‌گاه که آنان منکر بعث بعد از مرگ شدند؛ **﴿به آسمان بالای سرشان ننگریسته‌اند که چگونه آن را﴾** بر این وصف عجیب و شگفت‌آور **﴿بنا کرده‌ایم﴾** زیرا آسمانها بدون ستونی که بر آن تکیه داشته باشند، برافراشته شده‌اند **﴿و چگونه آن را آراسته‌ایم؟﴾** با رنگ زیبا و چشم‌نواز و ستارگانی که همچون چراغها در آن نورافشانی می‌کنند **﴿و برای آن هیچ گونه شکافتگی‌ای نیست﴾** یعنی: هیچ‌گونه خلل، عیب، شکاف و بی‌نظمی‌ای در آسمانها نیست.

وَٱلْأَرْضَ مَدَدْنَـٰهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَٰسِىَ وَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ ﴿٧﴾

﴿**و زمین را گستردیم**﴾ یعنی: آن را هموار و مسطّح ساختیم؛ به حسب نگاه جزئی انسان به سوی موقعیّت جغرافیاییِ‌ای که در آن زندگی می‌کند، نه نظر به کلّیت وجودی آن؛ زیرا زمین در کلّیّت خود، سیّاره‌ای کروی است ﴿**و در آن کوه‌ها درافگندیم**﴾ رَواسِي: یعنی کوه‌های استوار و لنگرآسا ﴿**و در آن از هرگونه جفت دل‌انگیزی رویانیدیم**﴾ یعنی: از هر صنف و گونه‌ای نیکو و زیبا و رستنی‌های خرّمی که بینندگان را با رنگهای چشم و روح‌نواز مختلف و با اشکال عجیب و بوهای معطّر و میوه‌های لذّتبخش و پاکیزهٔ خود، به خرّمی و نشاط و بهجت می‌آورند.

تَبْصِرَةً وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ﴿٨﴾

﴿**تا**﴾ این زمین پر نقش و نگار با آن همه اشیاء دل‌انگیز ﴿**برای هر بندهٔ منیبی مایهٔ روشنگری و پند آموز باشد**﴾ مُنیب: بسیار رجوع‌کننده به سوی خداوند ﷻ و متفکّر در نوآوریهای صُنع و آفرینش اوست. پس هر انسان اهل بینش و اندیشه‌ای، از نگرش در نشانه‌های زمین در می‌یابد که ذات توانا بر مانند این امور، به طور قطع بر زنده‌کردن مردگان نیز تواناست.

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ﴿٩﴾

﴿**و از آسمان آبی پربرکت فروداوردیم**﴾ یعنی: از ابرها، آبی بسیار با برکت و بسیار پرمنفعت فروآوردیم تا مردم از آن در غالب امورشان بهره گیرند ﴿**پس بدان**﴾ آب ﴿**باغها**﴾ و میوه‌زارهای بسیار ﴿**و دانه‌های دروکردنی**﴾ مانند گندم، جو و هر دانهٔ دیگری که برای تغذیه ذخیره می‌شود ﴿**رویانیدیم**﴾.

وَٱلنَّخۡلَ بَاسِقَٰتٖ لَّهَا طَلۡعٞ نَّضِيدٞ ﴿١٠﴾

﴿و﴾ در آن ﴿درختان تناور خرما که میوهٔ توبرتو دارند﴾ رویانیدیم. بَاسِقَاتٌ: بلندبالا و تناور. طَلْع: اوّلین چیزی است که از محصول درخت خرما بیرون می‌آید و سپس در سه مرحله از آن بهره‌برداری می‌شود:

۱ــ بَلْح: خرمایی است نارس و سبز که برخی از انواع آن طعم بس خوشی دارد.

۲ــ رطب: غورهٔ خرمای رسیده است.

۳ــ تمر: خرمایی است که بعد از پیمودن دو مرحلهٔ بَلْح و رطب، به پختگی و کمال خود می‌رسد. نَضِیْد: خوشهٔ خرمای توبرتویی است که برخی از آن بر بالای برخی دیگر به زیبایی و به شکل هندسی عجیبی فروچیده شده است.

رِّزۡقٗا لِّلۡعِبَادِۖ وَأَحۡيَيۡنَا بِهِۦ بَلۡدَةٗ مَّيۡتٗاۚ كَذَٰلِكَ ٱلۡخُرُوجُ ﴿١١﴾

﴿روزی‌ای برای بندگان﴾ یعنی: همهٔ این چیزها را رویانیدیم تا روزی‌ای برای بندگان باشد ﴿و بدان سرزمین مرده‌ای را زنده گردانیدیم﴾ یعنی: به وسیلهٔ آن آب، سرزمین خشک پژمردهٔ بی‌میوه و بی‌گیاهی را زنده گردانیدیم ﴿رستاخیز نیز همین‌گونه است﴾ یعنی: بیرون‌شدن از گورها در هنگام بعث بعد از مرگ نیز همانند این عملیّهٔ زنده ساختن زمین مرده است پس چنان‌که این کارهای بزرگ در حوزهٔ قدرت حق تعالی است؛ همین‌گونه برانگیختن مردگان نیز از توانمندیهای او می‌باشد و اصولاً قدرتش مطلق است و حدّ و مرزی ندارد.

كَذَّبَتۡ قَبۡلَهُمۡ قَوۡمُ نُوحٖ وَأَصۡحَٰبُ ٱلرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿١٢﴾

وَعَادٞ وَفِرۡعَوۡنُ وَإِخۡوَٰنُ لُوطٖ ﴿١٣﴾

﴿پیش از آنان﴾ یعنی: پیش از کافران تکذیب‌کنندهٔ حضرت محمّد ﷺ ﴿قوم نوح و اصحاب رسّ تکذیب پیشه کردند﴾ اصحاب رسّ: یعنی صاحبان چاهی که بنا شده است. و آنان قوم شعیب علیه السلام بودند که با مواشی خود پیرامون آن چاه اقامت داشته و بتان را می‌پرستیدند. به‌قولی: آنان «اصحاب اخدود»، یا قومی در «یمامه» بودند که از سرزمین نجد است. ﴿و﴾ نیز تکذیب پیشه کردند ﴿ثمود و عاد و فرعون﴾ و قومش ﴿و برادران لوط﴾ یعنی: قومی که لوط در میانشان به نبّوت مبعوث شد، که اهالی شهرهای «سدوم» و «عموره» از سرزمین فلسطین بودند.

وَأَصْحَـٰبُ ٱلْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ ۚ كُلٌّ كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ﴿١٤﴾

﴿و اصحاب أیکه﴾ یعنی: ساکنان بیشه‌زار نیز تکذیب پیشه کردند. سخن دربارهٔ «أیکه» و پیامبرشان شعیب علیه السلام در سورهٔ [شعراء / ۱۷۶] گذشت ﴿و قوم تُبّع﴾ نیز تکذیب پیشه کردند. او تُبّع حمیری پادشاه یمن بود که مسلمان شد و قومش را به سوی اسلام فراخواند امّا آنها او را تکذیب کردند. آری! ﴿همگی پیامبران ما را به دروغ گرفتند﴾ یعنی: هریک از آن گروه‌ها؛ پیامبر خود را که ما به سویشان فرستاده بودیم، تکذیب کردند پس هر کس یکی از پیامبران علیهم السلام را تکذیب کند، گویی تمام ایشان را تکذیب کرده است ﴿و در نتیجه وعدهٔ عذاب من واجب آمد﴾ یعنی: وعدهٔ عذاب من برآنان واجب و لازم شد و این عذاب به آنان تعلّق گرفت.

این سه آیه، تسلیتی به رسول اکرم ﷺ و تهدیدی برای کفّار مکّه است. یعنی ای پیامبر! از تکذیب کفّار قریش دلتنگ مباش و تکذیب‌کنندگانت نیز باید از فرجامی مانند فرجام آن گروه‌ها برحذر باشند.

أَفَعَيِينَا بِٱلْخَلْقِ ٱلْأَوَّلِ ۚ بَلْ هُمْ فِى لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٥﴾

﴿مگر از آفرینش نخستین درمانده بودیم؟﴾ یعنی: آیا هنگامی که نخستین‌بار آنان را ـ درحالی‌که چیزی نبودند ـ از کتم عدم آفریدیم، در امر آفرینش‌شان ناتوان شده بودیم؟ هرگز! پس چگونه از برانگیختن مجدّدشان که کاری سهل‌تر است، ناتوان می‌شویم و درمی‌مانیم؟ **﴿نه بلکه آنها از آفرینش جدید در شبهه‌اند﴾** یعنی: آنها از برانگیختن مردگان در شک و حیرت و سردرگمی قراردارند چراکه از یکسو این‌کار، مخالف عادت است و از سوی دیگر شیطان نیز آنان را در کار رستاخیز به حیرت درافگنده و آن را در پندارشان، کاری دور از امکان جلوه می‌دهد.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِۦ نَفْسُهُۥ ۖ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ ٱلْوَرِيدِ ﴿١٦﴾

﴿و به راستی ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او به او چه وسوسه می‌کند﴾ یعنی: ما آنچه راکه در نهان و قلب و ضمیر انسان خلجان می‌زند، نیز می‌دانیم پس علم ما به تمام امور انسان احاطه دارد. تُوَسْوِسُ: از وسوسه؛ به معنای صدای پوشیده و پنهان است **﴿و ما از شاهرگ به او نزدیکتریم﴾** وَرِیْد: شاه‌رگ خونی گردن است که به قلب متّصل می‌باشد. یعنی: ما به او از رگ جان او که در اندرون قلبش قراردارد نزدیکتریم پس چگونه آنچه که در قلبش هست، بر ماپنهان می‌ماند.

إِذْ يَتَلَقَّى ٱلْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ ٱلْيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿١٧﴾

سپس خدای سبحان به بیان این حقیقت می‌پردازد که او با وصف آن‌که به خفایای قلب فرزند آدم عالم و آگاه است امّا در عین حال بر او دو فرشته را نیز بر

گمارده است تا به منظور الزام حجّت، همه چیز او را بنویسند و عملش را نگاهداری کنند پس می‌فرماید: ﴿آن‌گاه که دو فراگیرنده فرامی‌گیرند﴾ یعنی: دو فرشته‌ای که به وی موکّل و گمارده‌اند و هرآنچه را که می‌گوید و عمل می‌کند، ثبت می‌کنند ﴿که از راست و چپ او نشسته‌اند﴾ یعنی: آن دو فرشته، از جانب راست و چپ او نیز نشسته‌اند. قعید: کسی است که همراهت می‌نشیند.

مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿۱۸﴾

﴿هیچ سخنی را به زبان در نمی‌آورد﴾ آدمی ﴿مگر این‌که نزد او نگهبان حاضر و ناظری است﴾ که بر سخن و عملش نظارت کرده، آن را می‌نویسد و ثبت می‌کند پس آن دو فرشتهٔ نگهبان، حاضر و آماده‌اند. به قولی: آنها همه‌چیز انسان حتّی نالهٔ وی در بیماری‌اش را می‌نویسند. که ابن‌کثیر نیز این قول را ترجیح داده است. نقل است که: آن دو فرشته جز در وقت جماع (مقاربت) و در هنگام رفتن به قضای حاجت (توالت) از انسان کناره نمی‌گیرند ولی حتّی در این حالات نیز، آنچه را که می‌گوید و می‌کند، می‌دانند و می‌نویسند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌امامه رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «نویسندهٔ نیکی‌ها در جانب راست انسان و نویسندهٔ بدیها و گناهان در جانب چپ او قرار دارد پس نویسندهٔ نیکی‌ها بر نویسندهٔ بدیها امین (مراقب) است و چون شخص عمل نیکی را انجام داد، فرشتهٔ جانب راست، آن نیکی را ده برابر می‌نویسد و چون عمل بدی را انجام داد، به فرشتهٔ جانب چپ می‌گوید: نوشتن آن را هفت ساعت فروگذار و آن را در دم ننویس، شاید او تسبیح بگوید یا آمرزش بخواهد». ولی باید دانست که بر وسوسهٔ نفس و خواطر و خلجانات درونی انسان، عقابی مترتّب نیست زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ اللّٰهَ تَجاوَزَ لِاُمَّتِيْ عَمّا حَدَّثَتْ بِهِ اَنْفُسَها ما لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ اَوْتَعْمَلْ بِهِ ✿ خداوند متعال از امّت من آنچه را که نفسهایشان بدان حدیث

می‌گوید، در گذشته است تا آن‌گاه که به آن [حدیث نفس] سخن نگویند، یا عمل نکنند».

وَجَآءَتۡ سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ بِٱلۡحَقِّۖ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنۡهُ تَحِيدُ ﴿١٩﴾

﴿و سکرهٔ موت حق را آورد﴾ یعنی: در هنگام سکرات مرگ، حقیقت بر انسان آشکار شده و صدق و راستی آنچه که پیامبران ﷺ از اخبار رستاخیز و وعده‌ها و هشدارهای آن آورده‌اند، بر او مبرهن و هویدا می‌گردد. سکرهٔ موت: سختی و فشار مرگ است که انسان را بی‌هوش کرده و بر عقلش غالب می‌شود چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده است که پیامبر ﷺ در حال سکرات مرگ تحت فشار آن قرارگرفتند، به گونه‌ای که عرق را از چهرهٔ خویش پاک می‌کردند و در این اثنا فرمودند: «سُبْحَانَ اللّٰه! اِنَّ لِلْمَوْتِ سَكَرات ۞ پاک است خداوند! همانا برای مرگ سختی‌هایی است». ﴿**این**﴾ مرگ ﴿**همان است که از آن کناره می‌گرفتی**﴾ و از آن می‌گریختی. مخاطب این سخن، انسان است از حیث انسان بودنش.

وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِۚ ذَٰلِكَ يَوۡمُ ٱلۡوَعِيدِ ﴿٢٠﴾

﴿**و در صور دمیده شود**﴾ مراد دمیدن آخر برای رستاخیز و خروج مردگان از قبرهایشان است ﴿**این است روز وعید**﴾ یعنی: وقت دمیدن در صور، همانا روز وعیدی است که خداوند ﷻ کفّار را در آن به عذاب تهدید کرده است. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «چگونه خوش باشم درحالی‌که صاحب بوق، آن را به دهان گرفته و پیشانی خود را نیز فرودآورده و در انتظار آن است که به او اذن [دمیدن] داده شود؟ اصحاب گفتند: یا رسول‌الله!

[وقتی شما که پیامبر اولی‌العزم خدایید، از این امر نگرانید] پس ما چه بگوییم؟ آن حضرت ﷺ فرمودند؛ بگویید: حَسْبُنَااللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْل ﴿ خدا برای ما بس است و او نیکو کارسازی است. اصحاب گفتند: حَسْبُنَااللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْل ».

وَجَآءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَآئِقٌ وَشَهِيدٌ ﴿٢١﴾

﴿و هر کس در حالی می‌آید که با او راننده‌ای و گواهی است﴾ یعنی: هر فرد بشر و هر بدنی که در آن روح دمیده‌شده، درحالی به میدان رستاخیز می‌آید که همراهش کسی است که او را به سوی محشر می‌راند و نیز همراهش کس دیگری است که به نفع یا زیانش گواهی می‌دهد. مجاهد می‌گوید: «راننده و گواه دو فرشته‌اند». به قولی: سائق (راننده)، نویسندهٔ گناهان و شهید (گواه)، نویسندهٔ ثواب‌ها است.

لَّقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَـٰذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿٢٢﴾

﴿به راستی که از این امر سخت در غفلت بودی﴾ یعنی به او گفته می‌شود: به راستی که تو در دنیا از این سرانجام و سرنوشت، در غفلت بودی ﴿ولی ما پرده‌ات را﴾ که در دنیا جلوگیر رؤیتت بود ﴿از تو برداشتیم﴾ یعنی: حجابی را که میان تو و میان امور آخرت حایل بود، برداشتیم ﴿پس امروز دیده‌ات تیزبین است﴾ یعنی: امروز دیده‌ات نافذ و تیزبین است پس می‌توانی آنچه را که در دنیا بر تو مخفی بوده است، با آن ببینی. البتّه خطاب متوجّه انسان است از حیث انسان بودن وی.

وَقَالَ قَرِينُهُۥ هَـٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ ﴿٢٣﴾

﴿ وهمنشین او گفت: این است آنچه پیش من آماده است ﴾ یعنی: فرشتهٔ گمارده به وی که در دنیا نویسندهٔ اعمالش بوده است، خطاب به وی می‌گوید: این همان کتاب عمل توست که نزد من حاضر و آماده است و من آن را آماده نموده‌ام. مجاهد در معنی آن می‌گوید: «آن فرشته به پروردگار سبحان می‌گوید: اینک آنچه که مرا در کار نوشتن و ثبت و ضبط اعمال فرزند آدم برگمارده بودی، آماده است، اینک خود او و دیوان عملش را حاضر کرده‌ام».

أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٢٤﴾

﴿ هر ناسپاس سرسختی را در دوزخ فروافگنید ﴾ این خطابی است از سوی خدای عزّوجلّ به آن دو فرشته که یکی راننده (سائق) و دیگری گواه (شهید) می‌باشد.

مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ ﴿٢٥﴾
ٱلَّذِي جَعَلَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي ٱلْعَذَابِ ٱلشَّدِيدِ ﴿٢٦﴾

﴿ هر بازدارنده از خیری ﴾ را. یعنی: هر بازدارندهٔ مال زکات و هرکسی را که جنس خیر را از مردم باز می‌داشت، در دوزخ فروافگنید. به‌قولی: مراد از خیر، اسلام است **﴿ هر درگذرنده از حدّی ﴾** را. یعنی هر ستمگری را که به یگانگی خداوند ﷻ اقرار نمی‌کرد **﴿ هر شکّاکی را ﴾** که در حق، یعنی در وجود خداوند ﷻ و در دین و اخبارش، شک می‌آورد، همان **﴿ که با الله، معبود دیگری قرار داد، او را در عذاب سخت فروافگنید ﴾** این تأکیدی بر دستور اوّل است.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «گردنی از آتش درحالی‌که سخن می‌گوید، در

روز قیامت بیرون می‌آید و می‌گوید: امروز من به سه کس موظّف و موکّل گردیده‌ام:
۱ ــ بر هر سرکش ستیزه‌جویی.
۲ ــ بر کسی که با خداوند، خدایی دیگر قرار داده است.
۳ ــ بر کسی که نفسی را نه در برابر نفس دیگری به قتل رسانده است. آن‌گاه [گردن آتش] برآنان در می‌پیچد و همه را در گودالهای جهنّم می‌افکند».

بعضی از مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیات (۲۴ــ۲۶) گفته‌اند: این آیات دربارهٔ ولیدبن‌مغیره نازل شد آن‌گاه که او فرزندان برادرش را از خیر ــ که اسلام است بازداشت.

﴿قَالَ قَرِينُهُۥ رَبَّنَا مَآ أَطۡغَيۡتُهُۥ وَلَٰكِن كَانَ فِي ضَلَٰلِۭ بَعِيدٖ ٢٧﴾

﴿**همنشین او گفت: پروردگارا! من او را طغیانگر نساخته‌ام**﴾ مراد از همنشین در اینجا، شیطانی است که در دنیا بر آن شخص کافر گمارده شده بود پس این شیطان منکر این می‌شود که او را به گمراهی و سرکشی واداشته باشد، سپس می‌گوید: ﴿**لیکن خودش در گمراهی دور و درازی**﴾ از حق ﴿**بود**﴾ لذا چون او را به سوی طغیان دعوت کردم، مرا اجابت گفت و اگر او از بندگان مخلصت می‌بود، من هرگز بر او دست نمی‌یافتم. چنان‌که خداوند متعال در حکایت از سخن شیطان در قیامت می‌گوید: (وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلاَّ أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِيْ ۞ و من بر شما هیچ سلطه‌ای نداشتم جز این‌که شما را دعوت کردم پس مرا اجابت گفتید) [ابراهیم/۲۲] که تفسیر آن گذشت.

﴿قَالَ لَا تَخۡتَصِمُواْ لَدَيَّ وَقَدۡ قَدَّمۡتُ إِلَيۡكُم بِٱلۡوَعِيدِ ٢٨﴾

﴿فرمود﴾ خدای عزّوجلّ: شما کافران و شیاطین همنشینتان ﴿در پیشگاه من با همدیگر نستیزید﴾ زیرا انسان کافر در پیشگاه خدای سبحان می‌گوید: پروردگارا! این شیطان بود که مرا گمراه کرد و شیطان می‌گوید: پروردگارا! من او را گمراه نکردم بلکه خودش در گمراهی دورودرازی بود. پس خدای سبحان آنان را از خصومت و ستیزه‌جویی در پیشگاه خود نهی می‌کند زیرا در آنجا ستیزه و جدال سودی ندارد. سپس می‌افزاید: ﴿از پیش به شما هشدار داده بودم﴾ با فرستادن پیامبران علیهم‌السلام و فرودآوردن کتابها پس امروز که روز جزاء است، دیگر بگومگو و مشاجرهٔ شما سودی دربر نداشته و بعد از وقت است.

مَا يُبَدَّلُ ٱلۡقَوۡلُ لَدَيَّ وَمَآ أَنَا۠ بِظَلَّٰمٖ لِّلۡعَبِيدِ ﴿٢٩﴾

﴿پیش من قول دگرگون نمی‌شود﴾ یعنی: وعدهٔ من را هیچ خلافی نیست بلکه وعده‌ام خواه‌ناخواه انجام‌شدنی است و من بر شما به عذاب حکم کرده‌ام پس این حکم من هیچ تغییری ندارد. به‌قولی: معنی آیه این است: نزد من دروغ گفته نمی‌شود؛ با افزودن در سخن یا کاستن از آن، از آن رو که من به غیب دانایم ﴿و من در حقّ بندگان بیدادگر نیستم﴾ یعنی: آنان را بی‌آن‌که مرتکب جرمی شده و گناهی انجام داده باشند، به ستم عذاب نمی‌کنم چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (لا ظُلْمَ الْيَوْمَ ۞ امروز هیچ ستمی نیست) [غافر/۱۷].

يَوۡمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمۡتَلَأۡتِ وَتَقُولُ هَلۡ مِن مَّزِيدٖ ﴿٣٠﴾

﴿آن روز که ما به جهنّم می‌گوییم: آیا پر شدی؟﴾ یعنی: خداوند متعال در روز قیامت این سخن را خطاب به جهنّم می‌گوید پس جهنّم به حرف می‌آید و در جواب پروردگار ﴿می‌گوید: آیا باز هم بیشتر هست؟﴾ یعنی: جهنّم از کسانی که در

آن افگنده‌اند، باز هم افزونتر می‌خواهد. به‌قولی دیگر معنی این است: جهنّم با وجود فراخی‌ای که دارد تا بدانجا پر می‌شود که چیزی بر آن افزون ساخته نمی‌شود و چون خدای سبحان به او می‌گوید: آیا پر شدی؟ می‌گوید: مگر چیز دیگری هم باقی مانده است؟ در **حدیث‌شریف** آمده است: «يُلْقَى فِي النَّارِ، وَتَقُولُ: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟ حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ فِيهَا، فَتَقُولُ: قَطُّ قَطُّ» دوزخیان در جهنّم افگنده می‌شوند و جهنّم می‌گوید: آیا بازهم بیشتر هست؟ تا آن‌که حق تعالی قدم خویش را در آن می‌گذارد پس در این هنگام می‌گوید: کفایت است، کفایت است».

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ﴿۳۱﴾

﴿و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده شود، بی‌آن‌که دور باشد﴾ یعنی: بهشت برای پرهیزگاران به نزدیکی‌ای دور نشده، نزدیک ساخته می‌شود، به گونه‌ای که پرهیزگاران آن را در عرصهٔ محشر و موقف حساب مشاهده می‌کنند و به آنچه که در آن است می‌نگرند پس چیزهایی را می‌بینند که هیچ چشمی ندیده، هیچ‌گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است.

هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿۳۲﴾

﴿می‌گوییم: این همان است که وعده‌یافته‌اید﴾ یعنی: آنچه شما از انواع گونه گون نعمت‌های بهشت می‌بینید، همان چیزهایی است که در دنیا به شما وعده داده بودیم **﴿مخصوص هر اوّاب حفیظی است﴾** اَوّاب: یعنی بسیار بازگشت‌کننده به سوی خداوند متعال با توبه از گناهان. به‌قولی: اوّاب، کسی است که تسبیح می‌گوید. به‌قولی دیگر: او کسی است که در خلوت گناهان خود را به یاد آورده و به بارگاه خدای عزّوجلّ از آنها آمرزش می‌خواهد. حفیظ: یعنی نگه‌دار گناهان خویش

است تا آن‌گاه که از آنها توبه کند پس از برابر گناهانش بی‌پروا نگذشته و آنها را از یاد نمی‌برد. یا حفیظ: یعنی نگاهدارندهٔ حدود، قوانین و تعهّدات خود در برابر خداوند ﷻ.

مَّنْ خَشِيَ ٱلرَّحْمَـٰنَ بِٱلْغَيْبِ وَجَآءَ بِقَلْبٍ مُّنِيبٍ ﴿۳۳﴾

﴿همان کسی که غایبانه از خدای رحمان بیمناک باشد﴾ بیمناک بودن به‌طور غایبانه این است که انسان درحالی که خدای عزّوجلّ را ندیده است، از او بیمناک باشد. یا مراد کسی است که از حق تعالی در خلوت خویش ــ یعنی در جایی که کسی او را نمی‌بیند ــ بیمناک است. حسن در معنی آن می‌گوید: «آن‌گاه که او پرده‌ها را فرو‌انداخته و در را ببندد، از حق تعالی می‌ترسد». چنان‌که در **حدیث‌شریف** راجع به آن هفت تنی که خداوند ﷻ ایشان را در روز قیامت در سایهٔ عرش خود جای می‌دهد، آمده است: «... وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللّٰهَ تَعالىٰ خالِياً فَفاضَتْ عَيْناهُ ✿ و مردی که خداوند متعال را در خلوت خویش یاد کرده است و چشمانش از اشک لبریز شده است». ﴿و با دلی پرانابت باز آید﴾ یعنی: کسی که غایبانه از خدای رحمان بیمناک باشد، در روز قیامت با دلی بازگشت‌کننده به سوی حق تعالی و وارسته در طاعتش، او را دیدار می‌کند.

ٱدْخُلُوهَا بِسَلَـٰمٍ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْخُلُودِ ﴿۳٤﴾

﴿گوییم: در آن در آیید﴾ یعنی: وارد بهشت شوید ﴿به سلامتی﴾ یعنی: به سلامتی از عذاب، یا به سلامتی از زوال نعمت‌ها. به‌قولی: معنای (بِسَلٰامٍ) این است که: خدای عزّوجلّ و فرشتگانش بر بهشتیان سلام می‌گویند. ﴿این﴾ روز ﴿روز جاودانگی است﴾ زیرا همیشگی و ابدی بوده و بعد از آن دیگر نه مرگی است

و نه تحوّل ناخوش آیندی.

لَهُم مَّا يَشَآءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿٣٥﴾

﴿**در آن هر چه بخواهند، دارند**﴾ یعنی: بهشتیان در بهشت هر چه را که دلهایشان می‌خواهد و چشمانشان از دیدن آن لذّت می‌برد ـ از انواع گونه‌گون نعمت‌ها و اصناف و الوان خیر و برکت ـ طبق رغبت و اشتهایشان دارند ﴿**و پیش ما فزونتر هم هست**﴾ از نعمت‌هایی که نه به ذهن کسی خطور کرده و نه در خیالشان گذشته است. جمهور علما برآنند که مراد از این نعمت فزونتر: دیدن بلاکیف خدای عزّوجلّ است. ابن مبارک و یحی‌بن‌سلام از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «به سوی جمعه بشتابید زیرا خدای تبارک و تعالی در هر روز جمعه در توده‌ای از کافور سپید بر اهل بهشت نمایان می‌شود لذا بهشتیان نزدیک اویند». انس‌بن‌مالک رضی الله عنه نیز (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) را به ظهور پروردگار بر بهشتیان در هر روز جمعه تفسیر کرده است. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در بهشت اشتهای گوشت پرنده را می‌کنی پس بی‌درنگ پیش روی تو بریان شده می‌افتد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعیدخدری رضی الله عنه آمده است: «چون مؤمن در بهشت داشتن فرزند را آرزو کند، باردارشدن، وضع حمل و سنّ طفل همه در یک ساعت انجام می‌شود».

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُم بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِن مَّحِيصٍ ﴿٣٦﴾

﴿**و چه بسا قرنها را**﴾ یعنی: امّت‌ها را ﴿**که پیش از آنان**﴾ یعنی: پیش از قریش و

موافقانشان ﴿**هلاک کردیم که از آنان**﴾ یعنی: از قریش ﴿**در دست درازی**﴾ یعنی: در نیرومندی و قوّت ﴿**بس نیرومندتر بودند**﴾ مانند قوم عاد، ثمود و غیر آنها ﴿**پس در شهرها تفحص کردند**﴾ یعنی: آنها در شهرها رفته و گشت‌وگذار کردند و در اماکن و گوشه و کنار آنها جست‌وجو نمودند امّا ﴿**مگر گریزگاهی هست؟**﴾ یعنی: آیا آنان راه گریزی دارند که به آن گریخته و از عذاب رهایی یابند؟ هیهات! یا معنی این است: آن امّت‌ها بیش از شما ـ به منظور تجارت و غیر آن ـ در سرزمین‌ها و کشورها گردش کردند ولی آیا از مرگ یا از عذاب الهی راه گریزی یافتند؟.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى ٱلسَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿٣٧﴾

﴿**قطعاً در این پندی است**﴾ یعنی: در آنچه که از داستانشان ذکر شد، یادآوری و پند و موعظه‌ای است؛ ﴿**برای کسی که صاحبدل باشد**﴾ یعنی: برای کسی که بینش نافذ و دل بیدار و زنده‌ای داشته باشد زیرا قلبی که مرده است، هیچ اندرزی را نمی‌پذیرد. به‌قولی معنی این است: در آنچه که در این فقره از داستانشان ذکر شد، برای کسی که دارای حیات و نفس ممیّزه باشد، پند و موعظه‌ای است ﴿**یا**﴾ در آنچه که از داستانشان ذکر شد، پند و موعظه‌ای است برای کسی که ﴿**گوش بنهد**﴾ به سوی آنچه از وحی که بر وی خوانده می‌شود ﴿**درحالی‌که شاهد باشد**﴾ یعنی: در حالی که حاضر ذهن یا حاضر دل باشد زیرا کسی که حضور ذهن ندارد، گویی غایب است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا

مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ ﴿۳۸﴾

﴿و در حقیقت، آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفریدیم﴾ امام رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «مراد از شش روز، شش طَور و شش مرحله است، نه روزهایی که در وضع لغوی معروف‌اند زیرا روز به معنای لغوی متعارف، عبارت از زمان درنگ خورشید بر فراز زمین از هنگام طلوع تا غروب آن است در حالی‌که قبل از آفرینش آسمانها نه خورشیدی وجود داشته و نه ماهی پس مراد از (روز)، وقت یا هنگام است». **﴿و به ما هیچ‌ماندگی‌ای نرسید﴾** یعنی: ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است در شش روز آفریدیم امّا به ما هیچ‌ماندگی‌ای نرسید. لُغُوْب: خستگی و ماندگی است. آیهٔ کریمه اثبات‌کنندهٔ معاد است زیرا کسی که بر آفرینش آسمانها و زمین قادر بوده و از آفرینش آنها خسته و مانده نشود، به طریق اَولیٰ بر زنده کردن مردگان نیز توانا است.

حاکم در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: یهودیان نزد رسول اکرم ﷺ آمدند و از ایشان راجع به آفرینش آسمانها و زمین سؤال کردند، آن حضرت ﷺ فرمودند: خداوند ﷻ زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوه‌ها و منافعی را که در آنهاست، در روز سه‌شنبه آفرید، درخت و آب و آبادانی‌ها و شهرها و خرابی‌ها را در روز چهارشنبه آفرید، آسمانها را در روز پنج‌شنبه آفرید و تا سه ساعت باقی مانده از روز جمعه، ستارگان و خورشید و ماه را آفرید و در سه ساعتی که از جمعه باقی مانده بود؛ در اوّلین ساعت اجلها را آفرید تا هر مردنی‌ای بمیرد، در ساعت دوم آفت را در چیزهایی افگند که مردم از آنها بهره می‌گیرند، در ساعت سوم آدم را آفرید و او را به بهشت اسکان داد و ابلیس را به سجده برای وی دستور داد و در این ساعت آخر او را از بهشت بیرون کرد. یهودیان پرسیدند: ای محمّد! بعد از آن پروردگار

چه کرد؟ فرمودند: سپس به سوی عرش قصد کرد و بر آن مسلّط شد. یهودیان گفتند: پاسخ سؤال ما را بسیار خوب دادی اگر موضوع را به آخر می‌رساندی، آخر موضوع این است که: پروردگار در روز شنبه استراحت کرد. رسول خدا ﷺ از این سخن یهودیان به خشم آمدند. آن‌گاه این آیه در تکذیب سخنشان نازل شد.

فَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ ٱلْغُرُوبِ ﴿٣٩﴾

﴿پس بر آنچه می‌گویند﴾ مشرکان و یهود **﴿صبر کن و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب، پروردگارت را همراه با ستایش تسبیح گوی﴾** یعنی: حق تعالی را از آنچه که سزاوار جناب او نیست، با گفتن «سبحان‌الله و بحمده» در هنگام بامداد و عصر، تنزیه کن. به‌قولی مراد از آن: گزاردن نمازهای بامداد و عصر است. ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «مراد از تسبیح و تحمید قبل از طلوع خورشید، نماز بامداد و مراد از تسبیح و تحمید قبل از غروب، نمازهای ظهر و عصر است».

وَمِنَ ٱلَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَـٰرَ ٱلسُّجُودِ ﴿٤٠﴾

﴿و از طرف شب﴾ یعنی: در بعضی از اوقات شب **﴿نیز الله را تسبیح گوی﴾** ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «مراد از تسبیح گفتن در شب: نمازهای مغرب و عشاء است». به‌قولی: مراد از آن نماز شب (تهجّد) است. **﴿و به دنبال سجده نیز﴾** یعنی: به دنبال نمازها نیز حق تعالی را تسبیح‌گوی. ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «مراد از (أَدْبَارَالسُّجُوْد) نمازهای نافلهٔ بعد از فرایض، یا تسبیح‌گفتن بعد از

نمازهاست». دستور به تسبیح‌گفتن بعد از نماز، در احادیث بسیاری نیز آمده است از آن جمله در **حدیث‌شریف** ذیل به روایت بخاری و مسلم از ابوهریرهﷺ که فرمود: فقرای مهاجران نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! ثروتمندان درجات بلند و نعمت‌های پایدار را بردند. حضرت ﷺ فرمودند: «این درجات و نعمت‌های پایدار چیست؟». گفتند: آنها چنان‌که ما نماز می‌خوانیم، نماز می‌خوانند و چنان‌که ما روزه می‌گیریم، روزه می‌گیرند و چنان‌که ما صدقه می‌دهیم، صدقه می‌دهند و چنان‌که ما برده آزاد می‌کنیم، برده آزاد می‌کنند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا کاری را به شما تعلیم ندهم که اگر مانند آن را انجام دهید از دیگران سبقت می‌گیرید و هیچ‌کس از شما بهتر نخواهد بود، مگر کسی که همانند عمل شما را انجام دهد؟ آن کار این است که به دنبال هر نماز، سی و سه بار تسبیح، سی و سه بار تحمید و سی و سه بار تکبیر بگویید». گفتند: یا رسول الله! آخر برادران ثروتمند ما نیز شنیدند که ما باید چه بکنیم پس همانند ما عمل می‌کنند [آن وقت این فضل نصیب آنان نیز می‌شود]. رسول خدا ﷺ فرمودند: (ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ ۞ این فضل الهی است که آن را به هر کس خواهد، می‌دهد» [مائده/۵۴]. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ به دنبال هر نماز فرض می‌گفتند: «لاإِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاشَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اَللّٰهُمَّ لامانِعَ لِما أَعْطَيْتَ، وَلامُعْطِيَ لِما مَنَعْتَ وَلايَنْفَعُ ذَاالْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ ۞ خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، ملک و حمد او راست و او بر همه چیز تواناست. بار خدایا! برای آنچه که تو داده‌ای، بازدارنده‌ای نیست و برای آنچه که تو باز داشته‌ای، دهنده‌ای نیست و ثروت توانگر در برابر تو به او سودی نمی‌رساند». بلکه آنچه که به او سود می‌رساند، ایمان و طاعت است.

وَٱسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ ٱلْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾

﴿**و گوش بدار**﴾ ای مخاطب! آنچه را که همینک از احوال قیامت به تو خبر می‌دهم. این تعبیر، بیانگر بزرگی و هولناک بودن اصل خبر است؛ ﴿**روزی که منادی ندا در دهد**﴾ و آن روز قیامت است که اسرافیل علیه السلام نفخهٔ دوم را در صور می‌دمد. نقل است که: «اسرافیل علیه السلام در صور می‌دمد و جبرئیل علیه السلام اهل محشر را ندا کرده و می‌گوید: به‌سوی حساب بشتابید». ﴿**از جایی نزدیک**﴾ یعنی: این ندا به گونه‌ای نزدیک است که به هر فردی از افراد اهل محشر به طور یکسان می‌رسد. البتّه مراد از آن، قرب مکان نداکننده نیست بلکه مراد این است که ندا به تمام محشریان به گونهٔ یکسان و برابر می‌رسد به‌طوری که همگان آن را صریح و روشن می‌شنوند. نقل است که منادی می‌گوید: «ای استخوانهای پوسیده! ای بندهای از هم جدا شده! ای گوشتهای پراکنده و ای موهای درهم ریخته! خداوند جل جلاله به شما فرمان می‌دهد که برای داوری و حکم نهایی و فیصله کن گرد آیید».

يَوۡمَ يَسۡمَعُونَ ٱلصَّيۡحَةَ بِٱلۡحَقِّۚ ذَٰلِكَ يَوۡمُ ٱلۡخُرُوجِ ﴿٤٢﴾

﴿**روزی که نعرهٔ تند را به حق می‌شنوند**﴾ یعنی: بی‌تردید بانگ رستاخیز حق و ثابت است و در آن هیچ شکّی نیست ﴿**آن روز، روز بیرون آمدن است**﴾ از قبرها.

إِنَّا نَحۡنُ نُحۡيِۦ وَنُمِيتُ وَإِلَيۡنَا ٱلۡمَصِيرُ ﴿٤٣﴾

﴿**بی‌گمان ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم**﴾ یعنی: زنده می‌کنیم در دنیا و آخرت و می‌میرانیم در دنیا و هیچ شریکی در این کار و در غیر آن از کارها با ما مشارکت ندارد ﴿**و برگشت به سوی ما است**﴾ پس هر عمل کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهیم.

يَوْمَ تَشَقَّقُ ٱلْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ۚ ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ﴿٤٤﴾

﴿**روزی که زمین از آنان شکافته می‌شود**﴾ یعنی: زمین از سر خلق شکاف بر می‌دارد پس آنها از گورها بیرون آمده و به سوی محشر رانده می‌شوند ﴿**شتابان**﴾ یعنی: شتابان به‌سوی منادی‌ای که ندایشان می‌کند، می‌دوند ﴿**این حشری است**﴾ یعنی: این رستاخیز و گردهم آوردنی است؛ ﴿**که بر ما آسان است**﴾ و ما بی هیچ زحمتی آن را سازمان می‌دهیم.

نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ ۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ ۖ فَذَكِّرْ بِٱلْقُرْءَانِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ ﴿٤٥﴾

ای محمّد ﷺ! ﴿**ما به آنچه**﴾ کفّار دربارهٔ تو و دربارهٔ ما ﴿**می‌گویند، داناتریم**﴾ از تکذیبت در آنچه که آورده‌ای و از انکار توحید و معاد. این عبارت، دلجویی‌ای برای پیامبر ﷺ و تهدیدی برای مشرکان است ﴿**و تو به‌زور وادارندهٔ آنان نیستی**﴾ جبّار: یعنی تو بر آنان مسلّط نیستی که به اجبار و اکراه به ایمان وادارشان کنی ﴿**پس هر که را از وعدهٔ عذاب من**﴾ برای نافرمانان ﴿**می‌ترسد به قرآن پند ده**﴾ ولی به غیر آنان مشغول نشو زیرا پند و اندرزدادن به آنها هیچ سودی در بر ندارد. سپس حق تعالی آن حضرت ﷺ را به جهاد مأمور کرد.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ ذاریات
مکّی است و دارای شصت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند خداوند ﷻ به بادهای پراکنده‌گر، «ذاریات» نامیده شد. ذاریات: عبارت از بادهای پراکنده‌گر خاک و غیر آن است. البتّه سوگند خداوند ﷻ به باد، دلیل اهمّیّت آن می‌باشد زیرا باد، لشکری از لشکرهای اوست.

محور و هدف این سوره، وابسته ساختن قلب بشری به آسمان، آویختن آن به غیب الهی، رها ساختن آن از علقه‌های زمینی و کنارزدن حجابها و حایلها از برابر بنده در جهت خالص‌شدن او برای عبادت حق تعالی است.

وَٱلذَّٰرِيَٰتِ ذَرۡوٗا ﴿١﴾

﴿سوگند به بادهای پراکنده‌گر به پراکندنی﴾ خدای سبحان به بادهایی سوگند می‌خورد که خاک و مانند آن از اشیاء را به هوا برمی‌پراکنند و به‌این ترتیب، قانون جاذبهٔ زمین را زیر پا می‌گذارند.

فَٱلۡحَٰمِلَٰتِ وِقۡرٗا ﴿٢﴾

﴿و سوگند به حمل‌کننده‌های سنگین‌بار﴾ مراد از آن: ابرهایی‌اند که آب باران را حمل می‌کنند چنان‌که چهارپایان بار را بر می‌دارند. وَقْر: بار سنگین است. البتّه کسی جز خداوند متعال سنگینی کمّیّات آبی را که ابرها بر می‌دارند، نمی‌داند و این امر با مقیاسهای بشری قابل تصوّر نیست.

فَٱلۡجَٰرِيَٰتِ يُسۡرٗا ﴿٣﴾

﴿و سوگند به روان‌شوندگان به سهولت﴾ مراد از آن: ابرهایی اند که در عین سنگین‌باری و ضخامت، بسیار به نرمی و سهولت به آنجایی روان می‌شوند که خداوند متعال می‌خواهد تا بر آن ببارند. به‌قولی: مراد از آن کشتی‌هایند که به سهولت بر سطح آب روان می‌شوند. که قول مشهور نقل شده از جمهور مفسّران، نیز همین است.

فَٱلۡمُقَسِّمَٰتِ أَمۡرًا ﴿٤﴾

﴿و سوگند به تقسیم‌کنندگان کار﴾ مراد از آن: ابرهایی است که حق تعالی به وسیلهٔ آنها ارزاق بندگان را تقسیم می‌کند. به‌قولی: مراد از همهٔ این تعابیر، یعنی: «ذارایات»، «حامِلات»، «جارِیات» و «مُقسِّمات» بادهایند زیرا بادها به تمام این اوصاف موصوف می‌شوند. یعنی: هم خاکها را می‌پراکنند، هم ابرها را بر می‌دارند، هم در هوا به سهولت جاری می‌شوند و هم بارانها را تقسیم می‌کنند. به قولی دیگر: مراد از «مُقسِّمات» فرشتگانی‌اند که اشیاء ـ اعم از باران، رزق و غیره ـ را بر بندگان تقسیم می‌کنند.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ﴿٥﴾

جواب همهٔ آن قسم‌ها این است: ﴿که آنچه وعده داده شده‌اید﴾ از مرگ، رستاخیز و محشور شدن به سوی خداوند متعال؛ ﴿راست و درست است﴾ یعنی: این خبر و وعده‌ای است راستین. بدین‌گونه، خداوند متعال از قدرت خویش بر خلق این پدیده‌ها، به قدرت خویش بر آوردن رستاخیز استدلال می‌کند.

از ملاحظهٔ تمام سوره‌هایی که به غیر حروف مقطّعه آغاز شده‌اند ـ همچون این سوره ـ در می‌یابیم که اگر این سوره‌ها با سوگند آغاز شده‌باشند، مقسم علیه آنها یکی از اصول اعتقادی مانند توحید، رسالت و معاد می‌باشد، همان طوری که قسم‌های وارده در آغاز این سوره، همه تأکیدی بر صحّت خبردادن حق تعالی از وقوع حشر می‌باشد چنان‌که این قسم‌ها به این واقعیّت نیز اشاره دارد که مشرکان مکّه و امثالشان منکر رستاخیز بوده و بر کفر خود اصرار می‌ورزیدند.

وَإِنَّ ٱلدِّينَ لَوَٰقِعٌ ﴿٦﴾

﴿و هرآینه جزای اعمال واقع‌شدنی است﴾ یعنی: ثواب و عقاب خواه‌ناخواه تحقّق یافتنی است و الزاما به واقعیّت می‌پیوندد.

وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلۡحُبُكِ ﴿٧﴾

﴿سوگند به آسمان دارای حُبُك﴾ حُبُكْ: یعنی آفرینش استوار و نیکو و شکوه و جمال بدیع و اعجاب‌آور. پس هر چیزی که آن را به محکمی و استواری بپردازید و نیک انجامش دهید، آن را حَبْك نموده‌اید. یا مراد از حُبُكْ: راه‌های محسوسی است که در آسمان وجود دارد چنان که بعضی از مترجمان از جمله شاه ولیّ‌الله

دهلوی رحمه‌الله آن را این‌گونه ترجمه کرده‌اند.

إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ﴿٨﴾

﴿**هرآینه شما در سخنی گوناگون هستید**﴾ یعنی: سخنان شما مشرکان و منکران؛ مضطرب است و پریشان، ناسخته است و درهم زیرا گاهی می‌گویید: پیامبر جادوگر است، گاهی می‌گویید: شاعر است، گاهی می‌گویید: کاهن است و باز از یک‌سو می‌گویید که خداوند آفریدگار است ولی از سوی دیگر بتان را به پرستش می‌گیرید پس تناقضاتی از این قبیل، در گفتار و پندار شما بسیار است.

علما در بیان حکمت سوگند خوردن حق تعالی در این سوره و در غیر آن از سوره‌ها گفته‌اند: اعراب بر این باور بودند که چون محمّد ﷺ در اقامهٔ حجّت نیرومند و ماهر است به همین دلیل، در جدل و برهان غالب می‌شود لذا این امر نشانهٔ درستی سخنان وی نیست. پس خداوند متعال به هر امر بزرگی سوگند یاد کرد که خبرها و پیامهای پیامبرش حقّ است؛ تا آنها به صدق و راستی ادّعای او پی‌برده و حجّتش را بپذیرند. حکمت دیگر سوگند خوردن حق تعالی این است که اعراب بر این باور بودند که سوگند دروغ باعث خرابی شهرها و آبادیها گردیده و به صاحب خود سخت زیان می‌رساند لذا خدای عزّوجلّ سوگند یاد کرد تا آنها ببینند که رسول اکرم ﷺ نه فقط بعد از این سوگندها با هیچ آفت و حادثه‌ای روبرو نشدند، که بر رفعت و ثبات ایشان نیز افزوده شد. پس این خود دلیل راستگویی ایشان می‌باشد. از سوی دیگر، اعراب می‌دانستند که آن حضرت ﷺ به دروغ قسم نمی‌خورند پس این عوامل همه سبب می‌شد تا به درستی پیامهای ایشان یقین پیدا کنند.

يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ﴿٩﴾

﴿هر کس که برگردانیده شده، از آن برگردانیده می‌شود﴾ یعنی: هر کس که در علم الهی از هدایت برگردانیده شده و دعوت حق را تکذیب کرده، از قرآن برگردانیده می‌شود.

قُتِلَ ٱلۡخَرَّٰصُونَ ﴿١٠﴾

﴿مرگ بر خرّاصون﴾ یعنی: لعنت بر شکّاکان در وعده و وعید حق تعالی. خرّاصون: شکّاکان و دروغگویانند.

ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي غَمۡرَةٖ سَاهُونَ ﴿١١﴾

﴿همانان که در ورطهٔ نادانی بی‌خبرند﴾ یعنی: آنان که در ورطهٔ کفر و شکّ و جهل، از آنچه بدان مأمور شده‌اند و نیز از آنچه که به سوی آن روکرده و بر آن رهروند، در غفلت به‌سر می‌برند.

يَسۡـَٔلُونَ أَيَّانَ يَوۡمُ ٱلدِّينِ ﴿١٢﴾

﴿می‌پرسند﴾ از روی تکذیب و شکّ و استهزا **﴿روز جزا کی است؟﴾**.

يَوۡمَ هُمۡ عَلَى ٱلنَّارِ يُفۡتَنُونَ ﴿١٣﴾

پاسخ این است: **﴿همان روز که آنان برآتش عقوبت شوند﴾** یعنی: سوزانده شوند و معذّب گردند. گفته می‌شود: «فُتِنَتِ الذَّهَبْ» آن‌گاه که طلا را برای آزمایش آن بسوزانی.

ذُوقُواْ فِتْنَتَكُمْ هَـٰذَا ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٤﴾

به آنان گفته می‌شود: ﴿**عذاب خود را بچشید، این است آنچه به شتاب**﴾ از روی استهزا و ریشخند ﴿**خواستار آن بودید**﴾.

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى جَنَّـٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٥﴾

امّا برخلاف حال آن گروه: ﴿**متّقیان در باغها و چشمه‌سارانند**﴾ یعنی: ایشان در آخرت در بوستانهایی که چشمه‌ساران در آنها جاری است و به گونه‌ای باصفا و دلکش است که هیچ توصیف‌گری آنها را وصف نمی‌تواند کرد، مستقرّند.

ءَاخِذِينَ مَآ ءَاتَىٰهُمْ رَبُّهُمْ ۚ إِنَّهُمْ كَانُواْ قَبْلَ ذَٰلِكَ مُحْسِنِينَ ﴿١٦﴾

﴿**آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده است**﴾ از خیر و کرامت ﴿**می‌گیرند**﴾ و به آن راضی هستند ﴿**زیرا آنها پیش از این نیکوکار بودند**﴾ یعنی: آنها این خیر و نعمت و کرامت را از آن رو دریافت می‌کنند که در دنیا با انجام دادن اعـمال شـایسته، نیکوکار بودند، خدای عزّوجلّ را در همه اعمال خود حاضر و ناظر می‌دانستند و رضای او را در نظر داشتند. پس دلیل استحقاق بهشت برین برایشان همین است.

كَانُواْ قَلِيلًا مِّنَ ٱلَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٧﴾

متّقیان در دنیا ﴿**به این وصف بودند که اندکی از شب را می‌غنودند**﴾ و بیشتر آن را به نماز و نیاز و نیایش می‌گذرانیدند. هُجُوْع: خواب است. حرف «ما» در (مَـا يَهْجَعُوْن) زاید است. ابن عبّاس رضی الله عنهما در معنای آن می‌گوید: «ایشان کمتر شبی را تا

صبح می‌خوابیدند بلکه اکثر شب‌ها و بیشترین اوقات آنها را به نماز می‌گذرانیدند».

وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ﴿١٨﴾

﴿و﴾ آن متّقیان دست یافته به بهشت، پیوسته بر این وصف بودند که ﴿**در سحرگاه استغفار می‌کردند**﴾ حسن در معنای آن می‌گوید: «ایشان نماز را تا سحرگاه ادامه داده سپس در سحرگاه استغفار و آمرزش خواهی می‌کردند». یعنی: با آن‌که اندک می‌خوابیدند، بسیار عبادت می‌کردند و نماز شب می‌خواندند؛ امّا با این وجود آمرزش نیز می‌خواستند گویی شب همه شب را در معصیت گذرانده‌اند! و این است سیرت و روش کریمان و بزرگواران که جود و کرم بسیار خود را اندک شمرده و باز عذرخواهی هم می‌کنند. بر عکس شیوهٔ اشخاص پست و فرومایه که با انفاق و بذل کمترین چیز، منّت می‌گذارند و افاده می‌فروشند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، حَتَّىٰ يَبْقَىٰ ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِيرِ، فَيَقُولُ: هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبُ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرُ لَهُ؟ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَيُعْطَىٰ سُؤْلَهُ؟ حَتَّىٰ يَطْلَعُ الْفَجْر ۞ خداوند متعال، در هر شب به سوی آسمان دنیا فرود می‌آید تا آن‌که چون یک سوم اخیر شب باقی می‌ماند، می‌گوید: آیا توبه کاری هست تا بر وی توبه بپذیرم؟ آیا آمرزش‌خواهی هست تا بر وی بیامرزم؟ آیا درخواست‌کننده‌ای هست که خواستهٔ وی داده شود؟ تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌کند». سحر: یک‌ششم حصّهٔ آخر شب است.

وَفِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ ﴿١٩﴾

﴿و﴾ آن متّقیان به بهشت پیوسته بر این وصف بودند که ﴿**در اموالشان برای**

سائل و محروم حقّی مقرّر بود ﴾ سائل: فقیری است که چیزی را نمی‌یابد لذا خود را بر دیگران پیش‌افگنده و طالب یاری آنان می‌شود. محروم: کسی است که باوجود ناتوانی از کسب و کار، از سؤال کردن هم پرهیز نموده و پاکی می‌ورزد تا بدانجا که مردم او را توانگر پنداشته و بر او صدقه نمی‌کنند. به‌قولی دیگر: محروم کسی است که قحطی و بلای سختی به او رسیده باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «مسکین کسی نیست که تو یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرمایی به او می‌دهی ولی مسکین کسی است که توانگری را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز گرداند و کسی هم به حالش پی نمی‌برد تا به وی صدقه دهد». قُرطبی می‌گوید: «قول قوی‌تر در تفسیر (حق) در این آیه این است که مراد از آن فریضهٔ زکات می‌باشد زیرا خداوند ﷻ در سورهٔ (معارج) می‌فرماید: (وَالَّذِيْنَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُوْم، لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُوْمِ ۞ و آنان که در اموالشان حقّی است معلوم برای سائل و محروم) [۲۴ـ۲۵]. حقّ معلوم همانا زکات است که شریعت مقدّس اسلام؛ مقدار، جنس و وقت آن را بیان کرده است امّا غیر آن از صدقات نافله، نه معلوم است و نه جنس و وقت معیّنی دارد». **حدیث‌شریف** ذیل نیز مؤیّد این قول است: «اِذَا اَدَّيْتَ زَكَاةَ مَالِكَ، فَقَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ فِيْهِ ۞ وقتی زکات مال خود را دادی، در حقیقت آنچه را که در آن مال بر ذمّهٔ توست، پرداخته‌ای». ولی به رغم این‌که سخن قُرطبی صحیح است و قول جمهور نیز همین می‌باشد امّا باید در نظر داشت که این سوره مکّی است و زکات در مدینه فرض شد. از سوی دیگر، اگر ما «حق» را به زکات تفسیر کنیم، این صفت چندان در خور ثنا و ستایشی ویژه نمی‌باشد زیرا هر مسلمانی زکات مال خود را می‌پردازد پس کسی مستحقّ چنین ستایشی است که افزون بر زکات، مال دیگری را نیز به نیازمندان ببخشد لذا ظاهراً مراد آیه در اینجا ـ که سیاق در مورد ثنا و ستایش متّقیان می‌باشد ـ صدقات نافلهٔ غیر از زکات فرض است.

وَفِي الْأَرْضِ ءَايَٰتٌ لِّلْمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾

﴿**و در زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی است**﴾ یعنی: در کرهٔ زمین و پدیده‌های موجود درآن؛ اعم از کوه‌ها، دریاها، درختان، میوه‌ها، معادن، نباتات، انس، جنّ، حیوانات و غیره، برای موحّدانی که به خدای عزّوجلّ یقین و باور دارند، دلایل روشن و نشانه‌های آشکاری است زیرا ایشان هستند که در این نشانه‌ها تدبّر و تأمّل کرده و به آنها اعتراف می‌کنند و نهایتاً از آنها نفع می‌برند.

وَفِيٓ أَنفُسِكُمْۚ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾

﴿**و در وجود خودتان**﴾ یعنی: ای انسانها! همین‌طور در وجود خودتان نیز نشانه‌هایی است که بر یگانگی خداوند ﷻ و صدق و راستی آنچه که پیامبران به همراه آورده‌اند، دلالت می‌کند و اگر شما در وجود خود بنگرید و آیات انفسی خود را دقیقاً بشناسید، به سوی خدای عزّوجلّ راه می‌برید زیرا آفرینش شما بر این وصف عجیب و شأن شگرف؛ از خون، گوشت، استخوان، اعضا، حواسّ، مجاری تنفّس، قلب، عقل، وجدان، روح، نطق و بیان، ادراک و غیره، خود جلوگاه آیات الهی است و اگر هر پرزه از ماشین وجودتان به تحلیل گرفته شود، برای کسی که اهل درک و دریافت باشد، برهانی قناعت‌بخش است ﴿**پس مگر نمی‌بینید**﴾ به چشم بصیرت تا به‌وسیلهٔ این نگرش، بر وجود و یگانگی خدای آفرینندهٔ روزی‌دهنده راه برید؟ به‌قولی: مراد از «انفس» در آیهٔ کریمه، ارواح است. یعنی: در ارواحتان که سبب حیات و زندگی شماست، بر وجود و وحدانیّت خداوند متعال آیات و نشانه‌هایی است. گفتنی است که امروز در عصر انکشاف علوم تجربی، فرازهای عظیمی از حقایق و اعجاز این آیات متجلّی گردیده است.

وَفِى ٱلسَّمَآءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿٢٢﴾

﴿**و رزق شما در آسمان است**﴾ یعنی: تقدیر و تعیین رزق شما و فراهم نمودن اسباب آن در آسمان است؛ زیرا خورشید، ماه، ستارگان، طلوعگاه‌ها و غروبگاه‌هایی که به وسیلهٔ آنها فصلها مختلف می‌شود، بادهایی که ابرها را می‌رانند، باران فرود آمده از آسمان و باالآخره همهٔ این گردونهٔ وجود، دست اندرکارند تا روزی شما فراهم گردد زیرا این پدیده‌ها برای رویش و رشد انواع نباتات مختلفه‌ای که با آب آبیاری می‌شوند، جوّ و شرایط مناسبی پدید می‌آورند، خورشید آنها را با گرمای خود تغذیه می‌کند، نور قمر به آنها قوّت و نموّ و پختگی می‌بخشد و همین طور هر پدیده‌ای دراین راستا نقشی دارد ﴿**و**﴾ در آسمان نوشته شده است ﴿**آنچه وعده داده شده‌اید**﴾ از بهشت، دوزخ، ثواب و عقاب. یا بهشتی که به آن وعده داده شده‌اید، در آسمان است زیرا نقل است که بهشت بر پشت آسمان هفتم در زیر عرش قراردارد.

فَوَرَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ إِنَّهُۥ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَآ أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ ﴿٢٣﴾

﴿**پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که واقعاً او حقّ است**﴾ یعنی: آنچه که به شما خبرش را در این آیات داده‌ایم، حق و ثابت است ﴿**همان‌گونه که خود شما سخن می‌گویید**﴾ یعنی: این حقیقت چنان روشن است که شما چنان که به سخن گفتن خود یقین دارید، باید به حق بودن آن نیز یقین داشته باشید. مثل این‌که می‌گوییم: «این خبر حقّ است چنان‌که اکنون سخن گفتنت حقّ است». در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «قَاتَلَ اللّٰهُ أَقْوَاماً أَقْسَمَ لَهُمْ رَبُّهُمْ، ثُمَّ لَمْ يُصَدِّقُوا ❁ خداوند نابود سازد اقوامی را که پروردگارشان به آنان سوگند خورد امّا باز هم تصدیق نکردند».

اَصمعی می‌گوید: «از بصره بیرون آمده و به راه روان بودم که اعرابی‌ای بر من گذر کرد و از من پرسید: تو کی هستی؟ گفتم: از بنی اَصمع هستم. گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفتم: از جایی که در آن کلام رحمان خوانده می‌شود. گفت: پس بر من بخوان. شروع به خواندن «وَالذّٰارِيٰات» کردم و چون به آیهٔ: (وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ...) رسیدم، گفت: کافی است. آن‌گاه برخاست و به سوی شتر خویش رفت و آن را ذبح کرد و گوشتش را بر مردم تقسیم نمود آن‌گاه به شمشیر و کمان خویش دست برد و هر دو را شکست، سپس پشت گردانید و رفت. و چون با هارون‌الرّشید به حج رفتم، در حال طواف کردن بودم که بناگاه با شخصی روبرو شدم که مرا با صدای ضعیفی می‌خواند. چون به او نگریستم، متوجّه شدم که او همان اعرابی است ولی رنگش زرد شده و بسیار نحیف و لاغر گشته است. پس بر من سلام گفت و بار دیگر از من خواست تا سورهٔ: «وَالذّٰارِيٰات» را بر وی بخوانم. شروع به خواندن آن کردم و چون به آیهٔ: (وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ) رسیدم، فریادی کشید و گفت: حقّا که آنچه را پروردگار ما به ما وعده داده است، راست یافتیم! سپس گفت: آیا غیر از این هم هست؟ پس خواندم: (فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ). در این اثنا فریادی کشید و گفت: یا سبحان الله! چه کسی پروردگار جلیل را چنان به خشم‌آورده که او سوگند خورده است؟! شگفتا! سخنش را تصدیق نکردند تا به سوگند خوردن ناچارش کردند؟! پس این سخن را سه بار تکرار کرد و با آخرین بار، نفسش نیز همراه با آن بیرون آمد و جان به جان‌آفرین تسلیم کرد».

هَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَٰهِيمَ ٱلْمُكْرَمِينَ ﴿٢٤﴾

و از جملهٔ نشانه‌های الهی در زمین داستان ابراهیم عليه السلام است: **﴿آیا﴾** ای پیامبر ﷺ **﴿خبر مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟﴾** یعنی: میهمانانی که نزد

خدای‌سبحان گرامی بودند زیرا ایشان فرشتگانی بودند که در صورت بنی‌آدم نزد ابراهیم‌ﷺ آمده بودند. ولی مجاهد در معنای آن می‌گوید: «آنها نزد ابراهیم‌ﷺ گرامی بودند زیرا او از ایشان به نیکویی استقبال کرد و خود برای پذیرایی از ایشان بر بالای سرشان ایستاد». ضَیف: در اصل مصدر است، از این جهت هم بر واحد اطلاق می‌شود و هم بر جمع. نقل است که آن فرشتگان دوازده تن، یا نه تن بودند که دهمین‌شان جبرئیل‌ﷺ بود، یا ایشان سه تن یعنی جبرئیل، میکائیل و اسرافیل ﷺ بودند. و از آن رو «میهمان» نامیده شدند که به صورت میهمان نزد ابراهیم‌ﷺ آمده بودند.

إِذْ دَخَلُواْ عَلَيْهِ فَقَالُواْ سَلَٰمًا ۖ قَالَ سَلَٰمٌ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ ﴿٢٥﴾

﴿**چون بر او وارد شدند، گفتند: سلام**﴾ یعنی: ای ابراهیم‌ﷺ! ما بر تو سلام می‌گوییم به سلام گفتنی نیک ﴿**گفت: سلام بر شما**﴾ یعنی: ابراهیم‌ﷺ جواب سلامشان را داد. فرشتگان ابراهیم‌ﷺ را به صیغهٔ «سَلاماً» که دعاء است، تحیّت گفتند درحالی‌که ابراهیم‌ﷺ به صیغهٔ «سَلامٌ» ـ به رفع میم ـ که بر ثبات و دوام دلالت می‌کند پاسخ سلام ایشان را به عبارتی نیکوتر از آن داد ﴿**و گفت: گروهی ناشناسید**﴾ یعنی: شما برای من گروهی ناشناخته هستید و من قبل از این شما را نمی‌شناختم پس خود را به من معرّفی کنید که چه کسانی هستید؟ به‌قولی دیگر: ابراهیم‌ﷺ این سخن را در دل با خودش گفت نه در خطاب با ایشان.

فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ﴿٢٦﴾

﴿**سپس آهسته به سوی اهل خود رفت**﴾ یعنی: سپس ابراهیم‌ﷺ آهسته، یا پنهان از دید میهمانان خویش، برای تدارک پذیرایی از ایشان چابک نزد خانواده‌اش

رفت. زمخشری می‌گوید: از ادب میزبان این است که کار پذیرایی را مخفی صورت داده و طوری پذیرایی نماید که میهمان متوجّه نشود که او برایش تدارک می‌بیند و زحمت می‌کشد زیرا مبادا او را از این تدارک باز دارد، یا از او عذرخواهی کند و یا از این که میزبان برایش زحمت می‌کشد، در فشار قرار گیرد.
﴿**آن‌گاه گوساله‌ای فربه آورد**﴾ یعنی: آن‌گاه ابراهیم ﷺ برای میهمانانش گوسالهٔ فربه بریانی را آورد چنان که در سوره «هود» خواندیم: (... جَآءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ۞ آورد گوسالهٔ بریانی را) [۶۹].

آیهٔ کریمه در برگیرندهٔ آداب ضیافت و میهمانداری است زیرا نشان می‌دهد که ابراهیم ﷺ بی آن‌که با میهمانانش سابقه‌ای داشته باشد، به‌گونه‌ای برایشان غذا آورد که ایشان احساس نکردند و با سرعت هم از ایشان پذیرایی کرد چرا که او بسیار جوّاد و بخشنده بود. از سوی دیگر، او بهترین چیزی را که در خانه داشت یعنی گوساله‌ای جوان و فربه را ـ برای ایشان آورد، چه عمدهٔ مال ابراهیم ﷺ گاو و گوساله بود. آری! او گوسالهٔ بریان را پیش رویشان نهاد و ایشان را بر سبیل لطف و مهربانی دعوت به خوردن آن کرد چنان که در آیهٔ بعد می‌خوانیم:

فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيۡهِمۡ قَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ ﴿۲۷﴾

﴿**آن را به نزدیکشان برد**﴾ یعنی: آن غذا را پیش روی ایشان نهاد، سپس ﴿**گفت: مگر نمی‌خورید؟**﴾ یعنی: ایشان را به خوردن از آن فراخواند امّا ایشان اجابت نکردند و دست به غذا پیش نبردند.

فَأَوۡجَسَ مِنۡهُمۡ خِيفَةٗۖ قَالُواْ لَا تَخَفۡۖ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٖ ﴿۲۸﴾

﴿**و در دلش از آنان ترسی یافت**﴾ از آن رو که از غذای وی نخوردند زیرا از اخلاق متعارف در میان مردم این است که هر کس غذای میزبان را بخورد، میزبان از وی ایمن می‌گردد پس چون ایشان از خوردن غذا امتناع کردند، ابراهیم‌ علیه السلام گمان کرد که آنها برای کار شرّی آمده‌اند نه برای امر خیری. امّا فرشتگان به او ﴿**گفتند: نترس**﴾ سپس به او اعلام کردند که فرشتگانی هستند و از سوی خدای سبحان به سوی او فرستاده شده‌اند ﴿**و او را به پسری دانا بشارت دادند**﴾ یعنی: ابراهیم‌ علیه السلام را به فرزندی بشارت دادند که برایش به دنیا می‌آید و به حدّ مردی و بزرگی می‌رسد آن‌گاه بسیار دانا می‌شود. مراد از این فرزند، اسحاق‌ علیه السلام است.

فَأَقْبَلَتِ ٱمْرَأَتُهُۥ فِى صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴿۲۹﴾

﴿**و زنش با فریادی سر رسید**﴾ آن‌گاه که ابراهیم‌ علیه السلام با فرشتگان گفت‌وگو می‌کرد، زنش ساره در گوشه‌ای نظاره‌گر بود و چون بشارت ایشان را به تولّد فرزندی برای ابراهیم‌ علیه السلام شنید، از تعجّب فریادی کشید. صَرّة: فریاد و ضجّه است. ﴿**و بر چهرهٔ خود زد**﴾ یعنی: با دست خود بر چهره‌اش زد چنان که عادت زنان در هنگام تعجّب است ﴿**و گفت: زنی پیر نازا؟**﴾ یعنی: چگونه فرزند بزایم در حالی‌که پیرزنی نازا هستم؟ ساره به دو دلیل این خبر را با استبعاد تلقّی کرد؛ اوّل این‌که پیر و کلان سال بود و در آن هنگام نود و نه سال سن داشت، دوم این‌که عقیم و نازا بود به طوری که در جوانی هم فرزندی برای ابراهیم‌ علیه السلام به دنیا نیاورده بود. از سوی دیگر، خود ابراهیم‌ علیه السلام نیز در آن هنگام صد یا صد و بیست سال سن داشت.

قَالُوا۟ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ ۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۳۰﴾

﴿گفتند﴾ فرشتگان **﴿پروردگارت چنین فرموده است﴾** یعنی: آنچه به تو خبر دادیم، فرمودهٔ پروردگار توست پس تو ای ساره! نه در این امر شک کن و نه از آن شگفت‌زده شو **﴿هرآینه او خود حکیم داناست﴾** حق تعالی در صُنع خویش دارای حکمت است و به خلق خویش علم وسیعی دارد پس می‌داند که شما شایستهٔ این کرامت هستید.

﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿٣١﴾﴾

﴿گفت﴾ ابراهیم﷣ **﴿پس ای فرستادگان! خَطب شما چیست؟﴾** یعنی: جز این بشارت که در مورد فرزند به من دادید، کار و مأموریّتی که حق تعالی شما را به خاطر آن فرستاده، چیست؟ زیرا ابراهیم﷣ می‌دانست که فرشتگان به فرمان خدای عزّوجلّ برای امر مخصوصی فرود می‌آیند پس خواست بداند که آیا فقط برای آوردن این بشارت فرستاده شده‌اند یا مأموریّت دیگری هم دارند.

﴿قَالُوٓاْ إِنَّآ أُرْسِلْنَآ إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾﴾

﴿گفتند: ما به سوی قوم مجرمی فرستاده شده‌ایم﴾ مراد آنها قوم لوط﷣ بود.

﴿لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ ﴿٣٣﴾﴾

﴿تا بر آنان سنگواره‌ای از گِل فروفرستیم﴾ یعنی: تا آنان را با سنگواره‌هایی از گِل رس سنگ شده، سنگباران کنیم.

﴿مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿٣٤﴾﴾

﴿که نزد پروردگارت برای مسرفان﴾ دراز دست در گمراهی و تجاوزکاران از حدّ در بدکاری و فساد؛ **﴿نشانه‌گذاری شده است﴾** با علائمی که به آن شناخته می‌شود. نقل است که: بر روی هر سنگ، خطّ قرمز و سیاهی نقش بسته بود. ابن‌کثیر می‌گوید: «بر روی هر سنگ، نام کسی که باید بر وی زده می‌شد، نوشته شده بود».

فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۵﴾

﴿آن‌گاه هر که را از مؤمنان در آن بود، از آنجا بیرون بردیم﴾ یعنی: چون نابود ساختن قوم لوط را اراده کردیم، هر کس را که در آبادیهای قوم لوط از مؤمنان به وی بود، از آن آبادیها بیرون بردیم.

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿۳۶﴾

﴿پس در آنجا جز یک خانه﴾ یعنی: جز یک خانواده **﴿از مسلمانان نیافتیم﴾** گفته شده که آن خانواده هم، خانوادهٔ خود لوط علیه السلام ـ به‌جز زن وی ـ بود. سعیدبن‌جبیر رحمه الله می‌گوید: «آنان به‌جز زن لوط علیه السلام جمعاً سیزده تن بودند».

وَتَرَكْنَا فِيهَآ ءَايَةً لِّلَّذِينَ يَخَافُونَ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿۳۷﴾

﴿و در آنجا برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، نشانه‌ای باقی گذاشتیم﴾ یعنی: در آن آبادیها، نشانه و دلالتی باقی گذاشتیم تا هر کس را که از عذاب الهی می‌ترسد، بر عذابی که به آنان رسیده است، راهنمایی کند، چه از اهل آن زمان و چه کسانی که بعد از آنان می‌آیند و این نشانه؛ همانا آثار عذاب در این آبادیها

است که هنوز هم پیدا و نمایان است زیرا بعد از آن‌که آبادیهای قوم لوط بر اثر عذاب زیروزبر شد، خداوند متعال آن را به بحیرهٔ متعفّنی که به «بحیرهٔ طبریه» معروف است، تبدیل کرد. این خود دلیل بر آن است که چون شرّ و کفر و فسق غالب شد، در پی آن نابودی و ویرانی حتمی است.

وَفِي مُوسَىٰٓ إِذۡ أَرۡسَلۡنَٰهُ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٖ ﴿۳۸﴾

﴿و در موسی﴾ نشانه‌ای قراردادیم ﴿چون او را با سلطانی مبین به سوی فرعون فرستادیم﴾ سلطان مبین: حجّت آشکار و روشن است که عبارت از عصا و دیگر معجزات همراه وی می‌باشد.

فَتَوَلَّىٰ بِرُكۡنِهِۦ وَقَالَ سَٰحِرٌ أَوۡ مَجۡنُونٞ ﴿۳۹﴾

﴿پس رویگردان شد به رکن خویش﴾ یعنی: فرعون با پهلوی خویش از نشانه‌های ما روی گردانید. ولی مجاهد می‌گوید: «مراد از رکن: جمع، لشکر و ارکان دولت فرعون است که او به وسیلهٔ آنان قوّت و نیرو می‌گرفت». ﴿و گفت: این شخص جادوگر یا دیوانه‌ای است﴾ یعنی: فرعون دربارهٔ موسی؈ چنین گفت تا مغالطه و ایهام ایجاد کرده و مردم را به شکّ و شبهه درافگند در حالی‌که او خود به خوبی می‌دانست که آوردن معجزات موسی؈ از سوی جادوگر ممکن نیست و نیز می‌دانست که دیوانه چنین کارهایی نمی‌کند.

فَأَخَذۡنَٰهُ وَجُنُودَهُۥ فَنَبَذۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٞ ﴿۴۰﴾

﴿پس او و لشکرش را گرفتیم و آنان را در دریا افگندیم در حالی‌که او مُلیم بود﴾

مُلِیم: یعنی فرعون مرتکب اعمالی شده بود که موجب ملامت و نکوهش است. پس او سزاوار ملامت بود آن‌گاه که ادّعای ربوبیّت کرده به خداوند ﷻ کفر ورزید و در عصیان خویش طغیان نمود و از حدّ درگذشت.

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلرِّيحَ ٱلْعَقِيمَ ﴿٤١﴾

﴿و در عاد﴾ یعنی: در داستان عاد نیز نشانه‌ای باقی گذاشتیم **﴿آن‌گاه که برآنان بادی عقیم فرستادیم﴾** باد عقیم: بادی است که در آن هیچ خیر، برکت و منفعتی نیست پس نه درختی را گشن داده و آبستن می‌کند و نه حامل بارانی است بلکه فقط برای نابودسازی و عذاب فرستاده شده است. که این باد، «دبور»، یا «جَنُوب»، یا «نکباء» نامیده می‌شود.

مَا تَذَرُ مِن شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَٱلرَّمِيمِ ﴿٤٢﴾

﴿که به هر چه می‌وزید، آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید﴾ یعنی: آن باد، هیچ چیزی را که بر آن می‌گذشت ـ اعم از خودشان، چهارپایان و اموالشان راباقی نمی‌گذاشت مگر این‌که آن را چون خاکستر استخوان مرده، نابود و فرسوده می‌گردانید.

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا۟ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٤٣﴾

﴿و در ثمود﴾ یعنی: و در داستان ثمود نیز نشانه‌ای باقی گذاشتیم **﴿آن‌گاه که به آنان گفته شد: تا چندی برخوردار شوید﴾** یعنی: آن‌گاه که به آنان گفتیم: تا وقت فرارسیدن نابودیتان، با بهره‌مندی و برخورداری از دنیا زندگی کنید.

فَعَتَوْاْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ وَهُمْ يَنظُرُونَ ﴿٤٤﴾

﴿تا از فرمان پروردگار خود سر برتافتند﴾ یعنی: از امتثال امر پروردگارشان تکبّر کردند ﴿آن‌گاه صاعقه آنان را فروگرفت﴾ و آن عبارت از: هر عذاب مهلکی است ﴿درحالی‌که آنها می‌نگریستند﴾ یعنی: درحالی که آنها درمانده‌وار، آن عذاب را به چشم سر می‌دیدند. یا معنی این است: آنها در انتظار عذابی بودند که به آن وعده داده شده بودند زیرا عذاب پس از سه روز برآنان فرود آمد.

فَمَا ٱسْتَطَٰعُواْ مِن قِيَامٍ وَمَا كَانُواْ مُنتَصِرِينَ ﴿٤٥﴾

﴿در نتیجه، نه توان ایستادن داشتند﴾ یعنی: توان آن را نداشتند که از این بر زمین افگنده‌شدن بپاخیزند، چه رسد به این‌که نیروی گریختن داشته باشند بلکه در درون خانه و دیار خود بر زانوی هلاکت فروافتادند ﴿و نه انتقام‌کشنده بودند﴾ مُنْتَصِرِیْن: یعنی نه به وسیلهٔ غیر خویش، از عذاب خداوند ﷻ باز داشته شده بودند.

وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُواْ قَوْمًا فَٰسِقِينَ ﴿٤٦﴾

﴿و پیش از آن﴾ یعنی: پیش از آن گروه ﴿قوم نوح را﴾ هلاک گردانیدیم که زمانشان پیش از زمان فرعون و عاد و ثمود بود ﴿زیرا آنها قومی فاسق بودند﴾ یعنی: قوم نوح ﷺ از دایرهٔ اطاعت و فرمان ما بیرون رفته بودند.

وَٱلسَّمَآءَ بَنَيْنَٰهَا بِأَيْيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿٤٧﴾

﴿و آسمان را توانمندانه﴾ یعنی: با قوّت و قدرت **﴿برافراشتیم و بی‌گمان ما توسعه‌دهنده‌ایم﴾** یعنی: ما بر آفرینش غیر آن و وسعت دادنش قادر بوده و از این کار ناتوان نیستیم. یا معنی چنین است: ما آسمان را توسعه داده‌ایم و آن را بیش از آن نیز توسعه می‌دهیم و این توسعه‌دادن، پیوسته ادامه دارد. چنان‌که هم‌اکنون علم جدید توسعهٔ هستی را یک حقیقت علمی و قطعی می‌داند. و این از معجزات بزرگ علمی قرآن کریم است.

وَٱلۡأَرۡضَ فَرَشۡنَٰهَا فَنِعۡمَ ٱلۡمَٰهِدُونَ ﴿٤٨﴾

﴿و زمین را گسترانیده‌ایم﴾ همچون فرش **﴿و ما چه نیکو گسترندگانیم﴾** گفته می‌شود: (مَهَّدْتَ الْفَرَاشَ) آن‌گاه که فرش را بگسترانی و هموار کنی.

وَمِن كُلِّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَا زَوۡجَيۡنِ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ﴿٤٩﴾

﴿و از هر چیزی دو زوج آفریدیم﴾ از نرینه و مادینه، تلخ و شیرین، آسمان و زمین، شب و روز، نور و ظلمت، خیر و شرّ و مانند اینها **﴿تا شما پند پذیرید﴾** یعنی: کائنات و هستی را این گونه به نظام زوجیّت آفریدیم تا شما پند بگیرید و بدانید که حق تعالی آفرینندهٔ همه چیز است، در نتیجه، از نگرش در این نظام محکم و متقن، به توحید و یگانگی حق تعالی راه برید. شایان ذکر است که امروز در عصر علم، دقایق این نظام بهتر شناخته شده است.

این آیه نیز از معجزات علمی قرآن‌کریم به شمار می‌رود زیرا بشر عصر رسالت، نظام زوجیّت [به مفهوم نری و مادگی] را فقط در بخشهای محدودی از خلقت می‌شناخت امّا امروزه، شناخت گسترهٔ این نظام کرانه‌های عظیمی را پیموده است.

فَفِرُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۖ إِنِّي لَكُم مِّنۡهُ نَذِيرٞ مُّبِينٞ ﴿۵۰﴾

﴿**پس به سوی الله بگریزید**﴾ با توبه از گناهان خویش؛ لذا با اقرار بـه تـوحید، پایبندی به طاعت و پرهیز از معصیت؛ از عقاب وی به سوی ثوابش، از خشم وی به‌سوی رضایش و از شیطان به سوی طاعت رحمان بگریزید ﴿**هرآینه من برای شما از جانب او هشداردهنده‌ای آشکارم**﴾ یعنی: من هشداردهنده و بیم‌دهنده‌ای هستم که بیم و هشدارم آشکار است.

وَلَا تَجۡعَلُواْ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۖ إِنِّي لَكُم مِّنۡهُ نَذِيرٞ مُّبِينٞ ﴿۵۱﴾

﴿**و با الله معبود دیگری قرار ندهید، هرآینه من برای شما از جانب او هشداردهنده‌ای آشکارم**﴾ تکرار این جمله برای تأکید است.

كَذَٰلِكَ مَآ أَتَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُواْ سَاحِرٌ أَوۡ مَجۡنُونٌ ﴿۵۲﴾

﴿**بدین‌سان، بر کسانی که پیش از آنان بودند هیچ پیامبری نیامد جز این‌که گفتند: او جادوگر یا دیوانه‌ای است**﴾ یعنی: شأن و حال امّت‌های پیشین نیز همین گونه بوده است پس ای پیامبر ﷺ! تو تنها پیام آوری نـیستی کـه بـا افـترای جـادوگری یـا دیوانه گی روبرو می‌شوی بلکه این اتّهامها که از سوی اعراب منکر رسالتت بر تو زده می‌شود، در برخورد امّت‌های پیشین با پیامبرانشان نیز رخ داده است.

أَتَوَاصَوۡاْ بِهِۦۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٞ طَاغُونَ ﴿۵۳﴾

﴿**آیا همدیگر را به این سفارش کرده بودند؟**﴾ ایـن جـملهٔ سؤالیّـه بـرای ایـجاد

احساس شگفتی از حال آنان است. یعنی: گویی پیشینیان تکذیب پیامبران الهی را به پسینیانشان سفارش کرده‌بودند پس همه از فراسوی قرنها بر آن همدست و همداستان شده‌اند **﴿نه! بلکه آنان مردمی طغیانگر بودند﴾** یعنی: نه! چنین نیست، آنها همدیگر را به آن سفارش نکرده‌اند زیرا در میانشان قرنها و زمانهای بسیاری فاصله وجود دارد بلکه عامل جمع کننده و گردآورندهٔ آنان بر تکذیب پیامبران علیهم السلام، همانا طغیان و درگذشتن از حدّ در میدان کفر و انکار است.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَآ أَنتَ بِمَلُومٍ ﴿٥٤﴾

﴿پس، از آنان روی بگردان﴾ یعنی: از جدال با تکذیب پیشه‌گان باز ایست زیرا تو مأموریّت خود را انجام داده و رسالت پروردگارت را به نیکویی ابلاغ کرده‌ای و بدان **﴿که تو در خور نکوهش نیستی﴾** نزد خداوند جلّ جلاله بعد از این ابلاغ رسالت زیرا آنچه را که بر عهده‌ات بوده، به سر رسانده‌ای.

وَذَكِّرْ فَإِنَّ ٱلذِّكْرَىٰ تَنفَعُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٥﴾

﴿و پند ده که مؤمنان را پند سود می‌بخشد﴾ یعنی: به وسیلهٔ قرآن کسانی را از قومت که ایمان آورده‌اند، پند و اندرز ده زیرا اندرز دادن به ایشان سود می‌رساند و بر بصیرتشان می‌افزاید.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** دو آیهٔ [۵۴–۵۵] از علی علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: چون آیهٔ (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ) نازل شد، کسی از ما باقی نماند، جز این‌که به نابودی یقین کرد زیرا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به روی گردانیدن از کفّار دستور داده شده بودند آن‌گاه آیهٔ: (وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ) نازل شد پس در این هنگام دلهای ما آرام گرفت و خوشحال شدیم.

وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾

﴿و جنّ و انس را نیافریدم جز برای آن‌که مرا بپرستند﴾ مجاهد می‌گوید: «یعنی آنان را نیافریده‌ام جز برای آن‌که امر و نهیشان کنم». به‌قولی دیگر معنی این است: آنان را جز برای آن‌که در پیشگاه من خضوع و بندگی کنند، نیافریده‌ام. معنای عبادت در لغت: ذلّت، خضوع و انقیاد است. اهل سنّت برآنند که عبادت: عبارت از معرفت پروردگار و اخلاص ورزی برای او در این معرفت است لذا مراد از عبادت، عبادتی است مقرون به معرفت امّا نه معرفت خشک و بی‌روح علمی.

مَآ أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ ﴿۵۷﴾

﴿از آنان﴾ یعنی: از جنّ و انس **﴿هیچ رزقی نمی‌خواهم﴾** برای خودشان و برای احدی از بندگان خود **﴿و نمی‌خواهم که مرا خوراک دهند﴾** یعنی: از آفرینش آنان این هدف را دنبال نمی‌کنم که از آنان منفعتی را برای خود خواسته باشم چنان که آقایان از بردگانشان می‌خواهند بلکه من بی‌نیاز مطلق، روزی‌بخش و دهندهٔ بی‌کران هستم چنان که می‌فرماید:

إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلْقُوَّةِ ٱلْمَتِينُ ﴿۵۸﴾

﴿بی‌گمان خداوند است که روزی‌بخش است﴾ پس اوست که مخلوقاتش را روزی داده و به آنچه که مایهٔ صلاحشان است می‌پردازد و آن را ایجاد و تنظیم می‌کند بنابراین، خداوند ﷻ آنان را بدین منظور نیافریده است که نفعی به او برسانند لذا آنان باید هدفی را که برای آن آفریده شده‌اند، به انجام رسانند و آن عبارت است از: عبادت و معرفت حق تعالی، همو که روزی‌دهنده است و همو که **﴿دارای قوت**

متین است ﴾ یعنی: نیرومند و استوار است پس کسی که او را نمی‌پرستد، بی‌گمان ستمگر است، هم از این روی در دنیا و آخرت سزاوار عذاب می‌باشد چنان‌که در آیهٔ بعد می‌آید. در **حدیث‌شریف** قدسی از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که خداوند متعال فرمود: «یَاابْنَ آدَم، تَفَرَّغْ لِعِبادَتِیْ اَمْلَأْ صَدْرَكَ غِنیً وَاَسُدُّ فَقْرَكَ وَاِلاَّ تَفْعَلْ مَلَأْتُ صَدْرَكَ شُغْلاً وَلَمْ اَسُدُّ فَقْرَكَ ۞ ای فرزند آدم! برای عبادت من فارغ شو، که در آن صورت سینه‌ات را از توانگری و بی‌نیازی پر می‌سازم و در فقر را به رویت می‌بندم ولی اگر چنین نکنی، سینه‌ات را از گرفتاری پر می‌سازم و در فقرت را نیز نمی‌بندم».

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِّثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَـٰبِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ ﴿٥٩﴾

﴿ **پس برای کسانی که ستم کرده‌اند** ﴾ با کفر خود، از اهل مکّه و غیر آنان ﴿ **نصیبی است مانند نصیب یارانشان** ﴾ یعنی: بهره‌ای است از عذاب همانند بهرهٔ کفّار امّت‌های پیشین. ذنوب در لغت: عبارت است از دلو بزرگ. ﴿ **پس نباید که به شتاب از من طلب کنند** ﴾ عذاب را زیرا بهرهٔ آنان از عذاب مقدّر و آمدنی است و در آن هیچ شکّی وجود ندارد. این پاسخی است به این سخنشان: (مَتٰی هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ ۞ اگر شما راستگو هستید، این وعدهٔ عذاب کی است؟) [ملك/۲۵].

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِن يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٦٠﴾

﴿ **پس وای بر کافران از آن روزشان که وعده داده می‌شوند** ﴾ مراد از آن: روز قیامت و به‌قولی: روز بدر است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ طور

مکّی است و دارای چهل و نه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند حق تعالی به کوهی که داری درخت است، «طور» نامیده شد زیرا طور به معنی کوه مشجّر است و کوهی که درخت ندارد، به آن «طور» نمی‌گویند بلکه به آن «جبل» می‌گویند. و کوهی که حق تعالی بر آن با موسی ﷺ سخن گفت و کوهی که عیسی ﷺ را از آن به رسالت فرستاد، درخت داشت پس کوه طور با این رخداد عظیم، از شرف بزرگی برخوردار شد.

در بیان فضیلت این سوره از جبیربن‌مطعم ؓ روایت شده است که فرمود: «نزد رسول خدا ﷺ آمدم تا با ایشان در باب اسیران مشرک گفت‌وگو کنم و ایشان را در حالی یافتم که مشغول ادای نماز بامداد بوده و سورهٔ «وَالطُّوْر» را می‌خواندند پس چون به آیهٔ: (اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَواقِع، مٰا لَهُ مِنْ دَافِعْ) رسیدند، از بیم آن‌که عذاب نازل شود، اسلام آوردم» و چون به آیهٔ: (اَمْ خُلِقُوْا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ اَمْ هُمُ الْخَالِقُونْ، اَمْ خَلَقُو السَّمٰوٰاتَ وَالْأَرْضَ بَلْ لاٰ يُوْقِنُوْن) رسیدند، نزدیک بود که قلبم از جا برکنده شود». از این جهت، صاحب تفسیر «فی‌ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره

تمثیل‌کنندهٔ هجومی بر قلب بشری است که در آن تأثیر بس ژرفی می‌گذارد، هجومی که هیچ قلبی نمی‌تواند در برابر آن پایداری کند پس نهایتاً به تسلیم وادار می‌شود».

وَٱلطُّورِ ﴿١﴾

﴿سوگند به طور﴾ طور: به زبان سریانی کوه است و مراد از آن «طور سینا» است که خداوند متعال با موسی علیه‌السلام بر آن سخن گفت و به منظور تشریف و گرامی‌داشت آن، به آن سوگند خورد.

وَكِتَٰبٍ مَّسۡطُورٍ ﴿٢﴾

﴿و سوگند به کتاب مسطور﴾ مسطور: یعنی نوشته شده. مراد از کتاب: قرآن، یا لوح محفوظ، یا الواح موسی علیه‌السلام است. یا مراد همهٔ اینها و غیر آنها از کتب آسمانی چون انجیل و زبور است.

فِي رَقّٖ مَّنشُورٖ ﴿٣﴾

﴿در رَقّی گشاده﴾ یعنی: سوگند به کتابی که در رقّی گشاده نوشته شده است. رَقّ: پوست رقیق و نازک است. مبرّد می‌گوید: «رقّ عبارت است از پوست نازک حیوانات که درگذشته مطالب را طومارگونه بر آن می‌نوشتند. منشور: یعنی گسترده و گشاده». خاطرنشان می‌شود که قبل از شناخت کاغذ، پوست حیوانات بیشترین نوشت‌افزار بشر بود.

وَٱلۡبَيۡتِ ٱلۡمَعۡمُورِ ﴿٤﴾

﴿و سوگند به بيت‌المعمور﴾ كه در آسمان هفتم است و خداى عزّوجلّ در آن مورد پرستش قرار مى‌گيرد و فرشتگان آن را با عبادت و نيايش خود آباد مى‌دارند. شايان ذكر است كه «بيت‌المعمور» به ازاى خانهٔ كعبه قرارداد چنان‌كه در **حديث‌شريف** معراج آمده است: «سپس به سوى بيت‌المعمور بالا برده شدم و آن خانه‌اى است كه هر روز هفتادهزار فرشته به آن وارد مى‌شوند و ديگر تا آخر عمرشان به آن بر نمى‌گردند». يا مراد از «بيت‌المعمور» كعبه است كه با حجّاج، زوّار و مجاوران خود آبادان مى‌باشد. بيت‌المعمور: يعنى خانهٔ آبادان.

وَٱلسَّقۡفِ ٱلۡمَرۡفُوعِ ﴿٥﴾

﴿و سوگند به سقف برافراشته﴾ يعنى: سوگند به آسمان. حق تعالى از آن رو آسمان را «سقف» ناميد كه مانند سقفى براى زمين است.

وَٱلۡبَحۡرِ ٱلۡمَسۡجُورِ ﴿٦﴾

﴿و سوگند به درياى برافروخته﴾ مَسْجُوْر: از سجر است كه آتش برافروخته در تنور مى‌باشد. روايت شده است كه درياها در روز قيامت يكپارچه آتشفشان شده و به آتشى بر افروخته تبديل مى‌گردند. البتّه تصوّر اين معنى حتّى در مقياس شناخت‌هاى بشرى در عصر حاضر نيز امرى دور از ذهن نيست زيرا هم‌اكنون شناخته شده است كه فقط طبقاتى از آب و خاك بر روى زمين وجود دارد و اعماق آن همه متشكّل از مواد مذاب منفجره است، كه وجود آتشفشانها ـ حتّى در زير بستر درياها ـ نشانه‌اى بر اين حقيقت مى‌باشد. به‌قولى ديگر «مَسْجُور» به

معنی پرساخته شده است. امام رازی می‌گوید: «حکمت در این‌که خداوند متعال این اماکن سه گانه؛ یعنی طور، بیت‌المعمور و بحر مسجور را به سوگند خوردن انتخاب کرد؛ این است که این سه مکان، مکانهای سه تن از انبیائی‌اند که ایشان به اخلاص با پروردگار خود در آنها خلوت کرده و با او در آنها به راز و نیاز نشسته‌اند، یعنی موسی علیه‌السلام در طور، محمّد ﷺ در کعبه و یونس علیه‌السلام در اعماق دریا». نقل است که رسول خدا ﷺ در کعبه به راز و نیاز نشستند و گفتند: «اَلسَّلامُ عَلَيْنا وَعَلٰى عِبادِاللّٰهِ الصّالِحِيْن. لاأُحْصِيْ ثَناءً عَلَيْكَ اَنْتَ كَما اَثْنَيْتَ عَلٰى نَفْسِكَ» سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند. پروردگارا! من نمی‌توانم آنچنان که تو خود بر خویشتن ثنا گفته‌ای، ثنای تو را برشمارم». و یونس علیه‌السلام در اعماق دریا ندا کرد: (لااِلٰه اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظّالِمِيْن) [انبیاء/۸۷]. پس این اماکن به این سبب از شرف و کرامت برخوردار گردیدند.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَٰقِعٌ ﴿٧﴾

﴿**که عذاب پروردگارت واقع شدنی است**﴾ این جواب قسم است. یعنی: به آنچه ذکر شد سوگند که عذاب پروردگارت بر کسانی که مستحقّ آن هستند، خواه نخواه آمدنی است.

مَّا لَهُۥ مِن دَافِعٍ ﴿٨﴾

﴿**آن را هیچ دفع‌کننده‌ای نیست**﴾ که از دوزخیان برگرداند و دفع کند. البتّه سوگند الهی به این امور، نشان دهندهٔ این حقیقت است که این پدیده‌ها بر کمال قدرت و حکمت وی، بر راستی و درستی اخبارش بر وقوع عذابش در روز قیامت و بر توانایی‌اش در ثبت و نگه‌داری اعمال بندگان به منظور مجازات آنها، دلالت

می‌کنند.

يَوۡمَ تَمُورُ ٱلسَّمَآءُ مَوۡرٗا ﴿٩﴾

﴿روزی که آسمان جنبش کند به جنبشی سخت﴾ یعنی: بعضی از آن در بعضی دیگر متموّج گردیده و به شدّت درهم‌وبرهم گردد و مانند سنگ آسیابی که از مدار خود منحرف شده باشد، درهم بچرخد. که این پدیده، در روز قیامت واقع می‌شود.

وَتَسِيرُ ٱلۡجِبَالُ سَيۡرٗا ﴿١٠﴾

﴿وکوه‌ها روان شوند به روان شدنی﴾ یعنی: کوه‌ها جابجا شده و از جاهای خود همچون روان شدن ابر، روان گردند و خُردوریز و پراکنده شوند.

فَوَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿١١﴾

﴿پس وای بر تکذیب کنندگان در آن روز﴾ وَیْل: کلمه‌ای است که به شخصی که در پرتگاه هلاکت و نابودی قرار دارد، گفته می‌شود. یعنی: وای بر تکذیب کنندگان از عذاب سهمگین روز قیامت؛ آن‌گاه که پدیدهٔ هولناک جنبش و اضطراب آسمانها و پاشان شدن کوها روی دهد.

ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي خَوۡضٖ يَلۡعَبُونَ ﴿١٢﴾

﴿کسانی که به بیهوده‌گویی سرگرم‌اند﴾ یعنی: وای بر کسانی که چنان در لجن‌زار

باطل فرورفته و به آن سرگرم‌اند و در تکذیب و استهزا به دعوت محمّد ﷺ چنان ژاژخایی می‌کنند که هرگز حسابی را به یاد نیاورده و از عقابی نمی‌هراسند.

يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا ﴿١٣﴾

﴿روزی که به شدّت به سوی آتش دوزخ کشیده می‌شوند﴾ یعنی: روزی که با سختی و خشونت بسیار سختی، به سوی آتش جهنّم رانده می‌شوند.

هَٰذِهِ ٱلنَّارُ ٱلَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿١٤﴾

﴿این همان آتشی است که شما آن را دروغ می‌پنداشتید﴾ یعنی: نگهبانان دوزخ در آن روز به آنان می‌گویند: این آتشی که شما آن را مشاهده می‌کنید، همان آتشی است که در دنیا دروغش می‌پنداشتید.

أَفَسِحْرٌ هَٰذَآ أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿١٥﴾

﴿آیا این﴾ چیزی که هم اکنون می‌بینید و مشاهده می‌کنید ﴿سحر است﴾ چنان‌که در دنیا به پیامبران ﷺ ساحر و جادوگر و به کتابهای نازل کردهٔ حق تعالی، سحر می‌گفتید؟ ﴿یا شما نمی‌بینید؟﴾ یعنی: یا این‌که شما از دیدن دوزخ کورید چنان که از دیدن حق در دنیا کور بودید؟.

ٱصْلَوْهَا فَٱصْبِرُوٓاْ أَوْ لَا تَصْبِرُواْ سَوَآءٌ عَلَيْكُمْ ۖ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

﴿**به آن درآیید**﴾ یعنی: هرگاه انکار دوزخ برای شما ممکن نیست و به خوبی برای شما ثابت شد که آنچه می‌بینید، سحر و جادو هم نیست و در دیدگان شما نیز هیچ خلل و اشکالی وجود ندارد پس همینک به آن درآیید و سختی‌های آن را به جان تحمّل کنید، سپس ﴿**خواه صبر کنید یا صبر نکنید**﴾ بر عذاب آن، هر چه می‌خواهید بکنید زیرا صبر و عدم آن هر دو ﴿**به حال شما یکسان است**﴾ در عدم بخشیدن سود و فایده، چه بر فرض این که صبر کنید، این صبر شما هیچ سودی به حالتان ندارد ﴿**تنها به آنچه می‌کردید، مجازات می‌یابید**﴾ زیرا جزا در برابر عمل است و هرگاه جزا حتماً واقع شدنی است پس صبر و عدم آن هر دو برایتان یکسان می‌باشد.

إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٖ وَنَعِيمٖ ﴿١٧﴾
فَٰكِهِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡ وَوَقَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ ﴿١٨﴾

﴿**همانا پرهیزگاران در باغها و در نعمت‌هایی هستند**﴾ برعکس آن گروه دوزخی که در عذاب و تیره‌روزی به‌سر می‌برند ﴿**به آنچه پروردگارشان به آنان از میوه‌ها داده برخوردارند**﴾ یعنی: پرهیزگاران در بهشت از میوه‌های آن برخوردارند. یا معنی این است: ایشان به سبب قرارگرفتن در عطایای خدای عزّوجلّ ـ عطایا و دهش‌هایی که هیچ چشمی نظیر آنها را ندیده، هیچ گوشی نظیر آنها را نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است ـ از رفاه، نعمت و لذّت‌های گوارا برخوردارند ﴿**و به سبب آن‌که پروردگارشان آنهارا از عذاب دوزخ نگه داشته است**﴾ نیز برخوردارند؛ که این خود نعمتی است مستقلّ.

كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ هَنِيٓـَٔۢا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿١٩﴾

به پرهیزگاران ــ به عنوان شادباش و تبریک ــ گفته می‌شود: ﴿بخورید و بنوشید؛ گوارایتان باد!﴾ هَنِيءٌ: نعمت و لذّتی است که در آن هیچ بریدگی، انقطاع، سختی، کدورت، تیره‌گی و ناخالصی‌ای وجود نداشته باشد. آری! به گوارایی بخورید و بیاشامید ﴿به خاطر آنچه می‌کردید﴾ از اعمال نیک.

مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَٰهُم بِحُورٍ عِينٍ ﴿۲۰﴾

﴿تکیه زده‌اند﴾ بهشتیان در حال خوردونوششان ﴿بر تختهای برابر یکدیگر گسترده﴾ مَصْفُوفَه: بعضی به بعضی دیگر پیوسته و رج زده، به گونه‌ای که همه تخت‌ها یک صف به حساب می‌آیند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «شخص بهشتی در بهشت به متّکایی که گسترده گی آن به مقدار چهل سال راه است، تکیه می‌زند، نه از آن بر می‌گردد و نه او را ملول و دلتنگ می‌گرداند. آنچه که دلش بدان میل کند و چشمانش از دیدن آن لذّت برد، آماده نزد وی می‌آید». ﴿و حوریان درشت چشم را جفت آنان گردانده‌ایم﴾ یعنی: هر یک از بهشتیان را به زنان بهشتی‌ای که حور عین‌اند، همدم و پیوسته می‌گردانیم. حُوْراء: زنی است که سپیدی و سیاهی چشمش هر دو در نهایت حسن خود باشد. عِيْن: هر زن درشت چشمی است

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَٰنٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَآ أَلَتْنَٰهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَيْءٍ كُلُّ امْرِيٍٕ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ﴿۲۱﴾

﴿و کسانی که ایمان آورده‌اند و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده‌اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد﴾ یعنی: خدای سبحان نسل و اولاد شخص مؤمن را در بهشت ــ هرچند که در عمل پایین‌تر از او باشند ــ به درجهٔ او رفعت

می‌دهد و به او می‌پیونداند تا چشمان وی به دیدن آنها روشن و دلش به وجودشان شاد گردد چنان که در حدیث شریف به روایت ابن‌عبّاس ﷺ نیز آمده است امّا این امر تحقّق نمی‌پذیرد مگر در صورتی که فرزندانش مؤمن باشند. متن **حدیث‌شریف** نقل شده از ابن‌عبّاس ﷺ در این باره این است: «چون شخص به بهشت درآید، از پدر و مادر و همسر و فرزندان خود سؤال می‌کند که آنان در کجایند؟ به او گفته می‌شود: آنان به درجهٔ تو نرسیده‌اند. می‌گوید: پروردگارا! من هم برای خود و هم برای آنان عمل کرده‌ام! آن‌گاه به ملحق ساختن ایشان بـ [illegible] فرمان داده می‌شود». سپس ابن‌عبّاس ﷺ این آیه را تلاوت کرد.

﴿**و چیزی از جزای عملشان را نمی‌کاهیم**﴾ یعنی: با ملحق ساختن فرزندان و اقربای آنها به ایشان، چیزی از ثواب اعمال خودشان را نیز نمی‌کاهیم ﴿**هر کسی در گرو کار و کردار خویش است**﴾ در روز قیامت پس اگر بر وجهی عمل کرد که خداوند متعال او را بدان فرمان داده بود و به وجایب خود نیک پرداخت، خداوند متعال او را آزاد می‌کند و در غیر آن نابودش می‌کند و چه نابودی هراس انگیزی که حتّی مرگ را نیز به آن هیچ راهی نیست و نمی‌تواند بر آن نقطهٔ پایانی بگذارد!.

وَأَمْدَدْنَـٰهُم بِفَـٰكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٢﴾

﴿**با میوه و گوشتی که خوش دارند، آنان را مدد می‌کنیم**﴾ یعنی: افزون بر آنچه که بهشتیان از نعمت‌ها دارند؛ میوه‌های گوناگون و انواع گوشتهای لذیذ دیگری را که خوش دارند و دلهایشان بدان گرایش دارد، پی‌درپی بر ایشان می‌فرستیم.

يَتَنَـٰزَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَّا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ ﴿٢٣﴾

﴿در آنجا جامی از دست هم می‌ربایند﴾ یعنی: در آنجا بهشتیان جامهایی از شراب بهشتی را باهم دست به دست می‌کنند. یا معنی این است: آنها از بس که شاد و سرخوش‌اند جامهای شراب را از روی سرگرمی و سرمستی از دست یکدیگر می‌ربایند ﴿در آن نه بیهوده‌گی است و نه بزه‌کاری﴾ یعنی: در بهشت میان می‌گساران سخنان بیهوده و گناه‌آلود ردّ و بدل نمی‌شود چنان که در میان می‌گساران دنیا چنین کارها و حرکاتی روی می‌دهد. ابن قتیبه می‌گوید: «شراب بهشت عقل هایشان را نمی‌رباید تا آثار سوئی چون شراب دنیا در ایشان بجا گذاشته و در نتیجه، حرکتی از ایشان سرزند که گنهکارشان گرداند».

﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ ﴿٢٤﴾﴾

﴿و برای آنان نوجوانانی است که برگردشان همی‌گردند﴾ یعنی: نوجوانان خوبروی همراه با جام میوه و غذا و دیگر نعمت‌ها برگرداگرد بهشتیان می‌گردند، به خدمت سرگرم‌اند و رفت‌وآمد می‌کنند ﴿انگاری آنها﴾ یعنی آن نوجوانان؛ در زیبایی، خرّمی، رخشندگی و صفای خود؛ بسان ﴿مرواریدی اند که نهفته است﴾ یعنی: در پردهٔ صدف پنهان و در داخل صدف مصون است و هیچ دستی به آن نرسیده است؛ سپید و چشم‌ربا و خرّم. در حدیث‌شریف به روایت قتاده آمده است: «از رسول اکرم ﷺ پرسیدند: یا رسول‌الله! خدمتکار [بهشت خود] مانند مروارید است پس چگونه است کسی که آن خدمتکار به وی خدمت می‌کند؟ فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان، همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است».

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٥﴾

﴿و بعضی از آنان به بعضی دیگر به همپرسی روی آورند﴾ یعنی: بعضی از بهشتیان از بعضی دیگر در بهشت سؤال می‌کنند که در دنیا چه حال‌وروزی داشته اند، چه رنجهایی دیده اند و از عاقبت و سرانجام کار چه بیم‌هایی داشته اند؟ زیرا آنها از این گفت‌وگوها لذّت برده، به یک‌دیگر انس گرفته و در ضمن آن به نعمت پروردگار خویش اعتراف می‌کنند.

قَالُوٓاْ إِنَّا كُنَّا قَبۡلُ فِيٓ أَهۡلِنَا مُشۡفِقِينَ ﴿٢٦﴾

﴿گویند: ما پیش از این در میان خانوادهٔ خود بیمناک بودیم﴾ و از عذاب خداوند ﷻ در ترس و نگرانی به‌سر می‌بردیم. یا ما از عصیان و نافرمانی حق تعالی بیمناک بودیم.

فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡنَا وَوَقَىٰنَا عَذَابَ ٱلسَّمُومِ ﴿٢٧﴾

سپس در بیان علّت وصول خویش به بهشت می‌گویند: **﴿پس خدا بر ما منّت نهاد﴾** با آمرزش و رحمت خویش، یا با توفیق طاعت خویش **﴿و ما را از عذاب سموم حفظ کرد﴾** عذاب سموم: عذاب آتش است. سموم جهنّم دمه‌ای است که از گرمای آن به وجود می‌آید. به‌قولی: آتشباد جهنّم سموم نامیده شد زیرا آن باد وارد مسامات و منافذ بدن می‌شود.

إِنَّا كُنَّا مِن قَبۡلُ نَدۡعُوهُۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡبَرُّ ٱلرَّحِيمُ ﴿٢٨﴾

بهشتیان در بیان علّت وصول خویش به بهشت می‌افزایند: **﴿ما پیش از این﴾** در دنیا **﴿او را می‌خواندیم﴾** یعنی: خداوند متعال را به یگانگی می‌خواندیم و او را

پرستش می‌کردیم، یا از او می‌خواستیم که بر ما با مغفرت و رحمت خویش منّت نهد ﴿هرآینه او احسان‌کنندهٔ مهربان است﴾ بَرّ: بسیار احسان کننده و رحیم: بسیار مهربان است به بندگانش.

فَذَكِّرْ فَمَآ أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ﴿۲۹﴾

﴿پس اندرز ده﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! بر پنددادن و موعظه پایداری ورز ﴿که تو به نعمت پروردگارت﴾ که همانا نبّوت است ﴿نه کاهنی و نه دیوانه﴾ کاهن: کسی است که این پندار را در دیگران القا می‌کند که غیب را بدون وحی می‌داند. عرّاف: کسی است که با تکیه بر جنّیان، راجع به آینده پیشگویی می‌کند. یعنی: ای پیامبر ﷺ! آنچه که تو می‌گویی، کهانت نیست زیرا تو به وحیی ناطق هستی که خداوند متعال تو را به ابلاغ آن دستور داده است.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِۦ رَيْبَ ٱلْمَنُونِ ﴿۳۰﴾

﴿یا﴾ مشرکان ﴿می‌گویند:﴾ محمّد ﴿شاعری است که ما در حق وی حوادث روزگار را انتظار می‌بریم﴾ تا بمیرد چنان که دیگران مرده‌اند، یا به هلاکت رسد چنان که پیشینیان وی به هلاکت رسیده‌اند پس آن‌گاه کار دین و دعوتش به پایان می‌رسد و ما از دست وی راحت می‌شویم. رَیْب: در اصل به معنی شکّ است و بر حوادث نیز اطلاق می‌شود. مَنُوْن: زمانه و روزگار، یا مرگ است.

ابن‌جریر و ابن‌اسحاق در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: قریش چون در دارالنّدوه جمع شدند تا در کار رسول خدا ﷺ رأی زنی کنند، گوینده‌ای از آنان گفت: او را زندانی و دربند کنید، سپس به او «منون» را انتظار بکشید تا نابود شود چنان که پیشینیان وی از شعراء ـ مانند زهیر، نابغه و

اعشى ــ هلاک شدند زیرا او نیز یکی از آنان است. پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ﴿۳۱﴾

﴿**بگو: انتظار بکشید که من نیز با شما از منتظرانم**﴾ یعنی: انتظار بکشید مرگ یا هلاکت مرا زیرا من هم با شما از انتظارکشندگان فرجام کار شما هستم و بدانید که من به نصرت خداوند ﷻ مطمئن و باورمندم.

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُم بِهَٰذَا ۚ أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿۳۲﴾

﴿**یا مگر خردهایشان آنان را به این امر فرمان می‌دهد**﴾ یعنی: یا مگر عقلهایشان آنان را به این ادّعاهای متناقض که قرآن سحر، یا کهانت یا شعر است، دستور می‌دهد؟ شایان ذکر است که بزرگان قریش به خردمندی و تعقّل توصیف می‌شدند پس خداوند متعال بدین‌سان عقلها و خردهایشان را به باد تحقیر گرفت؛ آن‌گاه که عقلهایشان شناخت حق از باطل را برایشان به باروبر ننشاند ﴿**یا مگر آنها قومی طغیانگرند**﴾ که در عناد از حدّ گذشته‌اند پس به سبب آن گفته‌اند آنچه را که گفته‌اند؟ بنابراین، سخنانشان از اثر خردورزی و تعقّل نیست بلکه از اثر طغیان نفس است.

أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ ۚ بَل لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۳﴾

﴿**یا مگر می‌گویند: آن را بر باقته**﴾ یعنی: محمّد قرآن را از نزد خود بر بافته و برساخته است ﴿**نه! بلکه ایمان ندارند**﴾ یعنی: حقیقت این است که سبب سرزدن

همهٔ این سخنان متناقض از آنان، کافر بودنشان است. آری! آنان به خداوند متعال ایمان نیاورده و آنچه را که رسول وی ﷺ آورده است، تصدیق نمی‌کنند.

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِۦٓ إِن كَانُوا۟ صَٰدِقِينَ ﴿٣٤﴾

﴿پس اگر راستگو هستند﴾ در این پندارشان که محمّد ﷺ قرآن را بر بافته و از نزد خود آورده است؛ ﴿باید سخنی مانند آن﴾ یعنی: مانند قرآن در نظم و بیان شیوا و اسلوب بدیع آن ﴿بیاورند﴾ زیرا با در نظر داشت این امر که قرآن کلامی عربی است و آنان هم سران عرب و میداندارن گسترهٔ فصاحت و فرهنگ عربی‌اعم از نظم، نثر، بیان و بدیع آن ـ هستند، اینک این گود و این میدان؛ قدم پیش گذارند و نظیر قرآن را بیاورند.

أَمْ خُلِقُوا۟ مِنْ غَيْرِ شَىْءٍ أَمْ هُمُ ٱلْخَٰلِقُونَ ﴿٣٥﴾

﴿یا مگر آنها از هیچ آفریده شده‌اند؟﴾ یعنی: یا مگر آنان با این کیفیّت بدیع و صُنع عجیب، بدون آفریننده‌ای آفریده شده‌اند و از این جهت، حق تعالی را عبادت نمی‌کنند ﴿یا آن‌که خود آفریدگار خویش هستند؟﴾ یعنی: یا مگر آنان خود آفریدگار خویش‌اند؟ پس اگر اقرار کردند که در این کائنات بدون آفریننده‌ای آفریده نشده‌اند و اگر اقرار کردند که خود هم آفرینندهٔ خویش نیستند، دیگر پذیرفتن این امر بر آنان الزامی می‌شود که آفریدگاری آنان را خلق کرده است و این آفریدگار هم خداوند متعال است.

أَمْ خَلَقُوا۟ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ ۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾

﴿**یا مگر آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟**﴾ که آنها قطعاً این کاره نیستند زیرا جز خدای آفرینندهٔ توانا، دیگر کسی بر آفرینش آسمانها و زمین قادر نیست پس چرا دیگر حق تعالی را نمی‌پرستند؟! ﴿**نه! بلکه یقین ندارند**﴾ یعنی: واقعیّت این است که علّت موضع‌گیریهای لجبازانه و عنودانه‌شان این است که در کار خود بر باور و یقینی قرار ندارند بلکه در مورد وعده‌های عذاب و هشدارهای الهی، در تاریکی‌های شکّ و شبهه دست‌وپا می‌زنند، در غیر آن باید ایمان می‌آوردند.

أَمْ عِندَهُمْ خَزَآئِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ ٱلْمُصَيْطِرُونَ ﴿٣٧﴾

﴿**یا مگر گنجینه‌های پروردگارت پیش آنهاست؟**﴾ یعنی: آیا کلیدهای پروردگارت در امر رسالت به دست آنهاست تا آن را در هر جایی که بخواهند بگذارند؟ یا معنی این است: آیا گنجینه‌های باران و رزق به‌دست آنهاست؟ ﴿**یا مگر آنان**﴾ بر مخلوقات خداوند ﷻ در زمین و آسمان ﴿**چیره اند**﴾ و مسلّط؟ و بنابراین، کار آنها را هر گونه که بخواهند می‌پردازند و اداره و ساماندهی می‌کنند؟ نه! هرگز این گونه نیست بلکه فقط خدای عزّوجلّ است که مالك، متصرّف و فعّال مایشاء می‌باشد.

أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُم بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾

﴿**یا مگر نردبانی دارند که برشوند و بشنوند؟**﴾ یعنی: یا مگر می‌گویند که نردبانی نصب‌کرده به سوی آسمان دارند که برآن بالا رفته و سخن فرشتگان و آنچه را که به سویشان وحی می‌شود، می‌شنوند و به وسیلهٔ آن به علم غیب می‌رسند چنان که محمّد ﷺ از طریق وحی به آن می‌رسد؟ ﴿**پس**﴾ اگر چنین ادّعایی دارند ﴿**باید شنوندهٔ آنان سلطانی مبین بیاورد**﴾ یعنی: باید شنوندهٔ آنان، حجّت روشن و

آشکاری بر این شنیدن خود بیاورد ولی اگر چنین چیزی نزدشان موجود نیست، دیگر راهی جز این ندارند که از این پیامبر و از این قرآن پیروی کنند.

أَمْ لَهُ ٱلْبَنَـٰتُ وَلَكُمُ ٱلْبَنُونَ ﴿٣٩﴾

﴿آیا خدا را دختران است و شما را پسران؟﴾ یعنی: یا مگر دختران را به خداوند ﷻ و پسران را به خود نسبت می‌دهند؟ قطعاً هر کس دارای چنین اندیشه‌ای باشد، با فهم و خرد بیگانه بوده و در حضیض انحطاط فکری قرار دارد بنابراین، از او بعید نیست که توحید و رستاخیز را هم انکار کند.

أَمْ تَسْـَٔلُهُمْ أَجْرًا فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ ﴿٤٠﴾

﴿یا﴾ ای پیامبر ﷺ! **﴿از آنها مزدی مطالبه می‌کنی﴾** که در برابر تبلیغ رسالت به تو بدهند؛ **﴿و آنان از غرامت گرانبارند؟﴾** یعنی: از بر عهده گرفتن این غرامت و تاوانی که تو از آنان می‌طلبی، احساس گرانباری می‌کنند لذا از حمل این بار گران به عسرت و زحمت درافتاده‌اند و نمی‌توانند اسلام بیاورند؟.

أَمْ عِندَهُمُ ٱلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿٤١﴾

﴿یا مگر غیب پیش آنهاست و آنها می‌نویسند؟﴾ یعنی: یا مگر ادّعا می‌کنند که علم غیب یعنی اطّلاعات ثبت شده بر لوح محفوظ نزدشان است و بنابراین، هر چه را بخواهند از روی علم غیب برای مردم می‌نویسند؟ پس بر این مبنی می‌گویند که ما برانگیخته نمی‌شویم و اگر هم برانگیخته شویم عذاب نمی‌شویم؟ قطعاً موضوع چنین نیست زیرا جز خدای سبحان هیچ کس دیگری غیب را نمی‌داند. قتاده

می‌گوید: «چون مشرکان گفتند که ما در حقّ محمّد حوادث بد روزگار را انتظار می‌کشیم»، خداوند متعال فرمود: (أَمْ عِندَهُمُ الْغَيْبُ) آیا نزدشان علم غیب است که بدانند محمّد ﷺ چه وقت رحلت می‌کند، یا کار وی به کجا خواهد انجامید؟ که قطعاً چنین نیست.

أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا ۖ فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ﴿٤٢﴾

﴿**یا مگر می‌خواهند نیرنگی بزنند؟**﴾ یعنی: مگر نیرنگی در حقّ رسول اکرم ﷺ اندیشیده‌اند تا او را با این توطئه و نیرنگ از بین ببرند ﴿**ولی کافران خود در نیرنگ گرفتار شده‌اند**﴾ یعنی: چنان نیست که نیرنگشان مؤثّر باشد بلکه کافران خود در زیان بداندیشی و نیرنگ خویش گرفتار شده‌اند و بر این نیرنگ‌شان جزا داده می‌شوند. یعنی مغلوب و نابود گردیده یا خود گرفتار کید و نیرنگ می‌شوند. پس هرگاه فرجام‌کارشان این است، دیگر سود و ثمر برگشت‌شان از راه تقوی و ایمان چیست؟.

أَمْ لَهُمْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ ۚ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٣﴾

﴿**یا مگر آنان را جز خداوند معبودی است**﴾ که یاریشان داده و از عذاب وی نگاه می‌دارد؟ ﴿**منزّه است خدا از آنچه با او شریک می‌گردانند**﴾ یعنی: حق تعالی از شرک ورزیدنشان، یا از مشارکت با آنچه که برایش شریک می‌گردانند و نیز از خود آن شریکان پنداری، منزّه و بیزار است.

وَإِن يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ ﴿٤٤﴾

﴿و اگر پارهٔ سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند می‌گویند: ابری متراکم است﴾ یعنی: اگر آنان قطعه‌ای آتش از آسمان را بر خود افتاده بینند که برای عذاب آنان فرو آورده شده باشد، باز هم از کفر خویش باز نمی‌ایستند بلکه می‌گویند: این ابری است که به گونهٔ متراکم بر روی هم نشسته است و بر ما باران می‌باراند!! از فرط طغیان و عنادی که دارند.

فَذَرْهُمْ حَتَّىٰ يُلَـٰقُواْ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿٤٥﴾

﴿پس آنان را رها کن تا آن روز مخصوصشان را که در آن بی‌هوش شوند دیدار کنند﴾ که آن روز، روز مرگشان یا به قول جمهور مفسّران: روز قیامت است. صَعْقَه: نابودی و هلاکت سریع است.

يَوْمَ لَا يُغْنِى عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْـًٔا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٦﴾

﴿روزی که نیرنگشان به هیچ وجه به کارشان نیاید﴾ یعنی: در آن روز، نیرنگ و توطئه‌ای که در دنیا علیه رسول خدا ﷺ اندیشیدند، هیچ سودی در برگرداندن عذاب از آنان ندارد **﴿و نه آنها نصرت داده شوند﴾** یعنی: نه عذابی را که برآنان فرودآمدنی است، هیچ بازدارنده‌ای از آنان باز می‌دارد بلکه آن عذاب خواه‌ناخواه بر آنان فرودآمدنی است.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ عَذَابًا دُونَ ذَٰلِكَ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

﴿و در حقیقت، برای ستمگران عذابی قبل از این است﴾ دُوْنَ ذٰلِك: یعنی ستمگران قبل از این عذاب، در دنیا نیز عذاب دیگری دارند و آن کشتنشان در روز بدر

است. ابن زید می‌گوید: «این عذاب عبارت از مصایب دنیاست؛ چون دردها، آفات، بلیّات، امراض و از بین رفتن اموال و فرزندان». به‌قولی دیگر: مراد عذاب قبر است. در **حدیث‌شریف** راجع به بازگشت کفّار بر کفر خود بعد از برطرف شدن عذاب از آنان، آمده است: «اِنَّ الْمُنافِقَ اِذا مَرِضَ وَعُوْفِيَ مَثَلُهُ فِي ذٰلِكَ كَمَثَلِ الْبَعِيْرِ، لايَدْرِيْ فِيْمٰا عَقَلُوْهُ وَلا فِيْمٰا اَرْسَلُوْهُ ✿ بی‌گمان مَثَل منافق وقتی مریض شود و از مرض خویش عافیت یابد، چون مَثَل شتر است، نمی‌داند که برای چه او را بسته‌اند و چرا بعد از آن رهایش کرده‌اند!». ﴿**ولی بیشترشان نمی‌دانند**﴾ و از این عذاب عبرت نمی‌گیرند.

وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿۴۸﴾

﴿**و تا رسیدن حکم پروردگار خود**﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! تا آن‌گاه که عذاب موعود ما برآنان فرودآید و آنان را فراگیرد ﴿**صبر کن، هرآینه تو زیر نظرمایی**﴾ یعنی: تو در معرض دید و نظر و عنایت ما بوده و در حفظ و حمایت ما قرار داری پس از آنان پروایی نداشته باش و بیباک به راه خویش ادامه بده ﴿**و هنگامی که برمی‌خیزی**﴾ از مجلس خود ﴿**با ستایش پروردگارت تسبیح‌گوی**﴾ لذا در هنگام برخاستن از هر مجلسی که در آن می‌نشینی، در هنگام برخاستن از خواب و در هنگام برخاستن به سوی نماز، بگو: «سُبْحان اللهِ وَبِحَمْدِه»، یا «سُبحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ». در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ در ابتدای نماز چنین می‌گفتند: «سُبْحٰانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبارَكَ اسْمُكَ، وَتَعٰالٰى جَدُّكَ وَلاٰاِلٰهَ غَيْرُكَ». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ در آخر عمر خود هر وقت می‌خواستند از مجلسی برخیزند، می‌گفتند: «سُبْحٰانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ. اَشْهَدُ اَنْ لاٰاِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ، اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوْبُ اِلَيْك» که این دعای کفّارهٔ مجلس است. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس در شب از خواب برخیزد و بگوید: لاٰاِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ

وَحْدَهُ لاٰ شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، سُبْحانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَلاٰ حَوْلَ وَلاٰ قُوَّةَ اِلاّٰ بِاللّٰه، سپس بگويد: رَبِّ اغْفِرْ لِيْ ـ يا فرمودند: آن‌گاه دعا كند؛ دعاى وى اجابت مى‌شود پس اگر عزم كرد كه وضـو گيرد و سپس نماز بخواند، نمازش پذيرفته مى‌شود».

وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡهُ وَإِدۡبَٰرَ ٱلنُّجُومِ ﴿٤٩﴾

﴿و نيز پاره‌اى از شب الله را تسبيح گوى﴾ يعنى: اى پيامبر ﷺ! در پـاسهايى از شب، حق تعالى را تسبيح گوى. مقاتل در معناى آن مى‌گويد: «يـعنى نـمازهاى مغرب و عشا را ادا كن». به‌قولى مراد اين است: «دو ركعت بامداد را ادا كن». **﴿و به هنگام فروشدن ستارگان نيز﴾** يعنى: به هنگام افول و غـايب‌شدن سـتارگان در آخر شب نيز پروردگارت را تسبيح گوى. به‌قولى: مراد اداى نماز بامداد است زيرا عبادت در اين هنگام بر نـفس دشـوارتـر و از مـعرض ريـا دورتـر مـى‌باشد. در **حديث‌شريف** متّفق عليه در ميان بخارى و مسلم به روايت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده است: چون رسول اكرم ﷺ در دل شب به نماز بر مى‌خاستند، مى‌گفتند: «اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ اَنْتَ نُورُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ اَنْتَ قَيُّوْمُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ اَنْتَ رَبُّ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، اَنْتَ الْحَقُّ وَوَعْـدُكَ الْحَـقُّ، وَقَوْلُكَ الْحَقُّ، وَلِقاؤُكَ الْحَقُّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنّارُ حَقٌّ، وَالسّاعَةُ حَقٌّ وَالنَّبِيُّوْنَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ حَقٌّ، اَللّٰهُمَّ لَكَ اَسْلَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَبِكَ آمَنْتُ، وَاِلَيْكَ اَنَبْتُ وَبِكَ خٰاصَمْتُ وَاِلَـيْكَ حٰاكَمْتُ، فَاغْفِرْ لِيْ مٰا قَدَّمْتُ وَمٰا اَخَّرْتُ، وَأَسْرَرْتُ وَأَعْلَنْتُ، اَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَاَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ، وَلاٰ اِلٰهَ غَيْرُكَ» بار خدايا! ستايش از آنِ توست، تو نـور آسـمانها و زمين و همهٔ كسانى هستى كه در آنها به‌سر مى‌برند و حمد از آنِ توست، تو بر پا دارندهٔ آسمانها و زمين و همهٔ كسانى هستى كه در آنها به‌سر مى‌برند و حمد از آنِ توست، تو پروردگار آسمانها و زمين و هـمهٔ كسـانى هسـتى كـه در آنـها بـه‌سر

می‌برند، تو حق هستی و وعده‌ات حقّ است، سخنت حقّ است، دیدارت حقّ است، بهشت حقّ است، دوزخ حقّ است، قیامت حقّ است، پیامبران حقّ‌اند و محمّد حقّ است. بار خدایا! برای تو تسلیم شده‌ام و بر تو توکّل کرده‌ام، به تو ایمان آورده‌ام، به سوی تو به اخلاص بازگشته‌ام، به سوی تو دادخواهی کرده‌ام و به سوی تو به داوری رفته‌ام پس آنچه را که پیش فرستاده‌ام و آنچه را که واپس افگنده‌ام [از لغزشها] و آنچه را که پنهان کرده‌ام و آنچه را که آشکار نموده‌ام برایم بیامرز، تویی پیش اندازنده و تویی به تأخیر افگننده، معبودی جز تو نیست و خدایی غیر از تو نمی‌باشد».

فهرست شش مجلد

جلد اول

جلد دوم

جلد سوم

جلد چهارم

جلد پنجم

جلد ششم